



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ماتن مترجمہ

گلزارِ نکیدیت

شیخ طائفہ محمد بن حسن حلی

ترجمہ و تخریر
محبتیں عزیز بوزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب الغیبه شیخ طوسی (ترجمه)

نویسنده:

محمد بن حسن شیخ طوسی (شیخ الطائفه)

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	ترجمه کتاب الغیبه شیخ طوسی
۱۳	مشخصات کتاب
۱۸	مقدمه ناشر
۲۰	مقدمه مترجم
۲۰	گذری کوتاه بر زندگی شیخ طوسی رحمه الله
۲۱	تولد تا هجرت به بغداد
۲۲	بغداد
۲۴	ورود شیخ طوسی به بغداد و زعامت شیخ مفید
۲۴	رحلت شیخ مفید و زعامت سید مرتضی
۲۵	رحلت سید مرتضی و زعامت شیخ طوسی
۲۶	حوادث تلخ بغداد
۲۸	هجرت شیخ به نجف
۳۰	شاگردان شیخ طوسی
۳۲	آثار قلمی شیخ
۳۳	فهرست موضوعی کتاب های شیخ
۳۳	الف: اصول اعتقاد و کلام
۳۴	ب: فقه
۳۵	ج: اصول فقه
۳۵	د: تفسیر
۳۵	ه: حدیث
۳۵	و: ادعیه
۳۶	ز: رجال
۳۶	ح: تاریخ

۳۶	ط: پاسخ به شبهات
۳۶	چند سطری درباره کتاب حاضر
۳۸	چند نکته پیرامون این ترجمه
۴۰	مقدمه مؤلف
۴۴	فصل اول: بحث در غیبت امام زمان علیه السلام
۴۴	اشاره
۴۶	بحث در غیبت
۵۰	اصل اول: «وجوب و لزوم امامت»
۵۳	اشکالات مخالفان امامت
۸۵	اصل دوم: «عصمت امام»
۸۹	اصل سوم: خارج نبودن حق از میان امت اسلامی
۹۰	ادله فساد اعتقاد کیسانیه
۹۱	شهادت حجرالاسود
۹۸	ردّ اعتقاد ناووسیه
۹۹	الکلام علی الواقفه
۹۹	ردّ اعتقاد واقفیه
۱۰۰	اخبار شهادت امام کاظم علیه السلام
۱۱۶	تصریح امام کاظم بر امامت امام رضا علیهماالسلام
۱۲۸	ادله امامت امام کاظم علیه السلام و ردّ نظر واقفیه
۱۷۰	عوامل پیدایش واقفیه
۱۷۵	روایاتی که در طعن راویان واقفه آمده است
۱۸۱	بیان بعضی از معجزات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
۱۹۱	ایجاد شبهه توسط مخالفان در مورد ولادت امام زمان علیه السلام
۲۰۳	رد سایر فرقه هایی که قائل به امامت غیر ولی عصر علیه السلام هستند
۲۱۰	فلسفه و حکمت غیبت
۲۲۸	بین امام غایب و امامی که وجود ندارد

- و یا در آسمان است چه تفاوتی وجود دارد؟ ۲۲۸
- وضعیت اجرای حدود الهی در زمان غیبت ۲۳۰
- ادعای دو تن از بزرگان اهل سنت در مورد اجرای حدود ۲۳۲
- پاسخ به این دو ادعا ۲۳۲
- چگونگی تشخیص اعتقاد حق در زمان غیبت ۲۳۴
- نظر سید مرتضی ۲۳۸
- علت غیبت حضرت از شیعیان و دوستان ۲۳۹
- نظر مرحوم سید مرتضی ۲۵۶
- «مخفی بودن ولادت حضرت صاحب الزمان امری غیر عادی نبوده است» ۲۵۸
- «مخفی بودن مکان امام زمان علیه السلام» ۲۶۴
- «چند مثال» ۲۶۷
- «غیبت حضرت خضر علیه السلام» ۲۶۷
- «غیبت حضرت موسی علیه السلام» ۲۶۸
- «غیبت حضرت یوسف علیه السلام» ۲۶۸
- «غیبت حضرت یونس علیه السلام» ۲۶۹
- «غیبت اصحاب کهف» ۲۷۰
- «غیبت صاحب حمار» ۲۷۰
- اخبار معقرین [کهنسالان] ۲۷۲
- اخبار کهنسالان عرب و عجم که در کتب تاریخ از آن ها یاد شده است. ۲۷۴
- «دجال» ۲۷۴
- «لقمان بن عاد» ۲۷۵
- «ربیع بن ضبع» ۲۷۶
- «مستوغر بن ربیع» ۲۷۷
- «اکثم بن صیفی» ۲۷۸
- «ضبیره بن سعید» ۲۷۹
- «درید بن صمه» ۲۸۰

- ۲۸۰ «محسن بن غسان»
- ۲۸۲ «عمرو بن حمّمه دوستی»
- ۲۸۲ «حارث بن مضاخ جرهمی»
- ۲۸۴ «عبدالمسیح بن بقیله غسانی»
- ۲۸۵ «نابغه جعدی»
- ۲۸۷ «ابوطمحان قینی»
- ۲۸۹ «ذوالاصبع عدوانی»
- ۲۸۹ «زهیر بن جناب»
- ۲۹۰ «دوید بن نهد»
- ۲۹۱ «حارث بن کعب»
- ۲۹۵ «کهنسالان فارس و عجم»
- ۲۹۵ «یعرّب بن قحطان»
- ۲۹۶ «عمرو بن عامر مزیقی»
- ۲۹۷ «جلهمه بن أدد»
- ۲۹۷ «عمرو بن لُحی»
- ۳۰۳ «دلیل دیگر بر امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام»
- ۳۰۴ «روایات عامه در این که ائمه علیهم السلام دوازده نفرند»
- ۳۱۱ «روایات خاصه [شیعه] در این که امامان، دوازده نفر هستند»
- ۳۱۷ متن لوح فاطمه علیها السلام
- ۳۴۰ «روایات ائمه در مورد غیبت امام زمان علیه السلام»
- ۳۶۳ «روایاتی که بر خروج و قیام حضرت مهدی علیه السلام دلالت دارند»
- ۳۷۲ مهدی علیه السلام از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام
- ۳۷۵ مهدی علیه السلام از اولاد و نسل امام حسین علیه السلام
- ۳۸۰ ردّ کسانی که مخالف از دنیا رفتن امیرالمؤمنین هستند [سبائیه]
- ۳۸۳ در بطلان قول کیسانی و بیان وفات محمّد بن حنفیه
- ۳۸۸ واقفیه و بطلان اعتقادشان

۳۸۸	ابطال قول محمدیه
۳۸۹	امامت امام حسن عسکری علیه السلام
۳۹۰	فوت سید محمّد در زمان حیات پدرش امام هادی علیه السلام
۳۹۴	معجزات امام حسن عسکری علیه السلام
۴۱۷	ردّ کسانی که معتقدند امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا نرفته و همان مهدی است.
۴۲۰	ردّ کسانی که می گویند امام حسن عسکری علیه السلام پس از مرگ زنده می شود
۴۲۲	ردّ کسانی که معتقد به فترت پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام شده اند
۴۲۳	ردّ کسانی که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام به امامت جعفر بن علی
۴۲۴	ردّ کسانی که گفته اند امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشت
۴۲۶	ردّ کسانی که گفته اند ما نمی دانیم آیا ابا محمّد علیه السلام فرزندی داشته یا نه؟
۴۲۹	ردّ کسانی که گفته اند پس از امامت امام حسن علیه السلام، امامت منقطع شده است.
۴۲۹	رد امامت جعفر بن علی [جعفر کذاب] و اثبات این که امامت پس از حسن و حسین «در دو برابر هرگز جمع نمی شود»
۴۳۱	«اما در این که جعفر بن علی معصوم نبوده»
۴۳۴	ردّ کسانی که به سیزده امام اعتقاد داشته اند
۴۳۵	فصل دوم : اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۴۳۵	اشاره
۴۳۷	اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۴۷۳	فصل سوم: اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام
۴۷۳	اشاره
۴۷۵	اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کرده اند
۵۱۶	«متن نسخه دفتری که از ناحیه حضرت صادر شده است»
۵۲۴	فصل چهارم: در معجزات صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت
۵۲۴	اشاره
۵۲۶	در معجزات حضرت در زمان غیبت
۵۳۰	توقیعات وارده از حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۶۰۲	فصل پنجم: عواملی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است

- ۶۰۲ - اشاره
- ۶۰۴ - عتّی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است
- ۶۱۳ - امتحان شیعه در زمان غیبت امام علیه السلام
- ۶۲۴ - فصل ششم : اخبار سفیران امام علیه السلام در زمان غیبت
- ۶۲۴ - اشاره
- ۶۲۶ - اخبار سفرای امام علیه السلام در زمان غیبت
- ۶۲۸ - سفیران مورد تأیید
- ۶۲۸ - حرمان بن اعین
- ۶۲۸ - مفضل بن عمر
- ۶۳۰ - معلی بن خنیس
- ۶۳۱ - نصر بن قابوس لخمی
- ۶۳۱ - عبدالله بن جندب بجلی
- ۶۳۲ - محمّد بن سنان
- ۶۳۳ - عبدالعزیز بن مهتدی قمی اشعری
- ۶۳۳ - علی بن مهزیار اهوازی که مورد ستایش بود
- ۶۳۵ - ایوب بن نوح بن دزّاج
- ۶۳۵ - علی بن جعفر همّانی
- ۶۳۶ - ابو علی حسن بن راشد
- ۶۳۷ - سفیران سرزنش شده که مورد تأیید نبوده اند
- ۶۳۷ - صالح بن محمد بن سهل همدانی
- ۶۳۸ - علی بن ابی حمزه بطائنی، و زیاد بن مروان قندی، و عثمان بن عیسی رواسی
- ۶۳۹ - فارس بن حاتم بن ماهویه القزوینی
- ۶۴۰ - احمد بن هلال عبرتائی
- ۶۴۱ - نواب خاص حضرت:
- ۶۴۱ - عثمان بن سعید عمری
- ۶۵۱ - ابوجعفر محمّد بن عثمان بن سعید العمری

- ۶۶۵ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله
- ۶۷۴ چند توقیع از توقیعات حضرت حجت علیه السلام
- ۶۷۸ نسخه طومار [اهالی قم] مسائل محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری خطاب به حضرت حجت علیه السلام
- ۶۹۴ ادامه بحث در مورد فضایل حسین بن روح رحمه الله
- ۷۰۸ ابوالحسن علی بن محمّد سَمُری رحمه الله
- ۷۱۴ ذکر مذمومین و سرزنش شدگان
- ۷۱۴ اشاره
- ۷۱۴ ابو محمّد معروف به شریعی
- ۷۱۵ محمّد بن نصیر نمیری
- ۷۱۸ احمد بن هلال کرخی
- ۷۱۹ ابو طاهر محمّد بن علی بن بلال
- ۷۲۱ حسین بن منصور حلاج
- ۷۲۵ ابن ابی عزاقر
- ۷۳۹ توقیعی که در طعن و لعن ابن ابی عزاقر خارج شد
- ۷۴۰ متن توقیع شریف
- ۷۵۰ منصوبین نواب اربعه به سفارت حضرت
- ۷۵۰ اشاره
- ۷۵۰ ابو الحسین محمّد بن جعفر اسدی رحمه الله
- ۷۵۳ احمد بن اسحاق و ابراهیم بن محمّد همدانی و احمد بن حمزه بن یسع
- ۷۵۴ فصل هفتم: در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام
- ۷۵۴ اشاره
- ۷۵۶ در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام
- ۷۶۰ اخباری که متضمن این معناست که صاحب الزمان از دنیا خواهد رفت و یا شهید خواهد شد و پس از آن زنده می شود
- ۷۶۳ زمان ظهور و خروج حضرت علیه السلام
- ۷۶۷ اخباری که ظاهراً با اخبار بالا منافات دارند
- ۷۶۸ توجیه این اخبار

۷۷۲	توضیح و توجیه این اخبار
۷۷۴	نشانه های پیش از قیام و ظهور امام زمان علیه السلام
۸۱۱	فصل هشتم: در بیان پاره ای از صفات، سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۸۱۱	اشاره
۸۱۳	برخی از صفات و مقامات و سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۸۲۸	فهرست آیات پاورقی
۸۳۰	فهرست راویان
۸۴۴	فهرست کسانی که حضرت را ملاقات کرده اند
۸۴۶	فهرست قوائد و مطالب پاورقی
۸۵۹	فهرست منابع ترجمه غیبت شیخ طوسی
۸۷۶	درباره مرکز

ترجمه کتاب الغیبه شیخ طوسی

مشخصات کتاب

سرشناسه: طوسی، محمد بن حسن، ۳۸۵-۴۶۰ ق.

عنوان قراردادی: الغیبه . فارسی

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه کتاب الغیبه / تالیف محمد بن حسن طوسی ؛ ترجمه و تحقیق مجتبی عزیزی.

مشخصات نشر: قم : مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۸۲۷ ص.

شابک: ۵۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۹۵-۰

یادداشت: چاپ دیگر: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷ (ج. شماره گذاری گوناگون).

یادداشت: عنوان روی جلد: متن و ترجمه کتاب غیبت.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۸۱۷] - ۸۱۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

عنوان روی جلد: متن و ترجمه کتاب غیبت.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- احادیث

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۵ ق.

موضوع: فتن و ملاحم

موضوع: مهدویت -- احادیث

موضوع: مهدویت -- انتظار

شناسه افزوده: عزیزی، مجتبی، مترجم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۱۳۰/ط۹غ۹۰۴۱/۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۰۵۸۹۴

ص: ۱

نام كتاب: ترجمه كتاب الغيبه

مؤلف: محمّد بن حسن طوسى

مترجم: مجتبى عزيزى

ص: ۳

کتاب شریف غیبت شیخ طوسی رحمه الله از معتبرترین و قدیمی ترین آثار شیعه می باشد که از جهت نزدیک بودن به عصر غیبت صغری جزء معدود آثار برجای مانده از علمای سلف می باشد و پژوهشگران و محققان مباحث مهدویت و انتظار به عنوان چشمه ای زلال و ناب به آن نگریسته، از آن سیراب می گردند؛ لذا با بررسی ترجمه های قدیمی موجود، بر آن شدیم تا این اثر گران بها را با قلمی نو و تحقیقی جدید، ترجمه و در اختیار فارسی زبانان مشتاق قرار دهیم.

در مدّت بیش از دو سال که برادر ارجمند حجّت الاسلام و المسلمین مجتبی عزیزی به ترجمه کتاب مشغول بودند، همزمان برادر گرامی احمد سعیدی کار اعراب گذاری و ویرایش متن عربی و فارسی آن را بر عهده داشتند و در این راستا برادران محترم سید حمید رضا موسوی، امیرسعید سعیدی، و ... جهت آماده نمودن این اثر تلاش نمودند. در اینجا لازم می دانیم که از این عزیزان و به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت الله وافی که با عنایت ویژه خود ما را در نشر این گونه آثار یاری می نمایند کمال تشکر را بنماییم.

امیدواریم که مقبول حضرت حقّ جلّ و علا واقع گردد.

در پایان امید است خوانندگان گرامی به ویژه عزیزان محقق و پژوهشگر ما را از راهنمایی های خود محروم نفرمایند.

مدیر مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکران

حسین احمدی

ص: ۵

گذری کوتاه بر زندگی شیخ طوسی رحمه الله

شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی از فقهای نامدار تشیع و از تأثیرگذارترین علمای اسلام در طول تاریخ است. شیخ طوسی، فقیهی متتبع، اصولی ای محقق، مفسّری ژرف نگر، محدّثی موفق و متکلمی قدرتمند بوده و در بستر تاریخ نه تنها مورد فخر و مباهات جهان شیعه، بلکه از مفاخر اسلام و بشریت است.

ایشان در کلیه علوم اسلام در حدّ اعلاّی آگاهی قرار داشته است که گوناگونی تألیفات او گواه این مدعاست.

زندگی خاص و شرایط بسیار حساس عصر شیخ و حوادث سنگینی که در نوع خود کم نظیر بلکه بی نظیر بودند از او فرزانه ای بزرگ ساخت که مکتب پرورش پس از قرن ها هنوز شاهد شیرین تشنگان حیات علمی و معنوی است.

علامه حلی در مورد ایشان می فرماید: «شیخ الطائفه و رئیس الطائفه، جلیل القدر، عظیم المنزله نقد عین، صدوق، عارف بالاخبار والرجال والفقّه و الاصول والكلام والادب،

و جمیع الفضائل تنسب الیه، و مصنف فی کل فنون الاسلام و هوالمهذب للعقائد فی الاصول و الفروع، الجامع لکمالات النفس فی العلم والعمل»؛ یعنی شیخ طوسی سرآمد دانشمندان شیعه و پیشوای آنهاست، جایگاهی بزرگ و مقامی با عظمت دارد. شیخ عالمی موثق و مورد استناد بوده و عالم به علوم؛ همچون اخبار، رجال، فقه، اصول،

کلام و ادب بوده و تمامی فضایل را دارا بود، وی در تمامی فنون و علوم اسلامی کتاب نوشته است، او عقاید شیعه را در اصول و فروع تهذیب و تنظیم کرده و نیز کمالات نفسانی را در علم و عمل با هم جمع کرد. (۱)

و علامه بحر العلوم نیز می گوید: «محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابوجعفر شیخ الطائفه المحقه و رافع اعلام الشيعه المحقه، امام الفرقة بعد الائمة المعصومين و عماد الشريعة والاماميه في كل ما يتعلق بالمذهب والدين محقق الاصول والفروع و مهذب فنون المعقول والمسموع شيخ الطائفه على الاطلاق، و رئيسها الذي تلوى اليه الاعيان. صنف في جميع علوم الاسلام و كان القدوة في ذلك والامام»؛ محمد بن حسن بن علی طوسی ابوجعفر، از بزرگان مذهب به حق امامیه و به اهتزاز در آورنده پرچم حق شیعه است، پس از ائمه معصومین علیهم السلام پیشوای فرقه امامیه و ستون شریعت است. او محقق اصول و فروع و تهذیب کننده فنون و علوم معقول و منقول است. بی تردید وی شیخ و بزرگ طایفه شیعه است که همگان چشم به او دوخته اند. در تمامی علوم اسلامی کتاب نوشته و در تمامی آن ها توان مند و پیشوای علمای آن علم است.

تولد تا هجرت به بغداد

ایشان در ماه مبارک رمضان سال ۳۸۵ ه. ق دقیقاً چهار سال پس از رحلت شیخ صدوق و آغاز زعامت شیخ مفید رحمهما الله دیده به جهان گشود.

ولادتش در «طوس» و در منطقه «نوقان» یا همان شهر مقدّس مشهد است که در آن زمان، مهد علم و ادب بوده و دانشمندان بزرگی را؛ همچون فردوسی شاعر بلند آوازه ایران و امثال او را پرورانیده. بنابراین مسلم است که در آن اعصار در منطقه طوس خاندان های شیعی زندگی می کرده و به جهت قرابت و همجواری با حریم مقدّس

ص: ۸

۱- . خلاصه الاقوال علامه حلی، ص ۲۴۹، انتشارات حیدریه، نجف، سال ۱۳۸۱ ه. ق.

رضوی و مضجع نورانی امام رضا علیه السلام و به برکت آن حضرت از حیث علم و عمل شدیداً فعال و مؤثر بوده اند. که وجود شیخ بزرگوار و حکیم ابوالقاسم فردوسی خود دلیل بر این مدعا است.

البته شیعیان، جمعیت غالب را به خود اختصاص نداده بودند؛ چرا که بیشتر مردم

نواحی طوس در آن زمان شافعی مذهب بوده و علمایی چون خواجه نظام الملک و غزالی در آن منطقه متولد و رشد کرده اند. به هر حال شیخ در خانواده ای شیعه و عالم

متولد شد. نام پدر ایشان حسن بن علی بن حسن بود که اطلاعات دقیق و جامعی از ایشان در دسترس ما نیست و شخصیت علمی او ناشناخته مانده است.

قاعدتا شیخ طوسی در دورانی که در طوس حضور داشته است از محضر اساتیدی با فضل و علم و کمال استفاده و حظّ وافری برده است. با ورود به بغداد به حوزه درس زعیم تشیع جناب شیخ مفید قدس سره که در آن زمان ملجأ و پناه شیعه بود، می رود و طولی نمی کشد که از شاگردان مبرز شیخ و سید مرتضی می شود.

ناگفته نماند که شیخ در اثناء هجرت به بغداد از شهرهای نیشابور، ری و قم عبور

کرده اند که احتمالاً در هر کدام از این بلاد که دارالعلم هم بودند مدتی اقامت داشته و از محضر بزرگان شیعه کسب فیض کرده اند.

بغداد

شهر بغداد که در سال ۱۴۸ ه.ق به دست ابوجعفر منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی تأسیس و به مرکز حکومت عباسیان مبدل شده بود، به عنوان مرکز فعالیت های سیاسی جهان اسلام نیز بود؛ لذا به عنوان پایتخت خلافت عباسی بر قسمت اعظم دنیای اسلام از دریای سرخ و سواحل مدیترانه گرفته تا سرحد چین، تسلط و حکومت داشت و از نظر علمی نیز در اوج شهرت و ترقی و محل تلاقی و مجمع اندیشمندان کلیه مذاهب اسلامی بود.

دانشمندان چهار مذهب اهل تسنن [حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی] در این شهر حضور داشتند؛ لذا برای اهل سنت مرکز بزرگی جهت تعلیم و تعلم بود تا آنجا که بزرگ ترین فقها و محدثان و مؤلفان و مورخان این مذاهب، مانند: محمّد بن اسحاق واقدی، ابن سعد کاتب واقدی، یعقوبی، مسعودی، طبری، بلاذری، ابن قتیبہ دینوری، ابوالفرج اصفهانی، محمّد بن اسماعیل بخاری [صاحب صحیح بخاری] مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح مسلم، ابو داوود سلیمان بن اشعث صاحب سنن ابی داوود، ابو عیسیٰ محمّد بن عیسیٰ ترمذی صاحب صحیح ترمذی، احمد بن علی شعیب نسائی صاحب سنن نسائی و ابو عبدالله محمّد بن یزید قزوینی صاحب سنن ابن ماجه، تمام و یا مقداری از عمر خود را در بغداد سپری کرده اند.

بنابراین علمای اهل سنت تا زمان شیخ طوسی از پیشینه و ریشه ای قوی به مدت دو

قرن برخوردار بوده و بغداد اصلی ترین محل فعالیت علمی ایشان بود.

از طرفی موقعیت شیعه هم در بغداد نه تنها کم تر از اهل سنت نبوده بلکه از نظر کیفی و حتی کمی بسیار فعال و مؤثرتر از اهل سنت بوده است.

امام کاظم و امام جواد علیهما السلام به اجبار حکام جور عباسی در این شهر سکونت داشته و به شهادت رسیده اند، امام هادی و امام عسکری علیهما السلام هم در عراق و منطقه سامرا حضور داشته اند که حوزه فعالیت علمی این دو امام همام، بغداد را هم قهرا در بر گرفته است.

بنابراین بسیاری از علما و دانشمندان شیعه به برکت قدوم مبارک اهل بیت علیهم السلام از آغاز بنای بغداد در آنجا تردّد یا توطن کرده اند؛ مانند: هشام بن حکم، محمّد بن ابی

عمیر، علی بن یقطین و خاندانش، خاندان نوبختی، خاندان ابن قولویه، خاندان اسکافی، خاندان سید مرتضی و سید رضی، و شیخ بزرگوار مفید اعلی الله مقامهم.

هر قدر از عمر بغداد می گذشت تمرکز و تجمع شیعیان در این شهر بیشتر می شد، تا این که در قرن سوم و چهارم و پنجم، این شهر به مهم ترین مرکز علمی تشیع مبدل شد،

چنان که نواب اربعه امام زمان علیه السلام در این شهر سکونت داشته و مرجعیت علمی و عملی شیعه در این خطه استقرار داشت.

ورود شیخ طوسی به بغداد و زعامت شیخ مفید

شیخ طوسی در سال ۴۰۸ ه.ق در حالی که ۲۳ سال از عمر با برکتش می گذشت، به بغداد آمده و در درس رئیس شیعه شیخ مفید رحمه الله شرکت کرد. شیخ مفید علاوه بر مرجعیت جهان تشیع، شاگردان بسیار ارزنده ای را تربیت می کرد که همگی در شمار اعظام علمای شیعه به شمار می روند، معروف ترین آن ها علم الهدی سید مرتضی، و برادر نابغه اش سید رضی، احمد بن علی بن عباس نجاشی، سعد بن عبد العزیز، ابوالفتح کراچکی هستند و هنگام ورود شیخ طوسی به بغداد به جز سید رضی که در سال ۴۰۶ ه.ق از دار دنیا رفته بود همگی در قید حیات بوده و در درس شیخ مفید شرکت می کردند.

دانشمند جوان خطه طوس، مدت پنج سال؛ یعنی تا پایان عمر شیخ مفید قدس سرهماوم از محضر پر فیض ایشان بهره مند بود.

شیخ طوسی در زمان حیات استاد بزرگوارش شیخ مفید اقدام به نوشتن شرح کتاب «المقنعه» ایشان با نام «تهذیب الاحکام» نمود که بهترین دلیل برای شناسایی مقام علمی

و نبوغ کم نظیر وی است و طی ده قرن گذشته تاکنون مأخذ و مدرک پرارزش حدیث و فقه شیعه بوده و هست و نیز یکی از چهار کتاب اصلی شیعه به شمار می آید، البته این

کتاب در دوران حیات شیخ مفید به پایان نرسید و پس از اتمام کتاب طهارت بود که شیخ مفید به ملکوت اعلی پیوست.

رحلت شیخ مفید و زعامت سید مرتضی

نابغه بی نظیر شیعه و جهان بزرگ عالم تشیع، شیخ مفید در سال ۴۱۳ ه.ق به عالم

ملکوت رحلت فرمود.

پس از رحلت شیخ مفید شیخ طوسی راه های ترقی و تکامل بیشتر را نزد جانشین شایسته شیخ مفید، جناب سید مرتضی رحمه الله طی کرد و مدت بیست و سه سال از محضر مبارک ایشان بهره مند شد.

شیخ طوسی در مورد ایشان می نویسد: وی در بسیاری از علوم؛ از جمله کلام فقه،

اصول، ادب، شعر، نحو، معانی و لغت و غیره بر همه مقدم بوده، دیوان او شامل بیش از بیست هزار شعر است.

تصانیف و پاسخ ایشان به مسائل شهرها و کشورها، کتب زیادی را تشکیل می دهد.

شیخ طوسی در جای دیگر از کتاب فهرست، پس از شمارش ۳۸ کتاب بزرگ و مشهور از تألیفات سید مرتضی، می گوید: بیشتر این کتاب ها را نزد ایشان خواندم و بقیه را هنگامی که بر او قرائت می کردند من بودم.

شیخ طوسی در طول مدت زعامت سید مرتضی همواره در کنار او بوده و دیری نپایید که سرآمد شاگردان سید به شمار آمد و امید آینده شیعه محسوب شد.

رحلت سید مرتضی و زعامت شیخ طوسی

سید مرتضی در سال ۴۲۶ ه.ق و در هشتاد سالگی به ملکوت اعلی پیوست و عالم تشیع را از فقدان خود داغدار نمود. پس از رحلت سید هنوز تعدادی از شاگردان مبرز شیخ مفید مانند «نجاشی» و «کراجکی» در قید حیات بودند و هر کدام از مفاخر علمای شیعه محسوب می شدند، ولی زعامت و مرجعیت علمی شیعه برعهده شیخ طوسی - اعلی الله مقامه الشریف - نهاد شد که نشانه جایگاه بلند علمی و عملی و شخصیت ممتاز و بی نظیر شیخ است.

شیخ طوسی در این برهه از تاریخ ۴۱ ساله بودند که مدت ۲۸ سال از این عمر با برکت را در حوزه درس شیخ مفید و سید مرتضی به کسب فضایل و مراتب علمی اشتغال داشت و به مدد تحقیق و تألیف و مطالعه و زحمات طاقت فرسا در کلیه علوم رایج عصر

خود؛ اعم از معقول و منقول به عالی ترین سطح علمی نایل شد و در اهم موضوعات

اسلامی هم دست به تألیف کتب متنوعی زد که در جای خود به آن اشاره می شود.

شهرت علمی و شخصیت والا و احاطه وسیع بر عقاید و مذاهب موجب گردید تا خلیفه وقت، القائم بامرالله که از خلفای عباسی و سنی مذهب بود ناگزیر شود تا کرسی

علم کلام را که به سرآمد علمای عصر تعلق می گرفت در اختیار ایشان بگذارد. شیخ روی این کرسی می نشست و علم کلام؛ یعنی بحث پیرامون عقاید و مذاهب را که رایج ترین علوم آن روزگار بود، درس می گفت و به تمامی شبهات مخالفان با چیرگی و آگاهی مثال زدنی جواب محکم و مستدل می داد.

با توجه به این که بغداد در آن زمان مرکز ثقل علمای اهل سنت بوده و بسیاری از ایشان علنا با شیعه مخالفت و حتی دشمنی می کردند، بدست آوردن کرسی علم کلام توسط شیخ نشان می دهد که وی علاوه بر اعتدال و پرهیز از حساسیت زایی، از اعتقادات اهل بیت و شیعه چنان دفاع کرده است که حتی بین اهل تسنن کسی یافت نمی شده که سؤال بی پاسخی از ایشان کرده باشد و این امر چیزی جز تسلط فوق العاده ایشان بر علوم عصر خود نیست.

شیخ طوسی مدت دوازده سال؛ یعنی تا سال ۴۴۸ ه.ق با کمال عظمت و عزت در بغداد مشغول به تدریس، تألیف و پاسخگویی به مسائل وارده از بلاد مختلف اسلامی بود و مرجعیت و زعامت ایشان مورد پذیرش شیعیان عراق و ایران و شام قرار گرفته و در مسائل و مشکلات به ایشان مراجعه می کردند.

حوادث تلخ بغداد

با کمال تأسف، تعصب های جاهلانه ای که از آغاز اسلام تاکنون مانع پیشرفت مسلمانان شده، در آن زمان هم مانع فعالیت خدایپسندانه و اقامت شیخ در بغداد شد.

وجود یک دانشمند ایرانی و شیعه در مرکز دنیای عرب و اهل تسنن آن هم به صورتی

که به تنهایی تمام اعتبار علمی اسلام بوده و قدرت علمی او هر مخالفی را از رویارویی عالمانه با این ستاره درخشان آسمان علم و معرفت مأیوس می کرد، موجب شد تا گروهی از جاهلان عالم نما در مقابل منطق فوق العاده متین شیعه خلع سلاح شده از خلأ وجود شیخ مفید و سید مرتضی که هر دو عرب بودند استفاده کرده و شروع به تفرقه افکنی در جامعه اسلامی نمودند. البته حوادث تلخی که موجب هجرت شیخ از بغداد شد منحصر به زمان زعامت ایشان نبود، بلکه از سال ورود ایشان و در دوره زعامت شیخ مفید تا زمان شیخ طوسی ادامه داشت و این تعرضات حدود چهل سال به صورت پراکنده اتفاق می افتاد، اما نفوذ شیخ مفید و سید مرتضی در میان اعراب اهل تسنن و حکومت های محلی وقت، مانع اوج گرفتن تعرض به شیعه می شد. ولی در زمان شیخ طوسی و در سال های ۴۴۸ - ۴۴۷ ه.ق حوادث بزرگی رخ داد؛ به گونه ای که اهل تسنن به طور دست جمعی بر ضد شیعه شوریدند و بسیاری از ایشان که در محله شیعه نشین کرخ زندگی می کردند را به شهادت رسانیده، خانه هایشان را تصاحب کرده و دست به غارت اموالشان زدند و این حوادث درست در ماه های محرم و صفر که شیعیان مشغول عزاداری برای سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام و اصحاب و اهل بیت سرافرازش بودند به وقوع پیوست.

خلاصه ماجرا به این صورت بود که وقتی «طغرل بیگ» حکمران سلجوقی که سنی متعصبی هم بود به تشویق «القائم بامرالله» بغداد را در سال ۴۴۷ ه.ق تصرف کرد و موجب انقراض حکومت «آل بویه» شد، عرصه را روز به روز بر شیعیان تنگ تر کرد، تا آنجا که گفتن حی علی خیر العمل را در اذان ممنوع کرده، دستور داد به جای آن به شیوه اهل تسنن در نماز صبح بگویند: الصلاة خیر من النوم و مأمورینی را مسؤول نظارت بر این عمل کرد.

بعلاوه تمام شعارها و کتیه هایی که شیعیان بر دیوارها و دروازه های کرخ نوشته

بودند؛ مانند: محمّد و علی خیر البشر را به دستور او محو کردند.

سپس مداحان اهل سنّت، وارد کرخ شده و با صدای بلند اشعاری در مدح خلفای غاصب قرائت می کردند تا به این وسیله احساسات شیعیان را تحریک کنند که البته موفق به این عمل نشدند. سپس یکی از بزرگان و بازرگانان معروف شیعه «ابوعبدالله جلاب» را به جرم غلو در تشیع به قتل رسانیدند و بر در مغازه اش بر دار آویختند.

پس از این اعمال مغرضانه، متوجه خانه شیخ که بزرگ شیعیان بود شدند و چون به

وی دسترسی پیدا نکردند کلیه دارایی ایشان را به غارت بردند و کتاب ها و کرسی تدریس او را به محله کرخ و جلوی مسجد نصر آورده، سه پرچم سفید را که در قدیم شیعیان هنگام زیارت امام علی علیه السلام با خود حمل می کردند را روی آن ها نهاده و همه را یکجا به آتش کشیدند.

البته متعرضین، به این اعمال بسنده نکردند بلکه یک سال بعد کتاب خانه شاهپور بن اردشیر وزیر بهاء الدوله دیلمی که مردی دانشمند و شیعه ای راسخ و خالص بود را با ده هزار و چهار صد جلد کتاب نفیس و بی نظیر به همراه یک صد قرآن مجید طعمه حریق کردند.

هجرت شیخ به نجف

در مدت اقامت شیخ در بغداد، برخوردهای پراکنده و گاه عمومی بین اکثریت سنی و اقلیت شیعه رخ می داد و شیخ طوسی با نهایت متانت و بردباری با آن ها برخورد می کرد و در عین حال سخت مشغول تحصیل، تدریس و نوشتن کتاب بود. ولی سرانجام صبر آن مرد خدا به سر آمده و به سوی حریم مقدّس مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام هجرت کرد که تا به امروز شیعه از نعم و برکات این هجرت متنعم است.

در آن زمان نجف روستایی بسیار کوچک و محقر بود که جمعی از شیعیان با شور و حال، ساکن این قریه کوچک بودند. شیخ دوازده سال آخر عمر با برکت خویش را در جوار امام علی علیه السلام سپری کرده و به تدریس، تحقیق و تألیفات خود ادامه داد. همین امر موجب رونق نجف و رفت آمد علما و فرهیختگان شیعه به این منطقه شد و گروه زیادی از شاگردان شیخ و اهل فضل به منظور استفاده از محضر مبارک ایشان به نجف هجرت کرده و آن دیار به مرکز علمی شیعه مبدل شد و حوزه علمیه هزار ساله شیعه توسط شیخ طوسی پدید آمد. بنابراین مسلم است که مؤسس این حوزه قدیمی و پربرکت کسی نیست جز «شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی» اعلی الله مقامه الشریف.

شیخ الطایفه در شب ۲۲ محرم ۴۶۰ه.ق و در سن هفتاد و پنج سالگی از عالم ملک به

ملکوت سیر کرد و برای همیشه در جوار حرم مطهر علی علیه السلام آرام گرفت. بدن مطهر شیخ توسط سه تن از شاگردانش به نام های «حسن بن مهدی سلیقی» «ابوالحسن محمد بن عبدالواحد حسین زربی» و «شیخ ابوالحسن شوشتری» در همان شب غسل داده شد و لباس آخرت پوشید.

شیخ را در خانه مسکونی اش که در سمت شمالی حرم مطهر امام العارفين علیه السلام قرار داشت دفن کردند و خانه هم طبق وصیت شیخ تبدیل به مسجد شد و اکنون که درب صحن حضرت به سمت مقبره شیخ باز می شود به باب الطوسی معروف است.

پس از شیخ طوسی فرزندش شیخ ابوعلی و بعد از او نوه شیخ در نجف اشرف عهده دار زعامت و مرجعیت عالم تشیع شدند و این سنگر تازه بنا شده را حفظ کردند و با عنایات خاصه حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه حوزه علمیه نجف تا به امروز

به عنوان پایگاه بزرگ علمی تشیع به حیات طیبه خود ادامه داده و فقیهان بزرگی را به عالم اسلام تحویل داده است که این همه از برکت هجرت آن عالم شکسته دل است. و سلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیا.

بسیاری از عالمان و فقیهان و مفسران و متکلمان عصر شیخ، خوشه چین خرمن پر بار علم و عمل شیخ الطائفه بوده اند که هر کدام دارای خصوصیات و امتیازات خاصی هستند و در محضر آن خورشید عالم تاب زانوی تلمذ به زمین گذارده و شرف شاگردی شیخ را مدال افتخار خود می دانستند. مطابق بعضی از تحقیقات افزون بر سیصد مجتهد و عالم شیعه و سنی از فیض وجود ایشان مستفیض شده اند؛ بزرگانی مثل:

(۱) شیخ ابوعلی؛ فرزند شیخ طوسی معروف به مفید ثانی.

(۲) شیخ تقی بن نجم حلی که از بزرگان علمای امامیه است کنیه اش ابوصلاح بوده

و از محضر سید مرتضی و شیخ طوسی کسب علم کرده است.

(۳) ابوالفتح کراچکی صاحب کنز کراچکی.

(۴) سلیمان بن حسن صهرشتی.

(۵) شیخ عبدالعزیز بن نحریر بن براج؛ ایشان نماینده شیخ طوسی در بلاد شام بود

و به مدت سی سال در طرابلس صاحب منصب قضاوت بود، لذا ملقب شد به «قاضی ابن براج».

(۶) آدم بن یونس بن ابی المهاجر که از فقهای شیعه است.

(۷) ابوبکر احمد بن حسین بن احمد نیشابوری که از مصنفین بزرگ شیعه است.

(۸) شیخ ابو محمد عبدالرحمن فرزند دیگر شیخ که طی مسافرت های متعدد، اخبار و روایات را از موافق و مخالف گرفته، در مناقب اهل بیت علیهم السلام کتبی نوشت.

(۹) اسحاق بن محمد قمی، نوه شیخ صدوق رحمه الله که عالمی ثقه و مورد اعتماد بود.

(۱۰) ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد بن حسن قمی، نوه دیگر شیخ صدوق، این دو بزرگوار روایات بسیاری را از شیخ دریافت کردند.

(۱۱) ابوالخیر برکه بن محمد بن برکه اسلامی.

(۱۲) شمس الاسلام ابو محمّد حسن بن حسين بن حسن بن علي بن بابويه قمی. ایشان تمامی تصانیف شیخ را در نجف برای او خواند. جدّ شیخ منتجب الدین صاحب فهرست است.

(۱۳) ابو محمّد حسن بن عبدالعزیز بن محسن فقیه و ثقه مصر.

(۱۴) محیی الدین ابو عبدالله حسین بن مظفر بن علی حمدانی، فقیه و شیخ قروین.

(۱۵) سید ابوالصمصام ذوالفقار بن محمّد بن سعید الحسینی، سیدی عالم و فقیه و از

جمله مشایخ و اساتید قطب راوندی.

(۱۶) سید ابو محمّد زید بن علی بن الحسین حسینی. ایشان فقیهی بزرگ و صاحب کتاب طب اهل بیت است.

(۱۷) سید زین الدین بن داعی حسینی. عالمی فرزانه و فقیه بوده و از شیخ روایت

کرده است.

(۱۸) شهر آشوب مازندرانی جد ابن شهر آشوب صاحب مناقب است.

(۱۹) صاعد بن ربیع بن غانم که فقیه و محدث بوده است.

(۲۰) شیخ ابوالصلت بن عبدالقادر، که فقیه بزرگواری بوده است.

(۲۱) شیخ ابوالوفاء عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری، ایشان از فقهای ری بوده

و کتبی هم در فقه به عربی و فارسی تصنیف کرده است.

(۲۲) شیخ محمّد بن حسن بن علی فتال نیشابوری، صاحب روضه الواعظین.

(۲۳) سید مرتضی ذوالفخرین ابوالحسن مطهر بن ابی القاسم علی بن ابی الفضل دیباجی، بزرگ سادات عراق و در علم اعلام از سردمداران زمان خویش بود.

(۲۴) شیخ ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن جعفر، فقیه و ثقه و وجیه بوده و صاحب تصانیفی از جمله کتاب زهد.

(۲۵) ابو ابراهیم ناصر بن رضا بن محمّد بن محمّد بن عبدالله علوی حسینی، ایشان

فقیه و محدث و ادیبی عالی مقام بودند که کتبی در مناقب اهل بیت به رشته تحریر درآورده است.

در مورد شاگردان شیخ که پیرو مکتب اهل سنت بودند هم در تحقیقات گوناگون به اثبات رسیده است که بسیاری از علما و دانشمندان عامه پای درس ایشان حاضر شده و از فیض وجودش بهره مند می شدند.

آثار قلمی شیخ

بی گمان شیخ طوسی رحمه الله یکی از پرکارترین علمای عصر خود و حتی دوره های بعدی بوده است.

ایشان در کنار کارهای مختلفی که بسیار هم حائز اهمیت بودند، از نوشتن و تبیین

شریعت مقدّس اسلام غافل نشده و در علوم مختلف و متناسب با نیاز جامعه اسلامی، تألیفات و تصانیف گران بهایی را به یادگار گذاشتند که پس از ایشان چراغ راه علما و فضیلاب جهان اسلام بوده و هست. کتبی که برای معرفی بعضی از آن ها مثل «تبیان» در تفسیر قرآن یا «تهذیب الاحکام» و «استبصار» در فقه که دو کتاب از کتب اربعه شیعه هستند، نیازمند تألیف مستقلی است که از حوصله این مختصر خارج است.

به طور کلی تألیفات شیخ به واسطه تسلط شگرف ایشان بر کلیه علوم معقول و منقول و احاطه کامل بر اعتقادات مذاهب مختلف و شناخت کافی از شرایط حاکم بر زمانه، دارای استدلالاتی محکم و براهین واضح و عالمانه است که به کتاب های ایشان استحکام کم نظیری داده است.

از طرفی دو کتاب خانه مهم آن زمان که دارای آوازه ای خاص در دنیای اسلام بود، در اختیار و دسترس شیخ بزرگوار قرار داشت. یکی کتاب خانه استادش «سید مرتضی» که به گفته مورخین هشتاد هزار جلد کتاب در فنون مختلف را در خود جای داده بود و دیگری کتابخانه

«شاپور بن اردشیر» وزیر «بهاء الدوله دیلمی» که متجاوز از ده هزار عنوان کتاب داشت.

با این سرمایه بزرگ و نبوغ فوق العاده، شیخ طوسی بیش از پنجاه عنوان کتاب به

رشته تحریر درآورد که احتمالاً در جریان حریق خانه اش و هجرت به نجف اشرف بعضی از این سرمایه های عالم اسلام را، مشتاقان فضیلت برای همیشه از دست دادند.

فهرست موضوعی کتاب های شیخ

الف: اصول اعتقاد و کلام

- ۱) أصول العقاید؛ این کتاب از توحید بحث کرده و قسمتی از مسئله عدل را نوشته است.
 - ۲) الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد فیما یجب علی العباد من اصول العقاید والعبادات الشرعیه.
 - ۳) تلخیص الشافی؛ خلاصه کتاب «شافی» اثر سید مرتضی که در دفاع از امامت و ولایت نوشته است.
 - ۴) الغیبه؛ کتاب حاضر که به درخواست یکی از بزرگان شیعه نوشته است.
 - ۵) الکافی، فی علم الکلام.
 - ۶) المفصح؛ در بحث امامت بوده و ظاهراً تاکنون چاپ نشده است.
 - ۷) المسائل فی الفرق بین النبی والامام.
 - ۸) مالا یسع المکلف الإخلاق به.
 - ۹) ما یعلل و مالا یعلل.
 - ۱۰) مقدّمه فی المدخل الی علم الکلام؛ شیخ در فهرست درباره این کتاب آورده: ماندش تألیف نشده است.
 - ۱۱) النقض علی ابن ساذان فی مسأله الغار.
 - ۱۲) تمهید الاصول یا التمهید فی الاصول؛ شرح کلام «جمل العلم والعمل»
- سید مرتضی رحمه الله.

۱۳) ریاضه العقول؛ شرح «مقدمه فی المدخل الی علم الکلام».

۱۴) شرح الشرح فی الاصول؛ شرحی است بر کتاب تمهید الاصول.

۱۵) مسأله فی الاصول.

۱۶) المسائل الزازیه فی الوعید؛ این کتاب شامل پانزده مسئله است که از «ری» برای سید مرتضی ارسال شده و سید به همراه شیخ الطائفه به آن ها پاسخ دادند.

۱۷) مسائل اصول الدین؛ یا مسائل الطوسی، متن مختصری در عقاید است.

ب: فقه

۱۸) النهایه؛ فی مجرد الفقه والفتوی، این کتاب را مطابق مذاق علمای حدیث نوشته اند.

و یک دوره فقه گرفته شده از اخبار و روایات است.

۱۹) المبسوط؛ شیخ در این کتاب تمام ابواب فقه را نوشته که از کتب بسیار نفیس شیعه است.

۲۰) الجمل و العقود فی العبادات؛ مرحوم شیخ این کتاب را به درخواست قاضی ابن براج نوشته است و شامل بحث های طهارت تا امر به معروف و نهی از منکر است.

۲۱) الخلاف فی الأحکام: در خصوص مسائل مورد اختلاف بین امامیه و اهل سنت نوشته است.

۲۲) الإیجاز فی الفرائض: این کتاب متن مختصری در احکام ارث است.

۲۳) مناسک الحج فی مجرد العمل.

۲۴) المسائل الحلویه فی الفقه.

۲۵) المسائل الجنبلائیه فی الفقه: که شامل بیست و چهار مسئله فقهی است.

۲۶) المسائل الحائریه فی الفقه: که شامل حدود سیصد مسئله فقهی است.

۲۷) مسأله فی وجوب الجزیه علی اليهود و المنتمین الی الجبابره.

۲۸) مسأله فی تحریم الفقاع.

۲۹) العُدّه فی الأصول: این کتاب مسبوط ترین کتاب اصول نزد قدما است.

۳۰) مسئله فی العمل بخبر الواحد و بیان حجیه الاخبار.

د: تفسیر

۳۱) التبیان فی تفسیر القرآن: از جمله نفیس ترین کتب شیخ است که تا زمان شیخ مانند آن نوشته نشده بود و از تفاسیر بسیار معتبر شیعه است.

۳۲) المسائل الدمشقیه فی تفسیر القرآن: شامل دوازده مسئله راجع به تفسیر قرآن.

۳۳) المسائل الرجییه فی تفسیر آی من القرآن.

ه: حدیث

۳۴) تهذیب الأحکام: این کتاب یکی از چهار کتاب اصلی شیعه در حدیث است که شرح بر کتاب مقنعه شیخ مفید است و مشتمل بر تمامی ابواب فقه است.

۳۵) الإستبصار: یکی دیگر از کتب اربعه شیعه است که از اعتبار بسیار زیادی برخوردار است و شامل تمامی مباحث مهم فقه است.

۳۶) امالی: شامل چهل و پنج مجلس درس و املاء حدیث شیخ است.

و: ادعیه

۳۷) مصباح المتهدجد فی أعمال السنه: این کتاب شامل ادعیه و آداب و اعمال سال است و زیارات مهم نظیر زیارت عاشورا در این کتاب مضبوط است.

۳۸) مختصر المصباح: خلاصه کتاب مصباح المتهدجد است که به دلیل استقبال گستره از مصباح به رشته تحریر در آمده است.

۳۹) مختصر فی عمل یوم و لیله فی العبادات: این کتاب را که برخی به «یوم و لیله» نامیده اند، راجع به فرایض و نوافل شبانه روزی است که به نحو اختصار نوشته شده است.

۴۰) أنس الوحید: احتمالاً در باب ادعیه و یا مجموعه ای کشکول مانند در این باب بوده است که اثری از آن در دست نیست.

۴۱) هدایه المسترشد و بصیره المتعبد: در خصوص عبادات نوشته شده است.

ز: رجال

۴۲) اختیار الرجال: این کتاب زبده ای از اصل «رجال کشی» است و چون اصل آن کتاب نامرتب و مغلوط بود، شیخ آن را مرتب کرده و اصلاحاتی در آن به وجود آورد و آن را «اختیار الرجال» نام نهاد.

۴۳) فهرست: شامل نام و شرح حال بیش از نهصد نفر از مصنفین شیعه و کتب ایشان است.

۴۴) رجال شیخ طوسی: شامل اسامی حدود ۹۸۰۰ نفر از راویان حدیث است.

ح: تاریخ

۴۵) مختصر اخبار المختار بن ابی عبیده الثقفی: در احوالات مختار نوشته شده و به نام «اخبار مختار» هم معروف است.

۴۶) مقتل الحسین علیه السلام.

ط: پاسخ به شبهات

۴۷) المسائل القمیه.

۴۸) مسائل ابن البرّاج: احتمالاً در پاسخ به شبهات در فقه است.

۴۹) المسائل الأساسیّه: پاسخ به یک صد شبهه در مسائل مختلف است.

چند سطری درباره کتاب حاضر

زمانی که زعامت و مرجعیت شیعه به شیخ الطایفه محوّل شد، مذهب نورانی تشیع کاملاً در عالم اسلام معرفی شده و قوت استدلال علمای آن بر همگان معلوم گردید. لذا از دو جهت مورد توجه جدی قرار گرفت؛ یکی از طرف مخالفان سرسخت و دیگری از طرف موافقان پژوهش گر، گاه سؤالات، شبهات و حتی ردودی بر مبانی کلامی تشیع

وارد می شد که تازگی نداشت و بزرگان قبل و حتی بعد از شیخ هم با این مسئله روبه رو

شده اند، امّا زمان شیخ ویژگی خاصی داشت [در بخش زندگی نامه به آن اشاره شد] که موجب اوج گیری جریان های تخریبی علیه شیعه شد. بی شک یکی از مباحث مهم و مورد نیاز همه، همین مسئله غیبت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بود که مخالفان با تمام توان به مقابله با آن پرداخته و سؤالات متعددی در این باره مطرح می کردند.

مرحوم شیخ رحمه الله در سال ۴۴۷ ه. ق اقدام به نگارش این کتاب کردند تا پاسخی قاطع باشد به ایرادات و شبهات مطرح شده در اطراف مسئله غیبت که خصوصیات این کتاب ارزشمند در مقدمه خودشان با اسلوبی مناسب بیان شده است. از نکات بسیار مهم در مورد این کتاب، این است که نگارش این اثر زمانی صورت گرفته است که شیخ تحت شدیدترین فشارها و شکنجه های روحی و روانی بوده است و مخالفان، اسباب آزار و اذیت ایشان را فراهم کرده بودند. بارها به خانه و کتابخانه اش حمله ور شدند که بالاخره در سال ۴۴۹ منجر به سوزاندن خانه و کتابخانه و کرسی ایشان شد و به ناچار همان گونه که توضیح دادیم به نجف اشرف هجرت کردند.

امّا شیخ بزرگوار در آن وضعیت نابسامان و بحران های متعدد و اوضاع آشفته و خطرناک بغداد، این کتاب را با بهترین اسلوب و روش و استدلال متین، به رشته تحریر درآوردند و مطالب ژرف و دقیقی؛ از جمله در موارد زیر:

(۱) اثبات وجود حضرت امام زمان علیه السلام؛

(۲) رد عقاید کیسائیه، ناووسیّه، فطحیه، واقفیه، اسماعیلیه و ... که از راه هدایت اهل بیت خارج شدند.

(۳) اثبات غیبت و طول عمر امام علیه السلام؛

(۴) فلسفه و حکمت غیبت؛

(۵) ذکر کسانی که حضرت را دیده اند؛

(۶) اخلاق و سیره عملی حضرت حجّت علیه السلام؛

و مطالب متنوع دیگری که هر کدام بابتی از ابواب معرفت به حجت حق است.

بی گمان کتاب غیبت شیخ طوسی - اعلی الله مقامه الشریف - یکی از مهم ترین و دقیق ترین کتب در موضوع مهم و حیاتی غیبت امام زمان علیه السلام است و لازم است حداکثر بهره از این اثر جاودان برده شود.

چند نکته پیرامون این ترجمه

۱) غالب کتب حدیث و استدلالات علمی شیعه که یادگار علمای بزرگی؛ همچون: مفید، صدوق، طوسی، علامه حلی و دیگر بزرگان است، به زبان عربی نگاشته شده اند که یا به دلیل وقوع در جغرافیای خاص و زبان و گویش غالب عربی، و یا به دلیل رواج زبان عربی در مجامع علمی بوده است. بعلاوه این که در بین علمای اسلامی زبان عربی زبان علم بوده و کماکان همین گونه است.

به همین دلیل شیعیان پاک باخته اهل بیت علیهم السلام که تسلط به زبان عربی نداشته اند، امکان استفاده از ظرفیت های فوق العاده این زبان را نداشته و ندارند. فلذا بسیاری از

معارف شیعی به دست مردم جهان؛ اعم از فارس و غیره نرسیده است.

در مواردی هم که کتبی ترجمه شده است به دلیل مرور زمان و تغییر گفتمان غالب در جامعه، کمتر مورد استفاده قرار می گیرند. ضمن آن که در برخی موارد متن ترجمه خود نیازمند ترجمه است و مترجمین محترم در ضمن زحمات فراوانی که متحمل شده اند از عباراتی استفاده کرده اند که مردم هرگز تسلط کافی به آن ها ندارند.

۲) با توجه به نکته فوق بر آن شدیم که از کتاب غیبت شیخ ترجمه ای روان و قابل

درک ارائه دهیم، بر همین اساس ابتدا متن عربی را به فارسی برگردان کرده و به عبارتی

مفاهیم بلند مد نظر مرحوم شیخ طوسی را از قالب و کالبد الفاظ عربی در آورده و لباس

الفاظ فارسی بر آن پوشانیدیم، سپس به گونه ای که مفاهیم دچار انقلاب و تغییر و تحول

نشوند متن فارسی شده را روان سازی نمودیم. به عبارت واضح تر در دو مرحله ابتدا برگردان به فارسی و سپس روان سازی متن انجام شد تا درصد بیشتری از مشتاقان معارف اهل بیت علیهم السلام از این کتاب استفاده و فیض ببرند.

۳) هدف ما در ترجمه، رساندن کتاب غیبت به دست همه اقشار است، لذا به سادگی عبارات و در دسترس قرار دادن مباحث توجّه ویژه شده است.

۴) بسیاری از کلمات و عبارات دقیق علمی، در حیطه های کلام، فقه، اصول، تاریخ، رجال، حدیث و غیره به عنوان پی نوشت توضیح داده شده است.

۵) تعدادی از عبارات کتاب در همان متن توضیح داده شده اند که این توضیحات تماما در کروش [] گنجانده شده اند.

۶) جهت سهولت تحقیق محققین محترم اقدام به اضافه کردن فهرست پی نوشته ها و راویان به فهرست های معمول؛ مثل فهرست آیات، اعلام و ... نمودیم.

۷) از کلیه محققین و خوانندگان محترم، بابت کاستی های احتمالی کتاب که به نظر ما نرسیده، پیشاپیش عذرخواهی کرده و مستدعی هستیم با دیده رحمت و شفقت، ناصح همیشگی ما باشند.

در آخر از کلیه عزیزانی که در به ثمر رسیدن این ترجمه، دست ما را گرفته و یار

و یاور ما بودند؛ خصوصا واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدّس جمکران و به ویژه برادر عزیز و سرور مکرم حضرت حجه الاسلام و المسلمین حسین احمدی دامت افاضاته تشکر و قدردانی می نمایم.

تردید نیست که این اثر با عنایت خاص حجت بالغه حقّ ولی الله الاعظم امام زمان ارواحنا فداه به ثمر نشسته است و اگر نباشد نظر عنایت آن یوسف مصر بقاء، هیچ عملی در جهت ترویج معارف الهی به ثمر نخواهد رسید.

لذا برای شادی قلب منور آن وجود مقدّس که قطب دایره امکان و خلیفه خدا در زمین است، ترجمه غیبت شیخ طوسی را به وجود قدس ملیکه ملک و ملکوت و اسوه حسنه امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام تقدیم می دارم، امید که آن بانو تحفه کوچک این کمترین را بپذیرد تا ذخیره قبر و قیامت باشد.

والسلام علی عباد الله الصالحین

مجتبی عزیزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِحَمْدِهِ، وَجَعَلَنَا مِنْ أَهْلِهِ، وَوَقَّفَنَا لِلتَّمَسُّكِ بِدِينِهِ وَالْإِنْقِيَادِ لِسَبِيلِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْجَاهِلِينَ لِنَعْمَتِهِ، الْمُنْكَرِينَ لَطَوْلَهُ وَفَضْلَهُ وَمِنَ الَّذِينَ «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ أَنْبِيَائِهِ وَخَاتَمِ أَصْفِيَائِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، النُّجُومِ الزَّاهِرَةِ، وَالْأَعْلَامِ الظَّاهِرَةِ، الَّذِينَ نَتَمَسَّكُ بِوَلَايَتِهِمْ، وَنَتَعَلَّقُ بِعَرَى حَبْلِهِمْ، وَنَرْجُو الْفَوْزَ

بِالتَّمَسُّكِ بِهِمْ، وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا.

مقدمه مؤلف

حمد و سپاس شایسته خداوندی است که ما را به سپاسگزاری از خود هدایت و اهل آن قرار داد، و توفیق چنگ زدن و دست توسل دراز کردن به طرف دینش و پذیرش و گردن نهادن به راهش [دستوراتش] را به ما کرامت فرمود و ما را از جمله انکارکنندگان نعمت هایش قرار نداد، کسانی که عنایت و فضل و کرم خداوند را انکار می کنند، و ما را

از کسانی قرار نداد که [قرآن درباره آن ها می فرماید]:

«شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن ها برده؛ آن ها حزب شیطانند.

بدانید حزب شیطان زیان کارانند» (۱).

و سلام و درود خداوند بر سید و سرور پیامبران الهی و آخرین برگزیدگان خداوند،

محمد صلی الله علیه و آله و درود و سلام بر خاندان پاک و طاهرش، ستارگان درخشان، و پرچم های برافراشته؛ همانانی که به ولایتشان چنگ زده و به ریسمان محکم پیروی شان تمسک کرده ایم و امیدواریم که به واسطه پیروی از ایشان به فیض ابدی

برسیم.

ص: ۲۷

أما بعد فإني مجيب إلى ما رسمه الشيخ الجليل، أطال الله بقاءه من إملاء كلام في غيبه صاحب الزمان، وسبب غيبته، والعلّة التي لأجلها طالت غيبته، وامتداد استتاره، مع شدّه

الحاجه إليه وانتشار الحيل، ووقوع الهرج والمرج، وكثرة الفساد في الأرض، وظهوره في البرّ والبحر، ولمّ لم يظهر وما المانع منه، وما المحوج إليه، والجواب عن كلّ ما يسأل في ذلك من شبه المخالفين ومطاعن المعاندين.

وأنا مجيب إلى ما سأله، وممثل ما رسمه، مع ضيق الوقت، وشعث الفكر، وعوائق الزمان وصوارف الحدّثان، وأتكلّم بجمل يزول معها الرّيب و تنحسم به الشبه ولا أطول الكلام فيه

(فيملّ، فإنّ كتبي في) الإمامه وكتب شيوخنا مبسوطه في هذا المعنى في غايه الاستقصاء،

أما بعد شيخ و استاد جليل القدر و بزرگوارم(۱) که خداوند بر طول عمر مبارکش بیفزاید دستور داده تا کتابی به رشته تحریر درآید پیرامون مسئله غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام، و دلیل طولانی شدن آن، که علیرغم شدت نیاز بشریت به ظهور ایشان و فراگیر شدن حيله و نیرنگ و واقع شدن هرج و مرج بسیار و فساد در زمین که سراسر آن را فرا گرفته است و این که چرا حضرت ظاهر نشده اند و چه مانعی بر سر راه ظهور بوده و چه نیازی به وجود ایشان است، تا به کلیه سؤالات مطروحه در این زمینه ها

و نیز شبهات مخالفان و نکوهش و طعنه بدخواهان جواب داده شود.

علیرغم کمی فرصت و پریشانی فکر و ناملايمات روزگار و حوادث دشوار و سخت، به این درخواست جواب داده و آنچه را که امر فرموده اند اطاعت کردم.

لذا مطالبی خواهم گفت تا به وسیله آن ها تمامی شک و شبهه و تردیدها از بین برود.

اگرچه سخن را هم طولانی نمی کنم. چرا که هم در کتب خودم و هم کتب اساتیدم، معمولاً این مسئله و در نهایت شرح و به طور مبسوط توضیح داده شده است.

ص: ۲۸

۱- . احتمالاً مقصود استادشان مرحوم شیخ مفید است.

وَأَتَكَلَّمُ عَلَى [كُلِّ] مَا يَسْأَلُ فِي هَذَا الْبَابِ مِنَ الْأَسْئَلَةِ الْمُخْتَلَفَةِ، وَأُرَدُّ ذَلِكَ تَأْكِيدًا لِمَا نَذَكَرَهُ، وَتَأْنِيسًا لِلْمَتَمَسِّكِينَ بِالْأَخْبَارِ، وَالْمَتَعَلِّقِينَ بِظَوَاهِرِ الْأَحْوَالِ، فَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ

يَخْفَى عَلَيْهِمُ الْكَلَامُ اللَّطِيفُ الَّذِي يَتَعَلَّقُ بِهَذَا الْبَابِ، وَرَبَّمَا لَمْ يَتَبَيَّنْهُ، وَأَجْعَلُ لِلْفَرِيقَيْنِ طَرِيقًا إِلَى مَا نَخْتَارُهُ وَنَلْتَمِسُهُ، وَمِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَسْتَمِدُّ الْمَعُونَةَ وَالتَّوْفِيقَ، فَهَمَا الْمَرْجُوَانُ مِنْ جِهَتِهِ، وَالْمَطْلُوبَانُ مِنْ قِبَلِهِ، وَهُوَ حَسْبِي وَنَعْمَ الْوَكِيلُ.

در این کتاب به سؤالات مختلفی که درباره این موضوع طرح شده پاسخ می دهم و تعدادی از اخبار و روایات که بر صحت گفتار ما دلالت داشته باشد و تأکیدی باشد بر آنچه که می گوئیم را برخواهیم شمرد، تا موجب آرامش کسانی شود که متمسک به اخبار می شوند و به ظواهر حال نگاه می کنند.

چون یقینا نکات دقیق و لطیف این مسئله بر بسیاری از مردم پوشیده است و چه بسا

نتوانند به درک آن دقایق نایل شوند.

بنابراین برای هر دو گروه و دسته راهی را به سمت آنچه که می خواهیم و خودمان

اختیار کرده ایم قرار می دهم و از خداوند بزرگ مدد و توفیق استدعا می کنم که امید [هدایت به] هر دو راه، از ناحیه الهی و از درگاهش درخواست شدنی است.

و خداوند برای من کافی بوده و او بهترین وکیل است.

فصل اوّل: بحث در غیبت امام زمان علیه السلام

اشاره

ص: ۳۱

اعلم أنّ لنا فی الکلام فی غیبه صاحب الزّمان علیه السلام طریقین.

أحدهما: أن نقول: إذا ثبت وجوب الإمامه فی کلّ حال، وأنّ الخلق مع كونهم غیر معصومین لا- يجوز أن یخلو من رئیس فی وقت من الأوقات، و أنّ من شرط الرئیس أن یكون مقطوعا علی عصمته، فلا یخلو ذلك الرئیس من أن یكون ظاهرا معلوما، أو غائبا مستورا، فإذا علمنا أنّ کلّ من يدعی له الإمامه ظاهرا لیس بمقطوع علی عصمته، بل ظاهر أفعالهم وأحوالهم ینافی العصمه، علمنا أنّ من یقطع علی عصمته غائب مستور.

بحث در غیبت

سخن پیرامون غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام به دو طریق خواهد بود:

طریق اول: وقتی ثابت شد که وجود امام و رهبر در هر حال لازم است و این که مردم به جهت معصوم نبودنشان در هیچ برهه ای از زمان نباید بدون رهبر و پیشوا بمانند، و شرط رهبر نیز این است که یقینا دارای مقام عصمت باشد، پس این امام، یا ظاهر و معلوم است یا این که پنهان و در پس پرده غیبت می باشد.

و نیز وقتی که بدانیم آنان که [غیر از یازده امام شیعه علیهم السلام] ظاهر بوده و بر ایشان ادعای امامت شده، نه تنها یقین به عصمت آن ها وجود ندارد، بلکه ظاهر اعمال و حالاتشان با عصمت منافات دارد، در این صورت خواهیم دانست تنها کسی که به عصمتش قطع و یقین وجود دارد [ظاهر نیست بلکه] غایب و مستور است.

و إذا علمنا أنّ كلّ من يدعى له العصمه قطعاً ممّن هو غائب من الكيسائيه و الناووسيه و الفطحيه و الواقفه و غيرهم قولهم باطل، علمنا بذلك صحّه إمامه ابن الحسن عليه السلام و صحه غيبته و ولايته، و لا نحتاج إلى تكلف الكلام في إثبات ولادته، و سبب غيبته، مع ثبوت ما ذكرناه، لأنّ الحق لا يجوز خروجه عن الأمه.

و الطريق الثاني: أن نقول: الكلام في غيبه ابن الحسن عليه السلام فرع على ثبوت إمامته، و المخالف لنا إما أن يسلم لنا إمامته و يسأل عن سبب غيبته عليه السلام فتكلف جوابه،

أو لا يسلم لنا إمامته فلا معنى لسؤاله عن غيبه من لم يثبت إمامته، و متى نوزعنا في ثبوت

و باز وقتی که دانستیم، اعتقاد کسانی که برای اشخاص دیگر ادعای عصمت و غیبت

کرده اند؛ از جمله گروه های کیسائیه، ناووسیه، فطحیه و واقفیه، باطل است؛ از این رو صحّت امامت و ولایت فرزند برومند امام حسن عسکری علیه السلام برای ما ثابت و قطعی می شود، [چرا که معارض دیگری در میان امت اسلامی نداریم].

و لذا نیازی به پیچیده کردن بحث در زمینه اثبات ولادت آن حضرت یا بیان سبب غیبت ایشان نخواهد بود، چرا که حرف حقّ و اعتقاد صحیح در میان امت اسلامی است نه خارج آن. (۱)

طریق دوم: سخن پیرامون غیبت حضرت ولی عصر، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

فرع بر ثبوت امامت ایشان است. و مخالف آن از دو حال خارج نیست: یا امامت آن حضرت را پذیرفته و آن گاه دلیل غیبت آن مورد را جویا می شوند، در این صورت، پاسخگوی او خواهیم بود.

ص: ۳۴

۱- این که حرف حقّ در میان امت اسلامی است به این معنا است که اعتقاد حقّ و صحیح همان اعتقاد اسلامی است که قرآن کریم هم در آیه ۱۹ سوره آل عمران می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» پس با ظهور اسلام اعتقاد حقّ فقط در میان امت اسلامی است.

إمامته دللنا عليها بأن نقول: قد ثبت وجوب الإمامه مع بقاء التكليف على من ليس بمعصوم في جميع الأحوال و الأعصار بالأدلة القاهره، وثبت أيضا أنّ من شرط الإمام أن

يكون على عصمته و علمنا أيضا أن الحق لا يخرج عن الأمة.

فإذا ثبت ذلك وجدنا الأمة بين أقوال:

بين قائل يقول: لا إمام، فما ثبت من وجوب الإمامه في كلّ حال يفسد قوله.

یا این که امامت آن حضرت را نمی پذیرند، که در صورت عدم پذیرش ائمت، پرسش از غیبت ایشان مفهوم نخواهد داشت و بایستی در آن صورت به بحث برخیزد و چنانچه در اصل امامت ایشان با ما نزاع کند ما نیز چنین استدلال خواهیم کرد:

وجوب امامت با بقای تکلیف در جميع احوال و همیشه بر عهده کسانی که معصوم نیستند به وسیله ادله محکم و استوار اثبات شده،^(۱)

و باز ثابت شده است که شرط امام بودن این است که قطعاً معصوم باشد، [علاوه بر این] می دانیم که حقّ از میان این ائمت خارج نیست.

با توجه به آنچه که گذشت، پیرامون این مسأله چند دیدگاه وجود دارد:

۱ - عده ای معتقدند که امامی در کار نیست. این اعتقاد فاسد و باطل است، چرا که

ثابت شده که وجود امام در هر حالی واجب است.

ص: ۳۵

۱- این که تکالیف در تمامی حالات و همیشه بر عهده کسانی که معصوم نیستند می باشد، به این معناست که مردم همیشه موظفند به تکالیف خود عمل کنند، لذا لزوم وجود امام را ثابت می کند، چرا که این امام است که می بایست حدود و چهارچوب تکالیف را معین کرده و مجری حقیقی احکام الهی باشد و اوست که موانع تکلیف؛ از جمله جهل به مسائل و مصالح را از بین می برد. بنابراین اگر امام نباشد تکلیف مردم در همه زمان ها [خصوصاً زمان غیبت امام] امر بیهوده ای خواهد بود.

وقائل يقول يا مامه من ليس بمقطوع على عصمته، فقوله يبطل بما دللنا عليه من وجوب القطع على عصمه الإمام عليه السلام.

ومن ادعى العصمه لبعض من يذهب إلى إمامته، فالشاهد يشهد بخلاف قوله، لأن أفعالهم الظاهره وأحوالهم تنافي العصمه، فلا وجه لتكلف القول فيما نعلم ضروره خلافه.

و من ادّعت له العصمه وذهب قوم إلى إمامته كالكيسانيه القائلين بإمامه محمّد بن الحنفیه، والناووسیه القائلين بإمامه جعفر بن محمّد عليه السلام، وأنّه لم يمت والواقفیه الذين قالوا:

إنّ موسى بن جعفر عليه السلام لم يمت، فقولهم باطل من وجوه سند كرها.

۲ - گروهی به امامت کسی اعتقاد دارند که دارای مقام عصمت نیست، این قول هم با دلایل ما مبنی بر لزوم عصمت امام [که در آینده خواهد آمد] باطل می شود.

۳ - برخی دیگر هم برای افراد خاصی [نظیر خلفا و یا بعضی از صحابه] ادعای عصمت می کنند؛ در این مورد شواهد بسیاری وجود دارد که بر خلاف این مدعا شهادت می دهند؛ چرا که اعمال ظاهری و حالات آن ها با مقام عصمت منافات دارد، بنابراین پیچیده کردن مسأله و استدلال درباره موضوعی که ما خلاف آن را بدیهی می دانیم فایده ای ندارد

۴ - و اعتقاد همه کسانی که برای افراد خاصی مدعی عصمت و امامت شده اند، باطل است؛ همچون:

الف: کیسانیه که به امامت محمّد بن حنفیه اعتقاد دارند.

ب: ناووسیه، که اعتقاد به امامت امام صادق علیه السلام داشته و بنابراین عقیده اند که آن حضرت از دنیا نرفته و همان مهدی موعود است.

ج: واقفیه که می گویند: امام موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا نرفته است و ما به زودی دلایل بطلان همه آن ها را بیان خواهیم کرد.

ص: ۳۶

فصار الطريقان محتاجين إلى فساد قول هذه الفرق ليتم ما قصدناه ويفتقران إلى إثبات الأصول (الثلاثة) التي ذكرناها من وجوب الرئاسة، ووجوب القطع على العصمه، و أن الحق

لا يخرج عن الأئمة، ونحن ندلّ على كلّ واحد من هذه الأقوال بموجز من القول لأنّ استيفاء ذلك موجود في كتبي في الإمامه على وجه لا مزيد عليه.

و الغرض بهذا الكتاب ما يختصّ الغيبه دون غيرها والله الموفق لذلك بمّنه.

والذي يدلّ على وجوب الرئاسة ما ثبت من كونها لطفًا في الواجبات العقلية فصارت واجبه،

پس بنابراین هر دو طریق استدلال، متوقف بر دو امر هستند: اول بطلان اعتقاد این فرقه ها، تا آنچه را که قصد کرده ایم [اثبات غیر امام علیه السلام] تمام شده و به مقصود برسیم.

دوم نیازمند به اثبات اصول سه گانه ای هستند که ذکر کردیم؛ یعنی وجوب امامت،

وجوب یقین بر عصمت امام، و این که اعتقاد حقّ و درست از امت اسلامی خارج نیست.

ما هر کدام از این امور سه گانه و اقوال گوناگون آن را به شکل مختصر و کوتاه بحث خواهیم کرد؛ زیرا بحث مفصل و مشروح در این مورد در کتبی که پیرامون امامت نوشته ایم

موجود است و هدف در این کتاب، پرداختن به موضوع اختصاصی غیبت است نه چیز دیگری و [امیدوارم که] خداوند منت گذارد و با کرمش در این مهم توفیق دهد.

اصل اول: «وجوب و لزوم امامت»

آنچه که بر وجوب ریاست عالیّه امام علیه السلام دلالت می کند، آن است که امامت، لطفی از ناحیه خداوند است. (۱)

و از واجبات عقلیه است [که عقل به وجوب آن حکم می کند].

ص: ۳۷

۱- بیان مرحوم طوسی رحمه الله همان مفاد «قاعدۀ لطف» است که اختصاراً به توضیح آن مبادرت می کنیم: «لطف» در اصطلاح چیزی است که مکلف را به طاعت خداوند نزدیک کرده و از معصیت دور سازد و تکلیف کردن هم دو صورت دارد: الف) تکلیف کننده تمام امکانات تخلف و معصیت را از بین برده و نابود کند به طوری که مکلف چاره ای جز اطاعت نداشته باشد و بعد او را مکلف کند. این صورت با حکمت تکلیف و آزمایش منافات دارد. ب) ابتدا تکلیف کرده و بعد وسائل را ایجاد کند که مکلف را ترغیب و تشویق به اطاعت کنند و از معاصی متنفر سازند و او را به عمل [صالح راهنمایی

کنند. مثل وعده ثواب و عقاب و موعظه و امثال این ها، تمام این امور را لطف می گوئیم و لطف هم بر خداوند واجب است و لطف هم دو نوع است: ۱- این که فعل خداوند باشد. که در این صورت بر خداوند واجب است؛ مثل نصب و تعیین امام که فعل خداوند است نه غیر خدا. ۲- این که فعل مکلفین باشد؛ مثل وعظ و تذکر و تعلیم و تعلم. در این صورت هم بر خداوند واجب است که این اعمال را بر بندگان واجب فرماید؛ مثل وجوب امر به معروف و نهی از منکر که اگر خدای متعال لطف ننماید، عذاب کردن بندگان عاصی، قبیح خواهد بود چرا که خداوند پیامبر یا امامی را نصب نکرده است که احکام شریعت را به او آموزش داده و بدی گناه را برایش تعیین کنند تا او نیز از معاصی دور بوده و میل و رغبت به انجام تکالیف الهی داشته باشد. بنابراین بر خداوند واجب است که انبیا را برای هدایت مردم مبعوث کرده و امام را هم برای تبیین و تشریح مصالح واقعی مردم به امامت منصوب فرماید.

كالمعرفه التي لا- يعرى مكلف من وجوبها عليه، ألا- ترى أنّ من المعلوم أنّ من ليس بمعصوم من الخلق متى خلوا من رئيس مهيب يردع المعاند ويؤدّب الجاني، ويأخذ على يد المتغلب، ويمنع القوى من الضعيف، و أمنوا ذلك، وقع الفساد، وانتشر الحيل، و كثر الفساد،

وقلّ الصلاح، ومتى كان لهم رئيس هذه صفته كان الأمر بالعكس من ذلك، من شمول الصلاح و كثرته، و قلّ الفساد ونزارته.

مثل: مسأله معرفت، كه مكلف از وجوب آن عارى نمى شود و همواره همراه اوست، [و همیشه معرفت بر مكلف واجب است].

آيا نمى بينيد كه اگر مردم از وجود پيشوايى با هيبت و مقتدر محروم باشند، كه اهل عناد را منع، و خيانت كاران را ادب نمايد، و دست مظلوم را گرفته، و گروهى را از آزار

دادن ضعيف باز دارد و ضعيفان به بركت او اطمينان و آرامش يابند؛ فساد به وجود آمده و زياد مى شود؟ و حيله و نيرنگ همه جا منتشر شده و اصلاح كم مى شود؟ و هر وقت پيشوا و امامى با آن خصوصيات [دفاع از مظلوم] در بين مردم باشد، اوضاع برگشته و صلاح و اصلاح ائمت فراگير شده و فساد كم مى گردد؟

والعلم بذلك ضروري لا- يخفى على العقلاء، فمن دفعه لا- يحسن مكالمته؛ وأجبنا عن كل ما يسأل على ذلك مستوفى في تلخيص الشافى و شرح الجمل لا نطوّل بذكره هاهنا.

و وجدت لبعض المتأخرين كلاماً اعترض به كلام المرتضى رحمه الله فى الغيبه وظنّ أنّه ظفر بطائل فموّه به على من ليس له قريحه ولا بصر بوجوه النظر و أنا أتكلّم عليه.

فقال: الكلام فى الغيبه والاعتراض عليها من ثلاثه أوجه.

أحدها: أنا نلزم الإماميه ثبوت وجه قبح فيها أوفى التكليف معها فيلزمهم أن يثبتوا أنّ الغيبه ليس فيها وجه قبح، لأنّ مع ثبوت وجه القبح تقبح الغيبه؛ وإن ثبت فيها وجه حسن

این مطلب از جمله بدیهیات است که بر عقلاً مخفی نیست، و اگر کسی این را انکار

کند، قابلیت گفت و گو را ندارد و ما به همه اشکالاتی که به وجوب ریاست و امامت وارد ساخته اند، در کتاب «تلخیص شافى» و «شرح جمل» جواب داده ایم، لذا اینجا تکرار نمی کنیم.

یکی از متأخرین در همین باب به کلام سید مرتضی قدس سره اعتراض کرده، به گمانش که به ایشان غلبه نموده، و با همان اعتراض به افراد بی سلیقه و فاقد درک و شعور وانمود کرده

که با دلیل، بیان سید را رد کرده است. که ذیلاً اشکال او را نقل و جواب می دهم.

اشکالات مخالفان امامت

او می گوید: مسأله غیبت به سه اشکال و دلیل، مورد اعتراض و مردود است:

اشکال اول: ما امامیه را ملزم کرده و ثابت می کنیم که یا در خود غیبت و یا تکلیف با وجود غیبت، جهت قبح وجود دارد. بنابراین ایشان می بایست عدم لزوم قبح در غیبت، یا تکلیف با اعتقاد غیبت را اثبات کنند. چون با ثبوت وجه قبح، اعتقاد به غیبت زشت می باشد، هر چند که برای آن وجه حسنی هم ثابت شود [مثلاً گفته شود که غیبت لطف است

[کما نقول فی قبح تکلیف ما لا یطاق (أنّ فیہ وجه قبح) و إن کان فیہ وجه حسن بأن یکون لطفًا لغيره.

و الثانی: أنّ الغیبه تنقض طریق وجوب الإمامه فی کلّ زمان، لأنّ کون الناس مع رئیس مهیب متصرّف أبعد من القبیح لو اقتضی کونه لطفًا واجبا فی کلّ حال، و قبح التکلیف مع

فقدّه لانتقض بزمان الغیبه، لأنّنا فی زمان الغیبه نکون مع رئیس هذه صفته أبعد من القبیح،

وهو دلیل وجوب هذه الرئاسة، ولم یجب وجود رئیس هذه صفته فی زمان الغیبه ولا قبح التکلیف مع فقدّه، فقد وجد الدلیل و لا مدلول وهذا نقض الدلیل.

همان طور که ما در مورد قبح تکلیف به مالایطاق(۱)

می گوئیم: اگر چنانچه وجه حُسن و خوبی هم داشته باشد از جمله این که در حقّ بندگان لطف باشد در این صورت باز هم قبح و زشتی وجود دارد.

اشکال دوم: اعتقاد به غیبت، موجب نقض مسئله لزوم وجود امام در همه زمان ها می شود، چرا که مردم به برکت وجود رهبر و امامی با هیبت، مقتدر و صاحب اختیار، که وجودش در هر حالی لطف و واجب الهی باشد از اعمال قبیح و زشت دور می شوند [به

این معنا که وقتی امامی با اقتدار و قدرت، در صحنه زندگی مردم حضور داشته باشد، مردم توسط او از اعمال زشت نهی شده و مکلف به ترک آن ها می شوند، در نتیجه از ارتکاب به آن ها دور می شوند]. در حالی که به سبب اعتقاد به وجود امام در زمان غیبت و از طرفی با حاضر نبودن امام، قبح تکلیف به مالایطاق نقض می شود، به خاطر این که ما در زمان غیبت با وجود امامی با خصوصیات و ویژگی های بالا از اعمال زشت و قبیح دور می شویم و [از طرفی] وجود امام دلیل بر وجوب امامت و رهبری است.

ص: ۴۰

۱- . تکلیف به مالایطاق به این معنا است که شخص به انجام عملی موظف شود که بیش از حدّ توان و طاقت اوست و این گونه تکلیف کردن ضرورتاً قبیح است چون مکلف نمی تواند کاری را انجام دهد که موظف به انجام آن شده است.

و الثالث: أن يقال: إنَّ الفائدة بالإمامه هي كونه مبعِّدا من القبيح على قولكم، و ذلك لا يحصل مع وجوده غائبا فلم ينفصل وجوده من عدمه، وإذا لم يختصَّ وجوده غائبا بوجه الوجوب المذموم لم يقتض دليلكم وجوب وجوده مع الغيبه، فدليلكم مع أنه منتقض حيث وجد مع انبساط اليد، ولم يجب انبساط اليد مع الغيبه، فهو غير متعلق بوجود إمام غير منبسط اليد ولا هو حاصل في هذه الحال.

و این در حالی است که وجود امام با این خصوصیات در زمان غیبت لازم نیست [چون که غایب است] و با نبودن او، تکلیف قبحی ندارد، بنابراین دلیل موجود است [که لزوم وجود امام و امامت است] اما مدلول [که حضور و ظهور امام و قبیح بودن تکلیف در صورت فقدان او باشد] وجود ندارد، و این نقض دلیل است.

اشکال سوم: این که گفته شود: به اعتقاد شما فایده امامت این است که وجود امام، مردم را از اعمال زشت و قبیح دور می کند، ولی این فایده با وجود امامی که غایب است حاصل نمی شود، لذا فرقی بین وجود امام غایب و عدم وجود امام نیست [و در هر دو صورت فایده ای ندارد]. پس دلیل شما [مبنی بر فایده امامت] با این که نقض شده اما زمانی صحیح خواهد بود که همراه باز بودن دست امام باشد [یعنی امام حکومت داشته باشد] در حالی که با توجه به غیبت، دست او باز نخواهد بود، بنابراین دلیل شما به

وجود امامی که مبسوط الید نباشد تعلق نمی گیرد و در غیبت هم مبسوط الید بودن امام حاصل نشده است.

الكلام عليه أن نقول:

أما الفصل الأول من قوله: «إنا نلزم الإمامية أن يكون في الغيبه وجه قبح» وعيد منه محض لا يقترن به حجه، فكان ينبغي أن يتبين وجه القبح الذي أراد إلزامه إياهم لننظر فيه و لم يفعل، فلا يتوجه وعيده.

و إن قال ذلك سائلاً على وجه: «ما أنكرتم أن يكون فيها وجه قبح».

فإننا نقول: وجوه القبح معقوله من كون الشيء ظلماً وعبثاً وكذباً ومفسده و جهلاً وليس شيء من ذلك موجوداً هاهنا، فعلمنا بذلك انتفاء وجود القبح.

فإن قيل: وجه القبح أنه لم يزح عله المكلف على قولكم، لأن انبساط يده الذي هو لطف

جواب اشكال اول: آنجا كه گفت: ما اماميه را ملزم کرده و ثابت می کنیم که در اعتقاد به غیبت، جنبه قبح و زشتی وجود دارد، می گوئیم: این حرف چیزی جز تهدید [بی جایی] نیست و هیچ گونه دلیل و مدرکی بر مدعای خودش ندارد. و اگر هم دلیل می داشت می بایست علت این قبحی را که می خواهد بر امامیه ثابت کند روشن کرده و تبیین نماید تا ما هم دلیل آن ها را ببینیم و جوابی هم ارائه بدهیم، و این در حالی است که هرگز در تأیید ادعایش دلیل اقامه نکرده، بنابراین تهدید بیهوده او توجیهی ندارد.

سؤال: حال اگر او از ما پرسد: شما چه دلیلی دارید که قبح غیبت را انکار می کنید [به

چه دلیل زشت بودن اعتقاد بر غیبت را انکار می کنید].

پاسخ: خواهیم گفت: زشتی هر عملی [و یا اعتقادی] وقتی معقول است، که یا ظلم، یا بیهوده، یا دروغ و یا دارای مفسده، و یا از روی جهل باشد، در حالی که در این مبحث

هیچ کدام از این موارد موجود نیست، بنابراین [به وضوح] یقین می کنیم که قبح و زشتی در این عمل [اعتقاد به غیبت] منتفی است.

اشکال: دلیل قبح در اعتقاد به غیبت امام علیه السلام آن است که سختی و مانع را از مکلف

فی الحقیقه والخوف من تأدیهه لم يحصل، فصار ذلك إخلالاً بلطف المكلف فقیح لأجله.

قلنا: (قد) بینا فی باب وجوب الإمامه بحیث أشرنا إلیه أنّ انبساط یده علیه السلام و الخوف من تأدیهه إنّما فات المكلفین لما یرجع إلیهم، لأنهم أحوجوه إلی الاستتار بأن أخافوه ویمکنوه فأتوا من قبل نفوسهم.

وجری ذلك مجری أن یقول قائل: «من لم یحصل له معرفه الله تعالی فی تکلیفه وجه قبح» لأنه لم یحصل ما هو لطف له من المعرفه، فینبغی أن یقبح تکلیفه.

دور نمی کند، به این علت که باز بودن دست امام که در حقیقت لطف خداوندی است

و همچنین ترس مردم از تنبیه شدن توسط امام [در صورت ارتکاب معاصی] حاصل

نشده است. [چون امام غایب است و امامی در کار نیست] پس در لطفی که بر مکلف شده است اختلال به وجود آمده، به همین دلیل اعتقاد به غیبت، قبیح و زشت است.

پاسخ: می گوئیم: در باب وجوب امامت اشاره کرده و روشن ساختیم، که علت عدم باز بودن دست امام و ترس مردم از تنبیه و تأدیب توسط حضرت که آن ها را از آن محروم ساخته، به خود آن ها برمی گردد، و خودشان مقصرند، چرا که آنان موجب ترس حضرت شده اند (۱).

و موجبات پنهان شدن ایشان را فراهم کرده اند و حالا قدرتی بر دسترسی به امام علیه السلام ندارند، این معضل از جانب خود آن ها بوده است.

کلام این شخص که به غیبت اعتراض کرده، مثل سخن کسی است که بگوید: کسی که معرفت الله برایش حاصل نشده است تکلیف کردنش قبیح و زشت است. برخی جواب داده اند: اینکه کافر تحصیل معرفت نکرده است از جانب خودش بوده و مقصر است

ص: ۴۳

۱- ترس از کشته شدن حضرت توسط آن ها وجود داشت و افراد زیادی از جمله دستگاه حکومتی در صدد دستیابی به امام و قتل ایشان بودند، لذا هر لحظه ممکن بود جان شریف حضرت به خطر بیفتد، بنابراین حفظ جان حضرت که آخرین ذخیره الهی است مهم ترین وظیفه خود آن حضرت است. این مسأله به زودی مطرح خواهد شد.

فما يقولونه هاهنا من أنّ الكافر أتى من قبل نفسه، لأنّ الله قد نصب له الدلالة على معرفته ومكّنه من الوصول إليها، فإذا لم ينظر ولم يعرف أتى في ذلك من قبل نفسه ولم يقبح ذلك

تكليفه، فكذلك نقول: انبساط يد الإمام وإن فات المكلف فإنّما أتى من قبل نفسه، ولو مكّنه لظهر وانبسطت يده فحصل لطفه فلم يقبح تكليفه، لأنّ الحجج عليه لا له.

و قد استوفينا نظائر ذلك في الموضوع الذي أشرنا إليه و سنذكر فيما بعد إذا عرض ما يحتاج إلى ذكره.

و أمّا الكلام في الفصل الثاني: فهو مبنی علی المغالطه ولا نقول: إنّه لم يفهم ما

چرا که خداوند متعال برای رسیدن او به معرفت، دلیل و راهنما قرار داده است و به او توان رسیدن به آن را کرامت فرموده است، حال اگر خودش [عمدا] دلیل را به دست نیاورد و در نتیجه معرفت هم کسب نکرد! این مشکل از جانب خود اوست، پس تکلیف کردنش [به کسب معرفت] قبیح و زشت نخواهد بود.

ما هم جواب می دهیم: بنابراین بسط ید و باز بودن دست امام [در اداره امور] از دست مکلفین رفته است و این درد و مشکلی است که از جانب خودشان به آن ها رسیده است، چرا که اگر امام می توانست [و برایش امکان داشت] حتما ظاهر شده و دستش هم باز بود پس لطف هم حاصل می شد، لذا تکلیفشان در حال غیبت قبیح نیست [چون که خودشان باعث و بانی غیبت بوده اند] در این صورت حجّت و دلیل بر علیه آن ها است نه به نفعشان.

ما نظیر این مباحث را در همان مسأله وجوب امامت گفته ایم، و اگر چنانچه دوباره

نیازی باشد ذکر می کنیم.

جواب اشکال دوم: این اشکال در واقع مغالطه و به اشتباه انداختن است، البته ما نمی گوییم که وی نفهمیده، چون او بالاتر از این حرف ها است، امّا خواسته، حقّ را مخفی کرده و اشتباه جلوه دهد.

أورده، لأنَّ الرجل كان فوق ذلك لكن أراد التلبس والتمويه (في قوله): إنَّ دليل وجوب الرئاسة ينتقض بحال الغيبة، لأنَّ كون النَّاس مع رئيس مهيب متصرّف أبعد من القبيح لو

اقتضى كونه لطفًا واجبا على كلِّ حال وقبح التكليف مع فقدته لانتقض بزمان الغيبة [لأنَّنا في زمان الغيبة] فلم يقبح التكليف مع فقدته، فقد وجد الدليل ولا مدلول و هذا نقض.

و إنَّما قلنا: إنَّه تمويه لأنَّه ظنَّ أنا نقول: إنَّ في حال الغيبة دليل وجوب الإمامه قائم ولا إمام فكان نقضا، ولا نقول ذلك، بل دليلنا في حال وجود الإمام بعينه هو دليل حال غيبته،

في أنَّ في الحالين الإمام لطف فلا نقول: إنَّ زمان الغيبة خلا من وجوب رئيس، بل عندنا

آنجا که می گوید: دلیل شیعه بر وجوب امامت، در زمان غیبت نقض می شود و مردم

با بودن یک رهبر مقتدر و صاحب اختیار، که وجودش در هر حالی لطف الهی باشد، از اعمال قبیح و زشت دور می شوند؛ [یعنی با وجود اوست که مردم معصیت نمی کنند یا در صورت ارتکاب به گناهان تأدیب می شوند] و زشت بودن تکلیف با نبود امام و در زمان غیبت نقض می شود. پس در صورت نبودنش تکلیف قبیح نخواهد بود، و این نقض است که دلیل [یعنی لزوم وجود امام] یافت شود، اما مدلول [شخص امام] نباشد.

ما می گوئیم: این شخص مطلب را به گونه دیگری گفته، به این دلیل که خیال کرده که ما معتقدیم در زمان غیبت، دلیل وجوب امامت موجود است ولی امامی در کار نیست و این نقض است، در حالی که ما هرگز چنین اعتقادی نداریم، بلکه دلیل ما در زمان حضور یا غیبت امام یکی است و فرقی ندارد. و در هر دو حال وجود مبارک امام علیه السلام لطف الهی است.

پس ما نمی گوئیم که در زمان غیبت، امام وجود ندارد، [این تهمتی نارواست که دشمنان عنود آل الله به شیعه نسبت داده اند] بلکه در نظر ما وجود حضرت ثابت است،

أَنَّ الرَّئِيسَ حَاصِلًا، وَ إِنَّمَا ارْتَفَعَ انْبِسَاطُ يَدِهِ لَمَّا يَرْجِعُ إِلَى الْمَكْلُوفِينَ عَلَى مَا بَيْنَاهُ لَا لِأَنَّ انْبِسَاطَ يَدِهِ خَرَجَ مِنْ كَوْنِهِ لَطْفًا بَلْ وَجْهَ اللَّطْفِ بِهِ قَائِمًا، وَإِنَّمَا لَمْ يَحْصُلْ لَمَّا يَرْجِعُ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ.

فَجَرَى مَجْرَى أَنْ يَقُولَ قَائِلًا: كَيْفَ يَكُونُ مَعْرِفَةُ اللَّهِ تَعَالَى لَطْفًا مَعَ أَنَّ الْكَافِرَ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ، فَلَمَّا كَانَ التَّكْلِيفُ عَلَى الْكَافِرِ قَائِمًا وَالْمَعْرِفَةُ مَرْتَفَعَةً دَلَّ عَلَى أَنَّ الْمَعْرِفَةَ لَيْسَتْ لَطْفًا عَلَى كُلِّ حَالٍ لِأَنَّهَا لَوْ كَانَتْ كَذَلِكَ لَكَانَ ذَلِكَ نَقْضًا.

وَجَوَابُنَا فِي الْإِمَامَةِ كَجَوَابِهِمْ فِي الْمَعْرِفَةِ مِنْ أَنَّ الْكَافِرَ لَطْفُهُ قَائِمٌ بِالْمَعْرِفَةِ وَ إِنَّمَا قَوَّتْ نَفْسَهُ بِالتَّفْرِيطِ فِي النَّظَرِ الْمُؤَدَّى إِلَيْهَا فَلَمْ يَقْبَحْ تَكْلِيفُهُ، فَكَذَلِكَ نَقُولُ: الرَّئِيسُ لَطْفٌ لِلْمَكْلُوفِ

منتهی دست حضرت در خصوص مکلفین باز نیست و این به آن معنا نیست که وجود مبارک آن حضرت از دایره لطف خارج باشد، بلکه لطف الهی به واسطه ایشان است [که به خلاق می رسد؛ یعنی علاوه بر این که ایشان خود لطف عظمای حق تعالی است، واسطه بین الطاف خداوندی و عالم نیز است] و حاصل نشدن این لطف، از جانب غیر خدا [مردم] است. [باید مردم خودشان به خدا رو کنند تا این که این لطف الهی هم در زندگی ایشان جریان یابد].

این بیان [اشکال و جواب] نظیر آن است که گفته شود: چگونه معرفت الله برای کافری که خدا را نمی شناسد، لطف است؟ و زمانی که کافر به معرفتی موظف شده که موجود نیست، دلیل بر این معنا است که معرفت در هر حالی لطف نباشد. برای این که اگر معرفت در هر حالی لطف باشد موجب تناقض می شود. [چون کافر موظف به کسب چیزی شده است که وجود ندارد و این نقض است].

لذا جواب ما در مورد امامت [و این که وجود امام علیه السلام در هر حالی برای مردم لطف است] نظیر جواب همین آقایان صاحب اشکال در باب معرفت است، بدین ترتیب که می گویند: لطف به کافر بستگی به معرفت او دارد، بنابراین اگر خودش به وسیله تفریط

فی حال الغیبه، وما یتعلّق بالله من ایجاد حاصل و إنما ارتفع تصرّفه و انبساط یده لأمر یرجع إلى المکلّفین فاستوی الأمران، و الکلام فی هذا المعنی مستوفی أيضا بحیث ذکرناه.

و أما الکلام فی الفصل الثالث: من قوله: إنّ الفائدة بالإمامه هی کونه مبعّدا من القبیح

علی قولکم، و ذلك لم یحصل مع غیبه، فلم ینفصل وجوده من عدمه، فإذا لم یختصّ وجوده غائبا

بوجه الوجوب الذی ذکره لم یقتض دلیلکم وجوب وجوده مع الغیبه فدلیلکم مع أنّه منتقض حیث وجد مع انبساط الید، و لم یجب انبساط الید مع الغیبه، فهو غیر متعلّق بوجود إمام غیر منبسط الید و لا هو حاصل فی هذه الحال.

و کوتاهی، این معرفت و لطف را از دست داد، در نتیجه موظف کردن کافر به کسب «معرفت الله» قبیح و زشت نیست. ما هم به همین صورت می گوئیم: امامت در زمان غیبت [همانند زمان حضور امام علیه السلام] برای مکلّفین لطف الهی است، و آنچه که به خداوند بستگی دارد عبارت است از خلق و ایجاد امام که انجام شده است، اما عدم تصرف [ظاهری] و باز نبودن دستشان و حکمرانی آن حضرت، به مکلّفین و اعمالشان بر می گردد [که حاصل نشده است]. پس جواب ما، [در باب غیبت] مساوی جواب آن ها [در باب معرفت] است و هر چه در آنجا بود در این جا هم همان است، البته در این مورد به شکل کافی بحث کرده ایم.

جواب اشکال سوم: این که گفته می شود به اعتقاد شما فایده امامت این است که وجود امام مردم را از اعمال زشت و قبیح دور می کند، این فایده با وجود امامی که غایب

است حاصل نمی شود لذا فرقی بین وجود امام غایب و عدم وجود او نیست [چرا که در هر دو صورت فایده ای ندارد]. پس دلیل شما [مبنی بر فایده امامت] علاوه بر این که

نقض شده، زمانی صحیح خواهد بود که همراه انبساط ید باشد؛ [یعنی دست امام در دخالت در امور باز باشد] در حالی که با توجّه به غیبت، دست امام باز نخواهد بود، بنابراین دلیل شما با وجود امامی که مبسوط الید نباشد تعلق نمی گیرد و در غیبت هم مبسوط الید بودن امام حاصل نشده است.

فإننا نقول: إنه لم يفعل في هذا الفصل أكثر من تعقيد القول على طريقه المنطقيين من قلب المقدمات و ردّ بعضها على بعض، ولا شكّ أنّه قصد بذلك التمويه والمغالطه، وإلاّ

فالأمر أوضح من أن يخفى.

و متى قالت الإماميّة: إنّ انبساط يد الإمام لا يجب في حال الغيبه حتّى يقول: دليلكم لا يدلّ على وجوب إمام غير منبسط اليد، لأنّ هذه حال الغيبه، بل الذي صرّحنا به دفعه بعد أخرى أنّ انبساط يده واجب في الحالين (في) حال ظهوره وحال غيبته، غير أنّ حال ظهوره مكن منه فانبسطت يده و حال الغيبه لم يمكن فانبسطت يده، لا أنّ انبساط يده خرج

من باب الوجوب، وبيّنا أنّ الحجج بذلك قائمه على المكلفين من حيث منعه ولم يمكنوه

فأتوا من قبل نفوسهم، وشبهنا ذلك بالمعرفه دفعه بعد أخرى.

در جواب می گوئیم: کسی که این اشکال را مطرح کرده، اعتراضش را طبق یک روند منطقی استوار نکرده است، به خاطر این که بعضی از مقدمات را وارونه کرده و بعد به وسیله مقدمات دیگری مقدمات وارونه را رد می کند. بی گمان قصد و غرض این شخص به اشتباه انداختن و شبهه افکنی و مغالطه بوده است، چرا که مسأله بسیار روشن تر از آن است که مخفی باشد.

چه وقت و کجا شیعه گفته است: باز بودن دست امام در زمان غیبت واجب نیست؟ که عنوان شود دلیل شما بر وجوب امامی که دستش باز نیست و تصرف در امور نمی کند دلالت ندارد؟!

بلکه آنچه را که ما بارها و با صراحت گفته ایم این است که باز بودن دست امام [به

عبارت دیگر حاکمیت حضرت] چه در زمان غیبت و چه در زمان حضور، واجب است با این تفاوت که در زمان ظهور و حضور امام علیه السلام امکان و توان این امر [یعنی حاکمیت و باز بودن دست امام] به واسطه فرمانبرداری مردم از ایشان و زمینه سازی توسط مردم فراهم است، در این صورت امام مبسوط الید بوده و حاکمیت ظاهری دارد.

و أيضا فإننا نعلم أنّ نصب الرئيس واجب بعد الشّرع لما في نصبه من اللطف لتحمله للقيام بما لا يقوم به غيره، ومع هذا فليس التمكين واقعا لأهل الحلّ والعقد من نصب من

يصلح لها خاصّه على مذهب أهل العدل المّذنبين كلامنا معهم، ومع هذا لا يقول أحد: إنّ وجوب نصب الرئيس سقط الآن من حيث لم يقع التمكين منه.

اما در زمان غيبت، اين امکان، به دليل عدم فرمانبرداري مردم فراهم نشده است

و دست امام بسته است. و معنای این حرف این نیست که اگر امام مبسوط اليد نبود، پس وجودش واجب نیست، و قبلاً بیان کردیم که حجّت خدا برای [هدایت] مردم آمده است، اما از این جهت که آن ها نسبت به او فرمانبردار نبوده و از تصرف در امور عملاً

منع اش کرده اند [گرفتار ضرر و خسران شده اند] و این خسارتی است که مردم به خودشان زده اند و دليل و حجّت بر عليه خودشان است و ما هم بارها آن را به مسأله معرفت تشبیه کرده ایم.

و همچنین ما می دانیم که پس از [صدور و مقرر کردن] شریعت و دین، تعیین

و نصب امام بر خداوند متعال واجب است، و این انتصاب لطفی از ناحیه خداوند است چرا که امام به کارهایی می پردازد که دیگران توان انجام آن را ندارند.

با وجود این ها براساس اعتقاد اهل عدل [کسانی که به عدل خداوند اعتقاد دارند؛ یعنی شیعه و معتزله] که روی سخن ما با آن ها است، در صورتی که اهل حلّ و عقد(۱) از

ص: ۴۹

۱- . اهل حل و عقد: این اصطلاح یاد آور یکی از اختلافات ریشه دار بین اهل سنّت و شیعیان است که عبارت است از نحوه تعیین و نصب امام به عنوان خلیفه و جانشین نبی مکرم اسلام اهل سنّت معتقدند انتصاب امام در حدّ اختیارات مردم است نه خداوند، بنابراین اگر علما و افراد شاخص جامعه کسی را به امامت برگزینند، او امام مردم و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین به این افراد اهل حل و عقد می گویند. تنها عاملی که موجب این انحراف شده است توجیه غضب خلافت حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام توسط ابوبکر است که اساساً خلافتی باطل است. اما امامیه معتقد است که منصب امامت، نظیر نبوّت، مقامی الهی است و تعیین و نصب امام حقّ خداوند تبارک و تعالی است [و خلیفه رسول خدا می بایست از طریق نصوص شرعی و وحی الهی منصوب شود و مردم توان تعیین و نصب امام را ندارند و آنچه که خداوند به آن ها واجب فرموده است، اطاعت از امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در آیه ۵۹ از سوره مبارک نساء فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، بنابراین آنچه را که اهل سنّت در عمل اهل حل و عقد صحیح می دانند و آن را مبنای تعیین سرنوشت مسلمین قلمداد می کنند در واقع تعدی به حقّ خداوند متعال است. البته در این مورد ادله و براهین

قوی و متنوعی هم اقامه شده است که ذکر آن ها را به کتب مفصل در این باب واگذار می کنیم.

فجوابنا فی غیبه الإمام جوابهم فی منع أهل الحلّ والعقد من اختیار من یصلح

تنها کسی که دارای صلاحیت امامت است تمکین و فرمانبرداری نکنند، کسی نمی گوید چون اهل حل و عقد تمکین نکرده اند و جواب انتصاب امام و رهبر ساقط است [و دیگر لزومی ندارد که رهبری انتخاب شود].

پس جواب ما در مورد غیبت امام علیه السلام مثل جواب آن ها در مورد منع کردن اهل حلّ و عقد است از انتخاب کسی که صلاحیت امامت داشته باشد [یعنی این دو فرق در جایی است که نخواهیم بین دو روش عقلی و نقلی جمع کنیم در حالی که اگر جمع کنیم، که راه درست هم همین است، دیگر فرقی وجود نخواهد داشت. (۱)]

[این دو جواب [جواب ما در غیبت و جواب آن ها در مورد اهل حل و عقد] فرقی با هم ندارند.

تنها فرق ممکن بین این دو جواب این است که ما این عقیده و جواب را از راه عقل

فهمیده ایم [مثل قاعده لطف که از قواعد عقلی است] و آن ها از راه نقل فهمیده اند، [مثل

لزوم انتخاب رهبر توسط اهل حل و عقد] و این فرق هم از غیر موضع جمع است.

ص: ۵۰

۱- . همان طوری که آن ها می گویند: اگر اهل حل و عقد، کسی را که شایستگی امامت دارد برای این منصب انتخاب نکردند، و از تعیین امام و رهبر سر باز زدند این امر مانع از انتصاب رهبر نمی شود. ما هم می گوییم: این که مردم از امام اطاعت نکرده و مانع از حاکمیت ایشان شده اند به این معنا نیست که بگوییم دیگر وجود امام لزومی ندارد. در نتیجه این دو جواب هیچ فرقی با هم ندارند.

للإمامه، ولا- فرق بينهما فإنما الخلاف بيننا أنا قلنا: علمنا ذلك عقلاً، وقالوا ذلك معلوم شرعاً، وذلك فرق من غير موضع الجمع.

فإن قيل: أهل الحل والعقد إذا لم يمكنوا من اختيار من يصلح للإمامه فإن الله يفعل ما يقوم مقام ذلك من الألفاظ فلا يجب إسقاط التكليف، وفي الشيوخ من قال إن الإمام يجب

نصبه في الشرع لمصالح دنيويّه، و ذلك غير واجب أن يفعل لها اللطف.

قلنا: أما من قال: نصب الإمام لمصالح دنيويّه قوله يفسد: لأنه لو كان كذلك لما وجب إمامته، ولا خلاف بينهم في أنه يجب إقامة الإمام مع الاختيار.

اگر گفته شود: وقتی که اهل حل و عقد در مورد انتخاب کسی که صلاحیت امامت را

دارد، به وظیفه عمل نکردند، پس خداوند متعال از الطاف بیکرانیش چیز دیگری را جایگزین امامت می فرماید [و عدم تمکین اهل حل و عقد مانع از لطف خداوندی نمی شود] بنابراین تکلیف ساقط نیست. از طرفی یکی از بزرگان هم گفته است:

وجوب انتصاب امام در شرع مقدّس به خاطر مصالح دنیایی مردم است و لازم نیست که جهت تأمین مصالح دنیایی، این چنین لطفی صورت بگیرد [بنابراین قرار دادن امام، لطف واجب نیست].

در جواب می گوئیم: اما سخن کسی که گفته بود، تعیین امام فقط برای مصالح دنیایی

است، باطل است، چرا که در این صورت نمی بایست امامتش واجب باشد، در حالی که همه [مذاهب و فرق] معتقدند وجود امامی با اختیارات تام، واجب و لازم است، زیرا او باید اقداماتی را انجام دهد [که همگی] از مسائل و امور دینی بوده و ترک آن ها جایز نیست؛ از جمله جهاد، ولایت و سرپرستی حکام و قضات، تقسیم بیت المال، اجرای حدود مجرمان و اقامه قصاص [که هر کدام از این ها علاوه بر فواید دنیوی در واقع امری معنوی و اخروی هستند].

على أن ما يقوم به الإمام من الجهاد وتولية الأُمراء والقضاء وقسمه الفىء واستيفاء الحدود والقصاصات أمور ديتيه لا يجوز تركها، ولو كان لمصلحه دنياويّه لما وجب ذلك،
فقوله ساقط بذلك.

و أمّا من قال: يفعل الله ما يقوم مقامه باطل، لأنّه لو كان كذلك لما وجب عليه إقامة الإمام مطلقا على كلّ حال، و لكان يكون ذلك من باب التخيير، كما نقول فى فروض الكفايات و فى علمنا بتعيين ذلك و وجوبه على كلّ حال دليل على فساد ما قالوه.
على أنّه يلزم على الوجهين جميعا المعرفة:

حال اگر امامت فقط برای مصلحت دنيایی می بود نمی بایست اموری که در بالا گفته

شد لازم و واجب باشد، پس ادعای این که امام فقط برای مصالح دنيایی است از درجه اعتبار ساقط است.

و اما ادعای کسی که گفته بود: «خداوند به جای این لطف، لطف دیگری را مرحمت

فرموده و جایگزین امامت می کند»، نیز باطل است. چون اگر چنین بود دیگر نصب و تعیین امام و رهبری در هر حال [و زمان] بر خداوند واجب نبود، بلکه می بایست از باب تخيير باشد [که خداوند بین آن دو لطف مخير باشد] چنان که ما در باب واجبات کفایى می گوییم. (۱)

و به استناد آنچه که در مسأله وجوب تعیین امام در هر حال و هر زمان دانستیم، فساد و بطلان این قول و اعتقاد ضعیف، مشخص است.

ص: ۵۲

۱- . به نظر می رسد بهتر بود که مؤلف بزرگوار رحمه الله به جای واجبات کفایى، واجبات تخيیری را عنوان می فرمودند. چرا که در واجب تخيیری مکلف بین دو یا چند چیز واجب، مخیر است؛ مثل کفارات سه گانه روزه؛ یعنی یا ۶۱ روز روزه، یا اطعام ۶۰ فقیر و یا آزاد کردن بنده که مکلف مخیر است یکی از این امور را انجام دهد. درحالی که در واجب کفایى، فعل مورد نظر ابتدا بر همه واجب است و با اقدام برخی از مکلفین، از عهده دیگران ساقط می شود. البته بیان مرحوم شیخ را می توان با این عبارت توجیه کرد که آن عدّه که اقدام می کنند، از سر اختیار است که توجیه قوی و قابل اتکایی به نظر نمی رسد.

بأن يقال: الكافر إذا لم يحصل له المعرفة يفعل الله له ما يقوم مقامها، فلا يجب عليه المعرفة على كل حال.

أو يقال: إن ما يحصل من الإنزجار عن فعل الظلم عند المعرفة أمر دنيوي لا يجب لها المعرفة، فيجب من ذلك إسقاط وجوب المعرفة، ومتى قيل: إنه لا بدل للمعرفة، قلنا: وكذلك لا بدل للإمام على ما مضى - وذكرناه في تلخيص الشافى - وكذلك إن بينوا أن

الإنزجار من القبيح عند المعرفة أمر ديني قلنا: مثل ذلك في وجود الإمام سواء.

فإن قيل: لا يخلو وجود رئيس مطاع منبسط اليد من أن يجب على الله جميع ذلك أو يجب علينا جميعه أو يجب على الله إيجاده وعلينا بسط يده.

علاوه بر آنچه که گفته شد لازمه پذیرش این قول آن است که در باب معرفت دو نکته

ذکر شود:

نکته اول: گفتن این مطلب که وقتی برای کافر معرفت حاصل نشود، خداوند تبارک و تعالی می بایست به جای معرفت، امر دیگری را جایگزین آن فرماید، بنابراین کسب معرفت در هر حالی بر کافر واجب نیست.

نکته دوم: آنچه که در نتیجه معرفت حاصل می شود، انزجار از ظلم است و این هم یک امر دنیایی است که برای آن تحصیل معرفت واجب نیست، بنابراین وجوب تحصیل معرفت الله از کافر ساقط است.

اگر گفته شود: برای معرفت، بدلی وجود ندارد.

می گوئیم: برای امام هم بدلی وجود ندارد. همچنان که در کتاب تلخیص شافى گفتیم.

و همچنین اگر گفته شود: انزجار از ظلم و کارهای زشت که در نتیجه معرفت ایجاد

می شود، امری دینی است نه دنیایی.

خواهیم گفت: همین حرف را در مورد امام می گوئیم که بسیاری از امور مربوط به

امام، دینی است نه دنیایی.

فإن قلت: يجب جميع ذلك على الله، فإنه ينتقض بحال الغيبه لأنه لم يوجد إمام منبسط اليد، وإن وجب علينا جميعه فذلك تكليف ما لا يطاق، لأننا لا نقدر على إيجاده، وإن وجب

عليه إيجاده وعلينا بسط يده و تمكينه فما دليلكم عليه، مع أنّ فيه أنّه يجب علينا أن نفعل ما هو لطف للغير، وكيف يجب على زيد بسط يد الإمام لتحصيل لطف عمرو، و هل ذلك إلا نقض الأصول.

اشكال: اگر گفته شود: وجود تعیین امام و رهبری مُطاع، آن هم با دست باز [که بتواند در کلیه امور تصرف نماید] از سه حال خارج نیست: یا بر خداوند واجب است، یا بر ما انسان ها، و یا این که ایجاد و انتصابش بر خداوند و باز گذاردن دستش بر ما واجب است؛

۱- اگر شما بگویید که انتصاب و باز گذاشتن دست امام بر خداوند واجب است، پس

این ادعای شما در زمان غیبت نقض می شود؛ چرا که در حال غیبت، امامی که مبسوط الید باشد موجود نیست [از یک طرف کسی به امامت منصوب شده است و از طرفی دیگر امام دستش باز نیست و نمی تواند در امور تصرف کند و این تناقض است].

۲- و اگر بگویید بر ما واجب است، این هم تکلیف به مالایطاق است، چون ما قادر

به بسط يد او نیستیم.

۳- و اگر قائل شوید که ایجادش بر خداوند و باز گذاردن دستش و فرمانبرداری از او بر ما واجب است، شما چه دلیلی بر این مدعا دارید؟ علاوه بر این اگر انتصاب و باز گذاردن دست امام بر ما واجب باشد، در واقع عهدهی بر ما واجب شده است که برای دیگران لطف است نه خودمان. مثلاً چگونه بر زید واجب است که دست امام را باز بگذارد تا این که لطفی در حقّ عمرو باشد؟ آیا این نقض اصول نیست؟ (۱)

ص: ۵۴

۱- صاحب اشکال می گوید: اصل این است که انتصاب و باز گذاردن دست امام، لطفی در حقّ ما باشد؛ در حالی که در این جا ما دست امام را باز می گذاریم تا در حقّ دیگران لطفی حاصل شود، و این نقض آن اصل است.

قلنا: ألمذی نقوله أن وجود الإمام المنبسط الید إذا ثبت أنه لطف لنا علی ما دللنا علیه ولم یکن إیجاده فی مقدورنا لم یحسن أن نکلف إیجاده لأنه تکلیف ما لا یطاق، وبسط یده

وتقویه سلطانه قد یكون فی مقدورنا وفی مقدور الله، فإذا لم یفعل الله تعالی علمنا أنه غیر واجب علیه وأنه واجب علینا، لأنه لا بد من أن یكون منبسط الید لیتّم الغرض بالتکلیف،

وبینا بذلك أن بسط یده لو کان من فعله تعالی لقهر الخلق علیه، والحیلولة بینة وبين أعدائه وتقویه أمره بالملائکه رُبما أدى إلى سقوط الغرض بالتکلیف، وحصول الإلجاء، فإذا یجب

علینا بسط یده علی کلّ حال وإذا لم نفعله أتینا من قبل نفوسنا.

پاسخ: آنچه که ما در مورد امام مبسوط الید می گوییم این است: وقتی که ثابت شده که

وجود امام بر ما لطف بوده و از طرفی ما قادر به ایجاد و انتصاب امام نیستیم، چنین وظیفه ای برای ایجاد امام، امر درستی نیست، چرا که انجام این تکلیف از عهده ما خارج

است، و از طرفی باز بودن دست امام و همچنین تقویت حاکمیت آن حضرت، هم برای ما و هم برای خداوند مقدور است، حال وقتی که خداوند متعال این کار را انجام نداده است حتما خواهیم دانست که این امر بر خداوند واجب نیست بلکه بر ما واجب است. زیرا دست امام حتما باید باز باشد تا این که غرض و هدف تکلیف تمام باشد. (۱)

و از طرفی روشن کردیم که اگر باز گذاردن دست امام، فعل خداوند تبارک و تعالی

بوده و به کمک ملائکه بین او و دشمنانش حائل شده و حاکمیت او را تقویت کند، بنابراین مردم در مقابل نصّ خداوند مجبور و مقهورند، و چه بسا این عمل منجر به سقوط و از بین رفتن هدف تکلیف و نیز باعث به وجود آمدن اضطرار (و بی پناهی مردم) شود، بنابراین باز گذاردن دست امام در هر حال بر ما واجب است، و اگر ما به این

وظیفه عمل نکنیم ضرر و خسارتی است که از خودمان بر ما رسیده است.

ص: ۵۵

۱- . چه تکلیف خاص امام علیه السلام از جمله سرپرستی جامعه در همه زمینه ها و اجرای حدود الهی، و چه تکلیف خاص مردم نسبت به ایشان؛ از جمله فرمانبرداری و اطاعت، و این تکلیف وقتی تمام و کمال خواهد بود که امام مبسوط الید باشد.

فَأَمَّا قَوْلُهُمْ: فِي ذَلِكَ إِجَابَ اللَّطْفِ عَلَيْنَا لِلغَيْرِ غَيْرِ صَحِيحٍ.

لَأَنَّا نَقُولُ: إِنَّ كُلَّ مَنْ يَجِبُ عَلَيْهِ نَصْرُهُ الْإِمَامَ وَتَقْوِيَةُ سُلْطَانِهِ لَهُ فِي ذَلِكَ مَصْلَحَةٌ تَخَصُّصٌ، وَإِنْ كَانَتْ فِيهِ مَصْلَحَةٌ يَرْجَعُ إِلَى غَيْرِهِ كَمَا نَقُولُهُ فِي أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ تَحْمَلُ أَعْيَابِ

النَّبُوَّةِ وَالْأَدَاءِ إِلَى الْخَلْقِ مَا هُوَ مَصْلَحَةٌ لَهُمْ، لِأَنَّ لَهُمْ فِي الْقِيَامِ بِذَلِكَ مَصْلَحَةٌ تَخَصُّصٌ وَإِنْ

كَانَتْ فِيهَا مَصْلَحَةٌ لِغَيْرِهِمْ. وَيَلْزِمُ الْمَخَالَفَ فِي أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ بَأَنَّ يُقَالُ: كَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ اخْتِيَارُ الْإِمَامِ لِمَصْلَحَتِهِ تَرْجَعُ إِلَى جَمِيعِ الْأُمَمِ، وَهَلْ ذَلِكَ إِلَّا إِجَابَ الْفِعْلِ عَلَيْهِمْ لَمَّا

يَرْجَعُ إِلَى مَصْلَحَتِهِمْ غَيْرِهِمْ، فَأَيُّ شَيْءٍ أَجَابُوا بِهِ فَهُوَ جَوَابُنَا بَعِينُهُ سِوَاهُ.

وَأَمَّا أَيْنَ كَيْفَ كُفِّتُمْ: انْتِصَابُ وَبِازِغِذَارِ دِنِ دَسْتِ اِمَامِ بَرِ مَا وَاجِبِ اسْتِ [دَرِ حَالِي كَيْفَ اَيْنِ عَمَلِ] دَرِ حَقِّ دِيكَرِي لَطْفِ اسْتِ، اَيْنِ سَخْنِ هَمِ صَحِيحِ نَيْسْتِ. [كَيْفَ مَا مَوْجِبَاتِ لَطْفِ بَرَايِ دِيكَرَانِ رَا فَرَاهِمِ كَنِيمِ وَخُودِ مَا بِي بَهْرِهِ بَاشِيمِ].

چون در جواب می گوئیم: هر کسی که نصرت و یاری امام و نیز تقویت حاکمیت آن حضرت بر او واجب شده است، این وجوب مطابق مصلحتی بوده که اختصاص به او دارد. [و نفعش به خود او برمی گردد] اگر چه در این مسأله برای دیگران هم مصلحتی وجود داشته باشد. چنان که در مورد انبیاء هم می گوئیم: در اشتغال و به دوش کشیدن بار

نبوت و رساندن آن به دست مردم برای آن ها مصلحتی وجود دارد، که به واسطه همین مصلحت در قیامت مخصوص می شوند، [و مورد عنایت خاص خداوند قرار می گیرند] اگر چه در این عمل، برای دیگران هم مصلحت وجود دارد.

علاوه بر این ما مخالف خودمان [اهل سنت] را درباره اهل حل و عقد و با گفتن این که چگونه بر آن ها واجب است که امامی را برگزینند که مصلحتش متوجه تمام امت است ملزم [به پاسخگویی] می کنیم، آیا این کار غیر از این است که فعلی برایشان واجب شده است که مصلحت و لطف برای دیگران است؟ بنابراین هر پاسخی به سؤال ما بدهند ما هم همان را به خودشان در این مسأله می گوئیم.

فإن قيل: لم زعمتم أنه يجب إيجاده في حال الغيبه وهلاً جاز أن يكون معدوماً.

قلنا: إنما أوجبنا [ذلك] من حيث إن تصرفه المذمى هو لطفنا إذا لم يتم إلا بعد وجوده و إيجاده لم يكن في مقدورنا، قلنا عند ذلك: أنه يجب على الله ذلك وإلا أدى إلى أن لا نكون مزاحي العله بفعل اللطف فنكون أتينا من قبله تعالى لا من قبلنا وإذا أوجده

ولم نمكّنه من انبساط يده أتينا من قبل نفوسنا فحسن التكليف وفي الأوّل لم يحسن.

اشكال: شما برای چه خیال می کنید که وجود امام در زمان غیبت هم واجب است؟ آیا بهتر نبود که اصلاً وجود نداشته باشند؟

پاسخ: می گوئیم: این که ما وجود امام را در هر حال و زمانی واجب و لازم می دانیم از آن جهت است که تصرف ایشان در امور برای ما لطف است و این لطف الهی در صورتی تمام است که آن حضرت وجود داشته باشد. البته ایجاد ایشان در حدّ توان و قدرت ما نیست بلکه بر خداوند واجب است، و اگر پروردگار عالم او را ایجاد نمی کرد منجر به این می شد که ما نتوانیم موانع تکلیف را برطرف کنیم، فلذا این ضرر و زیانی بود که از جانب خداوند به ما می رسید نه از جانب خودمان، اما وقتی که خداوند

امام را ایجاد فرماید و ما نسبت به ایشان تمکین نکرده و فرمانبردار آن حضرت نبوده و دست ایشان را باز نگذاریم، این ایراد و نقص از ناحیه خودمان است، در این صورت تکلیف [ما به اعتقاد به وجود امام آن هم در حال غیبت و همچنین به لزوم تمکین و فرمانبرداری از امام] خوب است [و هیچ جهت قبح و زشتی ندارد. چون ما خودمان باعث عدم استفاده از این لطف الهی شده ایم] اما در صورت اوّل [که خداوند امام را ایجاد نکرده باشد] تکلیف ما بجا و درست نیست.

فإن قيل: ما الذي تريدون بتمكيننا إياه؟ أتريدون أن نقصده ونشافهه وذلك لا يتم إلا مع وجوده.

قيل لكم: لا يصح جميع ذلك إلا مع ظهوره وعلما أو علم بعضنا بمكانه.

وإن قلت: نريد بتمكيننا أن نبخع لطاعته والشد على يده، ونكف عن نصره الظالمين، ونقوم على نصرته متى دعانا إلى إمامته و دلنا عليها بمعجزته.

قلنا لكم: فنحن يمكننا ذلك في زمان الغيبه وإن لم يكن الإمام موجودا فيه، فكيف قلتم لا يتم ما كلفناه من ذلك إلا مع وجود الإمام.

قلنا: الذي نقوله في هذا الباب ما ذكره المرتضى رحمه الله في الذخيره و ذكرناه في تلخيص

اشكال: منظور شما از تمكين در برابر امام چیست؟ اگر مقصود این است که به محضر او شرفیاب شده و کنار او باشیم، که این امر فقط با وجود ایشان ممکن است؛ به شما گفته شده که تمكين و فرمانبرداری از امام در صورتی صحیح است که ایشان ظاهر باشد و این که ما بدانیم یا حداقل بعضی از ما بدانیم که مکان ایشان کجا است.

و اگر منظور از فرمانبرداری از امام این باشد که مهيای اطاعت و آماده کمک به ایشان باشیم، و اهل ظلم و ستم را یاری نکنیم، و همچنین هر زمانی که آن حضرت ظهور فرموده و با دلیل و برهان و به وسیله معجزه، ما را به امامتش دعوت کرد، برای کمک به

او آماده باشیم. به شما می گوئیم که ما نیز ممکن است در آن زمان چنین آمادگی را داشته

باشیم حتی اگر امامی هم در کار نباشد. پس چگونه است که می گوئید: آنچه که ما موظف به انجام آن هستیم فقط با وجود امام کامل است؟

پاسخ: آنچه را که، در این باب می گوئیم همان مطلبی است که سید مرتضی رحمه الله در کتاب ذخیره فرموده اند و ما هم در تلخیص شافی ذکر کرده ایم که لطف خداوند در حق ما که همان تصرف امام [در اداره امور مردم] و مبسوط الید بودنشان می باشد، به

الشافى أن الذى هو لطفنا من تصرف الإمام وانبساط يده لا يتم إلا بأمور ثلاثة.

أحدها: يتعلّق بالله وهو إيجاد.

و الثانى: يتعلّق به من تحمّل أعباء الإمامه والقيام بها.

و الثالث: يتعلّق بنا من العزم على نصرته، ومعاضدته، والانقياد له، فوجوب تحمله عليه فرع على وجوده، لأنّه لا يجوز أن يتناول التكليف المعدوم، فصار إيجاد الله إياه أصلاً

لوجوب قيامه، وصار وجوب نصرته علينا فرعا لهذين الأصلين لأنّه إنّما يجب علينا طاعته إذا وجد، وتحمّل أعباء الإمامه وقام بها، فحيثنذا يجب علينا طاعته، فمع هذا التحقيق كيف يقال: لم لا يكون معدوماً.

وسيله سه امر كامل مى شود:

اوّل: امرى که به خداوند تعلق دارد و عبارت است از ایجاد امام.

دوم: امرى که به کسی که منصب امامت را عهده‌دار شده است، تعلق دارد.

سوم: امرى که به ما مردم تعلق دارد و آن عبارت است از این که اراده و عزم بر یاری

و کمک امام داشته و مطیع او باشیم.

بنابراین وجوب تحمل منصب امامت برای امام فرع وجود اوست، چرا که تکلیف کردن معدوم درست نیست؛ [یعنی کسی را که وجود ندارد، نمی توان موظف به انجام کاری کرد.] پس این که خداوند او را ایجاد می کند اصل و اساس وجوب قیام ایشان به انجام امور امامت است، همچنین وجوب یاری کردن او توسط ما فرع این دو مسأله است، زیرا زمانی اطاعتش بر ما واجب می شود که هم وجود داشته باشد، و هم در جایگاه و منصب امامت بوده و اقدام به کارهای امامت کند. بنابراین اطاعت از ایشان بر

ما واجب است.

حال با توجه به این استدلال چگونه گفته می شود که برای چه از ما انتظار دارند که ملتزم به عدم وجود او شده و بگوییم آن حضرت وجود ندارد.

فإن قيل: فما الفرق بين أن يكون موجودا مستترا (حتى إذا علم الله منّا تمكينه أظهره، وبين أن يكون) معدوما حتى إذا علم منّا العزم على تمكينه أوجده.

قلنا: لا يحسن من الله تعالى أن يوجب علينا تمكين من ليس بموجود لأنه تكليف ما لا يطاق، فإذا لا بدّ من وجوده.

فإن قيل: يوجده الله تعالى إذا علم أنّا ننطوي على تمكينه بزمان واحد كما أنّه يظهره عند مثل ذلك.

قلنا: وجوب تمكينه والإنطواء على طاعته لازم في جميع أحوالنا، فيجب أن يكون التمكين من طاعته والمصير إلى أمره ممكنا في جميع الأحوال و إلا لم يحسن التكليف

اشكال: چه فرقی هست بین این که امام وجود داشته و غایب باشد تا زمانی که خداوند، فرمانبرداری ما از ایشان را ببیند و حضرت را آشکار فرماید، و بین این که اصلاً وجود نداشته باشد و هر وقت خداوند دانست که ما عزم و اراده برای تمکین و اطاعت از ایشان را داریم، او را به وجود بیاورد؟

پاسخ: شایسته نیست که خداوند تمکین و فرمانبری از کسی را بر ما واجب نماید که موجود نیست. چرا که این، امر به مالا یطاق است. بنابراین حتماً باید وجود داشته باشد.

اشكال: خداوند هر وقت بداند ما آمادگی فرمانبرداری از او را داریم او را ایجاد می کند. همانطور که طبق عقیده شما، ظهور او در چنین زمانی واقع می شود.

پاسخ: فرمانبرداری از ایشان و اراده و قصد اطاعت از او به اعتقاد ما در جميع احوال بر ما واجب است. پس لازم است که در تمام احوال، تکمین و فرمانبرداری از ایشان ممکن و مقدور و در حدّ توان باشد. چرا که در غیر این صورت تکلیف درست نخواهد بود و این اشکال در صورتی وارد است که ما در تمام احوال؛ چه غیبت و چه ظهور، مکلف بر اطاعت و فرمانبرداری از حضرت نباشیم؛ [یعنی در زمان غیبت، اطاعتش

وإنما كان يتم ذلك لو لم تكن مكلفين في كل حال لوجوب طاعته والانقياد لأمره، بل كان يجب علينا ذلك عند ظهوره والأمر عندنا بخلافه.

ثم يقال: لمن خالفنا في ذلك وألزمنا عدمه على استتاره: لم لا يجوز أن يكلف الله تعالى المعرفة ولا ينصب عليها دلاله إذا علم أننا لا ننظر فيها، حتى إذا علم من حالنا أننا نقصد إلى النظر ونعزم على ذلك أوجد الأدلة ونصبها، فحيثنظر ونقول ما الفرق بين دلاله منصوبه

لا ننظر فيها وبين عدمها حتى إذا عزمنا على النظر فيها أوجدها الله تعالى.

و متى قالوا: نصب الأدلة من جمله التمكين الذي لا يحسن التكليف من دونه كالقدره والآله.

واجب نباشد] و فقط بعد از ظهورش، تمكين نسبت به ایشان واجب باشد. در حالی که اعتقاد ما این گونه نیست.

و اینک از کسی که در وجود امام غایب، مخالف ما بوده و قصد دارد ما را ملزم به

پذیرش عدم وجود ایشان کند، پرسیده می شود: چرا جایز نیست که خداوند معرفت را تکلیف کند و مادامی که می داند ما توجهی به معرفت نداریم، دلیل و راهنما برای رسیدن به معرفت نصب نکند؟ تا وقتی که بداند ما اراده و عزم به معرفت داریم [و در صدد آن هستیم که خدا را بشناسیم و کسب معرفت کنیم] آن وقت دلیل را ایجاد کرده و نصب فرماید؟

بنابراین می گوییم: چه فرقی است بین راهنمایی که خداوند برای هدایت مردم نصب فرموده و به آن توجه نمی کنیم، و بین عدم نصب آن راهنما، تا در زمان عزم و اراده

مردم برای کسب معرفت، آن را ایجاد کند؟

اگر در جواب ما بگویند: نصب دلیل توسط خداوند در مسأله معرفت از جمله شرایط و اجزا و مقدمات تمکین و اطاعت است که تکلیف بدون آن شایسته نیست؛ درست مثل قدرت و ابزار بر انجام کار [که اگر نباشد تکلیف درست نیست و نصب دلیل هم دقیقا همین است].

قلنا: وكذلك وجود الإمام عليه السلام من جمله التمكين من وجوب طاعته، ومتى لم يكن موجودا لم تمكنا طاعته، كما أن الأدلة إذا لم تكن موجوده لم يمكنا النظر فيها فاستوى الأمران.

وبهذا التحقيق يسقط جميع ما يورد في هذا الباب من عبارات لا نرتضيها في الجواب وأسئلة المخالف عليها، وهذا المعنى مستوفى في كتبي وخاصه في تلخيص الشافي فلا نطول بذكره.

خواهيم گفت: به همین منوال وجود امام عليه السلام هم از جمله شرایط تمکین و توان بر وجوب اطاعت از اوست و اگر چنانچه امام وجود نداشته باشد ما هم قادر به اطاعت از او نیستیم. چنان که در مورد مسأله معرفت الله اگر ادله [و راهنمایی برای کسب معرفت الله] وجود نداشته باشد، نمی توانیم متوجه آن ادله شده و معرفت کسب کنیم. بنابراین

هر دو مسأله با هم مساوی هستند. (۱)

[تا به اینجا و] به وسیله تحقیقی که انجام شد، تمامی شبهات و اشکالاتی که در این باب ایراد شده بود از درجه اعتبار ساقط می شوند؛ از جمله عباراتی که ما به وسیله سؤال

و جواب، مخالفان مسأله غیبت و وجود امام علیه السلام را قانع کردیم، و البته این مبحث را به شکل کافی در کتاب هایم؛ خصوصا «تلخیص شافی» آورده ام، پس با ذکر دوباره آن ها بحث را طولانی نمی کنیم.

ص: ۶۲

۱- در باب معرفت باید گفت که ایجاد و قرار دادن دلیل برای هدایت مردم، مقدمه و شرط تحقق کسب معرفت است؛ مثل قدرت بر انجام آن یا داشتن ابزار عمل. بنابراین اگر دلیل و راهنما ایجاد نشود درست نیست که کسی را به معرفت تکلیف کرد و چون کسب معرفت در هر حال تکلیف ماست پس دلیل و راهنما هم حتما باید موجود باشد، حتی اگر ما دنبال کسب معرفت نرویم. در مورد امامت هم همین است، به این ترتیب که وجود امام علیه السلام شرط تحقق اطاعت از ایشان است. بنابراین اگر امام وجود نداشته باشد تکلیف کردن مردم به اطاعت از او درست نیست و چون در هر حال اطاعت او واجب و تکلیف ماست پس اومی بایست حتما وجود داشته و «منصوب من عند الله» باشد، حتی اگر دست ما هم به خاطر بدعهدی خودمان به او نرسد. بنابراین مسأله نصب دلیل برای کسب معرفت الله و نصب امام به جهت اطاعت کردن از او مساوی هستند و هر حکمی که اولی [مسأله معرفت] دارد، دومی هم [مسأله امامت] قاعدتا داراست.

والمثال الذي ذكره من أنه لو أوجب الله علينا أن نتوضأ من ماء بئر معينه لم يكن لها جبل نستقي به، وقال لنا: إن دنوتم من البئر خلقت لكم حبلاً- تستقون به [من] الماء، فإنه يكون مزياً لعلتنا، ومتى لم ندن من البئر كنا قد أتينا من قبل نفوسنا لا من قبله تعالى.

وكذلك لو قال السيد لعبده وهو بعيد منه: اشتر لي لحماً من السوق، فقال: لا أتمكن من ذلك لأنه ليس معي ثمنه، فقال: إن دنوت أعطيتك ثمنه؛ فإنه يكون مزياً لعلته، ومتى

لم يدن لأخذ الثمن يكون قد أتى من قبل نفسه لا من قبل سيده، وهذه حال ظهور الإمام مع

تمكيننا فيجب أن يكون عدم تمكيننا هو السبب في أن لم يظهر في هذه الأحوال لا عدمه إذ كنا لو مكناه عليه السلام لوجد وظهر.

سؤال: اگر خداوند وضو گرفتن در آب چاهی را که ریسمان ندارد بر ما واجب کند و بفرماید: اگر نزدیک چاه بشوید، برای شما ریسمانی ایجاد می کنم، تا به وسیله آن آب

از چاه بکشید. پس با این شرطی که گذاشته و وعده ای که داده است، آن مانع رسیدن به آب را که نبودن ریسمان است برطرف می کند. با این وصف که اگر ما نزدیک به چاه نشدیم خسارت آن از جانب خودمان به ما رسیده است نه از ناحیه حقّ تعالی.

مثال دیگر: اگر مولایی به نوکرش که از او دور است بگوید: برو و از بازار گوشت

تهیه کن و نوکر بگوید: نمی توانم، چون پول همراه ندارم و مولا بگوید: اگر جلوتر بیایی

پول در اختیارت می گذارم. این جمله مولا- مانع تکلیف را [که نداشتن پول بود] از مکلف برطرف می کند. حالا اگر نوکر نزدیک مولایش نشود. این کوتاهی از ناحیه خودش است و از جانب مولایش نیست.

در مورد ظهور امام علیه السلام و تمکین ما نسبت به ایشان نیز به همین ترتیب است. در نتیجه عدم تمکین و فرمانبرداری نکردن ما مردم سبب شده است تا در این حال امام ظاهر نباشد، نه این که وجود نداشته باشد. چرا که اگر ما نسبت به ایشان تمکین و فرمانبرداری را پیش می گرفتیم حضرتشان ظهور می کردند.

قلنا: هذا كلام من يظن أنه يجب علينا تمكينه إذا ظهر ولا يجب علينا ذلك في كل حال، ورضينا بالمثل الذي ذكره، لأنه تعالى لو أوجب علينا الاستقاء في الحال لوجب أن يكون

الحبل حاصلًا في الحال لأنّ به تراح العله، لكن إذا قال: متى دنوتم من البئر خلقت لكم

الحبل إنّما هو مكلف للدنو لا للاستقاء فيكفي قدره على الدنو في هذه الحال، لأنه ليس بمكلف للاستقاء منها، فإذا دنا من البئر صار حينئذ مكلفًا للاستقاء، فيجب عند ذلك أن

يخلق له الحبل، فنظير ذلك أن لا يجب علينا في كل حال طاعه الإمام وتمكينه

پاسخ: این [نحوه مثال زدن نشان می دهد که این ادعا و سخن] کلام کسی است که خیال کرده فرمانبرداری و اطاعت از امام فقط در زمان ظهور امام بر ما واجب است نه در

همه حالات [از جمله در حال غیبت].

البتة ما با مثالی که ذکر کرده، موافق هستیم [مثال خوبی برای اثبات حقانیت اعتقاد به امام غایب است] اما با این حال به خود او اشکال می کنیم که اگر خداوند آب کشیدن از چاه را برای ما واجب می کرد می بایست که ریسمان حتما وجود داشته باشد چرا که مانع آب کشیدن، به وسیله همین ریسمان مرتفع می شود، اما وقتی که خداوند متعال بفرماید: هر وقت به نزدیکی چاه بروید ریسمان را برای شما خلق می کنم، در این صورت تکلیف متوجه نزدیک شدن به چاه است نه آب کشیدن، پس در این صورت توان نزدیک شدن به چاه کفایت می کند. بنابراین مکلف، مأمور به آب کشیدن از چاه نیست بلکه (فعلاً مکلف به نزدیک شدن است و) هر زمانی که به چاه نزدیک شد آن وقت موظف به آب کشیدن می شود. و در این مرحله خداوند [مطابق وعده ای که داده] باید ریسمان را خلق کند.

این مثال را نظیر این مسأله قرار داده که بگوییم در هر حالی اطاعت از امام و تمکین نسبت به ایشان بر ما واجب نباشد. در این صورت وجود او هم واجب نخواهد بود. [به

این معنا که در حال حاضر که امام غایب است و دسترسی به ایشان عاداتاً مقدور نیست،

فلا- يجب عند ذلك وجوده، فليأ كانت طاعته واجبه في الحال ولم نقف على شرطه ولا وقت منتظر وجب أن يكون موجودا لتزاح العله في التكليف ويحسن.

والجواب: عن مثال السيد مع غلامه مثل ذلك لأنه إنَّما كلفه الدنو منه لا الشراء، فإذا دنا منه وكلفه الشراء وجب عليه إعطاء الثمن.

ولهذا قلنا: إنَّ الله تعالى كلف من يأتي إلى يوم القيامة ولا يجب أن يكونوا موجودين مزاحي العله لأنه لم يكلفهم الآن، فإذا أوجدهم وأزاح علتهم في التكليف بالقدره والآله

ونصب الأدله حينئذ تناولهم التكليف، فسقط بذلك هذه المغالطه.

پیروی از امام واجب نیست؛ یعنی در صورتی که پیروی و اطاعت از او واجب نبود،

وجودش هم واجب نخواهد بود. [پس اگر فرمانبرداری از امام آن هم در حالی که ما به شرط اطاعت و وقت ظهور ایشان آگاهی نداشته باشیم واجب بوده باشد، لاجرم وجود او هم لازم و واجب خواهد بود که مانع تکلیف را از بین ببرد و نتیجتا تکلیف [به

اطاعت از ایشان] صحیح و درست بشود.

و اما جواب از مثال مولا و نوکرش، نظیر همان جواب مثال قبلی است، چرا که مولا

غلام را به نزدیک شدن به خود مکلف کرد، نه خرید و فروش. پس هر وقت نوکر به آقايش نزدیک شد و مولا او را به خرید مکلف کرد، بر مولا واجب است که پول در اختیارش بگذارد.

به همین جهت گفتیم: خداوند تبارک و تعالی تمام کسانی را که تا روز قیامت می آیند

مکلف فرموده است، در حالی که لازم نیست همه آن ها الآن موجود بوده و مانع تکلیف هم از آن ها برداشته شود. به دلیل این که خداوند همه آن ها را الآن مکلف نکرده است،

بلکه وقتی که ایشان را ایجاد کرد و مانع در تکلیفشان را به وسیله قدرت و اسباب انجام

دادن آن و نیز مقرر کردن ادله [و راهنمایان] برطرف فرمود، آن وقت آن ها را مکلف می کند. به این ترتیب مغالطه و اشکال مخالف ما در مورد وجود امام، ساقط شده و فاقد اعتبار است.

على أنّ الإمام إذا كان مكلفاً للقيام بالأمر وتحمل أعباء الإمامه كيف يجوز أن يكون معدوماً وهل يصح تكليف المعدوم عند عاقل، وليس لتكليفه ذلك تعلق بتمكيننا أصلاً، بل

وجوب التمكين علينا فرع على تحمله على ما مضى القول فيه، وهذا واضح.

ثمّ يقال لهم: أليس النبيّ صلى الله عليه وآله اختفى في الشعب ثلاث سنين لم يصل إليه أحد، واختفى في الغار ثلاثة أيام ولم يجز قياساً على ذلك أن يعدمه الله تعالى تلك المدّة مع بقاء التكليف على الخلق الذين بعثه لطفاً لهم.

علاوه بر این امامی که مکلف است تا به امر امامت و رهبری قیام کرده و در آن منصب باشد چگونه ممکن است که معدوم بوده و وجود نداشته باشد، آیا عقلاً تکلیف کسی که اصلاً وجود ندارد و معدوم است صحیح است؟

و تکلیف امام به انجام امور امامت، اصلاً وابسته به اطاعت و فرمانبرداری ما از ایشان نیست. [و این گونه نیست که خداوند بفرماید که اگر شما او را اطاعت کنید من هم ایجادش کرده او را به امامت منصوب می کنم] بلکه وجوب فرمانبرداری ما از ایشان فرع بر این است که ایشان در جایگاه امامت باشد [نه این که امامت ایشان معلق به تمکین ما باشد بلکه فرمانبرداری ما فرع و معلق به امامت آن حضرت است. بنابراین، اصل، وجود و امامت اوست و فرع هم اطاعت ما از ایشان] و این هم واضح و روشن است.

بعد از این بحث به مخالفین گفته می شود: مگر نه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه سال در شعب ابی طالب مخفی شد، به گونه ای که احدی به ایشان دسترسی نداشت؟ و همچنین در غار [ثور] سه روز مخفی شدند؟ لذا نمی توان قیاس کرد و گفت که خداوند ایشان را در آن مدّت خاص معدوم فرموده و آن حضرت وجود نداشته است و با این حال وظیفه مردم در اطاعت از پیامبر که خداوند از سر لطف، او را برای هدایت آن ها مبعوث فرموده باقی و پا بر جا باشد [و به عبارت روشن تر، مردم مکلف باشند از پیامبری که موجود نیست، اطاعت کنند].

ومتى قالوا: إنما اختفى بعد ما دعا إلى نفسه وأظهر نبوته فلما أخافوه استتر.

قلنا: وكذلك الإمام لم يستتر إلا وقد أظهر آباؤه موضعه وصفته، ودلوا عليه، ثم لما خاف عليه أبوه الحسن بن علي عليه السلام أخفاه وستره، فالأمران إذا سواء.

ثم يقال لهم: خبرونا لو علم الله من حال شخص أن من مصلحته أن يبعث الله إليه نبيا معينا يؤدى إليه مصلحه وعلم أنه لو بعثه لقتله هذا الشخص، ولو منع من قتله قهرا كان فيه مفسده له أو لغيره، هل يحسن أن يكلف هذا الشخص ولا يبعث إليه ذلك النبي، أو لا يكلف.

اگر در جواب ما بگویند: پیامبر زمانی مخفی شدند که مردم را به طرف خودشان دعوت کرده و نبوتشان را ظاهر کرده بودند. [و پنهان شدن او بعد از انجام دعوت و مأموریتش بوده] و بعد از آن که حضرت را ترسانیدند، ایشان هم مخفی شدند.

ما هم می گوییم: امام زمان علیه السلام هم همین گونه بودند، یعنی زمانی مخفی شدند که پدران و اجداد بزرگوارشان اوصاف و ویژگی های آن حضرت را بیان کرده و مردم را به سمت ایشان راهنمایی کرده بودند و بعد به جهت آن که پدر ایشان امام حسن عسکری علیه السلام برای جان حضرت ترسیدند، [به جهت احتیاط و حفظ جان امام] ایشان را پنهان کردند. پس در نتیجه این دو مسأله [یعنی مخفی شدن پیامبر و غیبت امام زمان علیهما السلام] نیز با هم مساوی هستند.

اینک به جهت روشن تر شدن مسأله به آن ها گفته می شود: بگویید ببینیم اگر خداوند

از روی حالات شخصی بداند که مصلحتش در این است که پیامبر معینی را برای او مبعوث کند که مصالح شخصی او را تأمین کند و از طرفی هم بداند که چنانچه آن پیامبر را مبعوث کند، شخص مورد نظر، او را به قتل می رساند، حالا- اگر خداوند به صورت قهری و جبری مانع این قتل شده و پیامبر را برای هدایت او مبعوث نکند، آیا این کار برای همان شخص، مفسده و ضرر دارد یا برای دیگری؟

آیا تکلیف کردن این شخص [به اطاعت از پیامبر] در حالی که هنوز پیامبری مبعوث نشده درست است یا نه؟

فإن قالوا: لا يكلف.

قلنا: وما المانع منه، وله طريق إلى معرفه مصالحه بأن يمكن النبي من الأداء إليه.

وإن قلتم: يكلفه ولا يبعث إليه.

قلنا: وكيف يجوز أن يكلفه ولم يفعل به ما هو لطف له مقدور.

فإن قالوا: أتى في ذلك من قبل نفسه.

قلنا: هو لم يفعل شيئا وإنما علم أنه لا يمكنه، وبالعلم لا يحسن تكليفه مع ارتفاع اللطف، ولو جاز ذلك لجاز أن يكلف ما لا دليل عليه إذا علم أنه لا ينظر فيه، وذلك باطل،

اگر گفتند: تکلیف نکردن او درست است.

می‌گوییم: با وجود این که راه برای شناخت مصالحش به وسیله اطاعت از پیامبر باز

است، دیگر چه چیزی مانع تکلیف اوست؟

اگر بگویند: خداوند او را مکلف کرده، ولی پیامبری برایش مبعوث نکند.

می‌گوییم: چگونه جایز است که خداوند کاری را که می‌تواند انجام دهد و در حقیقتش

لطف است را انجام نداده [و پیامبری نفرستاده] ولی شخص مورد نظر را موظف به اطاعت از پیامبر کرده است؟

اگر گفتند: خود آن شخص سبب عدم بعثت پیامبر شده و مقصر است. می‌گوییم: او کاری نکرده است فقط خداوند می‌داند که او از پیامبر اطاعت نخواهد کرد و به صرف علم داشتن خداوند، تکلیف کردن او [به اطاعت از پیامبر] در حالی که لطفی در کار نیست [و هنوز پیامبری مبعوث نشده است] درست نیست، و چنانچه موظف کردن او به اطاعت از پیامبر درست می‌بود، می‌بایست تکلیف کردن افراد به امری که خداوند به صرف

دانستن این که توجه به آن نمی‌شود و راهنمایی برای آن قرار نداده است درست باشد و پر

واضح است که این امر باطل است [به این معنا که خداوند به صرف این که می‌داند کسی به معرفت توجهی نمی‌کند دلیل و راهنما برای کسب معرفت هم قرار ندهد و بعد با این وجود،

افراد را به کسب معرفت تکلیف کند و روشن است که این معنا باطل و فاسد است.]

و لا بدّ أن يقال: إنّه يبعث إلى ذلك الشخص ويوجب عليه الإنقياد له ليكون مزيحا لعلته،

فإمّا أن يمنع منه بما لا ينافي التكليف، أو يجعله بحيث لا يتمكن من قتله، فيكون قد أتى من قبل نفسه في عدم الوصول إليه، وهذه حالنا مع الإمام في حال الغيبه سواء.

فإن قال: لا بدّ أن يعلمه أنّ له مصلحه في بعثه هذا الشخص إليه على لسان غيره ليعلم أنّه قد أتى من قبل نفسه.

قلنا: وكذلك أعلمنا الله على لسان نبيّه صلى الله عليه وآله والأئمّه من آباءه عليهم السلام موضعه، وأوجب علينا طاعته، فإذا لم يظهر لنا علمنا أنّنا أتينا من قبل نفوسنا فاستوى الأمران.

پس به ناچار باید گفت: خداوند برای آن شخص پیامبری مبعوث فرموده و اطاعت از آن پیامبر را هم واجب می کند تا به این وسیله موانع تکلیف برداشته شوند. در این حال پروردگار عالم یا به نحوی که با تکلیف شخص منافات نداشته باشد پیامبرش را از گزند او حفظ می کند و یا به گونه ای پیامبرش را محافظت می کند که آن شخص نتواند او را به قتل رسانده و از بین ببرد.

پس آنچه که بر سر شخص می آید؛ یعنی عدم حضور پیامبرش و این که محضر او را درک نمی کند، از ناحیه خودش می باشد. وضعیت ما هم با امام علیه السلام در زمان غیبت به همین صورت است، بنابراین هر دو مطلب مساوی هستند.

اگر گفته شود: می بایست توسط فرد دیگری به شخص آموزش داده شود که مبعوث شدن پیامبر به نفع و مصلحت اوست تا بداند [که در صورت عدم دسترسی او به پیامبر] ضررش متوجه خود او است.

می گوییم: خداوند تبارک و تعالی به وسیله پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام امام زمان علیه السلام را به ما معرفی فرموده [و نسبت به مصلحت وجود ایشان آگاهی داده اند] و اطاعت از ایشان را بر ما واجب کرده است. حالا اگر آن حضرت برای ما ظاهر نیست [و به ایشان دسترسی نداریم] از ناحیه خودمان بوده و مقصریم، پس هر دو موضع مساوی اند.

وَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى الْأَصْلِ الثَّانِي وَهُوَ أَنَّ مِنْ شَأْنِ الْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ مَقْطُوعًا عَلَى عَصْمَتِهِ، فَهُوَ أَنَّ الْعَلَّةَ الَّتِي لِأَجْلِهَا احْتِجْنَا إِلَى الْإِمَامِ ارْتِفَاعَ الْعَصْمَةِ، بِدَلَالِهِ أَنَّ الْخَلْقَ مَتَى كَانُوا مَعْصُومِينَ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى إِمَامٍ وَإِذَا خَلُّوا مِنْ كَوْنِهِمْ مَعْصُومِينَ احْتِجُوا إِلَيْهِ، عَلِمْنَا عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ عِلَّةَ الْحَاجَةِ هِيَ ارْتِفَاعُ الْعَصْمَةِ، كَمَا نَقُولُهُ فِي عِلَّةِ حَاجَةِ الْفِعْلِ إِلَى فَاعِلِهَا أَنَّهَا

الْحُدُوثُ، بِدَلَالِهِ أَنَّ مَا يَصِحُّ حَدُوثُهُ يَحْتَاجُ إِلَى فَاعِلٍ فِي حَدُوثِهِ، وَمَا لَا يَصِحُّ حَدُوثُهُ يَسْتَعْنِي عَنِ الْفَاعِلِ، وَحَكْمُنَا بِذَلِكَ أَنَّ كُلَّ مُحَدَّثٍ يَحْتَاجُ إِلَى مُحَدَّثٍ، فَبِمِثْلِ ذَلِكَ يَجِبُ الْحُكْمُ بِحَاجَةِ كُلِّ مَنْ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ إِلَى إِمَامٍ وَإِلَّا انْتَقَضَتِ الْعِلَّةُ، فَلَوْ كَانَ الْإِمَامُ غَيْرَ مَعْصُومٍ

اصل دوم: «عصمت امام»

وَأَمَّا آيَةٌ كَمَا أَنَّ بِرِأْسِهَا دَلَالَةُ دَرْدِ الْإِمَامِ فِي شَأْنِ وَجَايْغَاهُ إِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اقْتِضَا مِي كَنْدُ كَمَا نَسَبَتْ بِهٖ عَصْمَتِ إِيْشَانِ قَطْعِ وَ يَقِينِ حَاصِلِ شُدِهٖ بَاشْدِ، وَ عَلْتِي كَمَا مَوْجِبِ مِي شُودِ مَا بِهٖ عَصْمَتِ إِمَامِ احْتِجَاجِ كَنِيمِ إِيْنِ اسْتِ كَمَا مَعْصُومِ نَيْسْتِيمِ، چَرَا كَمَا اِگَرِ هَمِهٖ مَرْدَمِ مَعْصُومِ مِي بُوْدَنْدِ دِيْگَرِ احْتِيَاجِي بِهٖ إِمَامِ نَبُوْدِ. اَمَّا وَاقْتِي كَمَا مَرْدَمِ مَعْصُومِ نَبَاشَنْدِ [كَمَا

نَيْسْتَنْدِ] پَسِ مَحْتَاجِ بِهٖ إِمَامِ مَعْصُومِ هَسْتَنْدِ وَ لِذَا يَقِينِ مِي كَنِيمِ كَمَا عَلْتِ نِيَازِ مَرْدَمِ بِهٖ إِمَامِ

مَعْصُومِ إِيْنِ اسْتِ كَمَا خُوْدِشَانِ مَعْصُومِ نَيْسْتَنْدِ. مِثْلِ آيَةِ كَمَا دَرِ عَلْتِ نِيَازِ فِعْلِ بِهٖ فَاعِلِ مِي كَوِيْمِ: عَلْتِ إِيْنِ، حَدُوثِ وَ بِهٖ وَجُوْدِ أَمْدَنِ فِعْلِ اسْتِ. بِهٖ دَلِيْلِ إِيْنِ كَمَا هَرِ چِيْزِي كَمَا بِهٖ وَجُوْدِ أَمْدَنْشِ صَحِيْحِ بَاشْدِ، مَحْتَاجِ وَ نِيَازْمَنْدِ بِهٖ فَاعِلِي اسْتِ كَمَا إِيْنِ رَا بِهٖ وَجُوْدِ آوَرْدِ وَ آيَةِ كَمَا حَدُوثِشِ صَحِيْحِ نَيْسْتِ بِي نِيَازِ اَزِ فَاعِلِ اسْتِ، بِهٖ إِيْنِ تَرْتِيْبِ حُكْمِ مِي كَنِيمِ كَمَا هَرِ بِهٖ وَجُوْدِ آَمْدِهٖ إِي نِيَازْمَنْدِ بِهٖ وَجُوْدِ آوَرْنْدِهٖ إِي اسْتِ. پَسِ مِثْلِ هَمِيْنِ مَسْأَلِهٖ حُكْمِ مِي كَنِيمِ بِهٖ لَزُوْمِ إِيْنِ كَمَا هَرِ كَسِي كَمَا مَعْصُومِ نَيْسْتِ نِيَازِ بِهٖ إِمَامِ دَارْدِ، دَرِ غَيْرِ إِيْنِ صُوْرْتِ حُكْمِ عَلِيْتِ نَقْضِ مِي شُودِ.

حَالِ اِگَرِ إِمَامِ هَمِ غَيْرِ مَعْصُومِ بَاشْدِ عَلْتِ نِيَازِ بِهٖ إِمَامِ مَعْصُومِ شَامِلِ اَوْ هَمِ مِي شُودِ وَ اَوْ نِيْزِ مَحْتَاجِ إِمَامِ دِيْگَرِ اسْتِ.

لكانت علّه الحاجه فيه قائمه واحتاج إلى إمام آخر، والكلام في إمامه كالكلام فيه، فيؤدى إلى إيجاب أئمه لا نهايه لهم أو الانتهاء إلى معصوم وهو المراد.

وهذه الطريقه قد أحكمناها في كتبنا فلا نطّول بالأسئله عليها لأنّ الغرض بهذا الكتاب غير ذلك، وفي هذا القدر كفايه.

بنابراین کلام در مورد امام او هم عین کلام در مورد خود اوست؛ یعنی این امام هم اگر معصوم نباشد به امام نیازمند است و این امر منجر به وجود بی نهایت امام می شود مگر این که منتهی به یک امام معصوم بشود که مقصود ما هم همین است.

البته در این مورد در کتب دیگرمان توضیح داده ایم، لذا در اینجا بحث را طولانی

نمی کنیم چرا که غرض ما در این کتاب غیر از این بحث است [یعنی بحث اصلی ما در غیبت است نه عصمت] و همین قدر کفایت می کند. (۱)

ص: ۷۱

۱- . بسیاری از علمای شیعه در باب اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام اقامه دلیل کرده اند که بسیار متنوع و کامل است. ما هم صرفاً جهت اطلاع خوانندگان عزیز و در طول مباحث شیخ بزرگوار اجمالاً بعضی از آن ادله را ذیلاً ارائه می کنیم. الف) همان طور که شیخ بزرگوار در بیان نشان فرمودند: اگر امام معصوم نباشد تسلسل لازم می آید، چرا که نصب امام معصوم به این جهت واجب است که در اعمال عامه مکلفین احتمال خطا وجود دارد. پس اگر در اعمال امام هم احتمال خطا وجود داشته باشد او هم برای رفع خطا، نیازمند امام دیگری خواهد بود و اگر این سلسله ادامه یابد و ختم به امامی نشود که هرگز احتمال خطا در اعمال او نمی باشد، تسلسل به وجود می آید و تسلسل هم بطلانش بدیهی است. ب) امام، حافظ شریعت، قرآن و سنت است و می بایست معصوم باشد تا بدون کمترین احتمال خطا و لغزش، حقایق شرع مقدّس را تبیین کند. چرا که در مورد قرآن و سنت و معنا و تفسیر آن اختلاف هست و گاه تفاسیر متفاوتی از آیات توسط علما و مفسرین به دست ما رسیده است، و خداوند به وسیله امام، قرآن و سنت را حفظ می کند او هم اگر معصوم نباشد در تفسیرش محتمل است دچار لغزش و اشتباه شود. بنابراین باید معصوم باشد تا حقایق شرع را آن گونه که هست بیان کند. ج) اگر امام، معصوم نباشد و خطایی از او سر بزند یا باید تبعیت شود که در این صورت قطعاً باطل است. یا تبعیت نشود که در این صورت معنای عدم تبعیت، عدم مقبولیت قول اوست. پس امام می بایست معصوم باشد که تبعیت از او باطل نبوده و عدم تبعیت از او جایز نباشد. [د) اگر نصب امام بر خداوند واجب باشد که همین طور است، صدور گناه از او محال خواهد بود. بنابراین اگر از او گناهی سر بزند می بایست خطا در جمیع احکام توسط او ممکن باشد و این مفسده بزرگی است؛ در حالی که خداوند حکیم است و حکمت الهی هرگز اقتضای این امر نمی کند و این کار قبیح است. فلذا عدم عصمت امام مخالف با حکمت خداوند است. ه) از جمله ادله عصمت امام، آیاتی از کلام الله مجید است که ذیلاً به بعضی از آن ها اشاره می شود: ۱- آیه ۱۲۴ سوره بقره می فرماید: «لَا يَنْتَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» که اشاره دارد به این که اعطای مقام و منصب الهی امامت از ناحیه حضرت حقّ، خاص کسانی است که از هر گونه آلودگی مبرا باشند. بنابراین آیه شریفه اعطای امامت را به کسانی که آلوده به گناه باشند نفی می کند. ۲- آیه ۵۹ سوره نساء می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» این آیه کریمه قرآن، اطاعت مطلق و

همه جانبه از امام را لازم و واجب شمرده و آن را قرین اطاعت خداوند قرار داده است و اگر او هم مثل سایرین ممکن الخطا باشد، اطاعت در تمام امور او بر ما واجب نمی شد. ۳ - آیه ۳۳ سوره احزاب می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» این آیه می فرماید: اراده خدا بر عصمت امام و اهل بیت علیهم السلام تعلق گرفته است لذا در این آیه اهل بیت علیهم السلام صاحب تطهیر مطلق بوده و هرگونه رجس و پلیدی از ایشان نفی شده است. در مورد این آیه ده ها روایت از شیعه و سنی نقل شده است که آیه شاهد بر عصمت اهل بیت علیهم السلام است. و (احادیث بسیاری هم از ناحیه مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تصریح به عصمت اهل بیت رسیده است که می توان از جمله آن ها به حدیث ثقلین اشاره کرد که فرمود. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مَا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أبدا» این روایت از منابع متعدد اهل سنت نقل شده است و در کتاب «كتاب الله و عترتی فی حدیث الثقلین من الصحاح و السنن و مسانید و ... مصادر اهل سنه» توسط مدرسه عالی امام باقر علیه السلام جمع آوری شده است و یا حدیث کسا و روایات و آیات متعدد دیگر که مجال توضیح و یا اشاره به آن ها نیست.

وأما الأصل الثالث وهو أنّ الحقّ لا يخرج عن الأئمّه فهو متفق عليه بيننا وبين خصومنا وإن اختلفنا في علّه ذلك.

لأنّ عندنا أنّ الزّمان لا يخلو من إمام معصوم لا يجوز عليه الغلط على ما قلناه، فإذا الحقّ لا يخرج عن الأئمّه لكون المعصوم فيهم.

وعند المخالف لقيام أدلّه يذكرونها دلّت على أنّ الإجماع حجه، فلا وجه للتشاغل بذلك.

ص: ٧٢

فإذا ثبتت هذه الأصول ثبت إمامه صاحب الزمان عليه السلام، لأنَّ كلَّ من يقطع على ثبوت العصمة للإمام قطع على أنَّه الإمام، وليس فيهم من يقطع على عصمه الإمام ويخالف في إمامته إلاَّ قوم دلَّ الدليل على بطلان قولهم كالكيسانيه والناووسيه والواقفه، فإذا أفسدنا أقوال هؤلاء ثبت إمامته عليه السلام.

اصل سوم: خارج نبودن حق از میان امت اسلامی

این اصل هم مورد اتفاق ما است و هم مورد اجماع مخالفین ما؛ اگر چه در باب علت

آن با هم اختلاف نظر داریم. [که یک اختلاف فرعی است و در اصل وجود حق در میان همین امت هیچ اختلافی نیست.]

ما معتقدیم که هیچ زمانی از وجود امام معصوم خالی نیست، آن امامی که احتمال

خطا در وی وجود ندارد، بنابراین حق از میان این امت خارج نیست. چون امام معصوم در میان همین امت است. مخالفین ما هم اجماع بر همین مطلب دارند و با استدلال به ادله و براهین، حجیت اجماع را ثابت می کنند. این مسأله مسلم است و هیچ دلیلی بر مشغول کردن فکر به این مسأله وجود ندارد.

با توجه به اثبات این سه اصل، امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام هم ثابت می شود. چون هر کسی که به ثبوت عصمت برای امام یقین داشته باشد لاجرم یقین دارد که او امام است و کسی پیدا نمی شود که از یک طرف یقین به عصمت امام داشته باشد و از طرفی مخالف امامتش باشد، مگر کسانی که بر بطلان اعتقادشان، دلیل کافی اقامه شده است؛ مثل: کیسانیه، ناووسیه و واقفیه.

بنابراین وقتی نظریه آن ها را باطل کردیم، امامت حضرت حجت علیه السلام ثابت می شود. [بر همین اساس و برای اثبات امامت حضرت، ابتدا ادله فساد و بطلان اعتقاد فرقه های فوق را بیان می کنیم].

[أقول]: وأما الذي يدل على فساد قول الكيسانية القائلين بإمامه محمد بن الحنفية فأشياء:

منها: أنه لو كان إماما مقطوعا على عصمته لوجب أن يكون منصوصا عليه نصا صريحا لأن العصمة لا تعلم إلا بالنص، وهم لا يدعون نصا صريحا عليه وإنما يتعلّقون بأمور ضعيفه دخلت عليهم فيها شبهه لا تدلّ على النص، نحو إعطاء أمير المؤمنين عليه السلام إياه الراية يوم البصره، وقوله له «أنت ابني حقًا» مع كون الحسن والحسين عليهما السلام ابنيه وليس في ذلك دلاله على إمامته على وجه، وإنما يدلّ على فضيلته ومنزلته.

ادله فساد اعتقاد كيسانية

اما ادله ای که دلالت بر فساد قول کيسانیه که به امامت محمد بن حنفیه قائل هستند، چند دلیل است:

دلیل اول: چنانچه محمد بن حنفیه امام بوده و یقین بر عصمتش می بود، می بایست به وسیله نصّ صریح بیان می شد. به دلیل این که عصمت تنها به وسیله نصّ فهمیده می شود و این در حالی است که خود کيسانیه هم مدّعی وجود نصّ صریح بر عصمت محمّد بن حنفیه نشده اند، بلکه به ادله ضعیفی متوسل شده اند که موجب اشتباه و کج فهمی آن ها شده و هیچ دلالتی بر نصّ ندارد؛ از جمله تمسک کرده اند به این که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل پرچم را به ایشان سپردند و خطاب به او فرمودند: حقیقتا تو فرزند من هستی. علی علیه السلام این کار را در حالی انجام داد که حسن و حسین هم فرزندان ایشان هستند.

این واقعه [که به عنوان دلیل بر عصمت و امامت محمّد بن حنفیه مورد استفاده قرار گرفته است] هیچ دلالتی بر امامت وی ندارد، بلکه فقط دلیلی بر فضیلت و منزلت ایشان است.

علی أنّ الشیعه تروی أنّه جرى بينه وبين عليّ بن الحسين عليه السلام كلام في استحقاق الإمامه فتحاكما إلى الحجر فشهد الحجر لعلی بن الحسين عليه السلام بالإمامه؛ فكان ذلك معجزا له فسلم له الأمر وقال بإمامته.

۱ - وَالْخَبْرُ بِذَلِكَ مَشْهُورٌ عِنْدَ الْإِمَامِيَّةِ لِأَنَّهُمْ رَوَوْا أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ نَزَعَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي الْأَمَامَةِ وَادَّعَى أَنَّ الْأَمْرَ أَفْضَى إِلَيْهِ بَعْدَ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَنَاطَرَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِ بِآيِ مِنَ الْقُرْآنِ كَقَوْلِهِ «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ»

علاوه بر این، شیعه روایت می کنند به این که بین او و امام زین العابدین علیه السلام در باب امامت که کدام امامند، بحث و گفت و گو در گرفت و حجرالاسود را بین خودشان حکم قرار دادند و حجرالاسود هم به امامت امام زین العابدین علیه السلام شهادت داد. که این امر خود معجزه و کرامت امام سجاد علیه السلام بود، و پس از این شهادت، محمد بن حنفیه در برابر امامت حضرت تسلیم شده و اقرار بر امامت امام چهارم کرد.

شهادت حجرالاسود

۱ - ماجرای شهادت حجرالاسود به امامت امام سجاد علیه السلام از اخبار مشهور شیعه است، به این ترتیب که محمد بن حنفیه با امام علی بن الحسین علیهما السلام در باب امامت بحث کردند. محمد مدعی شد که پس از شهادت امام حسین علیه السلام امامت به او واگذار شده است. امام سجاد علیه السلام هم در مباحثه با او به این آیه قرآن کریم احتجاج فرمودند که «صاحبان ارحام بعضی بر بعضی دیگر سزاوارترند».(۱)

ص: ۷۵

وَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ جَرَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وُلْدِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَحَاجُّكَ إِلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ، فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ تُحَاجِّجَنِي إِلَى حَجْرِ لَا يَسْمَعُ وَلَا يُجِيبُ؟ فَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمَا فَمَضَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحَجْرِ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: تَقَدَّمْ فَكَلِمَةُ! فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ وَ وَقَفَ حِيَالَهُ وَ تَكَلَّمَ، ثُمَّ أَمْسَكَ، ثُمَّ تَقَدَّمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ فِي سِرَادِقِ الْعِظَمَةِ» ثُمَّ دَعَا بَعْدَ ذَلِكَ وَ قَالَ: لَمَا أَنْطَقْتَ هَذَا الْحَجْرَ، ثُمَّ قَالَ: «أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مَوَاقِفَ الْعِبَادِ وَالشَّهَادَةِ لِمَنْ وَافَاكَ لِمَا

که این آیه کریمه در مورد امامت امام سجاد و فرزندان ایشان تأویل و تفسیر شده است و بعد فرمودند: با تو به وسیله حجر الاسود احتجاج می کنم [و حکمیت را به او واگذار می کنم] محمد بن حنفیه گفت: چگونه به سنگی با من احتجاج می کنی که نه می شنود و نه جوابی می دهد؟ امام متذکر شده و به او آموختند که حجر می تواند بین ایشان حکم کند و لذا هر دو به کنار حجر الاسود رفتند.

امام زین العابدین علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمودند: شما جلوتر برو و با حجر صحبت کن. محمد جلو رفت، کنار حجر ایستاد و با آن صحبت کرد، بعد ساکت شد ولی حجر جوابی به او نداد.

بعد علی بن الحسین علیهما السلام جلو رفته و دستش را بر حجر گذاشت و بعد عرضه داشت: «خدایا! به اسمی که در سرادق عظمت مکتوب فرمودی از تو می خواهم» حضرت دعا کرده و عرض کردند: «[خداوند!] این سنگ را به نطق در بیاور» و بعد خطاب به حجر الاسود فرمودند: «تو را می خوانم به حق کسی که پیمان های بندگانش را در وجود تو قرار داد و تو را شاهد و گواهی کسانی قرار داد که کنارت می آیند، تو را قسم می دهم تا

خبر بدهی که امامت و وصایت رسول خدا از آن کیست؟

أَخْبَرَتْ مِنَ الْأِمَامَةِ وَالْوَصِيَّةِ؟» فَتَرَعَزَّ الْحَجْرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ، ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ سَلِّمْ الْأِمَامَةَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَرَجَعَ مُحَمَّدٌ عَنْ مُنَازَعَتِهِ وَسَلَّمَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و منها تواتر الشيعة الإماميه بالنص عليه من أبيه وجدّه وهي موجوده في كتبهم في الأخبار لا تطول بذكرها الكتاب.

و منها الأخبار الواردة عن النبي صلى الله عليه و آله من جهه الخاصه والعامه على ما سنذكره فيما بعد بالنص على إمامه الإثني عشر، و كل من قال بإمامتهم قطع على وفاه محمد بن الحنفية و سياقه الإمامه إلى صاحب الزمان عليه السلام.

پس از این سخن امام علیه السلام حجرالاسود چنان تکانی خورد که گویی از جا کنده شده باشد و بعد «به امر و قدرت قاهره خداوندی» به نطق آمد و گفت: ای محمد! امامت علی بن الحسین علیه السلام را بپذیر. بعد از این ماجرا محمد بن حنفیه از نظرش برگشته و تسلیم امامت و وصایت امام زین العابدین علیه السلام شد.

دلیل دوم: از جمله ادله موجود در مورد ردّ اعتقاد کیسانیه و اثبات امامت امام سجاد علیه السلام،

روایات متواتر و بسیار زیاد و صحیحی است که از جانب پدر و جدّ امام علیه السلام در تصریح به امامت ایشان در کتب متعدد شیعه وارد شده است که در این مقال مجال بیان آن ها نیست. (۱)

دلیل سوم: اخبار و روایاتی است که از وجود مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله شیعه و سنی نقل شده است و ما به زودی آن ها را ذکر می کنیم. این روایات همگی متضمّن نصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله به ائمه دوازده گانه است. و هر کسی که معتقد به امامت دوازده امام شده است، یقین بر فوت و رحلت محمد بن حنفیه داشته و امامت را تا حضرت صاحب الزمان علیه السلام جاری می داند.

ص: ۷۷

۱- در این مورد می توان به کتب ذیل مراجعه کرد: (۱) اصول کافی - باب ارشاد و نص بر امامت علی بن الحسین علیه السلام
(۲) ارشاد شیخ مفید / ج ۲ از ص ۱۳۷ به بعد (۳) بحار الانوار / ج ۴۶ باب ۲.

و منها انقراض هذه الفرقة فإنه لم يبق في الدنيا في وقتنا ولا قبله بزمان طويل قائل يقول به، ولو كان ذلك حقاً لما جاز انقراضه.

فإن قيل: كيف يعلم انقراضهم وهلاً- جاز أن يكون في بعض البلاد البعيدة وجزائر البحر وأطراف الأرض أقوام يقولون بهذا القول كما يجوز أن يكون في أطراف الأرض من يقول بمذهب الحسن في أنّ مرتكب الكبيرة منافق فلا يمكن ادعاء انقراض هذه الفرقة وإنّما كان يمكن العلم بذلك لو كان المسلمون فيهم قلّة والعلماء محصورين فأما وقد انتشر الإسلام وكثر العلماء فمن أين يعلم ذلك.

قلنا: هذا يؤدّي إلى أن لا- يمكن العلم بإجماع الأمة على قول ولا مذهب بأن يقال: لعلّ في أطراف الأرض من يخالف ذلك ويلزم أن يجوز أن يكون في أطراف الأرض من يقول:

دليل چهارم: آن است که نسل فرقه کیسانیه منقرض شده؛ نه در این زمان و نه در زمان های گذشته هم معتقدی به این مرام در دنیا باقی نمانده است، بنابراین اگر این اعتقاد حق بود نمی بایست منتقرض شده و از بین می رفت.

اشکال: چگونه معلوم می شود که کیسانیه منقرض شده و از بین رفته است؛ در حالی که ممکن است در بعضی از شهرها و بلاد دوردست و جزایر دریاها و اطراف زمین کسانیه باشند که به این امر معتقد باشند، چنان که ممکن است کسانیه در اطراف و گوشه و کنار جهان یافت بشوند که گرایش به مذهب حسن بصری داشته باشند. وی معتقد بود کسی که مرتکب گناه کبیره شود منافق است. بنابراین نمی توان مدعی انقراض کیسانیه شد، مگر در صورتی که مسلمین کم جمعیت بوده و علما هم محصور در تعداد خاصی باشند. در حالی که اسلام [به نقاط مختلف جهان] گسترش پیدا کرده و علما هم بسیار شده اند. پس از کجا می توان علم به انقراض آن ها پیدا کرد؟

پاسخ: جواب ما این است که پذیرش این اشکال منتهی به این امر می شود [که بگوییم]:

إنَّ البرد لا- ينقض الصوم وأنه يجوز للصائم أن يأكل إلى طلوع الشمس، لأنَّ الأوَّل كان مذهب أبي طلحة الأنصاري، والثاني مذهب حذيفه والأعمش، وكذلك مسائل كثيره من الفقه كان الخلف فيها (واقعا) بين الصحابه والتابعين، ثم زال الخلف فيما بعد، واجتمع أهل الأعصار على خلافه، فينبغي أن يشكَّ في ذلك ولا نثق بالإجماع على مسأله سبق الخلاف فيها وهذا طعن من يقول أنَّ الإجماع لا يمكن معرفته ولا التوصل إليه، والكلام في ذلك

لا يختصَّ هذه المسأله فلا وجه لإيراده هنا.

علم پیدا کردن به اجماع امت بر هیچ قول یا مذهبی ممکن نیست! چرا که ممکن است در گوشه و کنار جهان مخالفی داشته باشد؛ مثلاً ممکن است که در گوشه ای از عالم کسی پیدا شود که بگوید: خوردن تگرگ روزه را باطل نمی کند چون این عقیده ابوطلحه انصاری است و یا این که روزه دار می تواند تا طلوع آفتاب غذا بخورد که این نیز نظریه

حذیفه و اعمش است و به همین ترتیب مسائل زیادی در فقه موجود است که بین اصحاب و تابعین در مورد آن ها اختلاف نظر وجود داشته، ولی به مرور زمان این اختلاف از بین رفته و علمای عصرهای بعدی برخلاف آن اجماع کرده اند. بنابراین در صورت پذیرش اشکال فوق، لازم می آید که انسان نسبت به اجماع در مسأله ای که سابقاً مورد اختلاف بوده مشکوک شده، اعتماد نکند [به این معنا که پذیرش این اشکال مستلزم این است که به هیچ اجماعی نتوان اعتماد کرد، در حالی که این اعتقاد اصلاً صحیح نیست].

این بیان در واقع طعن و ایراد کسی است که می گوید شناخت اجماع و رسیدن به آن غیر ممکن است. البته بحث در این مورد مختصَّ به این مسأله نیست بنابراین لزومی ندارد که در اینجا مبادرت به بیان آن کنیم.

ثُمَّ إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الْأَنْصَارَ طَلَبَتِ الْإِمْرَةَ وَدَفَعَهُمُ الْمُهَاجِرُونَ عَنْهَا ثُمَّ رَجَعَتِ الْأَنْصَارُ إِلَى قَوْلِ الْمُهَاجِرِينَ عَلَى قَوْلِ الْمُخَالَفِ، فَلَوْ أَنَّ قَائِلًا قَالَ: يَجُوزُ عَقْدُ الْإِمَامَةِ لِمَنْ كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ لِأَنَّ الْخِلَافَ سَبَقَ فِيهِ، وَلَعَلَّ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ مَنْ يَقُولُ بِهِ، فَمَا كَانَ يَكُونُ جَوَابَهُمْ فِيهِ [فَأَيُّ شَيْءٍ قَالُوهُ فَهُوَ جَوَابُنَا بَعِينُهُ فَلَا نَطْوُلُ بَذِكْرِهِ.

فَإِنْ قِيلَ: إِذَا كَانَ الْإِجْمَاعُ عِنْدَكُمْ إِنَّمَا يَكُونُ حُجَّةً بِكَوْنِ الْمَعْصُومِ فِيهِ، فَمَنْ أَيْنَ تَعْلَمُونَ دُخُولَ قَوْلِهِ فِي جَمَلِهِ أَقْوَالِ الْأَمَةِ؟ (وَهَلَّا جَازَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ مُنْفَرِدًا عَنْهُمْ فَلَا تَتَّقُونَ بِالْإِجْمَاعِ؟).

علاوه بر این ما می دانیم که براساس گفته مخالف ما [یعنی اهل سنت] در ماجرای سقیفه بنی ساعده، گروه انصار امارت [و حکمرانی بر مسلمین] را از مهاجرین مطالبه کرده [و مدعی آن شدند] امّا مهاجرین دست رد به سینه آن ها زدند، بنابراین انصار از ادعای خود برگشتند و عقیده مهاجرین را پذیرفتند. حال اگر کسی بگوید: مقام امامت و حاکمیت از آن یکی از انصار است، به دلیل این که ابتدا بین انصار و مهاجرین اختلاف بود و ممکن است در گوشه ای از عالم کسی باشد که چنین عقیده ای داشته باشد [که حاکمیت حقّ یکی از انصار بوده است نه مهاجرین، بنابراین نمی توان گفت که وجود دارد چون ممکن است مخالفی داشته باشد، که البته دارد] پس هر چه که مخالفین ما در جواب این سؤال و شبهه بگویند، عینا جواب ما به خود آن هاست؛ لذا کلام را طولانی نمی کنیم.

سؤال: اگر اشکال شود به این که شما شیعیان اجماع را به این دلیل حجّت می دانید که قول امام معصوم در میان اجماع کنندگان است. شما از کجا می دانید که قول امام علیه السلام در میان اقوال امت است؟ آیا این ممکن نیست که قول امام و نظر او منحصر به فرد و مخالف نظر اجماع باشد، یا حداقل بین اجماع کنندگان نباشد؟ بنابراین به اجماعی که واقع شده است نمی توان اعتماد کرد. [چون دلیلی بر حضور امام یا قول ایشان در میان اجماع کنندگان نداریم].

قلنا: المعصوم إذا كان من جملة علماء الأئمة فلا بدّ [من] أن يكون قوله موجودا في جملة أقوال العلماء، لأنه لا يجوز أن يكون منفردا مظهرا للكفر فإنّ ذلك لا يجوز عليه، فإذا لا بدّ [من] أن يكون قوله في جملة الأقوال، وإن شككنا في أنه الإمام.

فإذا اعتبرنا أقوال الأئمة ووجدنا بعض العلماء يخالف فيه، فإن كُنّا نعرفه ونعرف مولده ومنشأه لم نعتدّ بقوله لعلمنا أنه ليس بإمام، وإن شككنا في نسبه لم تكن المسألة إجماعا.

فعلى هذا أقوال العلماء من الأئمة اعتبرناها فلم نجد فيهم قائلًا بهذا المذهب الذي هو مذهب الكيسانيه أو الواقفه، وإن وجدنا فرضا واحدا أو اثنين فإننا نعلم منشأه ومولده

پاسخ: زمانی که خود معصوم علیه السلام از جمله علمای امت باشد [که حتما نیز همین طور است] پس می بایست قول و نظرش نیز در میان اقوال علما موجود باشد و جایز نیست [بلکه ممکن نیست] که او منفرد باشد. [به این ترتیب که همه علمای امت یک نظریه داشته باشند و ایشان به تنهایی نظری در جهت خلاف این ها داشته باشد] پس مسلما قول او در میان اقوال علما است، حتی اگر در امامت او شک داشته باشیم.

حال اگر چنانچه اقوال امت را بررسی کردیم [و همگی یک نظر داشتند] ولی دریافتیم که یکی از علما با این اتفاق نظر مخالف است؛ اگر او را شناختیم، به نحوی که محل تولد و اصل و نسب او را پیدا کردیم که به مخالفت او اعتنا نمی کنیم چون می دانیم که او حتما امام نیست، امّا اگر در نسب آن کسی که مخالف اجماع است شک کردیم و مشخصات او را به دست نیاوردیم، دیگر مسأله اجماعی نخواهد بود.

پس بنابراین اقوال علمای امت را گشتیم و در بین آن ها کسی را پیدا نکردیم که معتقد به مذهب کیسانیه و یا حتی واقفی باشد. حال اگر کسی یک یا دو نفر پیدا کرد که قائل به این اعتقاد بودند، چون ما حالات آن ها را می دانیم و می دانیم که زادگاهشان کجا است و کجا رشد و نمو کرده اند، به نظر آن ها [چون مخالف اجماع است] اعتنا نمی کنیم

لا يعتد بقوله واعتبرنا أقوال الباقرين الذين نقطع على كون المعصوم فيهم، فسقطت هذه الشبهه على هذا التحرير وبان وهنها.

فأما القائلون بإمامه جعفر بن محمد عليه السلام من الناووسيه وأنه حتى لم يمت وأنه المهدي فالكلام عليهم ظاهر، لأننا نعلم موت جعفر بن محمد عليه السلام كما نعلم موت أبيه وجدّه عليهما السلام، و قتل عليّ عليه السلام، وموت النبي صلى الله عليه وآله فلو جاز الخلاف فيه لجاز الخلاف في جميع ذلك، ويؤدّي إلى قول الغلاة والمفوضه المذنبين جحدوا قتل عليّ والحسين عليهما السلام وذلك سفسطه.

وسنشرح الكلام في ذلك عند الكلام على الواقفه (والناووسيه) إن شاء الله تعالى.

و در مقابل، نظر دیگران را معتبر می دانیم و یقین داریم که معصوم در میان آن ها است. در نتیجه، با توضیحی که بیان شد، هم اصل شبهه ساقط گردید و هم سست بودن آن ظاهر شد.

ردّ اعتقاد ناووسیه

اما معتقدان به امامت جعفر بن محمد علیهما السلام؛ یعنی ناووسیه که معتقدند امام صادق علیه السلام

زنده بوده و از دنیا نرفته است و ایشان همان مهدی موعود است؛ ردّ این ها بسیار روشن

است به دلیل این که همان گونه که ما از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله

و پدر و جدّ امام صادق علیهم السلام اطلاع داریم، از شهادت ایشان هم اطلاع کامل داریم. حال اگر در شهادت امام صادق علیه السلام امکان خلاف باشد، می بایست در شهادت هر کدام از ائمه علیهم السلامین امکان وجود داشته باشد.

[از طرفی] این اعتقاد [زنده بودن امام صادق علیه السلام] در نهایت منجر به غلو شده و به نظر غلات و مفوضه برمی گردد که شهادت امیرمؤمنان علی و امام حسین علیهما السلام را انکار کرده اند. بنابراین نظریه ناووسیه سفسطه ای بیش نیست و البته ما هم به زودی در مسأله

واقفیه و ناووسیه بحث خواهیم کرد و کلام را ان شاء الله کامل می کنیم.

وأما الذي يدلّ على فساد مذهب الواقفه الذين وقفوا في إمامه أبي الحسن موسى عليه السلام

وقالوا: «إنّه المهديّ» فقولهم باطل بما ظهر من موته عليه السلام، واشتهر واستفاض، كما اشتهر موت أبيه وجدّه ومن تقدّم من آبائه عليهم السلام.

ولو شككنا لم ننفصل من الناووسيه والكيسانيه والغلاه والمفوضه الذين خالفوا في موت من تقدّم من آبائه عليهم السلام.

على أنّ موته اشتهر ما لم يشتهر موت أحد من آبائه عليهم السلام، لأنّه أظهر وأحضر والقضاه

ردّ اعتقاد واقفيه

واقفيه كسانی هستند که در امامت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام توقّف کرده و معتقد بودند به این که امام کاظم علیه السلام همان مهدی موعود است. دلیلی که بر بطلان اعتقاد آن ها است این است که شهادت امام کاظم علیه السلام مسأله ای روشن و مشهور بوده و از روایات زیادی استفاده می شود و عینا همان قدر مشهور است که شهادت پدر و اجداد ایشان مشهور و مسلم است و اگر در شهادت ایشان تردیدی باشد تازه فرقی با ناووسیه و کیسانیه و غلات و مفوضه که هر کدام منکر شهادت یکی از ائمه علیهم السلام هستند نمی کند. [و جواب همه هم یکی خواهد بود و آن هم قطعی بودن شهادت ائمه اهل بیت از امام

علی تا امام عسکری علیهم السلام است].

علاوه بر این که شهادت امام کاظم علیه السلام آن قدر مشهور و معروف شد که شهادت پدران ایشان به این حد از شهرت نرسید، به خاطر این که شهادت ایشان را [حکومت وقت] ظاهر و علنی کرد و قضات آن زمان را به همراه شهودی بر جسد مطهر امام علیه السلام حاضر

کرده و در بالای پل بغداد(۱)

ندا دادند: این جسد همان کسی است که رافضی ها

ص: ۸۳

۱- . بغداد توسط رودخانه دجله به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می شود و ظاهرا در آن زمان پل بغداد اصلی ترین محل عبور و مرور بوده است. ممکن است جسر بغداد همین پلی باشد که بین کاظمین و بغداد قرار دارد.

والشهود، ونودی علیه ببغداد علی الجسر وقیل: «هذا الّذی تزعم الرافضه أنّه حیّ لا- یموت مات حتف أنفه» وما جرى هذا المجرى لا یمکن الخلاف فیه.

۲- فروی یونس بن عبد الرحمن قال: حضر الحسین بن علیّ الرواسی جنازه أبی إبراهیم علیه السلام.

فلما وضع علی شفیر القبر، إذا رسول من سندی بن شاهک قد أتى أبا المضا خلیفته - وكان مع الجنازه - أن اکشف وجهه للناس قبل أن تدفنه حتّی یروه صحیحا لم یحدث به حدث.

قال: وكشف عن وجه مولای حتّی رأیته وعرفته، ثم غطّی وجهه وأدخل قبره صلوات الله علیه.

گمان می کنند که زنده بوده و نمی میرد، حالا- به مرگ طبیعی مرده و از دنیا رفته است. و هر چیزی که این گونه مشهور و معروف شود امکان ندارد که کسی در آن اختلاف یا شک و تردید کند.

اخبار شهادت امام کاظم علیه السلام

۱ / ۲ - یونس بن عبدالرحمن گفته است: حسین بن علیّ رواسی بر جنازه امام کاظم علیه السلام حاضر بوده [و می گوید]: وقتی که پیکر مطهر امام علیه السلام کنار قبر قرار داده شد، فرستاده سندی بن شاهک - لعنه الله علیه - آمد و به ابی المضا که جانشین [یا معاون] سندی و همراه جسد مطهر امام بود گفت: قبل از آن که او را دفن کنید صورت او را برای مردم باز کنید تا مردم ببینند که بدنش سالم است و حادثه مرگش در اثر اتفاق [شکنجه] نبوده است و به مرگ طبیعی مرده است. بعد کفن را باز کرد و از چهره مولایم کنار زد تا من سیمای نورانی ایشان دیده و شناختم. سپس صورت مبارک حضرت را پوشانید و امام را وارد قبر نمودند، درود بی پایان خدا بر امام کاظم علیه السلام. (۱)

ص: ۸۴

۱- این نوع عبارات مثل: ببینید که بدنش سالم است، و نظایر آن که در این روایت آمده و بعدا هم خواهد آمد، برای آن است که حکام جور عباسی قصد داشتند خود را در مورد شهادت اهل بیت تبرئه کنند تا خشم جامعه شیعه بیش از [پیش دامن آن ها را نگیرد. که کاملاً خلاف واقع است چرا که نصوص صریحی در خوراندن سم به امام توسط هارون و سندی بن شاهک وجود دارد که قابل انکار نیستند. از طرفی موضوع بحث ما اصل شهادت امام است به همین دلیل شیخ بزرگوار تعرض به این جهت نمی کنند ولی از بسیاری روایات متعدد و متواتر شیعه استفاده می شود که امام کاظم علیه السلام به دستور هارون الرشید و توسط سندی بن شاهک - لعنه الله علیه - مسموم شده و به شهادت رسیده اند که در کتب متعدد علمای بزرگوار به آن اشاره فرموده اند؛ از جمله شیخ مفید رحمه الله در ارشاد و شیخ طوسی رحمه الله در همین بخش مثل خبر شماره ۷ اشاره کرده اند. به کتب متأخرین از این دو بزرگوار نظیر «العیون» و «بحارالانوار» علامه مجلسی و غیره هم می توان مراجعه کرد.

۳ - وروی محمد بن عیسی بن عبید العیدی قال: أخبرتنی رحیم أمّ ولد الحسین بن علی بن یقظین - وکانت امرأه حزه فاضله قد حجّت نیفا وعشرين حجّه - عن سعید مولى أبی الحسن علیه السلام - وكان یخدمه فی الحبس ویختلف فی حوائجه - أنه حضره حین مات کما یموت الناس من قوه إلی ضعف إلی أن قضی علیه السلام.

۴ - وروی محمد بن خالد البرقی، عن محمد بن عباد المهلبی قال: لَمَّا حبس هارون الرشید أبا إبراهیم موسی علیه السلام وأظهر الدلائل والمعجزات وهو فی الحبس تحیر الرشید، فدعا

۲ / ۳ - محمد بن عیسی بن عبید عیدی گفته است: رحیمه، مادر حسین بن علی بن یقظین که زنی محترمه و فاضله بوده و بالغ بر بیست و هفت مرتبه به حج بیت الله

مشرف شده بود، از سعید خدمت کار امام کاظم علیه السلام که جهت رفع نیازهای ایشان به زندان رفت و آمد می کرد به ما خبر داد که [سعید] در زمان شهادت امام علیه السلام در محضر ایشان حاضر بوده و می گوید: به همان ترتیبی که مردم از حالت توانایی ضعیف شده و می میرند، امام علیه السلام هم ضعیف شد و از دنیا رفت.

۳ / ۴ - محمد بن خالد برقی از محمد بن عباد مهلبی روایت کرده: وقتی هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را زندانی کرد و حضرت هم دلایل و معجزاتی را در همان زندان

و در حقانیت خودشان ظاهر فرمودند، هارون الرشید به شدت متحیر شد. تا این که

یحیی بن خالد البرمکی فقال له: یا ابا علی ما تری ما نحن فیہ من هذه العجائب، ألا تدبّر فی أمر هذا الرجل تدبیرا یریحنا من غمّه؟ فقال له: یحیی بن خالد البرمکی: الّذی أراه لك یا امیر المؤمنین أن تمننّ علیه وتصل رحمہ، فقد - واللّٰه - أفسد علینا قلوب شیعتنا.

وكان یحیی یتولاه، وھارون لا یعلم ذلك.

فقال ھارون: انطلق إلیه وأطلق عنه الحدید، وأبلغه عنّی السلام، وقل له: یقول لك ابن عمّك: إنّه قد سبق منّی فیک یمین أنّی لا أخلیك حتّی تقرّ لی بالإساءه، وتسالّنی العفو عمّی سلف منک ولس علیك فی إقرارك عار، و لا فی مسألتك إتیای منقصه. وھذا یحیی بن خالد (ھو) ثقتی و وزیری، و صاحب امری، فسله بقدر ما أخرج من یمینی وانصرف راشدا.

یحیی بن خالد برمکی را خواسته و به او گفت: ای ابا علی! مخمسه ای را که این

عجایب برای ما ایجاد کرده و ما را در خود فرو برده نمی بینی؟ در مورد این موضوع فکر و تدبیری کن و ما را از غم و اندوه او راحت کن.

یحیی بن خالد برمکی به ھارون الرّشید گفت: ای امیر مؤمنان!! آنچه که من برای تو صلاح می دانم این است که به او منت بگذاری و به او صله رحم کنی. به خدا قسم، چون این موضوع دل ھواداران ما را بدبین کرده است.

البتہ یحیی از دوست داران امام کاظم علیہ السلام بود و ھارون این مسأله را نمی دانست.

ھارون خطاب به یحیی گفت: برو و زنجیر از گردن او باز کن، سلام مرا به او رسانده

و بگو: پسر عمویت می گوید: من قبلاً قسم یاد کرده بودم که تا اقرار نکنی که دربارہ من

بد کرده ای و تا درخواست بخشش از من نکنی رھایت نکنم، و در این کہ به گناھت اقرار کنی ننگی برای تو نیست و نیز در این کہ از من درخواست بخشش کنی هم منقصت و شکستی برای تو نیست. حال این یحیی بن خالد است کہ وزیر و مورد اعتماد و صاحب امر من است کہ نزد تو آمده است، پس چیز اندکی از او درخواست کن تا من از سوگندم آزاد شوم، و تو هم به صلاح و سلامت [به مدینہ] برگرد.

۵ - قال محمّد بن عباد: فأخبرني موسى بن يحيى بن خالد: أنّ أبا إبراهيم عليه السلام قال ليحيى: يا أبا عليّ أنا ميّت، وإنّما بقى من أجليّ أسبوع، اكنم موتى وائتنى يوم الجمعة عند الزوال، وصلّ عليّ أنت وأوليائيّ فرادى، وانظر إذا سار هذا الطاغية إلى الرقه، وعاد إلى

العراق لا يراك ولا تراه لنفسك، فإني رأيت في نجمك ونجم ولدك ونجمه أنّه يأتي عليكم فاحذروه.

ثمّ قال: يا أبا عليّ أبلغه عنّي: يقول لك موسى بن جعفر: رسولى يأتيك يوم الجمعة فيخبرك بما ترى، وستعلم غدا إذا جاثيتك بين يديّ الله من الظالم والمعتدى على صاحبه، والسلام.

۴ / ۵ - محمّد بن عباد گفته است: موسى بن يحيى بن خالد به من خبر داد: امام كاظم عليه السلام به يحيى فرمودند: ای ابا علی! من حتما می میرم و از عمرم فقط یک هفته باقی

مانده است. زمان مرگم را مخفی بدار و ظهر روز جمعه نزد من بیا و با دوستانت هر کدام

فرادى بر من نماز بخوانید و مراقب باش که برای حفظ جانت، وقتی سفر کنی که این سرکش ظالم [هارون الرشید] به طرف [شهر] رقه (۱)

رفته، تا وقتی به عراق [بغداد] برگشت او تو را نبیند و تو هم او را نبینی. چرا که من در ستاره تو و فرزندان و همچنین در ستاره او دیده ام که او [با دشمنی] به سراغ شما خواهد آمد، بنابراین از هارون دوری کنید.

سپس حضرت فرمودند: ای ابا علی! از طرف من به او بگو: موسى بن جعفر به تو می گوید: روز جمعه فرستاده من نزد تو خواهد آمد و به آنچه که می بینی خبر می دهد و به زودی در فردای قیامت وقتی در مقابل خداوند به زانو در آمدی خواهی دانست که چه کسی ظالم بوده و به حقّ دوستش تجاوز کرده است. والسلام.

ص: ۸۷

۱- . «رقه» منطقه ای است که در مرز عراق و سوریه قرار دارد و جزء کشور سوریه است و جنگ صفین در آنجا به وقوع پیوست، مرقد مطهر عمار یاسر صحابی بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن جنگ به شهادت رسید در همان منطقه واقع شده است و جزء مناطق شام به حساب می آید.

فخرج يحيى من عنده، واحمّرت عيناه من البكاء حتى دخل على هارون فأخبره بقصّيته وما ردّ عليه، فقال [له] هارون: إن لم يدع النبؤه بعد أيام فما أحسن حالنا.

فلما كان يوم الجمعة توفّي أبوإبراهيم عليه السلام، وقد خرج هارون إلى المدائن قبل ذلك، فأخرج إلى الناس حتى نظروا إليه، ثم دفن عليه السلام ورجع الناس.

فافترقوا فرقتين: فرقه تقول: مات؛ وفرقه تقول: لم يمّت.

٦ - وأخبرنا أحمد بن عبدون سماعاً وقرأه عليه قال: أخبرنا أبوالفرج عليّ بن الحسين الأصبهاني، قال: حدّثني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال: حدّثنا عليّ بن محمّد النوفلي، عن أبيه

يحيى در حالی که چشم هایش از گریه سرخ شده بود از محضر امام علیه السلام خارج شد، و نزد هارون رفته و جواب امام را به او ابلاغ کرد. هارون هم به يحيى گفت: اگر او بعد از چند روز ادعای نبوت نکند خیلی خوب است [این جمله هارون نشانه درماندگی بیش از حدّ او در مقابل امام است].

روز جمعه که فرا رسید، هارون به مدائن رفت و بعد امام علیه السلام به شهادت رسیدند. پیکر مطهر آن حضرت را بیرون آوردند تا مردم امام را زیارت کنند، سپس ایشان را به خاک سپردند و برگشتند.

بعد از آن واقعه مردم به دو فرقه تقسیم شدند: عدّه ای گفتند: حضرت از دنیا رفته

است و برخی دیگر گفتند: آن حضرت از دنیا نرفته و زنده اند. (۱)

٥ / ٦ - احمد بن عبدون از قول ابوالفرج علی بن الحسين اصفهانی روایت می کند که احمد بن عبيدالله بن عمار از علی بن محمّد نوفلي و او هم از پدرش نقل کرده است.

ص: ٨٨

١- . البته ممکن است مقصود از دو فرقه شدن مردم، درباره مرگ طبیعی و یا شهادت حضرت به وسیله سم بوده باشد نه زنده بودن امام، منشأ این اختلاف هم می تواند همان ظاهر فریبی بنی عباس باشد که خود را از جنایت قتل اهل بیت تبرئه کردند؛ کاری که هرگز موفق به انجام آن نشدند.

قال الأصبهاني: وحدثني أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثني يحيى بن الحسن العلوي؛ وحدثني غيرهما ببعض قصته، وجمعت ذلك بعضه إلى بعض قالوا:

كان السبب في أخذ موسى بن جعفر عليه السلام أنّ الرشيد جعل ابنه في حجر جعفر بن محمد بن الأشعث، فحسده يحيى بن خالد البرمكي وقال: إن أفضت الخلافة إليه زالت دولتي و دوله ولدي.

فاحتال على جعفر بن محمد - وكان يقول بالإمامه - حتى داخله وأنس إليه. وكان يكثر غشيانه في منزله، فيقف على أمره، فيرفعه إلى الرشيد ويزيد عليه بما يقدح في قلبه. ثم قال يوماً لبعض ثقاته: تعرفون لي رجلاً من آل أبي طالب ليس بوسع الحال يعزفني ما أحتاج [إليه]؟ فدلّ على علي بن إسماعيل بن جعفر بن محمد، فحمل إليه (يحيى بن خالد ملاً).

اصفهانى هم می گوید: احمد بن محمد بن سعيد نقل کرده که يحيى بن حسن علوی برای من نقل کرد و غیر از این دو نفر نیز بخشی از قصه را برایم گفته اند و من هم آنچه که این ها گفته اند، به این صورت جمع کردم که گفتند: ماجرای گرفتاری امام کاظم علیه السلام این بود که هارون الرشید فرزندش را برای تعلیم به جعفر بن محمد بن اشعث سپرده بود، يحيى بن خالد برمکی به این امر حسادت کرد و پیش خودش گفت: اگر خلافت به پسر رشید برسد دولت و حکومت من و فرزندانم از بین می رود.

بنابراین بر ضد جعفر بن محمد که به مسأله امامت معتقد بود حيله کرد، به این صورت که با او از در دوستی وارد شده، و به منزلش خیلی رفت و آمد می کرد تا این که به

اسرارش دسترسی پیدا کرد و از شیعه بودنش مطلع شد و [همزمان] اخبار او را به هارون الرشید می رساند و پشت سر او زیاد بدگویی می کرد. تا موقعیتش در دل رشید متزلزل شود.

[در همین راستا] روزی به بعضی از افراد مورد اطمینانش گفت: مردی از آل ابوطالب را به من معرفی کنید که در فقر و تنگ دستی باشد. پس به طرف علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد راهنمایی شد. يحيى هم اموالی را برای او فرستاد.

وكان موسى عليه السلام يأنس إليه ويصله، وربما أفضى إليه بأسراره كلها.

فكتب ليشخص به، فأحسّ موسى عليه السلام بذلك فدعاه فقال: إلی أين یا ابن أخی؟

قال: إلی بغداد. قال: ما تصنع؟ قال: علیّ دین وأنا مملق.

قال: فأنا أفضی دینک وأفعل بک وأصنع. فلم يلتفت إلی ذلك.

فقال له: انظر یا ابن أخی، لا تؤتم أولادی. وأمر له بثلاث مائه دینار وأربعة آلاف درهم. فلما قام من بین یدیه، قال أبو الحسن موسى عليه السلام لمن حضره: واللّه لیسعین فی دمی ویؤتمن أولادی.

این در حالی بود که امام کاظم علیه السلام با علی بن اسماعیل انس و الفتی داشت و به او صله می داد [و نیازهای مادی او را برآورده می کرد] و چه بسا امام علیه السلام اسرار خودش را به او می گفت.

یحیی به علی بن اسماعیل نوشت که تنها به نزدش [به بغداد] برود. امام علیه السلامتوطئه را احساس کردند؛ بنابراین او را خواستند و فرمودند: برادر زاده کجا می روی؟

گفت: به بغداد.

امام فرمودند: برای چه کاری می روی؟

عرضه داشت: من مدیون و مقروض هستم و دستم خالی است.

امام فرمودند: من قرض تو را می پردازم، به تو کمک می کنم و مشکلات تو را حل می کنم.

ولی علی بن اسماعیل به ملاطفت امام توجهی نکرد.

امام فرمودند: ای برادرزاده مراقب باش که اولاد من را یتیم نکنی.

بعد فرمودند که سیصد دینار و چهار هزار درهم به او دادند. وقتی علی بن اسماعیل

از برابر امام علیه السلام بلند شد، امام به حضار فرمودند: به خدا قسم که این در ریختن خون من سعایت و سخن چینی کرده و فرزندان من را یتیم خواهد کرد.

فقالوا له: جعلنا الله فداك، فأنت تعلم هذا من حاله وتعطيه وتصله؟! فقال لهم: نعم، حدثني أبي، عن آباءه، عن رسول الله صلى الله عليه وآله «إنَّ الرحم إذا قطعت فوصلت قطعها الله».

فخرج علي بن إسماعيل حتّى أتى إلى يحيى بن خالد فتعرّف منه خبر موسى بن جعفر عليه السلام ورفعہ إلى الرشيد، وزاد عليه وقال له: إنَّ الأموال تحمل إليه من المشرق والمغرب وإنَّ له بيوت أموال، وإنَّه اشترى ضيعة بثلاثين ألف دينار فسماها «اليسيره» وقال [له] صاحبها وقد أحضر المال: لا آخذ هذا النقد، ولا آخذ إلا نقد كذا. فأمر بذلك المال فرد وأعطاه ثلاثين ألف دينار من النقد المذی سأل بعينه؛ فرفع ذلك كله إلى الرشيد، فأمر له بمائتي ألف درهم يسبب له على بعض النواحي فاختار كور المشرق، ومضت رسله لتقبض المال،

حضار عرضه داشتند: خدا ما را فدای شما کند، با وجودی که این ها را می دانید باز هم نسبت به او عطا کرده و به او صله می دهید؟!

حضرت فرمودند: بله. چون پدرم از پدرانش و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که پیامبر فرمودند: وقتی که رحم قطع شد و تو وصلش کردی خداوند آن را قطع می فرماید.

علی بن اسماعیل از محضر امام علیه السلام مرخص شده، به نزد یحیی بن خالد رفت. یحیی از طریق علی بن اسماعیل خبرهای امام را به دست آورد و خودش هم به آن اضافه کرد و به هارون الرشید رسانید و گفت: اموالی از مشرق و مغرب به سمت او روانه می شود و خانه هایی از اموال دارد. ملکی را به قیمت سی هزار دینار خریده و آن ملک را مال کمی می داند و صاحبش که مال را برای او حاضر کرده بود گفت: این نقد را [و این مقدار را] نمی گیرم مگر فلان مقدار. او دستور داد مال را رد کند و سی هزار دینار هم از همان مالی که خواسته بود به او دادند. تمام این قبیل خبرها را برای رشید گفت. رشید هم دستور داد که دویست هزار درهم و حکومت بر بعضی از نواحی را برای او بنویسند. [ممکن است کنایه باشد از این که هارون الرشید مسؤولیت نواحی و گوشه ای از مملکت را که اهمیت چندانی هم نداشته، برای او نوشته است] او هم روستاهای مشرق

ودخل هو في بعض الأيام إلى الخلاء فزحر زحره خرجت منها حشوته [كلها] فسقط، وجهدوا في ردها فلم يقدرُوا، فوقع لما به وجاءه المال وهو ينزع فقال: ما أصنع به وأنا في الموت.

وحجَّ الرشيد في تلك السنه فبدأ بقبر النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله إنني أعتذر إليك من شيء أريد أن أفعله، أريد أن أحبس موسى بن جعفر فإنه يريد التشيت بأمتهك وسفك دمائها.

ثم أمر به فأخذ من المسجد فأدخل إليه فقيدته، وأخرج من داره بغلان عليهما قبتان مغطتان هو عليه السلام في إحداهما، ووجه مع كل واحد منهما خيلاً فأخذ بواحدة على طريق البصره، والأخرى على طريق الكوفه، ليعمى على الناس أمره، وكان في التي مضت إلى البصره.

را انتخاب کرد [و پس از استقرار در محل حاکمیتش [تعدادی را [به بغداد] فرستاد تا اموال را از رشید تحویل بگیرند. در همین اثنا روزی وارد مستراح شد و دچار اسهال خونی شدیدی شد که در اثر آن روده هایش بیرون زد. هر چه کردند روده ها برنگشت. در همان اثنا آن مال دوست هزار درهمی را برایش آوردند. او هم گفت: من در حال مرگم با این مال چه کنم؟

در همان سال هارون الرشید به حج رفت، ابتدا به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و عرضه داشت: یا رسول الله! من از شما به خاطر قصدی که دارم عذر می خواهم. می خواهم موسی بن جعفر را زندانی کنم. چون او می خواهد بین امت تو تفرقه انداخته و خون مردم را بریزد.

هارون الرشید دستور دستگیری امام را صادر کرد و حضرت را از میان مسجد گرفتار

کرده و با غل و زنجیر بستند. از خانه ایشان دو قاطر آوردند و روی هر کدام از آن ها جایگاهی درست کردند، امام را روی یکی از آن ها سوار کردند، بعد یک قاطر را به سمت بصره و دیگری را به طرف کوفه روانه کرد و با هر کدام سپاهی را فرستاد. این عمل به خاطر این بود که سرنوشت امام از مردم مخفی شود. در حالی که امام در محملی بود که به طرف بصره می رفت.

وأمر الرسول أن يسلمه إلى عيسى بن جعفر بن المنصور، وكان على البصره حينئذ فمضى به، فحبسه عنده سنه.

ثم كتب إلى الرشيد أن خذه مني وسلمه إلى من شئت وإلا خليت سبيله، فقد اجتهدت بأن أجد عليه حجه، فما أقدر على ذلك حتى أتى لأتسمع عليه إذا دعا لعله يدعو علي أو عليك، فما أسمعته يدعو إلا لنفسه يسأل الرحمة والمغفرة.

فوجه من تسلّمه منه، وحبسه عند الفضل بن الربيع ببغداد فبقي عنده مدّه طويله وأراد الرشيد على شيء من أمره فأبى.

فكتب بتسليمه إلى الفضل بن يحيى فتسلّمه منه وأراد ذلك منه فلم يفعل.

هارون الرشيد دستور داد که امام را تسليم عيسى بن جعفر بن منصور که حاکم بصره

بود کنند، او هم حضرت را يك سال در بصره زندانی کرد.

پس از گذشت يك سال به رشيد نامه ای نوشت که او را از من تحويل بگير و به هر که می خواهی بسپار، در غير اين صورت او را آزاد می کنم، من هر چه تلاش کردم که دليل و مدرکی بر ضدّ او پيدا کنم نتوانستم، حتی مخفيانه به دعا کردن او گوش می دادم تا شايد

عليه تو يا من دعایی کند، اما آنچه شنيدم اين است که برای خودش از خداوند طلب رحمت و مغفرت می کند.

هارون الرشيد هم نماينده ای را فرستاد تا امام را از عيسى تحويل گرفت و نزد فضل بن ربيع در بغداد برد، او هم امام را حبس کرد. حضرت مدّت زيادی در اين زندان بودند.

رشيد قصد کشتن امام را داشت اما فضل از اين عمر سرباز زد.

بعد رشيد دستور داد که امام را تسليم فضل بن يحيى کند، فضل بن يحيى هم امام را تحويل گرفت. اين بار رشيد قصد داشت به وسيله او حضرت را به قتل برساند. اما او هم انجام نداد.

وبلغه أنه عنده في رفاهيه وسعه وهو حينئذ بالرقه.

فأنفذ مسرور الخادم إلى بغداد على البريد، وأمره أن يدخل من فوره إلى موسى بن جعفر عليه السلام فيعرف خبره، فإن كان الأمر على ما بلغه أوصل كتابا منه إلى العباس بن محمد وأمره بامثاله، وأوصل كتابا منه آخر إلى السندي بن شاهك يأمره بطاعه العباس.

فقدم مسرور فنزل دار الفضل بن يحيى لا يدرى أحد ما يريد، ثم دخل على موسى بن جعفر عليه السلام فوجده على ما بلغ الرشيد، فمضى من فوره إلى العباس بن محمد والسندي، فأوصل الكتابين إليهما. فلم يلبث الناس أن خرج الرسول يركض إلى الفضل بن يحيى، فركب معه وخرج مشدوها دهشا، حتى دخل [على] العباس، فدعا بسياط وعقابين.

به هارون خبر رسید که امام کاظم علیه السلام در زندان فضل در رفاه و آسایش است. در آن زمان هارون در «رقه» به سر می برد، لذا مسرور خادم را به عنوان پیک به بغداد فرستاد

و به او دستور داد تا فوری نزد موسی بن جعفر علیه السلام رفته و از وضعش اطلاع حاصل نماید، و اگر حال امام به همان ترتیبی بود که به هارون خبر داده بودند، یک نامه به عباس

بن محمد برساند و [در این نامه] دستور داده بود که عباس فرمان او را عمل کند و نامه دیگری هم به سندي بن شاهك برساند، [در آن نامه] دستور داده بود که او تحت فرمان عباس باشد.

مسرور به منزل فضل بن يحيى رفت و کسی هم نمی دانست که نقشه او چیست. به محضر امام رسید و حضرت را در همان حالتی که به هارون خبر رسیده بود دید. پس از این ماجرا سریعا نزد عباس و سندي رفته و نامه های آن ها را تسلیم آن دو نمود. طولی نکشید که فرستاده بیرون آمد و به سمت فضل دوید. فضل به همراه فرستاده، سوار مرکب شد و به سرعت و با وحشت بیرون آمد. تا این که نزد عباس رفت [تا فضل رسید] عباس مأمورین مجازات را صدا زد و متوجه سندي شد و دستور به تنبيه فضل داد.

فوجه ذلك الى السندی، وأمر بالفضل فجزد ثم ضربه مائه سوط، وخرج متغير اللون خلافاً ما دخل، فأذهبت نخوته، فجعل يسلم على الناس يمينا وشمالاً.

وكتب مسرور بالخبر إلى الرشيد، فأمر بتسليم موسى عليه السلام إلى السندی بن شاهك وجلسا حافلاً، وقال: أيها الناس إن الفضل بن يحيى قد عصانى وخالف طاعتي ورأيت أن

ألعنه فالعنوه. فلعنه الناس من كل ناحية حتى ارتج البيت والدار بلعنه.

و بلغ يحيى بن خالد فركب إلى الرشيد ودخل من غير الباب الذى يدخل الناس منه حتى جاءه من خلفه وهو لا يشعر، ثم قال له: التفت إلى يا أمير المؤمنين. فأصغى إليه فزعا فقال له: إن الفضل حدث، وأنا أكفيك ما تريد. فانطلق وجهه وسرّ، وأقبل على الناس فقال:

سندی هم او را برهنه کرده و يك صد ضربه شلاق به او زد. فضل با رنگ پریده و خلاف حالتی که داخل شده بود از آنجا خارج شد، تكبر و غرورش هم از بين رفته بود و به مردم از هر طرف سلام می کرد.

مسرور ماجرا را برای هارون الرشيد نوشت. او هم دستور داد تا امام كاظم عليه السلام را تسليم سندی بن شاهك كردند، و در مجلسی مملو از جمعیت نشست و گفت: ای مردم! فضل بن يحيى نافرمانی کرد و از اطاعت من سرپیچی نمود، بنابراین صلاح دیدم که او را لعن کنم شما هم او را لعن کنید. مردم هم از هر طرف چنان او را لعن کردند که از صدای آنان، خانه لرزید.

خبر [این لعن] به گوش يحيى بن خالد رسید. سریع سوار شد و به طرف رشيد آمد

و از غير دربی که برای مردم بود وارد شد، به گونه ای که پشت سر هارون آمد و هارون متوجه او نبود. به هارون گفت: ای امير مؤمنان! به من توجه کن. هارون با ناراحتی رو به يحيى کرد، يحيى گفت: فضل جوان است، من هر آنچه که تو بخواهی کفایت و ضمانت می کنم. چهره هارون شکفت و خوشحال گردید. بعد رو به مردم کرده و گفت: فضل در

إِنَّ الْفَضْلَ كَانَ عَصَانِي فِي شَيْءٍ فَلَعْنَتُهُ، وَقَدْ تَابَ وَأَنَابَ إِلَى طَاعَتِي فَتَوَلَّوْهُ.

فَقَالُوا لَهُ: نَحْنُ أَوْلِيَاءُ مِنْ وَالِيَتٍ وَأَعْدَاءُ مِنْ عَادِيَتٍ وَقَدْ تَوَلَّيْنَاهُ.

ثم خرج يحيى بن خالد بنفسه على البريد حتى أتى بغداد، فماج الناس و أرجفوا بكل شيء. فأظهر أنه ورد لتعديل السواد والنظر في أمر العمال، وتشاغل ببعض ذلك و دعا السندي فأمره فيه بأمره، فامتثله.

وسأل موسى عليه السلام السندي عند وفاته أن يحضره مولى له ينزل عند دار العباس بن محمد في أصحاب القصب ليغيبه، ففعل ذلك.

امری از فرمانم سرپیچی کرد پس لعنش کردم ولی حالا توبه کرده و فرمانبردار شده

است، بنابراین او را دوست داشته باشید.

جمعیت حاضر هم به هارون گفتند: ما دوست کسی هستیم که تو او را دوست داشته باشی و با کسی دشمن هستیم که تو با او دشمن باشی، پس فضل را حتما دوست می داریم. (۱)

سپس يحيى بن خالد خودش به عنوان قاصد به بغداد آمد، مردم [با آمدنش] مضطرب شده و ترسیدند، هر کسی در این باره چیزی می گفت. معلوم شد که برای رسیدگی به امور سپاه و رسیدگی در کار عمال دولتی آمده است. يحيى به بعضی از این امور مشغول شده،

سندی راخواست درباره امام بنا به فرمان هارون دستورهای داد و سندی هم اطاعت کرد.

امام علیه السلام در موقع شهادت از سندی درخواست کرد تا غلامش را که در محله نی فروشان و در خانه عباس بن محمد سکونت دارد برای غسل دادن ایشان حاضر کند، سندی هم این کار را کرد.

ص: ۹۶

۱- این ماجرا نشان دهنده اطاعت و پیروی کورکورانه مردم از حکام جور بنی عباس است و این که در عصر ائمه اهل بیت علیهم السلام بسیاری از مردم بدون کوچک ترین تأمل و دقتی، از ظالمان و ستم پیشگان اموی و عباسی پیروی می کردند. و این یکی از مهم ترین مشکلات فرا روی علمای ربانی و در صدرشان حضرات معصومین علیهم السلام بود که مسیر هدایت جامعه را بسیار دشوار کرده بود و البته در این فضای سخت و سنگین، اهل بیت علیهم السلام و اصحاب پاک باخته ایشان با تلاش بی وقفه و خستگی ناپذیر این مسیر دشوار را به بهترین نحو پیموده و شریعت و دین را به نسل های بعدی سپردند.

قال: سألته أن يأذن لي أن أكفنه فأبى وقال: إنا أهل بيت مهور نساأنا وحبَّ ضرورتنا وأكفان موتانا من طهره أموالنا، وعندى كفنى.

فلما مات أدخل عليه الفقهاء ووجه أهل بغداد وفيهم: الهيثم بن عدى وغيره، فنظروا إليه لا أثر به، وشهدوا على ذلك، وأخرج فوضع على الجسر ببغداد ونودي «هذا موسى بن جعفر قد مات فانظروا إليه». فجعل الناس يتفرسون في وجهه وهو ميت.

قال: وحدثنى رجل من بعض الطالبين أنه نودي عليه «هذا موسى بن جعفر الذي تزعم الرافضة أنه لا يموت فانظروا إليه» فنظروا إليه.

قالوا: وحمل فدفن في مقابر قریش، فوق قبره إلى جانب رجل من النوفلين يقال له «عيسى بن عبد الله».

راوی می گوید: از حضرت درخواست کردم تا اجازه دهند ایشان را کفن کنم [یا کفن ایشان را من بدهم].

حضرت قبول نکرده، فرمودند: ما اهل بیت، مهریه زنانمان و هزینه حجمان و پول

کفن امواتمان را از پاک ترین اموالمان می پردازیم و کفن من نیز نزد خودم هست.

وقتی که حضرت از دنیا رفتند، سندی فقها و افراد مشهور و معروف بغداد؛ از جمله:

هیثم بن عدی و دیگران را حاضر کرد. آن ها هم امام را مشاهده کردند و دیدند که اثری از

زخم و جراحت ندارد(۱)

و به این مسأله شهادت دادند. بعد از آن پیکر پاک حضرت را خارج کرده و بالای جسر بغداد قرار داده و فریاد زدند: این موسی بن جعفر علیه السلام است که از دنیا رفته، به او نگاه کنید. مردم هم با دقت به صورت حضرت نظاره می کردند.

ص: ۹۷

۱- سندی بن شاهک به دستور هارون الرشید خلیفه جبار عباسی، امام را با خرماى زهرآلود مسموم کرده و به شهادت رسانید. بنابراین طبیعی بود که روی صورت و حتی بدن حضرت هیچ اثری از جراحات نباشد و شاید هم مقصود از این که در صورت حضرت جراحتی باشد که منجر به شهادت امام شده باشد نه جراحات وارده در اثر غل و زنجیر و تازیانه سندی بن شاهک - لعنه الله علیه - که در تاریخ ثبت و ضبط شده است.

۷- وروی محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن الحسن بن محمد بن بشار قال حدثنی شیخ من أهل قطیعه الربیع من العائمه ممن كان یقبل

قوله، قال: جمعنا السندی بن شاهك ثمانین رجلاً من الوجوه المنسویین إلى الخیر فأدخلنا

علی موسی بن جعفر علیه السلام، وقال لنا السندی: یا هؤلاء انظروا إلى هذا الرجل هل حدث به حدث؟ فإنّ أمير المؤمنین لم یرد به سوء، وإنّما ننتظر به أن یقدم لناظره و هو صحیح موسع علیه فی جمیع أمورہ فسلوه و لیس لنا همّ إلاّ النظر إلى الرجل فی فضله و سمته.

راوی می گوید: یکی از اولاد ابوطالب به من گفت که ندا و فریاد سندی این گونه بود: این موسی بن جعفر است که رافضیه [شیعه] گمان می کنند نمی میرد، پس او را بنگرید [که مرده است] و مردم نیز چنین کردند.

راویان حدیث گفته اند: جسد مطهر حضرت، تشییع و در مقابر قریش [منطقه کاظمین] دفن شد و قبر ایشان کنار قبر مردی از اولاد نوفل بن عبدالمطلب به نام عیسی بن عبدالله قرار گرفت.

۶ / ۷ - محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او از محمّد بن عیسی بن عبید و او از حسن بن محمد بن بشار و او از پیرمردی از اهل قطیعه الربیع [یکی از محلات شهر بغداد] از اهل سنّت و البته از کسانی که مورد وثوق بوده و کلامش پذیرفته می شود، نقل

کرده اند که گفته است:

سندی بن شاهك، ما را که هشتاد نفر از بزرگان و سرشناسان و اهل خیر بودیم جمع

کرده و وارد بر موسی بن جعفر علیه السلام کرد و گفت: ای جماعت! به این مرد نگاه کنید آیا حادثه ای [صدمه ای - شکنجه ای] به او رسیده است؟ تحقیقا امیر المؤمنین [هارون!!] نسبت به او قصد سویی نداشته است و ما هنوز منتظریم تا او بیاید و [با موسی بن جعفر] بحث و گفت و گو کند. او هم صحیح و سالم بوده و تمام امورش در رفاه بوده است، خودتان از او پرسید. [این در حالی بود که] همه هم و غم ما هشتاد نفر دیدن فضل و کمال و مقام امام علیه السلام بود.

فقال موسى بن جعفر عليه السلام: أما ما ذكره من التوسعه وما أشبهها فهو على ما ذكر، غير أنني أخبركم أيها النفر إنني قد سقيت السم في سبع تمرات وأنا غدا أخضرّ وبعد غد أموت، فنظرت إلى السندی بن شاهك يضطرب ويرتعد مثل السعفه.

فموتة عليه السلام أشهر من أن يحتاج إلى ذكر الروايه به، لأنّ المخالف في ذلك يدفع الضرورات، والشك في ذلك يؤدي إلى الشك في موت كلّ واحد من آبائه وغيرهم فلا يوثق

بموت أحد.

على أنّ المشهور عنه عليه السلام أنه وصّى إلى ابنه عليّ بن موسى عليه السلام وأسند إليه أمره بعد موته، والأخبار بذلك أكثر من أن تحصي، نذكر منها طرفاً ولو كان حياً باقياً لما أحتاج إليه.

سپس موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: اما این که گفت من در توسعه و رفاه نسبی هستم همین طور است [که می بینید]. فقط به شما افراد [مورد اطمینان] خبر می دهم که این ها

در هفت دانه خرما به من سم و زهر خورانده اند. فردا بدنم سبز شده و روز بعد خواهم مرد. من [با شنیدن این کلام از امام علیه السلام] به سندی بن شاهک نگاه کردم، دیدم مضطرب بود و مثل شاخ و برگ خرما می لرزید.

بنابراین شهادت آن حضرت مشهورتر از آن است که نیاز به ذکر روایات باشد، چرا

که انکار شهادت حضرت به معنای مخالفت با ضروریات و بدیهیات است و از طرفی شک در شهادت ایشان منجر می شود به شک و تردید در مرگ و شهادت یک یک پدران معصوم آن حضرت و حتی دیگران، بنابراین به مرگ هیچ کسی نمی توان مطمئن شد.

علاوه بر آنچه که گذشت این معروف است که آن حضرت به فرزندش علی بن موسی علیه السلام وصیت کرده و پس از شهادت، امر امامت را به او سپرده است و اخبار و روایات در این باب بیشتر از آن است که شماره شود و ما مقدار کمی از آن را ذکر می کنیم که اگر ایشان زنده می بود دیگر نیازی به این [وصیت کردن به امام رضا علیه السلام] نبود.

۸- فَمَنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ الْمَرْزَبَانَ، عَنْ ابْنِ سَنَانَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَقَدَّمَ الْعِرَاقَ بِسَيِّئِهِ وَعَلِيٌّ ابْنُهُ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ [أَمَا إِنَّهُ] سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ فَلَا تَجْزَعُ لِذَلِكَ.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا يَكُونُ جَعَلَنِي اللَّهُ مَفْدَاكَ فَقَدْ أَقْلَقْتَنِي؟ قَالَ: أَصِيرُ إِلَى هَذِهِ الطَّاعِيَةِ، أَمَا إِنَّهُ لَا يَبِيدَ أُنَى مِنْهُ سُوءٌ وَمَنْ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا يَكُونُ جَعَلَنِي اللَّهُ مَفْدَاكَ؟ قَالَ: يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.

تصريح امام كاظم بر امامت امام رضا عليهم السلام

۱ / ۸- از جمله روایات حدیثی است از محمد بن سنان که گفته است: یک سال پیش از آن که ابوالحسن موسی علیه السلام به عراق برده شود، به محضرشان شرفیاب شدم و فرزندش، علی نیز در برابر ایشان نشسته بود.

امام علیه السلام رو به من کرده و فرمودند: ای محمد! به زودی و در همین سال مسافرتی خواهم کرد، در آن سفر جزع و ناراحتی نکن.

گفتم: جانم به فدای شما! مرا آزرده خاطر کردید، چه اتفاقی می افتد؟

فرمودند: به طرف این طغیانگر سرکش (۱)

برده می شوم، در اوایل کار از او، و از کسی که بعد از او می آید به من آزاری نمی رسد.

عرض کردم: خداوند مرا به قربان شما گرداند، بعد چه می شود؟

فرمودند: خداوند ظالمین را گمراه می کند، و هر چه خدا بخواهد انجام می دهد.

ص: ۱۰۰

۱- . منظور مهدی عباسی است که کشته شد و بعد از او هم موسی بن مهدی فرزندش به خلافت رسید. او هم توسط هارون الرشید کشته شد. این پیشگویی یکی از معجزات و کرامات امام کاظم علیه السلام است که از وجود مبارک حضرت ظاهر شده و دلیلی بر عظمت و بزرگی شأن و مقام ایشان است.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا ذَلِكُ جَعَلَنِي اللَّهُ مَفِدَاكَ؟ قَالَ: مَنْ ظَلَمَ إِيَّيْهِ هَذَا حَقَّهُ وَجَحَدَهُ إِمَامَتَهُ مِنْ

بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامَتَهُ وَجَحَدَهُ حَقَّهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

قَالَ: قُلْتُ: وَاللَّهِ لَئِنْ مَدَّ اللَّهُ مِلي فِي الْعُمُرِ لَأَسْلَمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَلَأُقِرَّنَّ بِإِمَامَتِهِ.

قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ وَتُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُقَرَّرُ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَإِمَامِهِ مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُ.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ ذَاكَ؟ قَالَ: ابْنُهُ مُحَمَّدٌ.

قَالَ: قُلْتُ: لَهُ الرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ.

۹ - عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علي بن محمد بن سنان وإسماعيل بن عباد القصرى جميعاً، عن داود الرزقى، قال:

عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند [امر امامت] چگونه می شود؟

فرمودند: هر کس بعد از من در حق این فرزندم ستم کند و یا امامت او را انکار نماید، مثل کسی است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم نموده و حق و امامت او را انکار کرده است.

عرض کردم: به خدا قسم اگر خداوند به من عمری عنایت کند، حق ایشان را پذیرفته

و به امامتشان اقرار می کنم.

فرمودند: ای محمد! راست گفتی، خداوند عمرت را طولانی می کند و تو هم حق او

را پذیرفته و به امامت او و کسی که بعد از اوست اقرار خواهی کرد.

عرض کردم: او کیست؟

فرمودند: فرزندش محمد.

عرض کردم: در برابر او هم تسلیم و بر امامتش راضی ام.

۹ / ۲ - داوود [بن کثیر] رقی روایت کرده که به محضر ابوبراهیم [امام کاظم علیه السلام]

قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبَّرْتُ سِتِّي فَخُذْ بِيَدِي (وَأَنْقِذْنِي) مِنَ النَّارِ، (مَنْ صَاحِبُنَا بَعْدَكَ؟) فَأَشَارَ إِلَيَّ
إِنَّهُ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

۱۰ - عنه، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن الحسن، عن ابن أبي عمير، عن محمد بن إسحاق بن عمار، قال:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا تَدُلُّنِي عَلَى مَنْ أَخَذَ مِنْهُ دِينِي؟ فَقَالَ: هَذَا ابْنِي عَلِيُّ، إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَإِنَّ اللَّهَ - عز وجل - إِذَا قَالَ قَوْلًا وَفِي بِهِ.

۱۱ - عنه، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن الحسين بن نعيم الصحاف قال: كنت أنا وهشام بن الحكم وعلی بن يقطين ببغداد:

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ [جَالِسًا فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ]،

عرض کردم: جانم به فدای شما! سن من زیاد شده و پیرم، دستم را بگیر و از آتش

جهنم نجاتم بده، بعد از شما صاحب ما چه کسی است؟

حضرت به فرزندشان ابی الحسن [امام رضا علیه السلام] اشاره کرده و فرمودند: بعد از من این شخص صاحب اختیار شماست.

۱۰ / ۳ - اسحاق بن عمار می گوید: خدمت ابی الحسن اول [امام کاظم علیه السلام] عرض

کردم: مرا به کسی راهنمایی کنید که دینم را از او بگیرم.

فرمودند: این فرزندم علی است، همانا پدرم دستم را گرفت و به روضه منوره رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و فرمود: پسرم! خداوند در قرآن فرموده: «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.» و خداوند اگر وعده ای دهد حتما به آن وفا می کند [اشاره به این که امامت امام رضا علیه السلام از ناحیه خداوند متعال است].

۱۱ / ۴ - حسین بن نعیّم گفته است: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم که علی بن یقطین گفت: من در محضر مبارک عبد صالح [امام کاظم علیه السلام]

فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ بْنُ يَقْتِينٍ هَذَا عَلِيُّ سَيِّدِ وُلْدِي، أَمَا إِنِّي [قَدْ] نَحَلْتُهُ كُتَيْبِي، فَضَرَبَ هِشَامٌ بِرَاحَتِهِ جَبْهَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَيَحَاكَ! كَيْفَ قُلْتَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْتِينٍ: سَمِعْتُهُ وَاللَّهِ مِنْهُ كَمَا قُلْتُ.

فَقَالَ هِشَامٌ: إِنَّ الْأَمْرَ (وَاللَّهِ) فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.

۱۲ - عنه، عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن معاوية بن حكيم نعيم القابوسي، عن أبي الحسن موسى عليه السلام [أنه] قال:

إِبْنِي عَلِيُّ أَكْبَرُ وُلْدِي وَآثَرُهُمْ عِنْدِي وَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَهُوَ يَنْظُرُ مَعِيَ فِي الْجَفْرِ وَلَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ.

نشسته بودم که فرزندش علی وارد شد، پس حضرت فرمودند: ای علی بن یقین! این علی، سید و آقای فرزندان من است، و کنیه خودم را به او بخشیدم [کنیه مشترک امام کاظم و امام رضا علیهما السلام ابا الحسن است]. بعد هشام با کف دستش به پیشانی اش زد و گفت: وای بر تو! چطور این حرف را زدی [و از این راز پرده برداشتی]؟ علی بن یقین گفت: به خدا قسم، همان طور که گفتم از ایشان شنیدم. هشام گفت: آری به خدا قسم امر امامت پس از امام کاظم در وجود ایشان است.

۱۲ / ۵ - حکیم بن نعیّم قابوسی نقل می کند که امام کاظم علیه السلام فرمودند:

پسرم علی از نظر من بزرگ ترین و برگزیده ترین فرزندان من و محبوب ترین آن ها

است و اوست که با من کتاب جفر (۱)

را نگاه می کند که فقط پیامبر و جانشینش می توانند در آن نگاه کنند.

ص: ۱۰۳

۱- . کنایه از کتاب مخصوصی است که تکالیف و وظایف ائمه در آن آمده و در لسان روایات به جفر و یا ناموس و جامعه تعبیر شده است و مهم ترین این اسما، صحیفه فاطمه علیها السلام است که بزرگ ترین و مهم ترین مصداق این کتاب است. مرحوم کلینی در بابی تحت عنوان «بابی که در آن ذکری از صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه است» هشت روایت نقل کرده - رجوع شود به کتاب الحجّه، اصول کافی.

۱۳ - عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن محمد بن سنان وعليّ بن الحكم جميعاً، عن الحسين بن المختار، قال:

خَرَجَتْ إِلَيْنَا أَلْوَاخٌ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ فِي الْحَبْسِ - : عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وُلْدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذَا وَأَنْ يَفْعَلَ كَذَا، وَفِلَانٌ لَا تَنْلُهُ شَيْئًا حَتَّى أَلْقَاكَ أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ عَمَلِي الْمَوْتَ.

۱۴ - عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن زياد بن مروان القنديّ - [وكان من الواقفه] - قال:

دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ أَبُو الْحَسَنِ إِبْنُهُ فَقَالَ لِي: يَا زِيَادُ هَذَا ابْنِي عَلِيُّ، إِنَّ كِتَابَهُ كِتَابِي، وَكَلَامُهُ كَلَامِي، وَرَسُولُهُ رَسُولِي، وَمَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ.

۱۵ - عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن محمد بن الفضل، عن المخزومي - وكانت أمه من ولد جعفر بن أبي طالب - قال:

۱۳ / ۶ - حسين بن مختار گفته است: در زمانی که امام کاظم علیه السلام در زندان بود، نوشته هایی از طرف ایشان [با این مضامین] به ما رسید که عهد [یا امامت] من با بزرگ فرزندان من است که چنین و چنان کند. به فلانی چیزی نده تا تو را بینم و یا این که خداوند حکم به مرگ من کند.

۱۴ / ۷ - زياد بن مروان قندی (که از پیروان مذهب واقفیه است) روایت کرده که به خدمت ابوابراهیم امام کاظم علیه السلام رسیدم که فرزندشان ابوالحسن [رضا علیه السلام] هم در محضرشان بود، حضرت به من فرمودند: ای زیاد! این پسر من علی است، نوشته [و امر] او نوشته من و کلامش کلام من و فرستاده اش فرستاده من است و هر چه که بگوید، حرف حرف اوست.

۱۵ / ۸ - محمد بن فضل از مخزومی (۱)

- که مادرش از اولاد جعفر بن ابی طالب

ص: ۱۰۴

۱- . عبدالله بن حارث مخزومی از اصحاب خاصّ امام کاظم علیه السلام و مورد اعتماد و اهل ورع و تقوی و فقیه بوده است.

بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَمَعْنَا، ثُمَّ قَالَ [لَنَا]: أَمْ تَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُمْ؟ فَقُلْنَا: لَا، قَالَ: «أَشْهَدُوا أَنَّ إِبْنِي هَذَا وَصِيَّيَ وَالْقَيْمُ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي» مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي دَيْنٌ فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ إِبْنِي هَذَا، وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيَتَنَجَّزْهَا مِنْهُ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِي فَلَا يَلْقِنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ.

۱۶ - عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي علي الخزاز، عن داود بن سليمان قال:

قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَخْدِتَ حَدِيثٌ وَلَا أَلْقَاكَ، فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ بَعْدِكَ؟ فَقَالَ: إِبْنِي فُلَانٌ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بود - نقل کرده است: ابوالحسن موسی علیه السلام به دنبال ما فرستاد و ما را جمع کرده و فرمودند: آیا می دانید برای چه امری شما را جمع کردم؟

عرضه داشتیم: خیر.

فرمودند: گواهی بدهید که این فرزندم پس از من وصی و قیّم به امر من و خلیفه

و جانشین من است، هر کس که دینی بر عهده من دارد از این فرزندم بگیرد، و هر کس که با او وعده ای دارم وفای به آن را از او بخواهد، و هر کسی که ناچار از دیدار من می باشد

فقط با نوشته [و هماهنگی با] او مرا ببیند. (۱)

۱۶ / ۹ - داوود بن سلیمان روایت کرده که به محضر مبارک امام کاظم علیه السلام عرض کردم: من می ترسم که حادثه ای واقع شود و شما را نتوانم زیارت کنم، از امام و پیشوای

پس از خودتان به من خبر بدهید.

حضرت فرمودند: فلان پسر من [یعنی ابوالحسن رضا علیه السلام].

ص: ۱۰۵

۱- . ممکن است ذکر این تمهیدات ضمن بیان جانشینی امام رضا علیه السلام قصد دیگری هم باشد؛ از جمله شدت فشار بنی عباس و شناسایی دوستان اهل بیت علیهم السلام توسط جباران عباسی و این که از شدت تقیه و خوف، بعضی افراد آن هم با تشخیص امام رضا علیه السلام برسد لذا بسیاری از شیعیان برای حفظ جانشان، توفیق زیارت حضرت را نداشته اند.

۱۷ - وبهذا الإسناد، عن ابن مهران، عن محمد بن عليّ، عن سعيد بن أبي الجهم، عن نصر بن قابوس قال:

قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَكَ؟ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، فَلَمَّا تُوفِّيَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَقُلْتُ بِكَ أَنَا وَأَصْحَابِي فَأَخْبَرَنِي مِنَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مَنْ وُلِدِكَ؟ قَالَ: إِنِّي فَلَانٌ.

۱۸ - عنه، عن أحمد، عن محمد بن عليّ، عن الضحاک بن الأشعث، عن داود بن زربي قال: جئت إلى أبي إبراهيم عليه السلام بمال (قال): فَأَخَذَ بَعْضُهُ وَتَرَكَ بَعْضَهُ،

فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! لَأَيِّ شَيْءٍ تَرَكْتَهُ عِنْدِي؟ فَقَالَ: إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ مِنْكَ،

۱۷ / ۱۰ - نصر بن قابوس (۱)

گفته است: به محضر ابوابراهیم [امام کاظم علیه السلام] عرض کردم: من از پدرتان پرسیدم که چه کسی بعد از شما امام است. ایشان به من خبر دادند که

شما امام هستید، پس وقتی که امام صادق علیه السلام از دنیا رفتند، مردم به راست و چپ متمایل شدند اما من و یاران و نزدیکانم، قائل به امامت شما شدیم. بفرمایید پس از شما چه کسی از فرزندانتان امام خواهد شد؟
حضرت فرمودند: فلان پسر من [یعنی امام رضا علیه السلام].

۱۸ / ۱۱ - داوود بن زربي (۲)

گفته است: مقداری مال [سهم امام] به خدمت ابوابراهیم [امام کاظم] علیه السلام آوردم، حضرت بخشی از آن را گرفتند و بقیه را رد کردند.

عرضه داشتم: خدا خیرتان بدهد. پس چرا مقداری از اموال را در دست من باقی گذاشتید؟

حضرت فرمودند: صاحب این امر [ولایت و امامت] آن را از تو مطالبه خواهد کرد. (۳)

ص: ۱۰۶

۱- از اصحاب خاص امام کاظم علیه السلام و اهل علم و تقوا و فقیهی بزرگوار بوده است.

۲- داوود بن زربي ابوسلیمان خندقی بندار یکی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است.

۳- یکی از علامات امام این است که قبل از دیدن نامه یا رؤیت اموال، صاحبان آن ها را می شناسد، مقدار مال را می داند و به نیات افرادی که اموال را ارسال کرده اند نیز علم دارد که در روایات زیادی در کتب روایی آمده است و در آینده در همین

کتاب هم نقل خواهد شد.

فَلَمَّا جَاءَ نَعْيُهُ بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَنِي ذَلِكَ الْمَالَ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ.

۱۹ - عنه، عن أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن إبراهيم بن

علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، عن يزيد بن سليط في حديث طويل:

عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي السَّنَةِ الَّتِي قُبِضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا: إِنِّي أُؤْخَذُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ، وَالْأَمْرُ [هُوَ] إِلَى ابْنِي عَلِيِّ، سُمِّيَ عَلِيٌّ فِيمَا عَلِيُّ الْأَوَّلُ، فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَّا (عَلِيٌّ) الْآخِرُ فَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَ فَهَمُّ الْأَوَّلِ وَحَمْلُهُ وَنَصِيرُهُ وَوُدُّهُ وَذِمَّتُهُ [وَمِحْنَتُهُ] وَمِحْنَةُ الْآخِرِ، وَصَبْرُهُ

علي ما يُكْرَهُ، تمام الخبر.

بعد از آن که خبر فقدان آن حضرت به ما رسید، ابوالحسن رضا علیه السلام برای من پیغام فرستاد و باقی مانده اموال را درخواست فرمودند. من هم به خدمت ایشان تقدیم کردم.

۱۲ / ۱۹ - يزيد بن سليط (۱)

در حدیثی طولانی نقل کرده است: امام کاظم علیه السلام در آن سال که گرفتار زندان شد، فرمودند: در همین سال من گرفتار [و زندانی] می شوم، و کار امامت با پسر من علی است. او هم علی نامیده شد، اما علی اول، علی بن ابی طالب علیه السلام و علی دیگر علی بن الحسین علیهما السلام است.

فهم و حلم، یاری و نصرت، و دوستی و عهد علی اول و محنت و غم و صبر در برابر

نامایمات علی دیگر به او داده شده است. (۲)

ص: ۱۰۷

۱- وی از اصحاب خاص و با تقوا و مورد اطمینان امام کاظم علیه السلام بوده است.

۲- این روایت به شکل کامل در اصول کافی کتاب الحجه باب «اشاره و نص بر امامت ابی الحسن رضا علیه السلام» حدیث ۱۴ آمده است و از جمله.... این بیان نورانی است که ائمه در جمیع کمالات مساوی هستند و این که بعضی از کمالات به بعضی از اهل بیت اختصاص دارد، به این معنا است که به سبب مصالح خاص و شرایط زمانی خاص بعضی از این کمالات در زمانشان ظهور بیشتری داشته است. نه این که بعضی از فضایل در بعضی از ائمه بیشتر بوده باشد. بلکه همه آنان صاحب مقام رفیع ولایت هستند.

۲۰ - وروی أبوالحسین محمد بن جعفر الأسدی، عن سعد بن عبد الله، عن جماعه من أصحابنا منهم محمد بن الحسين بن أبي الخطاب والحسن بن موسى الخشاب ومحمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن سنان، عن الحسن بن الحسن - في حديث له - قال:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسَأَلُكَ؟ فَقَالَ: سَلْ إِمَامَكَ.

فَقُلْتُ: مَنْ تَغْنِي؟ فَإِنِّي لَا أَعْرِفُ إِمَامًا غَيْرَكَ؟ قَالَ: هُوَ عَلِيٌّ ابْنِي قَدْ نَحَلْتَهُ كُنْيَتِي.

قُلْتُ: سَيِّدِي أَنْتَ ذُنِي مِنَ النَّارِ فَإِنَّ أَبَاعَبِيدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّكَ أَنْتَ الْقَائِمُ بِهَذَا الْأَمْرِ! قَالَ: أَوْ لَمْ أَكُنْ قَائِمًا؟ ثُمَّ قَالَ: يَا حَسَنُ! مَا مِنْ إِمَامٍ يَكُونُ قَائِمًا فِي أُمَّةٍ إِلَّا وَهُوَ قَائِمُهُمْ، فَإِذَا مَضَى عَنْهُمْ فَالَّذِي يَلِيهِ هُوَ الْقَائِمُ وَالْحُجَّةُ حَتَّى يَغِيْبَ عَنْهُمْ، فَكُنَّا قَائِمًا فَاصْرِفْ جَمِيعَ مَا كُنْتَ

۱۳ / ۲۰ - حسن بن حسن گفته است: به محضر امام ابی الحسن موسی علیه السلام عرض کردم: [اجازه می فرمایید] از شما سؤالی پرسم؟

حضرت فرمودند: از امامت پرس.

عرض کردم: چه کسی [برای جانشینی] مد نظر شماست؟ من امامی غیر از شما نمی شناسم.

حضرت فرمودند: علی پسر من، که من کنیه خودم را به او بخشیده ام.

عرض کردم: آقای من! مرا از آتش جهنم نجات بده و خلاصم کن. چون امام صادق علیه السلام فرمودند که شما قائم به امر امامت هستید.

حضرت فرمودند: مگر من قائم به این امر نیستم؟ بعد فرمودند: ای حسن! هر امامی که در امتی پیشوا و قائم به امر ولایت است او قائم ایشان است و هرگاه از دنیا برود،

کسی که پس از اوست همان قائم به امر و حجّت خدا است، تا زمانی که قائم و حجّت از مردم غایب شود. بنابراین همه ما قائم هستیم، پس همان گونه که با من رفتار می کردی [و ولایت مرا پذیرفتی] با پسر من علی هم همان طور باش. به خدا قسم که من این کار

ص: ۱۰۸

تُعَامِلُنِي بِهِ إِلَيَّ ابْنِي عَلِيٍّ، [وَاللَّهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذَاكَ بِهِ، بَلِ اللَّهُ مَفْعَلٌ بِهِ ذَاكَ حُبًّا].

۲۱ - وروی احمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن محمد بن سنان و صفوان بن يحيى و عثمان بن عيسى، عن موسى بن بكر قال: كنت عند أبي إبراهيم عليه السلام فقال لي:

إِنَّ جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: سَعَدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى خَلْفَهُ مِنْ نَفْسِهِ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيَّ
إِنَّهُ عَلِيٌّ فَقَالَ: هَذَا وَقَدْ أَرَانِي اللَّهَ مَخْلَفِي مِنْ نَفْسِي.

۲۲ - عنه، عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن علي بن الحكم و علي بن الحسن بن نافع، عن هارون بن خارجه قال: قال لي هارون بن سعد العجلي: قد مات إسماعيل الذي كنتم تمدون إليه أعناقكم، و جعفر شيخ كبير يموت غدا أو بعد غد، فتبقون بلا إمام.

[نصب امام بعد از خودم] را سر خود انجام نداده ام؛ بلکه خداوند به جهت محبوبیت او این کار را انجام داده است. (۱)

۱۴ / ۲۱ - موسى بن بكر گفته است: من در خدمت ابوابراهيم امام كاظم عليه السلام بودم، حضرت به من فرمودند: همانا امام صادق عليه السلام می فرمودند: مردی که پیش از مردن، جانشینش را که از نسل او است ببیند سعادت مند است. سپس حضرت به پسرشان علیاشاره کرد و فرمودند: خداوند این فرزندم را که جانشین و از جان من است به من نشان داد.

۱۵ / ۲۲ - هارون بن خارجه می گوید: هارون بن سعد عجلي به من گفت: اسماعیلی که گردن هایتان را به سوی او می کشیدید [و امید به امامت داشتید] از دار دنیا رفت.

جعفر [امام صادق] هم پیرمردی شده که همین روزها از دنیا رحلت خواهد کرد و شما بدون امام می مانید.

ص: ۱۰۹

۱- . تعیین و نصب امام به امر خداوند است و هیچ کس حتی امام قبلی هم حق تعیین و نصب امام را ندارد. بلکه وظیفه امام قبلی معرفی و نص بر امامت امام پس از خود است. رجوع شود به اصول کافی کتاب الحجج «باب در این که امامت نسبت به هر یک از ائمه از طرف خدا اعلام شده است.»

فلم أدر ما أقول، فأخبرت أبا عبد الله عليه السلام بمقالته، فقال:

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَبِي اللَّهِ -

وَاللَّهِ - أَنْ يَنْقَطِعَ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَنْقَطِعَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَقُلْ لَهُ: هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَكْبُرُ وَنَزْوَجُهُ وَ يُوَلِّدُ لَهُ فَيَكُونُ خَلْفًا
إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

۲۳ - و فی خبر آخر: قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث طويل:

يُظْهِرُ صَاحِبِنَا وَهُوَ مِنْ صُيْلِبِ هَذَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جُورًا وَ ظُلْمًا وَ تَصِيْفُ لَهُ
الدُّنْيَا.

۲۴ - وروی آیوب بن نوح، عن الحسن بن علی بن فضال قال: سمعت علی بن جعفر يقول: كنت عند أخي موسى بن جعفر عليه السلام - كان والله حجه [الله في الأرض] بعد أبي صلوات الله عليه - إذ طلع ابنه علی فقال لي:

من نمی دانستم که چه جوابی به او بدهم. ماجرا را به عرض امام صادق علیه السلام رساندم.

حضرت فرمودند: هیهات، هرگز! به خدا قسم که خداوند امر امامت را تا زمانی که شب و روز باقی است قطع نخواهد کرد.

هر وقت او را دیدی بگو: این موسی بن جعفر بزرگ می شود و برای او ازدواجی برپا می کنیم و صاحب فرزندی می شود که خلیفه و جانشین اوست ان شاء الله.

۱۶ / ۲۳ - از امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی آمده است که فرمودند: صاحب ما از صلب این ظاهر می شود. و با دست به موسی بن جعفر علیه السلام اشاره فرمودند. پس زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از جور و ستم پر شده باشد و دنیا برای او صاف و هموار می شود.

۱۷ / ۲۴ - حسن بن علی بن فضال گفته است: از علی بن جعفر شنیدم که می گفت: من در محضر برادرم موسی بن جعفر علیه السلام بودم - که به خدا قسم بعد از پدرم حجت خدا روی زمین بود - تا این که پسرش علی علیه السلام آمد. پس حضرت به من فرمودند:

يَا عَلِيُّ هَذَا صَاحِبُكَ وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي، فَتَبَّتْكَ اللَّهُ عَلَى دِينِهِ.

فَبَكَيْتُ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: نَعَى وَاللَّهِ إِلَيَّ نَفْسَهُ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَمْضِيَ مَقَادِيرُ

اللَّهِ فِيَّ وَوَلِيَّ بَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَهْلِهِ، وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَكَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ يَحْمِلَهُ هَارُونُ الرَّشِيدُ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، تَمَامَ الْخَبَرِ.

والأخبار في هذا المعنى أكثر من أن تحصى، و هي موجودة في كتب الإمامية معروفه و مشهوره من أرادها وقف عليها من هناك، و في هذا القدر هاهنا كفايه إن شاء الله تعالى.

فإن قيل: كيف تعولون على هذه الأخبار وتدعون العلم بموته، والواقفه تروى أخبارا كثيرة

اي على! اين صاحب و امام توست، و منزلت او نسبت به من مانند مقام و منزلت من

در نزد پدرم می باشد. پس خداوند تو را در دين او ثابت قدم بدارد.

بعد من گریه کردم و با خودم گفتم: حضرت می خواهد خبر شهادتش را به من بدهد که حضرت فرمودند: علی جان! چاره ای نیست جز این که مقدرات خداوند درباره من جاری شود و من به رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تأسی می کنم.

این ماجرا سه روز پیش از آن بود که هارون در مرتبه دوم امام را دستگیر کرد.

اخبار و روایات در این باره بیشتر از آن است که شمارش شوند، و در کتب معروف

و مشهور امامیه موجود هست و هر کسی که بخواهد اخبار و روایات را ببیند به آنجا مراجعه کند، همین مقدار که ما در اینجا نقل کردیم کافی است، ان شاء الله. (۱)

ادله امامت امام کاظم علیه السلام و رد نظر واقفیه

سؤال: شما با چه معیاری این اخبار را توجیه کرده و مدعی می شوید که حضرت امام

ص: ۱۱۱

۱- . مراجعه شود به کتب روایی شیعه؛ از جمله: ۱ - اصول کافی کتاب الحججه باب «اشاره و نص بر امامت الحسن رضا علیه السلام ۲ - ارشاد شیخ مفید رحمه الله / ج ۲، ص ۴۶۸ فصل نص بر امامت امام رضا علیه السلام ۳ - بحار الانوار / ج ۴۹؛ ابواب تاریخ امام رضا علیه السلام باب ۲ «نصوص بر امامت حضرت رضا علیه السلام».

تتضمّن أنّه لم یمت، وأنّه القائم المشار إليه، موجوده فی کتبهم و کتب أصحابکم، فکیف تجمعون بینها؟ و کیف تدعون العلم بموته مع ذلك؟

قلنا: لم نذكر هذه [الأخبار] إلا على وجه الاستظهار والتبرّع، لا لأننا احتجنا إليها في العلم بموته لأنّ العلم بموته حاصل لا شكّ فيه كالعلم بموت آبائه عليهم السلام، والمشكّك في موته كالمشكّك في موتهم، و موت كلّ من علمنا بموته.

و إنّما استظهرنا بإيراد هذه الأخبار تأكيدا لهذا العلم، كما نروي أخبارا كثيره فيما نعلم بالعقل والشرع وظاهر القرآن والإجماع وغير ذلك، فنذكر في ذلك أخبارا على وجه التأكيد.

كاظم عليه السلام از دنیا رفته است، در حالی که واقفیه هم اخبار زیادی را روایت می کنند که متضمن زنده بودن ایشان است و این که آن حضرت قائمی است که به او اشاره شده است. این روایات در کتب آن ها و حتی کتب علمای شما نیز موجود هستند. بنابراین چگونه بین این دو دسته روایات جمع می کنید؟ و با توجه به این روایات چگونه مدعی علم به رحلت ایشان شده اید؟

پاسخ: این روایات را به جهت استظهار و اطلاع ذکر کردیم نه به عنوان این که به وسیله آن ها برای علم به موت ایشان احتجاج کنیم، چرا که علم به شهادت ایشان وجود دارد [و از بدیهیات است] و تردیدی در آن نیست؛ مثل علم به شهادت پدران بزرگوار ایشان علیهم السلام و کسی که در شهادت امام کاظم علیه السلام شک دارد در شهادت پدران ایشان هم می تواند شک کند و حتی می تواند در مورد مرگ هر کسی که ما علم به مرگش داریم شک کند. و این که ما این روایات را ذکر کردیم تأکیدی بر این علم بود، چنان که اخبار زیادی را که به دلیل عقل و شرع و ظاهر قرآن، و نیز اجماع و ادله دیگر، این علم را برای ما ایجاد می کند بیان کردیم. پس در این باب اخباری را به جهت تأکید ذکر می کنیم.

فأما ما ترويه الواقفه، فكلّها أخبار آحاد لا يعضدها حجّه، و لا يمكن ادّعاء العلم بصحتها، و مع هذا فالرواه لها مطعون عليهم، لا يوثق بقولهم و روایاتهم و بعد هذا كلّه فهی متأوّله.

و نحن نذكر جملاً ممّا رووه و نبين القول فيها، فمن ذلك أخبار ذكرها أبو محمد علي بن أحمد العلوي الموسوي في كتابه «في نصره الواقفه».

أما آنچه که واقفیه روایت کرده اند:

(اولاً): همگی خبر واحد هستند که هیچ دلیل و حجّتی آن ها را تقویت نمی کند و ادعای علم به صحّت آن ها غیر ممکن است. (۱)

(ثانیا): علاوه براین، راویان آن ها هم مورد طعن و غیر قابل اعتماد هستند و نمی توان به قول و روایتشان اعتماد کرد.

(ثالثاً): با همه این توضیحات تمام روایات آن ها قابل تأویل و توجیه هستند.

و ما تعدادی از آن ها را که ابو محمد علی بن احمد علوی موسوی در کتابش «فی

نصره الواقفه» روایت کرده، نقل می کنیم و بحث در آن ها را روشن می کنیم.

ص: ۱۱۳

۱- . خبر واحد به خبری گفته می شود که مخبر آن، شخص واحدی باشد؛ برخلاف خبر متواتر که خبری است که از طرق مختلف و مخبرین متعدد رسیده است، البته خبری که به حدّ تواتر نرسیده باشد باز خبر واحد نیست، بلکه به آن خبر مستفیض می گویند. خبر متواتر علم آور است لذا حجّت است، امّا خبر واحد علم آور نیست بلکه مفید ظن و گمان است بنابراین به تنهایی حجّت و قابل استناد نیست. مگر این که دلیل قطعی بر حجّیت آن داشته باشیم. مرحوم شیخ طوسی رحمه اللهدر مورد خبر واحد می فرماید: اگر مخبر، شیعه دوازده امامی و قائل به امامت باشد خبر واحدش حجّت است، در غیر این صورت این خبر حجّت نیست و نمی توان به آن استدلال کرد. بنابراین در مورد اخبار واقفیه باید گفت که طبق نظر مرحوم شیخ، روایات آن ها مورد اعتماد نیست چون ایشان به امامت ائمه معتقد نیستند. البته خبر و روایت دسته بندی خاصی دارد که شرح و بسط آن به کتب «درایه الحدیث» ارتباط پیدا می کند، لذا برای اطلاع بیشتر به کتب درایه و علم حدیث مراجعه شود.

۲۵ - قال: حدّثني محمّد بن بشر قال: حدّثني الحسن بن سماعه، عن أبان بن عثمان، عن الفضيل بن يسار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا ينسجني والقائم أب.

فهذا أوّلاً خبر واحد لا يدفع المعلوم لأجله، ولا يرجع إلى مثله، وليس يخلو أن يكون المراد به أنّه ليس بيني وبين القائم أب أو أراد لا يلدني وإيّاها أب، فإن أراد الأوّل فليس فيه تصريح بأنّ موسى هو القائم، ولم لا يجوز أن يكون المراد غيره كما قالت الفطحيّة:

إنّ الإمام بعد أبي عبد الله عليه السلام عبد الله الأفطح ابنه، وإذا احتمل ذلك سقط الاحتجاج به. على أنّا قد بينّا أنّ كلّ إمام يقوم بعد الأوّل يسمّى قائماً فعلى هذا يسمّى موسى

۱ / ۲۵ - ابن يسار گفته است: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند: من و حضرت قائم عليه السلام از یک پدر نخواهیم بود.

توضیح خبر:

(اوّلاً): این روایت، خبر واحد است و امر مسلّم و معلومی را که از راه دیگر ثابت شده به سبب آن نمی توان رد کرد و لذا به مثل این خبر واحد نمی توان رجوع و تمسک کرد.

(ثانیا): ممکن است که مراد امام این بوده باشد که بین من و قائم ارتباط پدری و فرزندی نیست، یا این که من و او از یک پدر نیستیم. بنابراین اگر مقصود اولی باشد که

هیچ تصریحی به این که موسی بن جعفر علیهما السلام قائم باشد نیست و اصلاً چرا درست نباشد که منظور امام غیر از امام کاظم بوده باشد [و ممکن است مقصود امام غیر از امام کاظم علیه السلام

باشد]. چنان که فطحیه گفته اند: پس از امام صادق علیه السلام فرزندشان عبدالله افطح امام است و وقتی که این احتمال وجود داشته باشد، احتجاج به این روایت که امام کاظم علیه السلام قائم است، ساقط و باطل است.

(ثالثاً): ما قبلاً بیان کرده ایم که هر امامی که پس از امام قبلی مسؤولیت امامت را به

قائما ولا یجیء منه ما قالوه. علی آنه لا یمتنع أن یراد ردّا علی الإسماعیلیّہ الذین ذهبوا إلی إمامه محمّد بن إسماعیل بعد أبی عبد الله علیه السلام فإنّ إسماعیل مات فی حیاته، فأراد: الّذی یقوم مقامی لیس بینی وبنیه أب بخلاف ما قالوه، وإن أراد أنّه لم یلده وإیاه أب نفیا للإمامه، عن إخوته فإنّنا نقول بذلك، مع أنّه لیس ذلك قولاً لأحد.

۲۶ - قال الموسوی: وأخبرنی علی بن خلف الأنماطی قال: حدّثنا عبد الله بن وضاح، عن یزید الصائغ قال: لَمَّا ولد لأبّی عبد الله علیه السلام أبو الحسن علیه السلام عملت له أوضاحا وأهدیتها

عهده بگیریء، قائم نامیده می شود. بنابراین قائم اسم امام موسی کاظم علیه السلام خواهد بود. (۱)

بنابراین ادعای آن ها صحّت ندارد.

(رابعاً): علاوه بر این ها احتمال دارد مقصود حضرت، ردّ اسماعیلیه باشد که معتقد به امامت محمّد بن اسماعیل [نوه امام صادق] پس از امام صادق علیه السلام بودند. چرا که اسماعیل در زمان حیات [پدر بزرگوارش] امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. پس [با توجه به این احتمال] مقصود امام این است که بین من و کسی که قائم مقام من است پدری فاصله نیست. به خلاف آنچه که اسماعیلیه می گویند.

و اگر چنانچه مقصود امام این بوده باشد که من و قائم از یک پدر نیستیم، در این

صورت حضرت، امامت را از برادرانش نفی فرموده است. ما هم همین را می گوئیم، با این که کسی این حرف را نزده است.

۲۶ / ۲ - یزید صائغ گفته است: زمانی که امام کاظم علیه السلام به دنیا آمد، برای امام صادق علیه السلام

ص: ۱۱۵

۱- . در این مورد مرحوم کلینی رحمه الله روایت می فرمایند که ائمه قائم به امر الله هستند؛ از جمله این که خدیجه می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد قائم علیه السلام سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمودند: ما همه قائم به امر خدا هستیم یکی پس از دیگری کلنا قائم بامر الله، واحد بعد واحد. رجوع شود به اصول کافی، کتاب الحجّه باب: انّ الأئمه کلّهم قائمون بامر الله تعالی هادون علیه.

إليه، فلما أتيت أبا عبد الله عليه السلام بها قال لي: يا يزيد أهديتها والله لِقائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله.

فهو مع كونه خبرا واحدا رجاله غير معروفين، ولو سلم لكان الوجه فيه ما قلناه: من أنه القائم من بعده بلا فصل على ما مضى القول فيه.

٢٧ - قال الموسوي: وحدّثني أحمد بن الحسن الميثمي، عن أبيه، عن أبي سعيد المدائني قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:

إِنَّ اللَّهَ - اسْتَنْقَدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ فِرْعَوْنِهَا بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَإِنَّ اللَّهَ - مُسْتَنْقَدُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ فِرْعَوْنِهَا بِسَمِيِّهِ.

زیوری از نقره ساختم و به ایشان هدیه دادم و وقتی که هدیه را به محضر امام صادق علیه السلام آوردم، حضرت به من فرمودند: ای یزید! به خدا قسم که تو این زینت را به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هدیه دادی.

توضیح خبر: این خبر علاوه بر این که مثل خبر واحد است، راویان آن هم غیر معروف و مجهولند [و مدحی درباره آن ها نیامده است]. (١)

بر فرض این که رجالش را بپذیریم، در مورد این حدیث هم همان حرف قبلی را می گوئیم که امام کاظم پس از امام صادق، امام و پیشواست چنان که در این باره بحث کردیم. [که همه ائمه قائم به امر هستند].

٣ / ٢٧ - ابن سعید مدائنی (٢)

گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند بنی اسرائیل را به وسیله موسی علیه السلام از شر فرعون نجات داد و این امت را هم به وسیله همان موسی از فرعونش نجات می دهد.

ص: ١١٦

١- فضل بن شاذان در مورد یزید صائغ می گوید او از دروغگویان مشهور است در مجامع روایی ما هفت خبر از او موجود است برقی هم او را از اصحاب امام باقر علیه السلام شمرده است. البته مرحوم شیخ طوسی او را از اصحاب امام باقر یا امام صادق علیهما السلام ذکر نفرموده است. بنابراین در مورد یزید صائغ مدحی نیامده است. لازم به تذکر است که خبر واحد اگر از عادل بوده و قرائن صحیح هم داشته باشد مورد اعتماد است در غیر این صورت قابل اعتماد نیست.

٢- وی از اصحاب امام صادق علیه السلام است.

فالوجه فيه: أيضا مع أنه خبر واحد أن الله استنقذهم بأن دلهم على إمامته والإبانه عن حقه بخلاف ما ذهب إليه الواقفه.

۲۸ - قال: وحدثني حنان بن سدير قال: كان أبي جالسا وعنده عبد الله بن سليمان الصيرفي وأبوالمراهف وسالم الأشل، فقال عبد الله بن سليمان لأبي: يا أباالفضل أ علمت أنه ولد لأبي عبد الله عليه السلام غلام فسماه فلانا؟ - يسميه باسمه - .

فقال سالم: إن هذا لحق، فقال عبد الله: نعم، فقال سالم: والله لأن يكون حقا أحب إلي

توضیح خبر: علاوه بر این که این خبر هم واحد است. منظور این است که خداوند امت را با اعتقاد به امامت امام کاظم و دفاع از حق امام علیه السلام هدایت و ارشاد کرده و [آن ها را از انحراف] نجات داد. به خلاف آنچه که واقفیه اعتقاد دارند. (۱)

۲۸ / ۴ - حنان بن سدير می گوید: پدرم نشسته بود و عبدالله بن سليمان صيرفي و ابومراهف و سالم اشل نیز در کنار او بودند، عبدالله بن سليمان به پدرم گفت: ای اباالفضل! آیا می دانی که برای امام صادق علیه السلام پسری متولد شده است و نامش را فلان [موسی] گذاشته است؟

سالم گفت: راست می گویی؟

عبدالله گفت: بله.

سالم گفت: به خدا قسم که اگر این خبر حق و راست باشد، برای من از این که پانصد

ص: ۱۱۷

۱- . نکته دیگری که قابل تأمل است این که تمام کسانی که از مسیر اعتقاد به ائمه اثنی عشر خارج شدند، همگی به پیش از امامت امام رضا بر می گردند؛ از جمله کسانی که در این کتاب شریف مرحوم شیخ الطایفه رحمه الله بررسی کرده اند. لذا کسانی که به امامت امام رضا اعتقاد دارند قائل به امامت ائمه دوازده گانه هستند. به بیان دیگر کسانی که از امام کاظم پیروی کردند و با معرفی وی امامت امام رضا را پذیرفتند از انحراف عقیدتی نجات یافتند. پس امام کاظم با نص بر امامت امام رضا و تبلیغ آن، به پدید آمدن انحرافات پایان داد و مردم را از فرعون عصرشان که کج روی و انحراف در اعتقاد به اهل بیت بود نجات داد.

من أن انقلب إلى أهلي بخمس مائه دينار، وإنني محتاج إلى خمسه دراهم أعود بها على نفسي وعيالي.

فقال له عبد الله بن سليمان: ولم ذاك؟ قال: بلغني في الحديث:

أَنَّ اللَّهَ عَرَضَ سِيرَةَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، فَقَالَ:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ».

فَقَالَ لَهُ: لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلَ.

فَقَالَ:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ» فَقِيلَ لَهُ: لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ سَمِيًّا».

فَقِيلَ لَهُ: أُعْطِيَْتَ ذَلِكَ.

فلا أدري ما الشبهه في هذا الخبر لأنه لم يسنده إلى إمام، و قال: بلغني في الحديث كذا،

دينار برای خانواده ام ببرم محبوب تر است، در حالی که به [تهیه] پنج درهم برای خود و خانواده ام محتاج هستم.

عبدالله بن سليمان به او گفت: به چه دلیل [این قدر برایت مهم است]؟

سالم گفت: در حدیثی به من رسیده است که خداوند سیره و روش قائم آل محمد را

بر موسی بن عمران بیان کرد.

موسی عرضه داشت: خداوندا! او را از بنی اسرائیل قرار بده.

خداوند به او فرمود که راهی به این امر نیست [امکان ندارد].

بعد عرضه داشت: خداوندا! مرا از یارانش قرار بده.

به او وحی شد: راهی به این مهم نیست.

بعد عرضه داشت: خدایا او را هم نام من فرما.

وحی شد: آن را [یعنی هم نامی با قائم را] به تو عطا کردیم.

توضیح خبر: من نمی دانم که در این خبر چه شبهه و مطلبی علیه ما وجود دارد.

ولیس کَلَّمَا یبلغه یكون صحیحاً، وقد قلنا: إن من یقوم بعد الإمام الأول یسمی قائماً أو یلزمه من السیره مثل سیره الأول سواء، فسقط القول به.

۲۹ - قال: وروی زید الشحام و غیره قال: سمعت سالماً یقول:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - عَرَضَ سِيرَةَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ... وَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَدْ تَكَلَّمْنَا عَلَيْهِ مَعَ تَسْلِيمِهِ.

۳۰ - قال: وَحَدَّثَنِي بَحْرُ بْنُ زِيَادِ الطَّحَانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِرْوَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ:

جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّهُمْ يَرَوُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بِالْكَوْفَةِ عَلَى الْمِئْبَرِ:

به این دلیل که خبر را به هیچ یک از ائمه مستند نکرده است و فقط گفته که به من چنین رسیده، [مقصود موسی است که اخبار را نقل کرده] و بنا نیست که هر چه خبر می رسد صحیح باشد و ما قبلاً گفتیم: هر کس بعد از امام قبلی عهده دار امر امامت بشود، او قائم نامیده می شود و این که برای او هم لازم است که روشش همانند امام قبلی باشد.

بنابراین استناد به این خبر از درجه اعتبار ساقط است.

۲۹ / ۵ - زید شحام روایت کرده است: از سالم (۱)

شنیدم که می گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند تعالی سیره قائم آل محمد را بر موسی بن عمران عرضه کرد... که بقیه حدیث همان گونه که در بالا آمد، نقل شده است و ما هم در موردش بحث کردیم [این خبر را غیر از زید شحام هم نقل کرده اند].

۳۰ / ۶ - محمد بن مروان گفته است: مردی خطاب به امام باقر علیه السلام عرض کرد: جانم به قربان شما، مردم می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام در بالای منبر در کوفه فرموده اند:

ص: ۱۱۹

۱- . با همین عنوان یعنی «سالم» و بدون ذکر نام پدرش در حدود بیست روایت آمده. مرحوم شیخ طوسی رحمه الله او را از اصحاب امام باقر علیه السلام فرموده اند.

لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِّنِّي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ.

قَالَ: فَأَنْتَ هُوَ؟ فَقَالَ: لَا، ذَاكَ سَمِيَ فَالِقَ الْبَحْرِ.

فالوجه فيه: بعد كونه خبرا واحدا إنَّ لسمي فالق البحر أن يقوم بالأمر ويملاها قسطا وعدلا إن مكن من ذلك، وإنما نفاه عن نفسه تقيته من سلطان الوقت لا نفى استحقاقه للإمامه.

۳۱ - قال: وحدثني أبو محمد الصيرفي، عن الحسين بن سليمان، عن ضريس الكناسي، عن أبي خالد الكابلي قال:

اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند تبارک و تعالی آن روز را آن قدر طولانی می کند تا مردی از نسل من را برانگیزاند، او زمین را از عدل و داد پر می کند

همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: بله، حضرت چنین فرموده اند.

عرض کرد: شما همان شخص هستید؟

حضرت فرمودند: نه، او همانم شکافنده دریا نامیده شده است.

توضیح خبر: علاوه بر این که این خبر هم [مثل اخبار قبلی] خبر واحد است؛ علت نام گذاری امام به شکافنده دریا این است که او به امر امامت قیام کرده و اگر چنانچه بر امور تسلط یافته و برایشان مقدور باشد زمین را از عدل و داد پر می کند.
[بنابراین]

شکافنده کنایه از تسلط و حاکمیت بر عالم است] و این که حضرت این اوصاف را از خودشان نفی کردند، معنای عدم استحقاق ایشان برای امر امامت و ولایت نیست، بلکه به جهت تقيته از سلطان وقت است.

۳۱ / ۷ - ابو خالد کابلی گفته است:

ص: ۱۲۰

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ قَارُونَ كَانَ يَلْبَسُ الثِّيَابَ الْحُمْرِ، وَإِنَّ فِرْعَوْنَ كَانَ يَلْبَسُ السُّودَ وَيُرْخِي الشُّعُورَ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّ بَنِي فُلَانٍ لَبَسُوا السَّوَادَ وَأَرْخُوا الشُّعُورَ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُهْلِكُهُمْ بِسَمِيهِ.

۳۲ - قال: وبهذا الإسناد قال: تذاكرنا عنده القائم؛

فَقَالَ: إِسْمُهُ إِسْمٌ لِحَدِيدِهِ الْحَلَّاقِ.

فالوجه فيه: بعد كونه خبرا واحدا ما قدّمناه من أنّ موسى هو المستحق للقيام للأمر بعد أبيه، ويحتمل أيضا أن يريد أنّ الذي يفعل ما تضمّنه الخبر والذى له العدل والقيام بالأمر يتمكن منه من ولد موسى. ردّا على المذنبين قالوا ذلك في ولد إسماعيل وغيره؛

از امام زين العابدين عليه السلام شنیدم که فرمودند: قارون لباس قرمز می پوشید، و فرعون ملبس به لباس سیاه بود و موهای سرش را باز می گذاشت و به اطراف سرش می ریخت و خداوند موسی علیه السلام را به پیامبری فرستاد. و فرزندان فلانی [بنی عباس] هم لباس سیاه می پوشند و موهایشان را باز گذارده و به اطراف سرشان می ریزند و خداوند هم به وسیله همانم او [موسی] آنان را هلاک می کند.

۸ / ۳۲ - به همین سند ابو خالد کابلی گفته است: در محضر امام سجاد علیه السلام در مورد قائم، بحث و مذاکره می کردیم که حضرت فرمودند: اسم او اسم تیغ سرتراش است [یعنی موسی].

توضیح خبر: ضمن آن که این خبر هم واحد است، جواب ما همان است که قبلاً

گفتیم، به این که موسی بن جعفر علیه السلام پس از پدر بزرگوارش مستحق اقامه امر امامت است و باز احتمال دارد منظور حضرت این باشد: کسی که آنچه را در ضمن خبر آمده است انجام می دهد و عدالت را فراگیر می کند و جهت قیام به امر امامت، متمکن و توانمند می شود، او از فرزندان موسی بن جعفر است. [این بیان] ردّی است بر کسانی که معتقدند: امام زمان علیه السلام از اولاد اسماعیل بن جعفر و یا دیگران است. بنابراین آن

فأضافه إلى موسى عليه السلام لما كان ذلك في ولده، كما يقال: الإمامه في قريش، ويراد بذلك في أولاد قريش وأولاد أولاد من ينسب إليه.

۳۳ - قال: وروى جعفر بن سماعه، عن محمد بن الحسن، عن أبيه الحسن بن هارون قال:

قال أبو عبيد الله عليه السلام: إني هذا - يعني أبا الحسن عليه السلام - هو القائم، وهو من المختوم، وهو الذي يملأها قسبًا وعدلاً كما ملئت ظلماً وجورًا.

فالوجه فيه: أيضا ما قدمناه في غيره.

۳۴ - قال: وحدثنى عبد الله بن سلام، عن عبد الله بن سنان قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من المختوم أن ابني هذا قائم هذه الأمة، وصاحب السيف.

- وأشار بيده إلى أبي الحسن عليه السلام -.

حضرت اوصاف قائم عليه السلام را به امام كاظم عليه السلام نسبت داده، به جهت آن که او از اولاد امام كاظم عليه السلام است. چنان که گفته می شود: «امامت در میان قريش است» در حالی که مقصود از این جمله، اولاد و یا اولاد اولاد و کسی که از نسل قريش است می باشد.

۹ / ۳۳ - حسن بن هارون گفته است: امام صادق عليه السلام فرمودند: این پسر من؛ یعنی ابوالحسن [موسی عليه السلام] قائم است و این از امور حتمی است و او زمین را پر از عدل و داد می کند چنان که پر از ظالم و جور شده باشد.

توضیح خبر: جواب این خبر همان است که در اخبار گذشته گفتیم.

۱۰ / ۳۴ - سنان گفته است: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند: از محتومات [و قضا و قدر حتمی] این است که این پسر من قائم این امت و صاحب شمشیر است. و حضرت با دست به ابی الحسن موسی عليه السلام اشاره فرمودند.

فالوجه فيه: أيضا ما قدّمنا[ه] في غيره سواء، من أنّ له ذلك استحقاقا، أو يكون من ولده من يقوم بذلك فعلاً.

۳۵ - قال: وأخبرني علي بن رزق الله، عن أبي الوليد الطرائفي قال: كنت ليله عند أبي عبد الله عليه السلام إذ نادى غلامه فقال:

إِنطَلِقْ فَادْعُ لِي سَيِّدَ وُلْدِي.

فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: فَلَانٌ؛ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ -.

[قال:] فَلَمْ أَلْبَثْ حَتَّى جَاءَ بِقَمِيصٍ بَغِيرِ رِدَاءٍ - إِلَى أَنْ قَالَ: - ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى عَضُدِي

وَقَالَ: يَا أَبَا الْوَلِيدِ كَأَنِّي بِالرَّايَةِ السُّودَاءِ صَاحِبِهِ الرَّقْعَةِ الْخَضْرَاءِ تَخَفَّقُ فَوْقَ رَأْسِ هَذَا الْجَالِسِ وَمَعَهُ أَصْحَابُهُ يَهْدُونَ جِبَالَ الْحَدِيدِ هَذَا، لَا يَأْتُونَ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا هَدُوهُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا؟

توضیح خبر: قبلاً گفتیم که منظور، استحقاق این منصب الهی برای وی و یا کسی از فرزندان ایشان است که این عمل را انجام خواهد داد.

۱۱ / ۳۵ - ابو ولید طرائفی گفته است: شبی در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که حضرت غلامش را صدا زده، فرمودند: برو و آقای فرزندانم را صدا بزن.

غلام به حضرت عرض کرد: سید اولاد شما کیست؟

حضرت فرمودند: فلانی؛ یعنی ابا الحسن علیه السلام.

هنوز مدتی نگذشته بود که ایشان با پیراهن و بدون ردا آمد. تا آنجا که ابی ولید

می گوید: حضرت با دستش به بازویم زده و فرمودند: ای ابا ولید! گویا می بینم پرچم سیاه را که در کنار علم سبز است و بالای سر همین پسر که نشسته، به اهتزاز در آمده است. یارانی او را همراهی می کنند که کوه های آهن را متلاشی می کنند، و به هر مانعی که می رسند آن را از سر راه برمی دارند.

عرض کردم: جان به فدای شما، همین پسر؟

قَالَ: نَعَمْ هَذَا، يَا أَبَا الْوَلِيدِ يَمْلَأُهَا قِسِيًّا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، يَسِيرُ فِي أَهْلِ الْقَبْلَةِ بِسِيرِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا؟

قَالَ: هَذَا، ثُمَّ قَالَ: فَاتَّبِعْهُ وَأَطِعْهُ وَصَدِّقْهُ وَأَعْطِهِ الرِّضَا مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّكَ سَتُدْرِكُهُ

إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فالوجه فيه: أيضا أن يكون قوله: «كأنتي بالرايه على رأس هذا» أي على رأس من يكون من ولد هذا، بخلاف ما يقول الإسماعيليه وغيرهم، من أصناف الملل الذين يزعمون

أن المهدي منهم فأضافه إليه مجازا، على ما مضى ذكر نظائره، ويكون أمره بطاعته وتصديقه، وأنه يدرك حال إمامته.

فرمودند: بله، ای ابا ولید! همین پسر، زمین را پر از عدل و داد می کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد. در مورد اهل قبله به سیره و روش علی بن ابی طالب علیه السلام عمل می کند و آن قدر از دشمنان خدا را می کشد تا خداوند راضی شود.

عرض کردم: جانم به فدای شما، همین پسر؟

حضرت فرمودند: همین پسر. سپس فرمودند: پس از او تبعیت کرده، مطیع او باش، او را تصدیق کن و او را از خودت راضی کن، به راستی که او را به زودی درک می کنی ان شاء الله.

توضیح خبر: این که حضرت فرمودند: گویا پرچم را روی سر این پسر می بینم؛ یعنی بالای سر آن کسی است که از فرزندان اوست. به خلاف آنچه اسماعیلیه و دیگران از گروه های مختلف می گویند که گمان می کنند مهدی از آن ها است. بنابراین امام صادق علیه السلام مجازا [و برای رفع این اشتباه] صفت قائمیت را به امام کاظم علیه السلام اضافه فرمودند، همچنان که نظایر این مجاز در اخبار قبلی گفته شد.

و این که امام علیه السلام امر فرمودند به اطاعت و تصدیق امام کاظم علیه السلام توسط ابی ولید، به این خاطر است که او دوران امامت امام کاظم علیه السلام را درک می کند.

۳۶ - قال: وحَدَّثني عبد الله بن جميل، عن صالح بن أبي سعيد القمَّاط، قال: حَدَّثني عبد الله بن غالب.

قال: أنشدت أبا عبد الله عليه السلام هذه القصيدة:

فإن تك أنت المرتجى للذي نرى

فتلك التي من ذي العلى فيك نطلب

فَقَالَ: لَيْسَ أَنَا صَاحِبُ هَذِهِ الصِّفَةِ، وَلَكِنَّ هَذَا صَاحِبُهَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ -.

فالوجه فيه: أيضا ما قلنا[ه] في الخبر الأوّل، من أنّ صاحب هذا من ولده دون غيره ممّن يدعى له ذلك.

۳۷ - قال: وحَدَّثني أبو عبد الله لئذاذ، عن صارم بن علوان الجوحى قال: دخلت أنا والمفضل ويونس بن ظبيان والفيض بن

المختار والقاسم - شريك المفضل - على

۱۲ / ۳۶ - عبد الله بن غالب مى گوید: این قصیده(۱)

را برای امام صادق علیه السلام سرودم:

اگر محمل و مایه امید ما شما هستید همچنان که مى بینم [مى دانیم]

پس این همان امری است که ما در مورد شما از خداوند درخواست مى کنیم

حضرت فرمودند: من صاحب این صفت نیستم؛ بلکه این شخص صاحب این صفت است و با دستشان به ابی الحسن موسی علیه

السلام اشاره فرمودند.

توضیح خبر: ما در خبر اوّل اشاره کرده و گفتیم: مقصود این است که صاحب این مقام و منصب، فرزند اوست نه کسانی دیگر

که مدعی این مقام هستند [مثل اسماعیلیه].

۱۳ / ۳۷ - صارم بن علوان جوخی گفته است: من و مفضل و یونس بن ظبیان و فیض بن مختار و قاسم - شریک مفضل - به

خ-دمت امام ص-ادق علیه السلام رسیدیم،

ص: ۱۲۵

۱- . قصیده شعری است که مصرع اوّل و تمام مصرع های زوج آن دارای قافیه واحد باشند و تعداد ابیات آن حداقل شانزده

بیت است. بنابراین بیت مذکور طلیعه و یا تمام قصیده نیست بلکه برای اختصار، همین بیت را که مورد نیاز بوده نقل کرده اند.

أبي عبد الله عليه السلام وعنده إسماعيل ابنه، فقال الفيض: جعلت فداك نتقبل من هؤلاء الضياع فنقبلها بأكثر مما نتقبلها.
فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ.

فقال له إسماعيل ابنه: لم تفهم يا أبة!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا لَمْ أَفْهَمْ، أَقُولُ لَكَ: الزَّمِنِي فَلَا تَفْعَلْ.

فقام إسماعيل مغضبا.

فقال الفيض: إنا نرى أنه صاحب هذا الأمر من بعدك.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ كَذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا أَلْزَمُ لِي مِنْ ذَلِكَ - وَأَشَارَ إِلَى أَبِي

و پسرشان اسماعیل هم در محضر امام بود. فیض عرض کرد: جانم به فدای شما، ما اموالی را که در دست مردم هست [و به هر دلیلی توان به کارگیری و سود بردن شرعی از آن را ندارند] از آن ها قبول کرده و به پرداخت بیشتر از آنی که پذیرفته ایم، ضمانت می کنیم. (۱)

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد.

اسماعیل به حضرت گفت: پدرجان! مسأله را متوجه نشدید!

حضرت به اسماعیل فرمودند: من نفهمیدم؟! [بارها] به تو می گویم که همراه و ملازم من باش تا این مسائل را درک کنی و تو این کار را انجام نمی دهی.

اسماعیل با عصبانیت برخاست و رفت.

فیض به محضر امام عرض کرد: ما فکر می کردیم که بعد از شما ایشان صاحب منصب امامت است.

حضرت فرمودند: نه، به خدا قسم که این طور نیست. بعد فرمودند: این است که ملازم و همراه من در امر امامت است و اشاره به ابی الحسن علیه السلام کردند، که خوابیده بود.

ص: ۱۲۶

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ نَائِمٌ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ فَنَامَ عَلَيَّ صِدْرِهِ، فَلَمَّا انْتَبَهَ أَخَذَ أَبُو عَبيدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَاعِدِهِ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ
إِنِّي حَقًّا هُوَ وَاللَّهِ يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

فقال له قاسم الثانيه: هذا جعلت فداك؟

قال: إِي وَاللَّهِ إِنِّي هَذَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلَأَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِقِسْطٍ وَعَدْلٍ كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا، ثَلَاثُ أَيْمَانٍ يَخْلِفُ بِهَا.
فالوجه فيه: أيضا ما قلناه، من أنّ الّذي يملأ الأرض قسطا وعدلاّ يكون من ولده دون ولد إسماعيل على ما ذهب إليه قوم،
فلذلك قرنه بالأيمان علما منه بأنّ قوما يعتقدون في

ولد إسماعيل هذا، فنفاه وقرنه بالأيمان لتزول الشبهه والشكّ والريبه.

حضرت او را بغل کرد و روی سینه خود خوابانید. وقتی از خواب بیدار شد، امام صادق علیه السلام دست او را گرفته،
فرمودند: به خدا قسم که حقیقتا این پسر [پس از من صاحب مقام امامت] است که به خدا قسم زمین را پر از عدل و داد می
کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

قاسم - شریک مفضل - عرضه داشت: جانم به فدای شما، همین پسر؟

حضرت فرمودند: بله، به خدا قسم این است و از دنیا نمی رود تا این که خداوند به وسیله او زمین را پر از قسط و عدل می
کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد و حضرت سه مرتبه قسم یاد کردند.

توضیح خبر: همان طور که قبلاً گفتیم آن کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند از اولاد امام کاظم علیه السلام است، نه
اولاد اسماعیل، چنان که عدّه ای این گونه خیال کرده اند و این که امام صادق علیه السلام کلام خود را به قسم همراه کردند،
به خاطر آن بوده که می دانستند عدّه ای معتقد خواهند شد که مهدی علیه السلام از اولاد اسماعیل است. بنابراین امام علیه
السلام این گمان باطل را نفی فرموده، با قسم همراهش کرده است تا این که هر گونه شکّ و شبهه را در این مورد از بین
ببرند.

۳۸ - قال: وحدثني حنان بن سدير، عن إسماعيل البزاز قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن صاحب هذا الأمر يلي الوصية وهو ابن عشرين سنة.

فقال إسماعيل: فوالله ما وليها أحد قط كان أحدث منه، وإنه لفي السن الذي قال أبو عبد الله عليه السلام.

فليس في هذا الخبر تصريح من العدي يقوم بهذا الأمر، وإنما قال: يكون ابن عشرين سنة، وحمله الراوي على ما أراد، وقول الراوي ليس بحجّه، ولو حمل غيره على غيره لكان

[قد] ساواه في التأويل، فبطل التعلق به.

۳۹ - قال: وحدثني إبراهيم بن محمد بن حمران، عن يحيى بن القاسم الحداء وغيره، عن جميل بن صالح، عن داود بن زربي، قال: بعث إليّ العبد الصالح عليه السلام - وهو في الحبس -

فقال: أنت هذا الرجل، - يعني يحيى بن خالد - فقل له: يقول لك أبو فلان: ما حملك

۱۴ / ۳۸ - إسماعيل [بن زياد] بزاز می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: تحقیقا صاحب این امر [امامت] متولی وصیت است در حالی که بیست سال دارد.

بعد اسماعیل می گوید: هیچ کسی متولی وصیت [امام صادق علیه السلام] نشد که از او جوان تر باشد، و امام کاظم علیه السلام در همان سن و سالی بود که امام صادق علیه السلام فرموده بودند.

توضیح خبر: در این خبر هیچ تصریحی مبنی بر این که قائم چه کسی است وجود ندارد. فقط گفته است که او بیست ساله است و از طرفی راوی هم خبر را مطابق اعتقاد خودش حمل کرده است. گفته راوی هم که حجّت نیست. حال اگر کسی [با عقیده و گرایش دیگری] خبر را به غیر از امام کاظم علیه السلام حمل کند، با آنچه که راوی ادعا کرده مساوی است. بنابراین تمسک به این خبر، باطل و بی فایده است.

۱۵ / ۳۹ - داوود بن زربي گفته است: وقتی که عبد صالح [امام کاظم علیه السلام] در زندان بود سراغ من فرستاد و فرمود: برو به این مرد؛ یعنی يحيى بن خالد [برمکی] بگو:

ص: ۱۲۸

عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ أُنْخَرَجْتَنِي مِنْ بِلَادِي وَفَرَّقْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ عِيَالِي.

فأتيته وأخبرته فقال: زبيده طالق، وعليه أغلظ الأيمان لوددت أنه غرم الساعة ألفي ألف، وأنت خرجت.

فرجعت إليه فأبلغته.

فَقَالَ: اِرْجِعْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ: وَاللَّهِ لَتَخْرُجَنِي أَوْ لَأُخْرَجَنَّ.

فلا- أدرى أى تعلق فى هذا الخبر ودلاله على أنه القائم بالأمر، وإنما فيه إخبار بأنه إن لم يخرج ليخرجن - يعنى من الحبس - ومع ذلك فقد قرنه باليمين أنه إن لم يفعل به ليفعلن،

وكلاهما لم يوجد، فإذا لم يخرج يحيى كان ينبغى أن يخرج وإلا حث فى يمينه وذلك لا يجوز عليه.

فلانى مى گوید: چه چیزی باعث شد كه با من اين كار را بكنى؟ مرا از شهر و ديارم

بيرون كردى و بين من و عيالم جدايى انداختى؟

من هم آمدم و به يحيى خبر دادم. يحيى هم گفت: زبيده [زن هارون] مطلقه بشود! قسم هاى زيادى ياد كرد و گفت: دوست مى داشتم دو هزار هزار درهم [دو ميليون] گرامت مى دادم و تو را آزاد مى كردم.

به خدمت امام برگشتم و ماجرا را گفتم، امام فرمودند: برو و بگو: [فلانى] مى گويد: به خدا قسم كه تو حتما مرا از زندان خارج مى كنى يا اين كه من خودم مى روم.

توضيح خبر: من نمى دانم در اين خبر چه دست آويزى هست و چه چيزى دلالت مى كند به اين كه امام كاظم، قائم به امر است. فقط در اين خبر اين معنا وجود دارد كه اگر مرا از حبس خارج نكنى من خودم خارج مى شوم و اين معنا را با قسم ياد كردن، كامل مى كند كه اگر او [يحيى] انجام ندهد، خودش [امام] انجام خواهد داد. در حالى كه هيچ كدام انجام ندادند. بنا بر اين وقتى يحيى او را خارج نكرد سزاوار بود خودش بيرون مى آمد در حالى كه اين نشد و خلاف قسم شد كه جايز نيست [بنا بر اين نمى شود به اين خبر تكيه كرد].

۴۰ - قال: وحَدَّثني إبراهيم بن محمّد بن حمران، عن إسماعيل بن منصور الزبالي قال: سمعت شيخا باذرعَات - قد أتت عليه عشرون ومائه سنه - قال:

سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَى مِثْبَرِ الْكُوفَةِ: كَأَنِّي بَابِنِ حَمِيدَةَ قَدْ مَلَأَهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَ هُوَ مِنْكَ أَوْ مِنْ غَيْرِكَ؟ فَقَالَ: لَا، بَلْ هُوَ رَجُلٌ مِنِّي.

فالوجه فيه: أنّ صاحب (هذا) الأمر يكون من ولد حميده وهي أمّ موسى بن جعفر عليه السلام

كما يقال: يكون من ولد فاطمه عليها السلام وليس فيه أنّه يكون منها لصلبها دون نسلها، كما لا يكون كذلك إذا نسب إلى فاطمه عليها السلام وكما لا يلزم (أن يكون) ولده لصلبه وإن قال: إنّهُ يكون منّي، بل يكفي أن يكون من نسله.

۱۶ / ۴۰ - اسماعيل بن منصور زبالي گفته است: از پيرمردی در «اذرعَات» [منطقه ای

در سوریه] که ۱۲۰ سال از عمرش می گذشت، شنیدم که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که بالای منبر مسجد کوفه می فرمودند: گویا پسر حمیده را می بینم که زمین را پر از عدل و داد کرده است، چنان که پر از ظلم و جور شده است.

در همین حین مردی برخاسته، عرض کرد: آیا از «نسل» شما است و یا از «نسل» غیر

شماست؟

حضرت فرمودند: نه، بلکه او از نسل من است.

توضیح خبر: آری صاحب این امر [امام زمان علیه السلام] از فرزندان حمیده، مادر موسی بن جعفر علیهما السلام است. و آن طور که گفته می شود، [ولی عصر علیه السلام] از اولاد فاطمه علیها السلام است. و در این خبر هیچ دلیلی دالّ بر این که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرزند بدون واسطه حمیده باشد نیست. چنان که نسبت دادن ایشان به حضرت زهرا علیه السلام همین گونه است [یعنی از نسل فاطمه است، نه زاده فاطمه علیها السلام و در مورد حمیده هم همین مسأله جاری است] و این که امام علی علیه السلام فرمودند: او از من است، لازم نیست که از صلب ایشان باشد و همین که از نسل امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، کفایت می کند.

ص: ۱۳۰

۴۱ - قال: وحدثني أحمد بن الحسن قال: حدثني يحيى بن إسحاق العلوي، عن أبيه قال:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ.

قال: صَاحِبُ الْبُهْمَةِ، وَأَبُو الْحَسَنِ فِي نَاحِيَةِ الدَّارِ وَمَعَهُ عِناقٌ مَكِّيَّةٌ وَيَقُولُ لَهَا: أُسْجِدِي لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ.

ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

فأول ما فيه: أنه سأله عن مستحق (هذا) الأمر بعده فقال: «صاحب البهمة» وهذا نص عليه بالإمامه.

وقوله: «أما إنه يملأها قسطًا وعدلًا (كما ملئت ظلمًا وجورًا)». لا يمتنع أن يكون المراد أن من ولده من يملأها قسطًا وعدلًا، وإذا احتل ذلك سقطت المعارضة.

۱۷ / ۴۱ - يحيى بن اسحاق علوي از پدرش نقل می کند که محضر امام صادق علیه السلام

رسیدم و از صاحب امر امامت پس از ایشان سؤال کردم.

حضرت فرمودند: همان که همراه آن حیوان است. در همین حال ابوالحسن [کاظم علیه السلام] در گوشه ای از [حیاط] منزل همراه یک بزغاله مکی بود و به بزغاله می گفت: برای خدایی که تو را خلق کرده سجده کن.

بعد حضرت فرمودند: آگاه باش که او کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند

همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد.

توضیح خبر: تأویل خبر این است که سائل در مورد کسی از حضرت سؤال کرده است که بعد از امام علیه السلام مستحق این مقام و منصب است و حضرت هم فرمودند: صاحب بهیمه [حیوان]، این جمله نص بر امامت امام کاظم علیه السلام است و اما این که حضرت فرمود: بدان که او زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که پر از ظلم و جور شده است، مانع

از این معنا نیست که مقصود حضرت این باشد که کسی از فرزندان او زمین را پر از عدل و داد می کند. وقتی که این احتمال درست باشد [که هست] دیگر اختلافی وجود ندارد.

۴۲ - قال: وحَدَّثني الحسين بن علي بن معمر، عن أبيه، عن عبد الله بن سنان قال:

سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَكَرَ الْبِدَاءَ لِلَّهِ فَقَالَ: فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ إِلَيَّ الْمَلَائِكَةَ وَأَخْرَجَهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيَّ الرَّسُلِ، فَأَخْرَجَهُ الرَّسُلُ إِلَيَّ الْأَدَمِيِّينَ، فَلَيْسَ فِيهِ بِدَاءٌ.

وَإِنَّ مِنَ الْمُحْتَمومِ أَنَّ ابْنِي هَذَا هُوَ الْقَائِمُ.

فما يتضمّن هذا الخبر من ذكر البداء معناه الظهور على ما بيّناه في غير موضع وقوله: «إِنَّ الْمُحْتَمومِ أَنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ» معناه القائم بعده في موضع الإمامه والاستحقاق لها دون القيام بالسيف، على ما مضى القول فيه.

۴۳ - قال: وروى بقباque - أخو بنين الصيرفي - قال: حَدَّثني الإصطخري،

أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَأَنِّي بَابِنِ حَمِيدَةَ عَلَى أَعْوَادِهَا قَدْ دَانَتْ لَهُ شَرْقُ الْأَرْضِ وَغَرْبُهَا.

۱۸ / ۴۲ - عبد الله بن سنان گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در مورد بداء خداوند فرمودند: آنچه که خدا به ملائکه داده و ملائکه هم به انبیا داده اند، پس پیامبران

هم به انسان ها ابلاغ کرده اند [که همان شرایع و دستورهای دین است]. بنابراین در این مورد بدایی نیست [لذا محتوم نامیده می شوند] و از جمله محتومات و حتمیات این است که این پسر قائم است.

توضیح خبر: آنچه که این خبر در مورد بداء در بر دارد این است که معنای بداء بنابر آنچه که در جای خودش بیان کردیم عبارت است از ظهور امری در غیر موضع قبلی، و این که حضرت فرمود: «از حتمیات این است که فرزندشان قائم است» معنایش این است که ایشان پس از پدر بزرگوارشان قائم به امر امامت است و استحقاق آن مقام را هم دارند بدون این که نیاز به قیام با شمشیر داشته باشند، چنان که بحث در موردش عنوان شد.

۱۹ / ۴۳ - بقباque برادر فرزندان صیرفی گفته است: اصطخري گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: گویا فرزند حمیده را می بینم که بر مسند امامت قرار گرفته و شرق و غرب زمین در مقابل او خاضع شده اند.

فالوجه فيه: أيضا [أنه] يكون من نسلها على ما مضى القول فيه.

٤٤ - قال: وحدثني محمد بن عطاء ضرغامه، عن خلاد اللؤلؤي قال: حدثني سعيد المكي عن أبي عبد الله عليه السلام - وكانت له منزله منه - قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا سعيد! [الأئمة] اثنا عشر إذا مضى سته فتح الله على السابع، ويملك منا أهل البيت خمسة وتطلع الشمس من مغربها على يد السادس.

فهذا الخبر: فيه تصريح بأن الأئمة اثنا عشر، وما قال بعد ذلك: من التفصيل يكون قول الراوي على ما يذهب إليه الإسماعيلية.

٤٥ - قال: وحدثني حنان بن سدير، عن أبي إسماعيل الأبرص، عن أبي بصير قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: على رأس السابع منا الفرج.

توضیح خبر: همان طور که قبلاً گفته شد منظور از فرزند این است که از نسل حمیده است [نه فرزند بلافضل او].

٢٠ / ٤٤ - سعید مکی که در نزد امام صادق علیه السلام صاحب مقام و منزلتی بود، نقل می کند که حضرت فرمودند: ای سعید! امامان دوازده نفرند، زمانی که شش تن از آن ها از

دنیا بروند خداوند تبارک و تعالی برای نفر هفتم گشایش ایجاد می کند، و پنج نفر از ما

اهل بیت مالک [امام] می شوند و به دست ششمین نفر، خورشید از مغرب طلوع می کند.

توضیح خبر: این روایت تصریح به این نکته دارد که ائمه دوازده نفرند، و آنچه که بعد از آن گفته شد، تفصیل و توضیحی است که راوی مطابق با مذهب و مرام اسماعیلیه گفته است.

٢١ / ٤٥ - ابو بصیر گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: فرج بر سر هفتمی ماست.

يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ السَّابِعُ مِنْهُ، لِأَنَّهُ الظَّاهِرُ مِنْ قَوْلِهِ «مَنَا» إِشَارَةٌ إِلَى نَفْسِهِ وَكَذَلِكَ نَقُولُ السَّابِعُ مِنْهُ [هُوَ] الْقَائِمُ [بِالْأَمْرِ].

وليس في الخبر «السابع من أولنا» وإذا احتمل ما قلناه، سقطت المعارضة به.

٤٦ - قال: وحدثني عبد الله بن جبلة، عن سلمه بن جناح، عن حازم بن حبيب قال:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبَوَيَّ هَلَكَمَا وَقَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ وَرَزَقَ أَفَاتَصَيْتُ دَقَّ عَنَّهُمَا وَأَحْيَيْتُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ بِيَمِينِهِ: يَا أَبَا حَازِمٍ مَنْ جَاءَكَ يُخْبِرُكَ عَنْ صَاحِبٍ هَذَا الْأَمْرِ أَنَّهُ غَسَلَهُ وَكَفَّنَهُ وَنَفَضَ التُّرَابَ مِنْ قَبْرِهِ فَلَا تُصَدِّقْهُ.

توضیح خبر: ممکن است که منظور هفتمین امام از نسل ایشان باشد؛ چرا که ظاهر کلامشان که فرمودند: «از ما»، اشاره به وجود مقدس خود حضرت دارد و به همین ترتیب ما هم معتقدیم: هفتمین امام از امام صادق علیه السلام همان قائم به امر است و در خبر هم نیامده است که «هفتمین امام از ما...». حال که احتمال می رود همین باشد، پس معارضه ای که در نقل این خبر ادعا شده [که روایت با اعتقاد ما معارض است] ساقط می شود [چون این خبر عین اعتقاد ماست نه واقفیه].

٢٢ / ٤٦ - حازم بن حبيب می گوید: به محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: پدر و مادرم از دار دنیا رفته اند و خداوند به من نعمت و رزق مرحمت فرموده است، آیا برای آن ها صدقه بدهم و حج به جا بیاورم؟

حضرت فرمودند: بله.

بعد از مدتی با قسم و جدیت فرمودند: ای ابا حازم! اگر کسی آمد و از صاحب این

امر [ولایت و امامت] به تو خبر داد که او را غسل داده و کفن کرده و از خاک قبرش گرد گرفته، او را تصدیق نکن [چون دروغ می گوید].

ص: ١٣٤

فإنما فيه: أن صاحب هذا الأمر لا يموت حتى يقوم بالأمر ولم يذكر من هو؛ والفائدة فيه أن في الناس من اعتقد أنه يموت ويبعثه الله ويحييه - على ما سنيته - فكان هذا ردًا عليه ولا شبهه فيه.

٤٧ - قال: وحدثنى أبو محمد الصيرفي، عن عبد الكريم بن عمرو، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: كَأَنِّي بِإِثْنِي هَذَا - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام - قَدْ أَخَذَهُ بَنُو فُلَانٍ فَمَكَثَ فِي أَيْدِيهِمْ حِينًا وَدَهْرًا، ثُمَّ خَرَجَ مِنْ أَيْدِيهِمْ فَيَأْخُذُ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِهِ حَتَّى يَنْتَهِيَ (بِهِ) إِلَى جَبَلٍ رِضْوَى.

فهذا الخبر: لو حمل على ظاهره لكان كذبا، لأنه حبس في الأوّله وخرج ولم يفعل ما تضمّنه، وفي الثانيه لم يخرج.

توضیح خبر: در این خبر می فرماید: صاحب این امر از دنیا نمی رود مگر پس از قیام بر امر امامت، و از طرفی ذکری هم از [نام] قائم نشده است. فایده این خبر همان گونه که به زودی خواهیم گفت، در این است که عدّه ای از مردم معتقدند که صاحب الامر رحلت کرده و وقت قیامش که فرا برسد خداوند او را زنده می کند. بنابراین روایت در صدد ردّ این گروه و دفع شبهه آن است.

٢٣ / ٤٧ - ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: گویا این پسر؛ یعنی ابا الحسن را می بینم که به دست بنی فلان [بنی عباس] گرفتار و اسیر شده است و مدّتی در دست آن ها است، سپس از دست آن ها خارج شده [و آزاد می شود] و دست مردی از اولادش را می گیرد تا این که به کوه رضوی (١) می رسند.

توضیح خبر: اگر این خبر را به ظاهر آن حمل کنیم دروغ خواهد شد؛ چرا که امام کاظم علیه السلام

در مرتبه اوّل زندانی شدند و [موقتا] آزاد شدند. آنچه را که در ضمن این خبر آمده انجام نداد و در نوبت دوم هم که زندانی شدند، تا شهادت در زندان بودند و از آنجا خارج نشدند.

ص: ١٣٥

١- . کوهی است در نزدیکی مدینه.

ثم ليس فيه أن من يأخذ بيد رجل من ولده حتى ينتهي إلى جبل رضوى أنه يكون القائم وصاحب السيف الذي يظهر على الأرض فلا تعلق بمثل ذلك.

٤٨ - قال: وحدثنى جعفر بن سليمان، عن داود الصرمي، عن علي بن أبي حمزه قال:

قال [إلى] أبو عبد الله عليه السلام: من جاءك فقال لك: إنه مريض إني هذا، وأغمضه وغسله ووضعه في لحده، ونفض يده من تراب قبره، فلا تصدقه.

فهذا الخبر: رواه ابن أبي حمزه وهو مطعون عليه وهو واقفي وسنذكر ما دعاه إلى القول بالوقف.

علي أنه لا - يمتنع أن يكون المراد به الرد علي من ربما يدعى أنه تولى تريضه وغسله ويكون في ذلك كاذبا، لأنه مرض في الحبس، ولم يصل إليه من يفعل ذلك وتولى بعض

از طرفی این خبر مشخص نکرده است که کسی که دست یکی از اولاد او را می گیرد و به کوه رضوی می رود، همان قائم و صاحب شمشیری است که بر [همه اهل] زمین پیروز می شود [یا کسی دیگری است] بنابراین استدلال و تمسک به این خبر درست نیست.

٢٤ / ٤٨ - علی بن ابی حمزه گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: اگر کسی آمد و به تو گفت این پسر [امام کاظم] مریض شد و آن شخص چشم او را بسته و غسلش داده و در قبر قرار داده است و دستش را از خاک قبرش تکانده است، او را تصدیق نکن [چون دروغ می گوید].

توضیح خبر: اولاً این خبر را ابن ابی حمزه روایت کرده که به علت واقفی بودن مورد طعن است، و به زودی خواهیم گفت که چرا واقفی شد.

ثانیا احتمال دارد که مقصود روایت رد بر کسی باشد که ادعا کند که در ایام بیماری امام از ایشان پرستاری کرده و پس از شهادت حضرت، او را غسل داده است که ادعای کذب و دروغی است. به جهت این که آن حضرت در حبس بودند و کسی نمی توانست از

موالیه - علی ما قدّمناه - غسله، وعند قوم من أصحابنا تولّاه ابنه.

فیکون قصد البیان عن بطلان قول من یدعی ذلک.

۴۹ - قال: وروی عن سلیمان بن داود، عن علی بن ابی حمزه، عن أبی الحسن علیه السلام قال:

قال لی: یا علی من أخبرک أنه مرّضنی وغمّضنی وغسلنی ووضعی فی لحدی ونفّص یده من تراب قبری فلا تصدّقه.

فالوجه فیہ: ایضا ما قلناه فی الخبر الأوّل سواء.

۵۰ - قال: وأخبرنی أعمین بن عبد الرحمن بن أعمین قال: بعثنی عبد الله بن بکیر إلى عبد الله الكاهلی سنه أخذ العبد الصالح علیه السلام زمن المهدي فقال: أقرئه السلام وسله أتاہ خبر - إلى أن قال: - أقرئه السلام وقل له: حدّثنی أبو العیزار فی مسجدکم منذ ثلاثین سنه وهو یقول:

ایشان پرستاری کند و یا همان طوری که قبلاً هم گفته شد آن حضرت را یکی از دوستان او غسل داده باشد. البته بسیاری از علمای ما معتقدند که فرزند ایشان [امام

رضا] امور امام را انجام داده اند. [که کاملاً درست است]. بنابراین قصد روایت، بیان بطلان ادّعی دیگران بوده است.

۲۵ / ۴۹ - علی بن ابی حمزه نقل کرده است: امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: ای علی! اگر کسی به تو خبر داد که در مرضی من بر بالینم بوده و پس از مرگ، چشمم را بسته و مرا در قبر گذاشته و از خاک قبرم گرد گرفته است، او را تصدیق نکن.

توضیح خبر: سخن ما همان است که در خبر گذشته بحث کردیم.

۲۶ / ۵۰ - اعمین بن عبدالرحمن بن اعمین گفته است: در همان سالی که امام کاظم علیه السلام

در زمان مهدی عباسی دستگیر و روانه زندان شدند، عبدالله بن بکیر مرا به طرف عبدالله

کاهلی فرستاد و گفت: سلام مرا به او رسانده از او بپرس که آیا خبر [دستگیری امام] به او رسیده است یا نه؟

[تا این که گفت] به او سلام برسان و [از طرف من] به او بگو: ابوالعیزار سی سال پیش

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُقَدَّمُ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ الْعِرَاقِ مَرَّتَيْنِ؛ فَأَمَّا الْأُولَى فَيُعْجَلُ سِرَاحُهُ وَيَحْسُنُ

جَائِزَتُهُ وَأَمَّا الثَّانِيَةُ فَيَحْبَسُ فَيَطُولُ حَبْسُهُ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ أَيْدِيهِمْ عَنَوَةً.

فهذا الخبر: مع أنه خبر واحد، يحتمل أن يكون الوجه فيه أنه يخرج من أيديهم عنوه، بأن ينقله الله إلى دار كرامته، ولا يبقى في أيديهم يعدّبونه ويؤذونه على أنه ليس فيه من هو ذلك الشخص، وصاحب الأمر مشترك بينه وبين غيره، فلم حمل عليه دون غيره.

۵۱ - قال: وأخبرني إبراهيم بن محمد بن حمران وحمزان والهيثم بن واقد الجزري، عن عبد الله الرجاني قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه العبد الصالح عليه السلام فقال:

يَا أَحْمَدُ افْعَلْ كَذَا.

در مسجد شما به ما می گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: صاحب امر امامت دو مرتبه به عراق برده می شود. اما اولین بار زود آزاد شده، جایزه خوبی هم به او داده می شود و اما مرتبه دوم مدت طولانی زندانی می شود و به شکل ناگهانی از دست آن ها خارج می شود.

توضیح خبر: علاوه بر این که خبر واحد است، ممکن است منظور از این که به صورت ناگهانی از دست آن ها خارج می شود، این باشد که خداوند تبارک و تعالی آن حضرت را به عالم بقا منتقل می کند و دیگر در دست آن ها نمی ماند تا شکنجه و آزار ببیند.

از طرفی در این خبر نیامده است که صاحب امر مشخصا چه کسی است. لذا لفظ صاحب امر مشترک بین امام کاظم و غیر ایشان است. پس به چه دلیل [وصف] صاحب الامر فقط بر او حمل بشود نه غیر او؟

۲۷ / ۵۱ - عبدالله بن رجانی گفته است: من در محضر امام صادق علیه السلام بودم که عید صالح [امام کاظم علیه السلام] داخل شد و امام صادق علیه السلام خطاب به ایشان فرمودند: ای احمد! آن کار را انجام بده.

فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِتْدَاكَ! اِسْمُهُ فُلَانٌ؟ فَقَالَ: بَلْ اِسْمُهُ اَحْمَدُ وَمُحَمَّدٌ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَبْدَ اللّٰهِ اِنَّ صَاحِبَ هٰذَا الْاَمْرِ يُؤَخِّدُ، فَيَحْبَسُ، فَيَطْوُلُ حَبْسَهُ فَاِذَا هَمُّوا بِهِ دَعَا بِاِسْمِ اللّٰهِ الْاَعْظَمِ فَاَفَلْتَهُ مِنْ اَيْدِيهِمْ.

فهذا أيضا: من جنس الأوّل يحتمل أن يكون أراد بقلته الموت دون الحياه.

۵۲ - قال: [و]روى بعض أصحابنا، عن أبي محمّد البرّاز قال: حدّثنا عمرو بن منهال القمّاط، عن حديد الساباطي، عن أبي عبد الله عليه السلام:

قال: اِنَّ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيِّبَتَيْنِ؛ إِحْدَاهُمَا تَقَلُّ وَالْأُخْرَى تَطْوُلُ، حَتَّى يَجِيئُكُمْ مَنْ يَزْعَمُ أَنَّهُ مَاتَ وَصِيَّ لِي عَلَيْهِ وَدَفَنَهُ وَنَفَضَ تُرَابَ الْقَبْرِ مِنْ يَدِهِ. فَهُوَ فِي ذَلِكُ كَاذِبٌ لَيْسَ يَمُوتُ وَصِيٌّ حَتَّى يُقِيمَ وَصِيًّا وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيَّ فَإِنَّ وَلِيَّهُ غَيْرُ وَصِيٍّ عَمِي.

عرض کردم: جانم به فدای شما، اسم او فلان [موسی] است!

حضرت فرمودند: بلکه اسم او احمد و محمد است. بعد به من فرمودند: ای عبدالله!

همانا صاحب این امر گرفتار شده و مدّتی طولانی زندان می شود. پس وقتی که آن ها تصمیم به [کشتن] او گرفتند به اسم اعظم خداوند دعا کرده، از دستشان رها می شود.

توضیح خبر: این خبر هم از جنس خبر قبلی است، و احتمال می رود که مقصود از رها شدن این باشد که با مرگ رها می شود نه حیات و زندگی.

۲۸ / ۵۲ - حديد ساباطی از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: ابی الحسن [کاظم عليه السلام] دو غیبت خواهد داشت، یکی کوتاه و دیگری طولانی خواهد بود. تا آنجا که کسی نزد شما آمده و خیال می کند که او از دنیا رفته و بر ایشان نماز

خوانده و دفنش کرده و دستش را از خاک قبر او تکانده است. در این مورد آن شخص حتما دروغگو و کاذب است. وصی من نمی میرد تا این که وظیفه وصایتش را انجام دهد و [امور] وصی را به جز وصی کسی به عهده نمی گیرد و اگر چنانچه کسی غیر از وصی، متولّی [امور غسل و کفن] وصی شود، کور خواهد شد.

وإنما فيه: تكذيب من يدعى موته قبل أن يقيم وصيًا، وهذا لعمرى باطل فأما إذا أوصى وأقام غيره مقامه فإنه ليس فيه ذكره.

۵۳ - قال: وحدَّثنا عبد الله بن سلام أبوهريره، عن زرعه، عن مفضل قال:

كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِذْ جَاءَهُ أَبُو الْحَسَنِ وَمُحَمَّدٌ وَمَعَهُمَا عِنَاقٌ يَتَجَاذَبَانَهَا فَغَلَبَهُ مُحَمَّدٌ عَلَيْهَا، فَاسْتَحْيَى أَبُو الْحَسَنِ فَجَاءَ فَجَلَسَ إِلَيَّ جَانِبِي فَضَمَّمْتُهُ إِلَيَّ وَقَبَّلْتُهُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُكُمْ مَعِيَ أَنَّ بَنِي الْعَبَّاسِ يَأْخُذُونَهُ فَيُلْقِي مِنْهُمْ عَنَّا ثُمَّ يَفْلِتُهُ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ بِضَرْبٍ مِنَ الضُّرُوبِ، ثُمَّ يُعْمَى عَلَى النَّاسِ أَمْرُهُ حَتَّى تَفِيضَ عَلَيْهِ الْعُيُونُ، وَتَضْطَرِبُ فِيهِ الْقُلُوبُ كَمَا تَضْطَرِبُ السَّفِينَةُ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ وَعَوَاصِفِ الرِّيحِ، ثُمَّ يَأْتِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ بِفَرَجٍ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

توضیح خبر: این خبر در واقع تکذیب کسی است که مدعی شده، امام کاظم علیه السلام قبل از وصیت کردن از دنیا رفته است. ولی به جان خودم قسم این ادعا باطل و بیهوده است و اما پس از زمانی امام وصیت کرده وصی قرار داد و وصی هم جانشین او شد (فقط برای حفظ جانش) نام او را ذکر نکرد.

۲۹ / ۵۳ - مفضل [بن عمر] گفته است: من در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که ابوالحسن [موسی علیه السلام] به همراه محمد [برادرشان] با یک بزغاله آمد و هر دو نفر بزغاله را سمت خودشان می کشاندند تا این که محمد غلبه کرد و ابوالحسن حیا نموده، در کنار من نشست. من هم ایشان را بغل کرده و بوسیدم. بعد امام صادق علیه السلام فرمودند: ایشان صاحب [و امام] شماس است با این که بنی عباس او را دستگیر می کنند و آسیب هایی از آن ها به او می رسد، اما خداوند به هر نحوی که می خواهد او را از دست بنی عباس رها می کند.

بعد امر ایشان بر مردم پنهان می شود تا آنجا که چشم ها برای او گریان خواهد شد و دل های مردم مثل کشتی که در گرداب دریا و مقابل بادهای سهمگین قرار گرفته باشد، لرزان

و مضطرب خواهد شد. سپس خداوند متعال فرج این امت را در دین و دنیا به دستش می آورد.

فما تضمن هذا الخبر: من أنّ بنى العباس يأخذونه صحيح جرى الأمر فيه على ذلك وأفلته الله منهم بالموت.

وقوله: «يعمى على الناس أمره» كذلك هو، لأنه اختلف فيه هذا الاختلاف وفاضت عليه عيون عند موته.

وقوله: «ثم يأتي الله على يديه» يعني على يدي من يكون من ولده بفرج لهذه الأمة، وهو الحجّة عليه السلام وقد بينا ذلك في نظائره.

۵۴ - قال: وحدّثني حنّان، عن أبي عبد الرحمن المسعودي قال: حدّثنا المنهال بن عمرو، عن أبي عبد الله النعمان، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

صاحبُ الأمرِ يُشجَنُ حينا وَيَمُوتُ [حينا] وَيَهْرَبُ حينا.

توضیح خبر: این خبر متضمّن این مسأله است که بنی عباس ایشان را دستگیر می کنند که صحیح است و همین اتّفاق هم افتاد و خداوند نیز آن حضرت را به وسیله مرگ از دست بنی عباس رها فرمود.

و این که فرمودند: «امر ایشان بر مردم پنهان می شود» همین طور هم شد، به دلیل این که در مورد امام کاظم علیه السلام اختلافاتی شد و در زمان مرگ حضرت چشم ها برای او گریان شد.

و این که حضرت فرمودند: «خداوند فرج دین و دنیای این امت را به دست او می آورد» به این معنا است که فرج دین امت به دست کسی است که از اولاد ایشان است که عبارت است از حضرت حجّت علیه السلام و ما این مسأله را در موارد گوناگون بیان کرده ایم.

۳۰ / ۵۴ - ابی عبدالله نعمان از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: صاحب امر [امامت] زمانی زندانی می شود و زمانی هم می میرد و در زمانی دیگر می گریزد [و از زندان فرار می کند].

فَأُولَ مَا فِيهِ: أَنَّهُ قَالَ: «يَمُوتُ حِينَا وَذَلِكَ خِلَافَ مَذْهَبِ الْوَاقِفِيَّةِ، فَأَمَّا الْهَرَبُ فَإِنَّمَا صَحَّ ذَلِكَ فِيمَنْ نَدَّعِيَهُ نَحْنُ دُونَ مَنْ يَذْهَبُونَ إِلَيْهِ، لِأَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَلَّمَنَا أَنَّهُ هَرَبٌ وَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يَدَّعُونَهُ لَا يُوَافِقُهُمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ، وَنَحْنُ يُمْكِنُنَا أَنْ نَتَأَوَّلَ قَوْلَهُ «يَمُوتُ حِينَا» بِأَنْ نَقُولَ: يَمُوتُ ذَكَرَهُ.

۵۵ - قال: وروى بحر بن زياد، عن عبد الله الكاهلي، أنه سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إِنْ جَاءَكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ بِأَنَّهُ مَرِيضٌ أَيْبَى هَذَا، وَهُوَ شَهِيدٌ وَهُوَ أَعْمَصُهُ وَغَسَلَهُ وَأَدْرَجَهُ فِي أَكْفَانِهِ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَوَضَعَهُ فِي قَبْرِهِ وَهُوَ حَتَّى عَلَيْهِ التُّرَابُ، فَلَا تُصَدِّقُوهُ وَلَا بَدِّ مِنْ أَنْ يَكُونَ ذَا.

توضیح خبر: اولین اشکال این خبر این است که گفت: زمانی می میرد، این فقره از خبر با مذهب خود واقفیه [که به این خبر استدلال کرده اند] مخالف است.

و اما [اشکال دوم در مورد] فرار، این قسمت خبر هم در چیزی که ما ادعا می کنیم صحیح است [که به وسیله مرگ از دست بنی عباس رها شد] نه آنچه که [واقفیه] مدعی هستند. به این دلیل که [در هیچ مدرک و نقلی] دیده نشده است که حضرت [از زندان] فرار کرده اند و این مطلبی است که این ها ادعا کرده و هیچ کس با آن ها موافق نیست.

البته ما می توانیم این جمله که «زمانی می میرد» را به این تأویل کنیم که زمانی یاد و ذکر ایشان می میرد [نظیر آنچه که در مورد امام زمان علیه السلام خواهد شد].

۳۱ / ۵۵ - عبدالله کاهلی گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: اگر کسی آمد و به شما خبر داد که پسر مریض شده است و او شاهد مرگش بوده و چشمش را بسته و غسلش داده و او را کفن کرده و بر بدنش نماز اقامه کرده و در قبر قرار داده

و روی او خاک ریخته است، تصدیقش نکنید. چون چاره ای نیست و باید این امر امامت امام کاظم علیه السلام واقع شود.

فقال له محمد بن زياد تميمي: - وكان حاضر الكلام بمكة - يا أبا يحيى هذه والله فتنة عظيمة، فقال له الكاهلي: فسهم الله فيه أعظم، يغيب عنهم شيخ ويأتيهم شاب فيه سنه من يونس.

فليس فيه أكثر من تكذيب من يدعى أنه فعل ذلك وتولاه، لعلمه بأنه ربما ادعى ذلك من هو كاذب، لأنه لم يتول أمره إلا ابنه عند قوم أو مولاة على المشهور. فأما غير ذلك، فمن ادعاه كان كاذبا.

وأما ظهور صاحب هذا الأمر فلعمري يكون في صورة شاب ويظن قوم أنه شاخ لأنه في سن شيخ قد هرم.

در همین حین محمد بن زیاد تميمی [از اصحاب امام صادق علیه السلام] که در مکه حاضر بود و این سخن را شنید، گفت: ای ابا يحيى! [کنیه عبدالله کاهلی] به خدا قسم که این فتنه بزرگ و عظیمی است.

کاهلی به او جواب داد: در این ماجرا سهم خدا بیشتر است؛ در حالی که پیرمردی

است از [دیدگان] مردم پنهان می شود و در حال جوانی [به طرف مردم] می آید که در این کار او سنتی از سیره و روش یونس هست.

توضیح خبر: حداکثر چیزی که در این خبر هست تکذیب کسی است که مدعی بشود، متصدی انجام امور مربوط به ایشان بوده، به این دلیل که امام صادق علیه السلامی دانست

چه بسا شخص دروغگویی بیاید و مدعی این باشد، چون بنابر عقیده عدّه ای تنها کسی که این امور [مربوط به تجهیز بدن امام کاظم علیه السلام] را انجام داده، فرزندش [امام رضا علیه السلام] و بنابر نظریه مشهور، غلام آن حضرت بوده است.

پس هر کسی مدعی غیر این امر شود دروغگو است.

اما در مورد ظهور صاحب امر [امامت و ولایت] به جان خودم قسم که در سیمای جوانی خواهد بود و البته عدّه ای خیال می کنند که ایشان پیرمرد شده، چرا که در سنّ پیری و کهولت است.

۵۶ - قال: وروى أحمد بن الحارث، رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

لَوْ قَدْ يَقُومُ الْقَائِمُ لَقَالَ النَّاسُ: أَنَّى يَكُونُ هَذَا وَبَلِيَتْ عِظَامُهُ.

فإنما فيه: أن قوما يقولون: إنه بليت عظامه لأنهم ينكرون أن يبقى هذه المدّة الطويلة.

وقد ادّعى قوم أن صاحب الزمان مات وغيبه الله فهذا ردّ عليهم.

۵۷ - قال: وروى سليمان بن داود، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنِينَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ؛ سُنَّةُ مِنْ مُوسَى، وَسُنَّةُ مِنْ عِيسَى، وَسُنَّةُ مِنْ يُوسُفَ، وَسُنَّةُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ أَمَّا [مِنْ] مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا [مِنْ] يُوسُفَ فَالِسِّجْنُ، وَأَمَّا [مِنْ] عِيسَى فَيَقَالُ: مَاتَ وَلَمْ يَمُتْ وَأَمَّا [مِنْ] مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالسَّيْفُ.

۳۲ / ۵۶ - احمد بن حارث روایت کرده و سند حدیثش را به امام صادق علیه السلام رسانده که حضرت فرمودند: اگر چنانچه قائم علیه السلام قیام کند مردم خواهند گفت: از کجا این شخص همان قائم باشد؟ در حالی که استخوان های او هم پوسیده است.

توضیح خبر: این که عدّه ای می گویند «استخوان های او پوسیده» به این دلیل است که آن ها منکر بقای قائم علیه السلام در این مدّت طولانی هستند. عدّه ای هم مدعی شده اند که صاحب الزمان علیه السلام از دنیا رفته اند و خداوند ایشان را [از چشم مردم] پنهان کرده است. این خبر رد این دو دیدگاه است.

۳۳ / ۵۷ - ابو بصیر گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: در صاحب این امر [امامت] چهار سنت از سنن انبیا وجود دارد؛ سنتی از موسی بن عمران علیهما السلام، سنتی از عیسی بن مریم علیهما السلام، سنتی از یوسف علیه السلام و سنتی هم از محمد صلی الله علیه و آله می باشد. سنت موسی عبارت است از خوف و انتظار. سنت یوسف، زندان و سنت عیسی این است که درباره او گفته می شود که مرده است در حالی که آن حضرت زنده و حاضر است و سنتی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، خروج و قیام [علیه ظلم] با شمشیر است.

فما تَضَمَّنَ هذا الخبر من الخصال كلها حاصله في صاحبنا.

فإن قيل: صاحبكم لم يسجن في الحبس.

قلنا: لم يسجن في الحبس وهو في معنى المسجون لأنه بحيث لا يوصل إليه ولا يعرف شخصه على التعيين فكأنه مسجون.

۵۸ - قال: وروى علي بن عبد الله، عن زرعه بن محمد، عن مفضل قال:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ بَنِي الْعَبَّاسِ سَيُعْبَثُونَ بِأَبْنِي هَذَا وَلَنْ يَصِلُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: وَمَا صَائِحُهُ تَصِيحٌ، وَمَا سَاقَهُ تَسْقٌ، وَمَا مِيرَاثٌ يُقَسَّمُ وَمَا أُمَّةٌ تُبَاعُ.

۵۹ - [قال]: وروى أحمد بن علي، عن محمد بن الحسين بن إسماعيل، عن عبد الرحمن بن الحجاج قال:

توضیح خبر: آنچه که این خبر متضمّن آن است از ویژگی ها و خصال مذکور، در مورد صاحب ما [امام زمان علیه السلام] حاصل شده و وجود دارد.

اگر گفته شود: صاحب شما زندانی نشده است.

می گوئیم: [بله] ایشان [در یک چهار دیواری] زندانی نشده اند لکن در معنای زندانی است، چرا که کسی دسترسی به ایشان نداشته و آن حضرت را مشخصا نمی شناسد. بنابراین مثل این است که ایشان در زندان می باشند.

۳۴ / ۵۸ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: به زودی بنی عباس علیه این پسر م توطئه خواهند کرد و البته هرگز به او نمی رسند.

سپس فرمود: نه زنی که بر او صیحه زده و ناله کند و نه مأموری که او را ببرد و نه میراثی که از او بماند و تقسیم شود و همچنین کنیزی که واگذار شود نخواهد بود.

۳۵ / ۵۹ - عبد الرحمن بن حجاج گفته است: از ابا ابراهیم، امام کاظم علیه السلام شنیدم

سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ بَنِي فُلَانٍ يَأْخُذُونَنِي وَيَحْبِسُونَنِي وَقَالَ: وَذَاكَ وَإِنَّ طَالَ فِإِلَى سَلَامِهِ.

فالوجه في الخبر الأوّل: أنّهم ما يصلون إلى دينه وفساد أمره، دون أن لا يصلوا إلى جسمه بالحبس، لأنّ الأمر جرى على خلافه.

وكذلك قوله: «وذاك وإن طال فإلى سلامه» معناه إلى سلامه من دينه.

۶۰ - قال: و روی إبراهيم بن المستنیر، عن المفضل قال:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عَجَبَيْنِ؛ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ [مِنَ الْأُخْرَى] حَتَّى يُقَالُ: مَاتَ، وَبَعْضُ يَقُولُ: قُتِلَ، فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَلَا يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَأَمْرِهِ، وَلَا غَيْرُهُ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.

که می فرمودند: بنی فلان [بنی عباس] مرا دستگیر کرده و زندانی می کنند. بعد فرمودند: این امر اگر چه خیلی طولانی خواهد شد، اما ختم به سلامت می شود.

توضیح دو خبر: این که بنی عباس به آن حضرت نمی رسند. به این معنا است که آن ها به دین حضرت و ایجاد فساد در امر امامتش نمی رسند، نه این که آن ها به جسم حضرت نمی رسند و ایشان را حبس نمی کنند. چرا که مسأله برخلاف این بوده است [یعنی آن ها به جسم حضرت رسیدند].

و امّا روایت دوم که فرمود: اگر چه [زندانی شدن] خیلی طول خواهد کشید، امّا ختم به سلامت می شود؛ معنای کلام این است که ختم به سلامت دین حضرت می شود.

۳۶ / ۶۰ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: برای صاحب این امر دو غیبت هست که یکی از آن ها طولانی تر از دیگری است. تا آنجا که گفته می شود: از دنیا رفته است و بعضی می گویند: کشته شده است. پس فقط عدّه کمی از یاران حضرت بر امر [امامت] او ثابت قدم باقی می مانند و هیچ کس به مکان و امور او مطلع و آگاه نخواهد شد؛ بجز غلامی که امور و کارهای حضرت را انجام می دهد.

ص: ۱۴۶

فهذا الخبر: صريح فيما نذهب إليه في صاحبنا لأن له غيبتين:

الأولى كان يعرف فيها أخباره ومكاتباته.

والثانية أطول؛ انقطع ذلك فيها، وليس يطلع عليه أحد إلا من يختصه، وليس كذلك لأبي الحسن موسى عليه السلام.

٦١ - قال: وروى علي بن معاذ قال: قلت لصفوان بن يحيى: بأي شيء قطعت عليّ؟ قال: صلّيت ودعوت الله واستخرت (عليه) و قطعت عليه.

فهذا ليس فيه أكثر من التشنيع على رجل بالتقليد، وإن صحّ ذلك فليس فيه حجّ على غيره، على أنّ الرجل الذي ذكر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه وفضله وزهده ودينه،

توضيح خبر: این خبر تصریح دارد به آنچه که ما به آن معتقدیم، در این که صاحب ما دو غیبت دارد؛ اولی که در آن دوره خبرها و مکاتبات حضرت شناخته می شد [غیبت

صغری] او دومی که طولانی تر است و اخبار و مکاتبات ایشان قطع شد. و هیچ کس برایشان مطلع نمی شود، به جز کسی که فیض این مقام را پیدا کند. در حالی که برای امام

کاظم علیه السلام به این صورت نبوده است.

٣٧ / ٦١ - علی بن معاذ گفته است: به صفوان بن یحیی گفتم: به چه دلیلی یقین به [امامت] علی [بن موسی] پیدا کردی؟ گفت: اقامه نماز کردم و بعد از خداوند خواسته و استخاره کردم و [نتیجه این شد که به امامت او] قطع و یقین برایم حاصل شد.

توضیح خبر: در این خبر فقط سرزنش کسی است که [در امر اعتقادات] تقلید کرده است. تازه اگر هم این عمل صحیح باشد هیچ دلیل و حجّتی برای دیگران نیست. علاوه بر این که این مطلب از کسی ذکر شده است [صفوان بن یحیی] که به خاطر فضل و زهدش، مقام و منزلتی فوق این گونه نسبت ها را دارد.

ص: ١٤٧

فکیف يستحسن أن يقول لخصمه في مسأله علمیه: أنه قال فيها بالإستخاره؛ اللهم إلا أن يعتقد فيه من البله والغفله ما يخرج عن التكليف، فيسقط المعارضه لقوله.

۶۲ - ثم قال: و قال علی ببقاؤه: سألت صفوان بن يحيى وابن جنبد وجماعه من مشيختهم

بنابراین چطور برای او درست است که در مسأله علمی [آن هم اهم مسائل] به مخالف بگویند که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم.

مگر این که [بگوئیم] صفوان معتقد بوده که شخص سؤال کننده در درجه ای از بلاهت و نادانی است که ابلهی اش موجب خروج او از دایره تکلیف شده [مثل مجنون] اگر چنین باشد، معارضه و بحث ساقط است.

۶۲ / ۳۸ - علی ببقاؤه می گویند: از صفوان بن يحيى (۱) و ابن جنبد و جمعی از

ص: ۱۴۸

۱- . صفوان بن يحيى از اصحاب بسیار بزرگوار حدیثی شعیه است که علمای رجال از ایشان به بزرگی و عظمت یاد می کنند؛ از جمله نجاشی در مورد ایشان می گویند: صفوان بن يحيى، ابو محمّد بجلی، اهل کوفه، بسیار مورد اعتماد و از عیون و بزرگان است، از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و در نزد حضرت مقام و منزلت مخصوص و شریفی داشته است. «کشی» ایشان را از اصحاب امام کاظم علیه السلام بر شمرده و این که ایشان پس از امام کاظم، وکیل امام رضا و امام جواد بوده و از مقام و منزلت بالایی از جهت زهد و عبادت برخوردار بوده است. شیخ طوسی می فرماید: صفوان بن يحيى قابل اعتمادترین اهل زمان خودش بود و عابدترین اهل حدیث بود، ایشان در هر روز ۱۵۰ رکعت نماز می خواند و سه ماه روزه می گرفت و سه بار زکات می داد به جای خودش و عبدالله بن جنبد و علی بن نعمان که در بیت الله الحرام پیمان بسته بودند که هر کدام از دنیا رفت، دیگری نماز، روزه، حج و زکات او را به جا بیاورد. آن دو از دنیا رفتند و صفوان باقی ماند و به جای آن ها هم عبادتشان را و هر عمل خیر دیگری را انجام می داد. وی از چهل تن از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است و کتب بسیاری هم دارد. علی بن حسین بن داوود قمی گفته است: از امام هادی علیه السلام شنیدم که ذکر و یاد صفوان بن يحيى و محمد بن سنان می کردند، فرمودند: خدا از آن ها راضی باشد؛ چرا که من از آن دو راضی هستم و هرگز با ما [اهل بیت] لحظه ای هم مخالفت نکردند. - از این فقیه بزرگوار که «کشی» ایشان را در زمره اصحاب اجماع شمرده است، با عنوان صفوان بن يحيى در سند اسناد ۱۱۸۱ روایت از اهل بیت آمده است و به عنوان صفوان بیش از هزار و نهصد و چهل مورد [که البته بخش کوچکی از آن صفوان بن مروان است]. - صفوان بن يحيى در سال ۲۱۰ ه.ق در مدینه به دیار باقی شتافت و امام هادی علیه السلام حنوط و کفن او را اهدا کرد و به اسماعیل بن موسی امر فرمودند تا نماز ایشان را بخواند. معجم رجال الحدیث آیت الله خویی / ج ۹، ص ۱۳۲ تا ۱۳۶. حال با توجه به این همه عظمت و بزرگی باید گفت مقام شامخ و منبع این فقیه و عارف وارسته، بالاتر از آن است که این تهمت های ناروا را بتوان به ایشان نسبت داد. لذا کذب این مدعا که در خبر ۶۱ و ۶۲ آمده کاملاً روشن است.

- وكان الذي بينه وبينهم عظيم - بأي شيء قطعتم على هذا الرجل أ لشيء بان لكم فأقبل قولكم؟ قالوا كلهم: لا والله إلا أنه قال فصدّقناه وأحالوا جميعاً على البنزطي، فقلت: سوء لكم وأنتم مشيخه الشيعة، أ ترسلونني إلى ذلك الصبي الكذاب فأقبل منه وأدعكم أنتم؟

والكلام في هذا الخبر: مثل ما قلناه في الخبر الأول سواء.

۶۳ - قال: وسئل بعض أصحابنا عن علي بن رباط، هل سمع أحداً روى عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال:

مشايخ آن ها [شعیه] در حالی که بین او و آن جماعت بحث مهم و بزرگی در گرفته بود، سؤال کردم: به چه دلیل بر حقانیت این مرد [امام رضا] یقین کردید؟ آیا دلیلی دارید تا من هم حرف شما را بپذیرم؟

همگی در جواب گفتند: نه به خدا قسم [دلیلی نداریم] فقط او گفت، ما هم تصدیق

کردیم [تقلید کورکورانه] و مرا به بنزطی (۱)

حواله دادند. [کار که به اینجا کشید] گفتم: برای شما جماعت بزرگان شیعه زشت است که مرا به طرف آن کودک دروغگو می فرستید تا از او قبول نمایم و شما را رها کنم.

توضیح خبر: سخن ما در مورد این خبر همان است که در خبر قبلی گفتیم.

۳۹ / ۶۳ - یکی از اصحاب ما [اصحاب و یاران موسوی و واقفیه] از علی بن رباط سؤال کرد: آیا کسی شنیده است که ابو الحسن موسی گفته باشد: پسر علی

ص: ۱۴۹

۱- احمد بن محمد بن ابی نصر بنزطی متوفای سال ۲۲۱ ه.ق از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام بوده و نزد آن دو امام از مقام و منزلت ویژه ای برخوردار بود و کتب زیادی هم نوشته است. کلیات علم رجال، آیت الله سبحانی، ص ۲۵۹.

عَلِيَّ إِيْنِي وَصِيَّيْ أَوْ إِمَامُ بَعْدِي أَوْ بِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي أَوْ خَلِيفَتِي أَوْ مَعْنَى هَذَا؟ قَالَ: لَا.

فليس فيه أكثر من أن ابن رباط قال: إنّه لم يسمع أحدا يقول ذلك وإذا لم يسمع هو لا يدلّ على أنّ غيره لم يسمعه، و[قد] قدّمنا طرفا من الأخبار عمّن سمع ذلك، فسقط الاعتراض به.

۶۴ - قال: وسأل أبو بكر الأرمنى عبد الله بن المغيرة بأىّ شىء قطعت على عليّ؟ قال أخبرتنى سلمى أنّه لم يكن عند أبيه أحد بمنزله.

فالوجه فيه: أيضا ما قلناه فى غيره سواء.

ومن طرائف الأمور: أن يتوصّل إلى الطعن على قوم أجلاء فى الدين والعلم والورع

وصى من يا امام بعد از من است و يا گفته باشد منزلتش نسبت به من مثل مقام و منزلت من نسبت به پدرم مى باشد، يا اين كه خليفه و جانشين من است يا چيزى در اين معنا و مضمون؟ گفت: نه.

توضیح خبر: حداکثر چیزی که در این خبر هست این است که ابن رباط گفته است: از کسی نشنیده است که امام کاظم علیه السلام آن مطالب را گفته باشد. حالا که او نشنیده دلیل نمی شود که دیگری هم نشنیده باشد. این در حالی است که ما قبلاً اخباری در این مورد از کسانی که شنیده بودند نقل کردیم. بنابراین اعتراض این آقایان وارد نیست.

۴۰ / ۶۴ - ابو بكر ارمنى از عبدالله بن مغیره سؤال كرد: به چه دليل به [امامت] على [بن موسى] يقين كردى؟ گفت: سلمى [از خدمت گزاران در خانه امام صادق عليه السلام] خبر داد كه هیچ كسى نزد پدرش [امام كاظم عليه السلام] به اندازه او مقام و منزلت نداشت.

توضیح خبر: همان نکته که در دو خبر گذشته گفتیم اینجا هم می گوئیم.

از عجیب ترین امور این است که واقفیه به وسیله نقل حکایات ساختگی از افراد مجهول الهویّه به تعداد کثیری از بزرگان دین و علم و تقوا طعن و تهمت می زنند.

بالحکایات عن أقوام لا يعرفون، ثم لا يقنع بذلك حتى يجعل ذلك دليلاً على فساد المذهب، إن هذه لعصبيه ظاهره وتحامل عظيم، ولو لا أن رجلاً منسوباً إلى العلم له صيت وهو من

وجوه المخالفين لنا، أورد هذه الأخبار وتعلق بها، لم يحسن إيرادها، لأنها كلها ضعيفه

رواها من لا يوثق بقوله.

فأول دليل على بطلانها أنه لم يثق قائل بها - على ما سنبينه - ولو لا صعوبه الكلام على المتعلق بها في الغيبه بعد تسليم الأصول وضيق الأمر عليه فيه وعجزه عن الاعتراض عليه،

لما التجأ إلى هذه الخرافات فإن المتعلق بها يعتقد بطلانها كلها.

وقد روى السبب الذي دعا قوماً إلى القول بالوقف:

تازه به این تهمت ها [ی ناجوانمردانه] قانع نشده و این حکایات را دلیل فساد مذهب بزرگان قرار می دهند. این کار، تعصب جاهلی آشکار و روی گردانی از حق است.

و اگر یکی از مخالفین که منسوب به علم و دارای شهرت است، این اخبار را نقل نکرده و مورد استفاده قرار داده نبود به دلیل ضعف مفروضی که در تمام آن خبرها وجود دارد حتی ذکر این اخبار هم درست نبود، چون این اخبار را کسانی نقل کرده اند که مورد اعتماد نیستند.

اولین دلیل بر بطلان اخبار واقفیه این است که هیچ قائلی به آن ها اعتماد نکرده است [چه موافق و چه مخالف] چنان که به زودی بیان خواهیم کرد و اگر سختی بحث بر کسی که در باب غیبت به این اخبار [جعلی] استناد کرده نبود و عرصه بر او تنگ نمی شد و از اعتراض [با دلیل منطقی] عاجز نمی شد، هرگز به این خرافات که خودش هم به بطلان آن ها اعتقاد دارد متوسل نمی شد.

ص: ۱۵۱

۶۵ - فروی الثقات أنّ أوّل من أظهر هذا الاعتقاد علی بن أبی حمزه البطائنی و زیاد بن مروان القندی و عثمان بن عیسی الرواسی طمعوا فی الدنیا، و مالوا إلی حطامها و استمالوا

قوما فبذلوا لهم شیئا ممّا اختانوه من الأموال، نحو حمزه بن بزیع و ابن المکاری و کرام الخثعمی و أمثالهم.

۶۶ - فروی محمّد بن یعقوب، عن محمّد بن یحیی العطار، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبد الرحمن قال: مات أبو إبراهیم علیه السلام و لیس من قوامه أحد إلاّ و عنده المال الكثير، و كان ذلك سبب و قفهم و جحدهم موته، طمعا

فی الأموال، كان عند زیاد بن مروان القندی سبعون ألف دینار، و عند علی بن أبی حمزه ثلاثون ألف دینار.

عوامل پیدایش واقفیه

در مورد سببی که منجر شد عدّه ای معتقد به وقف شده و واقفیه ایجاد شد روایات

و اخباری وجود دارد [از جمله]:

۱ / ۶۵ - از افراد مطمئن روایت شده است: اولین اشخاصی که این اعتقاد را اظهار کردند، «علی بن ابی حمزه بطائنی» و «زیاد بن مروان قندی» و «عثمان بن عیسی رواسی» بودند که به مال دنیا طمع کردند و نظر عدّه ای را هم به خود جلب نمودند؛ آن عدّه هم

اموالی را در اختیارشان قرار دادند و ایشان هم مثل «حمزه بن بزیع» و «ابن مکاری» و «کرام خثعمی» و دیگران، در اموال مردم خیانت کردند.

۲ / ۶۶ - یونس بن عبد الرحمن گفته است: [وقتی] ابو ابراهیم [امام کاظم علیه السلام] از دنیا رفت، نزد [بعضی از] وکلایش اموال بسیار زیادی بود و همین امر موجب وقف آن ها شد. لذا به دلیل طمع در اموال حضرت، شهادت و مرگ ایشان را انکار کردند. فقط نزد «زیاد بن مروان قندی» هفتاد هزار دینار و در دست «علی بن ابی حمزه» سی هزار دینار بود.

ص: ۱۵۲

فَلَمَّا رَأَيْتَ ذَلِكَ وَتَبَيَّنْتَ الْحَقَّ وَعَرَفْتَ مِنْ أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَلِمْتَ، تَكَلَّمْتَ وَدَعَوْتَ النَّاسَ إِلَيْهِ، فَبِعَثَا إِلَيَّ وَقَالَا مَا يَدْعُوكَ إِلَى هَذَا؟ إِنْ كُنْتَ تَرِيدُ الْمَالَ فَنَحْنُ نَغْنِيكَ

وَضَمْنَا لِي عَشْرَةَ آلَافٍ دِينَارًا، وَقَالَا [لِي]: كَفَّ.

فَأَبَيْتُ، وَقُلْتُ لَهُمَا: إِنَّا رَوَيْنَا عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سُلِبَ نُورُ الْإِيمَانِ».

وَمَا كُنْتُ لِأَدْعِيَ الْجِهَادَ وَأَمَرَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَنَاصِبَانِي وَأَضْمِرَا لِي الْعِدَاوَةَ.

۶۷ - وروى محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفار وسعد بن عبد الله الأشعري جميعا، عن يعقوب بن يزيد الأنباري، عن بعض أصحابه قال: مضى أبو إبراهيم عليه السلام وعند زياد

وقتی که این جریانات را دیدم و حق برایم روشن شد، امر امامت ابی الحسن رضا علیه السلام را شناختم و آنچه را که می بایست آموختم، لذا سخنرانی کردم و مردم را به سمت امامت امام رضا علیه السلام دعوت کردم.

بعد آن دو نفر پیک فرستادند و گفتند: چه چیزی باعث شده که این کار را بکنی؟ اگر مال می خواهی ما بی نیازت می کنیم و تعهد کردند که ده هزار دینار به من بدهند و گفتند:

[از این کارها] دست بردار.

من خودداری کردم و به آن ها گفتم: ما روایتی از امام صادق و امام باقر علیهما السلام داریم که فرموده اند: هر وقت بدعت در دین ظاهر شد، عالم باید علمش را ظاهر کند و اگر این کار

را [در مبارزه با بدعت] انجام ندهد نور ایمان از او دور می شود.

و من در هر حالی جهاد و اطاعت امر خدا را ترک نمی کنم. با بیان این مطالب آن ها با من بنای دشمنی گذاشتند و به مبارزه پرداختند.

۳ / ۶۷ - يعقوب بن يزيد انباري از بعضی از یاران و دوستانش نقل می کند: وقتی ابو ابراهیم علیه السلام از دار دنیا رفت، نزد «زیاد قندی» هفتاد هزار دینار و نزد «عثمان

القندی سبعون ألف دينار، وعند عثمان بن عيسى الرواسی ثلاثون ألف دينار وخمس جوار ومسكنه بمصر.

فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ إِحْمَلُوا مَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَالِ وَمَا كَانَ اجْتُمَعَ لِأَبِي عِنْدَكُمْ مِنْ أَثَاثٍ وَجَوَارٍ، فَإِنِّي وَارِثُهُ وَقَائِمٌ مَقَامُهُ، وَقَدْ افْتَسَمْنَا مِيرَاثَهُ وَلَا عُذْرَ لَكُمْ فِي حَبْسِ مَا قَدْ اجْتُمَعَ لِي وَلِوَارِثِهِ قَبْلَكُمْ وَكَلَامٌ يُشَبَّهُ هَذَا.

فَأَمَّا ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ فَإِنَّهُ أَنْكَرَهُ وَلَمْ يَعْتَرَفْ بِمَا عِنْدَهُ وَكَذَلِكَ زِيَادُ الْقَنْدِيُّ.

وَأَمَّا عُثْمَانُ بْنُ عِيْسَى فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ أَبَاكَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - لَمْ يَمِتْ وَهُوَ حَيٌّ قَائِمٌ، وَمَنْ ذَكَرَ أَنَّهُ مَاتَ فَهُوَ مَبْطُلٌ، وَأَعْمَلُ عَلَى أَنَّهُ قَدْ مَضَى كَمَا تَقُولُ، فَلَمْ يَأْمُرَنِي بِدَفْعِ شَيْءٍ إِلَيْكَ، وَأَمَّا الْجَوَارِيُّ فَقَدْ أَعْتَقَهُنَّ وَتَزَوَّجَتْ بِهِنَّ.

بن عیسی رواسی» سی هزار دینار و پنج کنیز بود و محل سکونتش هم در مصر بود.

امام رضا علیه السلام برای آن ها پیک فرستادند: آنچه از اموال پدرم که جمع کرده و در دست شماست؛ اعم از اثاث و کنیز [و دیگر اموال] را برای من بفرستید. چرا که من وارث و جانشین ایشان هستم و میراث حضرت را هم تقسیم کرده ایم [اشاره به این که می دانیم چه مبالغی در دست شماست] و برای نگهداری اموال ایشان و آنچه که جمع شده و از آن من و وارث اوست هیچ عذری ندارید. و از این قبیل امور فرمودند.

أَمَّا «ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ» كَمَا أَصْلًا أَنْكَارَ كَرْدٍ وَ بِهٖ أُنْجِجَ كَمَا فِي دَسْتِ دَاثِ اعْتِرَافِ نَكْرَدِ.

«زیاد قندی» هم همین طور.

أَمَّا «عُثْمَانُ بْنُ عِيْسَى» بِهٖ اِمَامُ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَشْتُ: پَدْر تُو - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - زَنْدَهٗ وَ قَائِمٌ اسْتِ وَ هَر كَسِّ كِهٖ بِهٖ مَرْگِ اُو مَعْتَقِدٌ بَاشَدِ اِهْلِ بَاطِلِ اسْتِ وَ اِگَر مِی گُویِی بَر مَبْنِیِ اِیْنِ كِهٖ اُو مَرْدَهٗ اسْتِ عَمَلِ كَنِمِ [و مَرْگِ اُو رَا بَیْزِیْمِ] اِیْشَانِ بِهٖ مَن اَمْرِ نَكْرَدَهٗ بُوْدَنْدِ كِهٖ بِهٖ تُو چِیْزِی بَدَهْمِ [اِیْنِ دَر مَوْرِدِ اَمْوَالِ] وَ اَمَّا كَنْیْزَانِ، اَنِّ هَا رَا اَزَادِ كَرْدَهٗ وَ بِهٖ عَقْدِ اَزْدَوَاجِ خُودِ دَر اَوْرَدَمِ.

ص: ۱۵۴

۶۸ - وروی أحمد بن محمد بن سعید بن عقده، عن محمد بن أحمد بن نصر التیمی قال: سمعت حرب بن الحسن الطحان یحدث یحیی بن الحسن العلوی أنّ یحیی بن المساور قال: حضرت جماعه من الشیعه، وكان فیهم علی بن ابی حمزه فسمعته یقول: دخل علی بن یقطین علی ابی الحسن موسی علیه السلام فسأله عن أشياء فأجابہ.

ثم قال أبو الحسن علیه السلام:

يا عَلِيُّ صَاحِبُكَ يَقْتُلُنِي.

فَبَكَى عَلِيُّ بْنُ يَاقُطِیْنٍ وَقَالَ: يَا سَيِّدِي! وَأَنَا مَعَهُ؟ قَالَ: لَا يَا عَلِيُّ لَا تُكُونُ مَعَهُ وَلَا تَشْهَدُ قَتْلِي.

قَالَ عَلِيُّ: فَمَنْ لَنَا بَعْدَكَ يَا سَيِّدِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ ابْنِي هَذَا هُوَ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَ بَعْدِي، هُوَ مِنِّي

بِمَنْزِلَةِ أَبِي، هُوَ لِشِيعَتِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا وَسَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

۶۸ / ۴ - حرب بن حسن طحان برای یحیی بن حسن علوی حدیث نقل کرد که یحیی بن مساور گفته است: در میان جماعتی از شیعه حاضر شدم، از «علی بن ابی حمزه» که در بین آن ها بود شنیدم که می گفت: علی بن یقطین به محضر ابی الحسن موسی علیه السلام رسید و درباره مسائلی سؤال کرد، و امام هم جواب دادند.

سپس ابوالحسن علیه السلام فرمودند: ای علی! صاحب [مولای] تو مرا می کشد.

علی بن یقطین گریست و عرضه داشت: ای آقای من! من هم با او هستم؟

حضرت فرمودند: نه، تو با او نیستی و کشته شدنم را نمی بینی.

علی عرض کرد: مولای من! پس از شما چه کسی برای ما [امام] است؟

فرمودند: علی پسر من، او بهترین کسی است که بعد از من است. مقام و منزلت او در نزد من مثل منزلت من در نزد پدرم است و هر علمی که شیعه نیاز داشته باشد در نزد اوست [عالم به همه امور است]. در دنیا و آخرت سید و سرور است، و از مقربین در گاه خداوند است.

فقال يحيى بن الحسن لحرب: فما حمل عليّ بن أبي حمزه على أن براء منه وحسده؟ قال: سألت يحيى بن المساور عن ذلك فقال: حمله ما كان عنده من ماله [الذي] اقتطعه ليشقيه الله في الدنيا والآخرة، ثم دخل بعض بني هاشم وانقطع الحديث.

٦٩ - وروى عليّ بن حبشي بن قونى، عن الحسين بن أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضال قال: كنت أرى عند عمى عليّ بن الحسن بن فضال شيخا من أهل بغداد وكان يهازل عمى.

فقال له يوما: ليس فى الدنيا شرّ منكم يا معشر الشيعة - أو قال: الرافضة - فقال له عمى: ولم لعنك الله؟

قال: أنا زوج بنت أحمد بن أبى بشر السراج قال لى لما حضرته الوفاة: إنّه كان عندى

يحيى بن حسن حرب گفت: پس چه چیزی باعث شد که «علی بن ابی حمزه» از او [امام رضا] دوری جسته و حسادت کند؟

حرب گفت: همین را از «یحیی بن مساور» پرسیدم و او هم گفت: آنچه که از اموال

امام در دست او بود از حضرت منع کرده و دسترسى امام را به آن قطع کرد. همین مسأله موجب این امر شده و خداوند او را به دلیل عمل زشتی که مرتکب شد در دنیا و آخرت بدبخت قرار داد. بعد که یکی از بنی هاشم آمد، حرب سخن را قطع کرد و ادامه نداد.

٥ / ٦٩ - حسین بن احمد بن حسن بن علی بن فضال گفته است: نزد عمویم علی بن الحسن بن فضال بودم که پیرمردی از اهل بغداد را دیدم که با عمویم مزاح می کرد. روزی پیرد مرد خطاب به عمویم گفت: در تمام دنیا بدتر از شما جماعت شیعه یا رافضی نیست.

عمویم به او گفت: برای چه، خدا تو را لعنت کند؟

گفت: من داماد احمد بن شبر سراج هستم. زمانی که وقت مرگش رسید به من گفت:

عشره آلاف دينار وديعه لموسى بن جعفر عليه السلام، فدفعت ابنه عنها بعد موته، وشهدت أنه لم يمت، فالله الله خالصونى من النار وسلموها إلى الرضا عليه السلام.

فو الله ما أخرجنا حبه، ولقد تركناه يصلى [بها] فى نار جهنم.

وإذا كان أصل هذا المذهب أمثال هؤلاء، كيف يوثق برواياتهم أو يعول عليها!

وأما ما روى من الطعن على رواه الواقفه، فأكثر من أن يحصى، وهو موجود فى كتب أصحابنا، نحن نذكر طرفا منه.

۷۰ - روى محمد بن أحمد بن يحيى الأشعري، عن عبد الله بن محمد، عن الخشاب عن أبي داود قال: كنت أنا وعيينه يتاع القصب عند علي بن أبي حمزه البطائنى - وكان

ده هزار دينار از اموال موسى بن جعفر عليه السلام پیش من هست که پس از مرگش آن اموال را به فرزندش [رضا] ندادم و شهادت دادم که [موسى بن جعفر عليه السلام] نمرده است.

شما را به خدا قسم می دهم که مرا از آتش جهنم خلاص کنید و اموال را به امام

رضا عليه السلام بدهید.

به خدا قسم که ما هم حتی دانه ای از اموال را برنگردانیدیم و او را رها کردیم تا به جهنم برود.

وقتی که پیشوایان مذهب خرافی واقفیه امثال این ها باشند، چگونه می توان به روایت آن ها اعتماد کرد و یا به آن ها اطمینان حاصل کرد.

روایاتی که در طعن راویان واقفه آمده است

اما آنچه در طعن و مذمت راویان فرقه واقفیه روایت شده و در کتب علمای ما موجود است بیشتر از آنی است که شماره شود؛ لذا ما تعداد اندکی از آن ها را ذکر می کنیم.

۱ / ۷۰ - ابو داوود گفته است: من و عیینه نی فروش نزد «علی بن ابی حمزه بطائنی»

رئیس الواقفه - فسمعتہ يقول: قال لى أبو إبراهيم عليه السلام:

إِنَّمَا أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ يَا عَلِيُّ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ.

فقال لى عينه: أَسَمِعْتَ؟ قُلْتُ: إِي وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ.

فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، لَا أَنْقُلُ إِلَيْهِ قَدَمِي مَا حَيَّيْتُ.

۷۱ - وروى ابن عقده، عن على بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عمر بن يزيد وعلى بن أسباط جميعا، قال: قال لنا عثمان بن عيسى الرواسى: حدثنى زياد القندى وابن مسكان، قال: كنا عند أبى إبراهيم عليه السلام إذ قال:

يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ السَّاعَةَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ.

فَدَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ صَبِيٌّ -.

فَقُلْنَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ! ثُمَّ دَنَا فَضَمَّهُ إِلَيْهِ فَقَبَّلَهُ وَقَالَ: يَا بُنَيَّ تَدْرِي مَا قَالَ ذَان؟

رئیس واقفیه بودیم، از او شنیدم که می گفت: ابو ابراهیم علیه السلام به من فرمود:

ای علی بن ابی حمزه! تو و یاران شبیه به حمار هستی [احمقید].

عینہ به من گفت: شنیدی؟!

گفتم: بله، به خدا قسم که شنیدم.

بعد عینہ گفت: نه، به خدا قسم که تا زنده ام قدمی به طرف او بر نخواهم داشت.

۲ / ۷۱ - محمد بن عمر بن یزید و علی بن اسباط گفته اند: «عثمان بن عیسی» در روایتی به ما گفت: زیاد قندی و ابن مسکان برای من گفتند: ما نزد ابو ابراهیم علیه السلام بودیم که حضرت فرمودند: در همین لحظه بهترین اهل زمین نزد شما می آید.

پس ابوالحسن رضا علیه السلام در حالی که هنوز کودک بود داخل شد.

ما گفتیم: بهترین اهل زمین؟! سپس ابوالحسن رضا علیه السلام نزدیک شد و امام کاظم علیه السلام او را به خود چسبانده و بوسید و فرمود: پسر جانم! می دانی که این دو نفر چه گفتند؟

قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي هَذَا يَشْكَانِ فِيَّ.

قال علي بن أسباط: فحدثت بهذا الحديث الحسن بن محبوب، فقال: بتر الحديث، لا ولكن حدثني علي بن رئاب أن أبا إبراهيم عليه السلام قال لهما:

إِنْ جَحَدْتُمَاهُ حَقَّهُ أَوْ حُتْمَاهُ فَعَلَيْكُمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، يَا زِيَادُ لَا تَنْجِبْ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ أَبَدًا.

قال علي بن رئاب: فلقيت زياد القندي فقلت له: بلغني أن أبا إبراهيم عليه السلام قال لك: كذا وكذا، فقال: أحسبك قد خولطت. فمّر وتركني فلم أكلمه ولا مررت به.

قال الحسن بن محبوب: فلم نزل نتوقع لزياد دعوه أبي إبراهيم عليه السلام حتى ظهر منه أيام الرضا عليه السلام ما ظهر، ومات زنديقا.

گفت: بله مولای من! این دو نفر در مورد من شک و تردید دارند.

علی بن اسباط می گوید: این حدیث را به حسن بن محبوب گفتم و او هم گفت: حدیث را بریده است، این گونه نیست بلکه به این صورت است که علی بن رئاب به من گفت: ابو ابراهیم علیه السلام به آن دو نفر فرموده اند: اگر حق او را انکار کنید و یا به او خیانت نمایید، پس لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر شما باد. ای زیاد! تو و اصحابت هرگز گرامی و نجیب نخواهید شد. بعد علی بن رئاب گفت: زیاد قندی را ملاقات کردم و به او گفتم: به من خبر رسیده که ابا ابراهیم به شما چنین و چنان گفته است.

زیاد گفت: گمان می کنم که تو عقلت را از دست داده ای و بعد رفت و من را ترک کرد. من هم با او حرف نزدیم و به طرفش هم نرفتم.

حسن بن محبوب گفته است: همیشه منتظر بودیم تا نفرین ابو ابراهیم علیه السلام در حق زیاد محقق شود، تا این که در زمان امام رضا علیه السلام این اتفاق افتاد و نفرین امام ظاهر شد و زیاد، زندق و کافر از دنیا رفت.

۷۲ - وروی أحمد بن محمد بن یحیی، عن أبيه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن إبراهيم بن يحيى بن أبي البلاد قال: قال الرضا عليه السلام:

ما فعل الشقي، حمزه بن بزيع؟ قلت: هو ذا، هو قد قدم.

فقال: يزعم أن أبي حنيفة، هم اليوم شكاك، ولا يموتون غدا إلا على الزندقه.

قال صفوان: فقلت فيما بيني وبين نفسي: شكاك قد عرفتهم، فكيف يموتون على الزندقه؟ فما لبثنا إلا قليلاً حتى بلغنا عن رجل منهم أنه قال عند موته هو كافر برّب أماته. قال صفوان: فقلت هذا تصديق الحديث.

۷۳ - وروی أبو علی محمد بن همام، عن علي بن رباح قال: قلت للقاسم بن إسماعيل

۳ / ۷۲ - صفوان بن يحيى نقل می کند که ابراهیم بن یحیی بن ابی بلاد گفت: امام رضا علیه السلام فرمودند: «حمزه بن بزيع» بدبخت چه کرد؟ عرض کردم: او هم آمده است. حضرت فرمودند: او خیال می کند که پدرم زنده است، آن ها [حمزه و یارانش] امروز شکاک هستند و فردا نمی میرند مگر با مرام زندیق ها [یعنی ملحد و کافر می میرند].

صفوان می گوید: با خودم گفتم، شکاک بودن آن ها را می دانستم، اما چگونه کافر

و زندیق می میرند؟ قدری نگذشته بود که به ما خبر رسید، یکی از آن ها وقت مرگش، به پروردگاری که می خواهد او را بمیراند کافر شده است.

صفوان می گوید: گفتم این تصدیق همان حدیث [کلام امام] است.

۴ / ۷۳ - علی بن رباح گفته است: به قاسم بن اسماعیل قرشی که ممطور(۱) بود

ص: ۱۶۰

۱- «ممطور» همان واقفی است. واقفیه را به کلاب ممطوره؛ یعنی سگ هایی که زیر بارانند تشبیه کرده اند شاید به این دلیل که مثل سگ که آب پاک باران به بدنش می بارد و نجاست آن را پاک نمی کند و این نعمت را ضایع و بلکه آب را نجس می کنند، این ها هم با این که در معرض عنایت اهل بیت علیهم السلام بودند، نعمت ولایت را ضایع کرده و ولایتشان را با شرک و انکار امام از بین بردند.

القرشی - وكان ممطورا - أي شيء سمعت من محمد بن أبي حمزه؟ قال: ما سمعت منه إلا حديثا واحدا.

قال ابن رباح: ثم أخرج بعد ذلك حديثا كثيرا فرواه عن محمد بن أبي حمزه.

قال ابن رباح: وسألت القاسم هذا: كم سمعت من حنان؟

فقال: أربعه أحاديث أو خمسه.

قال: ثم أخرج بعد ذلك حديثا كثيرا فرواه عنه.

٧٤ - وروی أحمد بن محمد بن عیسی، عن سعد بن سعد، عن أحمد بن عمر قال:

سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ: أَلَيْسَ هُوَ الَّذِي يَزْوِي أَنَّ رَأْسَ الْمَهْدِيِّ يُهْدَى إِلَى عَيْسَى بْنِ مُوسَى، وَهُوَ صَاحِبُ السُّفْيَانِي؟

وَقَالَ: إِنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعُودُ إِلَى ثَمَانِيَةِ أَشْهُرٍ؛ فَمَا اسْتَبَانَ لَهُمْ كَذِبُهُ؟

گفتم: از محمد بن ابو حمزه چه چیزی شنیده ای؟ گفت: فقط یک حدیث شنیده ام. اما بعدا احادیث بسیار زیادی از او صادر شد که همه را از محمد بن ابی حمزه روایت می کرد.

باز ابن رباح می گوید: از قاسم پرسیدم: چه مقدار از حنان حدیث شنیده ای؟

گفت: چهار یا پنج حدیث.

ولی بعدا احادیث زیادی از قاسم صادر شد که از حنان روایت می کرد.

٥ / ٧٤ - احمد بن عمر گفته است: از امام رضا علیه السلام شنیدم که در مورد ابن ابی حمزه می فرمودند: آیا او همان کسی

نیست که روایت می کرد سر مهدی را برای عیسی بن موسی هدیه می برند که او از یاران سفیانی است؟

و می گفت: ابو ابراهیم علیه السلام تا هشت ماه دیگر بر می گردد. آیا برای آن ها [طرفدارانش] کذب [ابن ابو حمزه] معلوم و روشن نشده است؟

ذکر

عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عِنْدَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَعَنَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي حَمْزَةَ أَرَادَ أَنْ لَا يُعْبُدَ اللَّهُ فِي سَيِّمَائِهِ وَأَرْضِيهِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنَمِّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَلَوْ كَرِهَ اللَّعِينُ الْمُشْرِكُ.

قُلْتُ: الْمُشْرِكُ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُهُ كَذَلِكَ [وَ] هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» وَقَدْ جَرَتْ فِيهِ وَفِي أَمْثَالِهِ أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يُطْفِئَ نُورَ اللَّهِ.

والطعون على هذه الطائفة أكثر من أن تحصي لا تطول بذكرها الكتاب، فكيف يوثق بروايات هؤلاء القوم وهذه أحوالهم وأقوال السلف الصالح فيهم.

۷۵ / ۶ - محمد بن سنان گفته است: در محضر امام رضا علیه السلام صحبت از «علی بن ابی حمزه» شد، امام او را لعن کرده و فرمودند: علی بن ابی حمزه می خواهد خداوند در آسمان و زمینش عبادت نشود. اما خداوند خواسته است که نور [هدایت] خودش را تمام کند؛ هر چند که برای مشرکان ملعون، خوش آیند نباشد.

عرض کردم: مشرک؟!

فرمودند: بله، به خدا قسم این گونه است و پوزه اش به خاک مالیده می شود. این [نکته] در کتاب خدا هست، آنجا که می فرماید: «می خواهند نور خدا را با پف کردن خاموش کنند» (۱)

این آیه درباره او و امثال او جریان دارد که اراده کردند نور خدا را خاموش کنند.

طعن ها و مذمت های فرقه ضالّه واقفیه بیشتر از آن است که شمارش بشود. ما هم

کتابمان را با بیان آن ها طولانی نمی کنیم. پس چگونه می توان به روایات این قوم اعتماد

کرد آن هم با این احوال و خصوصا با توجه به کلام سلف صالح [مثل امام رضا و امام کاظم علیهما السلام] پیرامون آن ها.

ص: ۱۶۲

ولو لا معانده من تعلق بهذه الأخبار التي ذكروها لما كان ينبغي أن يصغى إلى من يذكرها لأننا قد بينا من النصوص على الرضا عليه السلام ما فيه كفايه، ويبطل قولهم.

ويبطل ذلك أيضا ما ظهر من المعجزات على يد الرضا عليه السلام الدالّة على صحّته إمامته، وهي المذكورة في الكتب.

ولأجلها رجع جماعه من القول بالوقف مثل: عبد الرحمن بن الحجاج، ورفاعة بن موسى، ويونس بن يعقوب، وجميل بن دراج وحماد بن عيسى وغيرهم، وهؤلاء من أصحاب أبيه الذين شكوا فيه، ثم رجعوا.

وكذلك من كان في عصره، مثل: أحمد بن محمد بن أبي نصر، والحسن بن عليّ الوشاء وغيرهم

و اگر عناد و دشمنی کسانی که به این اخبار تمسک کرده اند نبود، گوش دادن به حرف و صحبت این ها سزاوار نبود. به این دلیل که ما به قدر کافی، نصوصی بر [امامت] امام رضا علیه السلام بیان کردیم و همین مسأله قولشان را باطل می کند.

بیان بعضی از معجزات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

معجزاتی که به دست مبارک امام رضا علیه السلام ظاهر شده و دلالت بر صحّت امامت آن حضرت می کند و در کتب شیعه آمده است نیز عقیده فرقه واقفیه را باطل می کند. به خاطر همین کرامات و معجزات بود که تعدادی از معتقدین به واقفیه؛ مثل: «عبدالرحمن بن حجاج» و «رفاعة بن موسى» و «يونس بن يعقوب» و «جميل بن دراج» و «حماد بن عيسى» و دیگران از اعتقاد باطل شان برگشتند، این ها از اصحاب پدر امام رضا علیهما السلام بودند و در مورد امام رضا علیه السلام شک کرده و سپس توبه کردند.

همین طور کسانی که در زمان آن حضرت بودند، مثل: «احمد بن محمد بن ابی نصر» و «حسن بن علی و شاء» و دیگران که قائل به وقف بودند، [با دیدن کرامات و دلایل

مَمَّن (كان) قال بالوقف، فالتزموا الحجَّه وقالوا بإمامته وإمامه من بعده من ولده.

٧٦ - فروى جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن أبي عمير، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر - وهو من آل مهران - وكانوا يقولون بالوقف،

وكان على رأيهم،

فَكَاتَبَ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ وَتَعَنَّتْ فِي الْمَسَائِلِ فَقَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ كِتَابًا وَأَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي أَنِّي مَتَى دَخَلْتُ عَلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ مِنَ الْقُرْآنِ وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «أَفَأَنْتَ

تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى» وَقَوْلُهُ: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»

امامت امام رضا عليه السلام] ولایت حجت حق را پذیرفتند و ملتزم به آن شدند و قائل به امامت امام رضا و ائمه پس از ایشان از فرزندان ایشان شدند.

١ / ٧٦ - محمد بن ابو عمير، از احمد بن محمد بن ابی نصر که از آل مهران بود و همگی قائل به وقف بودند، و او هم با بقیه آل مهران هم عقیده بود، نقل می کند که نامه ای به ابوالحسن رضا علیه السلام نوشت و برای آزار دادن و به مشقت انداختن او سؤالات سختی را مطرح کرده و گفت: ابتدا برای او نامه ای نوشتم سپس با خودم گفتم هر وقت او را دیدم از سه مسأله مهم از مسائل قرآن از او سؤال می کنم؛ از جمله آیه [٤٠ سوره زخرف] که می فرماید: «ای پیامبر! آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی،

یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکاری هستند هدایت کنی؟!»

و آیه [١٢٥ سوره انعام] که می فرماید: [«آن کسی را که خداوند بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می سازد و آن کس را که [به خاطر اعمال خلافش] بخواهد گمراه سازد، سینه اش را آن چنان تنگ می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا برود، این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.»

ص: ١٦٤

وَقَوْلُهُ: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ».

قَالَ أَحْمَدُ: فَأَجَابَنِي عَنْ كِتَابِي وَكَتَبَ فِي آخِرِهِ الْآيَاتِ الَّتِي أَضْمَرْتُهَا فِي نَفْسِي أَنْ أَسْأَلَهُ

عَنْهَا وَلَمْ أَذْكَرْهَا فِي كِتَابِي إِلَيْهِ، فَلَمَّا وَصَلَ الْجَوَابُ أَنْسَيْتُ مَا كُنْتُ أَضْمَرْتُهُ، فَقُلْتُ: أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنْ جَوَابِي؟ ثُمَّ ذَكَرْتُ أَنَّهُ مَا أَضْمَرْتُهُ.

۷۷ - و كذلك الحسن بن علی الوشاء و كان يقول بالوقف فرجع و كان سببه أنه قال: خرجت إلى خراسان في تجاره (لی) فلما وردته بعث إلى ابوالحسن الرضا عليه السلام يطلب مني خبره - و كانت بين ثيابي قد خفي علي أمرها - فقلت: ما معي منها شيء، فرد الرسول و ذكر

علامتها و أنها في سفظ كذا، فطلبتها فكان كما قال، فبعثت بها إليه.

و آیه [۵۶ سوره قصص که می فرماید:] «تو نمی توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند، و او به هدایت یافتگان آگاه تر است.»

احمد می گوید: ایشان جواب نامه ام را داد و در آخر نامه هم آیاتی را که خودم

می خواستم از او بپرسم [و کسی از آن اطلاع نداشت و در نامه نیاورده بودم نوشته بود].

وقتی که جواب ایشان به دستم رسید، من فراموش کرده بودم که با خود چه گفته بودم، بنابراین گفتم: این چه جوابی است که به من داده [ربطی به بقیه نامه ندارد] بعدا به یادم آمد که این جواب همان سؤالاتی است که پیش خودم آماده کرده بودم.

۷۷ / ۲ - به همین ترتیب حسن بن علی و شَاء نیز که معتقد به وقف بود و سپس برگشت و توبه کرد، پیرامون سبب توبه اش می گوید: برای امر تجارت به خراسان سفر کردم، وقتی که وارد آنجا شدم ابوالحسن رضا علیه السلام کسی را فرستاد و از من بُرد یمنی خواست. بُرد در میان لباس های تجارتی من بود، اما فراموش کرده بودم؛ لذا گفتم: من بردی ندارم. فرستاده امام رفت و برگشت و علامت آن را در بین اموالم داد و این که بُرد

در فلان زنبیل اجناس [یا بار حیوان] است، گشتم تا این که دیدم بُرد همان جاست که گفته بود.

ثم كتبت مسائل أسأله عنها، فلما وردت بابه خرج إليّ جواب تلك المسائل التي أردت أن أسأله عنها من غير أن أظهرتها، فرجع عن القول بالوقف إلى القطع على إمامته.

٧٨ - وقال أحمد بن محمد بن أبي نصر: قال ابن النجاشي: من الإمام بعد صاحبكم؟

فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: الْإِمَامُ بَعْدِي ابْنِي، ثُمَّ قَالَ: هَلْ يَجْزَأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ إِنِّي وَلَيْسَ لَهُ وَلَدٌ؟

من هم بُرد را برایش فرستادم، بعد چند سؤال نوشتم تا از ایشان پیرسم. همین که به درب منزلشان رسیدم، حضرت از خانه خارج شدند و جواب سؤالات را که من می خواستم از ایشان پیرسم و کسی هم خبر نداشت، بیان کردند.

حسن بن علی و شاء با دیدن این معجزه از اعتقاد به وقف برگشت و یقین به امامت

امام رضا علیه السلام پیدا کرد.

٧٨ / ٣ - احمد بن محمد بن ابی نصر گفته است: ابن نجاشی سؤال کرد: بعد از صاحب شما [امام رضا علیه السلام] چه کسی امام است؟ من هم محضر امام رضا علیه السلام رسیدم و ماجرا را عرض کردم.

حضرت فرمودند: امام بعد از من پسر من است. بعد فرمودند: آیا کسی که پسری ندارد، جرأت دارد که بگوید پسر من؟ (١)

ص: ١٦٦

١- . وجود مبارک امام رضا علیه السلام تا حدود ٤٧ سالگی صاحب فرزند نشدند و همین امر موجب سوء استفاده معاندان و منافقان شده بود و شایع کرده بودند که حضرت نمی تواند صاحب اولاد شود. لذا آینده امامت در پرده ای از ابهام پوشیده شده بود و بسیاری نسبت به مسأله امامت امام رضا علیه السلام و هم آینده امامت دچار تردید جدی شده بودند، و اعجاز این بیان در پیشگویی ولادت امام جواد است که امام رضا علیه السلام فرمودند: این مولودی است که برای شیعیان ما با برکت تر از او زاده نشده است و با تولد ایشان نور امید به اردوگاه هدایت تاییده شده، موجب دلگرمی شیعیان گردید. با این حال حسودان و بدخواهان؛ خصوصاً واقفیه به این معجزات ما هم هدایت نشدند که بیان آن از حوصله این بحث خارج است. رجوع شود به کتاب سیره پیشوایان، آقای پیشوایی، ص ٥٣٠ تا ص ٥٤٣.

۷۹- و روى عبد الله بن جعفر الحميرى، عن محمد بن عيسى اليقطينى قال: لَمَّا اختلف النَّاسُ فى أمر أبى الحسن الرضا عليه السلام جمعت من مسائله مَمَّا سئل عنه وأجاب عنه خمس عشرة ألف مسأله.

۸۰- وروى محمد بن عبد الله بن الأفضس قال: دخلت على المأمون فقربنى وحيانى، ثم قال: رحم الله الرضا عليه السلام ما كان أعلمه، لقد أخبرنى بعجب سألته ليله وقد بايع له الناس.

فقلت: جعلت فداك أرى لك أن تمضى إلى العراق وأكون خليفتك بخراسان، فتبسم، ثم قال:

لَا لَعْمِرِي وَلَكِنْ مِنْ دُونِ خُرَاسَانَ بَدَرَجَاتٍ، إِنَّ لَنَا هُنَا مَكْتًا وَلَسْتُ بِبَارِحٍ حَتَّى يَأْتِيَنِي الْمَوْتُ وَمِنْهَا الْمَحْشَرُ لَا مُحَالَه.

۷۹ / ۴ - محمد بن عيسى يقطينى گفته است: وقتى مردم در مورد امامت ابو الحسن رضا عليه السلام دچار اختلاف شدند، سؤالاتى را كه [برای امتحان و اطمینان از امامتشان] از ایشان پرسیده شده بود و حضرت هم به همگى پاسخ داده بودند، جمع كردم و تعدادشان به پانزده هزار مسأله رسید.

۸۰ / ۵ - محمد بن عبد الله بن افضس مى گوید: وارد بر [مجلس] مأمون شدم، او هم مرا نزدیک خودش جای داده و با من احوال پرسى كرد، بعد گفت: خدا رحمت كند رضا را كه كسى عالم تر از او نبود. پس از آن كه مردم با او بیعت كردند شبى از ایشان سؤالی

پرسیدم و او در جواب امر عجیبى را به من خبر داد.

سؤال كردم: جانم به فدای شما، برای شما صلاح را در این مى بینم كه به عراق بروید

و من در خراسان جانشین شما باشم.

حضرت تبسم کرده و فرمودند: نه به جان خودم قسم! قبل از [خروج از] خراسان نامه پیچیده مى شود. [کنایه از این كه مرگ خواهد رسید] برای ما در این جا توقفى است و این جا را ترك نمى كنم تا این كه مرگ من فرا برسد، و حتما حشر من از خراسان است.

ص: ۱۶۷

فقلت له: جعلت فداك وما علمك بذلك؟ فقال:

عِلْمِي بِمَكَانِي كَعِلْمِي بِمَكَانِكَ.

قلت: وأين مكاني أصلحك الله؟ فقال:

لَقَدْ بَعَدَتِ الشَّقَّةُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، أَمُوتُ بِالْمَشْرِقِ وَتَمُوتُ بِالْمَغْرِبِ.

فقلت: صدقت، والله ورسوله أعلم وآل محمد، فجهدت الجهد كله وأطمعته في الخلافة وما سواها فما أطمعني نفسه.

۸۱ - وروی محمّد بن عبد الله بن الحسن الأفطس قال: كنت [عند] المأمون يوماً ونحن على شراب حتى إذا أخذ منه الشراب مأخذه، صرف ندماءه واحتبسني، ثم أخرج جواريه وضربن وتغنين، فقال لبعضهن: بالله لئما رثيت من بطوس قطنا، فأنشأت تقول:

به ایشان عرض کردم: جانم به فدای شما! چگونه به این امر علم دارید؟

فرمودند: علم من به مکان خودم، مثل علم من به مکان تو است [به همان اندازه که به مکان تو علم دارم؛ یعنی هر دو را می دانم].

عرض کردم: خدا تو را خیر دهد! مکان مرگ من کجاست؟

فرمودند: فاصله بین من و تو بسیار دور است، من در مشرق می میرم و تو در مغرب.

عرض کردم: راست می گوئید، خداوند و پیامبرش و آل محمد اعلم هستند.

بعد از آن تمام تلاشم را به کار بستم تا او را در خلافت و منصب ها و مقامات دیگر تطمیع کنم. اما او اصلاً طمع نکرده و نپذیرفت.

۸۱ / ۶ - محمّد بن عبد الله بن حسن افطس گفته است: روزی با مأمون مشغول شراب خوردن بودیم تا این که مأمون در اثر شراب مست شد، ندیمان او همگی رفتند ولی مرا نگه داشت. بعد کنیزان را بیرون آورد و آن ها هم به زدن و خواندن پرداختند. مأمون به یکی از آن ها گفت: تو را به خدا ای کاش برای کسی که در طوس ساکن شده، مرثیه ای می خواندی. کنیز هم به این ترتیب شروع به خواندن کرد:

سقىا لطوس ومن أضحى بها قطنا

من عتره المصطفى أبقى لنا حزنا

أعنى أباحسن المأمون إن له

حقاً على كل من أضحى بها شجنا

قال محمد بن عبد الله: فجعل يبيكى حتى أبكاني ثم قال (لى): ويلك يا محمد أيلزمنى أهل بيتى وأهل بيتك أن أنصب أباالحسن علماً، والله ان لو أخرجت من هذا الأمر ولأجلسته مجلسى غير أنه عوجل، فلعن الله عبد الله وحمزه إبنى الحسن فإنهما قتلاه.

ثم قال لى: يا محمد بن عبد الله والله لأحدثك بحديث عجيب فاكنمه.

قلت: ما ذاك يا أمير المؤمنين؟

۱ - سیراب باد زمین طوس و کسی که از عترت پیامبر در آنجا ساکن است که برای ما

حزن و اندوه به جای گذاشته است.

۲ - مقصودم ابوالحسن می باشد، آن که آرزوی همه است. بر هر کسی که برای او حزن

و غم و اندوه خود را آشکار کند حق دارد.

محمد بن عبدالله می گوید: مأمون آن قدر گریه کرد که مرا هم گریاند، بعد به من گفت: وای بر تو ای محمد! آیا اهل بیت من و اهل بیت تو مرا ملزم می دانند که می بایست ابوالحسن را [به خلافت و امارت] منصوب می کردم؟ به خدا قسم اگر از این امر [مرگ] خارج می شد [نمی مرد] حتماً او را جای خودم می نشاندم [این در حالی است که مأمون خودش امام را به شهادت رسانده] اما او زود از دنیا رفت. خدا لعنت کند دو پسر حسن؛ یعنی عبدالله و حمزه که او را کشتند.

سپس مأمون به من گفت: ای محمد بن عبدالله! به خدا قسم حدیثی عجیب برای تو نقل می کنم، ولی تو آن را کتمان و مخفی کن.

گفتم: آن حدیث عجیب چیست ای امیرالمؤمنین!؟

قال: لَمَّا حَمَلَتْ زَاهِرِيَّةُ بَيْدَرَ أَتَيْتَهُ فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ بَلْغَنِي أَنْ أَبَالَحَسْنَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَالْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانُوا يَزْجُرُونَ الطَّيْرَ وَلَا يَخْطِئُونَ، وَأَنْتَ وَصِيَّ الْقَوْمِ، وَعِنْدَكَ عِلْمٌ مَا كَانَ عِنْدَهُمْ، وَزَاهِرِيَّةُ حَظِيَّتِي وَمَنْ لَا أَقْدَمُ عَلَيْهَا أَحَدًا مِنْ جَوَارِيٍّ، وَقَدْ حَمَلْتَ غَيْرَ مَرَّةٍ كُلَّ ذَلِكَ يَسْقُطُ، فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ نَنْتَفِعُ بِهِ؟

فَقَالَ: لَا تَخْشَى مِنْ سَقَطِهَا فَسْتَسْلِمُ وَتَلِدُ غُلَامًا صَيْحِيحًا مُسْلِمًا، أَشَبَّهُ النَّاسَ بِأُمِّهِ قَدْ زَادَهُ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ مَرْبَبَيْنِ، فِي يَدِهِ الْيَمْنَى حَنْصَرٌ وَفِي رِجْلِهِ الْيَمْنَى حَنْصَرٌ.

گفت: وقتی که زاهریه به فرزندم «بدر» حامله بود، به خدمت ایشان [امام رضا علیه السلام] رفتم و گفتم: جانم به فدای شما! به من خبر رسیده است که موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن الحسین و حسین بن علی علیهم السلام تفأل (۱)

می زدند و خطا نمی کردند. شما وصی آن ها هستی و علم آن ها نزد شما است، از طرفی زاهریه را قلبا دوست دارم و هیچ کدام از کنیزانم را به او ترجیح نمی دهم، او بارها حامله شده، اما بچه سقط می شود. آیا چیزی [علمی] نزد شما هست که ما از آن در این مورد نفعی بینیم؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: از سقط شدن بچه نترس، به زودی [زاهریه] پسری صحیح و سالم به دنیا می آورد که از همه به مادرش شبیه تر است و خداوند در خلقت او دو چیز

را اضافه گذارده است و آن این که در دست و پای راستش انگشت کوچکی است [شش

انگشتی است].

ص: ۱۷۰

۱- . البته تفأل و فال زدن عبارت مأمون است، اما اهل بیت علیهم السلام فال نمی زند بلکه به وسیله علم لدنی الهی که داشتند، آینده را پیشگویی می کردند. این نحوه گفتار مأمون اشاره به این معنا است که بغض و کینه و حسادت او نسبت به امام و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام آن قدر بود که با توجه و عالما و عامدا، علم لدنی ایشان را فال زدن می شمارد تا مسأله اصلی و اتصال علم اهل بیت به رسول خدا و وحی را انکار کند و علم ایشان را تا حد فال تنزل دهد. بنابراین آنچه که از حضرات معصومین علیهم السلام در این باره صادر شده، علم لدنی ایشان است نه فال زدن.

فقلت في نفسي: هذه والله فرصه إن لم يكن الأمر على ما ذكر خلعت، فلم أزل أتوقع أمرها حتى أدركها المخاض، فقلت للقيمه: إذا وضعت فجيئني بولدها، ذكرا كان أو أنثى

فما شعرت إلا بالقيمه وقد أتتني (بالغلام) كما وصفه زائد اليد والرجل، كأنه كوكب دري، فأردت أن أخرج من الأمر يومئذ وأسلم ما يدي إليه فلم تطاوعني نفسي لكنني دفعت إليه الخاتم.

فقلت: دبر الأمر فليس عليك مني خلاف، وأنت المقدم، (و) بالله أن لو فعل لفعلت.

۸۲ - وقصته مع حبابه الواليه صاحبه الحصاه التي طبع فيها أمير المؤمنين عليه السلام وقال لها:

با خودم گفتم: به خدا قسم این فرصت خوبی است که اگر قضیه خلاف چیزی بود که او می گوید، از ولیعهدی بر کنارش می کنم. بنابراین همواره منتظر زایمان زاهریه بودم تا این که درد زایمان گرفت. به قابله گفتم: به محض وضع حمل، بچه را، پسر یا دختر برایم بیاور. [مدتی گذشت] ناگهان دیدم قابله پسری را با همان مشخصات که امام گفته بود آورد و پسر مثل ماه می درخشید. [با دیدن این صحنه] قصد کردم که خلافت و همه زمام امور را به او واگذار کنم، امّا او از من نپذیرفت. فقط انگشترم را به او دادم و عرض کردم: امور مملکت را شما تدبیر و سرپرستی کنید و شما مقدم هستید [در خلافت] من هم مخالفتی نمی کنم. به خدا قسم اگر می پذیرفت این کار را کرده بودم. (۱)

۸۲ / ۷ - داستان آن حضرت با حبابه والیه صاحب ریگ است که امیرالمؤمنین علیه السلام

به آن ریگ مهر زده و به صاحب والیه فرمودند: هر کس به این ریگ مهر بزند امام است.

ص: ۱۷۱

۱- . البته روش و عمل مأمون درست در جهت خلاف این ادعای واهی است، چرا که در اصل امام را به این جهت به طوس منتقل کرد تا حضرت را مهار کرده و از طرف ایشان خطری حکومتش را تهدید نکند. از طرف دیگر انقلاب ها و حرکت های شیعی را سرکوب کرده و امام را هم در ظلم و جورش شریک کند که حضرت با تدبیر الهی، همه این دسیسه ها را باطل کردند. آخرین حربه مأمون که کشتن حضرت بود، مطابق نقشه او پیاده شد که این هم برای او فایده ای نداشت - لعنت الله علیه - .

من طبع فيها فهو إمام وبقيت إلى أيام الرضا عليه السلام فطبع فيها، وقد شهدت من تقدم من آباءه عليهم السلام وطبعوا فيه، وهو عليه السلام آخر من لقيتهم، وماتت بعد لقائها إياه وكفنها في قميصه.

۸۳ - وكذلك قصته مع أم غانم الأعرابية صاحبه الحصاه أيضا - التي طبع فيها أمير المؤمنين عليه السلام وطبع بعده سائر الأئمة إلى زمان أبي محمد العسكري عليه السلام - معروفه مشهوره.

فلو لم يكن لمولانا أبي الحسن الرضا عليه السلام والأئمة من ولده عليهم السلام غير هاتين الداليتين في نصه من أمير المؤمنين على إمامتهم لكان في ذلك كفايه لمن أنصف من نفسه.

حبابه تا زمان امامت امام رضا عليه السلام زنده بود، ایشان ریگ را مهر زد و حبابه شاهد مهر زدن پدران بزرگوار امام رضا عليهم السلام به ریگ بوده است و امام رضا عليه السلام آخرین امامی بود که حبابه با او ملاقات کرد. حبابه بعد از دیدار امام رضا عليه السلام از دنیا رفت و امام عليه السلام پیراهن خودشان را جهت کفن او عنایت فرمودند.

۸۳ / ۸ - به همین ترتیب داستان امام علیه السلام با ام غانم اعرابیه صاحب ریگ است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن ریگ را مهر زده بودند و سایر ائمه تا امام حسن عسکری عليهم السلام آن را مهر زده اند. که داستان آن معروف و مشهور است. (۱)

اگر برای مولای ما ابی الحسن رضا علیه السلام و ائمه بزرگوار از فرزندان ایشان عليهم السلام فقط همین دو دلیل و نصّ امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر امامتشان بود، برای کسی که وجدان بیدار وانصاف داشته باشد، کافی بود.

ص: ۱۷۲

۱- . متن کامل این خبر در کتاب شریف کافی - کتاب الحجج باب «ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطّل فی امر الامامه» باب وجه امتیاز دعوت حقاگو و باطل جو در امر امامت، حدیث سوم. ترجمه آیت الله شیخ محمد باقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۹۶ تا ص ۶۰۱ آمده است.

فإن قيل: قد مضى في كلامكم أنا نعلم موت موسى بن جعفر عليه السلام كما نعلم موت أبيه وجدّه عليهما السلام، فعليكم لقائل أن يقول:

إننا نعلم أنه لم يكن للحسن بن عليّ ابن كما نعلم أنه لم يكن له عشره بنين، وكما نعلم أنه لم يكن للنبيّ صلى الله عليه وآله ابن لصلبه عاش بعد موته.

فإن قلتم: لو علمنا أحدهما كما نعلم الآخر لما جاز أن يقع فيه خلاف كما لا يجوز أن يقع الخلاف في الآخر.

قيل: لمخالفكم أن يقول: ولو علمنا موت محمّد بن الحنفية، وجعفر بن محمّد

ایجاد شبهه توسط مخالفان در مورد ولادت امام زمان علیه السلام

شبهه: اگر گفته شود: قبلاً در استدلال شما گذشت که می دانیم موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفته است، همان طور که به مرگ پدر و جدّ ایشان علم داریم، ممکن است کسی علیه شما بگوید: ما می دانیم که حسن بن علی [امام عسکری علیهما السلام] فرزندی نداشته، همان طور که می دانیم ایشان ده تا پسر نداشتند. به همان ترتیب که می دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزندی

پسری نداشتند که بعد از رحلت حضرت، زنده باشد. [به این معنا که ما یقین داریم که امام حسن عسکری فرزندی نداشته است.]

اگر به این صورت به شبهه پاسخ بدهید: اگر ما یکی از این ها را می دانستیم چنان که دیگری را می دانیم [یعنی اگر به همان ترتیبی که یقین داریم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رحلت پسری نداشته اند اگر یقین می داشتیم که امام عسکری علیه السلام پسری نداشته است دیگر در پسر نداشتن ایشان] اختلافی نبود، همچنان که در مورد رسول خدا اختلافی نیست.

مخالفان شما [مثل کیسانیه، ناووسیه و واقفیه] می توانند همین حرف را به شما جواب دهند، به این صورت که چنانچه ما به مرگ محمّد بن حنفیه یا جعفر بن محمّد

وموسى بن جعفر عليهم السلام كما نعلم موت محمد بن علي بن الحسين عليه السلام لما وقع الخلاف في أحدهما كما لم يجز أن يقع في الآخر.

قلنا: نفى ولادة الأولاد من الباب الذي لا يصح أن يعلم صدوره في موضع من المواضع، ولا يمكن أحدا أن يدعى فيمن لم يظهر له ولد أن يعلم أنه لا ولد له، وإنما يرجع في ذلك إلى غالب الظن والإمارة، بأنه لو كان له ولد لظهر وعرف خبره، لأن العقلاء قد تدعوهم الدواعي

إلى كتمان أولادهم لأغراض مختلفة.

فمن الملوك من يخفيه خوفا عليه وإشفاقا، وقد وجد من ذلك كثير في عادة الأكاسرة والملوك الأول وأخبارهم معروفة.

يا موسى بن جعفر عليهم السلام آگاهی و یقین داشتیم، همان طور که به مرگ محمد بن علی بن الحسین [امام باقر] یقین داریم دیگر اختلافی واقع نمی شد و با شما موافق بودیم چنان که در مسأله امام باقر علیه السلام اختلافی نیست.

جواب شبهه: صدور حکم نفی ولادت اولاد از مواردی است ابتدائاً و بدون یقین صحیح نیست، به عبارت دیگر ممکن نیست که کسی در مورد شخصی که ظاهراً فرزندی ندارد مدعی شود که حتماً فرزندی ندارد. بلکه در این موارد به باب غلبه ظن و امارات و علائم رجوع می شود [نه صرف خیال و گمان به این که فرزندی ندارد] به این که اگر برای او اولادی بود حتماً معلوم شده و خبرش می رسید. به جهت این که عقلاً گاهی اوقات، به دلایلی و برای مقاصد مختلفی، وجود بعضی از اولادشان را کتمان می کنند.

از جمله سلاطین و پادشاهان که یا از جهت ترس و یا به جهت محبت فراوان، فرزندشان را مخفی می کردند. این مسأله کرارا در روش پادشاهان ایران [کسری ها] بوده و خبرشان هم معروف است.

وفى النَّاس من يولد له ولد من بعض سراياه أو مَمَّن تزوّج بها سراً فيرمى به ويجحده خوفاً من وقوع الخصومه مع زوجته وأولاده الباقين، وذلك أيضاً يوجد كثيراً فى العاده.

وفى النَّاس من يتزوّج بامرأه دنيه فى المنزل والشرف وهو من ذوى الأقدار والمنازل، فيولد له، فيأنف من إلحاقه به فيجحده أصلاً.

وفيهم من يتحرّج فيعطيه شيئاً من ماله.

وفى النَّاس من يكون من أدونهم نسباً، فيتزوّج بامرأه ذات شرف ومنزله لهوى منها فيه بغير علم من أهلها، إمّا بأن يزوّجه نفسها بغير ولىّ على مذهب كثير من الفقهاء، أو تولّى

أمرها الحاكم فيزوّجها على ظاهر الحال، فيولد له، فيكون الولد صحيحاً، وتتنفى منه

در میان مردم نیز کسانی هستند که از کنیزی، یا در نتیجه ازدواج پنهانی، صاحب

اولادی می شوند و از ترس وقوع دشمنی با همسر و یا بقیه اولادش، بچه را از خود دور کرده و یا حتی انکارش می کنند و این هم در میان مردم زیاد است.

و باز در میان مردم کسانی هستند که با وجود این که صاحب اقتدار و منزلت و شرف هستند، با زنی که از حیث شرف و منزلت پایین تر است ازدواج می کنند. بعد بچه ای برایشان به دنیا می آید و در اثر تکبر و بالایی شأنی که احساس می کنند، از نسبت دادن

بچه به خودش خودداری کرده، اصلاً او را انکار می کند. از میان همین دسته کسانی هستند که بخشی از مالشان را به آن بچه می دهند [تا او خودش را منتسب به این پدر نداند] و باز بین مردم کسانی هستند که از طبقه پایین و منزلت کمی برخوردارند امّا با زنی صاحب شرافت و منزلت، مخفیانه به خاطر میل و علاقه ای که به آن زن در وجود مرد هست، بدون اطلاع خانواده زن ازدواج می کنند، یا این که زن بدون اذن ولى، آن طور

که نظر بعضی از فقها است خودش را به ازدواج او در می آورد، یا این که حاکم شرع متولى امر شده و این کار را انجام می دهد. بعد بچه ای برای این ها متولد می شود و در اثر ترس از

أنفه وخوفا من أوليائها وأهلها وغير ذلك من الأسباب التي لا تطول بذكرها الكتاب.

فلا يمكن ادعاء نفى الولاده جمله، وإنما نعلم ما نعلمه إذا كانت الأحوال سليمة، ونعلم أنه لا مانع من ذلك فحينئذ نعلم انتفاءه.

فأما علمنا بأنه لم يكن للنبي صلى الله عليه وآله ابن عاش بعده فإنما علمناه لما علمنا عصمته ونبوته، ولو كان له ولد لأظهره، لأنه لا مخافه عليه في إظهاره، وعلمنا أيضا بإجماع الأمة على أنه لم يكن له ابن عاش بعده.

ومثل ذلك لا يمكن أن يدعى العلم به في ابن الحسن عليه السلام لأن الحسن عليه السلام كان كالمحجور عليه، وفي حكم المحبوس، وكان الولد يخاف عليه، لما علم وانتشر من مذهبهم

فأميل زن و دلایل دیگری که با ذکر آن ها بحث را طولانی نمی کنیم، فرزند را نفی می کند.

بنابراین، ادعای نفی ولادت فی الجملة ممکن نیست، یعنی در صورتی می توان آن را

نفی کرد که ما از احوال افراد اطلاع داشته باشیم و مانعی هم [برای مخفی کردن اولاد] در

کار نباشد، پس با این احوال است که خواهیم فهمید بچه ای وجود ندارد.

و امّا این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزند پسری نداشتند که پس از رحلت حضرت زنده مانده باشد را از طریق عصمت و نبوت حضرت علم داریم و از طرفی اگر ایشان اولادی داشتند حتما ظاهر می کردند، چون دلیلی بر ترس و عدم اظهارش نبود و همچنین از اجماع امت می فهمیم که فرزند پسری که پس از ایشان زنده باشد برای حضرت نبوده است.

لکن در مورد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی توان این گونه ادعا کرد. به دلیل این که امام عسکری علیه السلام از هر کاری ممنوع بودند و در واقع در حکم زندانی بودند. (۱)

ص: ۱۷۶

۱- امام حسن عسکری علیه السلام تمام عمر شریف خود را در شهر سامرا که در حکم یک زندان بزرگ برای ایشان بود و در یک منطقه نظامی تحت تدابیر شدید امنیتی، زندگی می کردند و تمام رفت و آمدها به منزل ایشان کنترل می شد، حتی [وکلای حضرت مخفیانه با ایشان ارتباط داشتند. و این همه سختگیری از طرف دستگاه حاکم بنی عباس به دلیل بشارت های مکرر اهل بیت علیهم السلام بود که مهدی موعود علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، و قصد آن ها جلوگیری از تولد یا کشتن امام زمان بود. که مفضلاً در کتب متعدد آمده است.

أنّ الثانی عشر هو القائم بالأمر (المؤمل) لإزالة الدول فهو مطلوب لا محاله وخاف أيضا من أهله كجعفر أخيه الذي طمع في الميراث والأموال، فلذلك أخفاه ووقعت الشبهه في ولادته.

ومثل ذلك لا يمكن ادعاء العلم به في موت من علم موته، لأنّ الميّت مشاهد معلوم يعرف بشاهد الحال موته، وبالإمارات الدالّه عليه يضطرّ من رآه إلى ذلك فإذا أخبر من

لم يشاهده علمه واضطرّ إليه وجرى الفرق بين الموضوعين.

مثل ما يقول الفقهاء في الأحكام الشرعيّه من أنّ البینه إنّما يمكن أن تقوم على إثبات

و برای فرزندشان می ترسیدند [که وجودش را آشکار کنند] و حضرت بنابر آنچه که می دانست و از دیدگاه اهل بیت مبنی بر این که دوازدهمین نفر همان امام قائم بالامر است که برای از بین بردن دولت های جائر و ظالم آرزویش کشیده می شود، بدون شک [برای حفظ جان امام زمان علیه السلام] ترسیدند [بنابراین پنهان کردنش] پسندیده و مطلوب

است و به همین ترتیب امام حسن عسکری علیه السلام حتی از نزدیکانی مثل برادرش جعفر که نسبت به میراث و اموال حضرت طمع کرده بود می ترسیدند. بنابراین به ناچار حجت خدا را مخفی کردند. نتیجتا پیرامون میلاد حضرت صاحب، شبهه به وجود آمد.

و مثل این مورد را می توان نظیر آنچه در مرگ کسی که رحلتش معلوم شده ادعا کرد. [ادعای نفی ولادت با ادعای مرگ کسی که مرگش معلوم است فرق می کند]، چرا که مرگ اشخاص در مقابل نظر بوده و معلوم است، همچنین با دیدن حال او و نشانه هایی که دلالت بر اضطرار کسی که میّت را می بیند دارد فهمیده می شود. پس اگر کسی که به با

چشم مرگ او را ندید، بلکه به او خبر داده شد، و اظهار ناراحتی کرد، در این صورت علم

به مرگ حاصل می شود. بنابراین بین این دو موضع [ولادت امام زمان و معلوم بودن مرگ افراد]

الحقوق لا على نفيها، لأنّ النفي لا يقوم عليه بيّنه إلاّ إذا كان تحته إثبات فبان الفرق بين الموضوعين لذلك.

فإن قيل: العاده تسوى بين الموضوعين لأنّ الموت قد يشاهد الرجل يحتضر كما تشاهد القوابل الولاده، وليس كلّ أحد يشاهد احتضار غيره، كما أنّه ليس كلّ أحد يشاهد ولاده

غيره، ولكن أظهر ما يمكن في علم الإنسان بموت غيره إذا لم يكن يشاهده أن يكون جاره ويعلم بمرضه ويتردّد في عيادته، ثمّ يعلم بشدّه مرضه (ويشتدّ الخوف من موته)،

تفاوت و فرق [زیادی] وجود دارد. مثل آنچه که فقها در احکام شرعی می فرمایند: بینه و شهود برای اثبات حقوق اقامه می شود؛ نه نفی آن، چرا که برای نفی چیزی نمی توان اقامه دلیل کرد، مگر این که در ضمنش یک مسأله اثباتی باشد. بنابراین فرق این دو مورد مشخص شد. (۱)

شبهه: اگر گفته شود: عادات بین این دو موضوع فرقی نیست، چون همان طور که انسان گاهی شاهد مرگ شخصی است، قابله ها هم شاهد ولادت فرزند می باشند. از طرفی این گونه نیست که همه، احتضار انسان را ببینند چنان که هر کسی هم شاهد ولادت فرزند نیست. لکن از ظاهرترین موارد علم انسان به مرگ شخصی، زمانی است که انسان شاهد مرگ او نبوده، اما چون همسایه بوده اند و متوجه مریضی او شده و به عیادتش می رفته، بعد متوجه شدت مرضش می شود تا آنجا که خوف مرگش می رود،

ص: ۱۷۸

۱- . برای اثبات فوت افراد یا تولد یک بچه می توان به شهادت و گواهی مراجعه کرد، چون یک مسأله اثباتی است اما برای نفی ولادت، گواهی و شهادت معتبر نیست؛ چرا که ممکن است والدین به دلایل مختلف، ولادت او را مخفی کرده باشند و این که می فرماید: مگر این که در ضمنش، اثباتی باشد، مثل این است که برای اثبات حقّ فرزندان یک میت از ارث او، شهودی گواهی بدهند که میت فرزند دیگری ندارد. بنابراین در ضمن گواهی نفی ولادت، اثبات ارث برای اولاد میت وجود دارد. به هر ترتیب شهادت افراد به عدم تولد امام زمان علیه السلام اصلاً معتبر نیست. آن هم بر فرض این که گواهی وجود داشته باشد که نیست و از طرف دیگر شهود و گواه بسیاری هست مبنی بر اثبات ولادت حضرت علیه السلام که در کتاب بارها اشاره می شود.

ثمَّ يسمع الواعيه من داره [و] لا- يكون في الدار مريض غيره، ويجلس أهله للجزاء وآثار الحزن والجزع عليهم ظاهره، ثمَّ يقسم ميراثه، ثمَّ يتمادي الزمان ولا يشاهد ولا يعلم لأهله غرض في إظهار موته وهو حيّ.

فهذه سبيل الولاده لأنَّ النساء يشاهدن [الحمل] ويتحدثن بذلك سيّما إذا كانت حرمه

رجل نبيه يتحدّث النَّاس بأحوال مثله [و] إذا استسرَّ بجاريه (في بعض المواضع) لم يخف تردّده إليها، ثمَّ إذا ولد المولود ظهر البشر والسرور في أهل الدار، وهنأهم النَّاس إذا كان المهناً جليل القدر وانتشر ذلك، وتحدّث على حسب جلاله قدره، ويعلم النَّاس أنَّه قد ولد

مولود سيّما إذا علم أنَّه لا غرض في أن يظهر أنَّه ولد له ولم يولد له.

سپس صدای شیون و زاری که از خانه اش می شنود و از طرفی غیر از آن شخص، مریض دیگری در آن خانه نبوده است و اهل بیتش مجلس عزا گرفته اند و آثار حزن و اندوه در آن ها مشهود است، بعد میراثش را تقسیم می کنند، سپس مدّت ها می گذرد و او را نمی بیند و نه متوجّه غرضی می شود که به خاطر آن در حالی که او زنده است خانواده اش مدعی مرگش شوند، بنابراین یقین به مرگش پیدا می کند.

همین راه در مورد ولادت هم وجود دارد. به جهت این که، زن ها حمل را می بینند

و بعد در موردش به همدیگر خبر می دهند؛ مخصوصا اگر زن حامله همسر مرد شریف و عزیزی باشد، مردم هم در مورد احوال او گفت و گو می کنند. بعد وقتی که طفل متولد شد و سرور و شادی در اهل خانه پدیدار شده و مردم به اهل خانه تبریک می گویند، بویژه وقتی که پدرش جلیل القدر و بزرگ باشد، خبر این ماجرا زود می پیچید و مردم به جهت مقام و بزرگی پدر طفل، درباره اش صحبت می کنند و همه متوجّه می شوند که مولودی متولد شده است؛ خصوصا زمانی که غرض و دلیلی ندارد که اگر بچه ای برایش متولد نشده، بگوید فرزند متولد شده است.

فمتى اعتبرنا العاده وجدناها فى الموضوعين على سواء، وإن نقض الله العاده فإنه يمكن فى أحدهما مثل ما يمكن فى الآخر، فإنه قد يجوز أن يمنع الله ببعض الشواغل عن مشاهدته

الحامل وعن أن يحضر ولادتها إلا عدد يؤمن مثلهم على كتمان أمره، ثم ينقله الله من مكان الولادة إلى قله جبل أو برية لا أحد فيها ولا يطلع على ذلك [الأمر] إلا من لا يظهره (إلا) على المأمون مثله.

وكما يجوز ذلك فإنه يجوز أن يمرض الإنسان وبتردد إليه عواده، فإذا اشتدّ (حاله) وتوقع موته، وكان يؤيس من حياته نقله الله إلى قله جبل وصير مكانه شخصاً ميتاً يشبهه

كثيراً من الشبه، ثم يمنع بالشواغل وغيرها من مشاهدته إلا لمن يوثق به، ثم يدفن الشخص ويحضر جنازته من كان يتوقع موته ولا يرجو حياته فيتوهم أنّ المدفون هو ذاك العليل.

بنابراین اگر ما عادت را در هر دو مورد معتبر بدانیم هر دو با هم مساوی هستند؛ البته اگر خداوند متعال بخواهد عادت را نقض کند در هر دو مورد ممکن است. چون گاه ممکن است که خداوند به واسطه بعضی دلایل و جهات مختلف، از مشاهده حمل و حاضر بودن افراد، هنگام ولادت طفل، به جز عده معدودی که می توان به آن ها اطمینان داشت، مانع شود. سپس خداوند بچه را از محل ولادت به قله کوه یا بیابانی منتقل فرماید که احدی در آنجا نباشد و هیچ کس به آن مکان مطلع نباشد؛ مگر کسانی که مورد اطمینان باشند.

و چون که این امر در مورد ولادت ممکن است، در مسأله مرگ هم ممکن است. همان طور که ممکن است کسی مریض بشود و مردم هم به عیادتش بیایند، بعد زمانی که حالش وخیم شد و رو به موت شد و از زنده بودنش مأیوس شدند، خداوند متعال به قله کوهی منتقلش کند و مرده ای را که کاملاً شبیه اوست جایگزینش فرماید. سپس به جهاتی مانع شود که کسی او را ببیند، به جز افراد مورد اطمینان. بعد آن شخص بدلی دفن می شود و حتی آن شخصی که منتظر مرگش بودند و امید به حیاتش نبوده هم، به تشییع جنازه حاضر می شود. پس همه فکر می کنند این شخص که دفن شده همان فرد مریض است.

وقد يسكن نبض الإنسان وتنفسه، وينقض الله العاده ويغيبه عنهم وهو حي، لأنَّ الحيَّ منَّا إنّما يحتاج إليهما لإخراج البخارات المحترقه ممّا حول القلب بإدخال هواء بارد صاف ليروح عن القلب، وقد يمكن أن يفعل الله من البروده في الهواء المحدق بالقلب ما يجري

مجري هواء بارد يدخلها بالتنفس، فيكون الهواء المحدق بالقلب أبدا باردا ولا يحترق منه

شيء، لأنَّ الحراره التي تحصل فيه تقوّم بالبروده.

والجواب أنا نقول: أولاً- أنّه لا- يلتجئ من يتكلّم في الغيبه إلى مثل هذه الخرافات إلا من كان مفلسا من الحجّه عاجزا عن إيراد شبهه قويّه (غير متمكّن من الكلام عليها بما يرتضى مثله، فعند ذلك يلتجئ إلى مثل هذه التمويهات والتذليلات).

ونحن نتكلّم على ذلك على ما به.

و گاهی هم ممکن است که نبض انسان از حرکت بایستد و خداوند جریان عادی را [که مردن اوست] نقض فرماید و او را از دیدگان مردم پنهان کند، در حالی که زنده است؛ چرا که انسان زنده به نبض و تنفس نیازمند است، تا به وسیله داخل کردن هوای سرد و صاف به قلب، گازهای مسموم و سوزان که اطراف قلب هستند را خارج کرده و از بین ببرد. حال گاهی اوقات ممکن است که خداوند همان هوایی که اطراف قلب را گرفته [و گرم شده است] بدون نیاز به ورود هوای سرد به وسیله تنفس، خنک کند. بنابراین هوای اطراف قلب همیشه خنک می باشد و هرگز گرم نمی شود، به جهت این که حرارتی که در قلب حاصل شده است به وسیله برودت و سرما برطرف می شود.

جواب شبهه: اولاً کسی که پیرامون غیبت بحث می کند، نمی بایست از این خرافات کمک بگیرد. مگر این که از حیث ارائه دلیل و ایراد شبهه قوی، دستش خالی باشد و نتواند دلیل و منطقی را بیان کند که راضی کننده باشد. به همین علت متوسل به چرب زبانی و وارونه کردن حقایق می شود. ما هم به روش خودشان جواب شبهه را ارائه می کنیم.

فنقول: إنَّ ما ذكر من الطريق الّمدى به يعلم موت الإنسان ليس بصحيح على كلّ وجه، لأنّه قد يتّفق جميع ذلك وينكشف عن باطل بأن يكون لمن أظهر ذلك غرض حكميّ، فيظهر التمارض ويتقدّم إلى أهله بإظهار جميع ذلك ليختبر به أحوال غيره ممّن له عليه طاعه أو

إمره، وقد سبق الملوک كثيرا والحکماء إلى مثل ذلك، وقد يدخل عليهم أيضا شبهه بأن يلحقه علّه سکتته، فيظهرون جميع ذلك، ثمّ ينكشف عن باطل، وذلك أيضا معلوم بالعادات، وإنّما يعلم الموت بالمشاهده وارتفاع الحسّ وجمود النبض، ويستمرّ ذلك أوقاتا كثيره ربّما

انضاف إلى ذلك أمارات معلومه بالعاده من جرّب المرضى ومارسهم يعلم ذلك.

بنابراین می گوئیم: آنچه که در مورد شیوه پی بردن به مرگ انسان ذکر شده است در همه موارد صحیح نیست. به دلیل این که ممکن است تمام علائم مرگ از کسی ظاهر بشود ولی بعدا بطلان آن منکشف شود. به این صورت که برای غرض و هدفی اقدام به این کار کرده باشد؛ یعنی در مقابل نزدیکانش تظاهر به بیماری می کند تا به این وسیله

متوجه حالات دیگران و نزدیکانش از حیث اطاعت و ولایت آن ها نسبت به خودش بشود [و میزان علاقه آن ها را امتحان کند]. چنان که سابقا پادشاهان و حکمای بسیاری این کارها را کرده اند.

و گاهی اوقات در اثر سکتته که علائم مرگ را ظاهر می کند شبهه فوت فرد ایجاد شده؛ اما بعدا خلاف آن معلوم شده است، در حالی که این از امور عادی و معمولی است [و همه علائم مرگ را دارا است] بنابراین مرگ انسان با مشاهده محتضر و از بین رفتن حس او و خشک شدن و از کار افتادن نبضش و استمرار طولانی این علائم واقع می شود. علاوه بر این اموری که گفتیم کسانی که تجربه مرخص داری و ممارست زیاد با مریض دارند [مثل اطبا و پرستاران] علائم دیگری را به آنچه گفته شد اضافه می کنند که عاداتا برایشان معلوم است.

وهذه حاله موسى بن جعفر عليه السلام، فإنه أظهر للخلق الكثير الذين لا يخفى على مثلهم الحال، ولا يجوز عليهم دخول الشبهه في مثله.

وقوله: «بأنه (يجوز أن) يغيب الله الشخص ويحضر شخصا على شبهه» (على) أصله لا يصح لأن هذا يسد باب الأدله ويؤدى إلى الشك في المشاهدات، وأن جميع ما نراه ليس هو العدى رأينا بالأمس، ويلزم الشك في موت جميع الأموات، ويجيء منه مذهب الغلاة والمفوضه الذين نفوا القتل عن أمير المؤمنين عليه السلام وعن الحسين عليه السلام، وما أدى إلى ذلك يجب أن يكون باطلاً.

وما قاله «إن الله يفعل داخل الجوف حول القلب من البروده ما ينوب مناب الهواء» ضرب من هوس الطب، ومع ذلك يؤدى إلى الشك في موت جميع الأموات على ما قلناه.

این حالت نیز برای موسی بن جعفر علیه السلام واقع شد، به جهت این که برای تعداد بسیاری از مردم علاماتی ظاهر شد که شهادت امام علیه السلام بر امثال آن مردم پنهان نماند. بنابراین ممکن نیست که در این مورد شبهه ای برای آن ها به وجود بیاید.

این که گفته است: «ممکن است خداوند شخص محتضر را از دیده ها غایب کند و کس دیگری را که شبیه او باشد حاضر کند» اصل این مسأله صحیح نیست؛ زیرا با این دیدگاه باب استدلال بسته خواهد شد و منجر به این مسأله می شود که در همه مشاهدات نیز شک کنیم. به این معنا که احتمال بدهیم هرچه می بینیم غیر از آن چیزی است که دیروز مشاهده کرده ایم و لازم می آید در مرگ جمیع اموات شک کنیم. مذهب اهل غلو و کسانی که کشته شدن امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام را نفی می کنند [و ادعا می کنند که آن دو امام زنده هستند] نیز از همین ایده سرچشمه می گیرد که یقیناً باطل است.

و اما آنچه که گفته شد: «خداوند در اطراف قلب انسان برودت و سرماییی ایجاد می کند تا جانشین هوای بیرون شود» نوعی طب و علاوه بر این منجر به شک در مرگ جمیع اموات می شود [که گفتیم باطل است].

على أنّ على قانون الطبّ حرّكات النبض والشريانات من القلب وإنّما يبطل ببطان الحراره الغريزيّه، فإذا فقد حرّكات النبض علم بطلان الحراره وعلم عند ذلك موته، وليس

ذلك بموقوف على التنفس، ولهذا يلتجئون إلى النبض عند انقطاع النفس أو ضعفه، فيبطل ما قالوه.

وحمله الولاده على ذلك وما ادّعا من ظهور الأمر فيه صحيح متى فرضنا الأمر على ما قاله: من أنّه يكون الحمل لرجل نبيه، وقد علم إظهاره ولا مانع من ستره وكتمانه، ومتى

فرضنا كتمانها وستره لبعض الأغراض التي قدّمنا بعضها لا يجب العلم به ولا اشتهاه.

على أنّ الولاده في الشرع قد استقرّ أن يثبت بقول القابله و يحكم بقولها في كونه

به علاوه اينجا بنا بر قانون طبّ حرّكت نبض و شريان ها [ی موجود در وجود انسان] از قلب نشأت می گیرد و وقتی که حرارت غريزي و طبيعى بدن از بين رفت، نبض هم از بين می رود و هرگاه حرّكت نبض متوقف شود نشانه نبود حرارت است و در نتیجه مرگ مشخص می شود. يعنى اين عمليات متوقف برتنفس نيست، به همين دليل وقتى كسى تنفسش قطع يا بسيار ضعيف شود [فورى] متوجه نبض می شوند [که اگر حرّكت داشته باشد زنده والاّ مرده است]. بنا بر اين آنچه که در اشكال گفته اند، باطل است.

و اين که ولادت را «با اين بيان که نقل مسأله حامله بودن زن توسط زنان ديگر و يا از سرور و خوشحالي اهل منزل در زمان تولد طفل می شود فهميد» با مردن مقايسه کردند، در صورتی درست است که همان طور که خود [اشكال کننده] گفته است ما فرض کنیم

که خبر حاملگی برای يك مرد بزرگ، با نفوذ و شريف بوده و شادی اش را اظهار کرده، مانعی هم برای كتمان و اختفای ولادت نباشد. اما اگر فرض کنیم به خاطر بعضی از مسائل و اهداف که قبلاً هم به آن ها اشاره شد، ولادت را پنهان نمایند، ديگر دانستن و شهرت اين ولادت لازم نمی آيد [بلکه در مواردی غيرممکن است].

علاوه بر اين در شريعت اسلام، ولادت طفل؛ چه زنده و چه مرده با استناد به قول

حيًا أو ميتًا، فإذا جاز ذلك كيف لا يقبل قول جماعه نقلوا ولاده صاحب الأمر عليه السلام

[وشاهدوه] وشاهدوا من شاهده من الثقات.

و نحن نورد الأخبار في ذلك عن رآه وحكى له.

وقد أجاز صاحب السؤال أن يعرض في ذلك عارض يقتضى المصلحه، أنه إذا ولد أن ينقله الله إلى قله جبل أو موضع يخفى فيه أمره ولا يطلع عليه [أحد] وإنما ألزم على ذلك عارضا في الموت وقد بينا الفصل بين الموضوعين.

وأما من خالف من الفرق الباقية الذين قالوا بإمامه غيره كالمحمديه الذين قالوا بإمامه

قابله اثبات می شود و طبق گواهی او حکم صادر می شود. پس وقتی که این مسأله امکان داشته و برای حکم کردن کافی باشد، چگونه قول عدّه زیادی که ولادت حضرت صاحب الامر عليه السلام را نقل کرده و به آن شهادت داده اند و نیز تعدادی از افراد مورد اطمینان که دیدن دیگران را گواهی داده اند پذیرفته نشود!؟

و البته اخبار و روایاتی در این زمینه از کسانی که حضرت را دیده اند و حکایت شده را بیان خواهیم کرد.

همین اشکال کننده می گوید اگر در موردی مصلحت اقتضا کند، امکان دارد که مثلاً

وقتی فرزندی متولد شد خداوند او را به قله کوه و یا مکان نامعلومی منتقل کند و هیچ کس از مکان او مطلع نباشد.

البته او در باب مرگ هم همین فرض را صحیح دانسته که ما فرق این دو موضع را بیان کردیم.

رد سایر فرقه هایی که قائل به امامت غیر ولی عصر علیه السلام هستند

و اما کسانی از فرقه های دیگر که، قائل به امامت غیر امام زمان علیه السلام شده اند؛ مثل

محمد بن علی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام، والفتحیه القائله بإمامه عبد الله بن جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
وفی هذا الوقت بإمامه جعفر بن علی.

(و) کالفرقه القائله إنّ صاحب الزّمان حمل لم یولد بعد.

وکالذین قالوا إنّ مات، ثمّ یعیش.

وکالذین قالوا بإمامه الحسن علیه السلام وقالوا هو الیقین، ولم یصحّ لنا ولاده ولده، فنحن فی فتره.

فقولهم ظاهر البطلان من وجوه:

أحدها: انقراضهم فإنّه لم یبق قائل یقول بشیء من هذه المقالات ولو كان حقاً لما انقرض.

«محمدیه» که اعتقاد به امامت «محمد بن علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام»^(۱) [فرزند امام هادی علیه السلام] داشتند.

و فرقه فطحیه که قائل به امامت «عبدالله بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام» [فرزند امام صادق علیه السلام] بوده و در
زمان ما^(۲) معتقد به امامت جعفر بن علی [جعفر کذاب] هستند.

و فرقه ای که قائلند صاحب الزمان علیه السلام حمل بوده و هنوز متولد نشده است.

و فرقه ای که می گویند آن حضرت از دنیا رفته و بعداً زنده خواهد شد.

و فرقه ای که اعتقاد به امامت امام عسکری علیه السلام داشته و می گویند امامت خود آن حضرت یقینی است ولی ولادت
فرزندشان از نظر ما، ثابت نیست [و ممکن است که ایشان فرزندی نداشته باشد] و ما فعلاً در دوران فترت هستیم [بنابراین تا
ایشان بیاید توقف می کنیم].

اعتقاد همه این فرقه ها باطل است و بطلان آن ها با توجّه به دلایلی روشن است:

از جمله این است که تمام این فرقه ها و هم چنین اعتقادشان منقرض شده و هیچ کس که قائل به این اعتقادات خرافی باشد،
وجود ندارد پس اگر این فرق حقّ بودند منقرض نمی شدند.

ص: ۱۸۶

۱- ابی جعفر سید محمد، فرزند امام هادی علیه السلام معروف است و صاحب جلال و عظمت و شأن است. مرقد ایشان هم

در عراق و نزدیک سامرا است.

۲- زمان مرحوم شیخ طوسی.

ومنها أنّ محمّد بن علیّ العسکری مات فی حیاة ابيه موتا ظاهرا والأخبار فی ذلك ظاهره معروفه، من دفعه كمن دفع موت من تقدّم من آباءه عليهم السلام.

۸۴- فروی سعد بن عبد الله الأشعری، قال: حدّثنی أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری، قال:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَّ وَفَاهِ ابْنَهُ أَبِي جَعْفَرٍ، وَقَدْ كَانَ أَشَارَ إِلَيْهِ وَدَلَّ عَلَيْهِ وَإِنِّي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي وَأَقُولُ هَذِهِ قِصَّةُ [أَبِي] إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقِصَّةُ إِسْمَاعِيلَ. فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: نَعَمْ يَا أَبَاهَا شِم، يَدَا لَلَّ فِي أَبِي جَعْفَرٍ وَصَيَّرَ مَكَانَهُ أَبَا مُحَمَّدٍ كَمَا بَدَا لَهُ فِي

و از جمله این که «محمّد بن علی عسکری» در زمان حیات پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام معنی [و به صورتی که خیلی ها متوجه شدند] از دنیا رفت و اخبار هم در این مورد، معروف و مشهور است و کسی که مرگ او را انکار کند مثل این است که مرگ پدران ایشان را انکار کند.

۱ / ۸۴- ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری گفته است: در محضر مبارک ابو الحسن عسکری [امام هادی] علیهما السلام بودم، آن هم درست در زمانی که فرزندش ابی جعفر از دنیا می رفت، حضرت به او اشاره می کرد و راهنمایی به سمت او می فرمودند [تا فرزندشان را که از دنیا رفته ببینیم]. من با خودم گفتم این همان قصه ابو ابراهیم [امام کاظم علیه السلام] و اسماعیل [ابن جعفر] است [که وقتی اسماعیل از دنیا رفت امام صادق علیه السلام مرگ او را علنی اعلام کردند تا کسی نگوید اسماعیل و یا اولادش امام هستند].

پس امام هادی علیه السلام به من نزدیک شده و فرمودند: بله، ای ابا هاشم! برای خداوند در مورد ابی جعفر (۱) بداء حاصل شد و خداوند به جای او ابا محمّد را قرار داد؛ چنان که در مورد اسماعیل [پسر امام صادق علیه السلام] پس از آن که امام صادق علیه السلام به طرف او دلالت

ص: ۱۸۷

إِسْمَاعِيلَ بَعْدَ مَا دَلَّ عَلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَصَبَهُ وَهُوَ كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ وَإِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ،

أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِي، عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَهُ إِلَيْهِ، وَمَعَهُ آلَةُ الْأَئِمَّةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ .

و راهنمایی کرد و او را [به جانشینی] نصب کرده بود چنین شد، همان طوری که تو با خودت گفتی، اگرچه برای اهل باطل ناخوشایند باشد، پسر من ابو محمد جانشین من است و هرچه جامعه شیعه نیاز داشته باشد. در اختیار دارد و نشانه های امامت هم همراه

او است. والحمد لله. (۱)

ص: ۱۸۸

۱- . این خبر صراحتاً وفات «ابی جعفر محمد بن علی عسکری علیه السلام» را تأیید می کند و علت ذکر این خبر توسط شیخ بزرگوار رد بر کسانی است که اعتقاد دارند «محمد بن علی عسکری علیه السلام» همان «مهدی موعود» است. اما ذیل روایت با قواعد مسلمة مکتب تشیع و اخبار و روایات متواتر موافق نیست، به این جهت که می گویند: در مورد ایشان برای خداوند بداء حاصل شد، در حالی که از مسلمات مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام است که بداء برای خدا حاصل نمی شود و این از تعریف بداء هم کاملاً روشن است. بداء عبارت از ظهور، بعد از خفا و به عبارت دیگر عبارت است از: ظهور امری برای خداوند سبحان که برای غیر خداوند ظاهر نبوده است اگر چه قبل از آن ظهور در علم خداوند و لوح محفوظ مثل بعد از ظهور بوده؛ یعنی چه قبل و چه بعد از بداء، علم خداوند به یک امر تعلق گرفته، بنابراین بداء به معنای تغییر علم خداوند نیست بلکه به معنای ظاهر شدن علم خداوند برای غیر خدا است، به همین جهت آنچه که در روایات هست مخصوصاً در مورد «اسماعیل» فرزند امام صادق علیه السلام و «محمد» فرزند امام هادی علیه السلام اشاره به این دارد که برای اکثر مردم این گونه تلقی شده بود که ایشان پس از پدرانشان امامند، امّا در علم خداوند تبارک و تعالی پس از امام صادق، امام کاظم علیهما السلام پس از امام هادی، امام حسن علیهما السلام امام هستند، فلذا علم خداوند که برای مردم مخفی بوده ظاهر شده است و امامت امام کاظم علیه السلام با رحلت اسماعیل برای مردم معلوم شد و همچنین امامت امام حسن عسکری علیه السلام با رحلت برادرش محمد بن علی برای مردم معلوم شد. نه این که العیاذ باللّٰه خداوند تصمیمش عوض شده و یا امر دیگری برای خداوند ظاهر شده باشد. قرآن کریم در آیه ۴۷ سوره زمر می فرماید: «وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»؛ از سوی خدا برای آن ها اموری ظاهر می شود که هرگز گمان نمی کردند. همین طور در آیه ۳۹ سوره مبارکه رعد می فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مِمَّا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ «خداوند هرچه را که بخواهد محو و هرچه را بخواهد اثبات می کند و ام کتاب [لوح محفوظ] نزد اوست». بنابراین بداء یعنی پیدایش چیزی از ناحیه خداوند تبارک و تعالی که ظاهرش مخالف آن بود، پس بداء عبارت است از محو اول و اثبات ثانی، و خداوند تعالی به هر دو عالم است و این حقیقتی است که همه صاحبان خرد و اندیشه [می پذیرند]. پس اگر خبر را مشتمل بر نصب «اسماعیل» یا «محمد» به امامت توسط پدرانشان بدانیم، این با قواعد مسلمة شیعه و اعتقاد به بداء موافق نیست، امّا اگر اشاره به اسماعیل و محمد یا دلالت به این ها را به قرینه صدر روایت، به علنی کردن مرگ آن دو ترجمه کنیم و توضیح دهیم؛ دیگر مشکلی در مسأله نخواهد بود. واللّٰه اعلم.

والأخبار بذلك كثيره وبالنص من أبيه على أبي محمد عليه السلام لا نطوّل بذكرها الكتاب، وربما نذكر طرفاً منها فيما بعد إن شاء الله تعالى.

وأما ما تضمّنه الخبر من قوله: «بدا لله فيه» معناه بدا من الله فيه، وهكذا القول في جميع ما يروى من أنه بدا لله في إسماعيل، معناه أنه بدا من الله، فإنّ الناس كانوا يظنون في إسماعيل بن جعفر أنّه الإمام بعد أبيه، فلمّا مات علموا بطلان ذلك وتحقّقوا إمامه موسى عليه السلام، وهكذا كانوا يظنون إمامه محمد بن عليّ بعد أبيه، فلمّا مات في حياه أبيه علموا بطلان ما ظنّوه.

در این زمینه خصوصاً اخبار و روایات نصّ صریح از پدر امام حسن عسکری علیهما السلام

برایشان بسیار زیاد است که کتاب را با ذکر آن روایات طولانی نمی کنیم. البته تعداد کمی

از آن ها را بعداً ذکر خواهیم کرد ان شاء الله.

امّا آنچه که ضمن خبر آمده و گفته است: «بدا لله فيه» معنایش این است که «بدا» از جانب خداوند در آن امر به وجود آمده (۱)

و همچنین در تمام مواردی که روایت شده است از این که [بدا لله في اسماعيل] یعنی در مورد اسماعیل برای خدا بداء حاصل شد، معنایش این است که بداء از جانب خدا به وجود آمد. چرا که مردم در مورد «اسماعیل بن جعفر» گمان می کردند که او بعد از پدرش امام است، و وقتی که او از دنیا رفت متوجّه

بطلان اعتقادشان شدند و امامت امام کاظم علیه السلام تحقق پیدا کرد. به همین ترتیب مردم گمان می کردند که پس از امام هادی، فرزندش «محمد» امام است و زمانی که او در ایام

حیات پدرش از دنیا رفت، همه بطلان آنچه را که می پنداشتند را فهمیدند.

ص: ۱۸۹

۱- در جمله بدا لله «لام» حرف جاره به معنای «من» می آید، پس چیزی برای بندگان از ناحیه خداوند آشکار شده که قبلاً برای آنان مخفی بود.

وَأَمَّا مَنْ قَالَ: (إِنَّهُ) لَا وَلَدَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَكِنْ هَاهُنَا حَمْلٌ مَشْهُورٌ سَيُولَدُ فَقَوْلُهُ بَاطِلٌ، لِأَنَّ هَذَا يُؤَدِّي إِلَى خَلْوِ الزَّمَانِ مِنْ إِمَامٍ يَرْجِعُ إِلَيْهِ، وَقَدْ بَيَّنَّا فُسَادَ ذَلِكَ، عَلَى أَنَا سَنَدٌ عَلَى أَنَّهُ قَدْ وَلِدَ لَهُ وَلَدٌ مَعْرُوفٌ، وَنَذَكَرُ الرِّوَايَاتِ فِي ذَلِكَ فَيَبْطُلُ قَوْلُ هَؤُلَاءِ أَيْضًا.

وَأَمَّا مَنْ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ مُشْتَبِهٌ فَلَا يَدْرِي هَلْ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدٌ أَمْ لَا؟ وَهُوَ مُسْتَمْسِكٌ بِالْأَوَّلِ حَتَّى يَتَحَقَّقَ وِلَادَةُ ابْنِهِ، فَقَوْلُهُ أَيْضًا يَبْطُلُ بِمَا قَلْنَا: مَنْ أَنَّ الزَّمَانَ لَا يَخْلُو مِنْ إِمَامٍ لِأَنَّ مَوْتَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَلِمْنَاهُ كَمَا عَلِمْنَا مَوْتَ غَيْرِهِ، وَسَنَبِّئُكُمْ بِوِلَادَةِ وَلَدِهِ فَيَبْطُلُ قَوْلُهُمْ أَيْضًا.

وَأَمَّا قَوْلُ كَسِيٍّ كَمَا كُفِّتَ: «بِرَأْيِ إِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِرْزَنْدِي مِتُولَدٌ نَشْدَه اسْتِ وَ لِي حَمَلٌ [و بَارْدَارِي مَادَرَشِ بَه] أَوْ مَشْهُورٌ اسْتِ، وَ بَه زُودِي مِتُولَدٌ خَوَاهِدُ شُد» بَاطِلٌ اسْتِ؛ چَرَا كَه اَيْنِ دِيدِ گَاهِ مَنْجَرِ مِي شُودِ بَه اَيْنِ كَه زَمَانِ اَزِ وَجُودِ اِمَامِي كَه بَه اَوْ رَجُوعِ شُودِ خَالِي بَاشَدِ وَ مَا فُسَادِ اَيْنِ نَظَرِيَه رَا بِيَانِ كَرْدِيمِ. عِلَاوَه بَرِ اَيْنِ بَه زُودِي دَلِيلِ مِي آوَرِيمِ كَه بَرَا اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِرْزَنْدِي مِتُولَدِ شُدِه اسْتِ كَه [مَاجِرَايشِ] مَعْرُوفِ اسْتِ وَ رِوَايَاتِ اَيْنِ بَابِ رَا ذَكَرْ خَوَاهِيمِ كَرْدِ تَا قَوْلِشَانِ بَاطِلِ شُودِ.

وَأَمَّا كَسِيٌّ كَمَا كُفِّتَ: اِمْرٌ مُشْتَبِهٌ شُدِه اسْتِ؛ يَعْني مَعْلُومٌ نَيْسْتِ كَه بَرَا اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِرْزَنْدِي هَسْتِ يَا نَه؟

اَيْنِ شَخْصٌ بَه اَوَّلِي تَمْسِكِ مِي كَنْدِ [يَعْني بَرِ اِمَامَتِ حَسَنِ عَسْكَرِيٍّ بَاقِي مِي مَانَدِ] تَا اَيْنِ كَه وِلَادَتِ پَسْرَشِ بَرَا اَوْ ثَابِتِ شُودِ. اَيْنِ حَرْفِ هَمْ بِنَابَرِ اَنْچَه كَه مَا كُفْتِيمِ: بَه اَيْنِ كَه

زَمَانِ هَرِ گَزِ خَالِي اَزِ اِمَامِ نَمِي مَانَدِ، بَاطِلِ مِي شُودِ بَه دَلِيلِ اَيْنِ كَه مَا نَسْبِتِ بَه مَرِگِ اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ عِلْمِ دَارِيمِ، بَه هِمَانِ اَنْدَازَه كَه بَه مَرِگِ دِيگَرَانِ عِلْمِ وَ اِطْلَاعِ دَارِيمِ وَ بَه زُودِي وِلَادَتِ فِرْزَنْدِشِ رَا ثَابِتِ مِي كَنِيمِ تَا بَطْلَانِ قَوْلِ اَنَانِ هَمْ مَعْلُومٌ شُودِ.

وَأَمَّا مَنْ قَالَ: إِنَّهُ لَا إِمَامَ بَعْدَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَوْلُهُ بَاطِلٌ بِمَا دَلَّلْنَا عَلَيْهِ مِنْ أَنَّ الزَّمَانَ لَا يَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَقْلًا وَشَرْعًا.

وَأَمَّا مَنْ قَالَ: إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَ وَيَحْيَى بَعْدَ مَوْتِهِ، فَقَوْلُهُ بَاطِلٌ بِمِثْلِ مَا قُلْنَا، لِأَنَّهُ يُؤَدِّي إِلَى خَلْوِ الْخَلْقِ مِنْ إِمَامٍ مِنْ وَقْتِ وَفَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى حِينٍ يَحْيِيهِ اللَّهُ تَعَالَى.

وَاحْتِجَاجُهُمْ بِمَا رَوَى «مَنْ أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَحْيَى بَعْدَ مَا يَمُوتُ وَأَنَّهُ سَمِّيَ قَائِمًا لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ» بَاطِلٌ لِأَنَّ ذَلِكَ يَحْتَمِلُ - لَوْ صَحَّ الْخَبَرُ - أَنْ يَكُونَ أَرَادَ بَعْدَ أَنْ مَاتَ ذَكَرَهُ حَتَّى لَا يَذْكُرَهُ إِلَّا مَنْ يَعْتَقِدُ إِمَامَتَهُ، فَيُظْهِرُهُ اللَّهُ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ، عَلَيَّ أَنَا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ كُلَّ إِمَامٍ يَقُومُ بَعْدَ الْإِمَامِ الْأَوَّلِ يَسْمَى قَائِمًا.

أَمَّا كَسِيٌّ كَمَا كُفِّتُمْ: بَعْدَ إِذَا عَسَكَرَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامَتَ بَيَانَ يَافِتَهُ؛ إِيْن هَمْ بَاطِلٌ اسْتِ بَه هَمَان دَلِيلٌ كَمَا كُفِّتُمْ: إِز نَظَرِ شَرَعٍ وَعَقْلِ، جِهَانِ بَدُونِ إِمَامٍ نَخَوَاهِدُ بُوْد.

أَمَّا كَسِيٌّ كَمَا كُفِّتُمْ: إِمَامُ حَسَنِ عَسَكَرَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِز دُنْيَا رَفْتَهُ وَبَسْ إِز مَرْغَشِ زَنْدَه مِي شُوْد؛ إِيْن كُفْتَهُ هَمْ مِثْلُ أَنْجِطَه كَمَا كُفِّتُمْ بَاطِلٌ اسْتِ بَه جِهَتِ إِيْن كَمَا مَنجَرِ مِي شُوْد بَه إِيْن كَمَا خَلَقْتَ وَزَمِيْنِ إِز وَقْتِ وَفَاتِ إِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِز وَجُوْدِ إِمَامِ خَالِي بُوْدَه تَا زَمَانِي كَمَا خَدَاوَنْدُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيْشَانِ رَا زَنْدَه كَنْد.

وَ أَنْ كَمَا احْتِجَاجِ بَه رَوَايَتِي كَرْدَه كَمَا مِي كُوِيْد: «صَاحِبِ إِيْنِ اَمْرِ بَعْدِ إِز أَنْ كَمَا مِي مِيْرِدِ

زَنْدَه مِي شُوْد وَ بَه هَمِيْنِ دَلِيْلٍ قَائِمِ نَامِيْدَه مِي شُوْد كَمَا بَعْدِ إِز مَرْغَشِ قِيَامِ مِي كَنْد» [إِيْن نَحُوْه اسْتِدْلَالِ بَه رَوَايَتِ] اشْتِبَاهِ اسْتِ؛ چُوْنِ بَه فَرَضِ كَمَا إِيْنِ خَبَرِ صَحِيْحِ بَاشَدِ اِحْتِمَالِ دَارِدِ كَمَا مَنظُوْرِ رَوَايَتِ بَعْدِ إِز مَرْدِنِ نَامِ وَ يَادَشِ دَرِ دَلِ هَا بَاشَدِ تَا جَايِي كَمَا كَسِيٌّ بَه يَادِ اَوْ نَخَوَاهِدُ بُوْد. مَگَرِ كَسَانِي كَمَا بَه اِمَامَتِ اَوْ اِيْمَانِ دَارَنْدِ [كَمَا تَعْدَادِشَانِ هَمْ كَمِ اسْتِ] وَ بَسْ إِز أَنْ خَدَاوَنْدِ، حَضْرَتِ رَا بَرَايِ جَمِيْعِ خَلْقِ ظَاهَرِ مِي فَرَمَايْدِ.

عِلَاوَه بَرِ إِيْنِ مَا بَيَانِ كَرْدِيْمِ كَمَا هَرِ اِمَامِي كَمَا بَسْ إِز اِمَامِ قَبْلِي بِيَايْدِ، قَائِمِ نَامِيْدَه مِي شُوْد.

وأما القائلون بإمامه عبد الله بن جعفر من الفطحيّ وجعفر بن عليّ، فقولهم باطل بما دللنا عليه من وجوب عصمه الإمام، وهما لم يكونا معصومين، وأفعالهما الظاهره التي تنافي العصمه معروفه نقلها العلماء، وهي موجوده في الكتب فلا نطوّل بذكرها الكتاب.

على أنّ المشهور الذي لا مريه فيه بين الطائفه أنّ الإمامه لا تكون في أخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام، فالقول بإمامه جعفر بعد أخيه الحسن يبطل بذلك.

فإذا ثبت بطلان هذه الأقاويل كلّها لم يبق إلّا القول بإمامه ابن الحسن عليه السلام، وإلّا لأدّى إلى خروج الحق، عن الأئمّه، وذلك باطل.

وإذا ثبتت إمامته بهذه السياقه، ثم وجدناه غائباً عن الأبصار، علمنا أنّه لم يغب مع

أما ادّعى طرفداران فرقه فطحيه كه قائل به امامت «عبدالله بن جعفر» [عبدالله افطح] و «جعفر بن علي» [جعفر كذاب] شده اند؛ به واسطه ادله ای كه پیرامون وجوب عصمت امام اقامه كردیم، باطل و فاسد است و این كه آن دو نفر نه تنها معصوم نبودند بلکه افعال

ظاهری آن ها هم كه معروف است و علما نقل کرده اند با عصمت منافات دارد و در كتب تاریخی موجود است و لذا كتاب خود را به ذكر آن ها طولانی نمی كنیم.

به علاوه آنچه كه بین طایفه شیعه امامیه معروف و مشهور است و تردیدی هم در آن

نیست، این است كه امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام در دو برادر جمع نخواهد شد. بنابراین اعتقاد به امامت «جعفر» پس از برادرش امام حسن عسکری علیه السلام باطل است.

حال كه این سخنان پوچ و بی مغز ابطال شد اعتقادی باقی نمی ماند مگر امامت فرزند گرامی امام حسن عسکری علیهما السلام چرا كه در غیر این صورت منجر به خروج حقّ از این امت می شود و این هم همان طور كه گفته شد، باطل است.

فلسفه و حکمت غیبت

وقتی كه امامت حضرت با بیانی كه گذشت ثابت شد و متوجه شدیم كه ایشان از چشم ها پنهان است، اجمالاً آگاه می شویم كه حضرت با وجود مقام عصمت و تعین

عصمته وتعیّن فرض الإمامه فيه وعليه إلا لسبب سوّغه ذلك وضروره ألجأته إليه، وإن لم يعلم على وجه التفصيل.

وجرى ذلك مجرى الكلام في إيلاّم الأطفال والبهائم وخلق المؤذيات والصّور المشينات ومتشابه القرآن إذا سألنا عن وجهها بأن نقول: إذا علمنا أنّ الله تعالى حكيم

لا يجوز أن يفعل ما ليس بحكمه ولا صواب، علمنا أنّ هذه الأشياء لها وجه حكمه وإن لم نعلمه معيّنًا.

(و) كذلك نقول في صاحب الزّمان عليه السلام، فإنّا نعلم أنّه لم يستتر إلاّ لأمر حكمی يسوّغه ذلك وإن لم نعلمه مفضلاً.

فإن قيل: نحن نعرض قولكم في إمامته بغيبته بأن نقول: إذا لم يمكنكم بيان وجه

امامت در وجود مبارکشان غایب نشده اند مگر به دلیل سببی که موجب لزوم غیبت شده است، اگرچه جزئیات این سبب فهمیده نشود.

این موضوع [که به سبب غیبت را به تفصیل نمی دانیم] مانند مریضی اطفال و حیوانات و یا فلسفه خلق حیوانات مودی و صورت های کریمه و زشت، و یا مثل آیات متشابه قرآن کریم است که هرگاه از دلیل و وجه این ها پرسند، می گوئیم: وقتی می دانیم

که خداوند تبارک و تعالی حکیم است و عملی که مطابق حکمت نباشد انجام نمی دهد، می فهمیم که برای این امور هم حکمتی وجود دارد، اگر چه جزئیات آن ها را ندانیم.

همین حرف را در مورد صاحب الزمان علیه السلام می زنیم، ما می دانیم که پنهان شدن حضرت برای حکمتی است که مجوز غیبت شده است اگر چه مفضلاً نمی دانیم.

اشکال: ما به بیان شما در مورد امامت و غیبت ایشان به ترتیب اعتراض داریم که همین که نمی توانید دلیلی برای علت غیبت بیان کنید، دلیل بر بطلان اعتقاد شما به امامت اوست.

حسنها دلّ ذلك على بطلان القول بإمامته، لأنّه لو صحّ لأمكنكم (بيان) وجه الحسن فيه.

قلنا: إن لزمتنا ذلك لزم جميع أهل العدل قول الملحده إذا قالوا إنّنا نتوصّل بهذه الأفعال التي ليست بظاهره الحكمه، إلى أنّ فاعلها ليس بحكيم، لأنّه لو كان حكيماً لأمكنكم بيان

وجه الحكمه فيها وإلاّ فما الفصل؟

فإذا قلتم: نتكلّم أولاً في إثبات حكمته، فإذا ثبت بدليل منفصل، ثمّ وجدنا هذه الأفعال المشتبهه الظاهر حملناها على ما يطابق ذلك، فلا يؤدّي إلى نقض ما علمنا؛

ومتى لم يسلموا لنا حكمته انتقلت المسأله إلى الكلام في حكمته.

چرا که اگر دیدگاه شما [در مورد امامت او] صحیح و درست بود می بایست بتوانید دلیلی برای آن بیان کنید.

پاسخ: اگر چنانچه اشکال را بپذیریم لازم می آید که تمامی اهل عدل، قول ملحدین و کفار را بپذیرند که می گویند ما با توجه به افعالی که ظاهراً مطابق با حکمت نیستند،

متوجه می شویم که فاعل این افعال [مثل غیبت] حکیم نیست. چرا که اگر حکیم بود می بایست شما بتوانید دلیل و وجه حکمت را بیان کنید. در غیر این صورت چه فرقی بین دو مورد هست [بین کار حکیمان و غیر حکیمان]؟

اگر بگویید: ابتدا حکمت خدا را اثبات می کنیم. وقتی با دلیل مجزی و مکفی ثابت شد که خدا حکیم است، بعد مواردی را پیدا کردیم که ظاهراً مشتبه بوده و با حکمت سازگار نیست، آن ها را هم بر همان حکمت حمل می کنیم، پس منجر به نقض اعتقاد ما که می گوئیم خداوند حکیم است نمی شود و اگر حکمت خدا را از ما نپذیرند، مسأله را [بازهم] به بحث در حکمت خدا منتقل می کنیم!

قلنا: مثل ذلك هاهنا؛ من أن الكلام في غيبته فرع على إمامته، فإذا علمنا إمامته بدليل، وعلمنا عصمته بدليل آخر وعلمناه غاب، حملنا غيبته على وجه يطابق عصمته، فلا فرق بين الموضعين.

ثم يقال للمخالف (في الغيبة): أتجوز أن يكون للغيبه سبب صحيح اقتضاها، ووجه من الحكمه أوجبها أم لا تجوز ذلك.
فإن قال: يجوز ذلك.

قيل له: فإذا كان ذلك جائزا، فكيف جعلت وجود الغيبه دليلاً على فقد الإمام في الزمان مع تجويزك لها سببا لا ينافي وجود الإمام؟ وهل يجرى ذلك إلا مجرى من توصل بإيلام الأطفال إلى نفى حكمه الصانع تعالى وهو معترف بأنه يجوز أن يكون في إيلامهم وجه

می گوئیم: ما هم مثل خود شما که این مسأله را جواب دادید، جواب می دهیم. به این ترتیب که بحث در مورد غیبت امام زمان علیه السلام فرع بر بحث در امامت ایشان است. وقتی با ادله مختلف به امامت و عصمت ایشان پی بردیم و دانستیم که ایشان غایب شده است، غیبت حضرت را هم طوری حمل و بیان می کنیم که با عصمت او مطابقت داشته باشد. بنابراین بین این دو مسأله فرقی نیست.

سپس به مخالفان غیبت گفته می شود: آیا [وجود] سبب صحیحی که مقتضی غیبت باشد و یا دلیلی از حکمت که آن را لازم کرده باشد، ممکن است یا نه؟
اگر بگوئید: ممکن است.

به او گفته می شود: حال که این را ممکن می دانی، پس چرا غیبت را دلیل بر فقدان امام می دانی؟ در حالی که برای غیبت، وجود دلیل [یا حکمتی] که با وجود امام منافات نداشته باشد را ممکن و درست می دانی. آیا این اعتقاد شما دقیقا عین کسی نیست که با برخورد به بیماری اطفال، حکمت خداوند تبارک و تعالی را نفی می کند؟ در حالی که

صحيح لا ينافى الحكمه، أومن توصل بظاهر الآيات المتشابهات إلى أنه تعالى مشبه للأجسام وخالق لأفعال العباد مع تجويزه أن يكون لها وجوه صحيحه توافق [الحكمه و] العدل والتوحيد ونفى التشبيه.

وإن قال: لا أجوز ذلك.

قيل: هذا تحجر شديد فيما لا يحاط بعلمه ولا يقطع على مثله، فمن أين قلت: إن ذلك

همان شخص اعتراف می کند به این که در بیماری اطفال، دلیل صحیحی وجود دارد که با حکمت منافات ندارد. یا کسی که با رسیدن به ظاهر آیات متشابهات (۱)

بگویند: خداوند تبارک و تعالی شبیه اجسام بوده و افعال عباد را خودش خلق می کند. با این که معتقد است که برای این آیات، توجیه صحیحی وجود دارد که با حکمت، عدل، توحید و شبیه به جسم نبودن خداوند، منافاتی ندارد.

و اگر بگویند: [حکمت داشتن غیبت را] درست نمی دانیم و ممکن نیست.

گفته می شود: [این که گفته است ممکن نیست، آن هم] در چیزی که به آن احاطه علمی ندارد [یعنی حکمت غیبت را نمی داند و درک نمی کند] و مسائل شبیه به آن را هم نفهمیده و یقین ندارد، تحجر و عقب ماندگی بسیار شدیدی است و این درحالی است که

ص: ۱۹۶

۱- . آیه ۷ از سوره آل عمران می فرماید: بعضی از آیات کریم متشابه هستند؛ یعنی آياتی هستند که معانی متعدد و شبیه به هم دارند و برای فهم صحیح و درک آن ها باید از سرچشمه علوم اهل بیت علیهم السلام استفاده کرد؛ مثل آیه: وما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی سوره انفال، آیه ۱۷ و (الله نور السماوات و الارض سوره نور، آیه ۳۵) و (يد الله فوق ايديهم سوره فتح، آیه ۱۰). رجوع شود به کتاب تلخیص التمهید، اثر آیت الله معرفت، ج ۱، ص ۴۶۱ به بعد و کتاب برهان قرآن اثر شهید محراب آیت الله اشرفی اصفهانی، ص ۲۸۵ به بعد.

لا- يجوز وانفصل ممن قال: لا- يجوز أن يكون للآيات المتشابهات وجوه صحيحة تطابق أدله العقل، ولا- بد أن تكون على ظواهرها.

ومتى قيل: نحن متمكنون من ذكر وجوه الآيات المتشابهات (وأنتم لا تتمكنون من ذكر سبب صحيح للغيبه).

قلنا: كلامنا على من يقول لا أحتاج إلى العلم بوجوه الآيات المتشابهات) مفصلاً.

بل يكفيني علم الجمله، ومتى تعاطيت ذلك كان تبرّعا، وإن إقتنعتم لنفسكم بذلك، فنحن أيضا نتمكن من ذكر وجه صحه الغيبه وغرض حكمي لا ينافي عصمته.

وسنذكر ذلك فيما بعد، وقد تكلمنا عليه مستوفى في كتاب الإمامه.

[همین شخص] با کسی که گفته است، امکان ندارد که برای آیات متشابه توجیه صحیحی مطابق با ادله عقلی وجود داشته باشد و ناچارا باید به ظواهر آن ها [آیات متشابه] عمل کرد، مخالفت کرده است.

هر گاه گفته شود: ما توانایی بیان ادله و تفسیر آیات متشابه را داریم ولی شما نمی توانید دلیل صحیحی برای غیبت بیان کنید.

می گوییم: بحث با کسی بود که می گوید، نیازی نداریم که به صورت تفصیلی به دلیل و تفسیر آیات متشابه علم پیدا کنیم، بلکه همان علم اجمالی و مختصری که داریم کفایت می کند، و هر گاه در صدد فهمیدن وجوه تفصیلی آیات متشابه برآمدم به این صورت نیست که وظیفه ما باشد بلکه حالت تبرعی و داوطلبانه خواهد داشت. حالا چنانچه شما خودتان را به آن قانع کرده و دلتان به آن خوش است، ما هم می توانیم دلیل صحّت غیبت

و حکمت آن که با عصمت امام منافات ندارد را بیان کنیم [و ثابت کنیم که امکان دارد].

البته به زودی هدف و حکمت غیبت را در همین کتاب ذکر خواهیم کرد، همان طور که مفصلاً در کتاب امامت در این باره گفت و گو کرده ایم.

ثمّ يقال: كيف يجوز أن يجتمع صحّحه إمامه ابن الحسن عليه السلام بما بيناه من سياقه الأصول العقليّه، مع القول، بأنّ الغيبه لا يجوز أن يكون لها سبب صحيح وهل هذا إلاّ تناقض،

ويجرى مجرى القول بصحّحه التوحيد والعدل، مع القطع، على أنّه لا يجوز أن يكون للآيات المتشابهات وجه يطابق هذه الأصول.

ومتى قالوا: نحن لا- نسلمّ إمامه ابن الحسن عليه السلام، كان الكلام معهم فى ثبوت الإمامه دون الكلام فى سبب الغيبه، وقد تقدّمت الدلاله على إمامته عليه السلام بما لا يحتاج إلى إعادته.

وإنّما قلنا ذلك: لأنّ الكلام فى سبب غيبه الإمام عليه السلام فرع على ثبوت إمامته، فأما قبل

ثبوتها، فلا وجه للكلام فى سبب غيبته، كما لا وجه للكلام فى وجوه الآيات المتشابهات

وإيلام الأطفال وحسن التّعبد بالشرائع قبل ثبوت التوحيد والعدل.

بعد در ادامه گفته می شود: چگونه ممکن است که [اعتقاد به] صحت امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام آن طور که با اصول و قواعد عقليه اثبات کردیم با این قول که غیبت ایشان دارای سبب و حکمت صحیحی نمی باشد جمع شود؟ آیا این تناقض گویی نیست؟

[این تناقض گویی] دقیقاً مثل اعتقاد به صحّت توحید و عدل است همراه با یقین به این که آیات متشابه قرآنی، دلیلی را که مطابق با توحید و عدل باشد، ندارد.

هر وقت بگویند: ما امامت فرزند امام حسن عسکری را مسلم نمی دانیم، در این صورت بحث با آن ها در باب اثبات امامت حضرت است، نه در تعیین علّت غیبت، و دلیل اثبات امامت حضرت نیز قبلاً ذکر شده و نیازی به تکرار آن نیست.

این مطلب را به این جهت بیان کردیم که بحث در علّت غیبت امام علیه السلام فرع بر ثبوت امامت ایشان است، لذا قبل از اثبات امامت حضرت، دلیلی ندارد که در مورد علّت غیبت بحث کنیم، چنان که پیش از ثبوت توحید و عدل دلیلی ندارد که از وجوه و ادله آیات متشابه قرآنی یا حکمت بیماری اطفال و یا حُسن پذیرش دستورات دین و تعبد به شرایع بحث کنیم.

فإن قيل: إلا كان السائل بالخيار بين الكلام في إمامه ابن الحسن عليه السلام ليعرف صحتها من فسادها، وبين أن يتكلم في سبب الغيبة.

قلنا: لا- خيار في ذلك لأن من شك في إمامه ابن الحسن عليه السلام يجب أن يكون الكلام معه في نص إمامته والتشاغل بالدلاله عليها، ولا يجوز مع الشك فيها أن نتكلم في سبب الغيبة،

لأن الكلام في الفروع لا- يسوغ إلا- بعد إحكام الأصول لها، كما لا يجوز أن يتكلم في سبب إيلاام الأطفال قبل ثبوت حكمه القديم تعالى وأنه لا يفعل القبيح.

وإنما رجحنا الكلام في إمامته عليه السلام على الكلام في غيبته وسببها، لأن الكلام في إمامته مبني على أمور عقليه لا يدخلها الإحتمال، وسبب الغيبة ربما غمض واشتبه فصار الكلام

اگر گفته شود: کسی که سؤال می کند، مخیر است بین این که پیرامون امامت فرزند

امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کند تا صحت و فساد آن را بفهمد و بین این که در باب علت و فلسفه غیبت سؤال کند.

خواهیم گفت: سائل چنین حقی ندارد؛ چرا که بحث با کسی که در امامت آن حضرت شک و تردید دارد، می بایست در مورد نص به امامت ایشان [متمرکز] باشد و مشغول دلایل این امر شد و اصلاً صحیح نیست با این شخص که در اصل امامت شک دارد، در فلسفه و علت غیبت بحث کرد.

چون اقدام به مباحثه در فروع در صورتی درست است که اصول آن مستحکم و اثبات شده باشد. چنان که قبل از اثبات حکمت خداوند متعال و این که فعل قبیح از او

صادر نمی شود، نمی توان از فلسفه و علت بیماری اطفال [بی گناه] صحبت کرد.

بحث امامت حضرت ولی عصر علیه السلام را به این دلیل بر مسأله غیبت و علت آن مقدم کرده و ترجیح دادیم که موضوع امامت حضرت بر امور و ادله عقلی بنا گذاشته شده است و احتمال و شک در آن راه ندارد، در حالی که مسأله علت و فلسفه غیبت مشکل بوده و مورد شبهه و اشکال قرار گرفته است. بنابراین گفت و گو در مسائل واضح و روشن،

فی الواضح الجلیّ أولى من الکلام فی المشتبه الغامض، كما فعلناه مع المخالفین للملّه، فرجّحنا الکلام فی نبوّه نبینا صلی الله علیه و آله علی الکلام علی ادّعائهم تأیید شرعهم، لظهور ذلك وغموض هذا، وهذا بعینه موجود هاهنا.

ومتی عادوا إلى أن یقولوا الغیبه فیها وجه من وجوه القبح، فقد مضى الکلام علیه، علی أنّ وجوه القبح معقوله وهی کونه ظلماً أو کذباً أو عبثاً أو جهلاً أو استفساداً، وکلّ ذلك لیس بحاصل هاهنا، فیجب أن لا یدعی فی وجه القبح.

فإن قیل: إلاّ منع الله الخلق من الوصول إليه وحال بینهم وبنیه ليقوم بالأمر ویحصل ما

مقدم تر و سزاوارتر است تا بحث در مواردی که دارای شبهه و تردید است. چنان که

به همین طریق با مخالفین اسلام هم عمل می کنیم؛ یعنی بحث در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر [ردّ] ادعای آن ها مبنی بر ابدی بودن دینشان [از جمله مسیحیت و یهودیت] مقدّم داشته و ترجیح داده ایم. چرا که بحث در حقایق نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روشن و آشکار است حال آن که مسأله ردّ ادعای آن ها [و اثبات نسخ شدن شرعیت آنان توسط قرآن] پیچیده است. همین مسأله در اینجا و موضوع بحث ما نیز جریان دارد.

چنانچه معترضین [و کسانی که اشکال به غیبت دارند] برگردند به این نکته که در اعتقاد به غیبت، وجه قبح و زشتی وجود دارد، [در جواب خواهیم گفت که] پاسخ به این اعتراض قبلاً [و در فصل اوّل] داده شد.

بعلاوه این که وجوه و امور قبیح، معقول [و قابل تشخیص] هستند به این که غیبت

موجب دروغ، بیهودگی، جهل و فساد باشد و هیچ کدام از این موارد در اعتقاد به غیبت وجود ندارد، بنابراین نباید ادعا کرد که در مورد غیبت وجه قبحی وجود دارد.

اگر گفته شود: چرا خداوند مانع از رسیدن آسیب خلق به ایشان نشده، و در عوض بین مردم و ایشان تا زمانی که قیام فرموده و لطف باری تعالی به واسطه حضور و ظهورش برای ما حاصل شود جدایی انداخت؟ چنان که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

هو لطف لنا، كما نقول في النبي صلى الله عليه و آله إذ بعثه الله تعالى (فإن الله تعالى) يمنع منه ما لم يؤد فکان يجب أن يكون حکم الإمام مثله.

قلنا: المنع علی ضربین:

أحدهما: لا ینافی التکلیف بأن لا یلجأ إلى ترک القبیح.

والآخر: يؤدی إلى ذلك.

فالأول قد فعله الله تعالى من حيث منع من ظلمه بالتهی عنه والحث علی وجوب طاعته، والانقیاد لأمره ونهیه، وأن لا یعصی فی شیء من أوامره، وأن یساعد علی جمیع ما

یقوی أمره ویشید سلطانه، فإن جمیع ذلك لا ینافی التکلیف، فإذا عصی من عصی فی ذلك

می گوئیم که خداوند تبارک و تعالی زمانی که ایشان را مبعوث فرمود و پیش از آن که

وظیفه رسالت را ادا کند آسیب های مردم را از ایشان دور کرد، پس لازم است که امام هم

مثل پیامبر باشد [و خداوند پیش از این که قیام کند، او را از گزند دیگران حفظ کند].

می گوئیم: منع [خداوند] دو نوع است: یکی این که منافاتی با تکلیف نداشته باشد، به عبارت دیگر [مکلف را] وادار به ترک گناه نکند [چون لازمه تکلیف این است که مکلف مختار باشد]. و نوع دیگر این که منجر به منافات با تکلیف بشود [و با تکلیف منافات داشته باشد].

أما نوع اول: پروردگار این منع را انجام داده است، به این ترتیب که به وسیله نهی از ظلم به ایشان، مردم را از آزار حضرت منع کرده و نسبت به فرمانبرداری و فروتنی و پذیرش امر و نهی ایشان تشویق و ترغیب فرموده که مکلف در مورد هیچ کدام از اوامرش سرپیچی نکند و به هر چیزی که موجب تقویت و استحکام دستوره های ایشان و سلطنت حضرت [در قلوب مردم] می شود کمک کند؛ که هیچ کدام از این ها با تکلیف منافات ندارند.

بنابراین اگر کسی در این موارد سرپیچی کرده و کاری که غرض مطلوب [یعنی

ولم يفعل ما يتمّ معه الغرض المطلوب، يكون قد أتى من قبل نفسه لا من قبل خالقه.

والضرب الآخر أن يحول بينهم وبينه بالقهر والعجز عن ظلمه وعصيانه، فذلك لا يصحّ اجتماعه مع التكليف فيجب أن يكون ساقطاً.

فأمّا النبيّ صلى الله عليه و آله فإنّما نقول يجب أن يمنع الله منه حتّى يؤدّي الشرع، لأنّه لا يمكن أن يعلم ذلك إلّا من جهته، فلذلك وجب المنع منه.

وليس كذلك الإمام، لأنّ علّه المكلفين مزاحه فيما يتعلّق بالشرع، والأدله منصوبه على ما يحتاجون إليه، ولهم طريق إلى معرفتها من دون قوله، ولو فرضنا أنّه ينتهي الحال إلى حدّ

هدایت و سعادت مندی] با آن به دست می آید را انجام نداد، این از قبل خود اوست نه از طرف خالق جلّ جلاله.

امّا نوع دوم: این که خداوند با قهر و غلبه بین خلق و امام حائل شود [و آن ها را از هم جدا کند] و خلق را از توان آزار رساندن و نافرمانی از او عاجز کند [به گونه ای که نتوانند از او امرش سرپیچی کنند]؛ این امر با تکلیف [که باید در حال اختیار باشد] قابل جمع نیست و واضح است که این نوع مانع شدن خداوند از آسیب رساندن به پیامبر صحیح نیست.

امّا در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لازم بود که خداوند تا زمان ابلاغ رسالت حضرت، مانع از آزار رسیدن به ایشان شود؛ به دلیل این که ابلاغ رسالت [به مردم] ممکن نیست مگر در صورت منع آسیب از ایشان [و در نتیجه سلامت آن حضرت].

امّا در مورد امام این طور نیست. به خاطر این که عذر مکلفین در آنچه که تعلق به شرع دارد مرتفع شده است (۱)

و ادله هم بنابر نیازهای مکلفین نصب شده و راه شناخت

ص: ۲۰۲

۱- . یعنی دستورهایی که قبلاً در شرع توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آن ها آورده شده، هر گونه عذر و بهانه را از ایشان سلب کرده است، بنابراین آن ها نمی توانند بگویند: چون امام حضور نداشت ما به احکام دینمان عمل نکردیم و عذرشان هم پذیرفته شود.

لا يعرف الحق من الشرعيات إلا بقوله، لوجب أن يمنع الله تعالى منه ويظهره بحيث لا يوصل إليه مثل النبي صلى الله عليه وآله.

ونظير مسأله الإمام أنّ النبي صلى الله عليه وآله إذا أدّى ثمّ عرض فيما بعد ما يوجب خوفه لا يجب على الله تعالى المنع منه لأنّ علّه المكلفين قد انزاحت بما أدّاه إليهم طريق إلى معرفه لطفهم.

اللهمّ إلا أن يتعلّق به أداء آخر في المستقبل فإنّه يجب المنع منه كما يجب في الإبتداء، فقد سوّينا بين النبي والإمام.

شريعت هم قبل از امام برای آن ها مشخص شده. اگر فرض کنیم که کار به جایی برسد که حقیقت شرع فقط از طریق امام شناخته می شود، در این صورت واجب است که خداوند مانع آسیب رسیدن به او شده و او را به گونه ای ظاهر کند که هیچ آزاری به او

نرسد، مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

مسأله امام نظیر این است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رسالتش را ابلاغ کرد و بعدا خطر جانی برای او به وجود بیاید که موجب ترس شود، دیگر بر خداوند واجب نیست که خطر را از ایشان دفع کند [به این معنا که باید مانع از خطر شود]؛ چرا که عذر مکلفین به وسیله آنچه که او آورده و ابلاغ کرده برطرف شده است و راه معرفت و شناخت لطف خداوند که متوجه آن هاست برای ایشان ایجاد شده است و دیگر عذری ندارند.

مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه دیگری داشته باشد که در آینده باید انجام دهد، در این صورت همان گونه که در ابتدای امر و قبل از انجام رسالت واجب بود که خداوند مانع بشود آسیب رسیدن به ایشان را، در اینجا هم واجب خواهد بود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و امام از این جهت مساوی بوده و فرقی با هم ندارند.

فإن قيل: بينوا علي (كَلِّ) حال - وإن لم يجب عليكم - وجه علّه الاستتار وما يمكن أن يكون علّه علي وجه ليكون أظهر في الحجّه وأبلغ في باب البرهان.

قلنا: ممّا يقطع علي أنّه سبب لغيبه الإمام هو خوفه علي نفسه بالقتل بإخافه الظالمين إيّاه، ومنعهم إيّاه من التصرف فيما جعل إليه التدبير والتصرف فيه فإذا حيل بينه وبين مراده، سقط فرض القيام بالإمامه، وإذا خاف علي نفسه وجبت غيبته، ولزم استتاره كما استتر النبي صلي الله عليه وآله تاره في الشعب، وأخرى في الغار ولا وجه لذلك إلاّ الخوف من المضارّ الواصله إليه.

اگر گفته شود: اگرچه بر شما لازم نیست که علّت و فلسفه غیبت امام یا آنچه که

می تواند علّت آن باشد را بیان کنید، لکن برای این که دلیل و برهان شما روشن تر و بلیغ تر بشود، آن را بگویید.

می گوئیم: از جمله عللی که یقیناً سبب غیبت امام علیه السلام شده، ترس حضرت برای حفظ جانشان بود. [قبلاً هم گذشت که حفظ جان امام بر همه حتی خود ایشان هم واجب است. چرا که واسطه فیض الهی است، پس نه به خاطر خودشان که به خاطر حفظ مصالح کلی دین، جانشان باید حفظ شود.] و این که ستمگران با ایجاد رعب و وحشت ایشان را از تصرف در آنچه که خداوند تدبیر و تصرف در آن را برای او قرار داده بود منع کردند [و اجازه انجام وظایف امامت را به ایشان ندادند]. بنابراین وقتی که بین حضرت و مقصود و هدفش [یعنی انجام مأموریت امامت] حائل شدند، وظیفه قیام به امر امامت هم از ایشان ساقط شد و وقتی که بر جان خودش ترسید، غیبتش واجب شد. درست مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که گاهی در شعب ابی طالب و گاهی در غار ثور که دلیلش هم فقط ترس از آزار رسیدن به جان آن حضرت بود، مخفی شدند.

ولیس لأحد أن يقول: إنَّ النبي صلى الله عليه و آله ما استتر عن قومه إلاَّ بعد أدائه إليهم ما وجب عليه أدائه ولم يتعلَّق بهم إليه حاجه، وقولكم في الإمام بخلاف ذلك، وأيضاً فإنَّ إستتار النبي صلى الله عليه و آله ما طال ولا تمادى، واستتار الإمام قد مضت عليه الدهور، وانقرضت عليه العصور.

وذلك أنَّه ليس الأمر على ما قالوه، لأنَّ النبي صلى الله عليه و آله إنما استتر في الشعب والغار بمكَّه قبل الهجرة وما كان أدَّى جميع الشريعة، فإنَّ أكثر الأحكام ومعظم القرآن نزل بالمدينه، فكيف

أوجبتم أنَّه كان بعد الأداء، ولو كان الأمر على ما قالوه من تكامل الأداء قبل الاستتار، لما كان ذلك رافعا للحاجه إلى تدبيره وسياسته وأمره ونهيه، فإنَّ أحدا لا يقول إنَّ النبي صلى الله عليه و آله بعد أداء الشرع غير محتاج إليه ولا مفتقر إلى تدبيره، ولا يقول ذلك معاند.

كسی نمی تواند بگوید: مخفی شدن رسول خدا صلى الله عليه و آله پس از انجام وظایف رسالت و ابلاغ آنچه که باید به مردم می رساندند بوده و مردم هم نیازی به ابلاغ رسالت ایشان نداشتند و آنچه که شما در مورد امام ادعا می کنید خلاف این است.

و همچنین کسی نمی تواند بگوید: مخفی شدن پیامبر طولانی و متمادی نبود، در حالی که از استتار امام قرن ها و مدّت های مدیدی است که می گذرد.

چون اصلاً مسأله به این صورتی که ممکن است گفته شود، نیست. چرا که پیامبر اکرم صلى الله عليه و آلهدر شعب ابی طالب و در غار ثور قبل از هجرت مخفی شدند که هنوز بسیاری از دستورهای شرع مقدّس را به مردم ابلاغ نکرده بودند و [همان طور که همه می دانند] اکثر احکام الهی و بیشتر آیات نورانی قرآن کریم در مدینه نازل شد. پس چگونه می گوئید که مخفی شدن پیامبر بعد از انجام وظایف رسالتش بوده؟ بفرض که مسأله به این ترتیبی که می گویند باشد و حضرت قبل از مخفی شدن، وظایف رسالت را انجام داده بود، این امر هرگز موجب نمی شود که مردم دیگر نیازی به تدبیر و سیاست و امر و نهی پیامبر نداشته باشند و کسی هم نگفته و نمی گوید که پس از انجام وظایف رسالت توسط حضرت، مردم به تدبیرات رسول خدا صلى الله عليه و آله نیازی ندارند، حتی دشمن هم چنین ادعایی نکرده است.

وهو الجواب عن قول من قال: إِنَّ النبی صلی الله علیه و آله ما یتعلّق من مصلحتنا قد آذاه وما یؤدّی فی المستقبل لم یکن فی الحال مصلحه للخلق، فجاز لذلك الاستتار وليس كذلك الإمام عندکم لأنّ تصرّفه فی کلّ حال لطف للخلق، فلا یجوز له الإستتار علی وجه، ووجب تقویته والمنع

منه لیظهر ویزاح علیه المکلف.

لأنّنا قد بینا أنّ النبی صلی الله علیه و آله مع أنّه أدی المصلحه الّتی تعلّقت بتلك الحال فلم یستغن عن أمره ونهیّه وتدبیره بلا خلاف بین المحصّلین، ومع هذا جاز له الإستتار، فکذلك الإمام.

علی أن أمر الله تعالی له بالاستتار بالشعب تاره وفي الغار أخرى ضرب من المنع منه،

مطلب بالا جواب این اشکال هم هست که کسی بگوید: رسول خدا آنچه [از احکام و دستورهای الهی] را که به مصلحت ما بوده ابلاغ فرموده است و دستورهایی را که در آینده قرار بود ابلاغ فرماید آن موقع به مصلحت مردم نبوده، بنابراین کاملاً صحیح است که [به خاطر این قسم دوم که هنوز ابلاغ نشده] مخفی شود.

اما در مورد امام، طبق اعتقاد شما [شیعه] این گونه نیست چون در هر حالی تدبیر و تصرفش در امور، لطف خداوند بر مردم است، پس لزومی ندارد که مخفی شود [بلکه] می بایست تقویت شده و از مزاحمت های [احتمالی] نسبت به ایشان جلوگیری شود و موانع تکلیف [اطاعت از امام] از دوش مکلفین و مردم برداشته شود.

پاسخ: ما قبلاً هم گفتیم: درست است که پیامبر همه احکام و دستورهای دینی که به مصلحت مردم بود را به آن ها ابلاغ کرد؛ اما این مسأله هرگز موجب نشد که مردم نیازی به تدبیر و تصرف حضرت در امور نداشته باشند. فلذا خداوند به آن حضرت اجازه داد که مخفی شود. مسأله امام علیه السلام هم به همین ترتیب است [که مردم هرگز از تدبیر و سیاست ایشان بی نیاز نمی شوند].

بعلاوه همین که خداوند متعال امر می کند که ایشان گاهی در شعب ابی طالب و گاهی در غار مخفی شود، خود نوعی جلوگیری از آسیب رسیدن به حضرت است، چرا که

لأنه ليس كل المنع أن يحول بينهم وبينه بالعجز أو بتقويته بالملائكة، لأنه لا يمتنع أن يفرض في تقويته بذلك مفسده في الدين فلا يحسن من الله تعالى فعله، ولو خاليا من وجوه

الفساد وعلم الله تعالى أنه تقتضيه المصلحه لقواه بالملائكة، وحال بينهم وبينه، فلما لم يفعل ذلك مع ثبوت حكمته ووجوب إزاحه عله المكلفين، علمنا أنه لم يتعلّق به مصلحه بل مفسده.

وكذلك نقول في الإمام عليه السلام: إنّ الله تعالى منع من قتله بأمره بالإستتار والغيبه، ولو علم أنّ المصلحه تتعلّق بتقويته بالملائكة لفعل، فلما لم يفعل مع ثبوت حكمته ووجوه إزاحه

عله المكلفين في التكليف، علمنا أنه لم يتعلّق به مصلحه، بل ربما كان فيه مفسده.

همیشه به این صورت نیست که به وسیله عجز و ناتوانی دشمن و یا به کمک ملائکه

مانع از آزار دیدن پیامبر شود. زیرا اگر همواره به این ترتیب جان او را حفظ کند، ممکن است مفسده ای در دین به وجود بیاید، بنابراین انجام این کار [که با وسایل غیر عادی جان پیامبرش را حفظ کند] در تمام حالات و پیشامدها و همه موارد خطر، از خداوند شایسته نیست. لذا چنانچه این عمل مفسده ای در دین نداشته باشد، و خداوند تبارک و تعالی بداند که مصلحت اقتضا می کند، حتما پیامبرش را به وسیله ملائکه تقویت کرده و بین ایشان و دشمنانش فاصله می اندازد. و اگر این امر را انجام نداد، با توجه به این که حکمت خدا ثابت شده [که خداوند عملش مطابق با حکمت عالی است و هر کاری را به مقتضای حکمت انجام می دهد] و نیز ثابت شده که بر خداوند لازم است تا موانع انجام تکلیف توسط مکلفین را بردارد، خواهیم دانست که حفظ جان پیامبر در آن مقطع و به آن روش مصلحت نبوده، بلکه مفسده ای داشته است.

به همین ترتیب در مورد امام علیه السلام هم می گوئیم: خداوند تبارک و تعالی با امر به اختفا و غیبت امام، از کشته شدن حضرت جلوگیری کرده است، و اگر می دانست که مصلحت در تقویت ایشان به وسیله ملائکه است، این کار را حتما انجام می داد، حال که خداوند چنین نکرده، با توجه به ثبوت حکمت و لزوم رفع مانع از تکلیف مکلفین خواهیم دانست که این کار به مصلحت نبوده و چه بسا در آن مفسده ای هم وجود داشته است.

بل الّذى نقول: إنّ فى الجملة يجب على الله تعالى تقويه يد الإمام بما يتمكّن معه من القيام، ويسط يده، ويمكن ذلك بالملائكة وبالبشر فإذا لم يفعله بالملائكة علمنا أنّه لأجل أنّه تعلق به مفسده، فوجب أن يكون متعلّقاً بالبشر، فإذا لم يفعله أتوا من قبل نفوسهم لا من قبله تعالى، فيبطل بهذا التحرير جميع ما يورد من هذا الجنس.

وإذا جاز فى النبى صلى الله عليه وآله أن يستتر مع الحاجه إليه لخوف الضرر وكانت التبعة فى ذلك لازمه لمخيفته ومحويته إلى الغيبه، فكذلك غيبه الإمام عليه السلام سواء.

فأمّا التفرقه بطول الغيبه وقصرها فغير صحيحه، لأنّه لا فرق فى ذلك بين القصير

خلاصه آنچه که ما در این مورد اعتقاد داریم این است که بر خداوند تبارک و تعالی

لازم و واجب است که امام را به وسیله آنچه که بتواند قیام به امر امامت کند تقویت فرموده و دست او را [در تدبیر امور و مصالح مردم] باز بگذارد.

انجام این عمل نیز به وسیله ملائکه و امور غیر معمول و یا به وسیله انسان ها ممکن است، و وقتی که خداوند به وسیله ملائکه انجام نداد، خواهیم دانست که در این عمل مفسده ای وجود داشته است. در نتیجه انجام این عمل را به بشریت سپرده [تا انسان ها یاری دهندگان امام باشند]، و چنانچه جامعه بشری از یاری امامشان سر باز زدند، ضرری که از این جهت متوجه آن ها می شود از ناحیه خودشان است نه خداوند تبارک و تعالی.

با توجه به توضیحات فوق تمامی ایرادات و اشکالات از این قبیل ابطال می شود.

و زمانی که مخفی شدن برای پیامبر صلی الله علیه و آله با وجود نیاز مردم به ایشان و به خاطر وجود ضرر جانی برای حضرت، صحیح باشد، به تبعیت از پیامبر، لزوم غیبت امام و این که ایشان مجبور به غیبت شدند، صحیح و درست است. لذا غیبت امام علیه السلام با مخفی شدن پیامبر [در فلسفه غیبت] فرقی ندارد.

اما این که خواهیم بین این دو [غیبت پیامبر و امام] از نظر طولانی یا کوتاه بودن فرق

المنقطع والطويل الممتد، لأنه إذا لم يكن في الإستتار لائمه على المستتر إذا أحوج إليه، بل الائمة (اللائمه) على من أحوجه إليها، جاز أن يتناول سبب الاستتار كما جاز أن يقصر زمانه.

فإن قيل: إذا كان الخوف أحوجه إلى الإستتار فقد كان آباؤه عليهم السلام عندكم على تقيته وخوف من أعدائهم، فكيف لم يستتروا؟

قلنا: ما كان على آباءه عليهم السلام خوف من أعدائهم، مع لزوم التقيه والعدول عن التظاهر بالإمامه ونفيها عن نفوسهم، وإمام الزمان عليه السلام كل الخوف عليه، لأنه يظهر بالسيف، ويدعو

بگذاریم، صحیح نیست؛ چون غیبت بین این که کوتاه و منقطع، یا طولانی و ممتد باشد، هیچ تفاوتی و فرقی وجود ندارد. چرا که در مورد غیبت وقتی بر امام مستتری که او را مجبور به مخفی شدن کرده اند، ملامتی نیست، بلکه ملامت و سرزنش کسانی لازم است که امام را مجبور به این کار کرده اند، جایز است که سبب و علت غیبت در موردی طولانی باشد و یا این که کوتاه باشد. [در هر صورت و در اصل غیبت، فرقی ندارند].

اشکال: چنانچه ترس، ایشان را مجبور به اختفا و غیبت کرده است، پس چرا پدران ایشان که از دشمنان در خوف بودند و به اعتقاد خود شما [امامیه] به تقيه عمل می کردند غایب نشدند؟

پاسخ: خوفی که پدران حضرت از دشمنانشان داشتند با [امکان و حتی] لزوم تقيه و اظهار نکردن امامت در نزد دشمن و یا حتی [در مواردی] نفی امامت از خودشان همراه بود [در واقع ایشان این امکان را داشتند که تقيه کنند به این که یا اظهار امامت نکنند و یا امامت را از خودشان نفی کنند]، امّا در مورد امام زمان علیه السلام چنین نیست چون تمام خوف و ترس متوجه ایشان است به این دلیل که [با توجه به نصوص و روایات فراوان همه می دانستند] حضرت با شمشیر قیام کرده و مردم را به طرف [امامت و ولایت] خودش دعوت می کند و در مقابل مخالفتش جهاد خواهد کرد.

إلى نفسه، ويجاهد من خالفه عليه، فأى نسبة بين خوفه من الأعداء وخوف آبائه عليهم السلامو

لا قلبه التأمل.

على أن آبائه عليهم السلام متى قتلوا أو ماتوا كان هناك من يقوم مقامهم ويسد مسدّهم يصلح للإمامه من أولاده، وصاحب الأمر عليه السلام بالعكس من ذلك، لأن من المعلوم أنه لا يقوم أحد مقامه، ولا يسد مسدّه، فبان الفرق بين الأمرين.

وقد بينا فيما تقدّم الفرق بين وجوده غائبا لا يصل إليه أحد أو أكثرهم وبين عدمه حتى إذا كان المعلوم التمكن بالأمر يوجد.

بنابراین چه نسبتی بین خوف ایشان و پدران‌شان علیهم السلام وجود دارد؟ جز این که فقط از کم توجهی ایراد گیرنده سرچشمه گرفته است.

علاوه بر این پدران ایشان وقتی که به شهادت رسیده و از دنیا می رفتند، کسی از اولادشان بود که صلاحیت امامت و رهبری را دارا باشد و به امر امامت قیام کرده و جای او را بگیرد، اما مسأله صاحب الامر علیه السلام عکس این است به جهت این که بی گمان در صورت شهادت آن حضرت، کسی جانشین و قائم مقام ایشان نمی شود. بنابراین بین این دو مسأله خیلی تفاوت وجود دارد.

بین امام غایب و امامی که وجود ندارد

و یا در آسمان است چه تفاوتی وجود دارد؟

ما قبلاً گفتیم تفاوت زیادی وجود دارد بین این که امام وجود داشته باشد و غائب

باشد و هیچ کسی یا اکثر مردم دسترسی به ایشان نداشته باشند، و بین این که وجود نداشته باشد تا زمانی که معلوم شود مردم نسبت به ایشان فرمانبردار خواهند بود آن وقت به وجود بیاید [که به صورت اشکال و جواب به بررسی آن می پردازیم].

ص: ۲۱۰

وكذلك قولهم: ما الفرق بين وجوده بحيث لا يصل إليه أحد وبين وجوده في السماء.

بأن قلنا: إذا كان موجودا في السماء بحيث لا يخفى عليه أخبار أهل الأرض فالسماة كالأرض، وإن كان يخفى عليه أمرهم، فذلك يجري مجرى عدمه ثم نقلب عليهم في النبي صلى الله عليه وآله بأن يقال: أي فرق بين وجوده مستترا وبين عدمه وكونه في السماء فأى شيء قالوه قلنا مثله على ما مضى القول فيه.

وليس لهم أن يفرقوا بين الأمرين بأن النبي صلى الله عليه وآله ما استتر من كل أحد وإنما استتر من أعدائه، وإمام الزمان مستتر عن الجميع.

اشكال دیگر مخالفین غیبت این است که می گویند: بین وجود امام غائبی که کسی به او دسترسی ندارد، و بین وجود همان امام که در آسمان باشد [نظیر اعتقادی که مسیحیان دارند که عیسی علیه السلام در آسمان ها است و ظهور خواهد کرد] چه فرقی هست؟

پاسخ: چنانچه امام در آسمان باشد و اخبار و اطلاعات اهل زمین از او مخفی نباشد [و همه اخبار ساکنان زمین در دسترس او باشد] در این صورت آسمان مثل زمین است و فرقی ندارد که در آسمان باشد یا در زمین و اگر در آسمان باشد و اخبار و اطلاعات اهل زمین از او مخفی باشد، که در این صورت به منزله عدم است [یعنی بود و نبودش یکی است. برای روشن تر شدن موضوع] مسأله را بر می گردانیم پیرامون نبی اکرم صلی الله علیه و آله

این ترتیب که اگر گفته شود: بین این که پیامبر مستتر و مخفی باشد و یا این که اصلاً

وجود نداشته باشد و یا در آسمان باشد، چه فرقی هست؟ هر جوابی که مخالفین در پاسخ این سؤال بدهند ما هم عین همان را در مورد امام غایب خواهیم گفت.

و [مخالفین ما] نمی توانند بین این دو مسأله تفاوت قائل شوند به این ترتیب که پیامبر صلی الله علیه و آله از همه مخفی نشدند بلکه فقط از دشمنانش مخفی شدند در حالی که امام زمان علیه السلام از تمامی خلق پنهان شده اند.

لأننا أولاً لا نقطع على أنه مستتر عن جميع أوليائه والتجويز في هذا الباب كاف.

على أنّ النبي صلى الله عليه و آله لَمَّا استتر في الغار كان مستترا من أوليائه وأعدائه ولم يكن معه إلاّ أبو بكر وحده، وقد كان يجوز أن يستتر بحيث لا يكون معه أحد من وليّ ولا عدوّ إذا اقتضت

المصلحه ذلك.

فإن قيل: فالحدود في حال الغيبه ما حكمها؟ فإن سقطت عن الجاني على ما يوجبها الشرع فهذا نسخ الشريعة، وإن كانت باقيه فمن يقيمها؟

قلنا: الحدود المستحقّه باقيه في جنوب مستحقّيها، فإن ظهر الإمام ومستحقّوها باقون

چون در جواب آن ها خواهیم گفت: اولاً: ما یقین نداریم که امام از تمامی خلق پنهان شده اند، و همین که این معنا [که از همه مخفی نباشند] امکان داشته باشد [برای ردّ مخالفین غیبت] کافی است.

بعلاوه زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار مخفی شده بودند از همه مخفی بودند؛ اعم از دوست و دشمن و کسی جز ابوبکر همراه ایشان نبود، و از طرفی اگر مصلحت الهی اقتضا می کرد، که ایشان به گونه ای مخفی شوند که هیچ کس اعم از دوست و دشمن با ایشان نباشد، ممکن و کاملاً صحیح بود.

وضعیت اجرای حدود الهی در زمان غیبت

سؤال: وقتی که امام غایب است تکلیف حدود الهی چه می شود؟ اگر حدود الهی که شارع مقدّس بر جانی و قاتل واجب کرده [با غیبت امام] ساقط شوند که مسلماً نسخ شریعت است [و باطل] و چنانچه حدّ همچنان واجب باشد، در این صورت [با توجه به غیبت امام] چه کسی باید آن را اقامه و اجرا کند؟

پاسخ: در زمان غیبت امام، حدود بر عهده مستحقان آن [مثل جانی، شارب خمر و ...] باقی است و چنانچه امام علیه السلام ظهور کرد و مستحقین حدود زنده بودند که امام با یئنه

أقامها عليهم بالبينه أو الإقرار، وإن كان فات ذلك بموته كان الإثم في تفويتها على من أخاف الإمام وألجأه إلى الغيبة، وليس هذا نسخاً لإقامه الحدود، لأنَّ الحدَّ إنما يجب إقامته مع التمكن وزوال المنع، ويسقط مع الحيلولة، وإنما يكون ذلك نسخاً لو سقطت إقامتها مع

الإمكان وزوال الموانع.

ويقال لهم: ما يقولون في الحال التي لا يتمكّن أهل الحلّ والعقد من إختيار الإمام، ما حكم الحدود؟

و اقرار مستحق، حدّ و حدود الهی را جاری می فرماید، و اما اگر شخص [مثلاً،

جانی] مرده باشد، گناه [عدم اجرای حدود الهی] برعهده کسانی است که موجب خوف امام شده و ایشان را مجبور به غیبت کرده اند و این نسخ اقامه حدود نیست، چرا که اقامه

حدود زمانی واجب است که امام بتواند آن را اجرا کرده، مانعی هم وجود نداشته باشد. (۱)

بعلاوه به آن ها [مخالفین و اهل سنّت] گفته می شود: اگر اهل حل و عقد نتوانند امامی را انتخاب کنند، در این صورت حکم حدود الهی چه می شود؟ و شما در این باره چه جوابی دارید؟

ص: ۲۱۳

۱- آنچه که شیخ بزرگوار در این فقره و در مقام پاسخ به سؤال بیان می فرمایند مقدمه ای برای ادامه بحث و رسیدن به هدف مباحثه هستند که کاملاً بجا و درست است، اما تمام جواب نیست. بنابراین به نظر می رسد تذکر این نکته لازم باشد که اجرای حدود در زمان غیبت امام علیه السلام به عهده فقهای جامع شرایط که نواب عام حضرت هستند گذارده شده است و بر ایشان هم نظیر امام در صورت تمکین و توانایی اجرای حدود واجب است و روایات هم که پس از امام در صورت عدم دسترسی به حضرت، امور مردم به فقهای بزرگوار سپرده شده، در کتب روایی ما موجود می باشد؛ از جمله توفیق شریف از امام زمان علیه السلام که فرمودند: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا... و یا روایاتی که مثلاً، در باب وجوب رجوع در قضا و فتوی به روایان حدیث شیعیه وارد شده و در وسائل الشیعیه، ج ۲۷ ذکر شده اند. بنابراین در زمان غیبت، اقامه حدود در شأن فقهای شیعیه است و راه نیابت عام یا ولایت فقیه راه مناسبی برای پاسخگویی به این گونه اشکال ها و سؤال ها است. البته در صورتی که امکان اجرای حدود توسط فقها وجود داشته باشد و حاکمیت جامعه در دست فقهای بزرگوار باشد نظیر آنچه که امروز در کشور عزیزمان ایران وجود دارد که حاکمیت در دست نیابت عام حضرت است. بنابراین اجرای حدود ممکن است و تمکن هم وجود دارد و مانعی هم در راه نیست. و الله عالم.

فإن قلت: سقطت، فهذا نسخ على ما أكرهتمونا.

وإن قلت: هي باقية (في) جنوب مستحقها فهو جوابنا بعينه.

فإن قيل: قد قال أبو علي: إن في الحال التي لا يتمكن أهل الحل والعقد من نصب الإمام يفعل الله ما يقوم مقام إقامة الحدود ويزاح عنه المكلف.

وقال أبو هاشم: إن إقامة الحدود دنياويّه لا تعلق لها بالدين.

قلنا: أما ما قاله أبو علي فلو قلنا مثله ما ضررنا لأن إقامة الحدود ليس هو الذي لأجله

اگر بگوئید: حدود در این صورت ساقط می شود، که این همان نسخ شریعت است که شما ما را به آن متهم کردید.

اگر بگوئید: حدود بر عهده مستحق آن باقی است که این هم همان جوابی است که ما به شما دادیم.

ادعای دو تن از بزرگان اهل سنت در مورد اجرای حدود

اگر [در جواب ما] گفته شود: ابو علی (۱)

گفته است: در زمانی که اهل حل و عقد نتوانند امامی را انتخاب کنند و قادر به نصب امام نباشند، خداوند تبارک و تعالی کاری می کند که جایگزین اقامه حدود باشد و مانع تکلیف را برطرف می فرماید.

و ابو هاشم (۲)

گفته است: اجرای حدود مربوط به امور دنیایی است و ارتباطی به دین ندارد.

پاسخ به این دو ادعا

و اما آنچه که ابو علی گفته بود: اگر [بر فرض] ما هم مثل همین حرف را زده و جواب

ص: ۲۱۴

۱- ابو علی همان محمد بن عبد الوهاب بن سلام بن حرمان بن لبان جبایی است که از ائمه و بزرگان معتزله است و در عصر خودش رئیس علمای کلام بوده است، وی متولد ۲۳۵ و متوفای ۳۰۳ ه. ق است.

۲- ابو هاشم عبد السلام بن محمد بن عبد الوهاب جبایی است، او هم از بزرگان و ائمه فرقه معتزله است، متولد سال ۲۷۷ و متوفای سال ۳۲۱ ه. ق است.

أوجبنا الإمام حتى إذا فات إقامته انتقض دلاله الإمامه، بل ذلك تابع للشرع، وقد قلنا: إنه لا يمتنع أن يسقط فرض إقامتها في حال انقباض يد الإمام أو تكون باقيه في جنوب أصحابها، وكما جاز ذلك جاز أيضا أن يكون هناك ما يقوم مقامها، فإذا صرنا إلى ما قاله

لم ينتقض علينا أصل.

وأما ما قاله أبو هاشم: من أن ذلك لمصالح الدنيا فبعيد، لأن ذلك عباده واجبه، ولو كان لمصلحه دنياوية لما وجبت.

على أن إقامه الحدود عنده على وجه الجزاء والنكال جزء من العقاب وإنما قدم في دار

بدهيم، به اعتقاد ما ضررى نمی رسانند، چرا که ما وجود امام را به خاطر اجرای حدود الهی واجب و ضروری نمی دانیم [و این گونه نیست که بگوییم امام فقط به این دلیل باید باشد تا حدود الهی اجرا شود] که اگر اقامه حدود منتفی شد و امکان نداشت دلیلی هم بر امامت نداشته باشیم، بلکه اجرای حدود تابع شرع است. به همین دلیل گفتیم که اگر دست امام باز نبوده و اجرای حدود امکان نداشته باشد و علیرغم این که بر عهده مستحق حدود آن باقی است، مانعی ندارد که وجوب آن ساقط شود. بنابراین وقتی این امر که ما می گوییم ممکن شد به همین ترتیب ممکن است که امر دیگری جانشین حدود شود. بنابراین اگر کلام ابو علی را هم بپذیریم برای اعتقاد ما [که وجوب لزوم وجود امام است] ضرری نداشته و آن را نقض نمی کند.

اما آنچه ابو هاشم گفت که اجرای حدود برای مصالح دنیایی است؛ این حرف، خیلی بعید است، به این دلیل که اجرای حدود از عبادات واجب است که اگر صرفا برای مصالح دنیوی بود که واجب نمی شد.

بعلاوه بنابر اعتقاد خود ابو هاشم، حدود به عنوان جزا و کیفر و عبرت و بخشی از عذاب اخروی است که به جهت مصلحتی که دارد قسمتی از آن مقدم شده و در دنیا واقع می شود.

الدنيا بعضه لما فيه من المصلحه، فكيف يقول مع ذلك أنه لمصالح دنيويّه، فبطل ما قالوه.

فإن قيل: كيف الطريق إلى إصابه الحقّ مع غيبه الإمام؟

فإن قلتم: لا سبيل إليها.

جعلتم الخلق في حيره وضلاله وشكّ في جميع أمورهم.

وإن قلتم: يصاب الحقّ بأدلّته.

قيل لكم: هذا تصريح بالاستغناء عن الإمام بهذه الأدلّه.

قلنا: الحقّ على ضربين عقليّ وسمعيّ، فالعقليّ يصاب بأدلّته، والسمعيّ عليه أدلّه

با این وصف چطور ابو هاشم می گوید حدّ [صرفاً] برای مصالح دنیایی است نه اخروی، بنابراین ادعای او باطل است.

چگونگی تشخیص اعتقاد حقّ در زمان غیبت

سؤال: با توجه به غیبت امام، چگونه می توان به [اعتقاد] حقّ رسید؟

اگر بگویید راهی نیست؛ در این صورت خلق خدا را در تمام امورشان در حیرت و سرگردانی و گمراهی و شکّ قرار داده اید [که مسلماً اشتباه است].

اگر بگویید به وسیله ادله و براهین می توان به اعتقاد حقّ رسید؛ در این صورت به شما گفته می شود: این [اعتراف شما] تصریح به این است که با وجود این ادله نیازی به وجود امام زمان علیه السلام نیست.

پاسخ: [رسیدن به اعتقاد] حقّ به دو طریق ممکن است: طریقه عقلی و طریقه سمعی [یا نقلی].

طریقه عقلی: عبارت است از این که به وسیله ادله و براهین به اعتقاد حقّ برسیم.

طریقه سمعی یا نقلی: آن است که به وسیله ادله ای که از بیانات و گفتار صریح پیامبر

منصوبه من أقوال النبي صلى الله عليه و آله، ونصوصه، وأقوال الأئمة عليهم السلام من ولده، وقد بينوا ذلك وأوضحوه، ولم يتركوا منه شيئاً لا دليل عليه.

غير أنّ هذا وإن كان على ما قلناه، فالحاجه إلى الإمام قد بینا ثبوتها لأنّ جهه الحاجه إليه المستمرّه فی كلّ حال و زمان كونه لطفاً لنا على ما تقدّم القول فيه، ولا يقوم غيره مقامه، فالحاجه المتعلّقه بالسمع أيضاً ظاهره، لأنّ النقل وإن كان وارداً عن الرسول صلى الله عليه و آله، وعن آباء الإمام عليهم السلام بجميع ما يحتاج إليه فی الشریعه، فجائز على الناقلين العدول عنه، إمّا تعميّداً وإمّا لشبهه؛ فينقطع النقل، أو يبقى فيمن لا حجه فی نقله.

وقد استوفينا هذه الطريقه في تلخيص الشافي فلا نطوّل بذكرها الكتاب.

اکرم صلى الله عليه و آله و ائمه دين عليهم السلام که اولاد ایشان هستند [راه حقّ را] برای ما بیان کرده و توضیح

داده اند و هیچ چیزی را بدون دلیل قاطع و محکم فروگذار نکرده اند.

علاوه بر این همان گونه که قبلاً نیاز به وجود امام را بیان کردیم، علّت این که ما در هر حال و زمان به وجود امام نیازمندیم این است که وجود ایشان در هر حالی برای ما لطف است، بنابراین هیچ کس و یا امر دیگری نمی تواند جانشین و جایگزین او باشد.

با این بیان طریقه سمعی و نقلی در رسیدن به حقّ هم روشن است. به خاطر این که اگرچه از طریق رسول خدا صلى الله عليه و آله و پدران بزرگوار امام زمان عليهم السلام تمام نیازهای دینی مردم در شریعت و احکام و دستورها وارد شده است، امّا ممکن است ناقلین و راویان حدیث عمداً و یا از روی اشتباه از حقّ عدول کرده [و خبر را مخالف حقّ نقل کرده] باشند و این امر موجب قطع نقل خبر از معصوم شده باشد و یا این که راوی کسی باشد که دلیلی بر صحّت نقل او نبوده [و روایتش معتبر نیست بنابراین وجود امام زمان واجب و لازم است].

این مسأله را مفصّلاً و در کتاب تلخیص الشافی متذکر شده ایم. بنابراین نیازی نیست که با ذکر دوباره آن کتاب را طولانی کنیم.

فإن قيل: لو فرضنا أنّ الناقلين كتم بعض منهم بعض الشريعة واحتيج إلى بيان الإمام ولم يعلم الحقّ إلا من جهته، وكان خوف القتل من أعدائه مستمراً كيف يكون الحال.

فإن قلت: يظهر وإن خاف القتل، فيجب أن يكون خوف القتل غير مبيح له الاستتار ويلزم ظهوره.

وإن قلت: لا يظهر وسقط التكليف في ذلك الشيء المكتوم عن الأئمة، خرجتم من الإجماع، لأنّه منعقد على أنّ كلّ شيء شرعه النبيّ صلى الله عليه وآله وأوضحه فهو لازم للأئمة إلى أن تقوم الساعة.

سؤال: فرض کنیم که ناقلین اخبار بعضی از روایت ها و دستورهای شرعی را کتمان کرده باشند و اعتقاد حقّ هم فقط از طریق امام شناخته می شود، بنابراین نیاز مبرمی به

بیان و روشنگری امام باشد، از طرفی هم ترس کشته شدن امام توسط دشمنانشان ادامه دارد، در این صورت چه می شود؟ و چه باید کرد؟

۱- اگر بگویید: در این صورت امام باید ظاهر شود، حتی اگر خطر کشته شدن ایشان

وجود داشته باشد.

در این صورت لازم می آید که خطر مرگ و شهادت، دلیل موجهی برای غیبت ایشان نباشد. [بنابراین دلیل شما مبنی بر این که خوف از مرگ ایشان موجب غیبت شده موجه نخواهد و برای غیبت کافی نیست.] پس باید ظاهر شود.

۲- اگر بگویید: امام ظاهر نمی شود و در مورد آن دسته از احکام که از امت پوشیده

شده است، تکلیف ساقط است.

در این صورت شما از اجماع امت اسلامی خارج شده اید، چرا که همه امت اجماع دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر چه را که به عنوان شریعت بیان فرموده اند، تا روز قیامت لازم الاجرا است.

وإن قلت: إن التكليف لا يسقط، صرحتم بتكليف ما لا يطاق، وإيجاب العمل بما لا طريق إليه.

قلنا: قد أجبنا عن هذا السؤال في التلخيص مستوفى، وجملة إن الله تعالى لو علم أن النقل ببعض الشرع المفروض ينقطع في حال يكون تقيّه الإمام فيها مستمرّه، وخوفه من الأعداء باقياً، لأسقط ذلك عن طريق له إليه، فإذا علمنا بالإجماع أن تكليف الشرع

مستمرّ ثابت على جميع الأئمّه إلى قيام الساعة، علمنا عند ذلك أنه لو اتفق انقطاع النقل

بشيء من الشرع لما كان ذلك إلا في حال يتمكّن فيها الإمام عليه السلام من الظهور والبروز والإعلام والإنذار.

۳- واگر بگویید: تکلیف ساقط نمی شود؛ در این صورت صراحتاً تکلیف غیر مقدور نموده و عملی را واجب کرده اید که راهی برای رسیدن آن وجود ندارد. [یعنی تکلیفی به عهده مردم گذاشته اید که انجام آن از توان آن ها خارج است.]

پاسخ: ما در کتاب تلخیص مفصّلاً جواب این سؤال را بیان کرده ایم که خلاصه آن به این ترتیب است: اگر خداوند تبارک و تعالی بداند که امام در زمانی طولانی مجبور به تقيّه بوده و ترس از کشته شدن ایشان توسط دشمنانشان کماکان وجود دارد و طبق آنچه که در فرض سؤال آمد، نقل برخی از دستوره‌های شرع مقدّس قطع شود، آن دسته از احکام و تکالیف [که دچار کتمان و یا دست کاری عمدی یا سهوی شده اند] از عهده کسانی که راهی برای رسیدن به آن ندارند برداشته می شود.

از طرفی وقتی که به وسیله اجماع امت دانستیم که دستوره‌های دینی بر تمام آحاد امت تا روز قیامت مستمرا ثابت است و تغییر نمی کند، خواهیم دانست که اگر نقل بخشی از دستوره‌های شرع مقدّس [به هر دلیل] قطع شود و به دست ما نرسد، این اتفاق در زمانی خواهد بود که امام بتواند ظهور کرده و حق را اعلام نموده و مردم را از نافرمانی خداوند بترساند.

وكان المرتضى رحمه الله يقول أخيراً: لا يمتنع أن يكون هاهنا أمور كثيرة غير واصله إلينا هي مودعه عند الإمام عليه السلام، وإن كان قد كتمها الناقلون ولم ينقلوها ولم يلزم مع ذلك سقوط التكليف عن الخلق، لأنه إذا كان سبب الغيبة خوفه على نفسه (من الذين أخافوه، فمن أحوجه إلى الاستتار أتى من قبل نفسه) في فوت ما يفوته من الشرع، كما أنه أتى من قبل

نفسه فيما يفوته من تأديب الإمام وتصرفه من حيث أحوجه إلى الاستتار، ولو زال خوفه لظهر، فيحصل له اللطف بتصرفه، وتبين له ما عنده مما انكتم عنه، فإذا لم يفعل وبقي مستترا أتى من قبل نفسه في الأمرين وهذا قوي تقتضيه الأصول.

نظر سید مرتضی

سید مرتضی رحمه الله فرموده اند: ممکن است احکام و دستوره‌ای زیادی [در شرع مقدس] وجود داشته باشد که هنوز به ما نرسیده است و نزد امام علیه السلام به امانت گذارده شده باشند، مع ذلك این بدان معنا نیست که لزوماً تکلیف از دوش خلق برداشته شده باشد. به این دلیل که اگر علت غیبت، خوف از کشته شدن حضرت توسط کسانی که موجب این ترس شده و ایشان را مجبور به استتار کرده اند باشد، ضرر این که بخشی از دستوره‌ای دینی را از دست داده اند متوجه خود آن هاست؛ چنان که از دست دادن تأدیب امام [و تحت تربیت امام بودن] و نعمت تصرف حضرت در امور از جانب خودشان است.

اگر این ترس و اجبار به غیبت از بین برود، حضرت ظاهر شده و به وسیله تصرف حضرت در امور، لطف خداوند حاصل می شود و آنچه را که از مردم کتمان شده برایشان روشن و آشکار می سازد و وقتی حضرت ظهور نکرده و در پرده غیبت بمانند، ضرری است که از جانب خود شخص مکلف متوجه اش شده است؛ چه در کتمان احکام دین و چه در عدم ظهور امام علیه السلام و این استدلال قوی و محکمی است که بر پایه اصول مسلم استوار است.

وفى أصحابنا من قال: إنَّ علَّه الإستتار عن أوليائه خوفه من أن يشيِّعوا خبره، ويتحدَّثوا باجتماعهم معه سرورا (به) فيؤدِّي ذلك الى الخوف من الأعداء وإن كان غير مقصود.

وهذا الجواب يضعف لأبَّ عقلاء شيعته لا يجوز أن يخفى عليهم ما فى إظهار اجتماعهم معه من الضرر عليه وعليهم، فكيف يخبرون بذلك [العامه] مع علمهم بما (عليه و) عليهم فيه

من المضره العامه، وإن جاز (هذا) على الواحد والاثنين لا يجوز على جماعه شيعته الذين لا يظهر لهم.

على أنَّ هذا يلزم عليه أن يكون شيعته قد عدموا الإنتفاع به على وجه لا يتمكنون من

علت غيبت حضرت از شيعيان و دوستان

بعضى از علما گفته اند: علت غيبت حضرت از دوستان و ارادتمندان ایشان، خوف و ترس از اين مطلب است که اخبار [ديدار با] امام عليه السلام شايع شده و همه جا پخش شود و شيعيان از روى خوشحالى، اجتماعشان با حضرت را نقل کرده و مورد گفت و گو قرار دهند، و همين مسأله منجر به تشديد خوف آن حضرت از دشمنان بشود؛ اگر چه هدف آن ها [از انتشار خبر] تشديد خوف حضرت نبوده باشد.

اين بيان ضعيف است؛ چه اين که به اعتقاد شيعه اصولاً و به حکم عقل ممکن نيست ضررى که در پي افشای زيارت و ديدار با امام متوجه حضرت و يا خودشان مى شود را ندانند و بر آن ها مخفى باشد. بنابر اين چگونه همه را به اجتماع با امام و زيارت حضرت با مسرت و خوشحالى خبردار مى کنند، در حالى که از ضرر اين عمل برای امام و خودشان آگاهى کامل دارند.

البته ممکن است يکى دو نفر اين کار را بکنند ولى جماعت [شيعه] اين گونه نبوده و اين عمل از آن ها سر نمى زند.

بعلاوه اين حرف و ادعا مستلزم اين است که شيعيان حضرت، فيض بردن از وجود مبارک ایشان را آن گونه از دست بدهند که ديگر نتوانند تلافى کنند. چرا که اگر علت

تلافیه ویزالته، لأنّه إذا علّق الإستتار بما يعلم من حالهم أنّهم يفعلونه فليس في مقدورهم الآن ما يقتضی من ظهور الإمام علیه السلام، وهذا يقتضی سقوط التكليف الذي الإمام لطف فيه عنهم.

وفي أصحابنا من قال: علّه استتاره عن الأولياء ما يرجع إلى الأعداء، لأنّ انتفاع جميع الرعيه من وليّ وعدوّ بالإمام إنّما يكون بأن ينفذ أمره ببسط يده فيكون ظاهراً متصرفاً بلا دافع ولا منازع، وهذا ممّا المعلوم أنّ الأعداء قد حالوا دونه ومنعوا منه.

قالوا: ولا فائده في ظهوره سرّاً لبعض أوليائه لأنّ النفع المبتغى من تدبير الأئمّه لا يتمّ إلاّ

غيبت حضرت را عملی بدانیم که شیعیان مرتکب آن شده و این عمل را از حالشان بفهمیم [که خبر زیارت حضرت را شایع می کنند] لکن در حال حاضر نمی توانند عملی انجام دهند که مقتضی ظهور امام باشد [به عبارت دیگر نمی توانند از افشای زیارت امام خودداری کنند] این امر موجب برداشتن وظیفه ای خواهد شد که وجود امام را در آن لطف دانستیم.

برخی دیگر از علمای ما گفته اند: علّت غیبت حضرت از دوستدارانش، به دشمنان ایشان برمی گردد. به این دلیل که نفعی که همگی مردم اعم از دوست و دشمن به برکت امام می برند در صورتی است که امر حضرت نافذ و دست ایشان در امور باز باشد، و بدون مانع و مخالفتی بتواند ظاهر شده و در امور خلق تصرف کند و این از جمله مسائل روشن است که دشمنان بین ایشان و مردم حائل شده و مانع از تصرف ایشان در امور مردم شده اند.

و در ادامه هم گفته اند: این که حضرت تنها برای بعضی از محبین و دوستدارانش

بظهوره للكلّ ونفوذ الأمر، فقد صارت العله في استتار الإمام على الوجه الذي هو لطف ومصلحه للجميع واحده.

ويمكن أن يعترض هذا الجواب بأن يقال: إنّ الأعداء وإن حالوا بينه وبين الظهور على وجه التصرف والتدبير، فلم يحولوا بينه وبين لقاء من شاء من أوليائه على سبيل الاختصاص، وهو يعتقد طاعته ويوجب أتباع أوامره، فإن كان لا نفع في هذا اللقاء لأجل

الاختصاص لأنّه غير نافذ الأمر للكلّ، فهذا تصريح بأنّه لا انتفاع للشيعة بالإماميّة بلقاء

أئمتها من لدن وفاه أمير المؤمنين إلى أيام الحسن بن عليّ أبي القائم عليهم السلام لهذه العله.

ظاهر شود فايده ای ندارد، به جهت این که نفعی که می بایست از تدبیر امور امت به دست بیاید، در صورتی تمام و کامل خواهد بود که برای همه مردم ظهور کرده و فرامینش نافذ باشد. بنابراین علت و فلسفه غیبت امام برای تمام خلق [دوست و دشمن] یکپارچه لطف و مصلحت است [و فرقی نمی کند].

این جواب هم خالی از اشکال نیست و ممکن است که این گونه اعتراض شود: درست است که دشمن بین ایشان و ظهور و تصرف و تدبیر امور توسط ایشان حائل شده، اما بین ایشان و دیدار با هر کدام از محبّین امام که حضرت بنا بر خصوصیتی اراده فرموده باشند حائل نشده اند؛ [آن هم از جمله] کسانی که به امامت و اطاعت ایشان معتقد و تبعیت از اوامر حضرت را واجب بدانند. پس اگر بنا باشد این دیدارهای اختصاصی به دلیل این که امر حضرت برای همه نافذ نیست [و حضرت در مقام حاکمیت بر جامعه نیست] هیچ نفعی نداشته باشد، این بیان تصریح دارد به این که پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام تا ایام امامت امام حسن عسکری علیه السلام پدر امام زمان علیه السلام شیعیان به همین دلیل هیچ انتفاع و بهره ای از امامانشان نبرده اند [چون امرشان نافذ نبوده و حاکمیت جامعه به دستشان نبوده است].

و یوجب أيضا أن يكون أولياء أمير المؤمنين عليه السلام وشيعته لم يكن لهم بلقائه إنتفاع قبل انتقال الأمر إلى تدبيره وحصوله في يده، وهذا بلوغ من قائله إلى حد لا يبلغه متأمل.

على أنه لو سلم أنّ الانتفاع بالإمام لا يكون إلاّ مع الظهور لجميع الرعيّة ونفوذ أمره فيهم لبطل قولهم من وجه آخر، وهو أنّه يؤدّي إلى سقوط التكليف الّلهي بالإمام لطف فيه عن شيعة، لأنّه إذا لم يظهر لهم لعلّه لا يرجع إليهم ولا كان في قدرتهم وإمكانهم إزالته، فلا بدّ من سقوط التكليف عنهم، لأنّه لو جاز أن يمنع قوم من المكلفين غيرهم لطفهم، ويكون التكليف

و همچنین موجب این می شود که شیعیان و دوستداران امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از انتقال امر خلافت ظاهری به ایشان و حصول تدبیر ائمت به دست حضرت از زیارت و دیدار امام علیه السلام منتفع نشده و دیدارشان فایده ای نداشته باشد، این بیان از کسی صادر شده است که به حدّ بلوغ فکری و توان و دقت در امور نرسیده است.

علاوه بر آنچه که گذشت اگر این ادّعا پذیرفته شود که انتفاع از محضر امام علیه السلام فقط در صورتی ممکن است که حضرت برای همه ظهور کند و اوامرش در امور مردم نافذ باشد [به این معنا که حاکمیت داشته باشد]، از این جهت هم باطل است چون منجر به سقوط تکلیفی می شود که وجود امام در آن برای شیعیانش لطف خداوندی است [یعنی تکلیف فرمانبری شیعه از امام برداشته می شود چون حضرت ظهور نکرده و حاکمیت هم در دست او نیست] به این دلیل که وقتی امام برای شیعیان به علّتی که به آن ها مرتبط نباشد ظاهر نشود و از طرفی آن ها هم قدرت از بین بردن علّت غیبت را نداشته باشند، به ناچار باید تکلیف از شیعیان برداشته شده و ساقط شود. چرا که اگر صحیح باشد عدّه ای از مکلفین و مردم [مثل دشمنانی که موجب ترس امام شده اند] دسته دیگر را [که شیعیان و مریدان حضرت هستند] از لطفی که برای آن ها است منع کنند و از طرفی هم تکلیفی (همان فرمانبرداری از امام) که آن لطف [یعنی وجود امام] در آن لطف الهی است برجا

الَّذِي ذَلِكَ اللَّطْفُ لَطْفٌ فِيهِ مُسْتَمِرًّا عَلَيْهِمْ، لِحَاجِزٍ أَنْ يَمْنَعَ بَعْضُ الْمَكْلُفِينَ غَيْرَهُ بِقَيْدٍ وَمَا أَشْبَهَهُ

مِنَ الْمَشْيِ عَلَى وَجْهِ لَا يُمْكِنُ مِنْ إِزَالَتِهِ، وَيَكُونُ تَكْلِيفُ الْمَشْيِ مَعَ ذَلِكَ مُسْتَمِرًّا عَلَى الْحَقِيقَةِ.

وليس لهم أن يفرّقوا بين القيد وبين اللطف من حيث كان القيد يتعدّد معه الفعل ولا يتوهّم وقوعه، وليس كذلك فقد اللطف، لأنّ أكثر أهل العدل على أنّ فقد اللطف كفقد

القدره والآله، (وأنّ التكليف مع فقد اللطف فيمن له لطف معلوم كالتكليف مع فقد القدره

والآله) ووجود الموانع، وأنّ من لم يفعل له اللطف ممّن له لطف معلوم غير مزاح العله في التكليف، كما أنّ الممنوع غير مزاح العله.

و مستمر باشد [به این معنا که از یک طرف مخالفین مانع از انتفاع و فیض بردن شیعه از وجود مبارک امام شوند و از طرفی تکلیف فرمانبرداری از امام که وجودش لطف الهی است بر عهده شیعه باقی باشد] این امر نظیر این است که بعضی از مکلفین پای دیگری را با زنجیر یا چیزی شبیه به آن به نحوی ببندند که او نتواند راه برود و قادر به باز کردن بند آن هم نباشد، و از طرفی هم تکلیف به راه رفتن در حقّ او استمرار داشته باشد.

آن ها نمی توانند بین قید و زنجیر و بین لطف فرقی بگذارند، از این جهت که قید و بند، انسان را از عمل متعذر می کند چون راه رفتن با قید محال است ولی فقدان لطف از این مقوله نیست. چون اکثر اهل عدل [شیعه و معتزله] بر این باورند که فقدان لطف مثل فقدان قدرت و وسیله است و این که تکلیف با نبودن لطف درباره کسی که لطف معلومی متوجّه او شده است؛ مثل تکلیف در صورت نبودن قدرت و نیز وجود مانع از انجام وظیفه است.

و باز عدلیه معتقدند: کسی که لطف برایش معلوم است ولی حاصل نشده، غیر از کسی است که مانع تکلیف از او برداشته شده است چنان که کسی که ممنوع از راه رفتن است، غیر از کسی است که مانعی در راه رفتن دارد.

والذی ینبغی أن یجاب عن السؤال الذی ذکرناه عن المخالف أن نقول: إنا أولاً لا نقطع علی استتاره عن جمیع أولیائه، بل یجوز (أن یظهر) لأکثرهم ولا یعلم کلّ إنسان إلاّ حال

نفسه، فإن کان ظاهراً له فعلته مزاحه، وإن لم یکن ظاهراً له علم أنه إتما لم یظهر له لأمر یرجع إلیه وإن لم یعلمه مفضیلاً لتقصیر من جهته، وإلاّ لم یحسن تکلیفه.

آنچه که شایسته است در جواب این سؤال که از جانب مخالفین ذکر کردیم ارائه شود، این است که بگوییم:

اولاً یقین نداریم که امام از تمامی دوستدارانش مخفی شده باشد، بلکه ممکن است

برای اکثر شیعیاننش ظاهر شده باشد، و هر انسانی فقط به وضع و حال خودش آگاه است [و از دیگران بی خبر است]. بنابراین اگر امام برای کسی ظاهر شود مانع تکلیف در حقّ او مرتفع شده و اگر برای کسی ظاهر نشود آن شخص حتما خواهد دانست که علّت این امر به عمل خود او بر می گردد، هر چند که تفصیلاً نداند که تقصیر از ناحیه او بوده است،

در غیر این صورت تکلیف [به فرمانبرداری از امام] درست نخواهد بود. (۱)

ص: ۲۲۶

۱- . مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در صفحه ۲۱۴ از جلد ۵۱ بحارالانوار باب ۱۲ پس از نقل این بخش از متن کتاب غیبت مرحوم شیخ می فرماید: در مورد آنچه که مرحوم شیخ رحمه الله در ضمن جواب به اعتراض مخالفین به آن ملتزم شده است که هر کسی که امام در زمان غیبت از او مخفی است مقصر و گناهکار است می گوییم: این بیان مستلزم آن است که هیچ کس از فرقه حقه ناجیه شیعه در زمان غیبت متصف به صفت عدالت نباشند به این دلیل که گناهی که مانع ظهور امام علیه السلام شده است و از طرف این ها هم بوده است یا گناه کبیره بوده یا صغیره ای که اصرار به آن شده است و در هر صورت با عدالت منافات دارد با این اوضاع و احوال چگونه می توان به عدالت راویان و ائمه جماعات حکم کرد و شهادت آن ها را پذیرفت، آن هم با وجود این که ضرورتاً می دانیم که در هر عصری از اعصار جماعتی از اخیار وجود داشته و دارند که لحظه ای در اقرار به امامت و اطاعت از امام توقف نکرده اند. و همچنین بی گمان در بسیاری از اعصار گذشته انبیا و اوصیایی زندگی می کردند که [توسط حکام جور] در حبس بوده و از در دسترس خلق بودن ممنوع شده بودند و حال مقررین و مؤمنین به ایشان کاملاً معلوم است که ایشان در این امر مقصر نبودند. [بلکه می گوییم: وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار مخفی شدند برای امیرالمؤمنین ظاهر بود و همراه علی بوده و این برای امیرمؤمنان لطف الهی بود، و امکان ندارد که علی علیه السلام را در اختفای رسول خدا مقصر دانست. پس حقّ این است که در جواب مستشکل گفته شود: لطف وقتی مشتمل بر مفسده ای نباشد شرط در تکلیف است و ما می دانیم وقتی که خداوند تبارک و تعالی در هنگام ارتکاب معاصی توسط گنهکاران علامت رسوا کننده ای بر آن ها ظاهر کند مثلاً صورت آن ها را سیاه کند، این عمل آن ها را به طاعت نزدیک و از معصیت کردن دورشان می کند. لکن چون این عمل مشتمل بر مفسده کثیره ای است [از جمله رفتن آبروی مردم و امثال این] خداوند این کار را انجام نداد. به همین ترتیب امکان دارد که ظهور امام علیه السلام برای کسانی که اقرار به ولایت ایشان

کرده اند مشتمل بر مفسده عظیمه ای بوده و موجب درماندگی و به سختی افتادن ایشان باشد، پس ظهور حضرت در این احوال برای مؤمنین به ایشان لطف نیست. و آنچه که شیخ رحمه الله ذکر فرموده اند مبنی بر این که تکلیف در صورت فقدان لطف همانند تکلیف با فقدان وسیله انجام آن است، بفرض که این مطلب را بپذیریم وقتی این حرف تمام است و [ظهور امام] لطف است که مفسادی که مانع از این لطف هستند برطرف شده باشند. حاصل کلام این که پس از اثبات حسن و قبح عقلی و این که عقل حکم می کند به این که لطف بر خداوند تبارک و تعالی واجب است و این که وجود امام به اتفاق و اجماع جمیع عقلا لطف خداوند است و که این مصلحت در وجود داشتن امام است که مردم را به صلاح دعوت کرده و از فساد منع فرماید و این که وجود مبارک آن حضرت بهترین مصلحت بندگان، نزدیک تر به اطاعت خداست و این که می بایست معصوم باشد و این که عصمت فقط از ناحیه باری تعالی دانسته می شود و این که بر عدم عصمت غیر امام زمان علیه السلام اجماع واقع شده است، وجود مبارک حضرت علیه السلام ثابت می شود اما غیبت ایشان از مخالفین، روشن است که به تقصیر خود آن ها مربوط می شود. و اما غیبت حضرت از کسانی که به ولایتشان اقرار کرده اند؛ ممکن است بعضی از ایشان مقصر باشند و بعضی دیگر با وجود عدم تقصیرشان از بعضی از فواید که به ظهور حضرت مترتب است به خاطر مفسده ای که از جهت مخالفین متوجه آنان است ممنوع شده اند و یا این که به خاطر مصلحتی باشد که در غیبت برای ایشان وجود دارد. به این که [مثلاً] با وجود این که حضرت از ایشان مخفی بوده و شبهاتی پیرامون حضرت وجود داشته و مشقات فراوانی [که به خاطر غایب بودن حضرت] متحمل می شوند، به آن حضرت ایمان داشته باشند و این ها بالاترین پاداش و ثواب را خواهند داشت. علاوه بر این رسیدن فواید و برکات وجودی امام و هدایت های ایشان منحصر و متوقف بر ظاهر شدن حضرت به گونه ای که شناخته شوند نیست. بنابراین ممکن است الطاف زیادی از ایشان به بسیاری از شیعیان برسد و آن ها حضرت را شناسند چنان که از خود حضرت است که «غائب بودن ایشان مثل خورشید پشت ابرهاست.» بعلاوه تمام این مسائل [در غیبت های انبیا [مثل موسی علیه السلام] دلیل روشنی وجود دارد و در این نوع غیبت از وجود حجت خدا نیز مصلحتی نهفته است و الا از حق تعالی هرگز صادر نمی شد.

فإذا علم بقاء تكليفه عليه واستتار الإمام عنه علم أنه لأمر يرجع إليه، كما تقوله جماعتنا فيمن لم ينظر في طريق معرفة الله تعالى فلم يحصل له العلم، وجب أن يقطع على أنه إنما

لم يحصل لتقصير يرجع إليه، وإلا وجب إسقاط تكليفه وإن لم يعلم ما الذي وقع تقصيره فيه.

فعلى هذا التقرير أقوى ما يعلل به ذلك أن الإمام إذا ظهر ولا يعلم شخصه وعينه من حيث المشاهده، فلا بد من أن يظهر عليه علم معجز يدل على صدقه والعلم بكون الشيء معجزا يحتاج إلى نظر يجوز أن يعترض فيه شبهه، فلا يمتنع أن يكون المعلوم من حال من

پس هر گاه بدانند تکلیف برعهده او باقی است و امام هم از او مخفی است، خواهد دانست که مخفی شدن امام به خاطر امری است که به خود او بر می گردد. چنان که این حرف را جماعتی از ما در مورد کسی می گویند که در راه رسیدن به معرفت الله، دقت و تعقل نکرده نتیجتا علم هم برای او حاصل نشده است یقینا به خاطر تقصیری است که به خود او بر می گردد. در غیر این صورت تکلیف از او ساقط می شود؛ اگرچه معلوم نشود در چه امری مقصر است و کوتاهی کرده است.

بنابراین قوی ترین دلیلی که به آن استدلال می شود این است که وقتی امام ظهور کرد و شخص ایشان از نظر مشاهده و رؤیت شناخته نشد، به ناچار باید معجزاتی را بر مردم ظاهر و آشکار کند که دلالت بر صداقت امام کند و از طرفی علم به این که این عملی که از امام صادر شده معجزه هست یا نه، نیازمند به تأمل و دقت است و ممکن است که در آن هم شبهه وارد شود [تا جواب آن ارائه شود].

بنابراین احتمال دارد کسی که معجزه برای او ظاهر نشده وقتی که امام ظاهر شود

لم يظهر له أنه متى ظهر وأظهر المعجز لم ينعم النظر فيدخل [عليه] فيه شبهه، فيعتقد أنه كذاب ويشيع خبره فيؤدى إلى ما تقدم القول فيه.

فإن قيل: أيّ تقصير وقع من الوليّ المذی لم يظهر له الإمام لأجل هذا المعلوم من حاله، وأی قدره له علی النظر فیما يظهر له الإمام معه وإلى أيّ شیء يرجع فی تلافی ما یوجب غیبه.

قلنا: ما أحلنا فی سبب الغیبه عن الأولیاء إلاّ علی معلوم یظهر موضع التقصیر فیهِ وإمكان تلافیه، لأنّه غیر ممتنع أن یكون من المعلوم من حاله أنه متى ظهر له الإمام قصیر فی النظر فی معجزه، فإنّما أتى فی ذلك لتقصیره الحاصل فی العلم بالفرق بین المعجز والممكن،

و معجزه آشکار کند با دقت و تعقل توجه نکند و برایش در این امر شبهه ای ایجاد

شود و معتقد شود [که امام] دروغ می گوید و خیرش را هم همه جا منتشر کند و این منجر شود به آنچه که گفتیم.

اگر گفته شود: تقصیر دوستداران امام چیست که امام برای کسانی که حالشان چنین است امری و یا معجزه ای ظاهر نمی کند؟ و با چه قدرتی در آنچه که امام برای او ظاهر می کند با دیده تأمل و تعمق بنگرد؟ و به چه وسیله ای آنچه را که موجب غیبت شده است، تلافی و جبران کند؟

جواب می گوئیم: دلیل غیبت امام علیه السلام از دوستداران و علاقمندانش به نظر ما معلوم است. [از طرفی] موضع تقصیر و همچنین امکان و نحوه تلافی آن هم معلوم و مشخص است. چرا که ممکن است از حال او معلوم شود که وقتی امام برایش [معجزه ای] ظاهر کرد و او در تأمل و تعمق در آن کوتاهی کند، پس قطعاً کوتاهی او در دانستن فرق بین معجزه و امر ممکن و نیز آگاهی از فرق بین دلیل این امر و شبهه از جانب خود اوست.

والدليل من ذلك والشبهه، ولو كان من ذلك على قاعده صحيحه لم يجر أن يشته عليه معجز الإمام عند ظهوره له، فيجب عليه تلافى هذا التقصير واستدراكه.

وليس لأحد أن يقول: هذا تكليف لما لا- يطاق وحواله على غيب، لأنّ هذا الوليّ ليس يعرف ما قصير فيه بعينه من النظر والاستدلال فيستدر كه حتى يتمهد في نفسه ويتقرّر،

ونراكم تلزمونه ما لا يلزمه، وذلك إنّ ما يلزم في التكليف قد يتميز تاره ويشتهه أخرى بغيره، وإن كان التمكن من الأمرين ثابتاً حاصلًا.

فالوليّ على هذا إذا حاسب نفسه ورأى أنّ الإمام لا- يظهر له وأفسد أن يكون السبب في الغيبه ما ذكرناه من الوجوه الباطله وأجناسها، علم أنّه لا بدّ من سبب يرجع إليه.

ولى اگر براساس يك قاعده و قانون صحيح عمل كند ممكن نيست كه وقت ظاهر شدن معجزه امام برايش شبهه اى ايجاد شود. بنابراین باید کوتاهی خودش را تلافی و جبران کند.

و کسی نمی تواند بگوید: این [تلافی تقصیر] تکلیفی است كه از حدّ توان او خارج است. چرا كه دوستدار امام نمی داند در چه چیزی و كجای استدلال کوتاهی كرده تا این كه آن را تدارك و تلافی و در وجود خودش آمادگی جبران را ايجاد كند و می بینیم كه شما آن ها را به امری ملزم می كنید كه لازم نيست و آن عبارت است از این كه آنچه لازمۀ تكليف است گاهی مشخص و معلوم است و گاهی با امر دیگری مشته می شود؛ اگرچه تمكّن و توان از هر دو امر ثابت و حاصل باشد. [باز هم امر به مالایطاق است]. پس علاقمند به حضرت زمانی كه با خودش محاسبه كرده، ملاحظه كند كه امام بر او ظاهر نمی شود و همچنین دریافته باشد كه وجوه باطله اى كه ذكر كردیم و امثال این ها نمی توانند سبب غیبت حضرت باشند، خواهد دانست كه حتماً علّت غیبت به خودش برمی گردد.

وإذا علم أنّ أقوى العلل ما ذكرناه، علم أنّ التقصير واقع من جهته في صفات المعجز وشروطه، فعليه معاودة النظر في ذلك، عند ذلك وتخليصه من الشوائب وما يوجب الالتباس، فإنّه من اجتهد في ذلك حقّ الاجتهاد ووفّى النظر شروطه، فإنّه لا بدّ من وقوع العلم بالفرق بين الحقّ والباطل، وهذه المواضع الإنسان فيها على نفسه بصيره، وليس يمكن أن يؤمر فيها بأكثر من التناهي في الاجتهاد، والبحث والفحص والاستسلام للحقّ وقد بينّا أنّ هذا نظير ما نقول لمخالفينا، إذا نظروا في أدلّتنا ولم يحصل لهم العلم سواء.

فإن قيل: لو كان الأمر على ما قلتم لوجب أن لا يعلم شيئاً من المعجزات في الحال،

و زمانی که بدانند قوی ترین دلیل غیبت آن چیزی است که ما ذکر کردیم، آگاهی خواهد یافت که کوتاهی و تقصیر در مورد دقت نکردن در ویژگی ها و شرایط معجزه به خودش برمی گردد. بنابراین باید دوباره وقت ظهور معجزه با دقت و تأمل در آن توجه کند و آن را از شوائب و آنچه که موجب شبهه شده خالص کند؛ چون کسی که تلاش کند و با دقت و عمق، شروط معجزه را ملاحظه نماید علم به فرق بین حقّ و باطل برایش حاصل می شود و در این گونه موارد انسان بر نفس خودش بصیرت دارد. [که آیا حقیقتاً در شروط و ویژگی های معجزه دقت لازم را داشته، یا نه.]

و نمی توان او را در این مسأله به بیشتر از توان و تلاشش به بحث و جست و جو و تسلیم حقّ شدن امر کرد و قبلاً هم بیان کرده ایم که این نظیر آن چیزی است که ما به مخالفین خود می گوییم آن گاه که در ادله ما دقت کرده، ولی علم و معرفت برای آن ها حاصل نشده باشد.

اشکال: اگر مسأله به همین ترتیب باشد که شما گفتید [که انسان در تشخیص معجزه امکان اشتباه دارد] پس نباید در حال حاضر هیچ یک از معجزات، تشخیص داده شوند.

وهذا يؤدّي إلى أن لا يعلم النبوه وصدق الرسول، وذلك يخرج عن الإسلام فضلاً عن الإيمان.

قلنا: لا يلزم ذلك لأنه لا يمتنع أن تدخل الشبهه في نوع من المعجزات دون نوع، وليس إذا دخلت الشبهه في بعضها دخل في سائرهما، فلا يمتنع أن يكون المعجز الدالّ على النبوه

لم تدخل عليه فيه شبهه، فحصل له العلم بكونه معجزاً وعلم عند ذلك نبوه النبي صلى الله عليه وآله، والمعجز الذي يظهر على يد الإمام إذا ظهر يكون أمراً آخر يجوز أن يدخل عليه الشبهه في كونه معجزاً، فيشكّ حينئذ في إمامته وإن كان عالماً بالنبوه.

وهذا كما نقول إنّ من علم نبوه موسى عليه السلام بالمعجزات الدالّه على نبوته إذا لم ينعم النظر

لذا این امر غلط، منجر می شود به این که مردم به نبوت و صدق ادعای پیامبر پی نبرند و همین اعتقاد، انسان را از اسلام خارج می کند، چه رسد به خروج از ایمان.

پاسخ: این گونه [که در اشکال عنوان شد] نیست، چرا که ممکن است در نوع و بخشی از معجزات شبهه وارد شود، اما در نوع و برخی دیگر از معجزات هیچ شبهه و تردیدی راه نداشته باشد. به عبارت دیگر: به این ترتیب نیست که اگر در بعضی از معجزات شبهه ای داخل شد، در سایر معجزات هم وارد شود.

بنابراین ممکن است در معجزه ای که به نبوت مربوط می شود، هیچ گونه شبهه ای نباشد و برای مکلف و بیننده معجزه علم حاصل شود که این عمل معجزه است و به این واسطه به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شود.

امّا وقتی معجزه ای به دست امام ظاهر می شود امر دیگری است و با معجزه پیامبر متفاوت است و ممکن است به معجزه بودن آن شبهه وارد شود اگرچه مکلف علم به نبوت داشته و به آن ایمان دارد، در عین حال اما در امامت شکّ می کند.

این مسأله مثل این است که می گوئیم: کسی که از طریق معجزات حضرت موسی علیه السلام بر نبوت ایشان علم پیدا کرده ولی در معجزاتی که توسط حضرت عیسی علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فی المعجزات الظاهره علی عیسی ونبینا محمد صلی الله علیه و آله لا یجب أن یقطع علی أنه ما عرف تلك المعجزات، لأنه لا یمتنع أن یكون عارفا بها وبوجه دلالتها وإن لم یعلم هذه المعجزات واشتبه علیه وجه دلالتها.

فإن قیل: فیجب علی هذا أن یكون کل من لم یظهر له الإمام یقطع علی أنه علی کبیره یلحق بالکفر لأنه مقصّر علی ما فرضتموه فیما یوجب غیبه الإمام عنه ویقتضی فوت مصلحته فقد لحق الولی علی هذا بالعدو.

قلنا: لیس یجب فی التقصیر الذی أشرنا إلیه أن یكون کفرا ولا ذنبا عظیما، لأنه فی هذه الحال ما اعتقد فی الإمام أنه لیس بإمام، ولا أخافه علی نفسه وإنما قصّر فی بعض العلوم

تقصیرا کان کالسبب فی أن علم من حاله أن ذلك الشک فی الإمامه یقع منه مستقبلاً،

ظاهر شد به دیده دقت توجه نکرد، نمی توان یقین داشت که او معجزه موسی را هم نشناخته است. به این دلیل که ممکن است معجزات موسی و دلالت آن ها را [که دلالت بر نبوت موسی می کند] شناخته باشد ولی معجزات حضرت عیسی علیه السلام یا رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندانسته و وجه دلالت آن ها به نبوت این دو بزرگوار برایش مشتبه شده باشد.

اشکال: بنابراین هر کسی که امام برای او ظاهر نشده است می بایست یقیناً کبیره ای مرتکب شده باشد که او را ملحق به کفر کرده است. چون بنابر فرض شما در آنچه که موجب غیبت امام و فوت مصلحت وجود امام شده است او مقصر است. به این ترتیب دوست و محب امام، به دشمنان ایشان ملحق می شود!!

پاسخ: لازم نیست آن تقصیری که به آن اشاره کردیم، کفر و یا گناه خیلی بزرگی باشد؛ زیرا این شخص در این حالت اعتقادش درباره امامت این نیست که حضرت علیه السلام امام نیست، و این گونه هم نیست که موجب خوف امام شده باشد، بلکه در بعضی از علوم [و مسائلی که باید می دانسته] به نحوی کوتاهی کرده است که سبب شده تا از حال او فهمیده شود که [احتمالاً] در آینده [و در ظهور امام] در امامت حضرت شک می کند،

والآن فليس بواقع، فغير لازم أن يكون كافرا غير أنه وإن لم يلزم أن يكون كافرا ولا- جاريا مجرى تكذيب الإمام والشك في صدقه فهو ذنب وخطأ لا ينافيان الإيمان واستحقاق الثواب، ولو لم يلحق الولي بالعدو على هذا التقدير، لأن العدو في الحال معتقد في الإمام ما هو كفر وكبيره، والولي بخلاف ذلك.

وإنما قلنا: إن ما هو كالسبب في الكفر لا يجب أن يكون كافرا في الحال أن أحدا لو اعتقد في القادر منا بقدره أنه يصح أن يفعل في غيره من الأجسام مبتدئا كان ذلك خطأ وجهلاً

أمّا الآن او ايمان دارد، و این شكّ واقع نشده است. بنابراین لازم نمی آید که او الآن کافر باشد، مگر این که بگوییم کفر و تکذیب امام که مانند کفر است لازم نمی آید [و از او سر نزده] ولی خود شکّ در صدق ادعای امام گناه و خطایی است که البته با ايمان و استحقاق ثواب منافات ندارد. پس با این توضیح دوستدار و علاقمند امام به دشمن ملحق نمی شود؛ چرا که دشمن در مورد امامت اعتقادی دارد که کفر و گناه بسیار عظیمی است، اما محب و دوستدار حضرت این چنین نیست [بلکه فقط ممکن است در هنگام ظهور برای او شکّ حاصل شود] و این خلاف اعتقاد دشمن است.

و آنچه که گفتیم مبنی بر این که [شکی که ممکن است بعدا حاصل شود] مثل سبب کفر است و به این معنا نیست که در حال حاضر او کافر باشد، [مثل این است که] کسی معتقد باشد: شخصی توانایی خلق جسمی را دارد. این اعتقاد در واقع جهل و خطا است ولی کفر نیست.

و البته ممکن است از این حال و اعتقاد امروز این فرد معلوم شود که اگر پیامبری ظهور کرده و مردم را به نبوتش دعوت کند و خداوند هم به دست او معجزه ای را به وجود آورد که اسباب بشری قادر به انجام آن نیستند، او دعوت پیامبر را قبول نمی کند.

[چون معتقد بوده که این عمل از دیگری هم که فردی عادی بوده سر می زند] همین

ليس بكفر، ولا- يمتنع أن يكون المعلوم من حال هذا المعتقد أنه لو ظهر نبى يدعو إلى نبوته وجعل معجزه أن يفعل الله تعالى على يده فعلاً [بحيث] لا يصل إليه أسباب البشر (أنه

لا يقبله) وهذا لا محاله لو علم أنه معجز كان يقبله وما سبق من اعتقاده في مقدور القدر،

كان كالسبب في هذا، ولم يلزم أن يجرى مجراه في الكفر.

فإن قيل: إن هذا الجواب أيضا لا يستمر على أصلكم لأن الصحيح من مذهبكم أن من عرف الله تعالى بصفاته وعرف النبوه والإمامه وحصل مؤمنا لا يجوز أن يقع منه كفر أصلاً،

فإذا ثبت هذا فكيف يمكنكم أن تجعلوا علّه الاستتار عن الولي أن المعلوم من حاله أنه إذا ظهر الإمام فظهر (على يده) علم معجز شكّ فيه ولا يعرفه إماما وإنّ الشكّ في ذلك كفر،

وذلك ينقض أصلكم الذي صحّتموه.

شخص اگر يقين کند این عمل پیامبر معجزه بوده، حتما آن را خواهد پذیرفت. پس آن اعتقادی که داشت در این که این عمل در حیطه قدرت دیگران هم هست، در واقع مثل سبب در عدم پذیرش نبوت است و [مسلم است که] این امر کفر نیست.

اشکال: اگر گفته شود: این جواب در راستای اصول شما نیست. چه این که اعتقاد صحیح در مذهب شما [شیعیان] این است که اگر کسی خداوند تبارک و تعالی را به صفات عالیّه اش و همچنین نبوت و امامت را شناخته باشد، او مؤمن است و ایمان برای او حاصل شده است، بنابراین امکان ندارد که کفری از او سر بزند. حال که این امر ثابت

شد چگونه ممکن است شما علّت غیبت امام از دوستانش را این قرار دهید که از حال دوستداران امام معلوم و روشن است که وقتی در آینده حضرت ظهور کند و به دست مبارکش معجزه ای ظاهر شود آن ها در مورد حضرت شکّ کرده و او را به امامت نمی شناسند. در این صورت این شکّ کفر است و با اصول شما تناقض دارد [از طرفی می گویند کسی که خدا را بشناسد، نبوت و امامت را بشناسد، ممکن نیست که کافر شود

قيل: هذا الّذى ذكرتموه ليس بصحيح، لأنّ الشكّ مع المعجز الّذى يظهر على يد الإمام ليس بقادح فى معرفته لغير الإمام على طريق الجملة وإنّما يقدح فى أنّ ما علم على طريق الجملة وصحّت معرفته هل هو هذا الشخص أم لا؟ والشكّ فى هذا ليس بكفر، لأنّه لو كان كفراً لوجب أن يكون كفراً وإن لم يظهر المعجز، فإنّه لا- محاله قبل ظهور هذا المعجز فى يده شكّ فيه، ويجوز كونه إماماً وكون غيره كذلك، وإنّما يقدح فى العلم الحاصل له على طريق

الجملة أن لو شكّ فى المستقبل فى إمامته على طريق الجملة، وذلك ممّا يمنع من وقوعه منه

مستقبلاً.

و از طرفى مى گوييد ممكن است امام بيايد و معجزه ظاهر كند ولى شيعيانش به ايشان شكّ کرده و امامت او را نپذيرند. اين تناقض گويى است].

پاسخ: در مقام جواب به اين اشكال گفته شده است: آنچه كه شما در اشكال ذكر كرديد درست نيست. چرا كه شكّ كردن در معجزه اى كه به دست امام ظاهر مى شود، زيانى به معرفت اجمالى او نسبت به امامت غير ايشان [ائمه ديگر] نمى رساند. تنها زيانى كه دارد اين است كه آنچه را كه اجمالاً از امام دانسته و شناخت درستي هم بوده آيا اين فرد [كه معجزه آورده] همان شخص است يا نه؟ و شكّ در اين كفر نيست؛ زيرا اگر اين ديدگاه كفر مى بود مى بايست در صورت عدم ظهور معجزه از امام [و پيش از ديدن معجزه] هم اين كفر وجود داشته باشد. در حالى كه او قبل از ظهور معجزه به دست امام در ترديد بود و احتمال مى داد كه ايشان امام باشد و يا اين كه ديگرى امام باشد. البته اين شكّ وقتى به ايمان و معرفت اجمالى او ضرر مى رساند و كفر است كه او اجمالاً امام را بشناسد و علم به امامت او داشته باشد، ولى در آينده در امامت آن امام شكّ كند [به اين كه امام همين شخص است كه قبلاً شناخته است يا شخص ديگرى است] البته اين ترديد و شكّ در آينده از شيعه و علاقمند به امام واقع نخواهد شد.

ص: ۲۳۶

وكان المرتضى (رضى الله) يقول: سؤال المخالف لنا - لم لا يظهر الإمام للأولياء؟ - غير لازم لأنه إن كان غرضه أن لطف الولي غير حاصل، فلا يحصل تكليفه فإنه لا يتوجه فإن

لطف الولي حاصل، لأنه إذا علم الولي أن له إماماً غائباً يتوقع ظهوره عليه السلام ساعه (ساعه) ويجوز انبساط يده في كل حال، فإن خوفه من تأديبه حاصل، وينزجر لمكانه عن المقبحات، ويفعل كثيراً من الواجبات فيكون حال غيبته كحال كونه في بلد آخر، بل ربّما

كان في حال الاستتار أبلغ، لأنه مع غيبته يجوز أن يكون معه في بلده وفي جواره، ويشاهده

نظر مرحوم سيد مرتضى

سيد مرتضى رحمه الله می فرماید: این سؤال مخالف - که چرا امام برای دوستدارانش ظاهر نمی شود - سؤال غیر لازم و بی موردی است؛ به دلیل این که اگر هدف سؤال کننده این باشد که [در زمان غیبت] برای محبین امام لطف حاصل نشده، پس محب او تکلیفی [نسبت به امام] ندارد، و تکلیف [که فرمانبرداری از امام است] اصلاً متوجه او نشده است.

[این سؤال درست نیست؛ چون] لطف در مورد شیعیان امام حاصل شده چرا که شیعه وقتی که می داند امام غایبی دارد که هر لحظه ممکن است ظهور کند، در هر حالی منتظر باز شدن دست امام است و نیز از تأدیب امام می ترسد، از زشتی ها و گناهان به خاطر بدی آن ها در نزد امام دوری می کند، بسیاری از واجبات را انجام می دهد. پس غیبت امام در نظرش مثل این است که او در شهری و امام در شهر دیگری است [در این جا لطف حاصل است که همه این ها اثر وجودی امام است] و چه بسا در زمان غیبت توجه اش بیشتر است، چون علیرغم غیبت امام، احتمال می دهد که حضرت [هر لحظه] همراه او و در کنار او در شهر او باشد، او امام علیه السلام را ببیند و شناسد و از حضرت اطلاع نداشته باشد.

من حیث لا- يعرفه ولا یقف علی أخباره، وإذا كان فی بلد آخر ربّما خفیخبره، فصار حال الغیبه [و] الانزجار حاصلًا عن القبیح علی ما قلناه.

وإذا لم یکن قد فاتهم اللّطف جاز استتاره عنهم وإن سلّم أنّه یحصل ما هو لطف لهم ومع ذلك یقال: لم لا یظهر لهم؟ قلنا: ذلك غیر واجب علی كلّ حال، فسقط السؤال من أصله.

علی أنّ لطفهم بمكانه حاصل من وجه آخر وهو أنّ لمكانه یثقون بوصول جمیع الشرع إلیهم، ولولاه لما وثقوا بذلك وجوّزوا أنّ یخفی علیهم کثیر من الشرع وینقطع دونهم، وإذا

علموا وجوده فی الجملة أمنوا جمیع ذلك، فكان اللّطف بمكانه حاصلًا من هذا الوجه أيضًا.

در حالی که ممکن است امام در کنار او باشد و اگر [مثلاً] امام در شهر دیگری باشد ممکن است اخبار او از امام پوشیده بماند، بنابراین در حال غیبت، انزجار و دوری از اعمال زشت بنابر همین فرض [که امام ممکن است هر لحظه در کنار شیعه و همراه او باشد] حاصل می شود.

و اگر [هدف سؤال کننده این باشد که] لطف وجود امام از علاقمندان حضرت فوت نشده و ممکن است که امام در غیبت باشد، و حصول لطف را بپذیرد و بعد سؤال کند که چرا امام برای محبتین و شیعیانش ظهور نمی کند؟

می گوئیم: در هر حالتی که لازم نیست امام ظاهر باشد، بنابراین [در هر صورت] سؤال از درجه اعتبار ساقط است و ارزشی ندارد.

علاوه بر این لطف وجودی امام علیه السلام از طریق دیگری نیز حاصل شده است به این که به واسطه وجود مبارک حضرت، شیعیان ایشان به این که تمامی شریعت به آن ها رسیده است اعتماد می کنند، در غیر این صورت این اعتماد حاصل نمی شد و احتمال می دادند که بسیاری از احکام شریعت از آنان مخفی شده و یا از بین رفته باشد، ولی زمانی که فی الجملة می دانند وجود مبارک امام هست، به تمام شریعت و احکام دین ایمان می آورند. پس به واسطه وجود مبارک حضرت، از این نظر هم لطف حاصل است.

وقد ذكرنا فيما تقدّم أنّ ستر ولاده صاحب الزّمان عليه السلام ليس بخارق للعادات إذ جرى أمثال ذلك فيما تقدّم من أخبار الملوک، وقد ذكره العلماء من الفرس ومن روى أخبار الدولتين.

من ذلك ما هو مشهور كقصّه كیخسرو و ما كان من ستر أمه حملها وإخفاء ولادتها، وأمّه بنت ولد أفراسیاب ملك الترك، وكان جدّه كیقاوس أراد قتل ولده فسترته أمه إلى أن ولدتها،

وكان من قصّته ما هو مشهور في كتب التواريخ، ذكره الطبريّ.

وقد نطق القرآن بقصّه إبراهيم عليه السلام وأنّ أمه ولدتها خفياً وغیبتة في المغارة حتّى بلغ، وكان من أمره ما كان.

«مخفی بودن ولادت حضرت صاحب الزمان امری غیر عادی نبوده است»

قبلاً متذکر شدیم که مخفی بودن ولادت صاحب الزمان علیه السلام امری غیر عادی نیست، چرا که در گذشته هم [خصوصاً] در احوالات پادشاهان، نظایر آن اتفاق افتاده است و علمای ایرانی که اخبار دولت های فارس را نقل می کنند، مبادرت به ذکر آن ها کرده اند.

از مواردی که مشهور است، قصه کیخسرو است که مادرش حمل و ولادت او را مخفی کرد، چون مادر کیخسرو نوه افراسیاب پادشاه ترکستان بود، و جدّ پدری کیخسرو می خواست فرزندان افراسیاب را به قتل برساند. بنابراین مادر کیخسرو تا ولادت، او را مخفی کرده که قصه اش در کتب تاریخ مشهور است و طبری هم در تاریخش نقل کرده است. (۱)

و قرآن کریم قصه حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان فرموده که مادرش او را پنهانی به دنیا آورد و تا به سن بلوغ رسید او را در غار مخفی کرد و بعد هم ماجرای او همان است که آمده است. (۲)

ص: ۲۳۹

-
- ۱- تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱، ص ۵۰۹ و ۵۱۶. ابن جعفر بن جریر طبری [به نقل از کتاب غیبت چاپ معارف اسلامیه].
 - ۲- سوره انعام، آیات ۷۵ - ۷۹؛ تفسیر عباسی، ج ۱، ص ۳۶۵، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۸ - بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۹ در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

وما كان من قصه موسى عليه السلام فإن أمه ألقته في البحر خوفا عليه وإشفاقا من فرعون عليه، وذلك مشهور نطق به القرآن.

ومثل ذلك قصه صاحب الزمان عليه السلام سواء فكيف يقال إن هذا خارج العادات.

ومن الناس من يكون له ولد من جاريه يستتر بها من زوجته برهه من الزمان حتى إذا حضرته الوفاه أقرّ به. وفي الناس من يستر أمر ولده خوفا من أهله أن يقتلوه طمعا في

ميراثه قد جرت العادات بذلك.

فلا ينبغي أن يتعجب من مثله في صاحب الزمان عليه السلام وقد شاهدنا من هذا الجنس كثيرا

وسمعنا منه غير قليل، فلا نطول بذكره لأنه معلوم بالعادات.

و باز قصه موسى عليه السلام است که مادرش او را مخفیانه به دنیا آورد و از ترس فرعون و نگرانی نسبت به فرزند، او را در سبیدی به آب انداخت که در قرآن کریم مشهور است. (۱)

ماجرای ولادت امام زمان علیه السلام هم مثل همین هاست و فرقی نمی کند. پس به چه دلیل گفته می شود که این ولادت خارج از عادت بوده است؟

حتی از میان مردم عادی هم ممکن است کسی از جاریه و کنیزی صاحب اولاد شود و آن را از همسرش در برهه ای از زمان مخفی کند و وقتی که می خواهد از دنیا برود اقرار

به آن نماید. یا ممکن است کسی تولد فرزندش را از ترس فامیلش مخفی کند که مبادا به طمع میراث او فرزندش را به قتل برسانند، چنان که این گونه موارد اتفاق افتاده است.

پس شایسته نیست چیزی که موارد زیادی داشته، در مورد صاحب الزمان علیه السلام متعجب

کنیم، در حالی که از این نوع اتفاقات را شاهد بوده و بسیاری را هم شنیده ایم. بنابراین

کلام را به ذکر و نقل آن ها طولانی نمی کنیم؛ چون این مطلبی است که به طور عادی معلوم و روشن است.

ص: ۲۴۰

وكم وجدنا من ثبت نسبه بعد موت أبيه بدهر طويل ولم يكن أحد يعرفه إذا شهد بنسبه رجلا من مسلمان، ويكون (الأب) أشهدهما على نفسه سترًا عن أهله وخوفا من زوجته وأهله، فوضي به فشهدا بعد موته، أو شهدا بعقده على امرأه عقدا صحيحا فجاءت بولد يمكن أن يكون منه، فوجب بحكم الشرع إلحاقه به.

والخبر بولاده ابن الحسن عليه السلام وارد من جهات أكثر مما يثبت به الأنساب في الشرع، ونحن نذكر طرفا من ذلك فيما بعد إن شاء الله تعالى.

وأما إنكار جعفر بن علي - عم صاحب الزمان عليه السلام - شهادته الإمامية بولد لأخيه الحسن

بن علي ولد في حياته، ودفعه بذلك وجوده بعده، وأخذه تركته وحوزه ميراثه، وما كان منه

في حمل سلطان الوقت على حبس جواري الحسن عليه السلام واستبدالهن بالاستبراء (لهن) من

چه بسیار شنیده ایم که کسی نسبت خودش را مدت های مدیدی بعد از مرگ پدرش ثابت کرده است؛ [مثلاً] به این که دو مرد مسلمان به نسبش شهادت می دهند که پدر او آن ها را مخفیانه و به دور از اهل و عیالش و ترس از همسر و فامیلش شاهد قرار داده و نسبت به این فرزندش وصیت کرده و آن دو مرد مسلمان هم پس از مرگش شهادت داده اند، یا این که دو نفر شهادت دادند که شخصی [فلان میت] با فلان زن عقد شرعی صحیح داشته است و بعدا آن زن فرزندی را به دنیا بیاورد که ممکن است از آن او باشد، در این صورت و به حکم شرع، فرزند محلق به آن پدر می شود.

خبر ولادت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام از طریق بسیار زیادی وارد شده، آن هم بیشتر از حدّ نیاز اثبات انتساب در شرع مقدّس که ما بعضی از آن ها را ان شاء الله ذکر می کنیم.

أما این که جعفر عموی امام زمان علیه السلام شهادت امامیه مبنی بر این که امام حسن عسکری علیه السلام

در زمان حیاتش صاحب فرزند بوده است را انکار کرد، و منکر وجود امام شد و اعتقاد به وجود حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دفع کرد و ارثیه حضرت را تصاحب کرده و حتی سلطان وقت را وادار کرد که کنیزان امام حسن را حبس کند تا معلوم شود

الحمل ليتأكد نفيه لولد أخيه وإباحته دماء شيعتهم بدعواهم خلفاً له بعده كان أحق بمقامه، فليس بشبهه يعتمد على مثلها أحد من المحصلين، لا تفاق الكل على أن جعفر لم يكن له

عصمه كعصمه الأنبياء فيمتنع عليه لذلك إنكار حق ودعوى باطل، بل الخطأ جائر عليه، والغلط غير ممتنع منه.

وقد نطق القرآن بما كان من ولد يعقوب عليه السلام مع أخيه يوسف عليه السلام وطرحهم إياه في الجب، وبيعهم إياه بالثمن البخس، وهم أولاد الأنبياء وفي الناس من يقول كانوا أنبياء.

فإذا جاز منهم مثل ذلك مع عظم الخطأ فيه فلم لا يجوز مثله من جعفر بن علي مع ابن أخيه وأن يفعل معه من الجحد طمعا في الدنيا ونيلها، وهل يمنع من ذلك أحد إلا مكابر معاند؟

که آن ها حامله نیستند تا تأکیدی باشد بر این که برادرش امام حسن عسکری علیه السلام فرزند ندارد و به این ترتیب ریختن خون شیعیان را به خاطر این که مدعی بودند امام فرزندی دارد که به جانشینی حضرت سزاوارتر است، مباح دانست، این انکار و شبهه و نظایر این نوع شبهات که مخالفین دست و پا کرده اند قابل بحث نبوده و ارزش ندارند.

چرا که همه فرق و مذاهب متفق اند که جعفر مثل انبیا نبوده که دارای مقام عصمت باشد، بنابراین غیر ممکن نیست، بلکه ممکن بود که از او خطا هم سر بزند و کار غلطی انجام دهد. [چون مسلماً معصوم نبود].

در قرآن کریم هم در مورد فرزندان یعقوب علیه السلام آمده است که با برادرشان یوسف چه کردند، او را در چاه انداختند، و بعد به مبلغ کمی فروختند، در حالی که این ها فرزندان پیامبر بودند و حتی بعضی از مردم بودند که گمان می کردند آن ها هم پیامبرند.

پس وقتی که از امثال برادران یوسف این چنین خطا و غلط بزرگی سر بزند، چرا مثل این عمل از جعفر کذاب در حق فرزند برادرش آن هم به جهت طمع در مال دنیا و نیل به آن و انکار فرزند حضرت ممکن نباشد؟ آیا به جز دشمن لجباز و متکبر، کسی می تواند این مطلب را انکار کند؟

فإن قيل: كيف يجوز أن يكون للحسن بن عليّ عليه السلام ولد مع إسناده وصيّته في مرضه الذي

توفّي فيه إلى والدته المسّماه بحديث، المكنّاه بأُمّ الحسن بوقوفه وصدقاته، وأسند النظر

إليها في ذلك، ولو كان له ولد لذكره في الوصية.

قيل: إنّما فعل ذلك قصداً إلى تمام ما كان غرضه في إخفاء ولادته، وستر حاله عن سلطان الوقت، ولو ذكر ولده أو أسند وصيته إليه لناقض غرضه خاصّه وهو احتاج إلى الإشهاد عليها وجوه الدّوله، وأسباب السلطان، وشهود القضاء ليتحرّس بذلك وقوفه، ويتحفّظ صدقاته، ويتمّ به الستر على ولده بإهمال ذكره وحراسه مهجته بترك التنبيه على

وجوده، ومن ظنّ أنّ ذلك دليل على بطلان دعوى الإماميه في وجود ولد للحسن عليه السلام، كان بعيداً من معرفه العادات.

اشكال: چگونه ممکن است که امام حسن عسکری عليه السلام فرزندی داشته باشد، اما در عین حال در مرضی که منجر به مرگ حضرت شد، مادرش که نامش حدیث و کنیه اش ام حسن بود را وصی موقوفات و صدقات خودش قرار دهد و نظارت بر اموال را به او بسپرد؟ بنابراین اگر ایشان فرزندی می داشتند می بایست در وصیت، نام او را می بردند.

[در حالی که هیچ نامی از او به میان نیامده است.]

پاسخ: در پاسخ به این اشکال گفته شده است: امام حسن علیه السلام با این عمل هدفشان را که پنهان کردن ولادت وجود امام زمان علیه السلام از سلطان وقت بود تکمیل کردند، و اگر از فرزندشان یاد می کردند یا به او وصیت می فرمودند که هدفش را نقض کرده بود. خصوصاً این که حضرت [پیش از مرگ] رجال و بزرگان دولت و نزدیکان خلیفه و قضات را به شهادت طلبید و آن ها را شاهد قرار داد تا این که از موقوفات و صدقاتشان

نگهبانی شود و به این ترتیب مسأله مخفی نگهداشتن فرزندشان را با نیاوردن نامش تکمیل کرده و جانش را از خطر حتمی مرگ محافظت فرمودند.

و اگر کسی گمان کند که این امر دلیل بر بطلان ادعای شیعه امامیه در مورد وجود مبارک فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، از عرف و عادت به دور است.

وقد فعل نظير ذلك الصادق جعفر بن محمد عليه السلام حين أسند وصيته إلى خمسة نفر أولهم

المنصور إذ كان سلطان الوقت، ولم يفرد ابنه موسى عليه السلام بها إبقاء عليه، وأشهد معه الربيع وقاضي الوقت وجاريتيه أم ولد حميده البربرية وختمهم بذكر ابنه موسى بن جعفر عليه السلام أمره وحراسه نفسه، ولم يذكر مع ولده موسى أحدا من أولاده الباقين لعلمه كان فيهم من

يدعى مقامه من بعده، ويتعلق بإدخاله في وصيته، ولو لم يكن موسى عليه السلام ظاهرا مشهورا في أولاده معروف المكان منه، وصحة نسبه واشتهار فضله وعلمه، وكان مستورا لما ذكره في وصيته ولاقتصر على ذكر غيره، كما فعل الحسن بن علي والد صاحب الزمان عليه السلام.

نظير اين عمل را امام صادق عليه السلام انجام دادند، به اين ترتيب كه به پنج نفر وصيت كردند كه نفر اول آنان منصور دوانقي سلطان وقت بود و در بين اين پنج نفر، فرزندشان موسى را هم نام بردند و به تنهائي نام او را به عنوان وصي ذكر نكردند تا جان امام كاظم عليه السلام محفوظ بماند.

لذا منصور را به همراه ربيع وقاضي وقت و مادر امام كاظم و موسى بن جعفر را به شهادت گرفتند، و وصيت را به نام فرزندشان موسى ختم كردند. تا اين كه امامت حضرت را مخفي نگه دارند.

و در کنار موسى، هيچ کدام از فرزندان ديگرشان را ذكر نفرمودند؛ زيرا آن حضرت مي دانستند كه در ميان آن ها ممكن است كساني باشند كه پس از شهادت ايشان مدعي جانشيني حضرت بشوند و استدلال به اين كنند كه داخل در وصيت پدر هستند.

و اگر امام كاظم عليه السلام در ميان اولاد امام صادق عليه السلام در نظر امام، مشهور و داراي مكان و موقعيت نبود و همچين صحت انتساب به امام و فضل و علم و دانش ايشان مشهور و معروف نبود، چه بسا حضرت نام ايشان را در وصيت ذكر نمي كردند و به ذكر نام ديگران اكتفا مي كردند چنان كه امام حسن عسكري عليه السلام هم همين عمل را انجام دادند.

فإن قيل: قولكم أنه منذ ولد صاحب الزمان عليه السلام إلى وقتنا هذا مع طول المدّة لا يعرف أحد مكانه، ولا يعلم مستقرّه، ولا يأتي بخبره من يوثق بقوله، خارج عن العاده، لأنّ كلّ من اتّفق له الاستتار عن ظالم لخوف منه على نفسه أو لغير ذلك من الأغراض يكون مدّه استتاره قریبه ولا يبلغ عشرين سنه، ولا يخفی أيضا على الكلّ فی مدّه استتاره مكانه، ولا بدّ من أن يعرف فيه بعض أولیائه وأهل مكانه، أو يخبر بلقائه، وقولكم بخلاف ذلك.

قلنا: ليس الأمر على ما قلتم لأنّ الإمامیه تقول إنّ جماعه من أصحاب أبي محمّد الحسن بن علیّ عليه السلام قد شاهدوا وجوده فی حياته - وكانوا أصحابه وخاصّيته بعد وفاته، والوسائط بينه وبين شيعته معروفون ربّما ذكرناهم فيما بعد، ينقلون إلى شيعته معالم الدين،

«مخفی بودن مکان امام زمان عليه السلام»

اشکال: این گفته شما که از زمان ولادت حضرت صاحب الزمان عليه السلام تاکنون با توجه به طولانی شدن مدّت غیبت، هیچ کسی از مکان ایشان اطلاع ندارد و حتی کسانی که مورد اطمینان هستند هم از محل ایشان خبری ندارند این [نوع مخفی بودن مکان ایشان] خارج از عرف و عادت است به خاطر این که هر کس را که به واسطه خوف از ظالم و برای حفظ جانش مخفی شده است مدتش کم بوده و بیشتر از بیست سال طول نکشیده است و این گونه هم نبوده که در زمان مخفی بودن مکانش، از همه پنهان بماند، بلکه حتما بعضی از دوستان و نزدیکان ایشان از مکان او مطلع می شوند ولی اعتقاد شما [که هیچ کس از مکانش اطلاع ندارد] خلاف این عادت است.

پاسخ: مسأله به این ترتیب که می گویند نیست، به این دلیل که شیعه معتقد است تعدادی از اصحاب امام حسن عسکری عليه السلام امام زمان عليه السلام را در حیات امام حسن زیارت کرده اند و پس از شهادت امام عسکری عليه السلام همین ها اصحاب خاص امام زمان عليه السلام بوده اند و بین حضرت و شیعیانشان واسطه بودند [که به نواب خاص معروف هستند] و بعدا در مورد آن ها بحث خواهیم کرد. این افراد معالم دین را به شیعیان حضرت

ويخرجون إليهم أجوبته في مسائلهم فيه، ويقبضون منهم حقوقه، وهم جماعه كان الحسن بن عليّ عليه السلام عدّ لهم في حياته، واختصّ بهم أمناء له في وقته، وجعل إليهم النظر في أملاكه، والقيام بأموره بأسمائهم وأنسابهم وأعيانهم، كأبي عمرو عثمان بن سعيد السّمان، وابنه

أبي جعفر محمّد بن عثمان بن سعيد، وغيرهم ممّن سنذكر أخبارهم فيما بعد إن شاء الله

تعالی، (وكانوا أهل عقل وأمانه، وثقه ظاهره، ودرايه وفهم، وتحصيل ونباهه) وكانوا معظّمين عند سلطان الوقت لعظم أقدارهم وجلاله محلّهم، مكرّمين لظاهر أمانتهم واشتهار

عدالتهم، حتّى أنّه كان يدفع عنهم ما يضيفه إليهم خصومهم، وهذا يسقط قولهم إنّ صاحبكم

لم يره أحد، ودعواهم خلافه.

منتقل می کردند و جواب های حضرت را در مسائل شیعیان به آن ها می رساندند و حقوق امام را [مثل خمس] از آن ها می گرفتند. این ها کسانی بودند که امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات مبارکش آن ها را برای مردم معرفی کردند [که رابط بین امام با مردم باشند به دلیل این که امام در پادگان سامرا محبوس بودند] و آن ها را امنای امام زمان علیه السلام در وقت امامت حضرت قرار دادند و ناظر املاک و متصدیان امور خود [و فرزندشان امام زمان] قرار دادند. همچنین آن ها را با نام و نسب معین به شیعیان معرفی فرمودند؛ مثل: ابو عمرو عثمان بن سعید سمان [روغن فروش] و پسرش ابی جعفر محمّد بن عثمان بن سعید و دیگران که به زودی اخبار آن ها ذکر می شود، ان شاء الله.

همگی این ها اهل عقل، امانت و مورد اطمینان و صاحب درایت و فهم در دین و دارای بزرگی و عظمت بودند، و حتی نزد سلطان وقت هم به خاطر جلالت قدرشان و معروفیت در امانت داری و اشتها در عدالت، مورد احترام و تکریم بودند، و تا آنجا مورد احترام سلطان بودند که اگر دشمنان آن ها را در مضیقه قرار می دادند خطر را از ایشان دفع می کردند. با این بیان، اشکال مطروحه که هیچ کسی صاحب شما را ندیده است از درجه اعتبار ساقط می شود، بلکه ادعای آن ها خلاف واقع است.

فأما بعد انقراض أصحاب أبيه فقد كان مدّه من الزمان أخباره واصله من جهة السفراء الذين بينه وبين شيعته، ويوثق بقولهم، ويرجع إليهم لدينهم وأمانتهم وما اختصوا به من الدين والتزاهه وربما ذكرنا طرفا من أخبارهم فيما بعد.

وقد سبق الخبر عن آباءه عليهم السلام بأنّ القائم عليه السلام له غيبتان، أخراهما أطول من الأولى

فالأولى يعرف فيها خبره، والأخرى لا يعرف فيها خبره، فجاء ذلك موافقا لهذه الأخبار،

فكان ذلك دليلاً ينضاف إلى ما ذكرناه، وسنوضح عن هذه الطريقة فيما بعد إن شاء الله تعالى.

فأما خروج ذلك عن العادات فليس الأمر على ما قالوه، ولو صحّ لجاز أن ينقض الله

أما پس از فوت اصحاب امام عسکری علیه السلام نیز، اخبار امام زمان علیه السلام به وسیله سفرایی که مورد اطمینان بوده و مردم به واسطه امانت داری و دین داری و پاکی آن ها در امور دینی به ایشان مراجعه می کردند و واسطه بین امام و شیعیان بودند به شیعیان رسانده می شد. و ما در آینده تعدادی از اخبار این بزرگان را نقل خواهیم کرد.

قبلاً اخباری از پدران بزرگوار امام زمان علیه السلام بیان شد که می فرمودند: قائم ما دو غیبت دارد که یکی طولانی تر از دیگری است. در غیبت اولی اخبار او شناخته می شود [یعنی خبرش به مردم می رسد] و در دومی خبرش شناخته نمی شود [و اخبار حضرت به مردم نمی رسد]. پس آنچه که تا به اینجا بیان شد با این گونه اخبار و روایات نیز موافق است و این دسته روایات هم دلیلی است که در مورد مخفی بودن مکان حضرت گفتیم و بعداً در این مورد توضیح بیشتری هم خواهیم داد، ان شاء الله.

و اما این که اشکال کننده گفت: مخفی بودن مکان ایشان به این نحو خارج عادت است؛ خیر، به این صورت نیست که آن ها می گویند اگر فرض کنیم که این اعتراض درست باشد حتماً به این معنا خواهد بود که ممکن است خداوند متعالی در مورد پنهان

تعالی العاده فی ستر شخص، ویخفی أمره لضرب من المصلحه وحسن التدبیر، لما یعرض من المانع من ظهوره.

وهذا الخضر علیه السلام موجود قبل زماننا من عهد موسی علیه السلام عند أكثر الأمم وإلى وقتنا هذا

بإتفاق أهل السیر لا یعرف مستقره ولا یعرف أحد له أصحابا إلا ما جاء به القرآن من قصته مع موسی علیه السلام.

وما یدکره بعض الناس أنه یظهر أحيانا [ولا یعرف] ویظن من یراه أنه بعض الزهاد، فإذا

کردن شخصی، عادت و عرف را نقض کند و به خاطر پاره ای از مصالح و حسن تدبیر و به خاطر موانعی که در ظهورش می باشد وی را مخفی کند [و این هم برای خداوند ممکن و حتی آسان است].

«چند مثال»

«غیبت حضرت خضر علیه السلام»

به عنوان نمونه وجود مبارک حضرت خضر است که به اعتقاد اکثر مسلمانان [قرن ها] قبل از زمان ما و در زمان موسی علیه السلام می زیسته و تا به حال هم وجود دارد و زنده است و به اتفاق اهل سیره و تاریخ، محل استقرار و زندگی او معلوم نشده و کسی هم اصحاب و یارانی برای آن حضرت معرفی نکرده است، غیر از آنچه که قرآن در مورد قصه او با موسی علیه السلام بیان فرموده است. (۱)

و آنچه توسط بعضی از مردم ذکر شده این است که احيانا حضرت خضر بر مردم ظاهر می شود، ولی به صورتی که شناخته نمی شود و کسی که او را ببیند گمان می کند یکی از زهاد را دیده است تا زمانی که از او جدا می شود آن گاه فکر می کند آن مرد زاهد، همان

ص: ۲۴۸

فارق مكانه توهمه المسمّى بالخضر، ولم يكن عرفه بعينه في الحال، ولا ظنّه فيها بل اعتقد أنّه بعض أهل الزمان.

وقد كان من غيبه موسى بن عمران عليه السلام من وطنه وهربه من فرعون ورهطه ما نطق به القرآن، ولم يظفر به أحد مدّة من الزّمان، ولا عرفه بعينه حتّى بعثه الله نبيا ودعا إليه فعرفه الوليّ والعدوّ.

وقد كان من قصّه يوسف بن يعقوب عليه السلام ما جاء به سورة في القرآن وتضمّنت استتار خبره عن أبيه وهو نبيّ الله يأتيه الوحي صباحا [ومساء] وما يخفي عليه خبر ولده، وعن

خضر است، اما در زمان ملاقات، شخص خضر را هرگز نشاخته و حتی ظن و گمان هم به این که خضر است نداشته است؛ بلکه معتقد بوده که یکی از مردم عادی اهل همان زمان است.

«غيبت حضرت موسى عليه السلام»

حضرت موسى به خاطر ترس از فرعون و دار و دسته اش از وطنش گریخت. قرآن کریم هم قصه غيبت موسى عليه السلام را بیان فرموده (۱).

و این که تا مدّتی از زمان هیچ کسی به او دسترسی نداشته و او را نمی شناخته است، تا این که خداوند ایشان را به پیامبری مبعوث فرمود و مردم را به پیروی از او دعوت کرد، آن وقت بود که دوست و دشمن او را شناختند.

«غيبت حضرت يوسف عليه السلام»

قصه حضرت يوسف عليه السلام که يك سورة از قرآن به نام او و درباره او آمده است، متضمن این نکته است که خبر آن حضرت از پدرش که پیامبر خدا بود و صبح و شب برای او وحی می آمد، مخفی ماند و همچنین خبر احوال يوسف از فرزندان یعقوب هم

ص: ۲۴۹

۱- . سورة قصص / آیه ۲۱ به بعد.

ولده أيضا حتى أنهم كانوا يدخلون عليه ويعاملونه ولا يعرفونه، وحتى مضت على ذلك السنون والأزمان، ثم كشف الله أمره وظهر خبره، وجمع بينه وبين أبيه وإخوته، وإن لم يكن ذلك في عادتنا اليوم ولا سمعنا بمثله.

وكان من قصه يونس بن متى نبي الله عليه السلام مع قومه وفراره منهم حين تناول خلافهم له، واستخفافهم بحقوقه، وغيبته عنهم وعن كل أحد حتى لم يعلم أحد من الخلق مستقره، وستره الله تعالى في جوف السمكة، وأمسك عليه رmqه بضرب من المصلحه، إلى أن انقضت تلك المدّة وردّه الله تعالى إلى قومه، وجمع بينهم وبينه، وهذا أيضا خارج عن عادتنا وبعيد من تعارفنا قد نطق به القرآن وأجمع عليه أهل الإسلام.

مخفی شد، تا آنجا که فرزندان یعقوب به نزد یوسف می رفتند و با او معامله می کردند ولی او را نمی شناختند، تا این که سال های زیادی گذشت، آن گاه خداوند تبارک و تعالی پرده از امر یوسف علیه السلام برداشت و خبر او را ظاهر ساخت و بین او و پدر و برادرانش جمع کرد. اگرچه این ماجرا عادی و عرف روزمره ما نبوده و ما نیست و مثل آن را نشنیده ایم.

«غیبت حضرت یونس علیه السلام»

قصه یونس بن متى علیه السلام پیامبر خدا با امتش نمونه دیگری است، زمانی که آن ها کمر به مخالفت او بسته و حقش را پایمال کردند، از آن ها به صورتی مخفی شد که حتی یک نفر هم جایگاه او را نمی دانست، چون خداوند تبارک و تعالی او را در شکم ماهی پنهان فرمود و به جهت مصالحی رمق و جان او را نگه داشت. تا این که آن مدّت سپری شد، آن گاه خداوند او را به مردم و قومش برگرداند و آن ها را دور هم جمع کرد. این ماجرا هم اگرچه از عادات و عرف ما خارج است و نسبت به معیار عادی که ما سر و کار داریم بسیار دور است، ولی قرآن به آن تصریح داشته و همه اهل اسلام بر صحت آن اجماع دارند. (۱)

ص: ۲۵۰

ومثل ما حكيناه أيضا قصه أصحاب الكهف وقد نطق بها القرآن وتضمن شرح حالهم واستتارهم عن قومهم فرارا بدينهم.

ولولا ما نطق القرآن به لكان مخالفونا يجحدونه دفعا لغيبه صاحب الزمان عليه السلام،

والحاقهم به، لكن أخبر الله تعالى أنهم بقوا ثلاثمائة سنه مثل ذلك مستترين خائفين، ثم أحياهم الله تعالى فعادوا إلى قومهم، وقصتهم مشهوره في ذلك.

وقد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصته القرآن وأهل الكتاب يزعمون أنه كان

«غيبت اصحاب كهف»

نمونه ديگر آنچه كه [از باب غايب شدن طولانی] گفتيم، قصه اصحاب كهف است كه قرآن كريم شرح حال آن ها را بيان فرموده؛ از جمله فرار ايشان به خاطر دينداري و مخفي شدن از مردمشان و اگر قرآن كريم ماجرای اصحاب كهف را بيان نكرده بود، مخالفين ما برای نپذيرفتن غيبت امام زمان عليه السلام قصه آن ها را به طور كلي انكار کرده و آن ها را هم به جريان امام زمان ملحق می کردند [و غيبت آن ها را هم نمی پذيرفتند]. اما خداوند متعال خبر داده كه ايشان سيصد سال باقی ماندند و مانند امام زمان عليه السلام خائف و در غيبت به سر می بردند، بعد از اين همه سال، خداوند ايشان را زنده كرد [و از خواب بيدار كرد] و به طرف مردم و قومشان برگشتند. قصه اصحاب كهف در اين باب مشهور است. (۱)

«غيبت صاحب حمار»

از جمله غيبت ها جريان شخصی (۲)

است كه قرآن داستان آن را به همراه الاغ او بيان کرده است. (۳)

ص: ۲۵۱

۱- . سوره كهف / آيه ۹ و ۲۶.

۲- . در احتجاج طبرسي از هشام بن حكم، از امام صادق عليه السلام نقل شده كه وی ارميای پیامبر بوده است. در تفسير عياشي از طريق ابابصير از امام صادق عليه السلام [ج ۱، ص ۱۴۰] در تفسير قمی هم به نقل از امام صادق عليه السلام همين بيان آمده است [ج ۱، ص ۹۰] با توجه به روايات متعدد به نظر می رسد كه صاحب حمار، ارميای نبی بوده است.

۳- . سوره بقره / آيه ۲۵۹.

نبیاً فأماته الله تعالى مائه عام، ثم بعثه، وبقي طعامه وشرابه لم يتغير وكان ذلك خارقاً للعادة.

وإذا كان ما ذكرناه معروفًا كائنا كيف يمكن مع ذلك انكار غيبه صاحب الزمان عليه السلام، اللهم إلا أن يكون المخالف دهرياً معطلاً. ينكر جميع ذلك ويحيله، فلا نتكلم معه في الغيبه، بل نتقل معه إلى الكلام في أصل التوحيد، وأن ذلك مقدور، وإنما نكلم في ذلك من أقرّ

بالإسلام وجوّز (كون) ذلك مقدوراً لله تعالى فيبين لهم نظائره في العادات.

وأمثال ما قلناه كثيره ممّا رواه أصحاب السير والتواريخ من ملوك الفرس وغيبتهم عن

اهل كتاب وی را پیامبر می دانند، خداوند او را یکصد سال میراند، بعد او را زنده

کرد، در حالی که [در طول این مدّت طولانی] غذا و آشامیدنی او سالم مانده بود و [مسلماً] این مسأله غیر عادی و معجزه بوده است؟

حال و با توجّه به آنچه که ذکر کردیم که همگی معروف بوده و واقع شده اند، چگونه ممکن است غیبت صاحب الزمان علیه السلام را انکار کرد.

خدایا! مگر این که مخالف را دهری معطل باشد [یعنی مگر این که مخالف ما که از اهل سنّت است مادیگرا باشد و نظم حاکم بر همه خلقت را که مبتنی بر نظام الهی است تعطیل بداند] و تمام این ها را منکر شده و محال بداند که در این صورت در مورد غیبت امام زمان علیه السلام هیچ بحثی با او نداریم، بلکه ابتدا باید با او در اصل توحید و این که این امور در عالم امکان، در دست قدرت خداوند هستند، بحث کنیم.

چون در باب غیبت امام زمان علیه السلام با کسی وارد بحث و گفت و گو می شویم که به اصل اسلام اقرار کرده و همه مواردی که در بالا گفته شد را ممکن و مقدور خداوند تبارک و تعالی بداند و نظایر این امور برای وی روشن شده باشد.

همانند آنچه که گفتیم بسیار زیاد است که سیره نویسان و مورخان از پادشاهان ایران نقل کرده اند غیبت و ظهور آن ها که به خاطر تدبیر امور مدّت مدیدی از یارانشان

أصحابهم مدّه لا يعرفون خبرهم، ثمّ عودهم وظهورهم لضرب من التدبير؛ وإن لم ينطق به القرآن فهو مذکور فی التواریخ.

وكذلك جماعه من حکماء الروم والهند قد كانت لهم غیبات وأحوال خارجه عن العادات لا نذكرها لأنّ المخالف ربّما جحدھا علی عاداتهم جحد الأخبار وهو مذکور فی التواریخ.

فإن قيل: إدّعاؤكم طول عمر صاحبكم أمر خارق للعادات مع بقائه علی قولكم كامل العقل تام القوه والشباب، لأنّه علی قولكم [له] فی هذا الوقت - المذی هو سنه سبع وأربعین وأربعمائه - مائه وإحدى وتسعون سنه، لأنّ مولده علی قولكم سنه ستّ وخمسين ومائتين،

غایب می شدند، به نحوی که دیگر خبری از آن ها نبود و بعدا برگشته و ظاهر می شدند. اگرچه قرآن متذکر این قضایا نشده است، اما در تاریخ آمده است.

همچنین جماعتی از حکمای روم و هند که غیبت ها و حالات خارج از عادت از آن ها سرزده و ما آن ها را ذکر نکردیم، به خاطر این که چه بسا مخالف ما [اهل سنّت] مطابق عادت می که دارد همه اخباری که در تاریخ آمده را انکار کنند. [عادت مخالفین ما از مکتب اهل سنت این است که هر دلیلی که در مقابل آن ها قرار داشته باشد، هرچند هم از استحکام فوق العاده برخوردار بوده و بدیهی هم باشد را بدون دلیل منطقی انکار می کنند.]

اخبار معمرین [کهنسالان]

اشکال: ادعای شما مبنی بر طول عمر و بقای صاحبتان [امام زمان علیه السلام] آن هم در حال کمال عقل و قوه جوانی، ادعایی است که عادت بشری را نقض می کند. به این دلیل که بنا بر اعتقاد خود شما در زمان حاضر که سال ۴۴۷ ه.ق است، عمر ایشان ۱۹۱ سال است، چون که باز بنا بر اعتقاد شما تولد او در سال ۲۵۶ ه.ق واقع شده است.

ولم تجر العاده بأن يبقى أحد من البشر هذه المدّة فكيف انتقضت العاده فيه، ولا يجوز انتقاضها إلا على يد الأنبياء؟

قلنا: الجواب عن ذلك من وجهين:

أحدهما إنّنا لا نسلّم أنّ ذلك خارق لجميع العادات بل العادات فيما تقدّم قد جرت بمثلها وأكثر من ذلك، وقد ذكرنا بعضها كقصّة الخضر عليه السلام، وقصّة أصحاب الكهف، وغير ذلك.

وقد أخبر الله تعالى عن نوح عليه السلام أنّه لبث في قومه ألف سنه إلاّ خمسين عاما، وأصحاب السير يقولون إنّّه عاش أكثر من ذلك، وإنّما دعا قومه إلى الله تعالى هذه المدّة المذكوره بعد أن مضت عليه ستون من عمره.

و عادت و عرفی بشری این گونه نیست که کسی از آبنای بشر در این مدّت طولانی باقی باشد، پس چگونه در مورد او عادت نقض شده، در حالی که نقض عادت [یا همان معجزه] فقط به دست انبیا ممکن است؟

پاسخ: جواب به این اشکال از دو راه ممکن است:

وجه اول: ما قبول نداریم که این امر عمر امام زمان علیه السلام همه عادات را درهم می شکند [و مخالف عادت است] بلکه در گذشته عادت هایی مثل این امر واقع شده و بسیار زیاد هم هست که ما فقط برخی را ذکر کردیم؛ مثل قصه خضر علیه السلام و اصحاب کهف و غیره آن [بنابراین خلاف عادت نیست بلکه موافق عادت هایی است که قرآن تأیید کرده است].

[از باب مثال] خداوند تبارک و تعالی از نوح علیه السلام خبر داده است که ایشان در میان مردمش ۹۵۰ سال زندگی کرد. (۱)

و مورخان می گویند: بیش از این مقدار عمر کرده است [و معتقد هستند آن ۹۵۰ سال مدّت نبوت ایشان بوده] یعنی در تمام این مدّت و بعد از ۶۰ سالگی که به مقام نبوت رسید مردم را به خداوند تبارک و تعالی دعوت می کرد.

ص: ۲۵۴

۸۵ - وروی أصحاب الأخبار أن سلمان الفارسی رضی الله عنه لقی عیسی ابن مریم علیه السلام بقی إلى زمان نبینا صلی الله علیه و آله و خبره مشهور.

و أخبار المعمرین من العرب والعجم معروفه مذکورہ فی الکتب والتواریخ.

۸۶ - وروی أصحاب الحدیث أن الدجال موجود وأنه كان فی عصر النبی صلی الله علیه و آله وأنه باق إلى الوقت الذی یرج فیہ وهو عدو الله.

فإذا جاز فی عدو الله لضرب من المصلحه، فكیف لا یجوز مثله فی ولی الله؟ إن هذا من العناد.

۱ / ۸۵ - بعضی اصحاب اخبار روایت کرده اند که سلمان فارسی رحمه الله حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را زیارت کرده است و تا زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم باقی بوده است و خبرش هم مشهور است. (۱)

اخبار کهنسالان عرب وعجم که در کتب تاریخ از آن ها یاد شده است.

«دجال»

۲ / ۸۶ - اصحاب حدیث روایت کرده اند که دجال در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشته و تا زمانی که قیام کند باقی خواهد بود؛ در حالی که او دشمن خداست.

وقتی که امکان داشته باشد دشمن خداوند به خاطر مصلحتی [این مدّت طولانی] باقی باشد، چگونه برای ولی خدا ممکن نباشد؟ تحقیقا انکار طول عمر امام زمان علیه السلام فقط از روی عناد و دشمنی است.

ص: ۲۵۵

۱- . مرحوم صدوق در کمال الدین / ج ۱، ص ۱۶۱ حدیث شماره ۲۱ روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که از آن حدیث استفاده می شود سلمان فارسی پانصد سال عمر کرده است. در کتاب نفس الرحمان ص ۱۶۴ از شافعی نقل شده است که روایت شده: سلمان فارسی سیصد سال زندگی کرده، بعضی ها هم گفته اند: بیش از چهار صدسال عمر شریف او بوده است و بعضی هم معتقد هستند که عیسی علیه السلام را درک کرده است و بعضی هم گفته اند که او از اوصیای عیسی علیه السلام بوده است. اقتباس از الغیبه چاپ معارف الاسلامیه و کتاب سلمان فارسی - محمدی اشتهاردی.

۸۷ - وروی من ذکر أخبار العرب أنّ لقمان بن عاد كان أطول الناس عمرا وأنه عاش ثلاثة آلاف سنه وخمسائه سنه، ويقال: إنه عاش عمر سبعة أنسر، وكان يأخذ فرخ النسر الذكر فيجعله في الجبل فيعيش النسر ما عاش، فإذا مات أخذ آخر فرّباه حتّى كان آخرها

لبد، وكان أطولها عمرا، فقليل: طال العمر على لبد وفيه يقول الأعشى.

لنفسك إذ تختار سبعة أنسر

إذا ما مضى نسر خلدت إلى نسر

فعمّر حتّى خال أن نسوره

خلود وهل يبقى النفوس على الدهر

وقال لأدناهن إذ حلّ ريشه

هلكت وأهلكت ابن عاد وما تدرى

«لقمان بن عاد»

۳ / ۸۷ - لقمان بن عاد طولانی ترین عمر را بین مردم داشته است و به مدّت ۳۵۰۰ سال زندگی کرده است. گفته شده که او به عمر هفت عقاب زندگی کرده است به این ترتیب که جوجه عقاب را گرفته و در کوه نگهداری می کرد تا این که عقاب پیر شده و می مرد، بعد جوجه عقاب دیگری می گرفت و تربیت می کرد [تا هفت عدد] تا آخرین عقاب که نامش «لبد» بود، و عمر لبد بیشتر از بقیه بود.

لذا در این مورد گفته می شود: عمر فلانی به اندازه لبد بسیار طولانی شد و اعشى [از شعرای عرب] نیز چنین سروده است:

۱ - زمانی که برای خودت هفت عقاب اختیار کردی - و هر وقت عقابی می مرد با عقاب بعدی جاودان می شدی.

۲ - تا آنجا عمر کرد که گمان کرد عقاب ها جاودان هستند. آیا جان ها در [گذر زمان] روزگار همیشه باقی می مانند؟

۳ - و به آخرین عقاب وقتی که از شدت پیری پرهایش می ریخت، گفت: هلاک شدی و ابن عاد را هم هلاک کردی و نمی دانی [چه کردی].

و منهم: ربیع بن ضبیح بن وهب بن بغیض بن مالک بن سعد بن عیس بن فزاره، عاش ثلاثمائة سنة وأربعین سنة، فأدرک النبی صلی الله علیه و آله ولم یسلم.

وروی أنه عاش إلى أیام عبد الملك بن مروان، وخبره معروف، فإثته قال له: فصل لی عمرک قال: عشت مائتی سنة فی فتره عیسی، وعشرین ومائه سنة فی الجاهلیة وستین فی الإسلام، فقال له: لقد طلبک جدّ غیر عاثر، وأخباره معروفه، وهو الذی یقول وقد طعن فی ثلاثمائة سنة:

أصبح منّی الشباب قد حسرا

إن یناً عنّی فقد ثوی عصرا

والأبیات معروفه، وهو الذی یقول:

إذا کان الشتاء فأدفونی

فإنّ الشیخ یهدمه الشتاء

«ربیع بن ضبیح»

از جمله کسانی که عمر زیادی داشته ربیع بن ضبیح است که ۳۴۰ سال زندگی کرد، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کرده ولی مسلمان نشد.

نقل شده که ربیع تا زمان زمامداری عبدالملک مروان زنده بوده و خبرش معروف است که مروان به او گفت: عمرت را توضیح بده. ربیع گفت: دویست سال در دوران عیسی بودم [و در آرامش دین عیسی بودم] و ۱۲۰ سال در جاهلیت زندگی کردم و شصت سال در اسلام. بعد عبدالملک به او گفت: شانس همراه تو بوده است. اخبار ربیع معروف است. وقتی وارد سیصدمین سال عمرش شد، گفت:

امروز جوانی از من جدا شد، اگر امروز از من فرار می کند سال های درازی همراه من بوده است.

ابیات و اشعار وی معروف است، ربیع همان کسی است که می گوید:

۱ - وقتی که زمستان رسید مرا گرم کنید، چون تحقیقا زمستان پیرمرد را از بین می برد.

فأما حين يذهب كلّ قرّ

فسربال خفيف أورداء

إذا عاش الفتى مائتين عاما

فقد أودى المسرّه والفتاء

ومنهم: المستوغر بن ربيعه بن كعب بن زيد (بن) مناه عاش ثلاثمائه وثلاثين سنة، حتّى قال:

ولقد سئمت من الحياه وطولها

وعمرت من بعد السنين سنينا

مائة أت من بعدها مائتان لى

وعمرت من عدد الشهور سنينا

هل ما بقى إلا كما قد فأتنا

يوم يكرّ وليله تحدونا

ومنهم: أكنم بن صيفى الأسدى عاش ثلاثمائه سنة وثلاثين سنة، وكان ممّن أدرك

۲ - اّمّا وقتى كه هواى سرد رفت، پس شلوار نازك يا رداء كافى است.

۳ - زمانى كه جوان دويست سال زندگى كرد، پس خوشحالى و لذائذ جوانى را از دست داده است.

«مستوغر بن ربيعه»

و از جمله كسانى كه عمر طولانى داشته، مستوغر بن ربيعه بن كعب بن زيد بن مناه است كه ۳۳۰ سال عمر كرده، تا آنجا كه خودش گفته است:

۱ - از زندگى و طولانى شدن آن دل گير شده ام چون بعد از سال ها، باز هم سال هاى زيادى عمر كردم.

۲ - بعد از دويست سال، صد سال ديگر هم آمد، به عدد ماه ها، سال ها عمر كردم.

۳ - آيا آنچه كه باقى مانده غير از اين است كه گذشته است؟ روزها تكرر مى شود و شب [با تكرر] عمر ما را محدود مى كند.

یکی دیگر از کهنسالان، اکثم بن صیفی اسدی است. او هم ۳۳۰ سال عمر کرد، و از کسانی بود که عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده و ایمان هم آورده بود، ولی پیش از

النبی صلی الله علیه و آله و آمن به، ومات قبل أن یلقاه، وله أخبار کثیره، وحکم وأمثال و هو القائل:

وإن امرء قد عاش تسعین حجّه

إلی مائه لم یسأم العیش جاهل

خلت مائتان غیر ستّ و أربع

وذلك من عدّ اللیالی قلائل

و كان والده صیفی بن ریاح بن اکثم أيضا من المعمرین عاش مائتین وسبعین سنه لا ینکر من عقله شیء، وهو المعروف بذي الحلم الذی قال فیہ المثلّمس الیشکری:

لذی الحلم قبل الیوم ما تُفرع العصا

وما علّم الإنسان إلا لیعلما

ومنهم: ضبیره بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو، عاش مائتی سنه وعشرین سنه ولم یشب قطّ، وأدرک الإسلام ولم یسلم.

آن که حضرت را زیارت کند از دنیا رفت. در مورد اکثم اخبار و حکمت ها و ضرب المثل های زیادی نقل شده، مثلاً گفته است:

۱ - همانا مردی که نود سال زندگی کند، وقتی به صد برسد و از زندگی دلگیر نشود جاهل است.

۲ - دویست سال به جز شش و چهار [۱۹۰ سال] از من گذشت، این عمر طولانی در برابر تعداد شب ها بسیار ناچیز است.

پدر این شخص؛ یعنی صیفی بن ریاح بن اکثم هم خیلی عمر کرد، او ۲۷۰ سال زندگی کرد و هیچ چیز از عقلش کم نشد، و معروف به حلم و بردباری بود که مثلّمس شاعر در حقّ او گفته است:

صیفی بن ریاح که صاحب حلم است، پیشتر از این نرمی و ملایمت داشته و ایشان چیزی نمی دانست مگر این که به دیگران تعلیم داده است.

«ضبیره بن سعید»

نمونه دیگر ضبیره بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو است که ۲۲۰ سال زندگی کرد و اصلاً پیر نشد، اسلام را درک کرد اما مسلمان نشد.

وروی أبو حاتم والرياشي عن العتبي عن أبيه قال: مات ضبيره السهمي وله مائتا سنة وعشرون سنة، وكان أسود الشعر، صحيح الأسنان، ورثاه ابن عمه قيس بن عدى فقال:

من يأمن الحدثان بعد

ضبيره السهمي ماتا

سبقت ميته المشيب

وكان ميته افتلاتا

فتزودوا لا تهلكوا

من دون أهلكم خفاتا

ومنهم: دريد بن الصمه الجشمي، عاش مائتي سنة، وأدرك الإسلام فلم يسلم وكان أحد قواد المشركين يوم حنين ومقدمتهم، حضر حرب النبي صلى الله عليه وآله فقتل يومئذ.

ومنهم: محسن بن غسان بن ظالم الزبيدي، عاش مائتي سنة وستا وخمسين سنة.

ابو حاتم ورياشي، از عتبی که او از پدرش نقل کرده: ضبيره سهمی در سن ۲۲۰ سالگی مرد، با این حال موهایش سیاه و دندان هایش صحیح و سالم بود.

قیس بن عدی پسر عمویش در رثای او گفته است:

۱ - چه کسی است که از حوادث زمان در امان باشد، بعد از ضبيره بن سهمی که دوست سال عمر کرد.

۲ - او بر پیری سبقت گرفته، جوان ماند و مرگ او هم ناگهانی بود.

۳ - پس [ای مردم] توشه ای فراهم کنید که بدون اهل و عیال و فامیلتان ناگهانی بمیرید.

«دريد بن صمه»

از جمله این ها دريد بن صمه جشمی است که ۲۰۰ سال زندگی کرد، او هم اسلام را درک کرد اما مسلمان نشد و در جنگ حنین یکی از سران و پیشروهای مشرکین بود که به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در همان روز حنین کشته شد.

«محسن بن غسان»

از جمله کهنسالان، محسن بن غسان بن ظالم زبيدي است او نیز ۲۵۶ سال عمر کرد.

ومنهم: عمرو بن حممه الدوسيّ، عاش أربعمائنه سنه، وهو الذي يقول:

كبرت وطال العمر حتى كأنتي

سليم أفاع ليله غير مودع

فما الموت أفناني ولكن تتابعت

عليّ سنون من مصيف ومربع

ثلاث مئآت قد مررن كواملا

وها أنا هذا أرتجى منه أربع

ومنهم: الحارث بن مضاض الجرهمي، عاش أربعمائنه سنه، وهو القائل:

كان لم يكن بين الحجون إلى الصفا

أنيس ولم يسمر بمكّه سامر

بلي نحن كنا أهلها فأبادنا

صروف الليالي والجدود العواثر

«عمرو بن حممه دوسيّ»

او هم از جمله معمرین است که چهارصد سال زندگی کرد و این شعر از خود او است که گفته است:

۱ - کهسنال شدم و عمرم آن قدر طولانی شد که گویی من مار گزیده شبی هستم که تمام نمی شود.

۲ - پس آیا مرگ مرا فنا نکرده و از بین نبرد؟ اما سال ها از تابسان و بهار بر من پی در پی می گذرد.

۳ - سیصد سال را کاملاً پشت سر گذاردم و این من هستم که به چهارصدمین سال امیدوارم.

«حارث بن مضاض جرهمی»

این شخص چهار صد سال زنده بود و این دو بیت را هم خودش سروده است:

۱ - گویا بین حجون [راه ورودی مکه از طریق کوهستان مشرف به مکه] تا صفا کسی نبوده و در مکه هم عابد و شب زنده

داری نیست.

۲- بله ما اهل شب زنده داری مکه بودیم، که گذر شب و روز، را فرتوت و پیر کرد.

ص: ۲۶۱

ومنهم: عبد المسيح بن بقیله الغسانی، ذکر الکلبی و أبو عبیده و غیرهما آنه عاش ثلاثمائة سنة و خمسين سنة، و أدرك الإسلام فلم یسلم، و كان نصرانیا، و خیره مع خالد بن الولید - لما نزل علی الحیره - معروف، حتی قال له کم أتى لك؟ قال: خمسون و ثلاثمائة سنة، قال: فما أدركت؟ قال: أدركت سفن البحر ترفأ إلینا فی هذا الجرف و رأیت المرأة من

أهل الحیره تضع مکتلها علی رأسها لا تزود إلا رغیفا و احدا حتی تأتي الشام و قد أصبحت

خرابا، و ذلك دأب الله فی العباد و البلاد، و هو القائل:

والتاس أبناء علات فمن علموا

أن قد أقل فمجنف و محفور

وهم بنون لأم إن رأوا نشبا

فذاک بالغب محفوز و محصور

«عبد المسيح بن بقیله غسانی»

کلبی و ابو عبیده و دیگران گفته اند: عبدالمسیح بن بقیله غسانی ۳۵۰ سال عمر کرد، و با وجود درک اسلام، ایمان نیاورده و به دین مسیحیت از دنیا رفته است. خبر این شخص با خالد بن ولید وقتی که به حیره آمده، معروف است. تا آنجا که خالد از او پرسید: چقدر عمر کرده ای؟ گفت: ۳۵۰ سال. خالد پرسید: در این مدت چه دیده ای؟ گفت: اینجا [یعنی بیابان حیره روزی دریایی بود و] من کشتی ها را می دیدم که در ساحل آن دریا پهلو می گرفتند و دیده ام که زنی از اهل حیره، زنبیلش را روی سر می گذاشت و فقط یک تکه نان بر می داشت و تا شام می رفت، اما حالا آن دریا بیابانی خشک و بی آب و علف شده است و این سنت خداوند در مورد بندگان و شهرهاست. عبدالمسیح این دو بیت را سروده:

۱ - مردم فرزندان پراکنده [ناتنی] هستند، و وقتی که بدانند کسی در سختی و تنگدستی است، او را کشته و تحقیر می کنند.

۲ - زمانی که از کسی مال و ثروتی بینند، برادران تنی می شوند و این دورویی در

عالم غیب، محفوظ و ثبت شده است.

ومنهم: النابغه الجعدى من بنى عامر بن صعصعه يكتنى أباليلي.

قال أبو حاتم السجستاني: كان النابغه الجعدى أسن من النابغه الذبياني وروى أنه كان يفتخر ويقول: أتيت النبي صلى الله عليه و آله فأشدته:

بلغنا السماء مجدنا وجدودنا

وإننا لنرجو فوق ذلك مظهرا

فقال النبي صلى الله عليه و آله: أين المظهر يا أباليلي؟

فقلت: الجنه يا رسول الله، فقال: أجل إن شاء الله تعالى، ثم أنشدته:

ولا خير في حلم إذا لم يكن له

بوادر تحمي صفوه أن يكذرا

ولا خير في جهل إذا لم يكن له

حليم إذا ما أورد الأمر أصدرا

«نابغه جعدى»

نابغه جعدى از قبیله بنى عامر بن صعصعه است و کنیه اش ابا لیلی است.

ابو حاتم سجستانی [که از بزرگان علمای لغت و شعر است] گفته است:

نابغه جعدى از نابغه ذبیانی پیرتر بوده است و روایت شده که او با افتخار می گفت: به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم و این سروده را به حضرت تقدیم کردم:

۱ - ما بزرگی و عظمت را به آسمان رساندیم و امیدواریم که از آن هم بالاتر برسیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای ابا لیلی! بالاتر و ظاهرتر از آسمان کجاست؟

و من عرض کردم: بهشت یا رسول الله.

حضرت فرمودند: بله، ان شاء الله.

و بعد این شعر را تقدیم به حضرت کردم و سرودم:

۱ - خیری در حلم و بردباری نیست وقتی که همراهش درشتی و غضب نباشد، تا صفا را زمان حلم یا زمان غضب آلوده و مکدر نکند.

۲ - و خیری هم در جهل نیست وقتی که همراهش حلم نباشد و شدت، آن را با نرمی و مدارا جبران کند.

ص: ۲۶۳

فقال له النبي صلى الله عليه وآله: لا يفضض الله فاك.

وقيل: إنه عاش مائه وعشرين سنة ولم يسقط من فيه سن ولا ضرس.

وقال بعضهم: رأيتُه وقد بلغ الثمانين تزفَّ غروبه وكان كلَّما سقطت له ثنَّيه تنبت له أخرى مكانها، وهو من أحسن النَّاس ثغرا.

ومنهم: أبو الطمَّحان القيني من بني كنانة بن القين.

قال أبو حاتم: عاش أبو الطمَّحان القيني من بني كنانة مائتي سنة.

وقال في ذلك:

حتنتي حانيات الدهر حتّي

كأنّي خاتل أدنو لصيد

قصير الخطو يحسب من رآني

ولست مقيدا أني بقيد

وأخباره وأشعاره معروفه.

آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمودند: خدا خیرت دهد.

گفته شده که او ۱۲۰ سال عمرش بود، در عین حال هیچ کدام از دندان هایش نیفتاد.

شخصی گفته است: او را در سن هشتاد سالگی دیدم که دندان هایش سالم و محکم بود و هرگاه دندان جلویش می افتاد،

دندان دیگری به جایش می روید. او از جهت دندان، از بهترین مردم بود.

«ابو طمَّحان قینی»

از جمله کهنسالان ابو طمَّحان قینی از طایفه بنی کنانة بن قین است.

ابو حاتم گفته است: وی ۲۰۰ سال زندگی کرده است و خود در این مورد گفته است:

۱ - ناملایمات و سختی های عمر آن چنان مرا خمیده کرد، که گویی برای صید و شکار خم شده ام.

۲ - از شدت پیری، گام ها را آن قدر کوتاه بر می دارم که اگر مرا ببیند، گمان می کند که پای من با زنجیر بسته شده، در

حالی که این چنین نیست. اخبار و اشعار وی معروف است.

ومنهم: ذوالإصبع العدواني.

قال أبو حاتم: عاش ثلاثمائة سنة، وهو أحد حكام العرب في الجاهلية، وأخباره وأشعاره وحكمه معروفه.

ومنهم: زهير بن جناب الحميري، لم نذكر نسبه لطوله.

قال أبو حاتم: عاش زهير بن جناب مائتي سنة وعشرين سنة، وواقع مائتي وقعه، وكان سيّدا مطاعا عاش شريفا في قومه.

ويقال: كانت فيه عشر خصال لم يجتمعن في غيره من أهل زمانه، كان سيّد قومه، وشريفهم، وخطيبهم، وشاعرهم، ووافدهم إلى الملوك وطيبهم - والطب في ذلك الزمان شرف - وحازي قومه - وهو الكاهن - وكان فارس قومه، وله البيت فيهم، والعدد منهم، وأوصى إلى بنيه، فقال:

«ذو الإصبع عدواني»

أبو حاتم سجستاني گفته: ذوالاصبع ۳۰۰ سال زندگی کرد و در زمان جاهلیت یکی از

حکام عرب بود، اخبار و اشعار و قضاوت هایش معروف است.

«زهیر بن جناب»

زهیر بن جناب ۲۲۰ سال زندگی کرد و در دویت جنگ هم شرکت داشته است، و در بین طایفه خودش آقا و مورد اطاعت بود. گفته می شود: ده خصلت در او بوده که همه این ده خصلت در آن زمان با هم در دیگران وجود نداشته؛ او آقا، شریف، بزرگوار، سخنور و شاعر قومش بوده و در دربار پادشاهان، نماینده و بزرگ قوم خود بود و همچنین در آن زمان که طب از اهمیت و شرافت بسیار بالایی برخوردار بود، طبیب مردمش بوده، علاوه بر این منجم و پیشگو و یکه تاز و شجاع ترین مردم خودش بوده، او در میان آن ها

جایگاه خاصی داشته و عشیره متعدد داشته است و در وصیتش به پسرانش گفته است:

يا بنیٰ اِنِّی کبرت سنّی وبلغت حرسا من دهری. (ای دهر) فأحکمتنی التجارب والأمر تجریه واختبار، فاحفظوا عَنّی ما أقول وعوا، وإیاکم والخور عند المصائب، والتواکل عند

النوائب، فإنّ ذلك داعیه الغمّ، وشماته العدوّ، وسوء الظنّ بالرّبّ، وإیاکم أن تكونوا

بالأحداث مغتربین ولها آمینین ومنها ساخرین، فإنّه ما سخر قوم قطّ إلاّ ابتلوا، ولكن

توقّعوها، فإنّما الإنسان [فی الدنيا] غرض تعاوره الزّمان فمقصر دونه، ومجاوز موضعه، وواقع عن یمینه وشماله، ثمّ لا بدّ أن یصیبه.

وأقواله معروفه وكذلك أشعاره.

ومنهم: دويد بن نهد بن زید بن أسود بن أسلم، - بضمّ اللام - بن الحاف بن قضاعه.

ای پسرانم! تحقیقا من پیر شده ام، روزگار درازی را دیده ام، تجربه های خوبی یافته و تجربه شده ام، پس آنچه را که می گویم، حفظ کنید. مبدا وقت مصیبت خوار شوید، مبدا در پیشامدهای ناگوار کارها را به همدیگر واگذار کنید [و به امید دیگران انجام ندهید] چون این عمل برای شما غم و اندوه به بار می آورد و موجب سرزنش دشمنان و بدگمانی به خداوند می شود. مبدا در برابر حوادث مغرور شده و غافل شوید و فکر کنید که در امتیّت بوده و آن را مسخره کنید. هر ملّتی که حوادث را به مسخره گرفت، مبتلا شد. لذا حوادث را جدّی بگیرید که در دنیا انسان هدفی است که کمان داران حادثه ها او را نشانه گرفته و تیرها را به سمت و جایگاه او رها می کنند، تیرها از راست

و چپ به سمت او رها می شوند و بالاخره تیر حوادث به او اصابت می کند. کلمات و اشعار زهیر نیز معروف است.

«دويد بن نهد»

وی دويد بن نهد بن زید بن اسود بن اسلم بن حاف بن قضاعه است که ابو حاتم در

ص: ۲۶۶

قال أبو حاتم: عاش دويد بن زيد أربعمائِه وستا وخمسين سنه، ووصيته معروفه، وأخباره مشهوره، ومن قوله:

ألقى على الدهر رجلاً ويدا

والدهر ما أصلح يوماً أفسدا

يُفسد ما أصلحه اليوم غدا

ومنهم: الحارث بن كعب بن عمرو بن وعلة المذحجي، ومذحج هي أم مالك بن أدد، وسميت مذحجا لأنها ولدت على أكمه تسمى مذحجا.

قال أبو حاتم: جمع الحارث بن كعب بنيه لَمَّا حضرته الوفاة فقال:

يا بني قد أتت عليّ ستون ومائه سنه ما صافحت يميني يمين غادر، ولا قنعت نفسي بحله فاجر، ولا صبوت بابنه عم ولا كنه، ولا طرحت عندي مومسه قناعها، ولا بحت

حقّ وي گفته: او ۴۵۶ سال عمر کرده است، وصیت و اخبار او مشهور و معروف است؛ از جمله اشعارش این است:

روزگار دست و پایم را از کار انداخته و این دهر هرچه را که روزی اصلاح کند روزی

دیگر آن را فاسد خواهد کرد. لذا آنچه را که امروز اصلاح کرده، فردا نابود خواهد کرد.

«حارث بن کعب»

از جمله معمرین حارث بن کعب بن عمرو بن وعلة مذحجی است؛ مذحج مادر مالک بن أدد بوده و علت نامیده شدنش به مذحج این است که روی تپه ای به نام مذحج به دنیا آمده است.

ابو حاتم درباره اش گفته است: وقتی که زمان مرگ حارث فرا رسید، فرزندانش را جمع کرده، به آن ها گفت: ای فرزندان من! از عمر من ۱۶۰ سال گذشته و در این مدت هرگز دست در دست ستمگر غداري نگذاشته ام، هرگز به دوستی با کفار فاجر قانع و مایل نبوده ام، هیچ گاه با دختر عمو و دختران اقوام خلوت نکرده ام، هیچ زن بدکاره ای نزد من

لصديق بسرّ، وإني لعلی دین شعيب النبی علیه السلام وما علیه أحد من العرب غیرى وغير أسد بن خزيمه وتميم بن مرّ، فاحفظوا وصيّي، وموتوا على شريعتي، إلهكم فاتّقوه يكفكم المهّم من أموركم ويصلح لكم أعمالكم، وإياكم ومعصيته، لا يحلّ بكم الدّمار، ويوحش منكم الديار.

يا بنی کونوا جميعا ولا- تتفرّقوا فتکونوا شيعا، فإنّ موتا في عزّ خير من حياه في ذلّ و عجز، وكلّ ما هو كائن كائن، وكلّ جمع إلى تبائن، الدهر ضربان فضرِب رجاء، وضرِب بلاء، واليوم يومان فيوم حبره ويوم عبره، والنّاس رجلان فرجل لك، ورجل عليك تزوّجوا الأكفاء، وليستعملنّ في طيبهنّ الماء، وتجنّبوا الحمقاء، فإنّ ولدها إلى أفنّ ما يكون، ألا إنّه لا راحه لقاطع القرابه.

حجابش را درنياورده، و هرگز سرّ دوستم را افشا نکرده ام و دينم دين شعيب نبی علیه السلام است، که به جز من و اسد بن خزيمه و تميم بن مرّ هيچ عربی بر اين دين نيست. پس وصيت مرا حفظ کنيد و با شريعتی که من به آن معتقدم زندگي کرده و بميريد.

از نافرمانی خداوند بپرهيزيد که در مهمّات، شما را کفایت و حمايت کرده و اعمال بد شما را اصلاح می کند. گناه نکنيد که شما را هلاک می کند و شهر و ديارتان از هلاکت شما وحشت زده می شود [کنایه از نزول عذاب است].

فرزندان من! با هم باشيد و متفرق نشويد که تفرقه شما را پراکنده می کند. حقيقتا مرگ باعزت، از زندگي با عجز و ناتواني و ذلّت بهتر است. هر اتفاقی که بخواهد بيفتد واقع می شود، و هر جمعی آخر کار از هم پراکنده می شوند. روزگار دو گونه است: بخشی امیدواری و بخشی بلا است. روز هم دو نوع است: يک روز، روز خوشحالی و سرور است و يک روز هم روز عبرت گرفتن [از شکست و ناراحتی] است. مردم هم دو نوع هستند: يکی، برای تو سود دارد و ديگری ضرر.

با همپایه های خودتان ازدواج کنید، نسل خود را در رحم پاک ترين آن ها قرار دهيد، از زن های احمق دوری کنید، که فرزندان آن ها کم عقل هستند و بدانيد کسی که قطع رحم کند، آرامش و آسایش نخواهد داشت.

وإذا اختلف القوم أمكنوا عدوهم، وآفه العدد اختلاف الكلمه، والتفضل بالحسنه يقى السيئه، والمكافأه بالسيئه الدخول فيها، والعمل بالسوء يزيل النعماء، وقطيعه الرحم تورث الهَم، وانتهاك الحرمه يزيل النعمه، وعقوق الوالدين يورث النكد، ويمحق العدد، ويخرب

البلد، والنصيحه تجرّ الفضيحه، والحقد يمنع الرشد، ولزوم الخطيئه يعقب البليئه، وسوء الرّعه يقطع أسباب المنفعه، الضغائن تدعو إلى التباين، ثم أنشأ يقول:

أكلت شبابي فأفنيته

وأفنيت بعد دهور دهورا

ثلاثه أهلين صاحبتهم

فبادوا فأصبحت شيخا كبيرا

قليل الطعام عسير القيام

قد ترك الدهر خطوى قصيرا

أبيت أراعى نجوم السماء

أقلب أمري بطونا ظهورا

بدانید وقتی قومی با یکدیگر اختلاف کنند دشمن خود را کمک کرده اند. آفت جمعیت زیاد، اختلاف است. بخشش و احسان، بدی را نابود می کند، پاسخ بدی را با بدی دادن، خود دخول در بدی هاست و عمل بد نعمت ها را زائل می کند. قطع رحم کردن، غم و اندوه را به ارث می گذارد، و حرمت شکنی، نعمت را از بین می برد.

نفرین پدر و مادر سیاه بختی را به جا گذارده، جمعیت را پراکنده و شهر را ویران می کند. خیرخواهی و نصیحت، رسوایی را می برد. کینه و حسد، مانع بخشندگی است، و ملتزم گناه شدن، بلا را به دنبال دارد، و رعایت نکردن حق دیگران، اسباب منفعت را قطع می کند. کج اندیشی و کینه توزی جدایی را به دنبال دارد. آن گاه این سروده را می گفت:

۱ - جوانی را صرف کردم و آن را تباه نمودم و روزگار را یکی پس از دیگری نابود ساختم.

۲ - سه همسر که با آن ها زندگی می کردم، همگی مردند و خودم پیرمردی فرتوت شدم.

۳ - غذایم کم و برخاستم به سختی است و عمر طولانی روزگار، قدم هایم را کوتاه کرده است.

۴ - شب را بیدارم و به ستاره های آسمان نگاه می کنم و در ظاهر و باطن امر خودم اندیشه می کنم.

فهذا طرف من أخبار المعمّرين من العرب واستيفاءؤه في الكتب المصنّفه في هذا المعنى موجود.

وأما الفرس: فإنّها تزعم أنّ فيما تقدّم من ملوكها جماعه طالت أعمارهم فيروون: أنّ الضحّاك صاحب الحيتين عاش ألف سنه ومائتي سنه، وإفريدون العادل عاش فوق ألف سنه، ويقولون: إنّ الملك الذي أحدث المهرجان عاش ألفي سنه وخمسائه سنه، استتر منها، عن قومه ستمائه سنه.

وغير ذلك ممّا هو موجود في تواريخهم وكتبهم لا- نطوّل بذكرها، فكيف يقال: إنّ ما ذكرناه في صاحب الزّمان خارج عن العادات؟

ومن المعمّرين من العرب: يعرب بن قحطان، واسمه ربيعه أوّل من تكلم بالعربيّه

این نمونه ای بود از اخبار کسانی که در عرب، عمر طولانی داشته اند و در کتب تاریخ موجود است.

«کهنسالان فارس و عجم»

أما فارسها: آن ها گمان می کنند که در گذشته بعضی از پادشاهانشان بودند که عمر طولانی داشتند. بنابراین روایت کرده اند که ضحّاك صاحب دو مار [که دو مار به دوش او بود] ۱۲۰۰ سال عمر داشته و یا فریدون عادل بیش از هزار سال زندگی کرده است. همچنین می گویند: پادشاهی که عید مهرگان [عید پاییزه] را به وجود آورد، ۲۵۰۰ سال زندگی کرد که ششصد سال آن را از قومش مخفی بود.

و غیر این ها از آنچه که در تاریخ ایرانیان و کتب آن ها موجود است و ما این کتاب را به نقل آن ها طولانی نمی کنیم.

پس [با توجه به این همه انسان با عمرهای بسیار طولانی] چگونه گفته می شود که طولانی بودن عمر صاحب الزمان علیه السلام غیر عادی است؟

«يعرب بن قحطان»

همچنین از جمله حکام کهنسال عرب، يعرب بن قحطان است. اسم او ربيعه بود

ملک مائتی سنه علی ما ذکره أبو الحسن النسابه الإصفهانی فی کتاب الفرع والشجر، وهو أبو الیمن کلّها، وهو منها کعدنان إلا شادا نادرا.

ومنهم: عمرو بن عامر مزیقیا، روى الإصفهانی عن عبد المجید بن أبی عیس الأنصاری، والشرقی بن قطامی أنه عاش ثمانمائه سنه، أربعمائه سنه سوقه فی حیاه أبیه،

وأربعمائه سنه ملکا، وکان فی سنی ملکه یلبس فی کلّ یوم حلّین، فإذا کان بالعشی مزّقت الحلتان عنه لئلا یلبسهما غیره، فسّمی مزیقیا.

وقیل: إنّما سمی بذلك لأنّ علی عهدہ تمزّقت الأزرد فصاروا إلى أقطار الأرض، وکان ملک أرض سبأ فحدّثته الکّهان بأنّ الله یهلكها بالسلیل العرم، فاحتال حتّی باع ضیاعه

و اولین کسی است که به عربی صحبت کرد و بنابر آنچه که ابوالحسن نسابه اصفهانی

در کتاب «الفرع و الشجر» [ساقه و درخت] گفته: او دویست سال حکمرانی کرده است. پدر تمامی اهل یمن است؛ یعنی نسبت به اهل یمن مثل عدنان [در حجاز] است با اندکی تفاوت.

«عمرو بن عامر مزیقیا»

عمرو بن عامر مزیقیا هم از جمله کهنسالان عرب است که اصفهانی از عبدالمجید بن ابی عیس انصاری و شرقی بن قطامی روایت کرده: او هشت صد سال زندگی کرده است که چهارصد سال در زمان حیات پدرش و چهارصد سال هم پس از پدر حکمرانی کرده است. یکی از سنّت های او این بود که هر روز دو نوع لباس می پوشید، شب که فرا می رسید لباس ها را پاره می کرد تا کسی آن ها را نپوشد. به همین دلیل به مزیقیا [پاره کننده] معروف شد.

گفته شده است که عمرو به این دلیل مزیقیا نامیده شده که در زمان زمامداری او طایفه ازد از هم پاشیده و در اطراف زمین پراکنده شدند. عمرو پادشاه سرزمین سبأ بود و وقتی که پیشگویان سبأ به او خبر دادند که خداوند سبأ و اهل آن را به وسیله سیل ویران گر از بین خواهد برد، حیلۀ ای به کار بست و املاکش را فروخته و با اولاد و پیروان نزدیکش

وخرج فيمن أطاعه من أولاده وأهله قبل السيل العرم، ومنه انتشرت الأزد كلّها والأنصار من ولده.

ومنهم: جلهمه بن أدد بن زيد بن يشجب بن عريب بن زيد بن كهلان بن يعرب، ويقال: لجلهمه طيي ء، وإليه تنسب طيي ء كلّها، وله خبر يطول شرحه وكان له ابن أخ يقال له يُحابر

بن مالك بن أدد، وكان قد أتى على كل واحد منهما خمسمائة سنة، وقع بينهما ملاحاه بسبب

المرعى فخاف جلهمه هلاكك عشيرته فرحل عنه، وطوى المنازل فسَمَى طيئا، وهو صاحب أجأ وسلمى - جبلين بطيي ء - ولذلك خبر يطول، معروف.

ومنهم: عمرو بن لحيّ، وهو ربيعه بن حارثة بن عمرو مزيقيا، في قول علماء خزاعه،

پيش از آن که سيل بياید آنجا را ترك كرد، لذا تمام قبایل ازد و انصار از اولاد او هستند.

«جلهمه بن أدد»

يكي ديگر از فرمانروايان كه نسال عرب جلهمه بن أدد بن زيد بن يشجب بن عريب بن زيد بن كهلان بن يعرب است و به او جلهمه طيئي هم گفته مي شد و قبيله طي نيز به او منتسب هستند: خبرهاي فراواني درباره او هست كه شرح آن به درازا مي كشد.

او برادر زاده اي داشت كه نامش جابر بن مالك بن أدد بود، پس از آن كه هر کدام از آن دو، پانصد سال [بر نواحي خودشان حكومت كردند] به خاطر تصاحب چراگاه با هم جنگيدند. در اين ميان جلهمه از هلاك و نابودي عشيره خودش ترسيد، لذا از آن ناحيه كوچ کرده، متواري شد و منازل را يكي پس از ديگري طي كرد، لذا به او طيئي گفتند.

او صاحب دو كوه اجأ و سلمى در منطقه طيبي بوده است و خبر معروفی هم دارد كه طولانی است.

«عمرو بن لحيّ»

از جمله آن ها عمرو بن لحيّ است. به نظر علمای خزاعه وی همان ربيعه بن حارثة

كان رئيس خزاعه في حرب خزاعه وجرهم، وهو الذي سنَّ السائبه والوصيله والحام، ونقل صنمين وهما هُبل ومناه من الشام إلى مكّه فوضعهما للعباده فسلم هبل إلى خزيمه بن

مدرکه فقيل هبل خزيمه، وصعد على أبي قبيس ووضع مناه بالمسلل وقدم بالنرد، وهو أول

من أدخلها مكّه فكانوا يلعبون بها في الكعبه غدوه وعشيه.

بن عمرو مزيقياس. در جنگ بين خزاعه و جرهم او رئيس و فرمانده خزاعه بوده است. سه سنت سائبه و وصيله و حام را او بنیانگذاری کرد. (۱)

دو بت هبل و منات را از شام به مکه منتقل کرده، آن ها را معبود مردم قرار داد. هبل را به خزيمه بن مدرکه سپرد و لذا [بعدها] گفته شد: هبل خزيمه. از کوه ابوقبيس بالا رفته و منات را آنجا قرار داد. تخته نرد را که برای قمار است با خود آورد و ترویج کرد. او اولین کسی بود که نرد را وارد مکه کرد و بسیاری در کعبه و اطراف آن صبح و شب با تخته نرد، قمار بازی می کردند.

ص: ۲۷۳

۱- . این سه سنت از سنن خرافی عرب جاهلی بود که توسط اسلام از صفحه زندگی بشر محو شدند. قرآن کریم در آیه مبارکه ۱۰۳ از سوره شریفه مائده در این باره می فرماید: «ما جعل الله من بحيره ولا سائبه ولا وصيله ولا حام ولكن الذين كفروا يفتنون على الله الكذب واكثرهم لا يعقلون» خداوند سنت های خرافی بحیره و سائبه و وصيله و حام را قرار نداده است ولكن آن ها که کافر شدند [در این مورد] به خداوند افترا می بندند و بیشترشان صاحب عقل و خرد نیستند. محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل می کند که حضرت فرمودند: اهل جاهلیت زمانی که ناقه در یک بار زایمان دو بچه شتر به دنیا بیاورد، می گفتند: «وصیلت» [یعنی دو بارداری را به هم وصل کرد] بنابراین ذبح یا نحر و خوردن این ماده شتر را حلال نمی دانستند و وقتی که ده بچه به دنیا می آورد آن را [سائبه] قرار می دادند و سوار شدن و خوردن آن را حلال نمی دانستند و یا شتر نر قوی را هم حلال نمی دانستند که مرکب باشد و یا خورده شود. پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود که هیچ کدام از این ها حرام نیستند. و این سنت صرفاً یک سنت جاهلانه و از روی بی خردی است. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۶۱.

رُفِعَتْ إِلَيَّ النَّارُ فَرَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ رَجُلًا - قَصِيرًا أَحْمَرًا أَرْزَقُ يَجْرُ قَصْبَهُ فِي النَّارِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قِيلَ: عَمْرُو بْنُ لُحَيٍّ وَكَانَ يَلِي مِنْ أَمْرِ الْكَعْبَةِ مَا كَانَ يَلِيهِ جَزُهُمْ قَبْلَهُ حَتَّى هَلَكَ.

وهو ابن ثلاث مائه سنه وخمس وأربعين سنه، وبلغ ولده وأعقابهم ألف مقاتل فيما يذكرون.

فإن كان المخالف لنا في ذلك من يحيل ذلك من المنجمين وأصحاب الطبائع، فالكلام معهم في أصل هذه المسأله وأن العالم مصنوع وله صانع أجرى العاده بقصر الأعمار وطولها، وأنه قادر على إطالتها وعلى إفنائها، فإذا بين ذلك سهل الكلام.

۴ / ۸۸ - از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: از بالای آتش، عمر و بن لحي را در میان جهنم دیدم که مردی کوتاه قد و چهره ای سرخ و چشمانی کبود داشت و روده هایش را در آتش به دنبال خودش می کشید. گفتم این مرد کیست؟

گفته شد: عمر و بن لحي است، او زمامدار و کلیددار کعبه بود، همان طور که پیش از او قبیله جرهم تا زمان هلاکتشان این کار را می کردند.

عمر و ۳۴۵ سال عمر کرد و بنابر آنچه که ذکر شده، اولاد و نسل او به هزار مرد جنگجو می رسیدند.

اگر مخالف ما [اهل سنت] از کسانی است که این قبیل امور را مثل ستاره شناسان و طیبیون محال می دانند، باید در اصل این مسأله با آن ها صحبت کرد به این که: این عالم مصنوع است و صانعی دارد که عادت را بر کوتاهی و طولانی بودن عمرها جاری کرده است و خداوند هم بر طولانی تر کردن عمر و هم بر از بین بردن آن قادر است. وقتی که این نکته روشن شد دیگر بحث ساده و آسان خواهد شد.

وإن كان المخالف في ذلك من يسلم ذلك غير أنه يقول: هذا خارج عن العادات، فقد بينا أنه ليس بخارج عن جميع العادات.

ومتى قالوا: خارج عن عادتنا.

قلنا: وما المانع منه.

فإن قيل: ذلك لا يجوز إلا في زمن الأنبياء.

قلنا: نحن ننازع في ذلك وعندنا يجوز خرق العادات على يد الأنبياء والأئمة والصالحين، وأكثر أصحاب الحديث يجوزون ذلك، وكثير من المعتزله والحشويّه، وإن سمّوا ذلك كرامات، كان ذلك خلافا في عبارته، وقد دللنا على جواز ذلك في كتبنا، وبيننا أنّ المعجز إنّما يدلّ على صدق من يظهر على يده، ثم نعلمه نبيا أو إماما أو صالحا لقوله،

و اگر مخالف [از کسانی باشد که این عمرها را محال نداند و] بپذیرد و فقط به عنوان

اعتراض بگوید: این خارج از عادت است، ما بیان کردیم که از همه عادت ها خارج نیست.

و اگر گفتند: خارج از عرف و عادت ماست.

می گوییم: چه مانعی دارد؟

اگر گفته شد: این امر فقط در زمان انبیا امکان داشته است.

می گوییم: ما در همین ادّعا هم حرف داریم [و موافق نیستیم]، ما معتقدیم امور خارق العاده، هم به دست انبیا و ائمه و هم صالحین از امت ممکن است و محال نیست و اکثر راویان و محدثین این را ممکن دانسته اند، حتی بسیاری از معتزله و حشویه، اگرچه نام این شکستن عادت را کرامت می گذارند، که این فقط اختلاف در تعبیر است و بر امکان این عمل در کتاب هایمان استدلال کرده و نیز بیان کردیم که معجزه بر صدق ادعای کسی که معجزه به دستش ظاهر شده است دلالت می کند، بعد [با این معجزه] متوجه می شویم که وی یا پیامبر یا امام و یا از صلحا است. ما تمام شبهات این ها

وكلما يذكرونه من شبههم قد بينا الوجه في كتبنا لا نطول بذكره هاهنا.

۸۹- ووجدت بخط الشريف الأجل الرضیّ أبی الحسن محمّد بن الحسین الموسوی رضی الله عنہ تعلیقاً فی تقاویم جمعها مؤرخاً بیوم الأحد الخامس عشر من المحرم سنة إحدى وثمانین وثلاثمائة أنّه ذکر له حال شیخ فی باب الشام قد جاوز المائة وأربعین سنة،

فرکت إليه حتّى تأملته وحملته إلى القرب من داری بالکرخ، وكان أعجوبه، شاهد الحسن

بن علی بن محمّد بن علی الرضا علیهم السلام أباالقائم علیه السلام ووصف صفته إلى غیر ذلك من العجائب الّتی شاهدتها، هذه حکایه خطّه بعینها.

فأمّا ما یرض من الهرم بامتداد الزّمان وعلوّ السنّ، وتناقض بنیه الإنسان فلیس ممّا

را در کتاب های خود، بیان کردیم؛ لذا با ذکر دوباره آن ها کتاب را طولانی نمی کنیم.

۸۹ / ۵ - به خط ابی الحسن محمّد بن حسین موسوی رحمه الله مطلبی را دیدم که در حاشیه اش بر تقویم هایی که جمع آوری کرده بود، در تاریخ یک شنبه پانزدهم محرم سال ۳۳۱ ه. ق از حالات پیرمرد صد و چهل ساله ای بین راه شام برای او نقل شده بود [دیدم که نوشته بود:] سوار مرکبم شده و به طرف او رفتم. پس از جست و جوی فراوان پیدایش کردم، او را تا نزدیکی خانه ام در کرخ آوردم، مرد عجیبی بود و امام حسن عسکری پدر امام زمان علیه السلام را زیارت کرده بود. لذا اوصاف حمیده امام را بیان کرد، عجایی که دیده بود حکایتی است که عیناً به خط خود اوست. (۱)

و امّا آنچه که از پیری و سستی به واسطه گذر زمان و بالا رفتن سن و از بین رفتن نیروی انسان عارض می شود، این گونه نیست که چاره نداشته باشد؛ یعنی پروردگار عالم

ص: ۲۷۶

۱- . مرحوم شیخ طوسی رحمه الله به این دلیل حکایت را نقل نکرده اند که خارج از بحث است چرا که مباحث کتاب در جهت اثبات امکان طول عمر حضرت است که کاملاً ممکن است و عجیب نیست.

لابد منه، وإنما أجرى الله العاده بأن يفعل ذلك عند تطاول الزمان ولا إيجاب هناك، وهو تعالى قادر أن لا يفعل ما أجرى العاده بفعله.

وإذا ثبتت هذه الجملة ثبت أن تطاول العمر ممكن غير مستحيل، وقد ذكرنا فيما تقدم عن جماعه أنهم لم يتغيروا مع تطاول أعمارهم وعلو سنهم، وكيف ينكر ذلك من يقرب أن الله تعالى يخلد المثابين في الجنة شبانا لا يبلون، وإنما يمكن أن يناع في ذلك من يجحد ذلك ويسنده إلى الطبيعه وتأثير الكواكب الأذى قد دلّ الدليل على بطلان قولهم باتفاق منا وممن خالفنا في هذه المسألة من أهل الشرع فسقطت شبهه من كل وجه.

عادت را بر این قرار داده است که در طول زمان این اتفاق بیفتد، امّا این امر را به صورتی واجب نکرده است [که اصلاً استثنایی نداشته باشد] لذا خداوند متعال قادر است که این عادت را در مواردی جاری نکند و عملی ننماید.

حال که این نکته ثابت شد، این هم اثبات می شود که طولانی شدن عمر ممکن است و اصلاً محال نیست، و ما قبلاً افرادی را نام بردیم که با طولانی شدن عمر و بالا رفتن

سنشان، تغییر ظاهری نکرده اند.

کسی که به این نکته اعتراف می کند که خداوند تعالی مؤمنین را در بهشت همیشه

جاوید نگه می دارد و پیر نمی شوند، چگونه منکر این می شود [که خداوند می تواند کسی را سال ها و حتی قرن ها به شمایل جوانی حفظ کند]؟

کسانی می توانند با ما مخالفت کنند که این امور را منکرند و آن را به امور طبیعی و مادی و نیز تأثیر ستارگان [در طول عمر] اسناد می دهند که در این صورت به اتفاق همگی ما و حتی کسانی که در این مسأله با ما مخالفند، ولی اهل شریعت اسلام هستند، با دلایل فراوان، ادعایشان باطل است. بنابراین همه وجوه و صور شبهه از اعتبار افتاد و معتبر نیستند.

دلیل آخر: ومّا يدلّ علی إمامه صاحب الزّمان ابن الحسن بن علی بن محمّد بن الرضا علیهم السلام

وصحّٰه غيبته ما رواه الطائفتان المختلفتان، والفرقتان المتباينتان العامّه والإماميّه أنّ الأئمّه عليهم السلام بعد النبي صلى الله عليه و آله اثنا عشر لا يزيدون ولا ينقصون، وإذا ثبت ذلك فكلّ من قال بذلك قطع على الأئمّه الأثني عشر الذين نذهب إلى إمامتهم، وعلى وجود ابن الحسن عليه السلام وصحّٰه غيبته، لأنّ من خالفهم في شيء من ذلك لا يقصر الإمامه على هذا العدد، بل يجوز الزيادة

عليها، وإذا ثبت بالأخبار التي نذكرها هذا العدد المخصوص ثبت ما أردناه.

فنحن نذكر جملاً من ذلك، ونحيل الباقي على الكتب المصنّفه في هذا المعنى لئلا يطول به الكتاب إن شاء الله تعالى.

«دلیل دیگر بر امامت حضرت صاحب الزمان عليه السلام»

از جمله ادله ای که بر امامت صاحب الزمان علیه السلام و صحّت امکان غیبت ایشان دلالت می کند، روایاتی است که دو طایفه مختلف و متفاوت، هم از اهل سنّت و هم از امامیه روایت کرده اند، مبنی بر این که ائمه علیهم السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفرند، نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد. وقتی که این دسته از روایات ثابت شد، هر کسی که قائل به این روایات باشد به امامت دوازده امام یقین پیدا می کند؛ چنان که ما به امامت آن ها معتقد هستیم و همچنین یقین پیدا می کند به وجود امام زمان علیه السلام و امکان غیبت ایشان، چرا که اگر کسی نسبت به بخشی از این عدد مخالفت کند، نمی تواند امامت را کمتر از این عدد قرار دهد. [مثلاً بگویند یازده امام هستند یا کمتر] بلکه می بایست به بیشتر از دوازده امام معتقد باشد [که این هم باطل است] و زمانی که به واسطه اخباری که ما نقل می کنیم ثابت شد که این عدد منحصر است و کم و زیاد نمی شود، آنچه را که مورد ادعای ماست [یعنی اعتقاد به امامت ائمه اثنی عشر از امیرالمؤمنین تا امام زمان علیهم السلام] ثابت می شود.

بنابراین ما بخشی از این اخبار را ذکر می کنیم و بقیه را به کتاب های مربوطه حواله می دهیم تا این کتاب طولانی نشود. ان شاء الله.

فمما روى فى ذلك من جهه مخالفى الشيعة:

٩٠ - ما أخبرنى به أبو عبد الله أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر، قال: حدّثنى أبو الحسين محمد بن علىّ الشجاعى الكاتب قال: أخبرنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم

المعروف بابن أبى زينب النعمانى الكاتب، قال: أخبرنا محمد بن عثمان بن علان الذهبى

البغدادى بدمشق قال: حدّثنا أبو بكر بن أبى خيثمه قال: حدّثنى علىّ بن الجعد قال: حدّثنى زهير بن معاويه، عن زياد بن خيثمه، عن الأسود بن سعيد الهمدانى قال:

سمعت جابر بن سمره، يقول:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

قَالَ: فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَتَتْهُ قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا؟ فَقَالَ: ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ.

٩١ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حدّثنا ابن أبى خيثمه قال: حدّثنى زهير بن معاويه، عن زياد بن علاقه وسماك بن حرب وحصين بن عبد الرحمن كلهم، عن جابر بن سمره:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.

ثُمَّ تَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَمْ أَفْهَمْهُ.

«روایات عامه در این که ائمه عليهم السلام دوازده نفرند»

٩٠ / ١ - جابر بن سمره مى گوید: از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنیدم که مى فرمودند:

بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریش هستند.

وقتی که رسول خدا صلى الله عليه و آله به سمت منزلشان بر مى گشتند، قریش آمده و خطاب به حضرت گفتند: بعد از آن چه مى شود؟ حضرت فرمودند: هرج و مرج.

٩١ / ٢ - باز هم از جابر بن سمره است که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمودند: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود. سپس پیامبر به کلامی سخن گفتند که من نفهمیدم.

فَقَالَ بَعْضُهُمْ: سَأَلْتُ الْقَوْمَ، فَقَالُوا [قَالَ]: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۹۲ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حدثنا ابن عود، عن الشعبي، عن جابر بن سمره قال:

ذَكَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَا يَزَالُ أَهْلُ هَذَا الدِّينِ يُنْصَرُونَ عَلَيَّ مَنْ نَاوَاهُمْ إِلَيَّ إِثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُومُونَ وَيَقْعُدُونَ وَتَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمَهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي أَوْ لِأَخِي: أَيُّ شَيْءٍ قَالَ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۹۳ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حدثنا أحمد قال: حدثنا عبيد الله بن عمر قال: حدثنا سليمان بن أحمد قال: حدثنا ابن عون، عن الشعبي، عن جابر بن سمره قال:

[ذَكَرَ] إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

لَا يَزَالُ أَهْلُ [هَذَا] الدِّينِ يُنْصَرُونَ عَلَيَّ مَنْ نَاوَاهُمْ إِلَيَّ إِثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُومُونَ وَيَقْعُدُونَ.

یکی از آن جمع می گوید که از دیگران پرسیدم [رسول الله چه فرمودند؟] گفتند: حضرت فرمودند: همه آن ها از قریش هستند.

۳ / ۹۲ - جابر بن سمره گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همواره اهل این دین بر کسی که قصد سویی نسبت به آن ها داشته باشد یاری می شوند، تا دوازده خلیفه.

[در زمان سخن گفتن حضرت] مردم در رفت و آمد و نشست و برخاست بودند که رسول خدا کلماتی را فرمودند که من نفهمیدم، لذا از پدرم، یا برادرم پرسیدم: حضرت چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همه آن ها از قریش هستند.

۴ / ۹۳ - با همین اسناد از جابر بن سمره است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همیشه اهل این دین [توسط خلیفه خدا] علیه کسی که قصد [نابودی] آن ها را کرده باشد یاری می شوند [این یاری] تا دوازده خلیفه به حق ادامه خواهد داشت. پس مردم در حال نشست و برخاست بودند [ونظم حاکم نبود، بنابراین] پیامبر کلماتی را ادا فرمود که من

وَتَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي أَوْ لِأَخِي: أَيُّ شَيْءٍ قَالَ؟ فَقَالَ: قَالَ: كَلَّمْتُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۹۴ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حدثنا أحمد بن أبي خيثمه قال: حدثنا يحيى بن معين قال: حدثنا عبد الله بن صالح قال: حدثنا الليث بن سعد، عن خالد بن يزيد، عن سعيد بن أبي هلال، عن ربيعة بن سيف قال: كنا عند شفي الأصبحي، فقال: سمعت عبد الله بن عمر يقول:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يَكُونُ خَلْفِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.

۹۵ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان قال: حدثنا أحمد قال: حدثنا عفان ويحيى بن إسحاق السيلحيني قال: حدثنا حماد بن سلمه قال: حدثنا عبد الله بن عثمان عن أبي الطفيل

قال: قال لي عبد الله بن عمر: يا أبا الطفيل عدّ اثني عشر من بني كعب بن لؤي، ثم يكون النقف والنقاف.

آن ها را نفهمیدم. به پدر یا برادرم گفتم: حضرت چه فرمودند؟ او هم گفت: فرمودند: تمامی آن دوازده خلیفه از قریش هستند.

۵ / ۹۴ - با همان اسناد ربیعہ بن سیف گفته که ما نزد شفی اصبیحی بودیم که گفت: از عبداللہ بن عمر شنیدم کہ می گفت: از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ شنیدم کہ می فرمودند: بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود.

۶ / ۹۵ - و باز با همین سند از ابی طفیل [عامر بن وائله] کہ گفته: عبداللہ بن عمر به من گفت: ای اباطفیل! دوازده نفر از فرزندان کعب بن لؤی(۱)

را [به عنوان خلیفه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ] شماره کن کہ پس از آن زد و خورد ایجاد شده و مردم با شمشیر به سرهم می زنند [چون هر کسی دوازده نفر ذکر می کند و اختلاف شدید به وجود می آید].

ص: ۲۸۱

۱- وی از اجداد پیامبر است.

۹۶ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عثمان قال: حدّثنا (أحمد) قال: حدّثنا المقدمي، عن عاصم [بن عمر] بن عليّ بن مقدم أبو يونس قال: حدّثني أبي عن فطر خليفه، عن أبي خالد الوالبي قال: حدّثنا جابر بن سمره قال:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينَ ظَاهِرًا لَا يَضُرُّهُ مَنْ نَاوَاهُ حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۹۷ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن عثمان قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الرقي قال: حدّثنا عيسى بن يونس، عن مجالد بن سعيد، عن الشعبي، عن مسروق قال: كنّا عند ابن مسعود فقال له رجل: حدّثكم نبيكم كم يكون بعده من الخلفاء؟ فقال: نعم، وما سألتني عنها أحد

قبلك، وإنك لأحدث القوم سنًا، سمعته يقول:

يَكُونُ بَعْدِي عِدَّةٌ نُبَاءِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - : «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا».

۹۶ / ۷ - با همان اسناد از جابر بن سمره است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: همیشه این دین پیروز است و کسی که قصد نابودی آن را دارد به آن ضرر نمی زند، تا وقتی که دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند قیام [به امامت] کنند.

۹۷ / ۸ - با همین اسناد از مسروق [بن اجدع بن مالک همدانی وفات ۶۳ هـ.ق] است که گفت: ما نزد ابن مسعود بودیم که مردی خطاب به او گفت: آیا پیامبر شما خبر داده است که چند نفر خلیفه او خواهند بود؟ ابن مسعود گفت: بله، با وجودی که تو جوان ترین قوم هستی اما قبل از تو کسی از من این سؤال را نپرسیده بود. من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که همواره می فرمودند: پس از من به تعداد نباء موسی علیه السلام [خلیفه] خواهد بود. خداوند تبارک و تعالی فرمودند. «از میان ایشان دوازده نقیب را برانگیختیم» (۱).

ص: ۲۸۲

۹۸ - و أخبرني جماعه، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري قال: أخبرني أبو علي أحمد بن علي المعروف بابن الخضيب الرازي قال: حدثني بعض أصحابنا، عن حنظله بن زكريا التميمي، عن أحمد بن يحيى الطوسي، عن أبي بكر عبد الله بن أبي شبيه،

عن محمد بن فضيل، عن الأعمش، عن أبي صالح، عن ابن عباس قال:

نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصَحِيفَةٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيهَا إِثْنَا عَشَرَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَأْمُرُكَ أَنْ تَدْفَعَ هَذِهِ الصَّحِيفَةَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ بَعْدَكَ، يَفُكُّ مِنْهَا أَوَّلَ خَاتَمٍ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهَا، فَإِذَا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى وَصِيِّ بَعْدَهُ، وَكَذَلِكَ الْأَوَّلُ يَدْفَعُهَا إِلَى الْآخِرِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.

فَفَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَمَرَ بِهِ، فَفَكَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلَهَا وَعَمِلَ بِمَا فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَكَ خَاتَمَهُ وَعَمِلَ بِمَا فِيهَا، وَدَفَعَهَا بَعْدَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ دَفَعَهَا الْحُسَيْنُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى آخِرِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۹۸ / ۹ - از ابن عباس است که گفت: جبرئیل علیه السلام با صحیفه و مکتوبی از جانب خداوند بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد که بر آن دوازده مهر از طلا وجود داشت.

جبرئیل به پیامبر عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی به شما سلام می رساند و امر می کند که این مکتوب را به نجیب [و بهترین] اهلت پس از خود بسپار تا مهر اول آن را باز کند و به آنچه که در آن نوشته شده، عمل کند.

پس هر گاه مرگش فرا رسید، مکتوب را به وصی بعد از خودش بسپارد و به همین ترتیب هر کس به وصی بعدی بسپارد یکی پس از دیگری.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آنچه که مأمور بود انجام داد؛ علی بن ابی طالب اولین مهر را شکست و به آنچه در آن بود عمل کرد، بعد آن را به حسن علیه السلام سپرد، او هم مهر را باز نمود و به آنچه که در آن بود عمل کرد، سپس به حسین علیه السلام سپرد و بعدا حسین به علی بن الحسین [زین العابدین] سپرد. سپس یکی پس از دیگری تا منتهی شود به آخرین ایشان علیهم السلام

۹۹ - وبهذا الإسناد عن التلعكبري، عن أبي علي محمد بن همام، عن الحسن بن علي القوهستاني، عن زيد بن إسحاق، عن أبيه قال: سألت أبي عيسى بن موسى فقلت له: من أدركت من التابعين؟ فقال: ما أدري ما تقول، ولكنني كنت بالكوفة فسمعت شيئا في جامعها يحدث عن عبد خير قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! الأئمة الراشدون المهديون - المعضوبون حقوقهم - من ولدك أحد عشر إماما وأنت. والحديث مختصر.

۱۰۰ - وأخبرني جماعه، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن محمد بن أحمد بن عبد الله الهاشمي قال: حدثني أبو موسى عيسى بن أحمد بن عيسى بن المنصور قال:

حدثني أبو الحسن علي بن محمد العسكري، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه

۱۰ / ۹۹ - به همین سند از زید بن اسحاق، از پدرش که گفت: از عیسی بن موسی پرسیدم: آیا کسی از تابعین (۱)

را دیده ای؟

گفت: من نمی دانم تو چه می گویی، لکن در کوفه بودم که شنیدم پیرمردی در مسجد جامع کوفه از عبد الخیر حدیث نقل می کند، او گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: علی جان! امامان هدایت گر هدایت شده که حق آن ها [ولایت و رهبری بر جامعه است] غضب می شود، از اولاد تو و یازده امام هستند و همچنین خود تو [که حق غضب می شود]. حدیث کوتاه و مختصر شده است.

۱۱ / ۱۰۰ - ابو موسی عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور گفته است: ابوالحسن علی بن محمد عسکری [امام هادی] از پدرش محمد بن علی [امام جواد] از پدرش علی بن موسی [امام رضا] از پدرش موسی بن جعفر [امام کاظم] از پدرش جعفر بن محمد [امام صادق] از پدرش محمد بن علی [امام باقر] از پدرش علی بن الحسین

ص: ۲۸۴

۱- . کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نکرده اند اما اصحاب حضرت را دیده اند.

عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ [لِي] عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - آمِنًا مُطَهَّرًا لَا يَحْزُنُهُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ فَلْيَتَوَلَّ بَيْتَكَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ، ثُمَّ الْمَهْدِيَّ وَهُوَ خَاتِمُهُمْ.

وَلْيَكُونَنَّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَوَلَّوْنَكَ يَا عَلِيُّ يَسْتَأْهِمُ النَّاسُ، وَلَوْ أَحَبَّهُمْ كَانَ خَيْرًا لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، يُؤَثِّرُونَكَ وَوُلَدَكَ عَلَى الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ وَالْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ وَعَلَى عَشَائِرِهِمْ وَالْقُرَابَاتِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ، أَوْلَيْكَ يُحْشَرُونَ تَحْتَ لُؤَاءِ الْحَمْدِ يَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَيُرْفَعُ دَرَجَاتُهُمْ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

[امام سجاد] از پدرش حسین بن علی که سلام و صلوات خداوند نثار ایشان باد نقل می کند که امام علی علیه السلام به ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که دوست دارد خداوند را [روز قیامت] در حالی ملاقات کند که در امان بوده، پاک و پاکیزه باشد و بزرگ ترین فرع و وحشت [روز قیامت] او را محزون و وحشت زده نکند، می بایست ولایت تو را بپذیرد و نیز ولایت فرزندان تو، حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد و علی و حسن و نهایتا مهدی که آخرین آن هاست را بپذیرد.

علی جان! در آخر الزمان قومی خواهند بود که تو را دوست می دارند [اهل ولایت تو هستند] او مردم [عامه] با آنان بدرفتاری می کنند، که اگر ایشان را دوست بدارند برایشان بهتر خواهد بود، اگر آن ها [حق] را می دانستند. آنان تو و فرزندان تو را بر پدران و مادران و برادران، خواهران و بر طایفه و فامیل و نزدیکان خود مقدم می دارند، برترین درود و سلام خدا بر آن ها باد.

آنان در زیر پرچم حمد [لوی مخصوص رسول خدا در قیامت] محشور شده و خداوند از گناهانشان می گذرد و از پاداش آنچه که عمل کرده اند، درجاتشان بالا می رود.

فأما ما روى من جهه الخاصه فأكثر من أن يحصى، غير أنا نذكر طرفا منها.

روى محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري:

١٠١ - فيما أخبرنا به جماعه، عن أبي المفضل الشيباني (عنه)، عن أبيه، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن أبي عمير.

وأخبرنا أيضا جماعه، عن عدّه من أصحابنا، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن أبان بن أبي عيَّاش، عن سليم بن قيس قال: سمعت عبد الله بن جعفر الطيار يقول: كنّا عند معاويه أنا والحسن

والحسين عليهما السلام وعبد الله بن عباس وعمر بن أم سلمه وأسامة بن زيد، فجرى بيني وبين معاويه كلام فقلت لمعاويه:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَحَى عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا

«روایات خاصه [شیعه] در این که امامان، دوازده نفر هستند»

أما آنچه که از طرف شیعه در این باب روایت شده است بیشتر از آن است که شمرده

شود و ما فقط تعدادی از آن را ذکر می کنیم.

١ / ١٠١ - محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری به اسنادش از دو طریق به ابن ابی عمیر و ایشان نیز سند می رساند به سلیم بن قیس که گفته است: از عبد الله بن جعفر طیار [همسر حضرت زینب علیها السلام] شنیدم که می گفت: من و حسن و حسین علیهم السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم که بین من و معاویه بحثی در گرفت، به او گفتم: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: من به جان مؤمنین نسبت به خودشان اولی هستم [یعنی اختیار آن ها با من است و صلاح آنان را می دانم] سپس [بعد از من] برادرم علی بن ابی طالب به مؤمنین از جانشان اولی و سزاوارتر است.

ص: ٢٨٦

مَضَى الْحَسَنُ فَالْحَسَيْنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَإِنَّهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَاسْتَدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ إِنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ يُكَمِّلُهُ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ.

قال عبد الله بن جعفر: استشهدت الحسن والحسين وعبد الله بن عباس وعمر ابن أم سلمه وأسامة بن زيد فشهدوا لي عند معاوية.

قال سليم بن قيس: وقد سمعت ذلك من سلمان وأبي ذرّ والمقداد.

وذكروا أنهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله.

۱۰۲ - وبهذا الإسناد عن محمد بن عبد الله بن جعفر، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن يحيى، [عن محمد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفري]، عن عمرو بن ثابت، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

هر وقت علی شهید شد، حسن و بعد از او حسین اولی به مؤمنین هستند و زمانی که حسین به شهادت رسید، فرزندش علی بن الحسین اولی به مؤمنین است. علی جان! تو او را به زودی خواهی دید و درک می کنی. بعد از او فرزندش محمد بن علی اولی به مؤمنین است.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت را تا دوازدهمین امام که نه نفر آن ها از فرزندان و نسل حسین هستند، تکمیل فرمودند.

عبدالله بن جعفر می گوید: من امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید را نزد معاویه به شهادت طلبیدم، آنان نیز به نفع من [و صداقتم در نقل حدیث] شهادت دادند.

سليم بن قيس می گوید: من این روایت را از سلمان و ابی ذر و مقداد هم شنیده ام و همگی گفتند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند.

۱۰۲ / ۲ - با همین اسناد و از ابی الجارود نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي وَأَخِيَدَ عَشْرَ مَنْ وُلِدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ - أَعْنِي أَوْلَادَهَا وَجِبَالَهَا - بِنَا أَوْلَادَ اللَّهِ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا.

۱۰۳ - عنه، عن أبيه، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن نعمه السلولي، عن وهيب بن حفص، عن عبد الله بن القاسم، عن عبد الله بن خالد، عن أبي السفاتج، عن جابر

بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال:

دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا [لَوْحٌ فِيهِ] أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ إِثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ.

۱۰۴ - وأخبرني جماعه، عن عدّه من أصحابنا، عن محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

يُكُونُ تِسْعَةُ أَثْمَةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ، تَاسِعُهُمُ الْقَائِمُهُمْ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: علی جان! من، تو و یازده نفر از اولاد تو زرّ زمین هستی؛ یعنی میخ ها و کوه های زمین هستی. خداوند تبارک و تعالی به وسیله ما زمین را از این که اهلش را از بین ببرد محکم کرده است و وقتی که دوازده امام از اولاد من رفتند،

زمین اهلش را فرو خواهد برد و به اهل زمین مهلت داده نمی شود.

۱۰۳ / ۳ - جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام و ایشان از جابر بن عبد الله انصاری نقل فرمودند که گفت: به محضر مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسیدم، درحالی که مقابل ایشان لوح و صحیفه ای بود که اسامی اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان اولاد آن حضرت در آن بود. اسامی را شمردم، دوازده نام که آخر آن ها قائم بود، سه نام از آن ها محمد و سه نام هم علی بود.

۱۰۴ / ۴ - ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: بعد از حسین علیه السلام امامان نه نفر هستند که نهمین آن ها قائم آن هاست.

۱۰۵ - مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ عَامَّةً، وَكَانَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا، مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَنَا، وَمِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، وَكُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ، وَالْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى سُنَّتِهِ أَوْصِيَاءُ عَيْسَى إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ، وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى سُنَّتِهِ الْمَسِيحَ.

۱۰۶ - عنه عن أبي الحسين.

وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ التَّلْعَكَبْرِيِّ، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيْشِ الرَّازِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرَ السَّنَةِ، وَلِذَلِكَ الْأَمْرُ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

۱۰۵ / ۵ - ابو حمزه از امام باقر عليه السلام روايت مي كند كه ايشان فرمودند: خداوند متعال محمد صلى الله عليه و آله را به سوي همه جن و انس [براي هدايت] فرستاد و بعد از ايشان دوازده وصي قرار داد، بعضي از ايشان قبل از ما بودند و بعضي ديگر هنوز نيامده اند. و به وسيله هر وصيي سنتي جريان مي يابد و سنت اوصيائي كه پس از محمد صلى الله عليه و آله هستند، همانند سنت اوصيائي عيسى تا محمد است كه دوازده نفر بودند و اميرالمؤمنين عليه السلام بر سنت مسيح است.

۱۰۶ / ۶ - حسن بن عباس حريش رازي از امام جواد عليه السلام نقل کرده كه اميرالمؤمنين عليه السلام

به ابن عباس فرمودند: در هر سال شب قدری هست و در آن شب، امر سال نازل می شود، و برای این امر متولياني پس از رسول خدا صلى الله عليه و آله وجود دارند.

ص: ۲۸۹

فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ فَقَالَ: أَنَا وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ.

۱۰۷ - محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه، عن أحمد بن هلال العبرتائي، عن ابن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثٍ لَهُ -: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ النَّاسِ الْأَنْبِيَاءَ [وَاخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ] الرَّسُلَ، وَاخْتَارَنِي مِنَ الرَّسُلِ، وَاخْتَارَ مِنِّي عَلِيًّا، وَاخْتَارَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَاخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ الْأَوْصِيَاءَ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ، وَهُوَ ظَاهِرُهُمْ وَبَاطِنُهُمْ.

۱۰۸ - وأخبرني جماعه، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البروفري، عن أبي علي أحمد بن إدريس وعبد الله بن جعفر الحميري، عن أبي الخير صالح بن أبي حماد الرازي والحسن بن ظريف جميعا، عن بكر بن صالح، عن عبد الرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قَالَ أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفَ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟

ابن عباس عرض کرد: آن ها چه کسانی هستند؟

حضرت فرمودند: من و یازده نفر از نسل من که همگی محدث هستند [ملائکه با آن ها هم کلام شده و سخن می گویند].

۱۰۷ / ۷ - ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در حدیثی فرمودند: خداوند متعال از میان مردم انبیاء و پیامبران و از میان ایشان مرا اختیار فرمود و از (برای) من علی را و از علی، حسن و حسین را و از حسین، جانشیان (مرا) اختیار و انتخاب فرمود که نهمین ایشان قائم آن ها است و او ظاهر و باطن آنان است.

۱۰۸ / ۸ - ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: پدرم محمد بن علی امام باقر علیهما السلام به جابر بن عبد الله انصاری فرمودند: با شما در مسأله ای کاری دارم، هر وقت خلوت کردن با تو راحت شد، می خواهم از تو سؤالاتی بپرسم.

ص: ۲۹۰

قَالَ لَهُ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَ فَخَلَا بِهِ أَبِي فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ.

فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ! أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَنَّا تَهَا بَوْلَادِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَرَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ زُمُرْدٌ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ شَبَهَ نُورِ الشَّمْسِ.

فَقُلْتُ لَهَا: يَا أَبِي وَأُمِّي يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا هَذَا اللَّوْحُ؟

فَقَالَتْ: هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِيهِ إِسْمُ أَبِي وَإِسْمُ بَعْلِي وَإِسْمُ ابْنِي وَأَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، فَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُسَرَّنِي بِذَلِكَ.

جابر عرض کرد: هر وقت که شما بخواید. پس در وقت مقتضی پدرم با جابر خلوت کرده و فرمودند: ای جابر! از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیده ای و آنچه را که مادرم در مورد محتویات آن لوح مکتوب به تو گفته، به من خبر بده؟

جابر عرض کرد: به خدا قسم در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و زمان تولد امام حسین علیه السلام برای عرض تبریک به محضر حضرت زهرا علیها السلام مشرف شدم، لوح سبز رنگی را در دست ایشان دیدم، گمان کردم زمرده است، دیدم در آن لوح نوشته سفیدی بود که مثل نور خورشید می درخشید.

عرض کردم: پدر و مادرم به فدای شما، ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این لوح چیست؟ حضرت فرمودند: این لوحی است که خداوند عزوجل به رسول الله صلی الله علیه و آله اهدا کرده است. در این لوح نام پدرم، همسرم، فرزندانم و نیز اسامی اوصیایی که از اولاد من هستند، وجود دارد، پدرم این لوح را به من عطا کرده است تا مسرور و خوشحال شوم.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَيْتَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَرَأْتَهُ فَاسْتَنْسَخْتُهُ.

قَالَ لَهُ أَبِي: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَمَشَى مَعَهُ أَبِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رِقِّ وَقَالَ: يَا جَابِرُ! انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ أَنَا عَلَيْكَ.

فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ وَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَيِّفِيهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ:

جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد: مادرتان آن لوح را به بنده دادند و پس از قرائت، از روی آن نسخه برداشتم.

پدرم امام باقر علیه السلام به جابر فرمودند: ممکن است آن را به من نشان بدهی؟

عرض کرد: بله. پدرم همراه او رفت تا به منزل جابر رسیدند. آن گاه پدرم صحیفه ای را که از پوست نازک بوده بیرون آورده و فرمودند: جابر! تو به نوشته ای که همراهت هست نگاه کن تا من برای تو بخوانم. پس جابر به نسخه خودش نگاه کرد و پدرم [نسخه خودش را] قرائت کرد. حتی یک حرف هم اختلاف نداشتند.

جابر گفت: به خدا قسم من همین گونه دیدم که در لوح نوشته شده بود.

متن لوح فاطمه علیها السلام

به نام خداوند بخشنده مهربان

این کتابی است از جانب خداوند عزیز و حکیم به محمد که پیامبر و نور و سفیر و حجاب و دلیل اوست و روح الامین [جبرئیل] از طرف پروردگار عالمیان به او نازل کرده است:

عَظُمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَاشْكُرْ نِعْمَائِي وَلَا تَجْحَدْ آيَاتِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَمُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَدَيَانُ الدِّينِ،
إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عِزِّي عَذَابًا لَا أَعِدُّهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِنِّي فَاعِيْدٌ وَعَلَيَّ
فَتَوَكَّلْ.

إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَكَمَلْتُ أَيَّامَهُ وَأَنْقَضْتُ مُدَّتَهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَإِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَفَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَيْنَا عَلَى الْأَوْصِيَاءِ
وَأَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ بَعْدَهُ وَسِبْطَيْنِكَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدَنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ عِلْمِي
وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ وَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَأَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً،

ای محمد! نام های مرا بزرگ بدار، و سپاس گزار نعمت هایم باش، و آن ها را انکار نکن، همانا فقط من خدایم که غیر از من
خدایی نیست، در هم شکننده ستمگران و دادرس مظلومان، و پاداش دهنده روز قیامت می باشم.

من خداوندگاری هستم که خدایی جز من نیست، هر که امید به غیر فضل من دارد و از غیر من بترسد، او را چنان عذاب کنم
که هیچ کسی از اهل عالم را این گونه عذاب نکرده باشم. پس فقط مرا عبادت کن و بر من توکل نما.

من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم که دورانش تکمیل و مدت عمرش سپری شده باشد، مگر این که برای او وصی قرار دادم.

من خودت را بر تمام انبیا فضیلت و برتری دادم، و وصی تو، علی را هم بر تمام اوصیا برتری دادم و تو را به دو سبط و نوه ات
حسن و حسین پس از علی گرامی داشتم. پس حسن را پس از زمان پدرش معدن علمم قرار دادم و حسین را خزانه دار علمم
قرار داده و او را به وسیله شهادت گرامی داشتم و امر او را به رستگاری و سعادت ختم کردم، او بالاترین کسی است که به
شهادت رسیده است و رفیع ترین و بلندترین درجه شهدا از

جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَةَ مَعَهُ وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بَعَثْتَهُ أَثِيبٌ وَأَعَاقِبُ؛

أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَزَيْنُ أَوْلِيَاءِ الْمَاضِينَ وَابْنُهُ شَيْبَةُ حَيْدِهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ بَاقِرُ عِلْمِي وَالْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي سَيِّئُهُلِكَ
الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأَكْزَمَنْ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَلَا سِرَّتَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلِيَائِهِ.

اَنْتَجَ بَعْدَهُ فِتْنَةً عَمِيَاءَ حَنْدَسٍ لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى وَإِنَّ أَوْلِيَائِي

لَا يَشْقُونَ، أَلَا وَمَنْ جَحِدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَمَنْ عَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ وَوَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ
انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي.

آن اوست، که کلمه تامه خودم را با او قرار دادم، و حجّت و دلیل آشکار خود را نزد او قرار دادم و به وسیله عترت و اهل بیت
او ثواب داده و مجازات می کنم.

اول آن ها علی است، سرور عبادت کنندگان و زینت اولیای گذشته و فرزندش محمد باقر علیه السلام شبیه به جدش محمود،
شکافنده علم و معدن حکمت من است، به زودی شک کنندگان در امامت و ولایت جعفر هلاک می شوند؛ رد کننده بر او،
رد کننده بر من است، قول حق از ناحیه من است، جعفر را گرامی می دارم و او را به شیعیان و یاران و دوستانش خوشحال می
کنم. بعد از او فتنه ظلمانی به وجود می آید، اما خط مشی دین من قطع نمی شود [اشاره به فتنه واقفیه و ناووسیه دارد که در
همین کتاب بررسی شد] او حجّت من مخفی نمی ماند، و تحقیقا اولیا و دوستان من شقی [و گمراه] نمی شوند. بدانید اگر
کسی یکی از آن ها را انکار کند نعمت من را انکار کرده است، و اگر کسی یک آیه از کتابم را تغییر دهد بر من افترا زده
است. وای بر افترا زندگان و انکار کنندگان، وقتی که مدت عمر بنده و حبیب و برگزیده من موسی، به اتمام می رسد.

إِنَّ الْمَكْذِبَ بِالثَّامِنِ مُكَذَّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي وَعَلِيِّ وَلِيِّ وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضْعَعُ عَلَيْهِ أَعْيَاءَ النَّبُوَّةِ وَأَمْتَعَهُ بِالِاضْطِطَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتْ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفِنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لِأُقِرَّنَ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ وَوَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعِيدُنْ عِلْمِي وَمَوْضِعُ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَأَخْتَمْتُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّ وَنَاصِرِي وَالشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَآمِنِي عَلَى وَحْيِي أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنِ لِعِلْمِي الْحَسَنِ.

ثُمَّ أَكْمَلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبَهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ،

همانا تکذیب کننده هشتمین آن ها، تکذیب کننده همه آن ها است. علی ولی و یاور دین من است، او کسی است که سنگینی بار نبوت و توان حمل آن را به او دادم. دیو متکبری او را می کشد، در شهری که بنده صالح آن را بنا کرده و کنار بدترین خلق من دفن می شود.

قول حق از من است، دو چشم او را به پسرش، خلیفه و وارث علمش محمد، روشن می کنم. او معدن علم من و محل سرّ و حجت من بر خلقم می باشد. بهشت را جایگاه او قرار داده و او را درباره هفتاد هزار نفر از اهل بیتش [ممکن است از ذراری حضرت و یا حتی از شیعیان ایشان باشد] که همگی مستحق آتش جهنم هستند، شفیع قرار دادم و برای پسرش علی عاقبت به خیری و سعادت را قرار دادم. او که ولی و یاور دین من است و شاهد در خلقم و امین بر وحیم است. دعوت کننده به راهم و خزانه دار علمم حسن را از او به وجود آوردم.

سپس این نعمت را به فرزند حسن که "رحمه للعالمین" است، کامل می کنم، برای او کمال موسی و جمال عیسی و صبر ایوب خواهد بود.

سَيِّدِ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَيَتَّهَادِي رُءُوسَهُمْ كَمَا يَتَّهَادِي رُءُوسُ التُّرُكِ وَالِدِّ يَلْمُ، فَيَقْتُلُونَ

وَيُحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِينَ، تُضَيَّبُ الْأَرْضُ بِجِدْمَائِهِمْ وَيَنْفُشُ الْوَيْلُ وَالرَّيَّةُ فِي نِسَائِهِمْ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حُنْدَسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَأَرْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ، أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُؤْتَدُونَ.

قال عبد الرحمن بن سالم: قال لي أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك إلا هذا الحديث لكفاك، فصنه إلا عن أهله.

۱۰۹ - وأخبرنا جماعه، عن التلعكبري، عن أبي علي أحمد بن علي الرازي الأيادي قال: أخبرني الحسين بن علي، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن أحمد بن محمد الخليلي، عن محمد بن صالح الهمداني، عن سليمان بن أحمد، عن زياد بن مسلم وعبد الرحمن بن يزيد بن جابر، عن سلام قال: سمعت أبا سلمى راعي النبي صلى الله عليه وآله يقول:

به زودی اولیای من در زمان [غیبت] او خوار می شوند، سرهای آن ها را می کوبند؛ همچنان که سرهای ترک و دیلم را می کوبند. دائما با کشتار و آتش و ترس و رعب و وحشت همراه هستند و زمین با خون آن ها رنگی می شود. در بین زن های آن ها ناله و گریه و زجه ظاهر می شود. آنان حقیقتا اولیای من هستند، به واسطه آن ها هر فتنه ظلمانی را دفع می کنم و به وسیله ایشان زلزله ها و دگرگونی ها را از بین می برم.

«آن ها کسانی هستند که صلوات و رحمت و مغفرت پروردگارشان برای آن ها است و ایشان هدایت شدگانند» (۱).

عبد الرحمن بن سالم گفته است: ابو بصیر به من گفت: اگر در زندگی دنیا هیچ حدیثی نشینده ای بجز این حدیث، تو را کفایت می کند، پس آن را بجز از اهلش حفظ کن.

۱۰۹ / ۹ - سلام [بن ابی عمره] گفته که از ابا سلمی چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که

ص: ۲۹۶

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: سَجِعْتُ لَيْلَهُ أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ الْعَزِيزُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ قُلْتُ: وَالْمُؤْمِنُونَ قَالَ: صَدَقْتَ.

يا مُحَمَّدُ مَنْ خَلَفْتَ لِأُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: خَيْرُهَا.

قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، يَا رَبِّ.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَهُ فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَشَقَقْتُ لَكَ إِسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَلَا أُذْكَرُ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا وَذُكِرْتَ مَعِي، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَشَقَقْتُ لَهُ إِسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ.

می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند: شبی که به آسمان برده شدم، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «پیامبر به آنچه که پروردگارش به او نازل کرده است ایمان آورد».

عرض کردم: «و مؤمنان»؟ (۱)

فرمود: راست گفتمی.

ای محمد! چه کسی را برای امتت جانشین خودت قرار دادی؟

عرض کردم: بهترین آن ها را.

فرمود: علی بن ابی طالب را؟

عرض کردم: بله، ای پروردگارم.

فرمود: ای محمد! من به زمین [و اهل آن] توجه [و عنایتی] کردم و از میانشان تو را انتخاب کردم و برای تو نامی از نام های خودم برگزیدم [نام تو را از نام خودم گرفتم] پس هر کجا من یاد شوم تو هم همراه من یاد می شوی، پس من محمودم و تو محمد. سپس بار دیگر [به زمین و اهلش] توجه کردم و از میان آن ها علی را اختیار کردم و برای او هم نامی از نام های خودم را برگزیدم، پس من اعلی هستم و او علی.

ص: ۲۹۷

يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ شَبْحِ نُورٍ مِنْ نُورِي

وَعَرَضْتُ لِأَيَّتِكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ.

يَا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصْتَبِرَ مِثْلَ الشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَاهِدًا بِلَوْلَايَتِكُمْ مَا عَفَوْتُ لَهُ حَتَّى يَقِرَّ بِلَوْلَايَتِكُمْ.

يَا مُحَمَّدُ! أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. فَقَالَ: إِنْتَفِثْ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ.

فَالْتَفَتُ فَبَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرَ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْمُهَدِيَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ فِي ضَخْضَاحٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يُصَلُّونَ وَالْمُهَدِيُّ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّي.

ای محمد! من، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین را از شب و شمایل نور خودم خلق کردم و ولایت شما را بر اهل آسمان ها و زمین ها ارائه کردم، پس کسی که ولایت شما را پذیرفت در نظر من از مؤمنین است و کسی که ولایت شما را انکار کرد، در نظر من از کافران است.

ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم آن قدر عبادتم کند تا این که بند بندش از هم جدا شود و مثل مشک خشک و پوسیده بیابان شود، بعد [روز قیامت] در حالی [به محضر من] بیاید که منکر ولایت شما باشد، تا اقرار به ولایت شما نکند او را نخواهم بخشید.

ای محمد! دوست داری آن ها را ببینی؟

عرض کردم: بله، ای پروردگارم.

فرمود: به سمت راست عرش توجه کن. توجه کردم و دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی در دریای کم عمقی از نور ایستاده و نماز می خوانند، و مهدی در وسط آن هاست و مثل ستاره درخشان می ماند.

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هُوَ لِأَجْلِ الْحُجَّجِ وَهَذَا الثَّأْرِ مِنْ عِثْرَتِكَ.

يَا مُحَمَّدُ! وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِأَوْلِيَائِي وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي.

۱۱۰ - وروى جابر الجعفى قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن تأويل قول الله - عز وجل - «إِنَّ عِمْدَةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ» قال: فَتَنَفَّسَ سَيِّدِي الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ:

يَا جَابِرُ! أَمَّا السَّنَةُ فَهِيَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشُهُورُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

وَالِإِي وَإِلَى إِبْنِي جَعْفَرٍ وَإِبْنِي مُوسَى وَإِبْنِي عَلِيٍّ وَإِبْنِي مُحَمَّدٍ وَإِبْنِي عَلِيٍّ وَإِلَى ابْنَيْ الْحَسَنِ وَإِلَى ابْنَيْ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمَهْدِي، اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا حُجَّجَ اللَّهُ فِي خَلْفِهِ وَأَمَانُوهُ عَلَيَّ وَحِيهِ وَعِلْمِهِ.

ای محمد! اینان حجّت های خدایند و این منتقم از عترت تو می باشند.

فرمود: ای محمد! به عزّت و جلالم قسم که او حجّت واجبه برای اولیای من است [اطعامش برای اولیاء الله واجب است] و از دشمنانم انتقام خواهد گرفت.

۱۰ / ۱۱۰ - جابر جعفی گفته است: از امام باقر علیه السلام پیرامون تأویل این آیه قرآن سؤال کردم که می فرماید: «همانا عدد ماه ها نزد خدا [که به حساب حقّ و صلاح خلق است] در کتاب الهی دوازده ماه است، از آن روزی که خدا آسمان و زمین را آفرید، از آن دوازده ماه، چهار ماه آن حرام خواهد بود. این است دستور دین استوار و محکم، پس در آن ماه ها تعدی و ستم در حقّ خود و دیگران نکنید.» (۱)

آن گاه حضرت نفس عمیقی کشیدند [یا آه بلندی کشید] بعد فرمودند: ای جابر! اما سال، پس جدّ ما رسول خداست و ماه های آن دوازده ماه هستند و عبارتند از: امیرالمؤمنین [امام حسن و امام حسین و امام سجاد] تا می رسد به من و می رسد به پسر جعفر، و پسرش موسی و پسرش علی و پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و به پسرش محمد که هادی مهدی است، دوازده امام که حجّت های خدا در میان خلق خدا بوده و امین بر وحی و علم الهی هستند.

ص: ۲۹۹

وَالْأَرْبَعَةُ الْحُرْمُ الَّذِينَ هُمُ الدِّينُ الْقَيِّمُ، أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ يَخْرُجُونَ بِاسْمِ وَاحِدٍ: عَلِيٌّ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَالْإِقْرَارُ بِهَؤُلَاءِ هُوَ الدِّينُ الْقَيِّمُ «فَلَا تَظَلُّمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ» أَيْ قُولُوا بِهِمْ جَمِيعًا تَهْتَدُوا.

۱۱۱ - أخبرنا جماعه، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البرزوفري، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثفنيات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكي الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين عليهم السلام قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتَهُ - لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا أَبَا الْحَسَنِ أَخْضِرْ صَحِيفَةً وَدَوَاهًا.

و چهار ماه محترم که دین مستحکم هستند، چهارتن از آن ها هستند که با یک نام خارج شده اند و عبارتند از: علی امیرالمؤمنین و پدرم علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد [امام هادی] علیهم السلام. پس اقرار به ولایت این چهار امام، همان دین مستحکم است. «پس در مورد ایشان برخودتان ظلم نکنید» یعنی به همه آن ها معتقد باشید تا هدایت شوید.

۱۱ / ۱۱۱ - امام صادق از پدرش امام باقر، از پدرش صاحب پینه ها (۱)

[امام سجاد] آقای عبادت کنندگان، از پدرش حسین شهید پاک و طاهر، از پدرش امیرالمؤمنین علیهم السلام

نقل می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که از دنیا رفتند، به علی علیه السلام فرمودند: ای ابا الحسن! ورق و جوهری آماده کن.

ص: ۳۰۰

۱- . ثفنات جمع ثفن است؛ یعنی پینه. ثفنت یده = یعنی دستش پینه بسته بود و به این جهت امام سجاد علیه السلام را صاحب ثفنات می گویند که به سبب کثرت سجده و عبادت، مواضع سجده حضرت پینه بسته بود.

فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصِيَّتُهُ حَتَّىٰ إِنْتَهَىٰ إِلَىٰ هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ:

يَا عَلِيُّ! إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا.

فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَى عَشَرَ إِمَامًا، سَيَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَىٰ فِي سَمَائِهِ: عَلِيًّا الْمُرْتَضَىٰ وَآمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَالْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَالْمَأْمُونَ وَالْمَهْدِيَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ.

يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيَّتِي عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِي، حَبِيْبِهِمْ وَمَوْتِيهِمْ وَعَلَىٰ نِسَائِي، فَمَنْ تَبَّهَهَا لَقِيْتَنِي غَدًا وَمَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا، لَمْ تَرِنِي وَلَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ، وَأَنْتَ خَلِيْفَتِي عَلَىٰ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

حضرت وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمودند، تا این که به اینجا رسید:

علی جان! به زودی پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن ها دوازده مهدی، و تو اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرمؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق کننده بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی به جز تو صحیح نیست.

علی جان! تو وصی من و سرپرست اهل بیت هستی چه زنده و چه مرده آنان و همچنین بر زنانم وصی من خواهی بود، پس هر کدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می کند، و هر کدام را که تو طلاق بدهی من از او بیزارم،

و در قیامت نه مرا می بیند و نه من او را می بینم. (۱)

تو پس از من جانشین و خلیفه ام بر امتم

ص: ۳۰۱

۱- یکی از اختصاصات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این است که زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ایشان نمی توانستند به عقد ازدواج کسی در آیند و همچنان همسر حضرت بودند و با مرگ پیامبر ازدواج آن ها قطع نمی شود، چرا که مرده یا زنده پیامبر یکی است و فرقی نمی کند و از طرفی حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایجاب می کند که این گونه باشد. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا و طبق وصیت حضرت، سرپرست زن های رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

فَإِذَا حَضَرَ تَكَ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْوَصِيُولِ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الشَّهِيدِ الزَّكِيِّ الْمَقْتُولِ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّنَاتِ عَلِيِّ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي جَعْفَرِ الصِّادِقِ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي مُوسَى الْكَاطِمِ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي عَلِيِّ الرِّضَا، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي عَلِيِّ النَّاصِحِ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْفَاضِلِ، فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلَيْسَ لِمَهْأِ إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفِظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا، ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، (فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ) فَلَيْسَ لِمَهْأِ

هستی. زمانی که وفات تو رسید وصایت و جانشینی مرا به پسر حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمان مرگ او که فرا رسید آن را به فرزندم حسین، پاک و شهید بسپارد، و وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش آقا و سید عبادت کنندگان و صاحب ثنات «علی» واگذار نماید، و هرگاه زمان فوت او رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که مرگ او رسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آن گاه که مرگ او فرا رسید به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، و وقتی که مرگ او فرا رسید به فرزندش علی «رضا» تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمد ثقه «تقی» بسپارد و زمانی که مرگ او فرا رسید آن را به فرزندش علی «ناصر» واگذار نماید، و زمانی که مرگ او رسید آن را به پسرش حسن «فاضل» بسپارد، و زمانی که مرگ او فرا رسید آن را به فرزندش [محمد] که حافظ شریعت و آل محمد صلی الله علیه و آله است بسپارد.

این دوازده امام بود، بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود، پس وقتی که زمان رحلت امام دوازدهم رسید، وصایت و جانشینی من را به فرزندش که اولین و برترین

إِلَى ابْنِهِ أَوَّلَ الْمُقَرَّبِينَ، لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ: إِسْمٌ كَاسْمِي وَاسْمٌ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَحْمَدُ وَالْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ.

۱۱۲ - وأخبرني جماعه، عن عدّه من أصحابنا، عن محمّد بن يعقوب، عن أبي عليّ الأشعري، عن الحسين بن عبد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن الحسن بن سماعه، عن عليّ بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زراره قال:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ [مِنْ] وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ.

۱۱۳ - وبهذا الإسناد، عن محمّد بن يحيى، عن محمّد الحسين، عن مسعده بن زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام ومحمّد بن الحسين، عن إبراهيم بن أبي يحيى المدني، عن أبي هارون العبدى، عن أبي سعيد الخدرى قال: كنت حاضرا لما هلك أبو بكر واستخلف عمر أقبل يهودى من

مقربين است تسليم نماید، و او سه نام دارد، يك نامش مانند نام من است، و نام

ديگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومين نام او مهدى خواهد بود و او (۱) اولين مؤمنان است.

۱۲ / ۱۱۲ - زراره [بن اعين] گفته که از امام باقر عليه السلام شنيدم که می فرمودند: دوازده امام از آل محمد همگی محدث بوده و از اولاد رسول خدا صلى الله عليه و آله و على بن ابى طالب عليه السلام هستند. پس رسول خدا و على عليهم السلام پدران آن ها هستند.

۱۳ / ۱۱۳ - مرحوم کلینی با دو سند متصل از امام صادق عليه السلام و سپس ابوسعید خدری (۲)

نقل می کند که [ابوسعید] گفت: وقتی ابوبکر به هلاکت رسید و عمر

ص: ۳۰۳

۱- از حیث درجه و مقام ایمانی.

۲- سعد بن مالک بن سنان از اصحاب پیامبر اکرم و امیر مؤمنان علیهما السلام بود. امام صادق علیه السلام در حقیقت فرمودند: حقا که این امر مذهب مقدس تشیع نصیب ابوسعید خدری شد. ترجمه الکنی واللقاب شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۱۴۵، نشر اسلامیة.

عظما یترب یزعم یهود المدینه أنه أعلم أهل زمانه حتی رفع إلی عمر، فقال له: یا عمر إنی جئتک أرید الإسلام، فإن خبرتني عمّیا أسألك عنه فأنت أعلم أصحاب هذا الكتاب والسنة، وجميع ما أرید أن أسأل عنه قال: فقال (له): عمر إنی لست هناك، لكنی أرشدک إلی من هو

أعلم أمتنا بالكتاب والسنة وجميع ما قد تسأل عنه، وهو ذاک - وأوماً إلی علیّ علیه السلام -.

فقال له اليهودی: یا عمر إن کان هذا كما تقول فما لك وبيعه الناس! وإنما ذاک أعلمکم؟ فزبره عمر.

ثم إن اليهودی قام إلی علیّ علیه السلام فقال: أنت كما ذکر عمر؟ فقال: وما قال عمر؟ فأخبره،

جانشین او شد، من خودم حاضر و شاهد بودم که یکی از بزرگان یهود که یهودیان مدینه گمان می کردند او عالم ترین مردم عصر خودش هست آمد تا به عمر رسیده و به او گفت: ای عمر من آمده ام تا نزد تو مسلمان شوم! اگر تو از آنچه که می پرسم جواب دادی، پس معلوم می شود که تو عالم ترین اصحاب این کتاب [قرآن] و سنت [رسول الله صلی الله علیه و آله] هستی و تمامی آنچه را که می خواهم سؤال کنم می دانی. عمر به او گفت: من در این مقام [علمی] نیستم. اما تو را راهنمایی می کنم به کسی که عالم ترین امت ما به کتاب و سنت است و به هرچه که پرسشی عالم است، او آن مرد است. و اشاره به علی علیه السلام کرد. یهودی گفت: ای عمر! اگر این گونه است که تو می گویی، پس تو چه حقی داری که مردم با تو بیعت کنند در حالی که آن مرد عالم ترین شماست؟ عمر او را از حرف زدن منع کرده و تهدیدش کرد.

بعد یهودی برخاست و به سمت علی علیه السلام رفت و خطاب به حضرت عرض کرد: تو آن گونه هستی که عمر گفت؟ حضرت فرمودند: عمر چه گفته؟ یهودی ماجرا را به

قال: فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ عُمَرُ سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ فَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرَ الْأُمَّمِ وَأَعْلَمُهَا صَادِقُونَ، وَمَعَ ذَلِكَ أَدْخَلَ فِي دِينِكُمُ الْإِسْلَامَ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

نَعَمْ، أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ، سَلُّ عَمَّا بَدَا لَكَ أُخْبِرْكَ عَنْهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثَةٍ وَثَلَاثَةٍ وَوَاحِدَةٍ.

قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِيُّ لِمَ لَمْ تَقُلْ أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ؟

فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ سَأَلْتُكَ عَنِ الثَّلَاثِ وَإِلَّا كَفَفْتُ، وَإِنْ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ السَّبْعِ فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَأَفْضَلُهُمْ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ.

حضرت خبر داده و گفت: اگر تو همان گونه هستی که عمر گفته، اموری را از تو می پرسم و می خواهم بدانم آیا کسی از شما آن مسائل را می داند؟ و این که ادعا می کنید که بهترین و عالم ترین امت ها هستید، راست می گویید؛ تا با توجه به صدق شما در ادعایتان، به دین شما داخل شوم و مسلمان گردم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بله، من همان گونه هستم که عمر گفته است، از هر چیزی که برای تو پیش آمده پرس تا ان شاء الله به تو جواب دهم.

یهودی عرض کرد: از سه و سه و یک به من خبر دهید.

حضرت فرمودند: ای یهودی چرا نگفتی از هفت به من خبر بده؟

یهودی گفت: اگر به سه تای اول خبر دادی و جواب دادی سه تای دوم را از شما می پرسم در غیر این صورت [اگر سه تای اولی را جواب ندادی] ادامه نمی دهم و برای من کفایت می کند، و اما اگر به هر هفت تا جواب دادی، پس شما عالم ترین و برترین اهل زمین بوده و به مردم از خودشان سزاوارتر هستید. [یعنی نسبت به جان و مال مردم از خودشان بیشتر حق دارید.]

فَقَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا يَهُودِيَّ.

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وَضَعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَأَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَأَوَّلِ عَيْنٍ تُبْعَثُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ.

فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدِيَ؟ وَأَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيَّنَ مَنْزِلُهُ فِي الْجَنَّةِ؟ وَأَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هُدِيَ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّهَا وَهُمْ مِنِّي.

وَأَمَّا مَنْزِلُ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ فَهُوَ أَفْضَلُهَا وَأَشْرَفُهَا جَنَّةُ عَدْنٍ.

حضرت فرمودند: از آنچه که برای تو پیش آمده پرس.

یهودی گفت: از اولین سنگی که بر روی زمین قرار داده شد، و اولین درختی که بر روی زمین کاشته شد، و اولین چشمه ای که بر روی زمین جاری شد به من خبر بده.

حضرت هر سه را بیان فرمودند.

بعد یهودی به حضرت عرض کرد: از این امت به من خبر بدهید که چند امام هدایت گر دارد؟ و از پیامبرتان که جایگاهش در بهشت کجاست؟ و چه کسانی در بهشت همراه او هستند؟

امیرمؤمنان فرمودند: برای این امت دوازده امام هدایت کننده است که از ذریه پیامبر این امت و از نسل من هستند. اما منزل پیامبر ما صلی الله علیه و آله در بهشت بالاترین و شریف ترین جای بهشت؛ یعنی همان بهشت عدن است.

وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ مِنْهَا فَهَوْلَاءِ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّهَمُ وَجَدْتُهُمْ - أُمَّ أُمَّهَمُ - وَذَرَارِيهِمْ، لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ.

۱۱۴ - و بهذا الإسناد، عن محمد بن يعقوب، عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال:

أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَى يَدِ سَيْلَمَانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ قَدْ رَكِبُوا مِنْ

و اما کسانی که از این امت در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه اویند، همان دوازده نفر از ذریه ایشان و مادرشان و جدہ آن‌ها؛ یعنی مادر مادرشان و فرزندان آن‌ها می باشند و در این مقام هیچ کس با آن‌ها شریک نیست.

۱۱۴ / ۱۴ - ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری (۱)

از امام جواد علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام همراه امام حسن مجتبی علیه السلام که به دست سلمان تکیه داده بود، وارد مسجد الحرام شدند، در همین حین مردی با چهره و لباسی مناسب و خیلی خوب جلو آمد و به امیرالمؤمنان سلام کرد، امام جواب سلام او را داده و نشستند، بعد آن مرد عرض کرد: ای امیرمؤمنان! از شما سه مسأله می پرسم، اگر جواب آن‌ها را دادی می فهمم که مردم نسبت به ولایت و امر شما بر آنچه که از آن‌ها گذشته سوار شده اند [یعنی به دوره جاهلیت برگشته اند] و در دنیا و آخرت از عذاب الهی ایمن

ص: ۳۰۷

۱- . داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیهم از اصحاب امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری علیهم السلام بوده، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداءه را هم زیارت کرده است. او محدثی جلیل القدر و عظیم المنزله بود. ترجمه الکنی و الالقاب، حاج شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۳۱۰.

أَمْرِكَ مَا قَضَى عَلَيْهِمْ، وَإِنْ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرُّعٌ سِوَاءِ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ.

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسَى وَعَنِ

الرَّجُلِ يُشْبِهُ وَلَدَهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ؟

فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَجِبْهُ.

فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَوْلَمُ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ.

نخواهند بود، و اما اگر به گونه ای دیگر بود [و جواب ندادی] می فهمم شما با آن ها

شریعت مساوی دارید [و هیچ برتری نسبت به آن ها نداری].

حضرت فرمودند: از آنچه که برای پیش آمده بپرس.

آن مرد عرض کرد: به من خبر بده از مردی که می خوابد، روحش کجا می رود؟ و [بگو] انسان چگونه یاد می آورد و فراموش می کند؟ و [باز بگو] از مردی که فرزندش به عموها و دایی هایش شبیه می شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه به حسن علیه السلام شده و فرمودند: ای ابا محمد! جواب او را بده و امام حسن علیه السلام هم جواب او را داد.

مرد گفت: شهادت می دهم به این که خداوندی بجز خدای متعال نیست و پیوسته به آن شهادت می دهم.

و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و همیشه به آن شهادت می دهم.

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا.

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَأَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ -.

وَأَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيٌّ أَبِيهِ وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَكَ.

وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ.

وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ.

وَأَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ.

وَأَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ.

وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ.

و شهادت می دهم که تو وصی رسول خدا و قیام کننده به حق و حجت او هستی - اشاره به امیرالمؤمنین کرد - و همیشه به این شهادت می دهم.

و شهادت می دهم که تو وصی و قیام کننده و حجت او هستی و اشاره به حسن کرد.

و شهادت می دهم که پس از تو، حسین بن علی وصی پدرش بوده و قائم به حق و حجت خداست.

و شهادت می دهم که پس از حسین، علی بن الحسین قائم به امر امامت است.

و شهادت می دهم که پس از علی بن الحسین، محمد بن علی قائم به امر امامت است.

و شهادت می دهم که پس از محمد بن علی، جعفر بن محمد قیام کننده به امر امامت است.

و شهادت می دهم که پس از جعفر بن محمد، موسی قائم بر امر امامت است.

و شهادت می دهم که پس از موسی بن جعفر، علی بن موسی قائم به امر امامت است.

و شهادت می دهم که پس از علی بن موسی، محمد بن علی قائم بر امر امامت است.

وَأَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى.

وَأَشْهَدُ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ.

وَأَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ.

وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكْتَنَى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا

مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ثُمَّ قَامَ فَمَضَى.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! اتَّبِعْهُ أَنْظُرْ أَيْنَ يَقْصُدُ؟

فَخَرَجَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ (لَهُ): مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دُرِيْتُ أَيْنَ

و شهادت می دهم که پس از محمد بن علی، علی بن محمد قائم به امر امامت است.

و شهادت می دهم بر پس از علی بن محمد، حسن بن علی قائم به امر امامت است.

و شهادت می دهم بر [امامت] مردی از اولاد حسن (۱)

که کنیه و اسمش برده نمی شود، تا این که امرش [قیام و ظهورش واقع شده] غلبه کند، و زمین را پر از عدل و داد کند همچنان که پر از ظلم و جور شده است، و سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خداوند نثار شما باد.

بعد [از ادای این شهادت] برخاست و رفت.

امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد! او را دنبال کن بین کجا می رود؟ امام حسن علیه السلام خارج شد [و خیلی زود برگشته] و فرمودند: تا پایش را از مسجد

ص: ۳۱۰

۱- . در بعضی از اسناد مثل علل الشرایع / ج ۱، ص ۶۹ من ولد الحسن آمده که منافاتی ندارد، به دلیل این که امام باقر که مادرش دختر امام حسن علیهما السلام و پدرشان امام سجاد علیه السلام بودند، همه اهل بیت از نسل امام حسن و امام حسین هستند. بنابراین امام زمان علیه السلام از اولاد امام مجتبی علیه السلام است فلذا منافاتی ندارد و شاید به جهت حضور امام مجتبی علیه السلام آن مرد گفته است من ولد الحسن که کاملاً صحیح است.

أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَتَعْرِفُهُ؟

فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فهذا طرف من الأخبار قد أوردناها، ولو شرعنا في إيراد (ما) من جهة الخاصه في هذا المعنى لطلال به الكتاب، وإنما أوردنا ما أوردنا منها ليصح ما قلناه من نقل الطائفتين

المختلفتين، ومن أراد الوقوف على ذلك فعليه بالكتب المصنفة في ذلك فإنه يجد من ذلك شيئاً كثيراً حسب ما قلناه.

بيرون گذاشت نفهمیدم به کجای زمین خدا رفت؟ لذا به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام برگشتم و [آنچه را که دیده بودم] اعلام کرده و گفتم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد! آیا او را شناختی؟

عرض کردم: خدا و رسول خدا و امیرالمؤمنین اعلم و داناترند.

حضرت فرمودند: او خضر پیامبر بود.

آنچه که ذکر شد فقط بخشی از اخبار [این موضوع] بود، و اگر بخواهیم تمام روایاتی که از طریق خاصه [شیعه] در این باب آمده است را بیان کنیم حتما کتاب خیلی طولانی می شود. و فقط همین مقدار روایات را از مجموع اخبار این باب بیان نمودیم تا برگفته ما مبنی بر نقل روایات این باب توسط هر دو طایفه شیعه و سنی صححه بگذارد و اگر کسی بخواهد بر همه اخبار دسترسی پیدا کند، می بایست به کتبی که در این مورد نوشته شده است مراجعه کند (۱).

که در این صورت روایات بسیار زیادی بر [حقانیت] گفته ما پیدا می کند.

ص: ۳۱۱

۱- کتاب الغیبه. محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی - باب فی الائمة اثنا عشر اماما و ذکر ما یدل علیه من القرآن و التوراه من ذلك، و باب أن الائمة اثني عشر آخرهم المهدي، ص ۳۹ تا ۶۹ - چاپ اعلمی بیروت - و باب أن الائمة اثني عشر من طرق العامة.

فإن قيل: دلّوا أولاً على صحّ هذه الأخبار، فإنّها [أخبار] آحاد لا يعول عليها فيما طريقه العلم، وهذه مسأله علميه، ثمّ دلّوا على أنّ المعنى بها من تذهبون إليه إمامته فإنّ الأخبار التي رويتها عن مخالفيكم وأكثر ما رويتها من جهة الخاصّه إذا سلّمت فليس

فيها صحّ ما تذهبون إليه لأنّها تتضمّن (العدد فحسب، ولا تتضمّن) غير ذلك، فمن أين لكم أنّ أئمتكم هم المرادون بها دون غيرهم.

قلنا: أما الذي يدلّ على صحّتها فإنّ الشيعة الإماميه يروونها على وجه التواتر خلفاً عن سلف،

وطريقه تصحيح ذلك موجوده في كتب الإماميه النصوص على أمير المؤمنين عليه السلام والطريقه واحده

اشكال: اولاً: بر صحّت اين اخبار استدلال نموده و ثابت كنيد كه اخبارتان صحيح است، چرا كه تمام اين اخبار كه روايت كرديد، خبر واحد هستند، و در اموري كه اثباتشان نيازمند به علم است، خبر واحد قابل اعتماد نيست. [چون خبر واحد علم آور نيست، بلكه حداكثر ظن آور است] و اين مسأله هم يك مسأله علمي است.

ثانياً: استدلال کرده و دليل بياوريد مبني بر اين كه معنای اين اخبار همان كسي است كه شما به امامتش معتقد هستيد، چون اخباري كه از مخالفيتان روايت كرديد و نيز بيشترواياتي كه از شيعه روايت كرديد، با فرض اين كه آن ها را بپذيريم، در آن ها دليلي بر صحّت اعتقاد شما نيست، چون اين اخبار فقط بيانگر عدد هستند و چيزي غير اين را نمي گويند، پس شما از كجا مي گوييد كه امامانتان همان ۱۲ عدد روايات است و امامان ديگر را شامل نمي شود؟

جواب اشكال: اما آنچه كه بر صحّت اين اخبار دلالت مي كند اين است كه شيعه اماميه اين موضوع و روايات آن را نسل به نسل به صورت تواتر نقل و روايت کرده اند و طريقه تصحيح اين دسته از اخبار در كتب اماميه و [باب] نصوص و تصريحات بر ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام موجود مي باشد و طريقه اين روايات هم يكي است. [بنابراين اخبار اين باب خبر واحد نيستند، بلكه متواتر هستند.]

وأيضاً فإنَّ نقل الطائفتين المختلفتين المتباينتين في الإعتقاد يدلُّ على صحَّه ما قد اتَّفقا على نقله لأنَّ العاده جاريه أنَّ كلَّ من اعتقد مذهبا وكان الطريق إلى صحَّه ذلك النقل، فإنَّ دواعيه تتوفَّر إلى نقله، وتتوفَّر دواعي من خالفه إلى إبطال ما نقله أو الطعن عليه،

والإنكار لراويته، بذلك جرت العادات في مدائح الرجال وذمَّهم وتعظيمهم والنقص منهم.

ومتي رأينا الفرقة المخالفه لهذه الفرقة قد نقلت مثل نقلها ولم تتعرَّض للطعن على نقله

علاوه بر این: دو طایفه ای که در اعتقادات مخالف هم هستند و هر کدام اعتقاداتش با دیگری فرق می کند وقتی خبری را در یک مورد نقل می کنند، دلالت بر صحّت امری دارد که [هر دو طایفه] بر آن اتفاق نظر دارند. [و می بینیم که در اینجا شیعه و سنی در نقل روایات در مورد دوازده امام اتفاق نظر دارند و این در حالی است که در مسأله امامت، دو اعتقاد کاملاً مجزا از همدیگر دارند] به این جهت که عادتاً چنین است که هر کسی که به مذهب و مرامی معتقد است و راه صحیح بودن اعتقادش همان اخبار باشد، مدعیان آن به نقل اخبار روی می آورند، مخالفانشان نیز برای ابطال آن اخبار و انکار روایاتشان به

روایات دیگری مراجعه می کنند [نه این که همان اخبار را نقل کنند] عادت در مدح و ستایش افراد و مذمت آن ها و بزرگ داشتن و یا کوچک شمردن آن ها به همین ترتیب جریان پیدا کرده و شکل گرفته است، که همه چیز در مورد رد یا تأیید افراد عادتاً اخباری است که درباره آن ها است.

با توجه به این مقدمه، وقتی دیدیم کسانی که با فرقه تشیع مخالف هستند نیز مثل همین اخبار شیعه را نقل کرده و از طرفی متعرض طعن و ایراد گرفتن بر نقل شیعه نشده اند و مضمون خبر را که دلالت بر آن اعتقاد [مثل امامت دوازده امام] دارد را انکار

ولم تنكر متضمن الخبر دل ذلك على أن الله تعالى قد تولى نقله وسخرهم لروايته، وذلك دليل على صحه ما تضمنه الخبر.

وأما الدليل على أن المراد بالأخبار والمعنى بها أئمتنا عليهم السلام فهو أنه إذا ثبت بهذه الأخبار أن الإمامه محصوره في الإثنى عشر إماما، وأنهم لا يزيدون ولا ينقصون، ثبت ما ذهبنا إليه، لأن الأئمة بين قائلين: قائل يعتبر العدد الذي ذكرناه فهو يقول:

إن المراد بها من يذهب إلى إمامته ومن خالف في إمامتهم لا يعتبر هذا العدد، فالقول - مع اعتبار العدد - أن المراد غيرهم خروج عن الإجماع وما أدى إلى ذلك وجب القول بفساده.

نكرده، بلکه خودشان هم مبادرت به نقل آن اخبار کرده اند، دلالت بر این امر می کند که خداوند تعالی خود متولی [و هادی] نقل آن اخبار شده و به روایت کردنش توسط مخالفان، ایشان را مسخره نموده [و حجّت را بر آن ها تمام کرده] است و همین دلیل محکمی بر صحّت مضمون خبر است.

امّا دلیل این که مقصود و مراد اخبار به دوازده امام، همان ائمه ما عليهم السلام هستند این است که وقتی به واسطه این اخبار ثابت شد که امامت در دوازده امام محصور بوده و کم و زیاد هم نمی شود، اعتقاد ما ثابت می شود؛ چرا که امت فقط دو نظریه دارند:

یکی این که همان طور که ما گفتیم عدد را معتبر بدانند، چنین کسی می گوید: مراد از دوازده امام، همانی است که امامیه معتقد است.

دوم این که کسی که با امامت ایشان مخالف است این عدد را معتبر نمی داند. بنابراین با فرض معتبر بودن عدد [۱۲] اعتقاد به این که مراد از دوازده امام، کسانی غیر از ائمه شیعه باشد، خروج از اجماع (۱).

است و قولی که منجر به خروج از اجماع [مسلمین] شود فسادش ثابت است.

ص: ۳۱۴

۱- ابن ابی زینب در کتاب غیبت باب أن الاثمه اثني عشر من طرق العامه، روایاتی در این باب ذکر کرده است که قابل مراجعه می باشد.

ویدلّ أيضاً علی إمامه ابن الحسن علیه السلام وصحّه غیبه ما ظهر وانتشر من الأخبار الشائعه الذائعه عن آبائه علیهم السلام قبل هذه الأوقات بزمان طویل من أنّ لصاحب هذا الأمر غیبه، وصفه غیبه وما یجری فیہ من الاختلاف، ویحدث فیها من الحوادث، وأنّه یكون له غیبتان إحداهما أطول من الأخری، وأنّ الأولى یعرف فیها خبره، والثانیه لا یعرف فیها أخباره فوافق ذلك علی ما تضمنته الأخبار.

ولو لا صحّتها وصحّه إمامته لما وافق ذلك، لأنّ ذلك لا یكون إلاّ بإعلام الله تعالی علی لسان نبیّه صلی الله علیه و آله وهذه أيضاً طریقہ معتمده اعتمدها الشیوخ قديما.

«روایات ائمه در مورد غیبت امام زمان علیه السلام»

اخباری که مدّت ها پیش از امامت و غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام از ناحیه پدران بزرگوار ایشان علیهم السلام صادر شده و در جامعه اسلامی انتشار یافته است، همگی بر امامت و صحّت غیبت فرزند برومند امام حسن عسکری علیه السلام دلالت می کند.

از جمله این که برای صاحب این امر غیبتی است، و [روایاتی مبنی بر] نشانه های غیبت و آنچه که از اختلافات پیش می آید و حوادثی که در زمان غیبت به وقوع می پیوندند و این که ایشان دو غیبت دارد که یکی طولانی تر از دیگری است، در غیبت اول از ایشان اخباری در دست هست و خبرشان شناخته شده است، اما در غیبت دوم اخبار ایشان شناخته نمی شود، و از ایشان خبری در دست نیست. (۱)

پس موضوع غیبت [با خصوصیاتى که گفتیم] موافق مضمون اخبار و روایات است.

اگر صحّت غیبت و امامت ایشان نبود، موضوعات بالا، با مضمون اخبار موافق نمی شدند، چون این اخبار چیزهایی است که از طرف خداوند بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری شده است. و این راهی است که بزرگان ما از قدیم بر آن اعتماد داشته اند.

ص: ۳۱۵

۱- این معنا که شیعیان توسط نواب و سفرای امام از احوال حضرت خبردار می شوند، اما در زمان غیبت دوم یا غیبت کبری، رابطه مردم با حضرت به توسط سفرا و نواب هم کاملاً قطع شده و دیگر ارتباطی برقرار نشد.

ونحن نذكر من الأخبار التي تضمن ذلك طرفاً ليعلم صحه ما قلناه، لأن استيفاء جميع ما روى في هذا المعنى يطول، وهو موجود في كتب الأخبار، من أرادته وقف عليه من هناك.

۱۱۵ - فمن ذلك: ما أخبرنا به جماعه، عن أبي محمّد التلعكبري، عن أحمد بن عليّ الرازي، عن محمّد بن جعفر الأسدي، عن سعد بن عبد الله، عن موسى بن عمر بن يزيد، عن

عليّ بن أسباط، عن عليّ بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام في قول الله تعالى: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» قال:

نَزَلَتْ فِي الْإِمَامِ فَقَالَ: (إِنْ) أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ

بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَبِحَلَالِ اللَّهِ تَعَالَى وَحَرَامِهِ؟

ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا.

ما فقط بخش کوچکی از اخباری که شامل این مطالب هستند را برای این که صحت ادعای ما معلوم شود، ذکر می کنیم. چون بیان و به دست آوردن تمامی آنچه که در این زمینه روایت شده و در كتب اخبار موجود است بسیار طولانی خواهد شد. لذا هر که علاقمند است همه روایات را ببیند به كتب مفصل در این باب مراجعه کند.

۱ / ۱۱۵ - از آن جمله روایات این است که ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه کریمه قرآن که می فرماید: [به کافران] بگو اگر آب [که مایه حیات است] به زمین فرو برود، کیست که باز آب گوارا برایتان پدید آورد. (۱)

نقل می کند که حضرت فرمودند: این آیه پیرامون امامت نازل شده است، بعد فرمودند: هر وقت امام شما غایب شود و ندانید که در کجاست، پس چه کسی برای شما امامی می آورد که ظاهر بوده و اخبار آسمان و زمین و همچنین حلال و حرام خداوند را برایتان بیان کند؟

سپس فرمودند: بدان، به خدا قسم هنوز تأویل این آیه نیامده و حتماً تأویل آن [که

مصدق عینی آن غیبت امام زمان علیه السلام است] خواهد آمد.

ص: ۳۱۶

۱۱۶ - سعد بن عبد الله، عن الحسين بن عمر بن يزيد، عن أبي الحسن بن أبي الربيع المدائني، عن محمد بن إسحاق، عن أسيد بن ثعلبه، عن أم هانئ قالت لقيت أبا جعفر عليه السلام فسألته عن قول الله تعالى «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» فقال:

إِمَامٌ يُخْنَسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَيِّئَةٌ وَمَاتَتَيْنِ، ثُمَّ يَدُو كَالشَّهَابِ الْوَقَادِ، فَإِنْ أَدْرَكَتْ ذَلِكَ قُرَّتْ عَيْنُكَ.

۱۱۷ - سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن موسى بن قاسم البجلي وأبي قتاده علي بن محمد بن حفص، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: قلت له: ما تأويل قول الله تعالى: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» فقال:

إِذَا فَقَدْتُمْ إِمَامَكُمْ فَلَمْ تَرَوْهُ فَمَاذَا تَصْنَعُونَ؟

۲ / ۱۱۶ - ام هانی گفته است: به محضر امام باقر علیه السلام رسیدم و از این آیه قرآن که می فرماید: «قسم به آن ستارگان که حرکت کرده و پنهان می شوند»^(۱)

پرسیدم، حضرت فرمودند: آن امامی است که در زمان خودش و زمانی که علم و آگاهی مردم نسبت به ایشان قطع می شود، او در سال ۲۶۰ ه. ق غایب می شود، و بعدا مانند شهاب درخشان در تاریکی شب ظاهر می گردد، پس اگر آن [زمان ظهور] را درک کردی و دیدی، چشمت روشن!

۳ / ۱۱۷ - علی بن جعفر می گوید: از موسی بن جعفر علیهما السلام در مورد تأویل و تفسیر آیه کریمه «[به کافران] بگو اگر آب [که مایه حیات است] به زمین فرو رود، کیست که باز آب گوارا برایتان پدید آورد»^(۲)

پرسیدم، فرمودند: زمانی که امامتان را گم کنید و ایشان را نبینید، پس چه می کنید؟

ص: ۳۱۷

۱- .سوره تکویر / آیه ۱۵ و ۱۶.

۲- .سوره ملک / آیه ۳۰.

۱۱۸ - و أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن الشاذان، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن صفوان بن يحيى، عن أبي أيوب، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَهُ فَلَا تُتَكْرَهُوا.

۱۱۹ - محمد بن جعفر الأسدي، عن سعد بن عبد الله، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن إسحاق بن محمد الصيرفي، عن يحيى بن المثنى العطار، عن عبد الله بن بكير، عن عبيد بن زرارہ قال:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ.

۱۲۰ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن الفضل بن شاذان، عن عبد الله بن جبلة، عن عبد الله بن المستنير، عن المفضل بن عمر قال:

۱۱۸ / ۴ - أبو بصير گفته است: امام صادق عليه السلام فرمودند: اگر زمانی غیبت صاحبتان را به شما خبر بدهند انکار نکنید.

۱۱۹ / ۵ - عبيد بن زرارہ گفته است: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند: مردم امامشان را گم می کنند، پس ایشان در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند ولی آن ها امام را نمی بینند.

۱۲۰ / ۶ - مفضل بن عمر (۱)

گفته است: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند:

ص: ۳۱۸

۱- . در مورد پذیرش و یا ردّ خبر مفضل بن عمر، کلمات متعدد و متفاوتی از علمای رجال رسیده است، مرحوم شیخ طوسی رحمه الله در همین کتاب غیبت، روایاتی در مدح ایشان نقل کرده که عبارتند از روایات ۹ - ۸ - ۲۹۷ و ایشان را از وکلای ممدوح ائمه عليهم السلام ذکر کرده و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام می داند. مرحوم آیت الله خویی در «معجم رجال الحدیث» پس از نقل اقوال در مورد مفضل بن عمر می فرماید: «ان المفضل بن عمر جلیل ثقه».

سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولُ بَعْضُهُمْ: مات، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: قُتِلَ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.

۱۲۱ - وبهذا الإسناد، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن علي بن أبي حمزه، (عن أبي بصير)، عن أبي جعفر عليه السلامقال:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ عَزْلِهِ، وَلَا بُدَّ فِي عَزْلَتِهِ مِنْ قُوَّةٍ، وَمَا بِنِثْلَيْنِ مِنْ وَحْشَةٍ وَنَعَمِ الْمَنْزِلِ طَيِّبِهِ.

برای صاحب این امر دو غیبت است: یکی آن قدر طولانی خواهد شد، تا این که بعضی می گویند: امام مرده است و عدّه ای می گویند: کشته شده است و برخی می گویند: آمده و رفته است، تا آنجا که از اصحاب و یارانش عدّه بسیار کمی می مانند و هیچ کسی از اولاد حضرت و دیگران از مکان ایشان مطلع نخواهد بود بجز غلامی که کارهای ایشان را انجام می دهد.

۱۲۱ / ۷ - ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: صاحب این امر به ناچار کنارگیری کرده و در عزلت خواهد بود و می بایست در عزلت و تنهایی اش قوه و توانایی داشته باشد و با وجود سی نفر وحشت و ترس نیست، و طیبیه خوب منزلی است. (۱)

ص: ۳۱۹

۱- . مراد از «طیبیه» مدینه است، بنابراین معلوم می شود که تردّد حضرت در مدینه طیبیه و حوالی آن بیشتر است، و جای دیگر که می فرماید: با وجود سی نفر وحشت و ترس نیست، ممکن است به این معنا باشد که همواره و در همه مقاطع سی نفر از خاصان و اصحاب، حضرت را همراهی می کنند و در کنار ایشان خواهند بود و اگر یکی از آن ها بمیرد، کس دیگری جانشین او می شود. بنابراین در هر عصری نعمت هم جواری حضرت نصیب تعدادی از اصحاب خاص ایشان می شود.

۱۲۲ - سعد بن عبد الله، عن الحسن بن عليّ الزيتوني، عن الزهري الكوفي، عن بنان بن حمدويه قال: ذكر عند أبي الحسن العسكري عليه السلام مضيّ أبي جعفر عليه السلام فقال:

ذَاكَ إِلَيَّ مَا دُمْتُ حَيًّا بَاقِيًا وَلَكِنْ كَيْفَ بِهِمْ إِذَا فَقَدُوا مَنْ بَعْدِي.

۱۲۳ - وأخبرنا ابن أبي جيد القمي، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف، عن عبد الله بن حمدويه بن البراء، عن ثابت، عن

إسماعيل، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال: خرجت مع أبي عبد الله عليه السلام فلما نزلنا الروحاء نظر إلى جبلها مطالاً عليها فقال لي:

تَرَى هَذَا الْجَبَلَ؟ هَذَا جَبَلٌ يُدْعَى رِضْوَى مِنْ جِبَالِ فَارِسَ، أَحَبَّنَا فَنَقَلَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا، أَمَا إِنَّ فِيهِ كُلَّ شَجَرَةٍ مُطْعَمٍ وَنَعْمَ أَمَانٌ لِلْخَائِفِ مَرَّتَيْنِ.

أَمَا إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ؛ وَاحِدَةٌ قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ.

۸ / ۱۲۲ - بنان بن حمدويه گفته است: در محضر امام هادی علیه السلام بحث از شهادت امام جواد علیه السلام به میان آمد، حضرت فرمودند: [پس از شهادت پدرم] امامت و ولایت بر مردم مادامی که من زنده هستم به من سپرده شده است. لکن حال مردم در زمانه ای که امام پس از من را گم کنند چگونه است؟

۹ / ۱۲۳ - عبد الأعلى غلام آل سام گفته که در محضر امام صادق علیه السلام [از مدینه] خارج شدیم و وقتی که به منزل روحا رسیدیم، حضرت مدتی به کوه بزرگ آنجا نگاه کرده و به من فرمودند: این کوه را می بینی؟ این کوه از کوه های فارس است و نامش «رضوی» است، ما اهل بیت را بسیار دوست می داشت، خداوند هم آن را به طرف ما منتقل فرمود، در این کوه هر نوع درخت میوه داری یافت می شود و دو مرتبه فرمودند: برای خائف و ترسیده، خوب پناهگاهی است. [و فرمودند:] بدان برای صاحب این امر دو غیبت است، یکی کوتاه و دیگری طولانی.

۱۲۴ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبي عمير، عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا دَخَلَ سَلْمَانُ (رضى الله عنه) الْكُوفَةَ، وَنَظَرَ إِلَيْهَا ذَكَرَ مَا يَكُونُ مِنْ بَلَائِهَا، حَتَّى ذَكَرَ مُلْكَ بَنِي أُمَيَّةَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزِمُوا أَخْلَاسَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى يَظْهَرَ الطَّاهِرُ ابْنَ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ
ذَوَالْغَيْبَةِ الشَّرِيدِ الطَّرِيدِ.

۱۲۵ - وروى أبو بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

فِي الْقَائِمِ شَبَهُ مِنْ يَوْسُفَ.

قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: الْحَيْرَةُ وَالْغَيْبَةُ.

۱۰ / ۱۲۴ - ابو بصير از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: وقتی سلمان رضی الله عنه وارد کوفه شد، به آن نگاه کرده و بلاهای آنجا را [که پس از آن واقع می شود] متذکر شد، تا این که از حکومت بنی امیه و کسانی که بعد از آن ها حکومت می کنند [وجور و ستم آن ها] را یادآور شد. سپس گفت: وقتی که این گونه شد، روی گلیم خانه هایتان بنشینید، تا آن پاکیزه فرزند پاکیزه و پاک طاهر کننده که صاحب غیبت و آواره و طرد شده است، ظهور کند. (۱)

۱۱ / ۱۲۵ - ابو بصیر از امام محمد باقر عليه السلام نقل می کند که فرمودند: قائم شباهتی به یوسف علیه السلام دارد. عرض کردم: شباهتشان چیست؟ فرمودند: حیرت و غیبت.

ص: ۳۲۱

۱- . مسلماً این که فرموده: روی گلیم های خانه هایتان بنشینید، به این معنا نیست که دست از فعالیت و تلاش در راه اصلاح جامعه بردارید که این معنا با روح مأموریت اهل بیت علیهم السلام مخالف است. لذا ممکن است که مقصود سلمان رضی الله عنه این بوده باشد که دستگاه ظالم را در ظلم و ستم کردن کمک و یاری نکنید و موجب تقویت جبهه مخالف حضرت امام زمان علیه السلام نباشید.

۱۲۶ - وأخبرني جماعه، عن أبي المفضل، عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن المفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن تفسير جابر فقال:

لا تُحَدِّثْ بِهِ السَّفَلَ فَيَدِيْعُوْنَهُ، أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُسْتَبْرَأً فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى.

۱۲۷ - وروى عبد الله بن محمد بن خالد الكوفي، عن منذر عن محمد بن قابوس، عن نصر بن السندي، عن أبي داود سليمان بن سفيان المسترق، عن ثعلبه بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الحارث بن المغيرة، عن الأصبع بن نباته.

ورواه سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الأصبع بن نباته قال:

أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ لَهُ:

۱۲ / ۱۲۶ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر جابر پرسیدم، حضرت فرمودند: آن را برای افراد فرومایه و بی ارزش خبر نده، چون آن را فاش کرده و ضایع می کنند. آیا کتاب خداوند تبارک و تعالی را نخوانده ای که می فرماید:

«پس آن زمانی که در صورت دیده شود»^(۱)

تحقیقا امامی از ماست که از مردم مخفی و پنهان شده، پس هرگاه خداوند تبارک و تعالی اراده فرماید که امرش را ظاهر کند، در قلبش نکته ای ایجاد شده و به دلش می افتد که ظاهر شود، پس به امر الهی قیام می کند.

۱۳ / ۱۲۷ - این روایت از دو طریق از اصبع بن نباته رسیده است که می گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، دیدم که ایشان در حال فکر کردن بوده، چوبی در دست گرفته و به زمین می زنند.

ص: ۳۲۲

يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! ما لِي أَرَاكَ مُفَكِّرًا تَنَكَّرْتُ فِي الْأَرْضِ؟ أَرَغَبَهُ مِنْكَ فِيهَا؟

قال: لا وَاللَّهِ ما رَغِبْتُ فِيهَا ولا فِي الدُّنْيَا قَطُّ، وَلَكِنِّي تَفَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الحادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ المَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُها عَدْلًا وَقِسْطًا كما مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجورًا، يَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ تَصِلُ فِيها أَقْوامٌ وَيَهْتَدِي فِيها آخِرُونَ.

قُلْتُ: يا مَوْلَايَ فَكَمَ تَكُونُ الحَيْرَةُ وَالغَيْبَةُ؟

قال: سِتَّةَ أَيامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتُّ سِنِينَ.

به ایشان عرض کردم: ای امیرمؤمنان! چه شده است که به این صورت فکر می کنید و سرچوب را به زمین می زنید؟ این عمل شما از روی رغبت شما به زمین است؟ [یعنی مشغول فکر کردن در مورد زمین و دنیا و ذخارف دنیا هستید، یا حادثه ای پیش آمده که شما را به فکر فرو برده است؟]

حضرت فرمودند: خیر، به خدا قسم که هیچ وقت رغبتی به زمین و دنیا نداشته ام،

لکن در مورد مولودی فکر می کنم که یازدهمین اولاد از نسل من است. نامش مهدی است و زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. حیرت و غیبتی برای او پیش می آید که در آن بعضی از اقوام گمراه و بعضی دیگر هدایت می شوند.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! حیرت و غیبت چه مدتی خواهد بود؟

حضرت فرمودند: شش روز یا شش ماه، یا شش سال. (۱)

ص: ۳۲۳

۱- ممکن است مقصود حضرت شش روز یا ماه یا سال عادی نباشد، بلکه شش دوره خاص یا مرحله مخصوص باشد که باید طی شود. و استفاده از لفظ روز یا ماه یا سال هم اشاره به این معنا است چرا که هر کدام از این ها مرحله ای از مراحل زمان هستند و هر کدام دوره ای در زمان هستند. مانند آیه ۵۴ سوره اعراف که می فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»، که مقصود ۶ دوره است که خداوند اراده فرموده است والّا خداوند تبارک و تعالی قادر است همه خلقت را در کمتر از یک چشم به هم زدن خلق کند.

فَقُلْتُ: وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَكَائِنٌ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ مَخْلُوقًا، وَأَتَى لَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ، أَوْلَيْكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ أَهْلِ هَذِهِ الْعِتْرَةِ.

قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ؟

قَالَ: ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، فَإِنَّ لَهُ بِدَاءَاتٍ وَإِرَادَاتٍ وَغَايَاتٍ وَنَهَايَاتٍ.

۱۲۸ - وروى سعد بن عبد الله، عن أبي محمد الحسن بن عيسى العلوى قال: حدثنى أبى عيسى بن محمد، عن أبيه محمد بن على بن جعفر، عن أبيه على بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: قال لى:

يَا بَنِي إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنَ الْأَيْمَةِ فَاللَّهُ - اللَّهُ - فِي أَدْيَانِكُمْ، فَإِنَّهُ لَا يَدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ يَغِيْبُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ.

عرض کردم: آیا این امر واقع می شود؟

فرمودند: بله، او خلق شده است و تو کجا علمت به این امور می رسد؟ ای اصبغ! آن ها [ائمه] بهترین و برگزیدگان این امت هستند که با خوبان و نیکوکاران این عترت خواهند بود.

عرض کردم: بعد از آن چه می شود؟

فرمودند: هر چه که خدا بخواهد انجام می دهد، و تحقیقا خداوند اراده ها و غایات

و نهاییاتی دارد [که حتما محقق می شود، چون اراده خداست].

۱۴ / ۱۲۸ - علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: پدرم [امام صادق علیه السلام] به من فرمودند:

پسرم! وقتی که پنجمین از فرزندان هفتمین [امام] غایب شد خدا را خدا را در مورد دینتان رعایت کنید. چون تحقیقا و حتما برای صاحب این امر غیبتی است که چنان غایب می شود که حتی بعضی از کسانی که معتقد به آمدن او هستند از اعتقادشان بر می گردند.

يَا بَنِي إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ اِمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِينَا أَصَحَّ مِنْ هَذَا الدِّينِ لَاتَّبَعُوهُ.

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسِ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؟

قال: يَا بَنِي عَقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا، وَأَخْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا تُدْرِكُوهُ.

پسرم! مسأله غیبت او آزمایشی از طرف خداوند است که به وسیله آن خلقتش را امتحان می کند، اگر پدران و اجداد شما دینی صحیح تر از این دین می یافتند حتما از آن تبعیت می کردند.

علی بن جعفر می گوید: ابوالحسن [امام کاظم علیه السلام] پرسیده است: ای آقای من! پنجم از فرزندان هفتم چه کسی است؟ حضرت فرمودند: پسرم! عقل های شما کوچک تر از درک آن است و توان حمل آن را ندارید و لکن اگر زنده بمانید آن امر [غیبت] را می بینید. (۱)

ص: ۳۲۵

۱- آنچه که در بالا آمده به این ترتیب است که علی بن جعفر از امام کاظم او هم کلام امام صادق علیه السلام خطاب به خودشان را نقل فرموده اند. با توجه به متن روایت به نظر می رسد ذیل روایت با شأن و مقام امامت امام کاظم علیه السلام سازگاری نداشته باشد. مگر این که خطاب حضرت را که جمع هم هست، متوجه گروهی بدانیم که در محضر امام صادق علیه السلام حضور داشته اند و یا این که این ماجرا در حضور افراد کم ظرفیت بوده باشد و امام صادق علیه السلام قصد حفظ اسرار از ناهلان را داشته اند. با این توجیه روایت قابل فهم تر خواهد شد. اما مرحوم ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی معروف به امین الاسلام طبرسی متولد سال ۴۶۰ ه.ق که از شاگردان مرحوم شیخ طوسی بوده است در کتاب اعلام الوری که از مقبولیت خاص نزد شیعه و سنی برخوردار است این روایت را با همین سند به گونه دیگری نقل کرده و آن این که روایت از امام کاظم علیه السلام و خطاب به علی بن جعفر است، بنابراین به جای [یا بنی] جمله [یا اخی] به کار رفته است؛ یعنی به جای پسرم، برادرم آمده است، و البته بین این دو نقل، اختلاف بسیار اندکی وجود دارد که مضر به معنا و دلالت حدیث نیست. با توجه به توضیحات بالا به نظر می رسد که متن موجود در اعلام الوری صحیح تر باشد. بنابراین ممکن است در استنساخ از نسخه کتاب غیبت و یا بعدها در چاپ آن اشتباه رخ داده باشد. متن روایت اعلام الوری به این صورت است: [سعد بن عبدالله عن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عن جده محمد عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال: «إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله وعلیکم فی ادیانکم لایزیکم أحد عنها. یا اخی! إنه لابد لصاحب هذا الأمر من غیبه حتی یرجع عن هذا الأمر من کان یقول به. إنما هی مخنه من الله عزوجل إمتحن بها خلقه و لو علم آبأؤکم وأجدادکم دینا أصح من هذا لاتبعوه. فقلت: یا سیدی! من الخامس من ولد السابع؟ فقال: یا اخی! عقولکم تصغر عن هذا و اخلامکم تضیق عن ذلك و لکن إن تعیشوا فسوف تدرکوه. [إعلام الوری ص ۲۳۳].

۱۲۹ - أخبرني جماعه، عن أبي المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن المطلب رحمه الله قال: حدّثنا أبو الحسين محمد بن بحر بن سهل الشيباني الرهني قال: أخبرنا عليّ بن الحارث، عن سعد بن المنصور الجواشني قال: أخبرنا أحمد بن عليّ البديليّ قال:

أخبرني أبي، عن سدير الصيرفي قال: دخلت أنا والمفضل بن عمر و داود بن كثير الرقي وأبوصير وأبان بن تغلب على مولانا الصادق عليه السلام فرأيناه جالسا على التراب، وعليه مسح خيبري مطرف بلا- جيب مقصير الكمين، وهو يبكي بكاء الوالهة الشكلى ذات الكبد الحرّى،

۱۵ / ۱۲۹ - سدير صيرفي گفته است: من و مفضل بن عمر و داوود بن كثير رقي

و ابوصير و ابان بن تغلب(۱)

به محضر مبارک مولایمان امام صادق علیه السلام رسیدیم. دیدیم که حضرت روی خاک نشسته و لباسی به نام مسح خیبری که گریبان نداشته و آستین هایش کوتاه بود، پوشیده بودند و مانند زنی که فرزندش مرده باشد، گریه می کردند و حزن

ص: ۳۲۶

۱- . ابان بن تغلب: از اصحاب و فقهای بزرگوار شیعه است که امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام را درک کرده است امام باقر علیه السلام خطاب به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده که من دوست دارم کسی مثل تو را در میان شیعیان بینم. ایشان در زمان امامت امام صادق علیه السلام از دار دنیا رفت و حضرت پس از شنیدن خبر رحلت او فرمود: به خدا قسم که قلبم با مرگ ابان به درد آمد. سدير صيرفي هم از اصحاب امام باقر بوده که امام صادق علیه السلام را نیز درک کرده است. در مورد فضل و ابوصير هم در جای مناسب توضیح ارائه خواهد شد. معجم رجال الحديث آیت الله خوئی / ج ۱، ص ۱۴۴.

قد نال الحزن من وجنتيه وشاع التغير في عارضيه وأبلى الدمع محجريه وهو يقول:

[سَيِّدِي] غَيْبْتُكَ نَفْتٌ رِقَادِي وَضَيِّقْتُ عَلَيَّ مِهَادِي وَابْتَرْتُ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي، سَيِّدِي غَيْبْتُكَ أَوْصَلْتُ مَصَائِبِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَفَقَدْتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ بِفَنَاءِ الْجُمُعِ وَالْعَدَدِ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعِهِ تَرْقَاً مِنْ عَيْنِي وَأَنِينٍ يَفْشَا مِنْ صَدْرِي.

قال سدیر: فاستطارت عقولنا ولها، وتصدعت قلوبنا جزعا من ذلك الخطب الهائل والحادث الغائل، فظننا أنه سمت لمكروهه قارعه، أو حلت به من الدهر بائقه، فقلنا:

لا أبکی الله عینیک یا ابن خیر الوری من آیه حادثه تستذرف دمعتهک وتستمطر عبرتک؟ وأیه حاله حتمت علیک هذا المأتم؟

واندوه از چهره و ظاهر و احوال ایشان معلوم می شد و اشک، کاسه چشم های ایشان را پر کرده بود و می فرمودند:

ای سید من! غیبت تو خواب را از من گرفته، و بستر استراحت را بر من تنگ کرده و راحتی و آسایش قلبم را گرفته است. آقای من! غیبت تو مصیبت های من را به اندوه ابدی رسانده و فقدان و از دست دادن یکی پس از دیگری، جماعت و عدد را از بین برده، از غم فراق تو اشک چشمانم بخشکیده و سوز دلم فرو ننشسته است.

سدیر می گوید: [با شنیدن این کلمات از امام صادق علیه السلام] از شدت حیرت، عقل از سرمان پرید و از این سخنان هولناک و مهلک امام قلبمان گویی پاره پاره شد. گمان کردیم که مصیبت بزرگی به حضرت وارد شده است، بنابراین عرض کردیم:

خداوند چشمان شما را گریان نکند، ای فرزند بهترین خلایق، از چه حادثه و پیش آمدی این گونه مثل باران از چشمتان اشک می آید؟ و چه حالتی شما را به این غم و اندوه انداخته است؟

قال: فزفر الصادق عليه السلام زفره انتفخ منها جوفه واشتد منها خوفه، فقال:

وَيْكُمِ إِنِّي نَظَرْتُ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ الْمُشْتَمَلِ عَلَى عِلْمِ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا

وَعِلْمِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَالْأَيُّمَةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَتَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَيْبَتَهُ وَإِبْطَاءَهُ وَطُولَ عُمُرِهِ وَبَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ (مِنْ) بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَتَوَلَّدَ الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِ الشَّيْعَةِ مِنْ طُولِ عَيْبَتِهِ، وَازْتِدَادِ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِ، وَخَلْعِهِمْ رَبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - : «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»؛ يَعْني الْوَلَايَةَ، فَأَخَذْتُنِي الرِّقَّةَ، وَاسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ.

فَقُلْنَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَرَّمْنَا وَفَضَّلْنَا بِإِشْرَاكَكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعَلَّمَهُ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ.

حضرت از عمق وجود آهی کشیدند که حزنشان بیشتر شد و فرمودند: خیر ببینید! امروز صبح در کتاب جفر که شامل علم بلاها و مرگ ها و نیز علم آنچه که انجام شده است و آنچه که تا روز قیامت انجام شدنی است و در آن کتاب است نگاه می کردم که خداوند متعال [علم به] آن را مختص به محمد و ائمه پس از ایشان فرموده است، و با دقت و تأمل در آن قسمت که مربوط به تولد قائم ما و غیبت و طول عمر ایشان و امتحان مؤمنان در آن زمان است که به خاطر طولانی شدن غیبت در قلب های شیعه شک های پدید می آید، و بسیاری از آن ها از دین خود روگردان می شوند و ربقه اسلام را از گردن های خود خلع می کنند، و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «و ما مقدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم»؛(۱)

یعنی ولایت که برگردن همه لازم می آید.

لذا حزن و اندوه بر من چیره شد.

پس عرض کردیم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما کرم فرما و تفضل نما و نسبت به بعضی از چیزهایی که می دانی ما را با خود شریک کن.

ص: ۳۲۸

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ أَدَارَ فِي الْقَائِمِ مِثْلَ ثَلَاثَةِ أَدَارِهَا لِثَلَاثَةِ مِثْلِ الرُّسُلِ، قَدَرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدَرَ غَيْبَهُ تَقْدِيرَ غَيْبِهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدَرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَجَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ - أَعْنَى الْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَلِيلًا عَلَى عُمُرِهِ.

فَقُلْنَا: اِكْشِفْ لَنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي.

قَالَ: أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدَيْهِ، أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَاهِنِينَ، فَدَلُّوا عَلَى نَسَبِهِ وَأَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشِقِّ بَطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ ثِيْفًا وَعِشْرُونَ أَلْفَ مَوْلُودٍ وَتَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحِفْظِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُ.

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در مورد قائم ما کاری خواهد کرد که در مورد سه تن از انبیا انجام داده است؛ تولد او را نظیر تولد موسی مقدر فرمود، غیبتش را مثل غیبت عیسی و عمر طولانی اش را مثل عمر طولانی نوح قرار داده است و عمر طولانی عبد صالح یعنی خضر علیه السلام را دلیل بر طول عمر ایشان قرار داده است.

عرض کردیم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله این معانی را که فرمودید [اگر صلاح می دانید] برای ما روشن بفرمایید.

حضرت فرمودند: اما تولد موسی علیه السلام وقتی که فرعون متوجه شد که سلطنت و حکومتش به دست او از بین می رود، دستور داد کاهنان و ستاره شناسان را احضار کنند. آن ها نیز نسب موسی را به او گفتند که از بنی اسرائیل است. فرعون به مأموران و سربازان خود دستور داد که شکم زن های باردار بنی اسرائیل را بشکافند. برای پیدا کردن موسی بیش از بیست هزار طفل کشته شد، ولی از آنجا که خداوند موسی را در حفظ خود قرار داده بود فرعون نتوانست به او دسترسی پیدا کند.

كَذَلِكَ بُنُو أُمَّيْهِ وَبَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا أَنْ وَقَفُوا عَلَى أَنْ [بِهِ] زَوَالَ مَمْلَكَةِ الْأَمْرَاءِ وَالْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِي الْقَائِمِ مِنَّا، نَاصِحِينَ بِنَا لِلْعَدَاوَةِ،
وَوَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَإِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّالِمِينَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

وَأَمَّا غَيْبُهُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ - عز وجل - بِقَوْلِهِ «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَبَّأَهُ وَ
لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ».

كَذَلِكَ غَيْبَهُ الْقَائِمُ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتَّتْ كُرْهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ: إِنَّهُ لَمْ يُولَدْ، وَقَائِلٍ يَفْتَرِي بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ وُلِدَ وَمَاتَ، وَقَائِلٍ يَكْفُرُ
بِقَوْلِهِ: إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا، وَقَائِلٍ يَمُرُقُ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ

همچنین است بنی امیه و بنی عباس وقتی مطلع شدند که نابودی سلطنت آن ها و همه پادشاهان متکبر و ستمگر به دست قائم
ما است، با ما دشمنی کردند و شمشیرهایشان را برای کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بین بردن نسل
حضرت و به طمع یافتن و کشتن قائم علیه السلام کشیدند، اما خداوند متعال ابا دارد از این که امرش را برای احدی از این
ستمگران ظاهر کند تا این که نورش را به اتمام [و اوج عزت] رساند، هرچند که مشرکان نخواهند.

و اما در مورد غیبت عیسی علیه السلام، یهود و نصارا با هم متفق القول شدند که او کشته شده است. ولی خداوند تبارک و
تعالی آن ها را تکذیب کرده و فرمود: «او [عیسی] را نه کشته اند و نه بر دار کشیده اند، لکن امر بر یهود و نصارا مشتبه شده
است.» (۱)

غیبت قائم علیه السلام هم به همین منوال است؛ چرا که به زودی امت، غیبت او را به خاطر طولانی بودنش انکار می کنند.
بعضی ها می گویند: هنوز به دنیا نیامده است عده ای به افترا و دورغ می گویند: به دنیا آمده و مرده است، عده ای از سر کفر
و الحاد می گویند: امام یازدهم ما عقیم بوده و بی اولاد است، برخی می گویند: تعداد ائمه سیزده نفر

ص: ۳۳۰

يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثِ عَشَرَ فَصَاعِدًا، وَقَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ بِدَعْوَاهُ: إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنْطِقُ فِي هَيْكَلٍ غَيْرِهِ.

وَأَمَّا إِنْطَاءِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ (مِنَ السَّمَاءِ) بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ جِبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ سَبْعَ نَوِيَّاتٍ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَعِبَادِي لَسْتُ أَبِيدُهُمْ بِصَاعِقِهِ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ، وَالْإِزَامِ الْحُجْبَةِ، فَعَاوِدِ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُشِيِّكَ عَلَيْهِ، وَأَعْرِسْ هَذَا النَّوَى، فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَبُلُوغِهَا وَإِدْرَاكِهَا إِذَا أَثْمَرَتْ الْفَرْجَ وَالْخَلَاصَ، وَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا نَبَتِ الْأَشْجَارُ وَتَأَزَّرَتْ وَتَسَوَّقَتْ وَأَغْصَنَتْ وَزَهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ الْعِدَّةَ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ، وَيُعَاوِدِ الصَّبْرَ وَالْإِجْتِهَادَ،

و حتی بیشتر هم می باشد و عده ای از سرعصیان مدعی هستند که روح قائم علیه السلام در هیکل و بدن دیگری سخن می گوید.

و امّا طولانی بودن عمر نوح علیه السلام، زمانی که از خداوند متعال نزول عذاب آسمانی را طلب کرد، خداوند جبرئیل را فرستاد که با خود هفت [دانه یا هسته درخت] داشت و گفت: ای پیامبر خدا! خداوند متعال می فرماید: این ها بنندگان و مخلوقات من هستند و من با صاعقه [یا عذاب فوری] آن ها را از بین نمی برم، مگر این که دعوت به حق شده و در حق آن ها اتمام حجت شود. پس برگرد و همه تلاشت را در دعوت قومت [به توحید] به کار بند و من در مقابل آن به تو ثواب خواهم داد. این دانه ها را بکار، پس وقتی رشد کرد و به حد کمال رسیدند [تنومند شدند] و میوه دادند، آن وقت زمان خلاصی و فرج است و مؤمنین و تابعینت را به آن بشارت بده.

وقتی که آن دانه ها روید و درختانی با شاخ و برگ و تنومند شدند و میوه هم دادند، آن هم پس از مدّت زمانی بسیار طولانی، [نوح] از خداوند وعده خلاصی [از کفار] را مسألت کرد، پس خداوند تبارک و تعالی امر فرمود تا از هسته این درختان هم بکار

وَيُؤَكِّدُ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَّائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِائَةَ رَجُلٍ وَقَالُوا: لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي عِدَّتِهِ خُلْفٌ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ إِدْرَاكِهَا كُلِّ مَرَّةٍ أَنْ يَعُزَّسَ تَارَةً بَعِيدًا أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَّائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَزْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ بَعِيدًا طَائِفَةٌ إِلَى أَنْ عَادُوا إِلَى تَيْفٍ وَسَبْعِينَ رَجُلًا، فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَقَالَ: الْآنَ أَسْفِرُ الصُّبْحَ عَنْ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَخَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَصَفَا الْأَمْرُ لِلْإِيمَانِ مِنَ الْكُفْرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَيْبَتُهُ حَيَّتَهُ.

فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَأَبْقَيْتُ مَنْ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَّائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ

صَادِقٌ وَعَدِي السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا لِي التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَاعْتَصَمُوا بِحَبْلِ

و باز صبر و تلاش را از سر گیرد، صبر کند و تلاش کند [تا شاید قوم هدایت شوند] و حجت را بر مردمش تمام کند. نوح، این امر الهی را به افرادی که به او ایمان آورده بودند خبر داد. اما سیصد نفر از آن ها مرتد شده و از ایمان خود برگشتند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا می کند حق و درست بود نمی بایست که در وعده خودش تخلف کند.

خداوند تبارک و تعالی همواره او را امر می کرد که هسته درختان را بکارد تا هفت

مرتب نوح دانه درختان را کاشت [یا این که تا هفت نسل درختان این کار را کرد] در این مدت گروه هایی از مؤمنین، دسته دسته [و در طول این زمان] از ایمان خود برگشتند تا این که فقط هفتاد و چند نفر از یاران نوح باقی ماندند، پس خداوند در این هنگام به نوح وحی فرستاده و فرمود: الآن سفیدی صبح از پس ظلمت شب در مقابل چشمان تو قرار گرفت، چرا که حق روشن شد و امر ایمان، صاف و بی غل و غش گردید، و به واسطه ارتداد و روگردانی همه کسانی که طینت خیث و ناپاکی داشتند، از کدورت و ناصافی در آمد [قوم تو غربال شدند و کسانی ماندند که طینت پاک داشتند].

پس چنانچه این کفار را نابود کرده و کسانی که ظاهرا به تو ایمان آورده و سپس مرتد شدند را باقی می گذاشتم، وعده سابقم به مؤمنین، درست و صادق نبود، مبنی

تُبَوِّتَكَ، بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَأَمَكِنَ لَهُمْ دِينَهُمْ، وَأَبْدَلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ، لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةَ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ.

وَكَيْفَ يَكُونُ الْإِسِيَتْخْلَافُ وَالتَّمْكِينُ وَبَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِثْلَهُمْ، مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا وَخُبْثِ طَبِئَتِهِمْ، وَسُوءِ سِرِّ آثَرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجُ النِّفَاقِ وَسُدُوحُ الضَّلَالَةِ، فَلَوْ أَنَّهُمْ تَنَسَّمُوا مِنَ الْمُلْكِ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَقَتَّ الْإِسِيَتْخْلَافِ إِذَا هَلَكَتْ أَعْدَاؤُهُمْ (لَنَشْتُمُوا) رَوَّاحَ صِفَاتِهِ، وَلَا سِيَتْحَكَمَ (سِرِّ آثَرِ) نَفَاقَتِهِمْ، وَتَأَبَّدَ خَبَالَ ضَلَالِهِ قُلُوبِهِمْ وَلَكَاشَتْفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعِدَاوَةِ، وَحَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ، وَالتَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَالتَّنْهِي عَلَيْهِمْ، وَكَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَإِنْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارِهِ الْفِتَنِ وَإِيقَاعِ الْحُرُوبِ كَلَّا «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا».

بر این که [اگر] خود را برای توحید، خالص کرده و به ریسمان نبوت تو چنگ زنی تا با زوال و نابودی شک و تردید در قلبشان عبادت من خالص شود؛ آن ها را در زمین جانشین گذشتگان قرار داده و حاکمیت بر دینشان را هم به آن ها می دهی و نیز ترسشان را به امنیت تبدیل می کنی.

در این حال چگونه می شد مؤمنین را خلیفه در زمین قرار دهی و آنان را تمکین بدهی و ترسشان را بدل به امنیت کنی، در حالی که ضعف ایمان مرتدان و خبث طینت و بدی باطنشان را که نتیجه نفاق و گمراهی آن ها بود می دانستی، پس اگر آن ها به خلافتی که بعد از هلاکت کافران به مؤمنین داده می شود می رسیدند، حتما بدی باطنشان را مستحکم می کردند و با مؤمنین عداوت و دشمنی می کردند و برای رسیدن به ریاست با برادران مؤمن خود می جنگیدند، پس چگونه تمکن در دین و انتشار [امر توحید] در میان مؤمنین با وجود این فتنه ها و جنگ قدرت ها به وجود می آمد. بلکه هرگز [تمکن در دین واقع نمی شد] پس اینک «کشتی را به کمک ما و وحی ما بساز» (۱).

ص: ۳۳۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ تَمَّتْ غَيْبَتُهُ لِيُصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَيَصْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكُدْرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقَ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَالتَّمْكِينِ وَالْأَمْنِ الْمُتَشْرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّ النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ (أَنَّ) هَذِهِ الْآيَةَ أَنْزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلِيٍّ فَقَالَ: لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبِينَ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ [اللَّهُ وَرَسُولُهُ] مُتَمَكِّنًا بِالنِّفَاقِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ، وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا، وَارْتِفَاعِ الشُّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ أَوْ فِي عَهْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَالْفِتَنِ الَّتِي

امام صادق عليه السلام فرمودند: وضعیت قائم ما هم همین طور است، ایام غیبتش آن قدر طولانی خواهد شد تا حق خالص مشخص شود و ایمان از کدورت و غبار [نفاق] با ارتداد و روگردانی تمامی کسانی که طینت و باطنی خبیث دارند از میان شیعیان ایشان که خوف آن می رود که با خلافت و تمکین مؤمنین و امنیت ایشان و در عهد قائم علیه السلام نفاشان را آشکار کنند، جدا شوند.

مفضل گفت که عرض کردم: ناصبی ها خیال می کنند که این آیه [یعنی آیه ای که مشتمل بر تمکین و برقراری حکومت دینی و تبدیل خوف مؤمنین به امنیت باشد] (۱)

در شأن ابوبکر و عمر و عثمان و حضرت علی علیه السلام نازل شده است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

خداوند دل های ناصبیان را هدایت نکند، کجا دینی که خدا و رسولش از آن راضی بوده به واسطه انتشار امنیت در میان امت و رفتن ترس از قلب آن ها و زوال و نابودی شک از سینه های آن ها در عهد این سه نفر و یا در عهد علی علیه السلام بر قرار بوده و دین تمکن داشته است؟ آن هم با توجه به این که بسیاری از مسلمین از دین روگردان شده و یا فتنه ها

ص: ۳۳۴

۱- مقصود آیه مبارکه ۵۵ سوره نور است که می فرماید: «وَعَيَّدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسُدَّ خَلْفَهُمْ فِي الْأَرْضِ».

كَانَتْ تُثَوِّرُ فِي أَيَّامِهِمْ، وَالْحُرُوبِ وَالْفِتَنِ الَّتِي كَانَتْ تَشُبُّ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَبَيْنَهُمْ، ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ مَثَلًا لِإِعْطَاءِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» الْآيَةَ.

وَأَمَّا الْعَبِيدُ الصَّالِحُ - أَعْنِي الْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوِّهِ قَدَّرَهَا لَهُ وَلَا لِكِتَابِ نَزَلَ عَلَيْهِ، وَلَا لِشَرِيْعِهِ يَنْسُخُ بِهَا شَرِيْعَهُ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَلَا لِإِمَامِهِ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الْإِقْتِدَاءَ بِهَا، وَلَا لِطَاعَةِ يَفْرِضُهَا، بَلَى إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدِّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدِّرُهُ، وَعَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمُقَدَّارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي

و انقلاباتی که در زمان آن ها و علی علیه السلام بود و نیز جنگ های که بین آن ها و کفار درمی گرفت. سپس امام صادق علیه السلام از باب مثال و برای [فهم] طولانی شدن غیبت امام زمان علیه السلام این آیه را قرائت فرمودند: «وقتی که پیامبران از هدایت یافتن امت مایوس گردیدند و گمان کردند که امت ایشان را تکذیب کردند، یاری ما به ایشان رسید» (۱).

و اما بنده صالح خداوند یعنی خضر علیه السلام؛

خداوند تبارک و تعالی عمر او را به جهت نبوتی که به او داده شد، یا کتابی که به او نازل گردید، یا شریعتی که شرایع انبیا گذشته را نسخ کند و یا برای امامتی که دیگران به او اقتدا کنند و یا برای عبادتی که خداوند بر او واجب فرماید، طولانی مقرر فرمود؛ بلکه چون خداوند در علم ازلی اش گذشته بود که اندازه عمر قائم علیه السلام و ایام غیبت حضرت طولانی خواهد بود و این که می دانست بندگان، طولانی شدن عمر او را انکار خواهند کرد، بنابراین عمر خضر علیه السلام را بدون دلیل [از قبیل آنچه که گذشت] طولانی مقرر فرمود، تا به وسیله طول عمر ایشان بر طول عمر قائم علیه السلام استدلال کند

ص: ۳۳۵

الطَّوْلِ، طَوَّلَ عُمَرَ الْعَبْدَ الصَّالِحِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أُوجِبَ ذَلِكَ إِلَّا لِعَلِّهِ الْإِسْتِدْلَالَ بِهِ عَلَى عُمَرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِيُقَطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ.

والأخبار في هذا المعنى أكثر من أن تحصى ذكرنا طرفاً منها لئلا يطول به الكتاب.

فإن قيل: هذه كلها أخبار آحاد لا يعول على مثلها في هذه المسألة لأنها مسأله علميه.

قلنا: موضع الاستدلال من هذه الأخبار ما تضمن الخبر بالشىء قبل كونه فكان كما تضمنه، فكان ذلك دلاله على صحه ما ذهبنا إليه من إمامه ابن الحسن لأن العلم بما يكون

لا- يحصل إلا من جهه علام الغيوب، فلو لم يرو إلا خبر واحد ووافق مخبره ما تضمنه الخبر لكان ذلك كافياً، ولذلك كان ما تضمنه القرآن من الخبر بالشىء قبل كونه دليلاً على صدق

تا بدین وسیله حجّت و بهانه جویی معاندان و مخالفان قطع شود و در برابر خداوند عذر و بهانه ای نداشته باشند.

اخبار و روایات در این مورد بسیار زیاد است که ما فقط بخشی از آن ها را ذکر کردیم تا کتاب طولانی نشود.

اشکال: تمام این اخبار و روایات خبر واحد هستند و در این مسأله نمی شود به مثل خبر واحد اعتماد کرد، چرا که این مسأله [غیبت] یک مسأله علمی است.

پاسخ: آنچه که از این اخبار مورد استفاده و استدلال قرار گرفته، این است که روایات متضمن خبر دادن از چیزی قبل از وقوع آن هستند و بعداً هم که آن امر واقع شد دقیقاً مطابق با مضمون خبر بوده، همین امر دلالت دارد بر این که اعتقاد ما در مورد امامت فرزند عزیز امام حسن عسکری علیهما السلام صحیح و درست است. برای این که علم به چیزی که در آینده خواهد بود فقط از جهت خداوند متعال و عالم به غیب ها حاصل می شود. بنابراین اگر فقط یک خبر واحد [در مورد آینده] باشد و آن واقعه هم در آینده اتفاق افتاد و با مضمون همان یک خبر کاملاً موافق باشد، همین کافی است.

النبي صلى الله عليه وآله وأن القرآن من قبل الله تعالى، وإن كانت المواضع التي تضمنت ذلك محصوره، ومع ذلك مسموعه من مخبر واحد، لكن دل على صدقه من الجبهه التي قلناها، على أن هذه الأخبار متواتر بها لفظا ومعنى.

فأمّا اللفظ فإن الشيعة تواترت بكلّ خبر منه، و (أمّا) المعنى فإنّ كثرة الأخبار، واختلاف جهاتها وتباين طرقها، وتباعد روايتها، يدلّ على صحتها، لأنّه لا يجوز أن يكون كلّها باطله،

ولذلك يستدلّ في مواضع كثيرة على معجزات النبي صلى الله عليه وآله التي هي سوى القرآن وأمور كثيرة

في الشرع تتواتر معنى، وإن كان كلّ لفظ منها منقولاً من جهة الآحاد، وذلك معتمد عند من

به همین جهت آنچه که قرآن پیش از وقوع امری، آن را خبر داده دلیل بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله است و این که قرآن کریم از جانب خداوند نازل شده است، هر چند مواضعی که متضمن خبر از آینده است محصور و محدود باشد، با این حال از یک مخبر واحد هم شنیده می شود لکن از جهتی که گفتیم [واقعه آینده با مضمون خبر مطابق باشد] بر صدق مخبر و خبر دهنده دلالت می کند.

علاوه بر آنچه گفته شد این اخبار، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنا متواتر هستند.

أمّا از نظر لفظ؛ زیرا تحقیقا شیعه بر هر خبری در این موضوع تواتر دارد [و از راه ها و اسناد و نقل های متفاوت، اخبار این باب را روایت کرده است].

امّا از نظر معنا؛ همین فراوانی اخبار و اختلاف جهات [به دست آمده و منابع مختلف] و متفاوت بودن طریقه نقل و رسیدن به آن ها، بر صحت اخبار دلالت می کند، به این دلیل که بطلان همه اخبار ممکن نیست، و لذا در مواضع فراوان برای معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله که غیر از قرآن هستند و نیز بسیاری از مسائل شرع با تواتر معنوی استدلال می شود؛ اگرچه الفاظ این اخبار به صورت خبر واحد نقل شده باشد. و این مسأله مورد اعتماد مخالف ما هم هست، بنابراین هر گاه ما آن خبر را در باب امامت ذکر

خالفنا في هذه المسألة، فلا- ينبغي أن يتركوه وينسوه إذا جئنا إلى الكلام في الإمامه، والعصيه لا ينبغي أن تنتهي بالإنسان إلى حدّ يجحد الأمور المعلومه.

وهذا الذي ذكرناه معتبر في مدائح الرجال وفضائلهم، ولذلك استدلّ على سخاء حاتم و شجاعه عمرو و غير ذلك [بمثل ذلك] وإن كان كلّ واحد ممّا يروى من عطاء حاتم ووقوف عمرو في موقف من المواقف من جهة الآحاد، وهذا واضح.

وممّا يدلّ أيضا على إمامه ابن الحسن عليه السلام زائدا على ما مضى أنّه لا خلاف بين الأئمه أنّه سيخرج في هذه الأئمه مهديّ يملأ الأرض قسطا و عدلاً كما ملئت ظلما و جورا، وإذا بيّنا

می کنیم، دیگر سزاوار و شایسته نیست که مخالفین ما [یعنی اهل سنت] این اعتماد خودشان را ترک کرده و فراموش کنند، و همچنین سزاوار نیست که تعصب جاهلی، انسان را به جایی برساند که امور بدیهی و معلوم را انکار کند.

این را که ما ذکر کردیم در مدایح و شمردن فضایل و برتری های مردان برجسته جاری و معتبر است، به همین جهت بر سخا و بخشندگی حاتم [طایب] و شجاعت عمرو [بن عبدود] و امثال این ها استدلال شده است، اگر چه هر یک از این روایات که از عطای حاتم و حضور عمرو در مبارزات و جنگاوری او رسیده، از طریق خبر واحد است و این مسأله واضح و روشن است.

«روایاتی که بر خروج و قیام حضرت مهدی علیه السلام دلالت دارند»

علاوه بر آنچه که گذشت از ادله ای که بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام دلالت

می کند، این است که در بین این ائمت هیچ اختلافی نیست که به زودی در میان همین ائمت، مهدی علیه السلام ظهور می کند و زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده است مملو از قسط و عدل می کند. وقتی بیان کردیم که مهدی علیه السلام از فرزندان حسین علیه السلام است، و گفتار کلیه کسانی را که مدعی شدند امام زمان علیه السلام فرزند امام حسین علیه السلام است،

أَنَّ ذَلِكَ الْمَهْدِيَّ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَفْسَدْنَا قَوْلَ (كُلِّ) مَنْ يَدَّعِي ذَلِكَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ سِوَى ابْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَبِتَ أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَالْأَخْبَارُ الْمَرْوِيَّةُ فِي ذَلِكَ أَكْثَرُ [مِنْ] أَنْ تَحْصِيَ، غَيْرَ أَنَا نَذَكُرُ طَرَفًا مِنْ ذَلِكَ.

۱۳۰ - فَمِمَّا رَوَى مِنْ أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ خُرُوجِ مَهْدِيٍّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ؛

رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَلْمَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ حَيْدَرَ بْنِ مُحَمَّدِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ عَبَادِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مَزَاحِمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِرْوَانَ، عَنْ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ».

قَالَ: هُوَ خُرُوجُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱۳۱ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» يَعْنِي يَصْلِحُ الْأَرْضَ بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا، يَعْنِي مِنْ بَعْدِ جُورِ أَهْلِ مَمْلَكَتِهَا

أَمَّا فَرَزَنْدِ امَامِ حَسَنِ عَسْكَرِي عَلَيْهِ السَّلَامُ نَيْسَتْ رَا بَاطِلِ كَرْدِيمِ وَ فِسَادِش رَا [بِهِ وَ سِيلِهِ اِخْبَارِ وَ رَوَايَاتِي كِه دَرِ گِذِشْتِه نَقْلِ كَرْدِيمِ] رُوشَنِ سَاخْتِيمِ، ثَابِتِ مِي شُودِ كِه مِرَادِ وَ مَقْصُودِ اَزِ «مَهْدِي» امَامِ زَمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَزَنْدِ امَامِ حَسَنِ، هَمِينِ فَرَزَنْدِ امَامِ عَسْكَرِي اسْتِ.

اخباری که در این مورد روایت شده است، بیش از آن است که شماره شود و ما فقط به بخشی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ / ۱۳۰ - از جمله روایاتی که بر حتمی بودن قیام امام زمان علیه السلام دلالت دارد، این است که ابن عباس در مورد این آیه قرآن که می فرماید: «و روزی شما با همه وعده ها که به شما دادند، در آسمان است.»^(۱)

گفته است: مقصود از وعده، خروج مهدی علیه السلام است.

۲ / ۱۳۱ - باز از ابن عباس است که در مورد آیه مبارکه: «بدانید که البته خداوند زمین را پس از مردن آن زنده خواهد کرد.»^(۲)

گفته است: یعنی خداوند به وسیله قائم آل محمد علیهم السلام زمین را پس از آن که مرده باشد؛ یعنی بعد از ستم اهل آن مملکت اصلاح می کند.

ص: ۳۳۹

۱- . سوره ذاریات / آیه ۲۲.

۲- . سوره حدید / آیه ۱۷.

«قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ» - بقائم آل محمد - «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ».

۱۳۲ - وأخبرنا الشريف أبو محمد المحمدي رحمه الله، عن محمد بن علي بن تمام، عن

الحسين بن محمد القطعي، عن علي بن أحمد بن حاتم البزاز، عن محمد بن مروان الكلبي،

عن أبي صالح، عن عبد الله بن العباس في قول الله تعالى: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ»؛ قال: قيام القائم عليه السلام

ومثله «أَيُّنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا» قال: أصحاب القائم عليه السلام يجمعهم الله في يوم واحد.

۱۳۳ - محمد بن إسحاق المقرئ، عن علي بن العباس المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن سفيان الجري، عن عمرو بن هاشم الطائي، عن إسحاق بن عبد الله بن علي بن الحسين في هذه الآية «فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ»؛

قال: قيام القائم عليه السلام من آل محمد صلى الله عليه و آله.

[و آیه مبارکه: «به تحقیق برای شما آیات را بیان کردیم»؛ (۱)]

یعنی به وسیله قائم آل محمد «شاید شما عاقل شده و تفکر کنید».

۳ / ۱۳۲ - و باز هم از عبد الله بن عباس است که در مورد آیه شریفه «و روزی شما با همه وعده هایی که به شما دادند، در آسمان است، پس به پروردگار آسمان و زمین قسم که این مطلب حق است، همچنان که شما با یکدیگر سخن می گوید»؛ (۲)

گفت: [این آیه درباره] قیام قائم علیه السلام است و مثل آن است آیه «هر کجا که باشید، خداوند همه شما را خواهد آورد»؛ (۳)

گفته است: خداوند اصحاب قائم را در یک روز جمع می کند.

۴ / ۱۳۳ - اسحاق بن عبد الله بن علی بن الحسین [از اصحاب امام صادق علیه السلام] در مورد آیه شریفه «به پروردگار آسمان و زمین قسم که این مطلب حق است، همچنان که با یکدیگر سخن می گوید»؛ (۴)

گفته است: مقصود قیام قائم از آل محمد صلى الله عليه و آله است.

۱- . پیشین

۲- . سوره ذاریات / آیه ۲۲ و ۲۳.

۳- . سوره بقره / آیه ۱۴۸.

۴- . سوره ذاریات / آیه ۲۳.

قال: وفيه نزلت «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛

قال: نزلت في المهدي عليه السلام.

۱۳۴ - وأخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة النيشابوري، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن الحسن بن علي بن فضال، عن المثنى الحنطاط، عن الحسن بن زياد الصيقل

قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام يقول:

إِنَّ الْقَائِمَ لَا يَقُومُ حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ تَسْمَعُ الْفَتَاهُ فِي خَدْرِهَا وَيَسْمَعُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنَّ نَسْأَ نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ».

و همچنین گفته که آیه مبارکه «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، وعده فرموده که در زمین خلافت دهد همچنان که امت های صالح پیامبران گذشته را جانشین پیشینیان خود ساخته و دین پسندیده آنان را بر همه جا مسلط و نافذ گرداند و بر همه مؤمنان پس از ترس و هراس از دشمنان ایمنی کامل عطا فرماید که مرا عبادت کرده و هیچ به من شرک نوزند.» (۱)

نیز درباره مهدی علیه السلام نازل شده است.

۵ / ۱۳۴ - حسن بن زیاد صيقل گفته که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم قیام نمی کند مگر زمانی که منادی از آسمان به گونه ای ندا کند که دختران جوان در خلوت خانه، ندا را بشنوند و همچنین همه اهل مشرق و مغرب عالم می شنوند. و آیه کریمه «اگر بخواهیم از آسمان آیه ای برآنان نازل می کنیم، پس بر آن گردن نهند و در مقابل آن خاضع شوند»، (۲)

در این مورد نازل شده است.

ص: ۳۴۱

۱- .سوره نور / آیه ۵۵.

۲- .سوره شعرا / آیه ۴.

۱۳۵ - وأخبرني جماعه، عن أبي محمّد هارون بن موسى التلعكبري، عن أبي عليّ الرازي، عن ابن أبي دارم، عن عليّ بن العباس السندي المقانعي، عن محمّد بن هاشم القيسي، عن سهل بن تمام البصري، عن عمران القطان، عن قتاده، عن أبي نصره، عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

الْمَهْدِيُّ يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

۱۳۶ - محمّد بن إسحاق المقرئ، عن المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن المعلّى بن زياد، عن العلاء بن بشير المرادي، عن أبي الصديق الناجي، عن

أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَالٍ يَمَلُّهُ الْأَرْضَ عَيْدًا وَقَسِيظًا كَمَا مُلِثَتْ جُورًا وَظُلْمًا، يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ.

۱۳۷ - عنه، عن المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن تليد، عن أبي الجحّاف، [عن خالد بن عبد الملك، عن مطر الوراق، عن الناجي يعني أبا الصديق، عن أبي سعيد] قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

۱۳۵ / ۶ - جابر بن عبد الله انصاري گفته است: پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله فرمودند: مهدی در آخر الزمان قیام می کند.

۱۳۶ / ۷ - ابو سعید خدري گفته است: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمودند: به شما بشارت می دهم که مهدی در حالتی مبعوث می شود [قیام می کند] که مردم در حال اختلاف و تزلزل هستند. زمین را چنان که از ظلم و جور پر شده، آن چنان مملو از عدل و قسط می کند که ساکنان اهل آسمان و زمین از او راضی می شوند.

۱۳۷ / ۸ - ابو سعید [خدري] گفته است: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمودند: بشارت باد بر شما

أَبَشِّرُوا بِالْمَهْدِيِّ - قَالَ: ثَلَاثًا - يَخْرُجُ عَلَى حِينِ اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَالٍ شَدِيدٍ يَمَلَأُ الْأَرْضَ

قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا، يَمَلَأُ (قُلُوبَ) عِبَادِهِ عِبَادَةً وَيَسَعُهُمْ عَدْلُهُ.

۱۳۸ - محمّد بن إسحاق المقرئ، عن عليّ بن العباس المقانعي، عن بكّار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن سفيان الجريري، عن عبد المؤمن، عن الحارث بن حصيره، عن عماره بن جوين العبدى، عن أبي سعيد الخدرى قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول على المنبر:

إِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ عِثْرَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

يَنْزِلُ لَهُ (مِنْ) السَّمَاءِ قَطْرُهَا، وَتَخْرُجُ لَهُ الْأَرْضُ بَدْرَهَا، فَيَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَهَا الْقَوْمُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

۱۳۹ - عنه، عن عليّ بن العباس المقانعي، عن بكّار بن أحمد، عن مصبح، عن قيس، عن أبي حصين، عن أبي صالح، عن أبي هريره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا - يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

به وجود مهدی و این را سه بار تکرار فرمودند، در وقتی قیام می کند که مردم در اختلاف و تزلزل هستند، همچنان که زمین پر از ظلم و جور شده است آن را پر از عدل و داد می کند و دل های مردم را مملو از عبادت می گرداند، عدالت او همه مردم را فرا می گیرد.

۹ / ۱۳۸ - ابو سعید خدری گفته است: از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که بالای منبر می فرمودند: مهدی از اولاد و اهل بیت من است. در آخر الزمان قیام می کند، آسمان برای او باران می بارد و زمین به یمن او دانه های خود را می رویاند. پس زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که دیگران آن را پر از ظلم و جور کرده باشند.

۱۰ / ۱۳۹ - ابو هريره گفته است: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا این که مردی از اهل بیت من قیام کرده و زمین را مملو از عدل و داد کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد.

۱۴۰ - عنه، عن عليّ، عن بكار، عن عليّ بن قادم، عن فطر، عن عاصم، عن زرّ بن حبیش، عن عبدالله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا - يَوْمَ لَطَوَّلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ الْيَوْمَ حَيْثُ يَبْعَثُ رَجُلًا - مِّنِّي يُوَالِيُ اسْمَهُ اسْمِي وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا.

۱۱ / ۱۴۰ - عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی می کند تا این که مردی از

[نسل] من مبعوث شده [قیام می کند] تا حکمرانی کند. نام او نام من است و نام پدر او نام پدر من است. همان گونه که زمین پر از ظلم و جور شده باشد، آن را مملو از عدل و داد می کند. (۱)

ص: ۳۴۴

۱- . در مورد خبر فوق سؤالی مطرح است و آن این که نام پدر امام زمان علیه السلام و پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی نیست، بنابراین چگونه می توان این روایت را در باب حضرت مهدی علیه السلام به کار برد و آن را صحیح دانست؟ در جواب لازم است به چند نکته توجه کرد: اول: احتمال دارد که در واقع به جای «اسم ابی» جمله «اسم ابنی» بوده باشد، پس نام پدر امام زمان علیه السلام با نام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام یکی خواهد بود. و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را ابن و فرزند خود خوانده اند، از واضحات است و نیازی به توضیح ندارد. دوم: اگر بپذیریم که همان «اسم ابی» بوده باشد، خواهیم گفت: آنچه که شایع است و در لسان عرب هم آمده، این است که لفظ «اب» علاوه بر پدر، بر جدّ اعلا به بعد هم اطلاق می شود؛ مثلاً در آیه ۷۸ سوره حجّ می فرماید: «مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» و یا در آیه ۳۸ سوره یوسف و از زبان او می فرماید: «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ» و یا در حدیث معراج آمده است که جبرئیل خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «هذا ابوك إبراهيم» در حالی که ابراهیم پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آلهو یا حضرت یوسف علیه السلام نبوده است، بلکه جدّ اعلا و از اجداد ایشان بوده، اما مع ذلك به عنوان پدر یاد شده است. فلذا ممکن است که خبر بالا از همین قبیل باشد. سوم: یکی از مسائل شایع در زبان عرب این است که لفظ اسم، شامل کنیه و حتی صفت هم می شود، و فصحا هم به همین نحوه استعمال کرده اند؛ مثلاً بخاری و مسلم هر دو روایتی را از سهل بن سعد ساعدی نقل کرده اند که گفت: «وَاللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ سَمَاءُ بِأَبِي تَرَابٍ وَ لَمْ يَكُنْ اسْمَ أَحَبِّ إِلَيْهِ مِنْهُ.» حال با عنایت به این نکته باید گفت: کنیه پدر امام زمان مطابق با [کنیه پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله] است چون هر دو ابا محمّد هستند. لازم به ذکر است که صاحب کتاب کشف الغمّه [علی بن عیسیٰ اربلی] در جلد دوم ص ۴۴۱ تا صفحه ۴۴۵ کتاب، مفصّلاً این مبحث را بررسی کرده است. علامه مجلسی هم در جلد ۵۹ بحار ص ۱۰۴ پس از بررسی احتمالات مسأله می فرماید: این که کلمه ابی در واقع ابنی بوده باشد اظهر است و بهترین وجه است. اقتباس از غیبت چاپ معارف اسلامیة و الله عالم.

۱۴۱ - وعنه، عن المقانعي، عن جعفر بن محمّد الزهري، عن إسحاق بن منصور، عن قيس بن الربيع وغيره، عن عاصم، عن زرّ، عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَلِيَّ أُمَّتِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ.

۱۴۲ - محمّد بن عليّ، عن عثمان بن احمد السّمّاك، عن إبراهيم بن عبد الله الهاشمي، عن الحسن بن الفضل البوصرائي، عن سعد بن عبد الحميد الأنصاري، عن عبد الله بن زياد

اليمامي، عن عكرمه بن عمّار، عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أنس بن مالك قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَنَا وَعَلِيٌّ وَحَمَزَةُ وَجَعْفَرُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ.

۱۴۳ - عنه، عن الحسين بن محمّد القطعي، عن عليّ بن حاتم، عن محمّد بن مروان، عن عبيد بن يحيى الثوري، عن محمّد بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ عليه السلام في قوله

۱۲ / ۱۴۱ - عبد الله بن مسعود گفته که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دنیا تمام نمی شود تا این که مردی از اهل بیت من که به او مهدی گفته می شود، ولی و سرپرست ائمتّم شود.

۱۳ / ۱۴۲ - انس بن مالک گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ما فرزندان عبدالمطلب [یعنی] من و علی و حمزه [سیدالشهدا] و جعفر [طیار] و حسن و حسین و مهدی، سادات و آقایان اهل بهشتیم.

۱۴ / ۱۴۳ - محمّد بن حسین (۱)

از پدرش از جدش از حضرت علی علیه السلام در مورد

ص: ۳۴۵

۱- . ایشان محمّد بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نوه امام سجاد علیه السلام بوده و کنیه اش ابو عبدالله است.

تعالی: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» قال:

هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جُهْدِهِمْ فَيَعْرِضُهُمْ وَيُذِلُّ عَدُوَّهُمْ.

والأخبار في هذا المعنى أكثر من أن تحصى لا نظول بذكرها الكتاب.

فأما الذي يدل على أن المهدي يكون من ولد علي عليه السلام، ثم من ولد الحسين عليه السلام:

۱۴۴ - [ما] أخبرني جماعة، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة النيشابوري، عن الفضل بن شاذان، عن نصر بن مزاحم، عن ابن لهيعة، عن أبي قبيل، عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث طويل:

فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ الْمَهْدِيِّ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ هَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِهِ يَمْحَقُ اللَّهُ الْكَذِبَ، وَيَذْهَبُ الزَّمَانُ الْكَلْبَ، وَبِهِ يُخْرِجُ ذُلَّ الرِّقِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ.

این آیه که می فرماید: «و اراده کردیم بر کسانی که در زمین ضعیف شده اند منت

گذاریم و آن ها را امامان و وارثان زمین قرار دهیم»؛(۱)

نقل می کند که حضرت فرمودند: کسانی که ضعیف شده اند در روی زمین آل محمد هستند، خدای متعال مهدی آل محمد را مبعوث می فرماید، پس ایشان را [اهل بیت را] عزیز و دشمنانشان را ذلیل می کند.

و اخبار در این باب بیش از این هاست و ما هم به ذکر تمام آن ها کتاب را طولانی نمی کنیم.

مهدی علیه السلام از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام

۱ / ۱۴۴ - عبد الله بن عمرو بن عاص گفته است: رسول خدا صلى الله عليه وآله در حدیثی طولانی فرمودند: در آن زمان مهدی علیه السلام قیام می کند، او مردی از اولاد ایشان است - و اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند - به وسیله او خداوند، باطل و دروغ را مضمحل می فرماید و شدت و سختی روزگار را از بین می برد و به واسطه او ذلت بردگی از گردن های شما برداشته می شود.

ص: ۳۴۶

ثُمَّ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَالْمَهْدِيُّ أَوْسَطُهَا، وَعِيسَى آخِرُهَا وَبَيْنَ ذَلِكَ شَيْخٌ أَعْوَجُ.

۱۴۵ - مُحَمَّد بن عَلِيّ، عن عثمان بن أحمد السماك، عن إبراهيم بن عبد الله الهاشمي، عن إبراهيم بن هاني، عن نعيم بن حماد المروزي، عن بقيه بن الوليد، عن أبي بكر بن أبي مريم، عن الفضل بن يعقوب الرخامي، عن عبد الله بن جعفر، عن أبي المليح، عن زياد بن بيان، عن عليّ بن نفيل، عن سعيد بن المسيّب، عن أمّ سلمه قالت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْمَهْدِيُّ مِنْ عِثْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ.

۱۴۶ - أحمد بن إدريس، عن عليّ بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن مصبح، عن أبي عبد الرحمن، عمّن سمع وهب بن منبه يقول، عن ابن عباس في حديث طويل أنه قال: يا وهب ثم يخرج المهديّ، قلت: من ولدك؟

قال: لا-والله ما هو من ولدي ولكن من ولد عليّ عليه السلام، وطوبى لمن أدرك زمانه، وبه يفرّج الله عن الأمّة حتّى يملأها قسطاً وعدلاً إلى آخر الخبر.

سپس فرمودند: من اوّل این امت هستم، و مهدی علیه السلام وسط آن هاست و عیسی علیه السلام

آخرشان است، در اثنای این حال [بین من، مهدی و عیسی] بلاها [از جمله هرج و مرج و حکام بد اخلاق] به مردم رو می آورد.

۱۴۵ / ۲ - سعید بن مسیب از امّ سلمه نقل می کند که گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله

شنیدم که می فرمودند: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است.

۱۴۶ / ۳ - از وهب بن منبه شنیده شده که او از ابن عباس نقل می کرد که ابن عباس در ضمن حدیثی طولانی به من گفت: ای وهب! سپس مهدی قیام می کند.

گفتم: آیا از اولاد توست؟

گفت: به خدا قسم که از اولاد من نیست، بلکه از اولاد و نسل علی علیه السلام است. و خوش به حال کسی که زمان او را درک کند. خداوند متعال فرج و راحتی و خلاصی امت را به وسیله

او واقع می فرماید، تا آنجا که زمین را پر از عدل و داد می کنند... تا آخر خبر.

۱۴۷ - أحمد بن إدريس، عن عليّ بن محمّد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن محمّد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل بن جميل، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

الْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ وَهُوَ رَجُلٌ آدَمٌ.

۱۴۸ - أخبرنا جماعه، عن الثلعكبري، عن أحمد بن عليّ الرازي، عن محمّد بن عليّ، عن عثمان بن أحمد السماك، عن إبراهيم بن العلاء الهاشمي، عن أبي المليح، عن زياد بن

بيان، عن عليّ بن نفيل، عن سعيد بن المسيّب، عن أم سلمه قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول:

الْمَهْدِيُّ مِنْ عِتْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ.

۱۴۹ - أحمد بن إدريس، عن عليّ بن الفضل، عن أحمد بن عثمان، عن أحمد بن رزق، عن يحيى بن العلاء الرازي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

يَنْبُجُ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ رَجُلًا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، يَسُوقُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَيُنزِلُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا، وَيُخْرِجُ الْأَرْضَ بَدْرَهَا، وَتَأْمَنُ وَحُوشُهَا وَسِبَاعُهَا وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا

۴ / ۱۴۷ - جابر جعفي از امام باقر عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: مهدی از اولاد و فرزندان فاطمه و مردی گندم گون است.

۵ / ۱۴۸ - سعید بن مسیب از ام سلمه نقل می کند که از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمودند: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است.

۶ / ۱۴۹ - يحيى بن علاء رازی گفته است: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در میان این امت مردی را که از من است و من هم از او هستم بیرون می آورد و به واسطه او برکات آسمان و زمین را متوجه خلائق می فرماید؛ بنابراین آسمان باران خود را می فرستد و زمین دانه و بذرش را می رویاند و از حیوانات وحشی و درندگان در امنیت خواهند بود، زمین را همچنان که پر از ظلم و ستم شده است مملو از عدل و داد می کند و [از دشمنان مستکبر و عنود] آن قدر می کشد که انسان

مِلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَيَقْتُلُ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: لَوْ كَانَ مِنْ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَرَحِمَ.

وَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْأَخْبَارُ الَّتِي أوردناها في أَنَّ الأئمة اثنا عشر، وذكر تفاصيلهم هي متضمنة لذلك، ولأنَّ كلَّ من اعتبر العدد الَّذِي ذكرناه قال:

المهدى من ولد الحسين عليه السلام وهو من أشرنا إليه.

ويزيد ذلك وضوحا:

١٥٠ - ما أخبرني به جماعه، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن إسحاق المقرئ، عن علي بن العباس المقانعي، عن بكار بن أحمد، عن الحسن بن الحسين، عن سفيان الجريري، عن الفضيل بن الزبير قال: سمعت زيد بن علي عليه السلام يقول:

هَذَا الْمُنتَظَرُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ وَفِي عَقَبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ الْمَظْلُومُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهُ» - قَالَ: وَلِيُّهُ رَجُلٌ مِنْ

جاهل و بی خرد می گوید: اگر این مرد از ذریه و نسل محمد ۹ بود [به این ها] رحم می کرد.

مهدی علیه السلام از اولاد و نسل امام حسین علیه السلام

امیّا اخباری که می گوید امام زمان از فرزندان امام حسین علیه السلام است روایاتی است که آورديم، مبنی بر این که ائمه دوازده نفر هستند و بیان توضیحات آن ها متضمن این معنا بود چون هر که عدد [دوازده امام] را که ما متذکر شدیم معتبر بدانند، در واقع معتقد است که مهدی از فرزندان و نسل حسین علیه السلام است و این همان است که ما اشاره کردیم و به جهت واضح تر شدن مطلب و بیش از آنچه که گذشت این [روایات] است:

١ / ١٥٠ - فضیل بن زبیر گفته است: از زید بن علی علیه السلام شنیدم که می گفت: این منتظر [امام زم-ان علیه السلام] از اولاد حسی-ن بن علی و ذریه و نس-ل حسین علیه السلام است و حسی-ن آن مظلومی است که خداوند [در شأنش] فرموده است: «و هر آن که مظلوم کشته شود،

ذُرِّيَّتِهِ مِنْ عَقِبِهِ، ثُمَّ قَرَأَ «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» - «سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ».

قال: سُلْطَانُهُ حُجَّتُهُ عَلَى جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى حَتَّى يَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ عَلَى النَّاسِ وَلَا يَكُونُ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ حُجَّةٌ.

۱۵۱ - وبهذا الإسناد، عن سفيان الجريري قال: سمعت محمّد بن عبد الرحمن بن أبي لیلی يقول: واللّه لا يكون المهدي أبداً إلا من ولد الحسين عليه السلام.

۱۵۲ - وبهذا الإسناد، عن أحمد بن علي الرازي، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن إبراهيم بن الحكم بن ظهير، عن إسماعيل بن عيَّاش، عن الأعمش، عن أبي وائل قال: نظر أمير المؤمنين عليه السلام إلى ابنه الحسين عليه السلام فقال:

پس البته که برای خون او ولی قرار دادیم»،^(۱)

گفت: ولی دم حسین علیه السلام مردی از ذریه و نسل اوست. سپس این آیه را قرائت کرد که می فرماید: «واین [خداپرستی و امامت خلق] را در ذریه و نسل خودش کلمه باقی گذاشت»،^(۲)

«و ولی او صاحب اختیار است پس مبادا در کشتن اسراف کند که او منصور است.»^(۳)

پس از این آیات گفت: منظور از سلطان او حجّت اوست بر جمیع کسانی که خداوند خلق کرده، تا حجّت خدا بر خلق تمام شود و خلق حجّتی بر خدا نداشته باشند.

۲ / ۱۵۱ - سفيان جريري گفته که از محمّد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی شنیدم که می گفت: به خدا قسم که مهدی فقط از اولاد حسین علیه السلام است.

۳ / ۱۵۲ - ابی وائل [شقیق بن سلمه اسدی] گفته است: امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش حسین علیه السلام نگاه کرده و فرمودند: این پسر من سید است، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۳۵۰

۱- .سوره اسراء / آیه ۳۳.

۲- .سوره زخرف / آیه ۲۸.

۳- .سوره اسراء / آیه ۳۳.

إِنَّ ابْنَ هَذَا سَيِّدٍ كَمَا سَمَّاهُ [رَسُولُ] اللَّهِ سَيِّدًا، وَسَيَخْرُجُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ، فَيَشْبَهُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ، يَخْرُجُ (عَلَى) حِينَ غَفَلَهُ مِنَ النَّاسِ، وَإِمَاتِهِ مِنَ الْحَقِّ وَإِظْهَارِهِ مِنَ الْجَوْرِ، وَاللَّهُ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَصَرَبَتْ عُنُقُهُ، يَفْرَحُ (لِخُرُوجِهِ) أَهْلُ السَّمَاءِ وَسُكَّانُهَا، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، تَمَامَ الْخَبَرِ.

۱۵۳ - وبهذا الإسناد، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن عذافر، عن عقبه بن يونس، عن عبد الله بن شريك في حديث له اختصرناه قال:

مَرَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى حَلْقِهِ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ وَهُمْ جُلُوسٌ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ:

أَمَا وَاللَّهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ مِنِّي رَجُلًا يَقْتُلُ مِنْكُمْ أَلْفًا وَمَعَ الْأَلْفِ أَلْفًا.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَوْلَادِ كَذَا وَكَذَا لَا يَبْلُغُونَ هَذَا.

او را سید نامیده است و به زودی خداوند تبارک و تعالی از صلب او مردی را که نامش نام پیامبر شماس است و در خلق و خلق به او شبیه است بیرون می آورد. او در زمان غفلت مردم، اضمحلال حق و اظهار و پیروزی باطل و ستم، خروج می کند. به خدا قسم که اگر خروج نکند گردنش زده می شود، اهل آسمان از قیامش شاد می شوند، زمین را پر از عدل می کند همچنان که مملو از ظلم و جور شده باشد.

۱۵۳ / ۴ - عبدالله بن شریک حدیثی دارد که ما آن را مختصر کرده ایم، او گفته است: امام حسین علیه السلام بر گروهی از بنی امیه که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آلهنشسته بودند عبور کرده و فرمودند: آگاه باشید! به خدا قسم دنیا تمام نمی شود تا این که خدا مردی از نسل مرا مبعوث می فرماید که هزار نفر از شما را خواهد کشت و با آن هزار، هزار نفر را و با آن هزار هم هزار نفر دیگر را می کشد.

عرض کردم: فدای شما شوم! اولاد بنی امیه این تعداد نمی شوند!

فَقَالَ: وَيْحَكَ [إِنَّ] فِي ذَلِكَ الزَّمانِ يَكُونُ لِلرَّجُلِ مِنْ صُلْبِهِ كَذَا وَكَذَا رَجُلًا وَإِنَّ مَوَالِي الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ.

۱۵۴ - وبهذا الإسناد، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد الأهوازي، عن الحسين بن علوان، عن أبي هارون العبدى، عن أبي سعيد الخدرى فى حديث له طويل اختصرناه قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمه عليها السلام: يا بِنْتِيه! إنا أُعْطينا أهلَ البَيْتِ سَبْعًا لَمْ يُعْطِها أَحَدٌ قَبْلَنا؛ نَبِينا خَيْرُ الأنبياءِ وَهُوَ أَبُوكَ، وَوَصِيُّنا خَيْرُ الأوصِياءِ وَهُوَ بَعْلُكَ، وَشَهِيدُنا خَيْرُ الشَّهِداءِ وَهُوَ عَمُّ أَيْبِكَ حَمْزُهُ، وَمِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحانِ خَضِيانِ يَطِيرُ بِهِما فى الجَنَّةِ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّكَ جَعْفَرُ، وَمِنَّا سَبْطُ هذه الأُمَّه، وَهُما إِبْناكَ الحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَمِنَّا وَاللهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ مَهْدِيُّ هذه الأُمَّه الَّذِي يُصَلِّي حَلْفَهُ عيسى ابنَ مَرْيَمَ.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مِئْكَبِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مِنْ هَذَا، ثَلَاثًا.

حضرت فرمودند: وای بر تو! در آن زمان از صلب یک مرد، مردان زیادی خواهند بود و بزرگ این قوم [بنی امیه] از خودشان است.

۱۵۴ / ۵ - ابو سعيد خدرى در يك حديث طولانى كه ما آن را مختصر کرده ایم می گوید: رسول خدا صلى الله عليه وآله خطاب به فاطمه عليها السلام فرمودند: دخترم! به ما اهل بيت هفت چیز داده شده است كه به هيچ كس پيش از ما داده نشده است؛ پیامبر ما بهترين پیامبران است كه پدر توست، و وصی ما بهترين اوصیا است كه شوهر توست، و شهيد ما بهترين شهدا است كه عموى پدر تو حمزه [سید الشهداء] است، و كسى كه دو بال دارد و در بهشت با آن ها به پرواز در می آید از ماست كه پسر عمویت جعفر است، و دو سبط این امت از ما هستند كه دو پسر تو حسن و حسين هستند و قسم به خداوندی كه غير از او خدایى نیست، مهدى این امت كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز می گزارد از ماست.

آن گاه رسول خدا صلى الله عليه وآله با دست مباركشان به شانه حسين عليه السلام زده و سه مرتبه فرمودند: [مهدى] از نسل اين است.

فإن قيل: أليس قد خالف جماعه، فيهم من قال: المهديّ من ولد عليّ عليه السلام فقال: هو محمد بن الحنفية، وفيهم من قال: من السبائيه هو عليّ عليه السلام [لم يمت] وفيهم من قال: جعفر بن محمد لم يمت، وفيهم من قال: موسى بن جعفر لم يمت، وفيهم من قال: المهدي هو أخوه

محمد بن عليّ وهو حيّ باق لم يمت. ما الذي يفسد قول هؤلاء.

قلت: هذه الأقوال كلّها أفسدناها بما دللنا عليه من موت من ذهبوا إلى حياته.

بطلان قول کسانی که معتقدند مهدی کسی غیر از فرزند امام حسن عسکری و ذریه امام حسین علیه السلام است اشکال: آیا غیر از این است که تعدادی با اعتقاد شما مخالفند؛ از جمله کسانی که معتقدند: مهدی از اولاد علی علیه السلام است، اما نه از نسل حسین بلکه از نسل محمد بن حنفیه است. در میان مخالفین شما سبائیه (۱)

هستند که معتقدند: علی علیه السلام از دنیا نرفته و زنده است، و نیز کسانی هستند که می گویند: جعفر بن محمد [امام صادق علیه السلام] از دنیا نرفته و همان مهدی است، و همچنین کسانی هستند که قائلند: موسی بن جعفر از دنیا نرفته و مهدی موعود است، و در بین آن ها کسانی هستند که معتقدند: مهدی همان محمد بن علی [برادر امام حسن عسکری علیه السلام] است و او زنده است. شما چه دلیلی بر ردّ و ابطال این ها دارید؟

پاسخ: همه این اقوال را [به چند دلیل] ابطال می کنیم: [اول] به وسیله ادله موت و از دنیا رفتن کسی که این ها معتقدند زنده است.

ص: ۳۵۳

۱- سبائیه یکی از فرقه های اهل غلو و از طرفداران عبدالله بن سبا هستند که به حضرت امیر علیه السلام گفتند تو خدایی و حضرت هم آن ها را نفی کرده و از آن ها برائت جست. از نظر شیعه امامیه، کسانی که به هر کدام از اهل بیت علیهم السلام نسبت خدایی بدهند، مشرک و نجس هستند.

وبما بينا أنّ الأئمة اثنا عشر.

وبما دللنا على صحّة إمامه ابن الحسن عليه السلام من الاعتبار.

وبما سنذكره من صحّحه ولادته وثبوت معجزاته الدالّة على إمامته، غير أنّا نشير إلى إبطال هذه الأقوال بجمل من الأخبار ولا نطوّل بذكرها لئلا يطول به الكتاب ويملّه القارئ.

فأمّا من خالف في موت أمير المؤمنين وذكر أنّه حيّ باق فهو مكابر، لأنّ العلم بموته وقتله أظهر وأشهر من قتل كلّ أحد وموت كلّ إنسان، والشكّ في ذلك يؤدّي إلى الشكّ في موت النبي صلى الله عليه وآله وجميع أصحابه.

[دوم] به وسیله آنچه که بیان کردیم مبنی بر این که ائمه دوازده نفر هستند.

[سوم] به وسیله ادله معتبری که بر صحّت امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام استدلال کردیم.

[چهارم] با دلایلی که به زودی ذکر می کنیم مبنی بر صحّت ولادت امام زمان علیه السلام و ثابت کردن معجزاتی که بر امامت ایشان دلالت می کند.

البته ما با بخشی از اخبار به ابطال این اقوال و اعتقادات فقط اشاره می کنیم، و به جهت این که کتاب طولانی و برای خواننده ملال آور نباشد همه اخبار را ذکر نخواهیم کرد.

ردّ کسانی که مخالف از دنیا رفتن امیرالمؤمنین هستند [سبأیه]

امّا کسی که در باب از دنیا رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام با ما مخالفت کرده و معتقد است که حضرت زنده است، منکر و زورگوست؛ به این دلیل که مسأله موت و شهادت امیرمؤمنان علیه السلام مشهورتر از قتل یا مرگ هر انسان دیگری است، و شکّ در موت ایشان منجر به این می شود که انسان درموت پیامبر صلی الله علیه وآله و حتی تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هم شکّ و تردید داشته باشد.

ثم ما ظهر من وصيته وإخبار النبي صلى الله عليه وآله إياه أنك تقتل وتخضب لحيتك من رأسك يفسد ذلك أيضا، وذلك أشهر من أن يحتاج (إلى) أن يروى فيه الأخبار.

١٥٥ - أخبرنا ابن أبي جدي، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن أبي القاسم البرقي، عن محمد بن علي بن سمينه الكوفي، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر، عن أبان بن أبي عتياش، عن سليم بن قيس الهلالي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، عن عبد الله بن عباس قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله في وصيته لأئمة المؤمنين عليه السلام:

يا علي إن قريشا سيظهر عليك وتجمع كلمتهم على ظلمك وقهرك، فإن وجدت أعوانا فجاهدوهم، وإن لم تجد أعوانا فكف يدك واخفن دمك، فإن الشهادة من ورائك لعن الله قاتلك.

١٥٦ - أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال:

بعث إلي أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام بهذه الوصية مع الأخرى.

علاوه بر این، وصیت و اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام مبنی بر این که [علی

جان!] تو کشته می شوی و محاسنت با خون سرت خضاب می شود، این قول خام را فاسد و باطل می کند. این مسأله آن قدر معروف و مشهور است که هیچ احتیاجی ندارد تا روایاتش را نقل کنیم. [لکن به نقل چند خبر اکتفا می کنیم].

١ / ١٥٥ - جابر بن عبدالله انصاری از عبدالله بن عباس نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیتش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

علی جان! به زودی قریش علیه تو پشت به پشت یکدیگر می دهند، برای ظلم به تو و شکست دادنت با هم متحد می شوند، پس اگر یارانی داشتی جهاد کن و اگر یاور و انصاری نداشتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن. چون شهادت در راه خدا در آینده نصیب تو خواهد شد. خداوند قاتل تو را لعنت کند.

٢ / ١٥٦ - صفوان بن يحيى گفته است: امام كاظم عليه السلام این وصیت را [وصیت بالا را] با وصیت دیگری برای من ارسال فرمودند.

۱۵۷ - وأخبرنا أحمد بن عبدون، عن ابن أبي الزبير القرشي، عن علي بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عبد الله بن زرارة، عن عمّ رواه، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

هذه وصية أمير المؤمنين عليه السلام [إلى الحسن عليه السلام] وهي نسخة كتاب سليم بن قيس الهلالي، رفعها إلى أبان وقرأها عليه، قال أبان: وقرأتها على علي بن الحسين عليه السلام. فقال: صدق سليم رحمه الله.

قال سليم: فشهدت وصية أمير المؤمنين عليه السلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السلام، وأشهد علي وصية الحسين عليه السلام ومحمدا وجميع ولده ورؤساء شيعته وأهل بيته وقال:

يا بئى أمرنى رسول الله صلى الله عليه وآله أن أوصى إليك وأن أدفع إليك كتيبى وسلاجى، ثم أقبل عليه فقال:

يا بئى أنت ولى الأمر وولى الدم، فإن عفوت فللك، وإن قتلت فضربه مكان ضربه ولا تأثم.

۱۵۷ / ۳ - جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: این نسخه ای از وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام است و در کتاب سلیم بن قیس هلالی که به ابان داده و برای او خوانده، آمده است. ابان هم گفت: من این وصیت را برای علی بن الحسین علیهما السلام قرائت کردم، و امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: سلیم راست گفته است خدا رحمتش کند.

[امام باقر علیه السلام فرمودند:] سلیم گفته است: زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام وصیت کرد، من شاهد بودم. حضرت، حسین علیه السلامو محمد بن حنفیه و تمام فرزندان و بزرگان شیعه و اهل بیتش را بر این وصیت شاهد گرفته و خطاب به حسن فرمودند: پسر من! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داده اند تا به تو وصیت کنم و کتاب ها و سلاحم را به تو بدهم.

سپس رو به امام حسن علیه السلام کرده و فرمود: پسر من تو جانشین و ولی خون من هستی، اگر بخواهی قاتل را ببخشی اختیار داری و اگر می خواهی او را بکشی پس یک ضربه در مقابل یک ضربه و گناه نکن.

ثُمَّ ذَكَرَ الْوَصِيَّةَ إِلَى آخِرِهَا، فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ وَصِيَّتِهِ قَالَ:

حَفِظْكُمْ اللَّهُ وَحَفِظْ فِيكُمْ نَبِيِّكُمْ، أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ .

ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .

حَتَّى قُبِضَ لَيْلَةَ ثَلَاثَ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ سَنَةِ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَكَانَ ضُرِبَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ.

۱۵۸ - وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: أَنَّهُ قُبِضَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَضُرِبَ لَيْلَةَ تِسْعَ عَشْرَةَ.

وهی الأظهر.

وَأَمَّا وَفَاةَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ وَبَطْلَانَ قَوْلَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى إِمَامَتِهِ، فَقَدْ بَيَّنَّا فِيهَا

پس بقیه وصیت را تا آخر فرمود. وقتی که وصیت حضرت تمام شد، فرمود: خداوند شما را حفظ نماید، و سیره پیامبران را در میان شما حفظ کند. شما را به خدا می سپارم و سلام و رحمت خداوند را برای شما درخواست می کنم.

بعد از این، مدام می فرمودند: لا اله الا الله. تا این که در شب بیست و سوم ماه رمضان در شب جمعه سال چهارم هجری از دنیا رفتند، در حالی که ضربت خوردن ایشان شب بیست و یکم ماه رمضان بود.

۴ / ۱۵۸ - در روایت دیگری آمده است: حضرت شب نوزدهم ضربت خوردند و شب بیست و یکم از دنیا رفتند.

ظاهراً این روایت دوم صحیح تر است.

در بطلان قول کیسانیه و بیان وفات محمد بن حنفیه

در این باره و بیان بطلان اعتقاد کسانی که قائل به امامت محمد بن حنفیه هستند و همچنین توضیح وفات ایشان، قبلاً و در همین کتاب توضیح دادیم، بنابراین و به همان

ص: ۳۵۷

مضى من الكتاب، وعلى هذه الطريقه إذا بينا أنّ المهديّ من ولد الحسين عليه السلام بطل قول المخالف في إمامته عليه السلام.

ويزيده بيانا:

١٥٩ - ما رواه الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام:

لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْعِرَاقِ دَفَعَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَصِيَّةَ وَالْكِتَابَ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَقَالَ لَهَا: إِذَا أَتَاكَ أَكْبَرُ وُلْدِي فَادْفَعِي إِلَيْهِ مَا [قَدْ] دَفَعْتُ إِلَيْكَ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُمَّ سَلَمَةَ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَاهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

١٦٠ - وروى سعد بن عبد الله، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن عن الحسين بن ثوير بن أبي فاخته، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

طريقي که بیان کردیم مهدی علیه السلام از فرزندان حسین علیه السلام است، قول کسانی که در باب امامت ایشان مخالف هستند باطل می شود.

در اینجا دو روایت اضافه بر آنچه که قبلاً گفتیم می آوریم:

١ / ١٥٩ - فضیل بن یسار می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: وقتی که امام حسین علیه السلام به سمت عراق حرکت کردند، وصیت، کتاب ها و امور دیگر را به امّ سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله سپردند و به ایشان فرمودند: آنچه را که به شما داده ام، زمانی که فرزند بزرگم نزد تو آمد به او بسپار. زمانی که حسین علیه السلام به شهادت رسید، علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام نزد امّ سلمه آمدند، امّ سلمه هم هر آنچه امام حسین علیه السلام به او سپرده بود به ایشان تسلیم کرد.

٢ / ١٦٠ - حسین بن ثویر بن ابی فاخته از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

ص: ٣٥٨

لا- تَعُوذُ الْأَئِمَّةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعِيدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَا- يَكُونُ بَعِيدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا- فِي الْأَعْقَابِ
وَأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ.

وما جرى بين محمد بن الحنفية وعلي بن الحسين عليه السلام ومحاكمتهما إلى الحجر معروف لا نطول بذكره هاهنا.

وأما الناووسية الذين وقفوا على أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام (وقالوا: هو المهدي).

قد بينا أيضا فساد قولهم بما علمناه من موته واشتهار الأمر فيه، ولصحة إمامه ابنه موسى بن جعفر عليه السلام وبما ثبت من إمامه
الاثني عشر عليهم السلام، ويؤكد ذلك ما ثبت من صحته وصيته إلى من أوصى إليه، وظهور الحال في ذلك.

بعد از حسن و حسين عليهم السلام امامت به دو برادر نمی رسد، لذا بعد از علي بن الحسين عليه السلام امامت فقط پشت به
پشت، در نسل اوست.

و ماجرای هم که بین امام سجاد علیه السلام و محمد بن حنفیه واقع شد و حکمیت خواستن آن ها از حجرالاسود معروف
است، که قبلاً متذکر آن شدیم و با ذکر دوباره اش در اینجا کتاب را طولانی نمی کنیم.

ابطال قول کسانی که بر امام صادق علیه السلام توقف کرده و می گویند: ایشان مهدی موعود است ما فساد اعتقاد این دسته را
نیز قبلاً بیان کردیم؛ اول: با استدلال به علم و آگاهی که نسبت به از دنیا رفتن امام صادق علیه السلام داریم. دوم: این که
مسأله فوت حضرت و صحّت امامت امام کاظم علیه السلام مشهور است. سوم: به وسیله ادله ای که ثابت کرد، امامت در
دوازده امام معین است. چهارم: تأکید می کند این مطلب را صحّت و وصیت ایشان به کسی که به او وصیت کردند. پنجم:
همان گونه که از ظواهر امر معلوم است.

۱۶۱ - أخبرنا جماعه، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن هشام بن أحمد، عن سالمه مولاة أبي عبد الله عليه السلام قالت: كنت عند أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام حين حضرته الوفاة وأغمى عليه فلما أفاق قال:

أَعْطُوا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ - وَهُوَ الْأَفْطُسُ - سَبْعِينَ دِينَارًا، وَأَعْطُوا فُلَانًا كَذَا وَفُلَانًا كَذَا.

فَقُلْتُ: أَتُعْطَى رَجُلًا حَمَلَ عَلَيْكَ بِالشَّفَرَةِ يُرِيدُ أَنْ يَقْتُلَكَ؟

قال: تُرِيدِينَ أَنْ لَا أَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - : «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»

۱ / ۱۶۱ - هشام بن احمد از سالمه كنيز امام صادق عليه السلام نقل مي كند كه گفت: در هنگام رحلت و شهادت امام صادق عليه السلام در محضر حضرت بودم كه به امام حالت غش دست داد، پس از آن كه به حال عادي برگشت، فرمود: به حسن بن علي بن الحسين - يا همان حسن افطس - هفتاد دينار بدهيد و به فلاني فلان مبلغ و فلان شخص فلان مبلغ بدهيد.

عرض كردم: مي خواهيد به مردی مال عطا كنيد كه با دشنه به شما حمله کرده و قصد كشتن شما را داشت؟

فرمودند: مي خواهيد من از كسانی نباشم كه خداوند درباره آن ها فرموده است:

«و كسانی كه پیوندهایی را كه خداوند به آن امر کرده بر قرار می دارند و از پروردگارشان می ترسند و از بدی و سختی حساب [روز قیامت] بیم دارند.» (۱)

ص: ۳۶۰

نَعَمْ، يَا سَالِمَهُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ فَطَيَّبَهَا وَطَيَّبَ رِيحَهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوحِي دُونَ مَسِيرَةِ أَلْفَى عَامٍ، وَلَا يَجِدُ رِيحَهَا عَاقٍ وَلَا قَاطِعٍ رَحِمٍ.

۱۶۲ - وروی ابویوب الخوزی قال: بعث إليّ أبو جعفر المنصور في جوف الليل فدخلت عليه وهو جالس على كرسي، وبين يديه شمعه وفي يده كتاب، فلما سلمت عليه رمى الكتاب إليّ وهو يبكي وقال:

هذا كتاب محمد بن سليمان يخبرنا أنّ جعفر بن محمد قد مات، فإنّا لله وإنا إليه راجعون - ثلاثا - وأين مثل جعفر؟! ثم قال لي: اكتب فكتبت صدر الكتاب، ثم قال: أكتب إن كان

(قد) أوصى إلى رجل بعينه فقدّمه واضرب عنقه.

قال: فرجع الجواب إليه: إنّه قد أوصى إلى خمسة أحدهم أبو جعفر المنصور، ومحمد بن سليمان، وعبد الله وموسى ابني جعفر، وحميده.

بله ای سالمه! خداوند عزوجلّ بهشت را آفرید و آن را پاکیزه و خوشبو کرد، چنان که بوی بهشت از فاصله دو هزار سال به مشام می رسد، ولی این بوی خوش به مشام عاق والدین و قطع کننده رحم نمی رسد.

۱۶۲ / ۲ - ابویوب خوزی گفته که ابو جعفر منصور دوانیقی در نیمه شب به دنبال من فرستاد، وقتی پیش او رسیدم، دیدم که روی تخت نشسته و جلویش شمعی روشن است و نامه ای هم در دستش می باشد. وقتی به او سلام کردم، نامه را به طرفم پرتاب کرده و در حالی که گریه می کرد، گفت: این نامه محمد بن سلیمان است، به ما خبر داده که جعفر بن محمد [امام صادق علیه السلام] از دنیا رفته است و سه مرتبه گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون، کجا مثل جعفر پیدا می شود!

بعد منصور به من گفت: بنویس، من هم صدر نامه را نوشتم. بعد گفت: بنویس اگر او به شخص معینی وصیت کرده و وصی خود قرار داده گردنش را بزن.

جواب نامه آمد که امام صادق علیه السلام به پنج نفر وصیت کرده است: یکی از آنان ابو جعفر منصور دوانیقی است، بعد محمد بن سلیمان، و عبدالله و موسی دو پسرش، و حمیده همسرش.

فقال المنصور: ليس إلى قتل هؤلاء سبيل.

وأما الواقفه الذين وقفوا على موسى بن جعفر عليه السلام وقالوا هو المهديّ؛

فقد أفسدنا أقوالهم بما دللنا عليه من موته، واشتهار الأمر فيه، وثبوت إمامه ابنه الرضا عليه السلام، وفي ذلك كفايه لمن أنصف.

وأما المحمديّ الذين قالوا بإمامه محمد بن عليّ العسكري، وأنّه حيّ لم يمت؛

فقولهم باطل لما دللنا به على إمامه أخيه الحسن بن عليّ أبي القائم عليه السلام وأيضا فقد مات محمد في حياه أبيه عليه السلام موتا ظاهرا، كما مات أبوه وجدّه، فالمخالف في ذلك مخالف في الضرورات.

منصور با شنیدن جواب گفت: راهی برای کشتن این پنج نفر نیست.

واقفیه و بطلان اعتقادشان

اما در مورد واقفیه که بر امامت موسی بن جعفر علیهما السلام توقف کرده و معتقدند که ایشان همان مهدی است، به وسیله ادله ای که در اثبات شهادت و شهرت از دنیا رفتن امام کاظم علیه السلام

و همچنین امامت فرزندشان امام رضا علیه السلام که به آن ها استدلال کردیم، فساد و بطلان اعتقادشان معلوم شد. و همین قدر هم برای کسی که انصاف داشته باشد کفایت می کند.

ابطال قول محمدیه

فرقه محمدیه کسانی هستند که به امامت محمد بن علیّ عسکری [فرزند امام هادی علیه السلام و برادر امام حسن عسکری] اعتقاد دارند و معتقدند ایشان زنده بوده و از دنیا نرفته است.

کلام این فرقه هم به وسیله ادله ای که بر امامت برادرش امام حسن عسکری فرزند

امام هادی و پدر امام زمان علیهم السلام داریم، باطل و فاسد است. علاوه بر این، محمد در زمان پدرش امام هادی علیه السلام از دنیا رفت (۱).

و این مسأله هم ظاهر و آشکار است، همان گونه که مرگ پدر وجدش ظاهر و مسلم است. بنابراین کسی که در این امر با ما مخالف است، در واقع مخالف یک امر ضروری و بدیهی است.

ص: ۳۶۲

۱- مشهور به سید محمد که قبر ایشان در عراق معروف است.

ویزید ذلک بیاناً:

۱۶۳ - ما رواه سعد بن عبد الله، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن سيار بن محمد البصرى، عن علي بن عمر النوفلى قال:

كنت مع أبى الحسن العسكرى عليه السلام فى داره فمرّ عليه أبو جعفر، فقلت له: هذا صاحبنا؟ فقال: لا، صاحبكمُ الحَسَنُ.

۱۶۴ - وعنه، عن هارون بن مسلم بن سعدان، عن أحمد بن محمد بن رجا صاحب الترك قال: قال أبو الحسن عليه السلام:

الحَسَنُ إِبْنِي الْقَائِمِ مِنْ بَعْدِي.

۱۶۵ - عنه، عن أحمد بن عيسى العلوى من ولد علي بن جعفر قال: دخلت على أبى الحسن عليه السلام بصرياً فسألنا عليه، فإذا

نحن بأبى جعفر وأبى محمد قد دخلا، فقمنا إلى أبى جعفر لنسلم عليه، فقال أبو الحسن عليه السلام:

بیشتر از آنچه که قبلاً گفته ایم روایاتی است که ذیلاً نقل می شود:

امامت امام حسن عسکری علیه السلام

۱ / ۱۶۳ - علی بن عمر نوفلى گفته است: در محضر ابى الحسن عسکرى امام هادى عليه السلام در منزل حضرت بودم که

ابوجعفر عبور کرد. من عرض کردم: ایشان صاحب [و امام] ماست؟ حضرت فرمودند: نه، صاحب شما حسن است.

۲ / ۱۶۴ - احمد بن محمد رجا صاحب ترک گفته است: امام هادى عليه السلام فرمودند:

پسرم حسن پس از من قائم [به امر امامت] است.

۳ / ۱۶۵ - احمد بن عيسى علوى از فرزندان على بن جعفر گفته است: در صریا(۱)

به محضر مبارک امام هادى عليه السلام رسیدیم و به حضرت سلام کردیم. در همین حین ابوجعفر [محمد] و ابومحمد [امام

حسن عسکرى عليه السلام] داخل شدند، برخاستیم و جهت سلام دادن و عرض ارادت به طرف ابوجعفر رفتیم که ابوالحسن

امام هادى عليه السلام فرمودند:

ص: ۳۶۳

۱- . صریا روستایی است که موسی بن جعفر علیهما السلام آن را تأسیس و ایجاد کرد و با مدینه سه میل فاصله دارد.

لَيْسَ هَذَا صَاحِبِكُمْ، عَلَيْكُمْ بِصَاحِبِكُمْ وَأَشَارَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱۶۶ - وروی یحیی بن بشار القنبری قال:

أوصى أبو الحسن عليه السلام إلى ابنه الحسن عليه السلام قبل مضيئه بأربعة أشهر و أشهدني على ذلك
وجماعه من الموالى.

وأما موت محمد في حياه أبيه عليه السلام:

۱۶۷ - فقد رواه سعد بن عبد الله الأشعري قال: حدّثني أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: كنت عند أبي الحسن عليه
السلام وقت وفاه ابنه أبي جعفر - وقد كان أشار إليه ودلّ عليه - فإني لأفكر في نفسي وأقول: هذه قضيه أبي إبراهيم وقضيه
إسماعيل، فأقبل عليّ

أبو الحسن عليه السلام فقال:

نَعَمْ يَا أَبَاهَاشِمُ! بَدَا لِلَّهِ تَعَالَى فِي أَبِي جَعْفَرٍ وَصَيَّرَ مَكَانَهُ أَبَا مُحَمَّدٍ، كَمَا بَدَا لِلَّهِ فِي إِسْمَاعِيلَ

ایشان صاحب و امام شما نیست، بر شما باد به صاحبتان، و اشاره به ابومحمد علیه السلام فرمودند.

۴ / ۱۶۶ - یحیی بن بشار قنبری گفته است: ابوالحسن امام هادی علیه السلام چهار ماه پیش از آن که از دنیا برود به فرزندش
حسن علیه السلام وصیت کرد و من و تعدادی از شیعیان را به شهادت گرفت.

فوت سید محمد در زمان حیات پدرش امام هادی علیه السلام

۵ / ۱۶۷ - ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری گفته است: زمانی که ابی جعفر از دنیا رفت، من در محضر امام هادی علیه السلام
بودم - که قبلاً امام هادی به ایشان اشاره و راهنمایی کرده بود - بنابراین با خود فکر کرده و گفتم: این قضیه مانند قضیه
ابوایبراهیم [امام کاظم علیه السلام] و اسماعیل است. [در همین اثنا] امام هادی علیه السلام جلو آمده و به من فرمودند: بله، ای
ابوهاشم! در مورد ابی جعفر [محمد] «بداء» به وجود آمد و جای او را ابا محمد گرفت، همان گونه که در مورد اسماعیل پس
از آن که امام صادق علیه السلام به او

بَعِيدَ مَا دَلَّ عَلَيْهِ أَبُو عَدِيْدٍ اللّٰهَ وَنَصِيْبَهُ، وَهُوَ كَمَا حَدَّثَتْ بِهِ نَفْسِكَ وَإِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ، أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفُ مِنْ بَعِيْدِي، عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَمَعَهُ آلَةُ الْأَئِمَّامَةِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ .

۱۶۸ - سعد، عن عليّ بن محمّد الكليني، عن إسحاق بن محمّد النخعي، عن شاهويه بن عبد الله الجلاب قال: كنت رويت عن أبي الحسن العسكري عليه السلام في أبي جعفر ابنه روايات تدلّ عليه، فلمّا مضى أبو جعفر قلقت لذلك، وبقيت متحيراً لا أتقدّم ولا أتأخّر، وخفت أن أكتب إليه في ذلك، فلا أدري ما يكون.

فكتبت إليه أسأله الدّعاء وأن يفرّج الله تعالى عنّا في أسباب من قبل السلطان كُنّا نعتّم [بها] في غلماننا. فرجع الجواب بالدّعاء، وردّ الغلمان علينا.

وكتب في آخر الكتاب:

دلالت و راهنمایی کرده بود «بداء» واقع شد و همان است که تو با خودت گفתי؛ اگرچه اهل باطل خوش نداشته باشند. پسر م ابو محمّد پس از من جانشین من است، هرچه که احتیاج داشته باشید نزد او هست و اسباب و موارد امامت همراه اوست. الحمد لله.

۱۶۸ / ۶ - شاهويه بن عبد الله جلاب گفته که من قبلاً از امام هادی علیه السلام در مورد فرزندشان ابی جعفر روایاتی را نقل کردم که دلالت بر امامت او می کرد، اما زمانی که ابو جعفر از دنیا رفت آن چنان شگفت زده و متحیر شدم که نمی دانستم چه کنم، نه راه پس داشتم و نه راه پیش و از طرفی هم می ترسیدم که در این مورد به حضرت نامه ای بنویسم و نمی دانستم چه می شود. [بالاخره] به حضرت نامه ای نوشتم که دعا کنند تا خداوند تعالی برای ما در مورد مزاحمت ها و تعرض سلطان که ما را در مورد غلامان و جوانانمان نگران کرده بود، فرجی ایجاد فرماید.

جواب نامه به همراه دعای حضرت آمد و مشکل جوانانمان نیز حل شد. حضرت در

أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلْفِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ وَقَلَّتْ لِدَلِكَ، فَلَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِلُّ قَوْمًا
بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ.

صاحبکُم بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَعِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، يُقَدِّمُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ
مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا» قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِدَى عَقْلِ يَقْظَانِ.

قال محمد بن الحسن: ما تضمن الخبر المتقدم من قوله: «بدا لله في محمد كما بدا له في إسماعيل» معناه ظهر من الله وأمره في
أخيه الحسن ما زال الريب والشك في إمامته، فإن

آخر نامه نوشته بودند: قصد داشتی که از جانشین [من] پس از درگذشت ابی جعفر پرسسی و برای این مسأله متحیر و پریشان
بودی؟ پس ناراحت نباشید؛ زیرا چنان نبوده که خداوند قومی را پس از هدایت و ایمان مجازات کند، مگر آنچه را که باید از
آن ها بپرهیزند بیان نماید و آن ها مخالفت کنند. (۱)

پس از من امام و صاحب اختیار شما، پسر من ابو محمد است. هر چه که نیاز داشته باشید نزد او هست، و خداوند هر چه را که
بخواهد مقدم می دارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می اندازد، «هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم و نسخ آن را به تأخیر نمی
اندازیم مگر این که بهتر از آن یا مثل آن را جانشین آن می سازیم.» (۲)

تحقیقا چیزی را نوشتم که در آن بیان قانع کننده ای برای افراد عاقل و بیدار هست.

محمد بن حسن [شیخ طوسی] می گوید: آنچه که در ضمن خبر قبلی آمده بود مبنی بر این که همان گونه که برای اسماعیل
«بداء» حاصل شد، در مورد محمد هم «بداء» حاصل شده، معنایش این است که در مورد برادر محمد یعنی امام حسن عسکری
علیه السلام از طرف خداوند متعال امری جدید ظاهر شد و این شک و شبهه را در مورد امامت او از

ص: ۳۶۶

۱- . اقتباس از آیه شریفه ۱۱۵ سوره توبه که آیه این است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ».

۲- . سوره بقره / آیه ۱۰۶.

جماعه من الشيعة كانوا يظنون أنّ الأمر في محمّد من حيث كان الأكبر، كما كان يظنّ جماعه أنّ الأمر في إسماعيل بن جعفر دون موسى عليه السلام فلما مات محمّد ظهر من أمر الله فيه،

وأنّه لم ينصبه إماماً، كما ظهر في إسماعيل مثل ذلك لا أنّه كان نصّ عليه، ثمّ بدا له في النصّ على غيره، فإنّ ذلك لا يجوز على الله تعالى العالم بالعواقب.

۱۶۹ - وروى سعد بن عبد الله، عن محمّد بن أحمد العلوي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: سمعت أبا الحسن العسكري عليه السلام يقول:

الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ. فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟ فَقُلْتُ: وَلِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟
فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ.

بین برد. چون تعدادی از شیعیان گمان می کردند که امامت در وجود محمّد متعین است و او امام است چرا که از امام حسن عسکری علیه السلام بزرگ تر بود. همان طور که در مورد امامت اسماعیل بن جعفر و امام نبودن موسی بن جعفر علیه السلام این گونه گمان می کردند. بنابراین وقتی که محمّد از دنیا رفت، امر خداوند در مورد او ظاهر شد، به این که او امام نیست و به امامت نصب نشده است. چنان که در مورد اسماعیل هم مثل همین امر ظاهر شد. نه این که قبلاً نصّی مبنی بر امامت او شده باشد و پس از آن، در نصّ به دیگری برای خداوند «بداء» حاصل شده باشد، چرا که این معنا از خداوندی که عالم به عواقب امور است محال است.

۱۶۹ / ۷ - ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری گفته است: از امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خلف و جانشین بعد از من حسن است، پس با خلف بعد از خلف من چگونه خواهید بود؟

عرض کردم: جانم به فدای شما، برای چه؟

فرمودند: برای این که شما او را نخواهید دید و یاد کردن او با بردن نام او هم برای شما حلال نیست.

فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: قُولُوا الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

۱۷۰ - وروى محمد بن الحسين بن أبى الخطاب، عن ابن أبى الصهبان قال: لما مات أبو جعفر محمد بن على بن محمد بن على بن موسى عليه السلام وضع لأبى الحسن على بن محمد عليه السلام كرسي فجلس عليه، وكان أبو محمد الحسن بن على عليه السلام قائما فى ناحيه فلما فرغ من غسل أبى جعفر التفت أبو الحسن إلى أبى محمد عليه السلام فقال:

يَا بُنَى أَخَذْتُ لِلَّهِ شُكْرًا فَقَدْ أَحَدَثَ فِيكَ أَمْرًا.

وَأَمَّا معجزاته الدالة على إمامته فأكثر من أن تحصي، منها:

۱۷۱ - ما رواه سعد بن عبد الله الأشعري، عن أبى هاشم داود بن القاسم الجعفرى قال: كنت عند أبى محمد عليه السلام فاستؤذن لرجل من أهل اليمن، فدخل رجل طويل جسيم فسلم

عرض کردم: پس چگونه از او یاد کنیم؟

فرمودند: بگوئید: حجت آل محمد صلى الله عليه و آله.

۱۷۰ / ۸ - ابن ابى صهبان گفته است: زمانى که ابو جعفر محمد بن على بن محمد بن على بن موسى عليهم السلام از دنيا رفت، برای امام هادى عليه السلام كرسى یا تختى قرار داده شد، و حضرت روى آن نشستند، ابو محمد، امام حسن عسكرى هم در کنار حضرت ايستاده بود. پس از آن که از غسل ابو جعفر فارغ شدند، امام هادى متوجه ابى محمد عليهما السلام شده و فرمودند:

ای پسر! شکر خدا را از نو به جا بیاور که امر در مورد تو واقع و حادث شد.

معجزات امام حسن عسكرى عليه السلام

و اما معجزات امام حسن عسكرى عليه السلام که دلالت بر امامت آن حضرت مى کند، بيش از آن است که شماره شود؛ از جمله:

۱۷۱ / ۱ - ابو هاشم داوود بن قاسم جعفرى گفته: در محضر امام حسن عسكرى عليه السلام بودم که برای مردى از اهالى يمن اجازه ورود گرفته شد، آن مرد که بلند بالا و چاق بود، وارد شد و به عنوان ولايت به حضرت سلام کرد.

عليه بالولايه. فقلت في نفسي: ليت شعري من هذا؟ فقال أبو محمد عليه السلام:

هذا من وُلدِ الأعرابِيهِ صاحِبِه الحِصاهِ الَّتِي طُبِعَ فِيهَا آبائِي بِخَوَاتِيمِ فَأَنْطَبِعَتْ، ثُمَّ قَالَ:

هَاتِيهَا، فَأَخْرَجَ حِصَاءً وَفِي جَانِبِ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسَ فُطْبَعُ فِيهَا فَانْطَبِعَ وَكَأَنِّي أَقْرَأُ نَقْشَ خَاتِمِهِ السَّاعَةِ «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ»، ثُمَّ نَهَضَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ:

رَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، أَشْهَدُ أَنَّ حَقَّكَ الْحَقُّ الْوَاجِبُ كَوْجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ انْتَهَتْ الْحِكْمَةُ وَالْوَلَايَةُ وَأَنْتَكَ وَلِيُّ اللَّهِ الَّذِي لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ فِي الْجَهْلِ بِكَ.

فسألته عن اسمه، فقال: اسمي مهجع بن الصلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن أم غانم، وهي الأعرابية اليمانية صاحبه الحصاه التي ختم فيها أمير المؤمنين عليه السلام تمام الحديث.

من با خودم گفتم: ای کاش می دانستم که این مرد کیست؟

امام علیه السلام فرمودند: این مرد از اولاد زن اعرابیه، صاحب سنگ است که پدرانم به آن سنگ مهر زدند و اثرشان باقی است. بعد حضرت علیه السلام فرمود: آن را بیاور، پس سنگ را بیرون آورد و ایشان در قسمتی که خالی بود مهر مبارکشان را به سنگ زدند. و گویا هنوز هم آن نقش انگشتری و مهر حضرت را می خوانم که «حسن بن علی» نوشته بود.

بعد مرد برخاسته و [در حال رفتن] می گفت: رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت، ذریه ای که بعضی از بعضی دیگر است، شهادت می دهم که حق تو مانند حق امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام حق واجب است، حکمت و ولایت منتهی به توست، تو ولی خدایی و برای هیچ کس در جهل به تو، عذر و بهانه ای نیست.

من از اسمش سؤال کردم، گفت: اسم من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن ام غانم است، و او زن اعرابیه یمانیه، صاحب ریگی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مهر زده است. (۱)

ص: ۳۶۹

۱- راجع به زن اعرابیه صاحب ریگ قبلاً هم روایاتی نقل کرده ایم؛ از جمله خبر ۸۲ و خبر ۸۳.

۱۷۲ - وروی علی بن محمد بن زیاد الصیمری قال: دخلت علی ابي أحمد عبيد الله بن عبد الله بن طاهر وبين يديه رقعه ابي محمد عليه السلام فيها:

إِنِّي نازِلْتُ اللهُ فِي هَذَا الطَّاعِي - يَعْنِي الْمُسْتَعِينُ - وَهُوَ آخِذُهُ بَعْدَ ثَلَاثٍ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ
الثَّلَاثِ خَلَعَ، وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى أَنْ قُتِلَ.

۱۷۳ - وروی سعد بن عبد الله، عن ابي هاشم الجعفری قال: كنت محبوسا مع ابي محمد عليه السلام في حبس المهدي بن
الواثق فقال لي:

يا ابا هاشم إن هذا الطَّاعِي أراد أن يَعْبَثَ بِاللَّهِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَقَدْ بَتَّرَ اللهُ مَعْمَرَهُ وَجَعَلَهُ لِلْفَائِمِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَمْ يَكُنْ لِي وَلَدٌ وَسَأُرْزَقُ
وَلَدًا.

۱۷۲ / ۲ - علی بن محمد بن زیاد صیمری گفته است: بر ابواحمد عبيدالله بن عبدالله بن طاهر وارد شدم، در مقابل او نامه امام
حسن عسکری عليه السلام بود و در آن نوشته شده بود: من در مورد [شکایت از] این سرکش طغیانگر - یعنی مستعین(۱)

- از خداوند مسألت کرده ام و [غضب] خداوند متعال هم پس از سه روز او را می گیرد. روز سوم که شد، مستعین از خلافت
خلع شد و همین بود تا این که کشته شد.

۱۷۳ / ۳ - ابوهاشم جعفری گفته است: من با امام حسن عسکری عليه السلام در حبس مهدي بن واثق(۲)

بودیم، امام عليه السلام به من فرمودند: ای ابهاشم! این طغیانگر امشب می خواهد با [مشیت] خداوند بازی کند، اما خداوند
تبارک و تعالی عمر او را قطع کرده و حکومت را برای جانشین او قرار داده است. من فرزندی ندارم ولی به زودی فرزندی
روزی من می شود.

ص: ۳۷۰

۱- . مستعین از خلفای جبار و مستبد عباسی بوده و در عصر امامت امام هادی عليه السلام بین سال های ۲۴۸ تا ۲۵۲ ه.ق
حکومت کرده است.

۲- . مهدي یکی دیگر از خلفای ستمگر عباسی بوده و هم عصر امام حسن عسکری عليه السلام که بین سال های ۲۵۵ تا ۲۵۶
ه.ق حکومت کرده است.

قَالَ أَبُو هَاشِمٍ: فَلَمَّا أَضْبَحْنَا شَغَبَ الْأَثْرَاكَ عَلَى الْمُهْتَدِيِّ فَقَتَلُوهُ وَوَلِيَ الْمُعْتَمِدُ مَكَانَهُ وَسَلَّمْنَا اللَّهَ تَعَالَى.

۱۷۴ - وأخبرني جماعه، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي، عن محمد بن الحسن بن رزين قال: حدثني أبو الحسن الموسوي الخيري قال: حدثني أبي أنه كان يغشي أبا محمد عليه السلام بسر من رأى كثيرا وأنه أتاه يوما فوجده وقد قدمت إليه دابته ليركب إلى دار السلطان، وهو متغير اللون من الغضب، وكان يجيئه رجل من العامه، فإذا ركب دعا له وجاء بأشياء يشبع بها عليه، فكان عليه السلام يكره ذلك.

فلما كان ذلك اليوم زاد الرجل في الكلام وألح فسار حتى انتهى إلى مفرق الطريقين، وضاق على الرجل أحدهما من الدواب فعدل إلى طريق يخرج منه ويلقاه فيه، فدعا عليه السلام ببعض خدمه وقال له: امض فكفن هذا فتبعه الخادم.

ابوهاشم گفته: صبح که شد ترک ها به مهتدی حمله کرده، او را به قتل رسانیدند و معتمد جای او بر تخت حکومت نشست و خداوند هم ما را از دسیسه مهتدی به سلامت داشت.

۱۷۴ / ۴ - أبو الحسن موسوی خیبری گفته است: پدرم بسیاری از شب ها در سامرا با امام حسن عسکری علیه السلام بود. یک روز که به محضر امام علیه السلام رسید مرکبی برای ایشان آورده شد تا سوار شود و به خانه سلطان وقت برود. رنگ امام از شدت غضب تغییر کرده بود. مردی از عامه [برای بردن حضرت] به خدمت ایشان می رسید، وقتی که حضرت سوار می شدند او هم سوار شده با نکوهش و بی ادبی، حضرت را آزار می داد و امام علیه السلام هم از این عمل ناراحت می شدند. در آن روز مرد عامی [سنی] نسبت به حضرت بیشتر بی ادبی کرده و در کلام، سخنان زشت تری به زبان راند، تا این که به یک دو راهی رسیدند. به دلیل تنگی راه و این که چهارپایان فراوانی عبور می کردند امکان تردد برای هر دو نفر میسر نشد، بنابراین از جاده خارج شد [تا از طریق میانبر] به امام برسد. در همین حین امام علیه السلام یکی از خدمه خود را صدا زده و فرمودند: برو این مرد را کفن کن، خادم هم امر امام را اطاعت کرد.

فَلَمَّا انْتَهَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى السُّوقِ وَنَحْنُ مَعَهُ، خَرَجَ الرَّجُلُ مِنَ الدَّرْبِ لِيُعَارِضَهُ، وَكَانَ فِي الْمَوْضِعِ بَغْلٌ وَقَفَ، فَضْرِبَهُ الْبَغْلُ فَمَاتَ، وَوَقَفَ الْغُلَامُ فَكَفَّنَهُ كَمَا أَمَرَهُ، وَسَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَرْنَا مَعَهُ.

۱۷۵ - وروی سعد بن عبد الله، عن داود بن قاسم الجعفری قال: كنت عند أبي محمد عليه السلام فقال:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَهْدِيهِ الْمِنَارَ وَالْمَقَاصِيرَ الَّتِي فِي الْمَسَاجِدِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لِأَيِّ مَعْنَى هَذَا؟ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ:

مَعْنَى هَذَا أَنَّهَا مُخَدَّتَةٌ مُبْتَدَعَةٌ لَمْ يَبْنِهَا نَبِيٌّ وَلَا حُجَّةٌ.

۱۷۶ - وبهذا الإسناد، عن أبي هاشم الجعفری قال: سمعت أبا محمد عليه السلام يقول:

مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ، قَوْلَ الرَّجُلِ: لَيْتَنِي لَا أُؤَاخِذُ إِلَّا بِهَذَا.

زمانی که امام علیه السلام به بازار رسیدند و ما هم همراه حضرت بودیم مرد وارد بر جاده شد تا با حضرت برخورد کرده و امام را با دشنام و بی ادبی آزار دهد. همان جایی که او وارد جاده شد قاطری ایستاده بود و با یک ضربه لگد او را کشت، و غلام امام هم همان گونه که حضرت امر فرموده بودند ماند و او را کفن کرد و حضرت راه را ادامه دادند، ما هم پشت سر امام رفتیم.

۱۷۵ / ۵ - داوود بن قاسم جعفری گفته: من در محضر امام حسن عسکری علیه السلام بودم،

حضرت فرمودند: وقتی که قائم علیه السلام قیام کند به خراب نمودن مناره ها و قصرهایی که در مساجد ساخته شده است امر می فرماید.

من با خودم گفتم: حضرت برای چه به خراب کردن این ها امر می فرماید؟

حضرت [که می دانست در قلب من چه می گذرد] رو به من کرده و فرمودند: خراب کردن آن ها برای این است که احداثشان بدعت است، چون نه پیامبر آن ها را ساخته است و نه امام.

۱۷۶ / ۶ - ابوهاشم جعفری می گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمودند: از جمله گناهانی که بخشیده نمی شود، این است که انسان بگوید: ای کاش مواخذه و مجازات نمی شدم مگر به خاطر همین یک گناه!

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الدَّقِيقُ، يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَفَقَّدَ مِنْ أَمْرِهِ وَمِنْ نَفْسِهِ كُلَّ شَيْءٍ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:

يَا أَبَاهِشِمَ صَدَقْتَ فَأَلْزَمَ مَا حَدَّثْتَ بِهِ نَفْسَكَ فَأَنَّ الإِشْرَاكَ فِي النَّاسِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ الذَّرِّ

عَلَى الصِّفَا فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ وَمِنْ دَيْبِ الذَّرِّ عَلَى المَسْحِ الأَسْوَدِ.

۱۷۷ - سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد قال: أخبرني أبو الهيثم بن سيباه أنه كتب إليه - لما أمر المعتز بدفعه إلى سعيد الحاجب عند مضيئه إلى الكوفة وأن يحدث فيه ما يحدث به الناس بقصر ابن هبيرة - جعلني الله فداك بلغنا خبر قد أقلقنا وأبلغ منا.

فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ: بَعْدَ ثَالِثِ يَأْتِيكُمْ الفَرَجُ. فخلع المعتز اليوم الثالث.

با خودم گفتم: این مسأله خیلی دقیقی است، و شایسته است که انسان در امر درونی خودش و در هر مسأله ای مراقب بوده و نفسش را تفتیش کند، در همین حال امام علیه السلام متوجه من شده و فرمودند: ای ابا هاشم! درست فکر کردی، مواظب هر حادثه و عملی باش، چرا که شرک ورزیدن در میان مردم، از راه رفتن مورچه روی سنگ صاف در شب تار، و یا روی فرش سیاه مخفی تر است.

۱۷۷/۷ - احمد بن حسين بن عمر بن يزيد گفته: آن گاه که معتز (۱)

دستور داده بود: زمانی که حسن عسگری را از کوفه عبور می دهند به دست سعيد حاجب بسپارند تا حضرت را به گونه ای به قصر ابن هبیره ببرند که مردم برای یکدیگر تعریف کنند. ابو هیشم بن سيباه به امام نامه نوشت: خداوند مرا فدای شما کند، خبری به ما رسیده که موجب ناراحتی و شگفت ما شده است.

حضرت در جواب نوشتند: سه روز دیگر راحتی و خلاصی برای شما می آید.

و سه روز دیگر معتز از خلافت خلع شد.

ص: ۳۷۳

۱- . معتز از خلفای ظالم و ستمگر عباسی است که از سال ۲۵۲ تا ۲۵۵ ه. ق حکومت کرده و هم عصر امام حسن عسگری علیه السلام بود.

۱۷۸ - أخبرني جماعة، عن أبي المفضل الشيباني، عن أبي الحسين محمد بن بحر بن سهل

الشيبياني الرهني قال: قال بشر بن سليمان النخاس - وهو من ولد أبي أيوب الأنصاري أحد

موالي أبي الحسن وأبي محمد عليه السلام وجارهما بسر من رأى - أتاني كافور الخادم فقال: مولانا أبو الحسن علي بن محمد العسكري عليه السلام يدعوك إليه فأتيته فلما جلست بين يديه قال لي:

يا بشر! إنك من ولد الأنصار وهذه الموالاة لم تزل فيكم يرثها خلف عن سلف، وأنتم

ثقاتنا أهل البيت، وإنني مزيك ومشرّفك بفضيله تسبق بها الشيعة في الموالاة (بها) بسير أطلعك عليه وأنفذك في اتباع أمه.

فكتب كتابا لطيفا بخط رومي ولغته رومي وطبع عليه خاتمه وأخرج شقيقه صفرآء فيها مائتان وعشرون ديناراً فقال: خذها وتوجه بها إلى بغداد وأخضر معبر الفرات ضحوه يوم

۱۷۸ / ۸ - بشر بن سليمان نخاس (۱)

که از اولاد ابویوب انصاری و از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بود، در سرمن رأی [سامرا] همسایه این دو امام همام بود گفته است: روزی کافور خادم نزد من آمد و گفت: مولای ما ابوالحسن علی بن محمد عسکری [امام هادی] علیهما السلام با شما کار دارد. من هم محضر حضرت رسیدم، وقتی در مقابل ایشان نشستم، حضرت به من فرمودند:

ای بشر! تو از اولاد انصار هستی و علاقه و محبت نسبت به ما همیشه و نسل به نسل در میان شما بوده است، شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید، اکنون من به تو فضیلت و شرافتی می دهم که تاکنون احدی از شیعه در آن به تو سبقت نگرفته است و تو را به رازی مطلع کرده و برای خرید کنیزی می فرستم.

بعد حضرت نامه ای را در نهایت لطافت و زیبایی و با خط رومی نوشتند و آن را مهر کردند و همیان زردی را بیرون آوردند که دویست و بیست دینار در آن بود و فرمودند:

ص: ۳۷۴

۱- . نخاس: یعنی دلال، به کسی گفته می شود که به کار واسطه گری خرید و فروش اشتغال دارد.

كَذَا، فَإِذَا وَصَلْتَ إِلَى جَانِبِكَ زَوَارِقَ السَّبَايَا وَتَرَى الْجَوَارِيَ فِيهَا سَتَجِدُ طَوَائِفَ الْمُتَبَاعِينَ مِنْ وُكَلَاءِ قَوَادِ بَنِي الْعَبَّاسِ وَشِرْذِمَةً مِنْ فُتَيَانَ الْعَرَبِ، فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَأَشْرِفْ مِنَ الْبُعِيدِ عَلَى الْمُسَيَّمِيِّ عُمَرُ بْنُ يَزِيدِ النَّخَّاسِ عَامَّةَ نَهَارِكَ إِلَى أَنْ تَبْزُرَ لِلْمُتَبَاعِينَ جَارِيَهُ صَفَتْهَا كَذَا وَكَذَا، لَا يَسَهُ حَرِيرِينَ صَفِيْقَيْنِ تَمْتَنِعُ مِنَ الْعَرَضِ وَلَمَسِ الْمُعْتَرِضِ وَالْإِنْقِيَادِ لِمَنْ يُحَاوِلُ لَمَسَهَا وَتَسْمَعُ صَرْخَهُ رُومِيَّةً مِنْ وَرَاءِ سِتْرِ رَقِيقٍ فَأَعْلَمْ أَنَّهَا تَقُولُ وَاهْتَكَّ سِتْرَاهُ.

فَيَقُولُ بَعْضُ الْمُتَبَاعِينَ: عَلَى ثَلَاثِمِائَةِ دِينَارٍ فَقَدْ زَادَنِي الْعِفَافُ فِيهَا رَغْبَةً.

فَتَقُولُ لَهُ بِالْعَرَبِيَّةِ: لَوْ بَرَزْتَ فِي زِيِّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَعَلَى شَيْءٍ مُلْكِهِ مَا بَدَتْ لِي فِيكَ رَغْبَةٌ فَاشْفِقْ عَلَيَّ مَالِكُ.

این را بگیر و برو بغداد و صبح فلان روز به محل پهلوگیری قایق های فرات حاضر شو و زمانی که لنج های حامل اسرا به نزدیک تو رسیدند، کنیزانی را در میان آن ها می بینی و همچنین گروه هایی از خریداران را می یابی که اکثر آن ها از نمایندگان و وکلای بنی عباس هستند و تعداد کمی هم از جوانان عرب آنجا حاضر می شوند. وقتی که این صحنه را دیدی تمام روز را از دور مراقب [آمدن] شخصی به نام عمر بن یزید نخّاس باش تا این که او کنیزی را با فلان اوصاف به مشتری ها نشان می دهد، دو لباس حریر پوشیده، از دیدن و دست زدن مشتری ها به او جلوگیری می کند و اجازه نمی دهد که کسی او را لمس کند. می شنوی که او پشت ستر و حجاب نازکی که دارد با صدای بلند و به زبان رومی ناله و فریاد می کند، بدان که او می گوید: وای از هتک آبروی من.

یکی از خریداران می گوید: پاکدامنی او و رغبت مرا در خریدن او زیاد کرد، من سیصد دینار می دهم.

جاریه با لغت عربی به خریدار می گوید: اگر تو زر و زیور زندگی سلیمان بن داوود را داشته باشی و یا ملکی شبیه به او داشته باشی، من هیچ رغبتی به تو ندارم، بنابراین دلت برای مالت بسوزد [که با خریدن من مالت را تلف کرده ای].

فَيَقُولُ النُّخَاسُ: فَمَا الْحِيلَةُ وَلَا بُدُّ مِنْ يَبِيعَكَ؟

فَتَقُولُ الْجَارِيَةُ: وَمَا الْعَجَلَةُ وَلَا بُدُّ مِنْ اخْتِيَارِ مُبْتَاعٍ يَسْكُنُ قَلْبِي إِلَيْهِ وَإِلَى وَفَائِهِ وَأَمَانَتِهِ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ قُمَ إِلَى عُمَرَ بْنِ يَزِيدِ النُّخَاسِ وَقُلَّ لَهُ: إِنَّ مَعَكَ كِتَابًا مُلْصِقًا لِبَعْضِ الْأَشْرَافِ كَتَبَهُ بُلْغَةُ رُومِيَّةٍ وَحَطَّ رُومِيٌّ وَوَصَفَ فِيهِ كَرَمَهُ وَوَفَاءَهُ وَنَبْلَهُ وَسَخَاءَهُ، فَنَاولَهَا لِتَتَأَمَّلَ مِنْهُ أَخْلَاقَ صَاحِبِهِ، فَإِنْ مَالَتْ إِلَيْهِ وَرَضِيتَهُ فَأَنَا وَكِيلُهُ فِي اثْتِيَاعِهَا مِنْكَ.

قَالَ بَشْرُ بْنُ سَلِيمَانَ: فَأَمْتَلْتُ جَمِيعَ مَا حَدَّثَهُ لِي مَوْلَايَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الْجَارِيَةِ.

فَلَمَّا نَظَرْتُ فِي الْكِتَابِ بَكَتُ بُكَاءً شَدِيدًا وَقَالَتْ لِعُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ:

بِعْنِي مِنْ صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ وَحَلَفْتُ بِالْمَحَرِّجَةِ وَالْمُغَلِّظَةِ إِنَّهُ مَتَى امْتَنَعَ مِنْ يَبِيعِهَا مِنْهُ قَتَلْتُ نَفْسَهَا، فَمَا زِلْتُ أَشَاحُهُ فِي ثَمَنِهَا حَتَّى اسْتَقَرَّ الْأَمْرُ فِيهِ عَلَيَّ مِقْدَارِ مَا كَانَ أَصْحَبِيهِ

نخاس به کنیز می گوید: پس چاره چیست، چون ناچارم که تو را بفروشم؟

جاریه در جواب می گوید: این چه عجله ای است که دارید [عجله نکنید] من خریداری را انتخاب می کنم که قلبم به او و وفاداری و امانت داری اش آرامش بگیرد.

همین موقع تو بلند شو و نزد عمر بن یزید نخاس رفته و به او بگو که همراهت کتاب و نامه ای است که یکی از اشراف و بزرگان به زبان رومی نوشته و در آن نامه اوصاف خودش را متذکر شده و کرم و وفا و بزرگواری و سخای خود را بیان داشته است. این نامه را به آن کنیز بده تا از طریق این نامه در اخلاق صاحب آن تأمل و دقت کند، اگر به صاحب نامه میل پیدا کرد و به او راضی شد، من در خرید این کنیز وکیل صاحب نامه هستم.

بشر بن سلیمان می گوید: آنچه که مولای بزرگوارم ابوالحسن علیهما السلام فرموده بودند، اطاعت کرده و انجام دادم. پس تا چشم کنیز به نامه افتاد شدیداً گریه کرد و گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش. و قسم شدید یاد کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد خود را خواهد کشت. در مورد قیمت کنیز آن قدر مذاکره کردیم تا این که قیمت به همان مقدار که مولای من امام هادی علیه السلام به من داده بودند رسید و مورد توافق

مَوْلَايَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الدَّنَائِرِ فَاسْتَوْفَاهُ (مِنِّي) وَتَسَلَّمْتُ الْجَارِيَةَ ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً، وَأَنْصَرَفْتُ بِهَا إِلَى الْحَجِيرَةِ الَّتِي كُنْتُ آوِي إِلَيْهَا بِبَغْدَادَ، فَمَا أَخَذَهَا الْقَرَارَ حَتَّى أَخْرَجْتَ كِتَابَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ جَيْبِهَا وَهِيَ تَلْثَمُهُ وَتَطْبِقُهُ عَلَى جَفْنِهَا وَتَضَعُهُ عَلَى خَدِّهَا وَتَمْسَحُهُ عَلَى بَدَنِهَا.

فقلت تعجبا منها: تلتمين كتابا لا تعرفين صاحبه؟

فقلت: أيها العاجز الضعيف المعرفه بمحلّ أولاد الأنبياء أعرني سمعك وفرغ لي قلبك، أنا ملكيه بنت يشوعا بن قيصر ملك الروم، وأمي من ولد الحواريين تنسب إلى وصي المسيح شمعون، أتبتك بالعجب:

إنّ جدّي قيصر أراد أن يزوّجني من ابن أخيه وأنا من بنات ثلاث عشره سنه، فجمع في قصره من نسل الحواريين من القسيسين والرهبان ثلاثمائه رجل، ومن ذوى الأخطار منهم

قرار گرفت؛ یعنی دويست و بیست دینار. تمام دینارها را دادم و کنیز را گرفتم، درحالی که بسیار خوشحال و خندان بود. او را به حجره کوچکی که در بغداد در آن سکونت داشتم بردم. کنیز آرام و قرار نداشت و هنوز کاملاً در حجره قرار نگرفته بود که نامه امام را از جیبش در آورده و مدام می بوسید و به چشم و صورت و بدنش می مالید [و وجودش را به نامه امام متبرک می کرد].

با تعجب به او گفتم: نامه ای را می بوسی که صاحب آن را نمی شناسی؟

به من گفت: ای عاجزی که به مقام و منزلت اولاد انبیا معرفت کم است، گوشت را به من بسپار و قلبت را برای [کلام] من فارغ و خالی کن. من ملکيه [ملیکه]، دختر يشوعا فرزند قيصر پادشاه روم هستم، مادرم از نسل حواريين و منتسب به شمعون، وصی حضرت مسیح علیه السلام است، اینک خبر عجیبی به تو می دهم:

جدم قيصر می خواست مرا به عقد ازدواج برادر زاده اش در بیاورد و من سیزده سال داشتم. بنابراین سیصد نفر از کشیش ها و رهبانان و هفتصد نفر از شخصیت های مهم

سبعمائنه رجل، وجمع من أمراء الأجناد وقواد العسكر ونقباء الجيوش وملوك العشائر أربعه آلاف، وأبرز من بهي ملكه عرشا مصنوعا من أصناف الجواهر (إلى صحن القصر) ورفع فوق أربعين مرقاه، فلما سعد ابن أخيه وأحدقت الصلب وقامت الأساقفه عكفا ونشرت أسفار الإنجيل، تسافت الصلب من الأعلى فلصقت بالأرض وتقوضت أعمده العرش، فانهارت إلى القرار، وخز الصاعد من العرش مغشيا عليه، فتغيرت ألوان الأساقفه وارتعدت فرائصهم، فقال كبيرهم (لجدي):

أيها الملك أعفنا من ملاقاه هذه النحوس الداله على زوال دوله هذا الدين المسيحي والمذهب الملكاني، فتطير جدي من ذلك تطيرا شديدا وقال للأساقفه:

أقيموا هذه الأعمده وارفعوا الصليبان وأحضروا أبا هذا المدبر العاثر المنكوس جدّه لأزوجه هذه الصييه، فيدفع نحوسه عنكم بسعوده، فلما فعلوا ذلك حدث على الثاني (مثل)

و اشراف و چهارهزار نفر از امرا و فرماندهان لشكري و بزرگان ارتش و سران قبایل مختلف را در قصرش جمع کرد و تختی که از انواع جواهر ساخته شده بود به صحن قصر آورد و بالای چهل پایه قرار دادند. وقتی که برادرزاده اش روی این تخت قرار گرفت و صلیب را بر فراز آن نصب کرد، اسقف ها با تواضع تمام در برابرش ایستاده و انجیل ها را باز کردند که یکدفعه صلیب از بالا- به پایین افتاد و به زمین خورد و پایه های تخت شکست و تخت به زمین افتاد و برادر زاده قیصر بی هوش روی زمین افتاد. در اثر این واقعه رنگ اسقف های حاضر در جلسه پرید و بدنشان شروع به لرزیدن کرد. بزرگشان به جدم گفت: ای پادشاه! ما را از دیدن و ملاقات این نحسی که بر از بین رفتن دولت، و دین نصرانی و مذهب ملکانی دلالت می کند، مرخص بفرمایید. پس جدم این واقعه و کلمات بزرگ اسقف ها را به فال بد گرفته و به اسقف ها گفت: پایه های تخت را برپا کنید، صلیب ها را نصب کنید و برادر این بدبخت [برادرزاده اش] را بیاورید تا این دختر را به عقد او در بیاورم و این نحوست را به سعادت مبدل کنم.

ما حدث على الأول وتفترق الناس وقام جدى قيصر مغتماً فدخل منزل النساء وأرخيت الستور وأريت فى تلك الليله كأن المسيح وشمعون وعدّه من الحواريين قد اجتمعوا فى

قصر جدى ونصبوا فيه منبرا من نور يبارى السماء علواً وارتفاعاً فى الموضع الذى كان

نصب جدى فيه عرشه، ودخل عليهم محمد صلى الله عليه وآله وختنه ووصيه عليه السلام وعدّه من أبنائه عليهم السلام.

فتقدّم المسيح إليه فاعتنقه فيقول له محمد صلى الله عليه وآله: يا روح الله إني جئتكم خاطباً من وصيكم شمعون فتاته مليكه لابنى هذا - وأوماً بيده إلى أبى محمد عليه السلام - ابن صاحب هذا الكتاب فنظر المسيح إلى شمعون وقال (له): قد أتاك الشرف، فصل رحمك رحم آل محمد عليهم السلام قال: قد فعلت.

وقتی این کار را انجام دادند و برادر او را آوردند و همه کارها انجام شد، همان حادثه قبلى دوباره اتفاق افتاد و صليب و تخت افتادند. مردم از ترس متفرق شدند و جدم قيصر با ناراحتی شديد وارد منزل زن ها [حرمسرا] شد و پرده ها را انداخت.

شب همان روز من در خواب، گویی حضرت عيسى مسيح و شمعون و تعدادی از حواريين را در قصر جدم دیدم که آنجا جمع شده بودند و منبری از نور در محلی که پدرم تخت را گذاشته بود، نصب شده بود که به بلندای آسمان بود.

[در همین زمان] حضرت محمد صلى الله عليه وآله به همراه داماد و جانشینش علی عليه السلام و تعدادی از فرزندان ایشان عليهم السلام به قصر وارد شدند و حضرت مسيح عليه السلام جلو رفته و با پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله

معانقه و دیده بوسی کرد. بعد حضرت محمد صلى الله عليه وآله خطاب به عيسى مسيح عليه السلام فرمودند: ای روح الله! آمده ام تا از دختر وصی ات، شمعون مليکا را برای پسر من خواستگاری کنم.

و با دست مبارک به امام حسن عسکری عليه السلام پسر صاحب همین نامه اشاره کرد.

حضرت عيسى مسيح عليه السلام به شمعون نگاه کرده و فرمود: شرافت و عزت به تو رو آورده است، پس رحم خود را به رحم آل محمد وصل کن.

شمعون گفت: انجام دادم.

فصعد ذلك المنبر فخطب محمّد صلى الله عليه و آله وزوجني من ابنه، وشهد المسيح عليه السلام وشهد أبناء محمّد عليهم السلام والحواريون.

فلما استيقظت أشفقت أن أقصّ هذه الرؤيا على أبي وجدّي مخافة القتل فكنت أسرها ولا أبديها لهم، وضرب صدري بمحبته أبي محمّد عليه السلام حتّى امتنعت من الطعام والشراب فضعفت نفسى ودقّ شخصى، ومرضت مرضا شديدا، فما بقى فى مدائن الرّوم طيب إلاّ أحضره جدّي وسأله، عن دوائى فلما برح به اليأس قال:

يا قزّه عيني وهل يخطر ببالك شهوه فأزودكها فى هذه الدنيا، فقلت: يا جدّي أرى أبواب الفرج علىّ مغلقة فلو كشفت العذاب عمّن فى سجنك من أسارى المسلمين، وفككت عنهم الأغلال،

وتصدّقت عليهم وميّتتهم الخلاص رجوت أن يهب (لى) المسيح وأمه عافيه.

آن گاه حضرت محمّد صلى الله عليه و آله بالای منبر رفته و خطبه خواند و مرا به عقد ازدواج فرزندش در آورد، و مسیح علیه السلام و فرزندان پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله و حواریون، شاهد عقد ازدواج بودند.

وقتی که از خواب بیدار شدم، ترسیدم خوابم را برای کسی تعریف کنم که مبادا پدر یا برادرم مرا به قتل برسانند، بنابراین سرّم را پنهان کرده و افشا نکردم. در عین حال سینه ام مالا مال از محبت ابی محمّد عسکری علیه السلام بود. تا جایی که از خوردن و آشامیدن افتاده و ناتوان شدم، جسمم لاغر و ضعیف شد و شدیداً مریض شدم. جدّم در تمام شهرهای روم هر طیب و پزشکی بود را حاضر کرد و از مداوای من سؤال کرد. زمانی که دیگر از بهبودی من مأیوس شد، به من گفت: ای نور دیده! آیا در قلبت میل به چیزی در این دنیا داری تا برای تو مهیا کنم؟

گفتم: درهای فرج بهبودی به روی من بسته شده، اگر شکنجه را از اسیران مسلمانی که در زندان تو هستند برداری و غل و زنجیر اسارت را از آن ها باز کنی و به آن ها صدقه داده و منت بگذاری و آزادشان کنی امیدوارم که مسیح و مادر بزرگوارش مرا شفا دهند.

فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ تَجَلَّدَتْ فِي إِظْهَارِ الصَّحَّةِ مِنْ بَدَنِ قَلِيلًا وَتَنَاوَلَتْ يَسِيرًا مِنَ الطَّعَامِ، فَسَرَّ بِذَلِكَ وَأَقْبَلَ عَلَى إِكْرَامِ الْأَسَارَى وَإِعْزَازِهِمْ، فَأَرَيْتَ [أَيْضًا] بَعْدَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ لَيْلَةً كَأَنَّ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَدْ زَارَتْنِي وَمَعَهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ وَأَلْفٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَانِ فَتَقُولُ لِي مَرْيَمُ:

هَذِهِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أُمَّ زَوْجِكَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاتَّعَلَّقْتُ بِهَا وَأَبْكِي وَأَشْكُو إِلَيْهَا امْتِنَاعَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ زِيَارَتِي.

فَقَالَتْ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ: إِنَّ ابْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ لَا يَزُورُكَ، وَأَنْتَ مُشْرِكَةٌ بِاللَّهِ عَلَى مَذْهَبِ النَّصَارَى، وَهَذِهِ أُخْتِي مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ تَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ دِينِكَ، فَإِنْ مَلْتَ إِلَى رِضَى اللَّهِ وَرِضَى الْمَسِيحِ وَمَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَزِيَارَهُ أَبِي مُحَمَّدٍ إِيَّاكَ فَقُولِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ أَبِي

وقتی که جدم این کار را کرد، من هم در اظهار صحت و تندرستی جدیت کردم و مقدار کمی غذا خوردم. جدم [با دیدن این وضعیت] خوشحال شد و به اسرای مسلمین احترام و اکرام کرد.

چهارده شب بعد، گویا در خواب سیده زنان دو عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم که به دیدار من آمد و حضرت مریم دختر عمران و هزار حوریه از بهشت در محضر فاطمه علیها السلام بودند.

حضرت مریم علیها السلام به من گفت: ایشان بزرگ و سیده زنان دو عالم [از اولین تا آخرین] هستند و مادر همسر تو ابی محمد علیه السلام است. من خودم را به دامان حضرت انداختم و گریه کنان از نیامدن ابی محمد شکایت کردم.

پس سیده نساء علیها السلام به من فرمودند: پسر من ابا محمد تو را دیدار نمی کند، چون تو بر مذهب نصارا و مشرک هستی و این خواهر من مریم بنت عمران است که از دین تو به خدای متعال بیزاری می جوید. بنابراین اگر مایل به کسب رضایت خدا و رضایت مسیح و مریم علیهما السلام هستی و همچنین مایل [و مشتاق] به زیارت ابی محمد هستی، پس بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله [شهادت به توحید و نبوت]. وقتی که

محمّدا رسول الله، فلما تكلمت بهذه الكلمه ضمّنتى إلى صدرها سيده نساء العالمين عليها السلام

وطيّبت نفسى وقالت: الآن توقّعى زياره أبى محمّد فأنى منفذته إليك فانتبهت وأنا أنول

وأتوقّع لقاء أبى محمّد عليه السلام.

فلما كان فى الليله القابله رأيت أبا محمّد عليه السلام وكأنى أقول له: جفوتنى يا حبيبى بعد أن أتلفت نفسى معالجه حبك.

فقال: ما كان تأخرى عنك إلا لشركك، فقد أسلمت وأنا زائرک فى كل ليله إلى أن يجمع الله تعالى شملنا فى العيان. فما قطع عنى زيارته بعد ذلك الى هذه الغايه.

قال بشر: فقلت لها: وكيف وقعت فى الأسارى؟ فقالت: أخبرنى أبو محمّد عليه السلام ليله من اللیالی أن جدك سيسير جيشا إلى قتال المسلمين يوم كذا وكذا، ثم يتبعهم، فعليك باللحاق

من این کلمات را گفتم، سیده زنان عالمین مرا به سینه خود چسباند و جانم را پاک و طاهر کرده و فرمودند: الآن منتظر زیارت ابى محمّد باش، من او را نزد تو مى فرستم.

پس وقتى که از خواب بیدار شدم، با خودم گفتم: منتظر دیدار ابى محمّد عليه السلام مى مانم. وقتى که شب بعد رسید، ابا محمّد عليه السلام را در خواب دیدم و گویا به او عرض مى کردم: حبيب من! به من ستم کردید با آن که جان من از شدت محبت شما تلف شد.

حضرت فرمودند: تأخیر من در آمدن نزد تو، فقط به خاطر شرک تو بود، حالا که مسلمان شده اید، هر شب به دیدار شما مى آیم تا این که خداوند تبارک و تعالی جدایی ما را در عیان به جمع تبدیل کند.

از آن روز تاکنون دیدار و زیارت ایشان قطع نشده است.

بشر گفته که به او گفتم: چگونه بین اسرا قرار گرفتی؟

گفت: یکی از شب ها ابا محمّد عليه السلام به من خبر داد که به زودی در فلان روز جدّ تو لشکری برای جنگ با مسلمانان مى فرستد و خودش هم پشت سر آن ها حرکت مى کند،

بهم متنکره فی زئی الخدم مع عدّه من الوصائف من طریق کذا، ففعلت ذلك فوقع علينا طلائع المسلمین حتّی کان من امری ما رأیت وشاهدت، وما شعر بأئی ابنه ملک الروم إلی

هذه الغایه أحد سواک، وذلك باطلاعی إیاک علیه، ولقد سألتی الشیخ الذی وقعت إلیه فی

سهم الغنیمه عن اسمی فأنکرته وقلت نرجس، فقال: اسم الجواری.

قلت: العجب أنّک رومیّه ولسانک عربیّ؟ قالت: نعم من ولوع جدّی وحمله إیای علی تعلّم الآداب أن أوعز إلیّ امرأه ترجمانه لی فی الاختلاف إلیّ وکانت تقصدنی صباحا ومساء وتفیدنی العربیّه حتّی استمرّ لسانی علیها واستقام.

قال بشر: فلما انکفأت بها إلی سرّ من رأی دخلت علی مولای أیبالحسن علیه السلام فقال:

و تو می بایست وضع ظاهر خود را تغییر داده و در هیبت و شمایل کنیزان با عدّه ای از کنیزان از فلاّن راه به آن ها ملحق شوی. من هم همین کار را کردم، ناگهان با طلائع و پیش قراولان سپاه اسلام برخورد کردیم، به اسارت آن ها درآمدیم و کارم به اینجا کشیده شد که می بینی و شاهدی و کسی هم نفهمید که من دختر پادشاه روم هستم، بجز تو که خودم را معرفی کردم. حتی پیرمردی که به عنوان غنیمت به او رسیدم، نام مرا پرسید و من اسمم را انکار کردم و گفتم: [نامم] نرجس است.

پیرمرد گفت: اسم او اسم کنیزان است.

[بشر می گوید:]: گفتم: عجیب است که تو رومی هستی و به زبان عربی تکلم می کنی؟

گفت: بله، جدّ من ولع و اشتیاق فراوانی به تعلّم و آموزش آداب داشت و زنی را که در زبان ها و ترجمه آن ها مهارت داشت و عربی را می دانست، مأمور به آموزش من کرد که صبح و شب نزد من می آمد و زبان عربی را به من آموزش می داد، تا در اثر تمرین زیاد زبانم به عربی خو گرفت و روان شد.

بشر می گوید: وقتی او را به سرّ من رأی [سامرا] رساندم و محضر مبارک امام

كيف أراك الله عزّ الإسلام وذلّ النصرانيه وشرف محمّد وأهل بيته عليهم السلام؟ قالت: كيف أصف لك يا ابن رسول الله ما أنت أعلم به منّي؟ قال: فإنّي أحببت أن أكرمك فما أحبّ إليك،

عشره آلاف دينار أم بشرى لك بشرف الأبد؟ قالت: بشرى بولد لي قال لها:

أبشرى بولد يملك الدنيا شرقاً وغرباً ويملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، قالت ممّن؟ قال: ممّن خطبك رسول الله صلى الله عليه وآله له ليله كذا في شهر كذا من سنه كذا

بالروميه (قالت من المسيح ووصيّه؟) قال لها: ممّن زوجك المسيح عليه السلام ووصيّه؟ قالت: من

على النقي عليه السلام شرفياب شديماً، حضرت به او فرمودند: عزت اسلام و ذلت نصرانيت و شرف و بزرگي محمّد و اهل بيتش عليهم السلام را چگونه دیدی؟

عرض کرد: چگونه امری را که از من بهتر می دانید برای شما توصیف کنم؟

حضرت فرمودند: می خواهم به تو اکرام کنم؛ ده هزار دينار دوست داشتنی تراست

برای تو یا این که تو را به شرافت ابدی بشارت بدهم؟

عرض کرد: به من بشارت فرزندم را بدهید.

حضرت به او فرمودند: تو را به فرزندى بشارت می دهم که مالک و فرمانروای همه شرق و غرب دنیا خواهد بود و زمین را همچنان که پر از ظلم و جور شده، مملو از عدل و داد می کند.

عرض کرد: از چه کسی؟

حضرت فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله تو را در فلان شب و فلان ماه و فلان سال در کشور روم از چه کسی خواستگاری فرمود؟

عرض کرد: از مسیح و وصیش شمعون.

حضرت فرمودند: مسیح و وصی او تو را به عقد ازدواج چه کسی در آوردند؟

عرض کرد: پسر شما ابا محمّد عليه السلام.

ابنک ابي محمد عليه السلام؟ فقال: هل تعرفينه؟ قالت: وهل خلت ليله لم يرنى فيها منذ الليله التي اسلمت على يد سيده النساء عليها السلام، قال: فقال مولانا:

يا كافور ادع اختي حكيمه، فلما دخلت قال لها: ها هيه فاعتقتها طويلاً وسرت بها كثيرا، فقال لها ابوالحسن عليه السلام: يا بنت رسول الله خذها إلى منزلك وعلمها الفرائض والسنن فإنها زوجة ابي محمد وأم القائم عليه السلام.

۱۷۹ - وأخبرنا جماعه، عن أبيمحمد هارون بن موسى التلعكبري رحمه الله قال: كنت في دهليز ابي علي محمد بن همام رحمه الله على دكة إذ مر بنا شيخ كبير عليه دراعه، فسلم علي ابي علي بن همام فرد عليه السلام ومضى.

فقال لي: أتدرى من هو هذا؟ فقلت: لا.

حضرت فرمودند: آیا او را می شناسی؟

عرض کرد: از زمانی که به دست مبارک سیده نساء عليها السلام به شرف اسلام مشرف شده ام، هر شب به دیدار من آمده است.

بشر می گوید: حضرت امام هادی عليه السلام فرمودند: ای کافور! خواهرم حکیمه را نزد من بیاور. وقتی که حکیمه وارد شد، امام عليه السلام فرمودند: این همان است، پس حکیمه با خوشحالی و سرور زیاد مدتی نرجس را به آغوش کشید. حضرت ابوالحسن عليه السلام خطاب به حکیمه فرمودند: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به خانه ات ببر، واجبات و مستحبات و سنن دین را به او آموزش بده، که این زن همسر ابي محمد و مادر قائم عليه السلام است.

۱۷۹ / ۹ - ابي محمد هارون بن موسى تلککبری رحمه الله گفته است: در دهليز منزل ابي علي محمد بن همام رحمه الله روی سکویی نشسته بودم که پیرمرد بزرگی که شنلی روی دوشش بود از مقابل ما عبور کرد. به ابي علي بن همام سلام کرد، او هم جواب سلامش را داد و گذشت. ابي علي به من گفت: می دانی او چه کسی است؟ گفتم: نه.

فقال: هذا شاكرى لسيدنا ابي محمد عليه السلام، افتشتهى ان تسمع من احاديثه شيئا؟ قلت: نعم فقال لى: معك شىء تعطيه؟
فقلت له: معى درهمان صحيحان، فقال: هما يكفيايه.

فمضيت خلفه فلحقته فقلت له: ابو على يقول لك تشط للمصير إلينا؟ فقال: نعم، فجننا إلى ابي على بن همام فجلس إليه فغمز
بى ابو على ان أسلم إليه الدرهمين [فسلمتها إليه]، فقال لى: ما يحتاج إلى هذا، ثم أخذهما فقال له ابو على بن همام: يا ابا عبد
الله محمد! حدثنا عن ابي محمد عليه السلام ما رأيت.

فقال: كان أستاذى صالحا من بين العلويين لم أر قط مثله، وكان يركب بسرج صفته بزبون مسكى وأزرق قال: وكان يركب إلى
دار الخلافه بسر من رأى فى كل إثنين وخميس

گفت: این مرد خادم آقای ما ابى محمد عليه السلام است، آیا مى خواهى که از احاديث او از امام عليه السلام چیزی بشنوى؟
گفتم: بله. گفت: چیزی داری به او بدهى؟ گفتم: دو درهم صحيح دارم. گفت: همان كافی است.

بنابراین پشت سرش رفتم تا به او رسیدم، به او گفتم: ابو على مى گوید مى توانى نزد ما برگردى؟ گفت: بله. پس با هم نزد
ابى على بن همام رفتیم، ابو على با چشم به من اشاره کرد که دو درهم را به او بدهم، من هم دو درهم را به او دادم. پیرمرد به
من گفت:

نیازى به این نبود، بعد دو درهم را گرفت. ابو على بن همام به او گفت: ای ابا عبدالله

محمد! آنچه را که از امام حسن عسکرى عليه السلام دیده اى برای ما نقل کن.

گفت: استاد من در میان علویین مرد صالحى است که من هرگز مثل او را ندیده بودم. به مرکبى سوار مى شد که زینش
سندس کبود بود، او روزهای دوشنبه و پنج شنبه سوار بر مرکب به دارالخلافه در سر من رأى مى رفت، روز نوبت که مى رسید
تعداد زیادى از

قال: وكان يوم النوبه يحضر من الناس شىء عظيم، ويغصّ الشارع بالدوابّ والبغال والحمير والضجّه، فلا يكون لأحد موضع يمشى ولا يدخل بينهم.

قال: فإذا جاء أستاذى سكنت الضجّه، وهدأ صهيل الخيل ونهاق الحمير، قال: وتفرّقت البهائم حتّى يصير الطريق واسعاً لا يحتاج (أن يتوقّى من الدوابّ تحفّه ليزحمها)، ثمّ يدخل فيجلس فى مرتبه التّى جعلت له، فإذا أراد الخروج وصاح البوّابون: هاتوا دابّه أبى محمّد

سكن صياح النَّاس وصهيل الخيل، فتفرّقت الدوابّ حتّى يركب ويمضى.

وقال الشاكريّ: واستدعاه يوماً الخليفه وشقّ ذلك عليه، وخاف أن يكون قد سعى به إليه بعض من يحسده على مرتبه من العلويّين والهاشميّين، فركب ومضى إليه، فلمّا حصل

مردم [به دار الخلافه] حاضر مى شدند و كوچه از كثرت اسب و قاطر و الاغ و همهمه، شلوغ و حتى راه بسته مى شد، به طورى كه كسى قادر به راه رفتن نبود و از شدت ازدحام، امكان ورود هم نبود. اما زمانى كه استادم آنجا مى آمد، هياهوى مردم و سروصدای اسب و الاغ ساكت مى شد و حيوانات کنار رفته و راه را باز مى كردند، به گونه اى كه نيازى به مواظبت نبود [كه بدن انسان به حيوان برخورد نکند] بعد وارد مجلس شده و در جاىگاهى كه براى او اختصاص داده شده بود مى نشست. زمانى هم كه مى خواست از دار الخلافه خارج شود و دربانان فریاد مى زدند چهارپای ابو محمد [امام حسن عسکری علیه السلام] را بیاورید [باز] سر و صدای مردم و حیوانات ساكت مى شد و حیوانات متفرق مى شدند تا ایشان سوار شده و برود.

يك روز كه خليفه ایشان را احضار كرد، اين امر براى حضرت سخت بود و از حسادت و سعادت و سخن چينى بعضى از علويون و هاشميون عليه خود در نزد خليفه ترسيد [كه مبادا از او سعادت گرفته باشند] سوار مركب شده و رفت، وقتى به خانه خليفه

فی الدار قیل له: إِنَّ الخلیفه قد قام ولکن اجلس فی مرتبتک أو انصرف قال: فانصرف وجاء إلى سوق الدوابّ و فیها من الضجّه والمصادمه واختلاف الناس شیء کثیر.

فلَمّا دخل إليها سکن الناس وهدأت الدوابّ، قال: وجلس إلى نخّاس کان یشتري له الدوابّ قال: فجیء له بفرس کبوس لا یقدر أحد أن یدنو منه قال: فباعوه إیّاه بوکس فقال

[لی]: یا محمّد قم فاطرح السّرج علیه قال: فقلت: إنّه لا یقول لی ما یؤذینی، فحللت الحزام وطرحت السرج [علیه] فهدأ ولم یتحرّک وجئت به لأمّضی به فجاء النّخّاس فقال لی: لیس یباع، فقال لی: سلّمه إلیهم قال: فجاء النّخّاس لیأخذه فالتفت إلیه التفاته ذهب منه منهزما.

قال: وركب ومضينا فلحقنا النّخّاس فقال: صاحبه یقول: أشفت أن یردّ، فإن کان [قد]

رسید به ایشان گفته شد که خلیفه از جایش برخاسته و رفته است، اما شما اگر می خواهید همین جا بنشینید یا برگردید. ایشان برگشتند و به بازار فروش حیوانات آمدند، بازار پر از سر و صدا و رفت و آمد بود، همین که ایشان داخل بازار شدند مردم و حتی حیوانات [از شدت عظمت روحی حضرت] ساکت شدند. حضرت نزد دلالی که برای ایشان حیوان خرید و فروش می کرد نشست، در همین لحظه اسب چموشی را که کسی نمی توانست نزدیک آن برود آوردند و به قیمت کم به امام فروختند.

حضرت به من فرمودند: ای محمّد! بلند شو و زین رویش بگذار، من هم برخاستم و با خودم گفتم: ایشان کاری را که اذیت داشته باشد، به من دستور نمی دهند. بنابراین کمر بند زیر شکم اسب را باز کرده و زین را روی او انداختم، اسب آرام شد و حرکتی نکرد. وقتی که خواستم اسب را ببرم، دلایل [به گمان این که رام شده] آمد و گفت: فروشی نیست. حضرت به من فرمودند: اسب را به او بده. تا دلایل آمد که اسب را بگیرد، اسب چنان نگاهی به او کرد که از ترس پا به فرار گذاشت.

حضرت سوار اسب خود شد و راه افتادیم، دلایل به ما رسید و گفت: صاحب اسب می گوید: از برگرداندن آن می ترسم، لذا اگر [مولای تو] می داند که حیوان وحشی

علم ما فيه من الكيس فليشتره، فقال لي أستاذي: قد علمت فقال: قد بعثك، فقال [لي]:

خذه فأخذته [قال:]: فجئت به إلى الإصطبل فما تحرّك ولا آذاني ببركه أستاذي.

فلما نزل جاء إليه وأخذ أذنه اليمنى فرقاه، ثم أخذ أذنه اليسرى فرقاه فوالله لقد كنت أطرح الشعر له فأفرقه بين يديه، فلا يتحرّك، هذا ببركه أستاذي.

قال أبو محمد: قال أبو علي بن همام: هذا الفرس يقال له الصئول قال: يرمم بصاحبه حتى يرمم به الحيطان ويقوم على رجليه ويلطم صاحبه.

قال محمد الشاكري: كان أستاذي أصلح من رأيت من العلويين والهاشميين، ما كان يشرب هذا النبيذ، كان يجلس في المحراب ويسجد فأنام وانتبه وأنا وهو ساجد، وكان

و چموش است آن را بخرد. حضرت به من فرمودند: پولش را بده [قیمتش را ادا کن] من فهمیدم، دلایل گفت: فروختم. حضرت به من فرمودند: اسب را بگیر، من هم آن را گرفتم و به اصطبل بردم و اسب هم به برکت مولایم [امام حسن عسکری علیه السلام] هیچ حرکت و آزاری نداشت.

زمانی که امام علیه السلام از اسب پیاده شد، گوش راست حیوان را گرفت و وردی خواند، بعد گوش چپش را گرفت و ورد دیگری گفت. به خدا قسم آنچنان آرام شد که گاهی من جو را به صورت پراکنده جلو او می ریزم و این حیوان هیچ حرکتی نمی کند [فقط غذایش را می خورد] و این به برکت سرور من است.

ابو محمد از ابو علی بن همام نقل می کند که این اسب [آن قدر وحشی بود که] نامش صئول بود [یعنی حیوانی که مردم را می کشد] و صاحبش را می انداخت، حتی صاحبش را به دیوار می زد و روی دو پایش می ایستاد و صاحبش را مجروح می کرد.

محمد خادم گفت: مولایم در بین علویان و هاشمیان صالح ترین است، او آب انگور نمی خورد [شراب نمی خورد] در محراب عبادتش می نشست و به سجده می رفت، من می خوابیدم، بیدار می شدم و باز می خوابیدم، ایشان هنوز هم در سجده بود.

قليل الأكل، كان يحضره التين والعنب والخوخ وما شاكله، فيأكل منه الواحد والثنتين ويقول: شل هذا يا محمد إلى صبيانك، فأقول هذا كله فيقول خذه ما رأيت قط أسدى منه.

فهذه بعض دلائله ولو استوفيناها لطلال به الكتاب وكان مع إمامته من أكرم الناس وأجودهم.

۱۸۰ - أخبرني جماعة، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي، عن أبي الحسن الأيادي قال: حدثني أبو جعفر العمري رضي الله عنه أن أباطاهر بن بلبل حج فنظر إلى علي بن جعفر الهماني وهو ينفق النفقات العظيمة فلما انصرف كتب بذلك إلى

أبي محمد عليه السلام فوقع في رقعة: قد كتبنا أمرنا له بمائه ألف دينار، ثم أمرنا له بمثلها فأبى قبولها إبقاء علينا، ما للناس والدخول في أمرنا فيما لم ندخلهم فيه؟

حضرت بسیار کم خوراک بود، برای ایشان انجیر، انگور و هلو و انواع میوه می آوردند و ایشان یک یا دو عدد میل می کردند و می فرمودند: ای محمد! این ها را برای بچه هایت ببر. من می گفتم: همه را؟ می فرمود: همه را بگیر. من بهتر از او ندیده ام.

این بخش کوچکی از دلایل و معجزات امام حسن عسکری علیه السلام بود و اگر می خواستیم همه را عنوان کنیم کتاب طولانی می شد. حضرت علاوه بر امامت، کریم ترین و بخشنده ترین مردم بود.

۱۸۰ / ۱۰ - ابو جعفر عمری رضي الله عنه گفته: ابا طاهر بن بلبل به حج مشرف شد، در آنجا دید که علی بن جعفر همانی [وکیل امام حسن عسکری علیه السلام] اموال بسیار زیادی را خرج می کند. وقتی که از حج آمد، نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت [ظاهراً اعتراض به این بذل و بخشش داشته است]. امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمودند: ما به ایشان امر کردیم که یکصد هزار دینار برای خودش بردارد، بعد دوباره دستور دادیم یکصد هزار دینار دیگر بردارد اما او از پذیرش این ها خودداری کرد و همه را برای ما باقی گذاشت.

مردم حق ندارند در اموری که ما آن ها را داخل نکرده ایم [و به آن ها مربوط نمی شود] وارد شوند.

فَأَمَّا الْقَائِلُونَ بِأَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يَمُتْ وَهُوَ حَيٌّ بَاقٍ وَهُوَ الْمَهْدِيُّ فَقَوْلُهُمْ بَاطِلٌ بِمَا عَلِمْنَا مَوْتَهُ، كَمَا عَلِمْنَا مَوْتَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبَائِهِ، وَالطَّرِيقَةُ وَاحِدَةٌ، وَالْكَلَامُ عَلَيْهِمْ وَاحِدٌ، هَذَا مَعَ انْقِرَاضِ الْقَائِلِينَ بِهِ وَانْدِرَاسِهِمْ، وَلَوْ كَانُوا مُحَقِّقِينَ لَمَا انْقَرَضُوا.

وَيَدُلُّ أَيْضًا عَلَى صِحِّهِ وَفَاتِهِ مَا رَوَاهُ:

۱۸۱ - سعد بن عبد الله الأشعري قال: سمعت أحمد بن عبيد الله بن خاقان - وهو عامل السلطان بقم - في حديث طويل اختصرناه قال: لَمَّا اعْتَلَّ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَى أَبِي أَنْ ابْنَ الرِّضَا قَدْ اعْتَلَّ، فَرَكِبَ مِبَادِرًا إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجَلًا وَمَعَهُ

خَمْسَةٌ مِنْ خُدَمِ الْأُمَمِيِّينَ مِنْ ثِقَاتِهِ وَخَاصَّتِهِ، مِنْهُمْ نَحْرِيرٌ، فَأَمْرَهُمْ بَلْزُومَ دَارِ أَبِي مُحَمَّدٍ

ردّ کسانی که معتقدند امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا نرفته و همان مهدی است.

اعتقاد این ها که می گویند امام حسن نمرده و زنده است بلکه او مهدی است؛ باطل است به جهت این که همان گونه که مرگ پدران ایشان را می دانیم، از شهادت آن حضرت هم اطلاع داریم و راه مباحثه و منازعه با این ها یکی است [که قبلاً هم متذکر شده ایم]. علاوه بر این قائلین به این اعتقاد از بین رفته و منقرض شده اند، در حالی که اگر حق بودند نمی بایست منقرض می شدند.

روایت زیر نیز دلالت بر صحت شهادت امام حسن عسکری علیه السلام دارد:

۱ / ۱۸۱ - سعد بن عبد الله اشعری می گوید: از احمد بن عبيدالله بن خاقان که مأمور خلیفه در شهر قم بود، حدیثی طولانی را شنیدم که مختصرش این است: وقتی که ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام مریض شد، پیکری را نزد پدرم فرستاد که ابن رضا مریض شده است. پدرم سوار مرکب شده و به دارالخلافة رفت، و سپس با عجله و همراه با پنج نفر از خادمان خاص و مورد اعتماد خلیفه (۱)

از جمله نحریر، برگشت. به آن ها دستور داده

ص: ۳۹۱

۱- . معتمد عباسی از سال ۲۵۶ تا ۲۷۹ ه. ق بر تخت سلطنت جور عباسی تکیه زد.

وتعرّف خبره وحاله، وبعث إلى نفر من المتطبّين فأمرهم بالاختلاف إليه وتعهده صباحاً ومساءً.

فلَمّا كان بعد يومين أُخبر أنّه قد ضعف، فركب حتّى نظر إليه، ثمّ أمر المتطبّين بلزومه، وبعث إلى قاضى القضاة فأحضره مجلسه، وأمره أن يختار من أصحابه عشرة، فبعث بهم إلى دار أبى محمّد وأمرهم بلزومه ليلاً ونهاراً.

فلم يزالوا هناك حتّى توفّى عليه السلام لأيام مضت من شهر ربيع الأوّل سنه ستين ومائتين فصارت سرّ من رأى ضجّه واحده «مات ابن الرضا».

ثمّ أخذوا فى تهيتته وعطلت الأسواق وركب أبى وبنو هاشم وسائر الثّياس إلى جنازته، وأمر السلطان أبا عيسى بن المتوكل بالصلاه عليه، فلَمّا وضعت الجنازه دنا أبو عيسى

بود که مراقب منزل ابى محمّد باشند و از اخبار و حال ایشان اطلاع حاصل کنند، و دنبال چند نفر از اطبا و کسانی که اطلاع از طبابت داشتند فرستاد و دستور داد که به خانه ابى محمّد رفت و آمد کرده، و صبح و شب مراقب او باشند.

دو روز که گذشت خبر رسید که ایشان ضعیف شده اند، پس پدرم سوار شده محضر حضرت رفت. با دیدن ایشان به اطبا دستور داد که بیشتر مراقبت کنند، و به نزد قاضى القضاة فرستاد و او را حاضر کرده، و به او دستور داد که ده نفر از اصحاب و یارانش انتخاب کرده و به خانه ابى محمّد بفرستد و به آن ها هم دستور داد که شب و روز مواظب

باشند. این افراد دائماً آنجا بودند تا این که حضرت چند روز گذشته از ماه ربيع الاول سال ۲۶۰هـ.ق از دنیا رفته و به شهادت رسید و شهر سرّ من رأى یکپارچه فریاد و ناله شد که «ابن الرضا از دنیا رفت».

بعد آماده تجهیز و تشیيع جنازه امام شدند، بازارها تعطیل شد، پدرم با بنى هاشم و مردم برای تشیيع حضرت رفتند، خلیفه به ابا عیسی بن متوکل دستور داد تا به پیکر مطهر امام نماز بخواند. وقتی که جسد را روی زمین گذاشتند، ابو عیسی جلو آمده

فكشفت عن وجهه وعرضه على بنى هاشم من العلويّه والعباسيّه والقوّاد والكتّاب والقضاء والفقهاء المعدّلين وقال:

هذا الحسن بن عليّ بن محمّد بن الرضا مات حتف أنفه على فراشه، حضره من خدم أمير المؤمنين من ثقاته فلان وفلان وفلان، ثمّ غطّي وجهه، وصلى عليه وكبر عليه خمسا

وأمر بحمله فحمل من وسط داره، ودفن في البيت الذي دفن فيه أبوه.

و کفن را از روی چهره برداشت و به بنی هاشم و علوی ها و هم عباسی ها و بزرگان و نویسندگان و قضات و فقهای معتدل نشان داده و گفت: این حسن بن علی بن محمّد بن الرضا است که در بستر خود به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و فلاّنی و فلاّنی از خدام مورد اطمینان خلیفه شاهد مرگ او بوده اند. بعد صورت را پوشاند و با پنج تکبیر بر پیکرش نماز خواند و دستور داد که جنازه را حمل کردند، از وسط خانه امام را برداشته و در خانه ای که پدرشان دفن شده بود ایشان را دفن کردند. (۱)

ص: ۳۹۳

۱- . تذکر چند نکته پیرامون خبر بالا لازم است: نکته اول: بخشی از خبر که مشتمل بر شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و موضوع بحث که اثبات از دنیا رفتن امام علیه السلام است با روایات صحیحه شیعه موافق است و به همین دلیل هم بوده است که شیخ بزرگوار مبادرت به نقل آن کرده اند. نکته دوم: در خبر آمده که نماز امام را ابی عیسی بن متوکل خوانده است، علاوه بر این که این قول شاذ است، طریق احمد بن عبیدالله بن خاقان که از عمال خلفا بوده، مورد اعتماد کامل لااقل در این فقره نیست. مضافا این که نماز ابا عیسی با اخبار بسیار زیاد و مشهور و معتبری متناقض است که می گویند: جعفر کذاب جلو آمد تا بر حضرت نماز بخواند، ولی حجه بن الحسن علیهما السلام از خانه بیرون آمده و دستور دادند که جعفر عقب بایستد، جعفر هم عقب رفته و امام زمان علیه السلام جلو آمده و بر پدر عزیزشان اقامه نماز فرمودند و بعد حضرت را برای نماز ظاهری حمل کردند. نکته سوم: البته بین این خبر و اخبار مخالف آن که مورد وثوق امامیه هم هستند به این نحو می توان جمع کرد که ممکن است نماز ابی عیسی در ظاهر بوده باشد، اما پس از این که ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - داخل خانه بر پیکر پاک و مطهر امام حسن عسکری علیه السلام نماز خوانده اند و مثل این امر هم قبلاً واقع شده است؛ از جمله نمازی که مأمون بر امام رضا علیه السلام خواند که مسلم پس از اقامه نمازی بوده است که امام جواد علیه السلام اقامه فرموده اند و یا نمازی که سندی [بن شاهک بر امام کاظم علیه السلام خواند یا دیگرانی که بعضا در روایات آمده است، آن هم مطمئنا بعد از اقامه نماز توسط امام رضا علیه السلام بوده است. نکته چهارم: همان گونه که در مورد شهادت امام کاظم علیه السلام گذشت، حکام جور عباسی در حالی که خود اقدام به شهادت حضرات معصومین علیهم السلام می نمودند، سعی فراوانی هم می کردند تا شهادت ایشان را مخفی کرده و آن را مرگ طبیعی جلوه دهند تا ننگ کشتن پاک ترین و صادق ترین انسان ها را در اذهان مردم باعوام فریبی و ظاهرسازی از دامان خود پاک کنند و به این ترتیب مردم و خصوصا شیعیان را فریب دهند، به همین علت در نماز و عزای امامان معصوم علیهم السلام شرکت کرده و اصلاً گاهی هم خود را صاحب عذا می دانستند؛ مثل مأمون و ...

وأما من قال: أنّ الحسن بن عليّ عليه السلام يعيش بعد موته، وأنّه القائم بالأمر، وتعلّقهم بما روى عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: «إنّما سمّي القائم [قائماً] لأنّه يقوم بعد ما يموت.

فقوله باطل بما دلّلنا عليه من موته، وادّعاؤهم أنّه يعيش (يحتاج إلى دليل، ولو جاز لهم ذلك لجاز أن تقول الواقفه إنّ موسى بن جعفر عليه السلام (يعيش) بعد موته على أنّ هذا يؤدّي

ردّ کسانی که می گویند امام حسن عسکری علیه السلام پس از مرگ زنده می شود

و همان مهدی موعود است

و اما کسانی که می گویند: حسن بن علی عسکری علیهما السلام پس از مرگش زنده می شود و ایشان قائم بالأمر است و به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال می کنند که حضرت فرمودند: قائم، قائم نامیده شده است به این جهت که بعد از آن که می میرد، قیام می کند؛ اعتقاد این ها هم باطل است به دلیل آنچه که ما در اثبات موت و از دنیا رفتن ایشان بیان کردیم.

و ادّعی آن ها هم مبنی بر زنده شدن حضرت نیازمند به دلیل است، [این ادّعا باطل بوده و موجب فساد است] و اگر ادّعی این ها درست باشد می بایست ادّعی واقفیه هم درست باشد که می گویند: موسی بن جعفر علیهما السلام پس از موت، زنده می شود [و هر کسی می تواند برای کسان دیگر این چنین ادّعی کند]. علاوه بر این پذیرش ادّعی مزبور

ص: ۳۹۴

إلى خلوّ الزّمان من إمام بعد موت الحسن عليه السلام إلى حين يحيى، وقد دللنا بأدله عقليّه على فساد ذلك.

ويدلّ على فساد ذلك أيضا ما رواه:

۱۸۲ - سعد بن عبد الله الأشعري، عن محمد بن عيسى بن عبيد ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن الفضل، عن أبي حمزه الثمالي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

أَتَبَقِيَ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟

فقال: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ.

۱۸۳ - وَقَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّهِ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا. يدلّ على ذلك.

على أنّ قوله: «يقوم بعد ما يموت» لو صحّ الخبر احتمال أن يكون أراد «يقوم بعد ما

منجر می شود که زمان پس از موت امام حسن عسکری علیه السلام تا دوباره زنده شده ایشان، خالی از وجود امام باشد و ما با ادله عقليه فساد این ادعا را بیان کردیم.

[مزید اطلاع بیشتر مبادرت به نقل دو روایت می کنیم] و آنچه که دلالت بر فساد این ادعا می کند، خبری است که روایت کرده اند:

۱ / ۱۸۲ - ابو حمزه ثمالی گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟

حضرت فرمودند: اگر زمین یک ساعت بدون امام باقی باشد از بین می رود.

۲ / ۱۸۳ - و فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: بار پروردگار! تو زمین را از حجت و امام خالی نمی گذاری؛ چه حجت و امام ظاهر و مشهور و چه حجت غائب خائف و مستور؛ نیز بر این مطلب دلالت می کند.

اما در مورد این کلام که «او بعد از مرگش قیام می کند» اگر این خبر صحیح باشد، احتمال دارد مقصود این باشد که «او پس از آن که ذکر و یادش می میرد قیام می کند»،

يموت ذكره» ويخمل ولا يعرف، وهذا جائز في اللغة، وما دللنا به على أنّ الأئمة اثنا عشر يبطل هذا المقال لأنّ الحسن بن عليّ عليه السلام هو الحادي عشر فيبطل قولهم، على أنّ القائلين بذلك قد انقضوا ولله الحمد، ولو كان حقاً لما انقضوا القائلون به.

وأما من ذهب إلى الفتره بعد الحسن بن عليّ عليه السلام وخلوّ الزّمان من إمام؛

فقولهم باطل بما دللنا عليه من أنّ الزّمان لا يخلو عن إمام في حال من الأحوال، بأدله عقليه وشرعيه، وتعلّقهم بالفترات بين الرّسل باطل، لأنّ الفتره عباره، عن خلوّ الزّمان من

يعني در میان مردم گمنام است و شناخته نمی شود. این احتمال در علم لغت هم جایز

و مورد تأیید است.

همچنین ادله ای که اقامه کردیم مبنی بر این که ائمه دوازده نفر هستند نیز این ادعا را باطل می کند، به این دلیل که امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام یازدهمین امام است، پس قولشان باطل است علاوه بر آنچه که گفته شد، الحمد لله قائلین به این قول که امام حسن عسکری علیه السلام پس از مرگ زنده می شوند منقرض شده اند و اگر اعتقادشان حق بود نمی بایست آن ها منقرض شوند.

ردّ کسانی که معتقد به فترت پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام شده اند

اما کسانی که قائلند بعد از امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام زمان خالی از امام است به عبارتی معتقد به فترت شده اند، کلام این ها هم به واسطه ادله عقلی و شرعی که اقامه کردیم مبنی بر این که زمان هرگز و هیچ گاه از امام خالی نیست، باطل می شود.

و این که این ها به فترت بین انبیا متمسک شده و استدلال کرده اند صحیح نیست، چرا که فترت عبارت از خالی بودن زمان از پیامبر است و ما هم نبوت را در هر حالی و در

نبيّ ونحن لا نوجب النبوه في كلّ حال، وليس في ذلك دلالة على خلوّ الزّمان من إمام، على أنّ القائلين بذلك قد انقرضوا ولله الحمد فسقط هذا القول أيضا.

وأما القائلون بإمامه جعفر بن عليّ بعد أخيه عليه السلام؛

فقولهم باطل بما دللنا عليه من أنّه يجب أن يكون الإمام معصوما لا يجوز عليه الخطأ، وأنّه يجب أن يكون أعلم الأئمّه بالأحكام، وجعفر لم يكن معصوما بلا خلاف، وما ظهر من

أفعاله التي تنافي العصمه أكثر من أن يحصى، لا نطوّل بذكرها الكتاب، وإن عرض فيما بعد ما يقتضى ذكر بعضها ذكرناه.

همه زمان ها واجب نمی دانیم [که زمان نباید خالی از نبی باشد] و این بدان معنا نیست که زمان از امام خالی باشد،(۱)

لذا فترت بین رسل شامل فترت بین امام و امام دیگر نمی شود.

علاوه بر آنچه که گفتیم الحمدلله این ها منقرض شده اند، لذا این قول نیز ساقط است.

ردّ کسانی که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام به امامت جعفر بن علی

[جعفر کذاب] معتقد شده اند

و اما کسانی که قائل به امامت جعفر بن علی پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام شده اند؛ قول این ها هم به وسیله استدلالی که بیان کردیم باطل است، چرا که واجب و لازم است امام معصوم باشد تا انجام فعل خطا و یا اشتباه توسط او ممکن نباشد، و این که می بایست از همه ائمّه به احکام الهی عالم تر باشد، در حالی که در مورد معصوم نبودن جعفر هیچ اختلافی وجود ندارد و اعمالی هم که از او سر زده و با مقام عصمت منافات داشته است، بیش از حدّ شمارش است و ما کتاب را به ذکر اعمال خلاف او طولانی نمی کنیم. اگر بعد از این نیازی باشد و اقتضا کند بخشی از آن ها را ذکر می کنیم.

ص: ۳۹۷

۱- . ممکن است زمان از نبی خالی باشد چنان که در فترت انبیا این گونه بوده است ولی هرگز خالی از امام نیست.

وَأَمَّا كونه عالماً فَإِنَّه كان خالياً منه فكيف تثبت إمامته، على أَنَّ القائلين بهذه المقالة قد انقضوا أيضاً ولله الحمد والمِنَّه.

وَأَمَّا من قال: لا ولد لأبي محمد عليه السلام، فقولُه يبطل بما دللنا عليه من إمامه الأثنى عشر، وسياقه الأمر فيهم.

ويزيده بيانا ما رواه:

١٨٤ - محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن عقبه بن جعفر قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام:

قَدْ بَلَغْتَ مَا بَلَغْتَ وَلَيْسَ لَكَ وَلَدٌ.

فَقَالَ: يَا عُقْبَةَ بْنَ جَعْفَرٍ! صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَرَى وَلَدَهُ مِنْ بَعْدِهِ.

وَأَمَّا عالم بودن او جعفر کذاب خالی از علم بود و بهره ای از آن نداشت. با این توضیح، امامت او چگونه ثابت می شود. علاوه بر همه آنچه که گفته شد، قائلین به این مرام نیز الحمدلله منقرض شده و نسلشان از بین رفته است.

ردّ کسانی که گفته اند امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشت

اما کسانی که گفته اند امام عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است؛ گفته این ها به این دلیل باطل است که ما به ادله ای استدلال کردیم که امامت برای دوازده نفر است و امر امامت در این دوازده نفر جریان دارد.

زائد بر این روایاتی است که [ذیلاً] بیان می شوند:

١ / ١٨٤ - عقبه بن جعفر گفته است: به محضر ابی الحسن [امام رضا] علیه السلام عرض کردم: شما به این سن رسیده اید ولی فرزندی برای شما نیست. حضرت فرمودند: ای عقبه بن جعفر! صاحب امر امامت، تا فرزند [و جانشین] بعد از خودش را نبیند نمی میرد.

ص: ٣٩٨

۱۸۵ - عنه، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي الخزاز، عن عمر بن أبان، عن الحسن بن أبي حمزه، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

يا با حمزه إن الأرض لن تخلو إلا - وفيها عالم منا، فإن زاد الناس، قال: قد زادوا، وإن نقصوا قال: قد نقصوا، ولن يخرج الله ذلك العالم حتى يرى في ولده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله.

۱۸۶ - وروى محمد بن يعقوب الكليني رفعه قال: قال أبو محمد عليه السلام - حين ولد الحجة عليه السلام -:

زعم الظلمة أنهم يقتلونني ليقطعوا هذا النسل، فكيف رأوا قدرة الله وسماه المؤمن.

۱۸۷ - وروى سعد بن عبد الله، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری قال: كنت محبوسا مع أبي محمد عليه السلام في حبس المهتدي بن الواثق فقال لي:

۱۸۵ / ۲ - امام باقر عليه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند: ای ابا حمزه! زمین هرگز خالی نمی شود مگر این که در آن عالمی [امامی] از ما خواهد بود، که اگر چنانچه مردم [چیزی

به دین] زیاد کردند، بگویند: زیاد کردند و اگر [چیزی از دین] کم کردند، بگویند: کم کرده اند. و خداوند هرگز آن عالم را [از دنیا] خارج نمی کند، تا این که از میان اولادش کسی که مانند او می داند را ببیند و یا هر چه را که خدا بخواهد.

۱۸۶ / ۳ - محمد بن يعقوب كليني سند روایت را می رساند تا آنجا که ابو محمد امام حسن عسکری عليه السلام در زمان تولد حضرت حجت عليه السلام فرمودند: ستمگران [بنی عباس] گمان کردند که مرا می کشند تا این نسل را [یعنی نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را] قطع کنند و از بین ببرند، قدرت خدا را چگونه دیده اند. بعد اسم فرزند را مؤمل گذاشتند [یعنی کسی که آرزویش را دارند]. (۱)

۱۸۷ / ۴ - ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری گفته است: من به همراه ابو محمد عليه السلام در زندان مهتدی بن واثق بودیم، حضرت به من فرمودند:

ص: ۳۹۹

۱- صاحب مهج الدعوات این خبر را از نصر بن علی جهضمی از امام حسن عسکری عليه السلام نقل کرده است.

يَا أَبَاهَاشِمَ إِنَّ هَذَا الطَّاعِيَّ أَرَادَ أَنْ يَعْبَثَ بِاللَّهِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَقَدْ بَتَّرَ اللَّهُ تَعَالَى عُمُرَهُ وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ لِلْقَائِمِ مِنْ بَعْدِهِ وَلَمْ يَكُنْ لِي
وَلَدٌ وَسَأُزْقُ وُلْدًا.

قال أبو هاشم: فلما أصبحنا [وطلعت الشمس] شغب الأتراك المهتدي فقتلوه، وولي

المعتمد مكانه وسلمنا الله.

فأما من زعم أن الأمر قد اشتبه عليه فلا يدري هل لأبي محمد عليه السلام ولد أم لا إلا أنهم متمسكون بالأول حتى يصح لهم
الآخر.

فقوله باطل بما دللنا عليه: من صحه إمامه ابن الحسن، وبما بينا من أن الأئمة اثنا عشر، ومع ذلك لا ينبغي التوقف بل يجب
القطع على إمامه ولده.

ای اباهاشم! این طغیانگر اراده کرده که امشب با تقدیر خداوند متعال بازی کند، ولی خداوند عمر او را بریده و قطع فرموده و
برای جانشینش قرار داده، ولی من اگرچه فرزندی ندارم اما به زودی خداوند به من فرزندی می دهد. [که جانشین من و خلیفه
خدا است].

ابو هاشم گفته: صبح که کردیم و خورشید طلوع کرد، ترک ها بر مهتدی یورش برده

و او را کشتند و معتمد جای او به خلافت نشست و خداوند تبارک و تعالی ما را آزاد کرد.

رد کسانی که گفته اند ما نمی دانیم آیا ابا محمد علیه السلام فرزندی داشته یا نه؟

اما کسانی که گمان کرده اند امر بر آن ها مشتبه شده و [می گویند]: نمی دانند ابو محمد فرزندی داشته است یا خیر، به همین
دلیل بر اعتقاد به امامت امام حسن عسکری باقی مانده اند تا این که امامت امام زمان علیه السلام برایشان معلوم شود؛ حرف
این ها هم باطل است، به خاطر این که ما بر صحت امامت فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام و این که ائمه دوازده نفر
هستند دلیل آوردیم و این مسأله را اثبات کردیم. بنابر این توقف، شایسته و درست نیست بلکه لازم است که بر امامت فرزند
امام حسن عسکری یقین حاصل کنند.

وَمَا قَدَمْنَاهُ أَيْضًا مِنْ أَنَّهُ «لَا يَمْضِي إِمَامٌ حَتَّى يُولَدَ لَهُ وَيَرَى عَقْبَهُ».

وَيُؤَكِّدُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ:

۱۸۸ - مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَلِيمَانَ بْنِ رَشِيدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ قَالَ: دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ:

أَنْتَ إِمَامٌ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقَبٌ.

فَقَالَ: أُنَسِّيتَ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَاسَيْتَ؟ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقَبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ لَا عَقَبَ لَهُ.

فَقَالَ لَهُ: صَدَقْتَ، جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ.

از این ها گذشته ما قبلاً هم گفته ایم که هیچ امامی از دنیا نمی رود مگر این که فرزندی برای او به دنیا آمده و جانشین خودش را می بیند. روایت ذیل تأکید به این مسأله است:

۱۸۸ / ۱ - حسن بن علی خزاز گفته که علی بن ابی حمزه به محضر امام ابی الحسن رضا علیه السلام شرفیاب شد و از حضرت پرسید: آیا شما امام هستید؟ حضرت فرمودند: بله. بعد عرض کرد: من از جد شما جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: کسی امام نمی شود مگر این که جانشینی داشته باشد.

حضرت فرمودند: ای شیخ! آیا فراموش کرده ای یا خودت را به فراموشی زده ای؟ جعفر علیه السلام این گونه فرموده اند، بلکه ایشان فرموده: کسی امام نمی شود [چه امام حق و چه امام باطل] مگر این که جانشینی داشته باشد به جز امام [باطلی] که حسین بن علی علیهما السلام علیه او قیام کرد او جانشینی نداشته و ندارد.

علی بن ابی حمزه گفت: جانم به فدای شما درست فرمودید، به همین ترتیب از جد شما شنیدم که می فرمودند. و همچنین ادله عقلی و شرعی که اقامه کردیم در باب این که زمان هرگز از وجود امام [و حجت خدا] خالی نمی شود هم این قول بی پایه و اساس را باطل می کند.

وما دللنا عليه من أن الزمان لا يخلو من إمام عقلاً وشرعاً يفسد هذا القول أيضاً.

۱۸۹ - فأما تمسكهم بما روى:

«تَمَسَّكُوا بِالْأَوَّلِ حَتَّى يَصِحَّ لَكُمْ الْآخِرُ»؛

فهو خبر واحد، ومع هذا فقد تأوله سعد بن عبد الله بتأويل قريب قال: قوله: «تَمَسَّكُوا بِالْأَوَّلِ حَتَّى يَصِحَّ لَكُمْ الْآخِرُ» هو دليل على إيجاب الخلف، لأنه يقتضى وجوب التمسك

أما [نکته دیگر در مورد این ها] این که تمسک و استدلال کرده بودند به روایت ذیل که:

۱۸۹ / ۲ - متمسک و معتقد به اول باشید تا این که [امامت] دیگری برای شما تصحیح شود،(۱)

این خبر از جمله اخبار آحاد و خبر واحد است [و خبر واحد هم به تنهایی و بدون قرائن قابل اعتماد نیست] با این وصف سعد بن عبد الله این را به گونه ای نزدیک به واقع تأویل کرده است، او گفته است: این که فرموده: به امامت اولی [قبلی] متمسک و معتقد باشید تا این که امام دیگر ثابت شود. این عبارت خود دلیل خوبی است بر این که وجود جانشین و خلف واجب است، چون این عبارت اقتضا می کند که اعتقاد به امامت امام قبلی همچنان واجب باشد و این که هرگاه امام بعدی در پس پرده غیبت و تقیّه باشد، از احوال او بحث نشود تا این که خداوند متعال اذن ظهور او را صادر

ص: ۴۰۲

۱- اصل این روایت را ابن ابی زینب در کتاب غیبت آورده و مرحوم مجلسی هم از ایشان نقل کرده است و متن آن از بحار این است که ابن عقده، عن القاسم بن محمّد بن الحسين بن حازم، عن عباس بن هشام، عن عبد الله جبله، عن علي بن حارث بن مغیره، عن ابيه، قال: قلت لابي عبد الله عليه السلام: يكون فتره لا يعرف المسلمون امامهم فيها. فقال: يقال ذلك. قلت: فكيف نصنع. قال: «إذا كان ذلك فتمسكوا بالأمر الاول حتى يتبين لكم الآخر.» بحار الانوار / ج ۵۲، ص ۱۳۷ ح ۳۷. پدر حارث بن مغیره می گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: [آیا] زمانی پیش می آید که مردم امامشان را در آن زمان نشناسند [مثلاً امامی از دنیا رفته است و ما نمی دانیم که امام بعدی چه کسی است]؟ حضرت فرمودند: این چنین می گویند. عرض کردم: در آن زمان چه کنیم؟ امام فرمودند: وقتی که این گونه شد پس به امامت اول [امام قبلی] متمسک بشوید تا این که [امر امامت] دیگری [امام بعدی] آشکار و روشن شود.

بالأول ولا يبحث عن أحوال الآخر إذا كان مستورا غائبا في تقيّه حتى يأذن الله في ظهوره، ويكون الذي يظهر أمره ويشهر نفسه، على أنّ القائلين بذلك قد انقضوا والحمد لله.

وأما من قال بإمامه الحسن عليه السلام وقالوا: انقطعت الإمامه كما انقطعت النبوه.

فقولهم باطل بما دللنا عليه من أنّ الزمان لا يخلو عن إمام عقلاً وشرعاً وبما بيناه من أنّ الأئمة اثنا عشر، وسننن صحه ولاده القائم عليه السلام بعده، فسقط قولهم من كلّ وجه، على أنّ هؤلاء قد انقضوا بحمد الله.

وقد بينا فساد قول الذاهبين إلى إمامه جعفر بن عليّ من الفطحيّ الذين قالوا بإمامه عبد الله بن جعفر [لما مات] الصادق عليه السلام، فلما مات عبد الله ولم يخلف ولدا رجعوا إلى القول

فرماید و چنان باشد که امر امامتش ظاهر شود و شخصیتش مشهور شود.

علاوه بر این، قائلین به این مسلک و مرام هم نسلشان منقرض شده است، الحمد لله.

رد کسانی که گفته اند پس از امامت امام حسن علیه السلام، امامت منقطع شده است.

اما قول کسانی که به امامت امام حسن عسکری علیه السلام معتقد بودند ولی گفته اند امامت هم نظیر نبوت قطع شده است؛ باطل و فاسد است به خاطر این که ما عقلاً و شرعاً دلیل آورده و استدلال کردیم مبنی بر این که زمان هیچ گاه خالی از امام نبوده و نمی شود و همچنین بیان کردیم که ائمه دوازده نفرند، و به زودی نیز ولادت قائم علیه السلام را اثبات می کنیم. بنابراین ادعای این ها هم از هر جهت [که ملاحظه شود] فاسد و ساقط است. علاوه بر این، این ها هم بحمد الله منقرض شده اند.

رد امامت جعفر بن علی [جعفر کذاب] و اثبات این که امامت پس از حسن و حسین «در دو برابر هرگز جمع نمی شود»

البته ما قبلاً فساد قول کسانی را که معتقد به امامت جعفر بن علی بوده بیان کردیم. این ها بخشی از فرقه فطحیه بوده اند که پس از شهادت امام صادق علیه السلام به امامت عبدالله

یامامه موسی بن جعفر، و من بعده إلى الحسن بن علیّ علیهم السلام فلما مات الحسن علیه السلام قالوا یامامه جعفر، وقول هؤلاء یبطل من وجوه أفسدناها ولأنه لا خلاف بین الإمامیه أنّ الإمامه لا تجتمع فی أخوین بعد الحسن والحسین وقد رووا فی ذلك أخبارا كثيرة.

۱۹۰ - منها ما رواه سعد بن عبد الله، عن محمد بن الوليد الخزاز، عن يونس بن يعقوب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

أَبِي اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَ الْأِمَامَةَ لِأَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام.

۱۹۱ - عنه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن سليمان بن جعفر، عن حماد بن عيسى الجهني قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

لَا تَجْتَمِعُ الْأِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام، إِنَّمَا هِيَ فِي الْأَعْقَابِ وَالْأَعْقَابِ.

بن جعفر معتقد شدند و پس از مرگ او، چون فرزندی نداشت به امامت امام کاظم علیه السلام امام حسن عسکری علیهم السلام اعتقاد پیدا کردند و پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به امامت جعفر [کذاب] اعتقاد پیدا کردند.

اعتقاد [سست] این ها از هر جهت فاسد و باطل است که بیان کردیم و هم این که در بین امامیه هیچ اختلافی نیست که امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام هرگز در دو برادر جمع نمی شود.

در این باب هم روایات بسیار زیادی نقل شده است؛ از جمله:

۱ / ۱۹۰ - یونس بن یعقوب گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی نخواسته است که امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام را برای دو برادر قرار دهد.

۲ / ۱۹۱ - حماد بن عیسی جهنی گفته که امام صادق علیه السلام فرمودند: امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام در دو برادر جمع نمی شود. بلکه امامت در اعقاب و نسل بعد از نسل است.

۱۹۲ - وروی محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن محمّد بن عیسی بن عیید، عن یونس بن عبد الرحمن، عن الحسين بن ثوير بن أبي فاخته، عن أبي عبد الله عليه السلامقال:

لَا تَعُوذُ الْأَئِمَّةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَبَدًا، إِنَّهَا جَرَتْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا قَالَ - عَزَّوَجَلَّ -: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» فَلَا تَكُونُ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَّا فِي الْأَعْقَابِ وَالْأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ.

و منها آنه لا خلاف آنه لم يكن معصوما و قد بينا أنّ من شرط الإمام أن يكون معصوما، وما ظهر من أفعاله ينافي العصمه.

۱۹۲ / ۳ - حسين بن ثوير بن ابی فاخته از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: پس از حسن و حسين عليهم السلام امامت هرگز به دو برادر بر نمی گردد. بلکه امامت از زمان علی بن الحسين عليهم السلام آن گونه جریان پیدا کرد که خداوند تبارک و تعالی فرموده است «و خویشاوندان، بعضی نسبت به بعضی دیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب خدا [و آنچه که مقرر داشته است] اولی هستند» (۱)

پس از علی بن الحسين عليهم السلام امامت فقط در نسل ها و اعقاب، پشت به پشت وجود دارد.

«اما در این که جعفر بن علی معصوم نبوده»

از جمله ادله ای که ادعای طرفداران امامت جعفر کذاب را باطل می کند، این است که همه معتقدند که او معصوم نبوده است، در حالی که سابقا بیان کردیم که شرط امام این است که حتما معصوم باشد، اعمال و افعالی هم که از جعفر صادر شده است با عصمت منافات دارد.

ص: ۴۰۵

۱۹۳ - وقد روى أنه لما ولد لأبى الحسن عليه السلام جعفر هُتوه به فلم يروا به سرورا.

فقيل له فى ذلك فقال: هَوْن عليك أمره سيضلّ خلقا كثيرا.

۱۹۴ - وروى سعد بن عبد الله قال: حدّثنى جماعه منهم أبوهاشم داود بن القاسم الجعفرى والقاسم بن محمّد العباسى ومحمّد بن عبيد الله ومحمّد بن إبراهيم العمريّ

وغيرهم ممّن كان حبس بسبب قتل عبد الله بن محمّد العباسى أنّ أبامحمّد عليه السلام وأخاه جعفرا دخلا عليهم ليلاً. قالوا:

كنا ليله من الليالى جلوسا نتحدّث إذ سمعنا حركه باب السجن فراعنا ذلك، وكان أبوهاشم عليلاً، فقال لبعضنا: اطلع وانظر ما ترى فاطلع إلى موضع الباب فإذا الباب فتح،

۱۹۳ / ۴ - روایت شده که زمانی که جعفر برای ابی الحسن علیه السلام متولد شد، [مردم] به ایشان تبریک و تهنیت می گفتند، اما ندیدند که ایشان مسرور و خوشحال باشند. به حضرت عرض شد: چرا خوشحال نیستید؟ حضرت فرمودند: امر ولادت او را سبک بشمار او بسیاری از مردم را گمراه می کند. (۱)

۱۹۴ / ۵ - سعد بن عبد الله گفته که عدّه ای از جمله: ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری، قاسم بن محمّد عباسی، محمّد بن عبيدالله، محمّد بن ابراهيم عمري و ديگران که به دليل کشته شدن عبد الله بن محمّد عباسی در زندان به سر می بردند، به من گفتند: شبی ابا محمّد عليه السلام و برادرش جعفر وارد زندان شدند. و گفتند:

[ماجرا به این ترتیب بود که] شبی از شب ها نشسته و مشغول صحبت کردن بودیم، که صدای حرکت [باز شدن قفل] درب زندان را شنیدیم و باعث ترس و وحشت ما شد. ابوهاشم هم که مریض بود به یک نفر از ما گفت: بین چه خبر است؟ او هم به

ص: ۴۰۶

۱- این روایت را از فاطمه بنت محمّد بن هيثم معروف به ابن سبانه نقل کرده اند؛ از جمله كشف الغمه و بحار الانوار/ ج ۵۰، ص ۲۳۱.

وإذا هو برجلين قد أدخلوا إلى السجن و ردّ الباب وأقفل، فدنا منهما فقال: من أنتما؟ فقال أحدهما: (نحن قوم من الطالبية حبسنا فقال: من أنتما؟ فقال) أنا الحسن بن عليّ وهذا جعفر بن عليّ، فقال: لهما جعلني الله فداكما إن رأيتما أن تدخلوا البيت، وبادر إلينا وإلى أبي هاشم فأعلمنا ودخلا.

فلما نظر إليهما أبو هاشم قام عن مضربه كانت تحته فقبل وجه أبي محمد عليه السلام وأجلسه عليها وجلس جعفر قريبا منه، فقال جعفر: وا شطناه بأعلى صوته - يعني جاريه له - فزجره

أبو محمد عليه السلام وقال له: اسكت وأنهم رأوا فيه آثار السكر وأنّ النوم غلبه وهو جالس معهم، فنام على تلك الحال.

محل درب زندان رفت، درب زندان باز شد و دو مرد را به داخل زندان انداختند و درب را بسته و قفل کردند. [دوست ما] نزدیک آن ها شد و پرسید: شما چه کسی هستید؟ یکی از آن ها گفت: ما طایفه ای از طالبین هستیم که زندانی شده ایم. [دوباره] پرسید: نام شما چیست؟ گفت: من حسن بن علی هستم و این هم برادرم جعفر بن علی است. دوست ما به آن ها گفت: خداوند مرا فدای شما کند، اگر صلاح می دانید به خانه من [محل حبس ما] داخل شوید. پس نزد ما و ابی هاشم آمد و به ما خبر داد، بعد آن دو وارد شدند.

تا ابو هاشم آن ها را دید از روی زیراندازی که داشت برخاسته و چهره مبارک ابی الحسن علیه السلام را بوسید و حضرت را روی زیراندازش نشانند و جعفر هم نزدیک وی نشست. جعفر با صدای بلند، کنیزش را صدا زد و گفت: واشطناه. ابو محمد علیه السلام او را تنبیه کرده و به او فرمودند: ساکت باش! زندانیان هم دیدند که آثار مستی در جعفر بود و در حالی که همراه زندانیان نشسته بود، خواب بر او غلبه کرده و در همان حال هم خوابید.

وما روى فيه وله من الأفعال والأقوال الشنيعة أكثر من أن تحصى ننزه كتابنا عن ذلك.

فأما من قال: إنَّ للخلف ولدا وإنَّ الأئمة ثلاثة عشر؛

فقولهم يفسد بما دللنا عليه من أنَّ الأئمة عليهم السلام اثنا عشر، فهذا القول يجب إطرأحه.

على أنَّ هذه الفرق كلها قد انقرضت بحمد الله ولم يبق قائل يقول بقولها، وذلك دليل على بطلان هذه الأقاويل.

و آنچه که در اعمال و گفتار زشت او روایت شده است بسیار زیاد است و ما کتابمان

را از ذکر آن ها منزّه و پاک نگه می داریم.

ردّ کسانی که به سیزده امام اعتقاد داشته اند

اما کسانی که گفته بودند حجه بن الحسن اولادی داشته و پس از ایشان فرزندشان به امامت رسیده است!!

قول بی اساس این ها هم باطل است چرا که استدلال کردیم که ائمه عليهم السلام دوازده نفر هستند. بنابراین ردّ این قول از بدیهیات است.

تذکر:

تمامی فرقه هایی که قول و اعتقادشان نقل شده است همگی منقرض شده و نسلشان از بین رفته است و هیچ قائل باقی نمانده است که به آن ها معتقد باشد.

خود این امر دلیل مستحکم و غیر قابل انکار بر بطلان این اقاویل است.

ص: ۴۰۸

فصل دوم : اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان عليه السلام

اشاره

ص: ۴۰۹

فأما الكلام في ولاده صاحب الزمان وصحتها فأشياء اعتبارية وأشياء إخبارية فأما الاعتبارية فهو أنه إذا ثبت إمامته بما دللنا عليه من الأقسام، وإفساد كل قسم منها إلا القول بإمامته ثبت إمامته وعلما بذلك صحه ولادته إن لم يرد فيه خبر أصلاً.

وأيضا ما دللنا عليه من أن الأئمة اثنا عشر يدل على صحه ولادته، لأن العدد لا يكون إلا لموجود.

وما دللنا على أن صاحب الأمر لا بد له من غيبتين يؤكد ذلك، لأن كل ذلك مبني على صحه ولادته.

اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان عليه السلام

در باب ولادت حضرت صاحب الزمان عليه السلام و صحّت آن، در دو بخش بحث می کنیم: بخشی اعتباری [یا عقلی] است و بخشی اخباری [یا نقلی] است.

امّا بخش عقلی و اعتباری، عبارت است از این که وقتی از میان انواع و اقسام اقوال، امامت آن حضرت به واسطه ادله ای که اقامه کردیم ثابت شد و تمام اقوال به جز اعتقاد به امامت ایشان باطل شد، به همین جهت حتی اگر خبری هم در این باره وارد نشده باشد صحّت ولادت حضرت را خواهیم دانست.

همچنین استدلال، مبني بر این که امامان دوازده نفر هستند نیز بر صحّت ولادت حضرت دلالت می کنند، به دلیل این که عدد فقط بر موجود صدق می کند.

و همچنین روایاتی که می گویند صاحب الزمان علیه السلام دو غیب دارد، تأیید و تأکیدی بر صحّت ولادت امام است، چرا که همه این ها فرع مبني بر صحّت ولادت حضرت است.

وَأَمَّا تَصْحِيحُ وِلَادَتِهِ مِنْ جِهَةِ الْأَخْبَارِ فَسَنَدُكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ طَرَفًا مِمَّا رَوَى فِيهِ جَمَلُهُ وَتَفْصِيلًا، وَنَذَكَرُ بَعْدَ ذَلِكَ جَمَلَهُ مِنْ أَخْبَارٍ مِنْ شَاهِدِهِ وَرَأَاهُ لِأَنَّ اسْتِيفَاءَ مَا رَوَى فِي هَذَا الْمَعْنَى يَطُولُ بِهِ الْكِتَابُ.

۱۹۵ - أَخْبَرَنَا جَمَاعُهُ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعَكْبَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الرَّازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ زَكْرِيَّا، عَنْ الثَّقَفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ الْعَلَوِيُّ - وَمَا رَأَيْتُ أُصَدِّقَ لَهْجَهُ مِنْهُ وَكَانَ خَالَفَنَا فِي أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ - قَالَ: حَدَّثَنِي

أَبُو الْفَضْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَرٍّ مِنْ رَأْيِ فَهَنَاتِهِ بِسَيِّدِنَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وُلِدَ.

۱۹۶ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ فَكَلَّمْتَهَا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ وَسَأَلْتُهَا عَنْ دِينِهَا فَسَمَّتْ لِي مِنْ تَأْتَمُّ بِهِمْ، قَالَتْ: فَلَانَ ابْنَ الْحَسَنِ فَسَمَّتَهُ.

و اما برای اثبات ولادت حضرت علیه السلام از طریق اخبار و روایات، به زودی و در همین کتاب قسمتی از آن ها که به طور اجمال و یا تفصیل نقل شده را ذکر می کنیم. پس از آن بخشی از اخبار کسانی که حضرت را دیده و شاهد او بوده اند، ذکر می کنیم! به این دلیل فقط بخشی را ذکر می کنیم که کتاب با ذکر همه آن ها طولانی نشود.

۱۹۵ / ۱ - حَنْظَلَةُ بْنُ زَكْرِيَّا مِنْ شَخْصٍ مَوْرَدٍ اعْتَمَادَ نَقْلَ كَرْدِهِ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسِ عَلَوِيٍّ - كَمَا مِنْهُ رَاسْتِغُوتَرٌ وَ صَادِقٌ تَر نَدِيدَهُ ام دَر حَالِي كَه دَر بَسِيَّارِي مِنْ مَسَائِلَ بَا مَا مَخَالَفَتَ كَرْدِهِ - مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلَوِيٍّ رَوَايَتَ كَرْدِهِ كَه اَوْ كَقْتَهُ: دَر سَرِّ مِنْ رَأْيِ بَه خَدْمَتِ اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسِيدَمُ وَ وِلَادَتِ مَوْلَايِمَانَ صَاحِبِ الزَّمَانِ رَا بَه اِيْشَانَ تَبْرِيكَ كَقْتَمُ.

۱۹۶ / ۲ - اِحْمَدُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ كَقْتَهُ كَه دَر سَالِ ۲۶۲ هـ. ق. بَه خَدْمَتِ حَكِيمَةَ دَخْتَرِ اِمَامِ جَوَادٍ وَ خَوَاهِرِ اِمَامِ هَادِي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَسِيدَمُ وَ اَزِ پِشْتِ پَرْدَهٗ بَا اِيْشَانَ صَحْبَتِ كَرْدَمُ. اَزِ دِينَ اَوْ سَوَّالِ كَرْدَمُ، اِيْشَانَ هَمُ كَسَانِي رَا كَه بَه اِمَامَتَشَانَ مَعْتَقَدُ بُوَدُ بَرَايِ مِنْ نَامِ بَرْدَنْدِ وَ [دَر اَخْر] كَقْتُ: فَلَانِي پَسْرُ حَسَنِ اسْتِ [حَجَّهُ بِنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ].

فقلت لها: جعلني الله فداك معاينه أو خبرا؟ فقالت: خبرا عن أبي محمد عليه السلام كتب به إلى أمه، قلت لها: فأين الولد؟ قالت: مستور، فقلت: إلى من تفرع الشيعة؟ قالت: إلى الجدّه أمّ أبي محمد عليه السلام فقلت: (أقتدى) بمن وصيته إلى امرأه.

فقالت: إقتد بالحسين بن عليّ عليه السلام أوصى إلى أخته زينب بنت عليّ عليه السلام في الظاهر وكان ما يخرج من عليّ بن الحسين عليه السلام من علم ينسب إلى زينب سترا على عليّ بن الحسين عليه السلام.

ثم قالت: إنكم قوم أصحاب أخبار أ ما رويتم أنّ التاسع من ولد الحسين عليه السلام يقسم ميراثه وهو في الحياه؟

به ایشان عرض کردم: جانم به فدای شما! آیا شما او را دیده اید یا از او خبری دارید؟

گفت: خبرش از ابی محمد است [او خبر داده] که به مادرش [در خصوص تولد حضرت حجت] نامه نوشت و من به مادر حسن علیه السلام گفتم: بچه کجاست؟ او به من گفت: مخفی است و از جایگاهش کسی خبر ندارد.

راوی می گوید از حکیمه خاتون پرسیدم: پس شیعه به چه کسی رو بیاورد و حاجت و نیازش را بگوید؟

گفت: جده ایشان و مادر امام حسن عسکری علیه السلام.

پرسیدم: امام حسن عسکری علیه السلام در این که به زن وصیت کرده [و امور را به دست یک زن سپرده] به چه کسی اقتدا کرده است؟

گفت: ایشان به حسین بن علی علیهما السلام اقتدا کرده است که در ظاهر به خواهرش زینب علیها السلام وصیت کرد، و هرچه که از علوم زین العابدین علیه السلام بروز می کرد، به خاطر مخفی نگه داشتن امر امامت امام سجاد علیه السلام به زینب علیها السلام نسبت داده می شد. بعد گفت: شما که اهل اخبار و روایات هستید آیا به شما روایت نشده است که میراث نهمین [امام] از اولاد حسین علیه السلام در حال حیاتش تقسیم می شود؟

وروی هذا الخبر التلعكبری، عن الحسن بن محمد النهاوندی، عن الحسن بن جعفر بن مسلم الحنفی، عن ابي حامد المراغی قال: سألت حكيمه بنت محمد أخت أبي الحسن العسكري، وذكر مثله.

۱۹۷ - وقد تقدمت الروايه من قول أبي محمد عليه السلام حين ولد له:

وَزَعَمَتِ الظَّلمَةُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَنِي لِيَقْطَعُوا هَذَا النِّسْلَ فَكَيْفَ رَأَوْا قُدْرَةَ اللَّهِ وَسَمَاءَ الْمُؤْمَلِ.

۱۹۸ - وروى محمد بن يعقوب، عن الحسين بن محمد الأشعري، عن المعلی بن محمد، عن أحمد بن محمد قال: خرج، عن أبي محمد عليه السلام حين قتل الزبيری:

هَذَا جَزَاءٌ مَنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ وَعَلَى أَوْلِيَائِهِ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَلَيْسَ لِي عَقَبٌ فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ؟
وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَاءُ مُحَمَّدًا سَنَةَ سِتِّ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ.

این خبر را تلعبکبری، از حسن بن محمد نهاوندی، از حسن بن جعفر بن مسلم حنفی، از ابي حامد مراغی نقل کرده که گفته: از حکیمه دختر امام جواد و خواهر امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم. که مثل همان جملات را ذکر کرده است.

۳ / ۱۹۷ - قبلاً از قول امام ابي محمد عسکری علیه السلام روایت شده که ایشان وقت تولد صاحب الزمان علیه السلام فرمودند: ستمگران برای قطع کردن این نسل مبارک خیال کردند که مرا به قتل می رسانند، پس قدرت خداوند را چگونه دیدند؟ و بعد نام فرزند را مؤمل، یعنی آرزو شده گذاردند.

۴ / ۱۹۸ - احمد بن محمد گفته است: زمانی که زبیری کشته شد، امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: این کیفر کسی است که به خدا و اولیای الهی افترا بزند، او خیال کرده بود که مرا می کشد و دیگر برای من خلفی نخواهد ماند! پس قدرت خدا را چگونه دید؟

و برای امام حسن علیه السلام در سال ۲۵۶ ه. ق فرزندى به دنیا آمد و حضرت نام او را محمد گذاشتند.

۱۹۹ - أبو هاشم الجعفری قال: قلت لأبي محمد عليه السلام:

جَلَّالَتِكَ تَمْنَعُنِي عَنْ مَسْأَلَتِكَ فَتَأْذَنُ لِي فِي أَنْ أَسْأَلَكَ؟

قال: سَلْ.

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي! هَلْ لَكَ وَلَدٌ؟ قال: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَإِنْ حَدَّثَ حَدَّثُ فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ؟

فَقَالَ: بِالْمَدِينَةِ.

۲۰۰ - وروی محمد بن یعقوب رفعه عن نسیم الخادم، وخادم أبي محمد عليه السلام قال: دخلت على صاحب الزمان عليه السلام بعد مولده بعشر ليال فعطست عنده فقال:

يَرْحَمُكَ اللَّهُ؛

فَفَرَحْتُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: أَلَا أُبَشِّرُكَ فِي الْعِطَاسِ؟ هُوَ أَمَانٌ مِنَ الْمَوْتِ ثَلَاثَ أَيَّامٍ.

۵ / ۱۹۹ - ابو هاشم جعفری گفته: به محضر مبارک ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: جلالت قدر و بزرگی شما مانع می شود که از شما مسأله ای را بپرسم، آیا اجازه می فرمایید تا از شما سؤالی بپرسم؟ حضرت فرمودند: سؤال کن. عرض کردم: آیا شما فرزندی دارید؟ فرمود: آری.

عرض کردم: اگر حادثه ای روی دهد [یعنی شما از دنیا بروید] فرزندتان را در کجا جست و جو کنیم و در کجا از ایشان سؤال کنیم؟ حضرت فرمودند: در مدینه.

۶ / ۲۰۰ - نسیم خادم ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام گفته که ده شب پس از تولد مبارک حضرت صاحب الزمان علیه السلام به خدمت ایشان رفتم، و [در همین حال] عطسه کردم. ایشان فرمودند: یرحمک الله [رحمت خدا بر تو باد]. از این کلام بسیار خوشحال شدم. حضرت فرمودند: در مورد عطسه بشارتی به تو بدهم؟ و آن این است که عطسه تا سه روز امان از مرگ است.

۲۰۱ - وروی محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن أحمد بن هلال، عن أمّیه بن علیّ القیسی، عن سالم بن أبی حیّه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

إِذَا اجْتَمَعَ ثَلَاثُ أَسْمَاءَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنُ فَالزَّائِعُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲۰۲ - وروی محمّد بن یعقوب باسناده، عن ضوء بن علیّ العجلی، عن رجل من أهل فارس - سمّاه - قال: أتیت سرّ من رأی ولزمت باب أبی محمّد علیه السلام، فدعانی من غیر أن استأذنت فلما دخلت فسلمت، قال لی:

يا فلانُ كيفَ حالكَ؟ ثمّ قال: أقعُدُ يا فلانُ، ثمّ سألتني عن جماعه من رجالٍ ونساءٍ من أهلي.

ثمّ قال لی: ما اللّذي أقدمك؟ قلت: رغبه في خدمتك قال: فالزِم الدارَ،

قال: فكنت في الدار مع الخدم، ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق، وكنت أدخل عليه بغير إذن إذا كان في دار الرجال.

۲۰۱ / ۷ - سالم بن ابی حیّه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: وقتی که نام محمّد و علی و حسن پشت سرهم آمدند، چهارمین ایشان قائم است.

۲۰۲ / ۸ - ضوء بن علی عجلی از مردی از اهل فارس که نام او را هم برده نقل کرده که او گفت: به سرّ من رأی رفته و ملازم درب خانه ابی محمّد شدم [یعنی درب منزلشان ایستادم] تا این که حضرت بدون این که من اجازه ورود بگیرم مرا دعوت کردند، وقتی وارد شدم و سلام کردم، حضرت فرمودند: فلانی! حالت چطور است؟ بعد فرمودند: فلانی بنشین. آن گاه از احوال تعدادی از مردان و زنان اهل و قبیله ام پرسید. سپس فرمودند: چه چیزی شما را به اینجا آورده؟ عرض کردم: شور و شوقی که در خدمت گزاری شما دارم. حضرت فرمودند: پس ملازم خانه باش و همین جا بمان. همراه خدمت کاران در منزل بودم و حوایج ایشان را از بازار تهیه می کردم، و زمانی که

حضرت در خانه مردان [یعنی همان بیرونی] بودند من بدون اجازه گرفتن وارد می شدم.

فدخلت عليه يوما وهو في دار الرجال، فسمعت حركة في البيت وناداني: مَكَانَكَ

لا تَبْرَحْ! فلم أجدسراً أخرج ولا أدخل فخرجت على جاريتي معها شيء مغطى، ثم ناداني: ادخل فدخلت، ثم نادى الجارية فرجعت، فقال لها: اِكْتِشِفِي عَمَّا مَعَكَ، فكشفت عن غلام أبيض حسن الوجه فكشف عن بطنه، فإذا شعر نابت من لبتة إلى سرة أخضر ليس بأسود،

فَقَالَ: هذا صاحبكُم.

ثم أمرها فحملته فما رأته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام.

فقال ضوء بن علي: قلت للفارسي: كم كنت تقدر له من السنين؟ قال: سنتين.

قال العبدى: فقلت لضوء: كم تقدر أنت؟ فقال: أربع عشرة سنة.

يك روز که ایشان در بیرونی بودند به محضرشان شرفیاب شدم، صدای حرکت کردن در خانه را شنیدم و حضرت هم به من فرمودند: سر جای خودت بایست و حرکت نکن! من هم نه جرأت خروج از خانه را داشتم و نه داخل شدن، در همین حین کنیزی بیرون آمد و چیزی با او بود که پوشیده شده بود. بعد حضرت به من فرمودند: داخل شو و من وارد شدم، سپس حضرت کنیز را صدا زدند و کنیز هم برگشت، حضرت به کنیز فرمودند: پرده را از چیزی که با توست بردار، کنیز پرده را از چهره پسری برداشت که سفید و بسیار زیبا بود، بعد از شکمش پرده را برداشت، [دیدم که] یک خط موی سبز رنگ از ناف او روئیده بود. بعد حضرت فرمودند: ایشان صاحب شما است.

سپس حضرت به کنیز امر فرمودند که او را ببرد و من دیگر او را ندیدم تا وقتی که ابو محمد علیه السلام از دنیا رفت.

ضوء بن علی می گوید به مرد فارس گفتم: تو سن او را چند سال تخمین می زنی؟ گفت: دو سال.

عبدی می گوید که به ضوء گفتم: الآن چقدر سن او را تخمین می زنی؟ گفت: چهارده سال.

قال أبو عليّ وأبو عبد الله: ونحن نقدر إحدى وعشرين سنة.

۲۰۳ - وبهذا الإسناد، عن عمرو الأهوازي قال: أراني أبو محمد عليه السلام ابنه وقال:

هذا صاحبكم من بعدي.

۲۰۴ - وأخبرني ابن أبي جئد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفار، محمد بن الحسن القمي، عن أبي عبد الله المطهري، عن حكيمه بنت محمد بن عليّ الرضا قالت: بعث

إليّ أبو محمد عليه السلام سنة خمس وخمسين ومائتين في النصف من شعبان وقال:

يا عمّة اجعلي اللّيلة إفطارك عندي فإنّ الله - عزّوجلّ - سيُسّرُك بولّيه وحجّته على خلقه خليفتي من بعدي.

قالت حكيمه: فتداخلى لذلك سرور شديد وأخذت ثيابي عليّ وخرجت من ساعتى حتى انتهيت إلى أبي محمد عليه السلام، وهو جالس في صحن داره، وجواريه حوله فقلت: جعلت

أبو عليّ و أبو عبدالله گفته اند: ما تصور می کنیم که حالا بیست و یک ساله باشد.

۲۰۳ / ۹ - عمرو اهوازی گفته که ابو محمد عليه السلام فرزندش را به من نشان داده و فرمودند: پس از من این پسر صاحب شما است.

۲۰۴ / ۱۰ - ابو عبدالله مطهري از حكيمه نقل کرده که گفت: در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه. ق امام ابو محمد عسکری به سراغ من فرستاد، و فرمود: عمه جان! افطار امشب را با ما باش که خداوند به زودی به وسیله ولی و حجّتش بر خلق و جانشین من، تو را خوشحال و مسرور می فرماید.

حكيمه گفته: به خاطر این مژده خیلی خوشحال شدم، لباس هایم را پوشیده و فوراً از منزل خارج شدم و به محضر ابی محمد عليه السلام رسیدم. دیدم امام در صحن خانه نشسته و کنیزان ایشان در اطرافشان ایستاده بودند، گفتم: جانم به فدای شما، جانشین شما از

فداك يا سيدى! الخلف مَمَّن هو؟ قال: من سوسن. فأدرت طرفى فيهنّ فلم أر جاريه عليها أثر غير سوسن.

قالت حكيمه: فلما أن صليت المغرب والعشاء الآخرة أتيت بالمائدة، فأفطرت أنا وسوسن وبايتها فى بيت واحد، فغفوت غفوه، ثم استيقظت فلم أزل مفكّره فيما وعدنى أبو محمد عليه السلام من أمر ولّى الله عليه السلام فقامت قبل الوقت الذى كنت أقوم فى كلّ ليله للصلاه، فصليت صلاه الليل حتى بلغت إلى الوتر، فوثبت سوسن فزعه وخرجت (فزعه) [وخرجت] وأسبغت الوضوء ثمّ عادت فصليت صلاه الليل وبلغت إلى الوتر، فوقع فى قلبى أنّ الفجر (قد) قرب، فقامت لأنظر فإذا بالفجر الأوّل قد طلع، فتداخل قلبى الشكّ من وعد

أبى محمد عليه السلام، فنادانى من حجرته:

لَا تُشْكِي وَكَأَنَّكَ بِالْأَمْرِ السَّاعَةَ قَدْ رَأَيْتَهُ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

كدام زن متولد می شود؟ فرمودند: از سوسن.

با دقت به کنیزان نگاه کردم، در هیچ کدام اثر حمل را ندیدم به جز سوسن.

وقتی که نماز مغرب و عشاء را ادا کردم، غذا آورده، من و سوسن افطار کردیم، و شب هم در یک اتاق بودیم، مقدار کمی خوابیدم، اما بعد بیدار شدم و در مورد مسأله ولی خدا و وعده ای که امام به من داده فکر می کردم، بنابراین زودتر از سایر شب ها برخاسته و شروع به نماز شب کردم. به نماز وتر رسیدم، ناگهان سوسن با اضطراب و نگرانی بیدار شد، وضو گرفته و مشغول به اقامه نماز شب شد، او هم به نماز وتر رسید، در قلبم این گذشت که وقت فجر شده است، بلند شدم و دیدم فجر اوّل طلوع کرده، یک لحظه در دلم در مورد وعده ای که امام حسن عسکری علیه السلام داده بودند شکّ کردم. حضرت در حجره خودشان مرا صدا زدند و فرمودند: شک نکن، گویا امر [تولد] نزدیک است و اگر خدا بخواهد او را می بینی.

قالت حكيمه: فاستحييت من أبى محمد عليه السلام ومما وقع فى قلبى، ورجعت إلى البيت وأنا خجله فإذا هى قد قطعت الصلاة وخرجت فرعه فلقيتها على باب البيت فقلت: بأبى أنت (وأُمى) هل تحسّين شيئاً؟ قالت: نعم يا عمّه! إننى لأجد أمرا شديداً.

قلت: لا خوف عليك إن شاء الله تعالى وأخذت وساده فألقيتها فى وسط البيت، وأجلستها عليها وجلست منها حيث تقعد المرأة من المرأة للولادة، فقبضت على كفى وغمزت غمزته شديده، ثم أنت أنه وتشهدت ونظرت تحتها، فإذا أنا بولّى الله عليه السلام متلقياً الأرض بمساجده. فأخذت بكتفيه فأجلسته فى حجرى فإذا هو نظيف مفروغ منه،

فنادانى أبو محمد عليه السلام: يا عمّه هلمى فأتيتنى بابنى فأتيت به، فتناوله وأخرج لسانه فمسحه على عينيه ففتحها، ثم أدخله فى فيه فحنكه

حكيمه گوید: من نسبت به شکی که در دلم واقع شده بود از امام ابى محمد عليه السلام حيا کردم، به خانه و اطاقى که بودیم برگشتم و از فکرم خجالت می کشیدم، یکدفعه دیدم سوسن نمازش را قطع کرده و با اضطراب بیرون آمد، جلوی درِ اتاق به او رسیدم. گفتم: پدر و مادرم به فدای تو، چیزی [دردی] احساس می کنی؟ گفت: بله، در درونم درد شدیدی احساس می کنم. گفتم: خطری تو را تهدید نمی کند، بالین و رختخوابی را در میان خانه برایش گذاشتم و او را روی آن نشاندم و خودم هم در جایی که قابله ها وقت ولادت می نشینند، نشستم. [سوسن از شدت درد و فشار] دستم را گرفت و ناله ای زد و شهادتین گفت، در همان حال در بستر، ولی خدا را دیدم که به سجده افتاده بود، شانه هایش را گرفتم و کنار خودم آوردم، دیدم کاملاً پاک و پاکیزه است.

امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمودند: عمه جان! پسر من را برایم بیاور، او را به محضر حضرت بردم، امام او را از من گرفت و زبان خود را بیرون آورده و به چشم های

ثم [أدخله] في أذنيه وأجلسه في راحته اليسرى، فاستوى وليّ الله جالسا، فمسح يده على رأسه وقال له:

يا بُنَيَّ أَنْطِقْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ، فَاسْتَعَاذَ وَلِيُّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَاسْتَفْتَحَ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ

أَيُّمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُبْرِئَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» و صلى على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام واحدا

واحدا حتى انتهى إلى أبيه، فناولنيه أبو محمد عليه السلام وقال:

يا عَمَّةَ رَدِّيهِ إِلَى أُمِّهِ؛ حَتَّى تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

او مالید، چشمانش را باز کرد، بعد حضرت زبانش را به دهان و بعد به گوشش گذاشت، بعد در کف دست چپ خودش نشانید، و ولی خدا در دست آن حضرت نشست، حضرت دست مبارکش را به سر او کشیده و فرمودند: پسر من! با قدرت خداوندی، سخن بگو. در همین وقت ولی خدا علیه السلام از شیطان رجیم به خداوند پناه برد و [گفت: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم] و این گونه آغاز کرد:

به نام خداوند بخشنده مهربان

«اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین منت بخشیده و آن ها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. حکومتشان را با برجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن ها آنچه را بیم داشتند از این گروه نشان دهیم.» (۱)

آن گاه بر پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمه تا پدر بزرگوارش یکی پس از دیگری صلوات فرستاد. بعد طفل را به من داده و فرمودند: عمه جان! او را به مادرش برسان «تا این که محزون و ناراحت نشود و بداند که وعده خداوند متعال حق است، لکن اکثر مردم نمی دانند.» (۲)

ص: ۴۲۱

۱- .سوره قصص / آیه ۵ و ۶.

۲- .از آیه ۱۳ سوره قصص گرفته شده است.

فرددته إلى أمه و قد انفجر الفجر الثاني، فصليت الفريضة و عقت إلى أن طلعت الشمس، ثم ودعت أبا محمد عليه السلام وانصرفت إلى منزلي.

فلما كان بعد ثلاث اشتقت إلى ولي الله، فصرت إليهم فبدأت بالحجره التي كانت سوسن فيها، فلم أر أثرا ولا سمعت ذكرا فكرهت أن أسأل، فدخلت على أبي محمد عليه السلام فاستحييت أن أبدأه بالسؤال، فبدأني فقال:

(هُوَ) يَا عَمَّةُ فِي كَنَفِ اللَّهِ وَحِزْزِهِ وَسِتْرِهِ وَغَيْبِهِ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ، فَإِذَا عَيَّبَ اللَّهُ شَخْصِي وَتَوَفَّانِي وَرَأَيْتِ شَيْعَتِي قَدْ اخْتَلَفُوا فَأَخْبِرِي النَّفَاتِ مِنْهُمْ، وَلِيَكُنْ عِنْدَكَ وَعِنْدَهُمْ مَكْتُومًا، فَإِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ يَغِيْبُهُ اللَّهُ عَن خَلْقِهِ وَيَحْجُبُهُ عَن عِبَادِهِ فَلَا يَرَاهُ أَحَدٌ حَتَّى يُقَدِّمَ لَهُ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسَهُ «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»

بچه را در حالی که فجر ثانی طلوع کرده بود [و وقت ادای نماز صبح بود] به مادرش سپردم. فريضة صبح را ادا کرده، تا طلوع آفتاب مشغول تعقیبات شدم، پس از آن با حضرت خداحافظی کرده و به منزل خودم رفتم.

بعد از سه روز شوق زیارت ولی خدا را داشتم، پس به طرف آن ها و به سراغ حجره ای که سوسن در آن بود رفتم، نه اثری دیدم و نه صدایی شنیدم [اثری از طفل نبود] با این حال ساختم بود سؤالی بپرسم، بعد به محضر ابی محمد علیه السلام رسیدم، حیا کردم که ابتدا به سؤال کنم. خود حضرت شروع به صحبت کرده و فرمودند: عمه جان! او در کنف و حفظ و امان خداوند تبارک و تعالی است و در غیب خدا است تا زمانی که برای [ظهور] او اجازه داده شود، [عمه جان] زمانی که من از دنیا بروم و خداوند جسمم را غایب کند، و دیدی که شیعیان من اختلاف می کنند، آن وقت به افراد مورد اعتماد آن ها خبر [ولی خدا] را برسان، ولی نزد خودت و آن ها مخفی نمایم، تحقیقا خداوند ولی اش را از دیده ها پنهان کرده و غایب خواهد نمود، تا زمانی که جبرئیل علیه السلام او را پیش او بکشد، «برای آن است که خداوند کاری را که می بایست انجام شود تحقق بخشد» (۱).

ص: ۴۲۲

۲۰۵ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن حمويه الرازي، عن الحسين بن رزق الله، عن موسى بن محمد بن جعفر قال: حدثني حكيمه بنت محمد عليه السلام بمثل معنى الحديث الأول إلا أنها قالت: فقال لي أبو محمد عليه السلام: يا عمه إذا كان اليوم السابع فأتينا.

فلما أصبحت جئت لأسلم على أبي محمد عليه السلام وكشفت عنه الستر لأنفقدي سيدي فلم أره، فقلت له: جعلت فداك ما فعل سيدي؟ فقال:

يا عمه استودعناه الذي استودعت أم موسى.

فلما كان اليوم السابع جئت فسلمت وجلست فقال:

هلموا ابني، فجيء بسيدي وهو في خرق صفر ففعل به كفعله الأول، ثم أدلى لسانه في فيه كأنما يغذيه لبنا وعسلا، ثم قال: تكلم يا بني.

۱۱ / ۲۰۵ - موسى بن محمد بن جعفر گفته: حکیمه دختر امام جواد علیه السلام نظیر معنای حدیث قبلی را برایم نقل کرد، به جز این که گفت: ابو محمد علیه السلام به من فرمودند: ای عمه! وقتی روز هفتم شد، نزد ما بیا. پس وقتی که صبح کردم آمدم که به ابو محمد علیه السلام کنم، پرده را بالا- زدم که سید و آقای خودم را ببینم، اما ایشان را ندیدم. به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما! آقای من چه شده؟ حضرت فرمودند: عمه جان! او را به کسی سپردم که مادر موسی سپرد.

روز هفتم که شد، آمدم و به حضرت سلام کردم و نشستم. حضرت فرمودند: پسر من را بیاورید. پس سید و آقایم را در حالی که در پارچه زردی پیچیده شده بود، آوردند. آن گاه حضرت همان کاری را که در روایت قبلی بود انجام داد، بعد زبانش را در دهان او قرار داد و گویا بچه را با شیر و عسل تغذیه می کند. بعد فرمودند: پسر من صحبت کن.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَنِي بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ أَبِيهِ ثُمَّ قَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ إِلَى قَوْلِهِ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.

۲۰۶ - أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن علی بن سَمیع بن بنان، عن محمد بن علی بن أبی الداری، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن عبد الله، عن أحمد بن روح الأهوازی، عن محمد بن إبراهيم، عن حکیمه بمثل معنی الحدیث الأول إلا أنه قال:

قالت: بعث إلي أبو محمد عليه السلام ليلة النصف من شهر رمضان سنة خمس وخمسين ومائتين.

قالت: وقلت له: يا ابن رسول الله من أمه؟ قال: نرجس.

و [حضرت صاحب علیه السلام] فرمود: شهادت می دهم که خدایی به جز الله نیست و با صلوات بر محمد و ائمه علیهم السلام آنان را ثنا گفت [یک یک بر امامان سلام و صلوات فرستاد].

تا رسید به نام پدرش و بعد این آیه قرآن را قرائت کردند:

به نام خداوند بخشنده مهربان

«اراده ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفین منت بخشیده و آن ها را پیشوایان و وراثان روی زمین قرار دهیم. حکومتشان را با برجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن ها آنچه را که بیم داشتند از این گروه نشان دهیم.» (۱)

۱۲ / ۲۰۶ - محمد بن ابراهیم از حکیمه مثل معنی حدیث اول را روایت کرده إلا این که در این حدیث گفته که حکیمه گفت: در نیمه ماه رمضان سال ۲۵۵ ه. ق امام حسن عسکری علیه السلام به سراغ من فرستاد [پس از رفتن] از امام پرسیدم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مادر [ولی خدا] کیست؟ حضرت فرمودند: نرجس.

ص: ۴۲۴

قالت: فلما كان في اليوم الثالث اشتد شوقى إلى ولّى الله، فأتيتهم عائده فبدأت بالحجره الّتى فيها الجاربه، فإذا أنا بها جالسه فى مجلس المرأه النفساء وعليها أثواب صفر، وهى

معصيه به الرأس فسلمت عليها والتفت إلى جانب البيت وإذا بمهد عليه أثواب خضر، فعدلت إلى المهد ورفعت عنه الأثواب فإذا أنا بولّى الله نائم على قفاه غير محزوم ولا مقموط، ففتح عينيه وجعل يضحك ويناجينى بإصبعه، فتناولته وأدنيه إلى فمى لأقبله، فشممت منه رائحه ما شممت قط أطيب منها، ونادانى أبو محمد عليه السلام: يا عمّتى! هلّمى فتأى إلىّ، فتناوله وقال:

يا بُنى أَنْطِقْ وذكّر الحديث.

قالت: ثم تناولته منه وهو يقول:

يا بُنى أَسْتَوْدِعُكَ الَّذى إِسْتَوْدَعْتُهُ أُمُّ مُوسى، كُنْ فى دَعَةِ اللهِ وَسِتْرِهِ وَكَنْفِهِ وَجَوَارِهِ.

روز سوم ولادت، شوقم به زیارت ولی خدا علیه السلام شدید شد، بنابراین به نزدشان آمده و ابتداها به حجره ای که جاربه و کنیز حضرت آنجا بود رفتم و دیدم که او در بستر زایمان نشسته و لباس های زرد هم پوشیده و سرش را هم بسته بود. به او سلام کردم و به طرف دیگر اتاق نگاه کردم، گهواره را دیدم که روی آن پارچه های سبز رنگ بود، به طرف گهواره رفتم، پارچه را برداشتم، ولّى خدا را دیدم که بر پشت خوابیده و دستان مبارکش از قنداقه بیرون است. چشم هایش را باز کرده و شروع کرد به خندیدن و با اشاره انگشت با من حرف می زدند، تا حضرت را برداشتم که ببوسم متوجه بوی خوشی از ایشان شدم که تا به حال چنین بویی به مشامم نرسیده بود. در همین حین امام علیه السلام مرا صدا زده، فرمودند: پسر من را بیاور. ایشان را گرفته و فرمودند: پسر من! صحبت کن. - که دنباله حدیث مانند حدیث قبلی است.

حکیمه می گوید: سپس من ایشان را از امام گرفتم، در همین حین خطاب به فرزندش فرمودند: پسر من! تو را به کسی سپردم که مادر موسی، موسی را به او سپرد. در امان و حفظ

وَقَالَ: رَدِّبِهِ إِلَىٰ أُمِّهِ يَا عَمَّةَ وَأَكْتُمِي خَبَرَ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْنَا وَلَا تُخْبِرِي بِهِ أَحَدًا حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ.

فَأْتَيْت أُمَّهُ وَوَدَّعْتَهُمْ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ إِلَىٰ آخِرِهِ.

أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن حنظله بن زكريا قال: حدّثني الثقه، عن محمد بن علي بن بلال، عن حكيمه بمثل ذلك.

٢٠٧- وفي روايه اخرى عن جماعه من الشيوخ أنّ حكيمه حدّث بهذا الحديث وذكرت أنّه كان ليله النصف من شعبان وأنّ أمّه نرجس وسأقت الحديث إلى قولها: فإذا أنا

بحسّ سيدي وبصوت أبي محمد عليه السلام وهو يقول:

يَا عَمَّتِي هَاتِي ابْنِي إِلَيَّ.

فكشفت عن سيدي. فإذا هو ساجد متلقياً الأرض بمساجده وعلى ذراعه الأيمن مكتوب «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»

و جوار خدا باش. بعد به من فرمودند: او را به مادرش بده و خبر تولد او را مخفی کن، و تا وقتش نشده، احدی را مطلع نکن. من هم بچه را به مادرش دادم و خداحافظی کردم.

- احمد بن علي رازی، از محمد بن علي، از حنظله بن زكريا، او از شخصی مورد اعتماد و او هم از محمد بن علي بن بلال، از حكيمه مثل اين خبر را نقل کرده اند.

١٣ / ٢٠٧- در حدیثی دیگر، جماعتی از بزرگان نقل کرده اند که حكيمه گفته است: ولادت حضرت [صاحب الزمان] در نیمه شعبان بوده و مادرش نرجس است. حكيمه حدیث را ذکر کرده تا به اینجا که گفته: من حرکت سید و مولای خودم را دیدم و امام حسن هم فرمودند: عمه جان! پسر مرا بیاور. من پرده را برداشتم یکدفعه دیدم که مولای من بر روی مواضع سجده خود [دو انگشت شصت پا - دو زانو - دو کف دست و پیشانی] به سجده افتاده و بر مچ دست راستش نوشته شده: «حق فرار رسید و باطل مضمحل و نابود شد و [اصولاً] باطل نابود شدنی است» (۱).

ص: ٤٢٦

فضمته إلى فوجدته مفروغا منه فلَفَفْتَه في ثوب و حملته إلى أبي محمد عليه السلام وذكروا الحديث إلى قوله أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله وأن عليا أمير المؤمنين حقا، ثم لم يزل يعد الساده الأوصياء إلى أن بلغ إلى نفسه ودعا لأوليائه بالفرج على يديه، ثم أحجم.

وقالت: ثم رفع بيني وبين أبي محمد عليه السلام كالحجاب فلم أر سيدي، فقلت لأبي محمد: يا سيدي! أين مولاي؟ فقال: أَخَذَهُ مَنْ هُوَ أَحَقُّ مِنْكَ وَمِنَّا، ثم ذكروا الحديث بتمامه.

وزادوا فيه: فلتما كان بعد أربعين يوما دخلت على أبي محمد عليه السلام فإذا مولانا الصاحب يمشى في الدار، فلم أر وجهها أحسن من وجهه ولا لغة أفصح من لغته.

فقال أبو محمد عليه السلام: هَذَا الْمَوْلُودُ الْكَرِيمُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ -.

او را به سینه ام چسباندم، دیدم پاک و پاکیزه است. پس از آن، حضرت را در پارچه ای گذاشته و به محضر امام حسن عسکری علیه السلام بردم - حدیث را ذکر می کند تا آنجا که حضرت فرمودند: «اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وان عليا امير المؤمنين حقا». سپس تمامی ائمه عليهم السلام را یکی پس از دیگری نام برده تا به وجود مبارک خودشان رسیدند و در حقّ محبتشان دعا فرمودند که با دست مبارک حضرت گشایش برایشان ایجاد شود و بعد سکوت فرمودند. حکیمه می گوید: سپس گویی بین من و امام حسن علیه السلام پرده و حجابی افتاد آنچنان که من ایشان را نمی دیدم. پس به ایشان عرض کردم: ای مولای من، سرورم کجاست؟ [چه شده؟] حضرت فرمودند: کسی که از ما و شما نسبت به او سزاوارتر است ولی را گرفت. سپس روایت را به طور کامل بیان کرده اند. و به آن افزوده اند که حکیمه گفت: پس از چهل روز از این ماجرا به محضر امام حسن عسکری رسیدم؛ ناگاه مولایمان حضرت صاحب را دیدم که در خانه راه می رفت. چهره ای به زیبایی چهره ایشان و سخنی فصیح تر از کلام ایشان ندیده ام.

امام حسن علیه السلام فرمودند: این نوزاد در پیشگاه خداوندی صاحب احترام خاص است.

فقلت: سیدی آری من امره ما آری وله أربعون يوما. فتبسّم وقال:

يا عَمَّتِي أ ما عَلِمْتَ أَنَا مَعَاشِرَ الْأَئِمَّةِ نُنشَأُ فِي الْيَوْمِ ما يَنْشَأُ غَيْرُنَا فِي السَّنَةِ.

فقلت، فقُبلت رأسه وانصرفت، ثم عدت وتفقدته فلم أره، فقلت لأبي محمد عليه السلام: ما فعل مولانا؟

فقال: يا عَمَّةَ اسْتَوَدَعْنَاهُ الَّذِي اسْتَوَدَعَتْ أُمُّ مُوسَى.

۲۰۸ - أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن حنظله بن زكريا قال: حدّثني أحمد بن بلال بن داود الكاتب وكان عاميا بمحلّ من النصب لأهل البيت عليهم السلام يظهر ذلك ولا يكتمه، وكان صديقا لي يظهر مودّه بما فيه من طبع أهل العراق، فيقول - كلما لقيني - لك عندي خبر تفرح به ولا أخبرك به، فأتغافل عنه إلى أن جمعني وإياه موضع خلوه، فاستقصيت عنه وسألته أن يخبرني فقال:

عرض کردم: سرورم! با این که ایشان فقط چهل روز دارند اما او را [از نظر رشد] شکفت آور می بینم! حضرت لبخندی زده و فرمودند: عمه جان! مگر نمی دانی که ما ائمه در روز به اندازه یک سال دیگران رشد و نمو می کنیم؟! پس من برخاسته و سر مبارک حضرت را بوسیده و رفتم، پس از مدتی برای احوال پرسی برگشتم، ولی ایشان را ندیدم، پس عرض کردم: سرورم چه شد؟ فرمودند: عمه جان! او را به همان کسی سپردم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد.

۱۴ / ۲۰۸ - حنظله بن زکریا نقل کرده که احمد بن بلال بن داوود کاتب که از اهل سنت و حتی ناصبی هم بود و ناصبی بودنش را هم کتمان نمی کرد، با من هم رفاقتی داشت و ظاهرا دوستی و مودتش را همان طور که طبع مردم عراق است [نسبت به من] اظهار می کرد.

این شخص هر وقت با من ملاقات می کرد می گفت: خبری دارم که تو را شاد می کند ولی به تو نمی گویم. من هم توجه چندانی نمی کردم، تا این که در جایی با هم خلوت

کردیم و من از آن خبر از او پرسیدم و خواستم که به من اطلاع دهد.

كانت دورنا بسرّ من رأى مقابل دار ابن الرضا يعنى أبا محمّد الحسن بن علىّ عليه السلام، فغبت عنها دهرا طويلاً إلى قزوین وغيرها، ثمّ قضى لى الرجوع إليها، فلمّا وافيتها وقد كنت

فقدت جميع من خلفته من أهلى وقرباتى إلاّ عجوزا كانت ربّتنى ولها بنت معها وكانت من

طبع الأوّل مستوره صائنه لا تحسن الكذب وكذلك مواليات لنا بقين فى الدار، فأقمت عندهن أياما، ثمّ عزمت الخروج، فقالت العجوزه كيف تستعجل الانصراف وقد غبت زمانا؟ فأقم عندنا لنفرح بمكانك، فقلت لها على وجه الهزء: أريد أن أصير إلى كربلاء، وكان الناس للخروج فى النصف من شعبان أو ليوم عرفه، فقالت: يا بنى أعيدك بالله أن تستهين ما ذكرت أو تقوله على وجه الهزء فإنّى أحدثك بما رأيته يعنى بعد خروجك من عندنا بسنتين.

او گفت: منزل ما در سرّ من رأى مقابل خانه ابن الرضا امام حسن عسکرى عليه السلام بود، مدّت طولانى از سامرا به قزوین و شهرهاى ديگر رفتم. بعد از مدّت ها به سرّ من رأى برگشتم و از میان بستگان و نزدیکانم که وقت رفتنم آنجا گذاشته بودم فقط پيرزنى بود که مرا بزرگ کرده بود، او دختری داشت که درست مثل کودکی اش با عفت و پاکدامن بود، و دروغ و گناه را بد مى دانست. همچنین تعدادی از کنیزان فامیل هم که در خانه ما

زندگی مى کردند، مانده بودند. چند روزی را آنجا بودم تا این که عزم مسافرت و خروج از آنجا را داشتم که پيرزن گفت: چه عجله اى در رفتن دارى در حالى که دورى شما طولانى بوده؟ پس در اینجا بمان تا با بودن تو ما هم شاد بشویم. من هم به قصد استهزا و مسخره گفتم: مى خواهم بروم كربلا، چون مردم برای نیمه شعبان و یا روز عرفه آنجا مى رفتند. پيرزن گفت: اى پسر! از این که به قصد مسخره کردن و اهانت این جمله را گفته باشى به خدا پناه مى برم، من چیزی که دو سال بعد از رفتن تو دیدم را برایت نقل مى کنم [تا قدر و منزلت این خانواده را بدانى].

كنت في هذا البيت نائمه بالقرب من الدهليز ومعى ابنتى وأنا بين النائمه واليقظانه، إذ دخل رجل حسن الوجه نظيف الثياب طيب الرائحه، فقال: يا فلانه يجيئك الساعه من يدعوك في الجيران، فلا تمتنعى من الذهاب معه ولا تخافى، ففزعت فناديت ابنتى وقلت لها: هل شعرت بأحد دخل البيت فقالت: لا، فذكرت الله وقرأت ونمت، فجاء الرجل بعينه

وقال لى مثل قوله، ففزعت وصحت بابنتى فقالت: لم يدخل البيت [أحد] فاذكرى الله ولا تفرعى فقرأت ونمت.

فلما كان في [الليله] الثالثه جاء الرجل وقال: يا فلانه قد جاءك من يدعوك ويقرع الباب فاذهبى معه، وسمعت دق الباب فقامت وراء الباب وقلت: من هذا؟ فقال: افتحى ولا تخافى،

فعرفت كلامه وفتحت الباب فإذا خادم معه إزار فقال: يحتاج إليك بعض الجيران لحاجه

شبى در همين خانه نزديك دالان با دخترم خوابيده بودم، ناگهان در بين خواب و بيدارى بودم كه مردى با صورت بسيار زيبا و خوشبو با لباس هاى پاك و تميز وارد خانه شد و گفت: اى فلانه! همين ساعت يك نفر مى آيد و مى خواهد كه نزد همسايه بروى، پس نترس و از رفتن امتناع نكن. من ترسيدم، دخترم را صدا زدم و از او پرسيدم: تو متوجه شدى كه كسى وارد خانه شد؟ دخترم گفت: نه. نام خدا را بردم و اذكارى خواندم و خوابيدم. [لحظاتى بعد] آن مرد دوباره آمد و آنچه را كه گفته بود تكرر كرد. دوباره ترسيدم و دخترم را صدا زدم، دخترم گفت: مادر كسى وارد خانه نشده است، خدا را ياد كن. من هم باز ذكر خدا را خواندم و خوابيدم. براى بار سوم آن مرد آمد و به من

گفت: كسى كه قرار بود تو را نزد همسايه ببرد آمده و درب خانه را مى كوبد، با او برو. در همين حين صدای كوييدن در را شنيدم، رفتم پشت در و گفتم: كه هستى؟ گفت: در را باز كن و نترس. صدائش را شناختم و در را باز كردم، خادمى بود كه چادرى هم با او بود، گفت: يكى از همسايه هاى شما براى امر مهمى به شما احتياج دارد.

مهمه، فادخلى ولفّ رأسى بالملاءه وأدخلنى الدار وأنا أعرفها، فإذا بشقاق مشدوده وسط الدار ورجل قاعد بجنب الشقاق، فرفع الخادم طرفه فدخلت وإذا امرأه قد أخذها الطلق وامرأه قاعده خلفها كأنها تقبلها.

فقالَت المرأه: تعيننا فيما نحن فيه، فعالجتها بما يعالج به مثلها فما كان إلا قليلاً حتى سقط غلام فأخذته على كفى وصحت غلام غلام، وأخرجت رأسى من طرف الشقاق أبشّر الرجل القاعد، فقيل لى لا تصيحى، فلما رددت وجهى إلى الغلام قد كنت فقدته من كفى فقالت لى المرأه القاعده: لا تصيحى، وأخذ الخادم بيدى ولفّ رأسى بالملاءه وأخرجنى من

الدار وردّنى إلى دارى وناولنى صرّه وقال [لى]: لا تخبرى بما رأيت أحدا.

فدخلت الدار ورجعت إلى فراشى فى هذا البيت وابتنى نائمه [بعد] فأنبهتها وسألتها هل

چادر را سرم کردم مرا داخل خانه ای برد که می شناختم. در میان خانه پرده های طولانى مستطیل شکل کشیده شده بودند و مردى در يك طرف پرده نشسته بود، خادم پرده را از يك طرف بلند کرد و من هم وارد خانه شدم و زنى را دیدم که درد زایمان گرفته بود و زن ديگرى هم در پشت سر او بود که گویا قابله بود، به من گفت: در این کار به ما کمک کن. من هم معالجاتى را که در این مورد صورت مى پذیرد انجام دادم. مدّت خيلى كمى گذشت که پسرى به دنيا آمد، او را روى دستم گذاشته و فریاد زدم: پسر است، پسر است. سرم را از پرده بیرون بردم تا به مردى که نشسته بود بشارت بدهم، فوراً به من گفته شد: داد و فریاد نکن آرام باش. صورتم را به طرف بچه برگرداندم، اما او را در دستم ندیدم. پس زنى که نشسته بود، به من گفت: سر و صدا نکن، و خادم دست مرا گرفت و چادر را بر سرم کرد و از آنجا بیرون آورد و به منزلم رسانید و کیسه ای هم به من داد و گفت: چیزی را که دیدى به كسى نگو.

داخل خانه شده و روى رختخواب خودم رفتم، در حالى که دخترم هنوز خواب بود، او را بيدار کردم و پرسیدم: آیا از رفتن و آمدن من با خبر شدى؟ گفت: نه.

علمت بخروجی و رجوعی؟ فقالت: لا، وفتحت الصرّه فی ذلك الوقت وإذا فیها عشره دنانیر عددا، وما أخبرت بهذا أحدا إلا فی هذا الوقت لما تكلمت بهذا الكلام على حدّ الهزء فحدّثتك إشفاقا عليك، فإنّ لهؤلاء القوم عند الله - عزّوجلّ - شأننا ومنزله، وكلّ ما يدّعونہ حق، قال:

فعببت من قولها وصرفته إلى السخریة والهزء ولم أسألها عن الوقت غیر أنّی أعلم یقینا أنّی غبت عنهم فی سنه ٢٥٥ و خمسين ومائتين ورجعت إلى سرّ من رأى فی وقت أخبرتنی العجوزه بهذا الخبر فی سنه إحدى وثمانین ومائتین فی وزاره عبید الله بن سلیمان لما قصدته.

قال حنظله: فدعوت بأبی الفرج المظفر بن أحمد حتّی سمع معی [منه] هذا الخبر.

٢٠٩ - محمّد بن یعقوب، عن بعض أصحابنا، عن عبد الله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعت والشیخ أبو عمرو عند أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعری فغمزنی أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف.

کیسه را باز کردم، دیدم ده دینار در آن است. این ماجرا را تا حالا به کسی نگفته ام، ولی چون تو با استهزا و مسخره صحبت کردی، برایت ترسیدم [از عاقبت مسخره کردن این خانواده] و این ماجرا را برایت گفتم، مطمئنا این قوم [ائمّه علیهم السلام] در پیشگاه خداوند متعال شأن و منزلت بزرگی دارند و هرچه ادّعا می کنند عین حقّ است.

من از صحبت های پیرزن تعجب کردم و صحبت او را مسخره و شوخی گرفتم؛ لذا وقت ماجرا را نپرسیدم، اما یقینا می دانم که در سال دویست و پنجاه و خورده ای [سه و چهار] از سرّ من رأى رفتم و در سال ٢٨١ ه.ق در زمان وزارت عبیدالله بن سلیمان به سرّ من رأى برگشتم و حکایت پیرزن را شنیدم.

حنظله گفته: ابوالفرج مظفر بن احمد را دعوت کردم و این خبر را با او شنیدیم.

١٥ / ٢٠٩ - عبدالله بن جعفر حمیری گفته است: من و شیخ ابو عمر نزد احمد بن اسحاق بن سعد اشعری جمع بودیم، احمد بن اسحاق با چشم به من اشاره کرد که از ابو عمرو در مورد خلف سؤال کنم.

فقلت له: يا أبا عمرو إنني لأريد أن أسألك عن شيء وما أنا بشاكٍ فيما أريد أن أسألك عنه، فإن اعتقادي وديني أن الأرض لا تخلو من حجّه إلا إذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً

(رفع الحجّه وغلق باب التوبه «فلم يكن ينفع» نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً» فأولئك شرار [من] خلق الله - عزوجل - وهم الذين تقوم عليهم القيامة.

ولكن أحببت أن أزداد يقيناً فإن إبراهيم عليه السلام سأل ربه أن يريه كيف يحيى الموتى «قال أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئنن قلبي».

وقد أخبرني أبو عليّ أحمد بن إسحاق أنه سأل أبا الحسن صاحب العسكر عليه السلام وقال:

مَنْ أَعْمَلُ وَعَمَّنْ أَخَذُ وَقَوْلُ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقَالَ [لَهُ]:

به او گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم چیزی را از تو بپرسم که در مورد آن هیچ شک و شبهه ای ندارم. چون دین و اعتقاد من این است که زمین از حجّت خدا خالی نمی ماند، مگر چهل روز قبل از قیامت، که حجّت برداشته شده و در توبه بسته می شود. «پس ایمان هیچ کس به او نفعی نمی رساند، در صورتی که قبلاً ایمان نیاورده باشد و یا در ایمانش خیری کسب نکرده باشد»^(۱)

این گروه بدترین خلق خدا هستند. این ها کسانی اند که قیامت علیه آن ها خواهد بود.

لکن دوست دارم که یقینم بیشتر بشود، همچنان که ابراهیم علیه السلام از پروردگارش سؤال کرد که نشانش دهد چگونه مرده را زنده می کند، «خداوند فرمود: آیا مگر ایمان نداری؟ گفت: بله ایمان دارم ولیکن می خواهم قلبم آرام بگیرد.»^(۲)

چون ابو علی احمد بن اسحاق به من گفت که از حضرت ابا الحسن امام هادی علیه السلام پرسیده است: کارم را با چه کسی در میان بگذارم و قول چه کسی را بگیرم و از چه کسی بپذیرم؟

ص: ۴۳۳

۱- .سوره انعام / آیه ۱۵۸.

۲- .سوره بقره / آیه ۲۶۰.

الْعَمْرِيُّ ثِقْتِي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي، وَمَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ، فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ.

وَأَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ:

الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ، وَمَا قَالَا فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ.

فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَى فِيكَ.

[قَالَ] فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِدًا وَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: سَلْ [حَاجَتَكَ].

فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ وَرَقِبْتَهُ مِثْلَ هَذَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ.

حضرت به وی فرمودند: عمری مورد اعتماد است، پس هر چه را که به شما برساند از من است، حرف او حرف من است، پس حرف او را گوش کرده و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است.

بار دیگر ابو علی به من خبر داده که مثل همین مسأله را از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیده است و حضرت هم فرموده اند: عمری و پسرش (۱).

مورد اعتماد هستند، پس هر چه را که آن دو به شما رسانند از طرف من رسانده اند، هر چه گفتند از طرف من گفته اند، پس حرف آن ها را گوش داده و اطاعتشان کنید که هر دو مورد اعتماد و امین هستند. این بود گفتار دو امامی که از دنیا رفته اند و در مورد تو فرموده اند.

ابو عمر [با شنیدن این دو خبر] به سجده افتاد و گریه کرد و بعد فرمود: آنچه که می خواهی پرس. من به او عرض کردم: آیا شما جانشین ابا محمد علیه السلام را دیده ای؟ گفت: بله، به خدا قسم که او را دیده ام و گردنش مثل این است. و به دستش اشاره کرد.

ص: ۴۳۴

۱- ابو عمرو عثمان بن سعید عمری و فرزندش محمد بن عثمان - اولین و دومین نایب خاص امام زمان علیه السلام هستند. البته ایشان عهده دار نیابت از امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام هم بودند.

فقلت: بقیة واحده. فقال: هات. قلت: الإسم؟

قال: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلِلَ وَلَا أُحْرِمَ، وَلَكِنْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى وَلَمْ يَخْلَفْ وَلِدًا،

وَقَسَمَ مِيرَاثَهُ وَأَخَذَ مِنْ لَا حَقَّ لَهُ، فَصَبِرَ عَلَى ذَلِكَ وَهُوَ ذَا عَمَالِهِ يَجُولُونَ، فَلَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ يَتَقَرَّبُ

إِلَيْهِمْ وَيَسْأَلُهُمْ شَيْئًا، وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاللَّهُ اللَّهُ، اتَّقُوا اللَّهَ وَأَمْسِكُوا ذَلِكَ.

۲۱۰ - وروى أن بعض أخوات أبي الحسن عليه السلام كانت لها جارية ربتها تسمى نرجس

فلما كبرت دخل أبو محمد عليه السلام فنظر إليها فقالت له: أراك يا سيدي تنظر إليها؟ فقال:

گفتم: یک سؤال باقی مانده. گفت: بگو. گفتم: اسم او چیست؟ گفت: بر شما حرام است که از این مسأله سؤال کنید، من هم این نکته را از خودم نمی گویم چون من نمی توانم چیزی را حلال یا حرام کنم بلکه امر خود حضرت است، چون آنچه که در نظر سلطان ثابت است این است که ابا محمد علیه السلام در حالی از دنیا رفته که فرزندی به جانشینی او باقی نمانده است، لذا میراث ایشان را تقسیم کردند و کسی میراث جانشین امام حسن را گرفت که هیچ حقی به آن نداشت، [یعنی جعفر کذاب]. حضرت هم بر این مسأله صبر کردند. در این اوضاع عمال و کارگزاران امام در روی زمین مشغول به فعالیت هستند و کسی هم جرأت نمی کند که به آن ها نزدیک شده و سؤالی بپرسد اگر اسم او برده شود مأموران به فکر می افتند و به جست و جو می پردازند؛ پس خدا را، خدا

را! از خدا بترسید و از بردن نام او خودداری کنید.

۱۶ / ۲۱۰ - روایت شده که یکی از خواهران ابی الحسن امام هادی علیه السلام کنیزی داشت که خودش او را تربیت کرده بود و نامش نرجس بود، وقتی که بزرگ شده بود، روزی امام حسن عسکری علیه السلام داخل شد و به او نظر انداخت. پس خواهر امام علی النقی علیه السلام به ایشان عرض کرد: می بینم به نرجس نگاه می کنی؟! حضرت فرمودند:

إِنِّي مَا نَظَرْتُ إِلَيْهَا إِلَّا مُتَعَجِّبًا. أَمَا إِنَّ الْمَوْلُودَ الْكَرِيمَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى يَكُونُ مِنْهَا، ثُمَّ أَمَرَهَا أَنْ تَسْتَأْذِنَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَفْعِهَا إِلَيْهِ. فَفَعَلَتْ فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ.

۲۱۱ - وروى علان الكليني، عن محمد بن يحيى، عن الحسين بن علي النيشابوري الدقاق، عن إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر عليه السلام، عن السياري قال: حدثني نسيم وماريه قالت: لما خرج صاحب الزمان عليه السلام من بطن أمه سقط جاثيا على ركبتيه، رافعا سبابته نحو السماء، ثم عطس فقال:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عِبَادًا دَاخِرًا لِلَّهِ غَيْرِ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ، ثُمَّ قَالَ: زَعَمَتِ الظُّلْمَةُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ دَاخِضَةٌ وَلَوْ أُذِنَ لَنَا فِي الْكَلَامِ لَزَالَ الشُّكُّ.

۲۱۲ - وروى علان بإسناده أن السيد عليه السلام ولد في سنة ست وخمسين ومائتين من الهجرة بعد مضي أبي الحسن بستين.

از روی تعجب به او نگاه می کنم. بدانید مولودی که در پیشگاه خداوند تعالی بزرگ است، از نرجس متولد خواهد شد. پس به ایشان امر کرد که از امام هادی علیه السلام اجازه بگیرد و کنیز رابه آن حضرت بدهد. او هم اجازه گرفته و کنیز را به امام حسن عسکری علیه السلام داد.

۱۷ / ۲۱۱ - ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیهما السلام از سیاری [احمد بن محمد بن سیار] نقل کرده که گفت: نسیم و ماریه گفتند: وقتی صاحب الزمان علیه السلام به دنیا آمد، بر روی زانوهایش افتاد، در حالتی که انگشت شهادت را به سمت آسمان بلند کرده بود. بعد از آن عطسه کرده، فرمود: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است و سلام و صلوات بر محمد و آل او که بنده خاضع خداوند است و مستکبر و خود بزرگ بین نیست. بعد فرمود: ستمگران گمان کرده اند که حجت خدا باطل شده است، اگر به ما اذن سخن گفتن داده شود، حتما شکها از بین می رود.

۱۸ / ۲۱۲ - علان به اسناد خودش روایت کرده که حضرت صاحب علیه السلام در سال ۲۵۶ ه. ق دو سال پس از شهادت امام هادی علیه السلام متولد شد.

۲۱۳ - وروی محمد بن علی الشلمغانی فی کتاب الأوصیاء قال: حدّثنی حمزه بن نصر غلام أبی الحسن علیه السلام، عن أبیه قال: لما ولد السید علیه السلامتباشر أهل الدار بذلك فلما نشأ خرج إلّی الأمر أن أبتاع فی کلّ یوم مع اللحم قصب مَخّ وقیل: إنّ هذا لمولانا الصغیر علیه السلام.

۲۱۴ - وعنه قال: حدّثنی الثقه، عن إبراہیم إدیس قال: وجّه إلّی مولای أبو محمد علیه السلام

بکبش وقال: عَقَّه عن ابنی فلان وکل وأطعم أهلک ففعلت، ثمّ لقیته بعد ذلك، فقال لی: المَوْلُودُ الَّذِی وُلِدَ لی مات، ثمّ وجّهه إلّی بکبشین وکَتَبَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَقَّ هَذَيْنِ الْكَبْشَيْنِ عَنْ مَوْلَاكَ وَكُلَّ هُنَاكَ اللَّهُ وَأَطْعَمَ إِخْوَانَكَ.

ففعلت ولقیته بعد ذلك فما ذکر لی شیئا.

۲۱۵ - وروی علّان قال: حدّثنی ظریف أبو نصر الخادم قال: دخلت علیه - یعنی صاحب الزّمان علیه السلام - فقال لی:

۱۹ / ۲۱۳ - حمزه بن نصر، غلام ابوالحسن امام هادی علیه السلام از پدرش نقل کرده که وقتی سید [یعنی صاحب الزمان علیه السلام] متولد شد، اهل خانه مشغول خدمت او شدند، به من امر شد که هر روز به همراه خرید گوشت، یک قطعه استخوان قلم مغزدار خریداری کنم، و گفته شد این مغز استخوان برای آقای کوچک ماست.

۲۰ / ۲۱۴ - ابراهیم بن ادیس گفته: امام حسن عسکری علیه السلام گوسفندی برایم فرستاده و فرمودند: این گوسفند را برای پسر من فلان عقیقه کن و خودت و اهلت بخورید. به فرمایش حضرت عمل کردم، بعد از آن به خدمت آن حضرت رسیدم، ایشان به من فرمودند: پسر من وفات کرد. بعد از مدّتی حضرت دو گوسفند برایم فرستادند و در نامه ای نوشته بودند: «بسم الله الرحمن الرحيم این دو گوسفند را برای مولای خودت عقیقه کن و بخور، گوارای تو باشد و به برادرانت هم بده. من فرمان امام علیه السلام را عمل کردم و بعدا که به محضر امام رسیدم، چیزی نفرمودند.»

۲۱ / ۲۱۵ - علّان روایت کرده که ظریف ابونصر خادم گفت: محضر مبارک صاحب الزمان علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت به من فرمودند:

عَلَى بِالصَّنَدَلِ الْأَحْمَرِ، فَقَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمْ تَعْرِفُنِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: مَنْ أَنَا؟ فَقُلْتُ: أَنْتَ سَيِّدِي وَابْنُ سَيِّدِي.

فَقَالَ: لَيْسَ عَنِّي هَذَا سَأَلْتُكَ.

قَالَ ظَرِيفٌ: فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، فَسِرْ لِي؟

فَقَالَ: أَنَا خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ، وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِي وَشِيعَتِي.

۲۱۶ - جعفر بن محمد بن مالک قال: حدّثني محمد بن جعفر بن عبد الله، عن أبي نعيم محمد بن أحمد الأنصاري قال: وجّه قوم من المفوضه والمقصره كامل بن إبراهيم المدني

إلى أبي محمد عليه السلام قال كامل: فقلت في نفسي: أسأله لا يدخل الجنه إلا من عرف معرفتي وقال بمقالتی، قال: فلما دخلت على سيدي أبي محمد عليه السلام نظرت إلى ثياب بياض ناعمه

برایم صندل قرمز بیاور. برای حضرت آورده و مهیا کردم. بعد امام علیه السلام فرمودند: مرا می شناسی؟ عرض کردم: بله. فرمود: من کی هستم؟ عرض کردم: شما آقای من و فرزند آقای من هستید. فرمودند: از این سؤال نکردم. عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند! برایم تفسیر کنید. حضرت فرمودند: من خاتم اوصیا هستم و به واسطه من خداوند بلا را از اهل بیت و شیعیانم دفع می کند.

۲۲ / ۲۱۶ - ابونعیم محمد بن احمد انصاری گفته که دسته ای از مفوضه و مقصره، کامل بن ابراهیم مدنی را به محضر امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند.

کامل می گوید که با خودم گفتم: از حضرت در این مورد خواهم پرسید که اگر کسی معرفتی مثل من و عقیده ای مثل من داشته باشد وارد بهشت می شود. وقتی که به محضر مبارک آقای خودم ابو محمد علیه السلام رسیدم، دیدم که حضرت لباس سفید لطیفی پوشیده است،

علیه، فقلت فی نفسی: ولیّ اللّٰه وحبّته یلبس الناعم من الثیاب ویأمرنا نحن بمواساه الإخوان وینهاننا عن لبس مثله. فقال متبسّما:

یا کامل وحسر عن ذراعیه، فإذا مسح أسود حشین علی جلدیه، فقال: هذا لله وهذا لکم.

فسلّمت وجلست إلی باب علیه ستر مرخی، فجاءت الریح فکشفت طرفه فإذا أنا بفتی کأنه فلقه قمر من أبناء أربع سنین أو مثلها.

فقال لی: یا کامل بن إبراهیم! فأشعرزت من ذلک وألهمت أن قلت: لیبک یا سیدی.

فقال: جئت إلی ولیّ اللّٰه وحبّته وبابه، تسألُه هل یدخل الجنّه إلا من عرف معرفتک وقال بمقالتک؟ فقلت: إی واللّٰه .

با خودم گفتم: ولی خدا و حبّت حقّ، لباس نرم و لطیف می پوشد و در عین حال ما را امر می کند به این که با برادران خود مساوات داشته باشم و از پوشیدن مثل این لباس نهی می کند؟!

حضرت در حالی که می خندید، فرمودند: ای کامل! بعد لباس را از من و ساعد بالا زد؛ دیدم که روی پوست بدن، لباس سیاه و خشنی پوشیده بود و فرمود: این [لباس درشت] برای خداست و این [لباس لطیف] برای شماست. سلام کرده و کنار دری نشستم که پرده ای به آن زده بودند، بادی وزید و پرده را کنار زد و من پسر بچه ای را دیدم که مثل پاره ماه بود و سَنَس به نظر حدود چهار سال می آمد.

حضرت فرمودند: ای کامل بن ابراهیم! [از نحوه صدا زدن حضرت] بدنم به لرزه آمد و آماده شدم که بگویم لیبک ای آقای من که فرمودند: به محضر ولیّ و حبّت و باب علم خداوند آمده ای که بررسی: آیا غیر از کسی که معرفت و عقیده تو را داشته باشد، وارد بهشت می شود؟ عرض کردم: بله، به خدا قسم.

قَالَ: إِذَنْ وَاللَّهِ يَقِيلُ دَاخِلُهَا وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَدْخُلُهَا قَوْمٌ يُقَالُ لَهُمُ الْحَقِيَّةُ.

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي! وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: قَوْمٌ مِنْ حُبِّهِمْ لِعَلِّي يَحْلِفُونَ بِحَقِّهِ وَلَا يَدْرُونَ مَا حَقُّهُ وَفَضْلُهُ.

ثُمَّ سَكَتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِّي سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ:

وَجِئْتُ تَسْأَلُهُ عَنِ مَقَالِهِ الْمَفْوُضَةِ، كَذَبُوا، بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَهُ لِمَسِيئَةِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَاللَّهُ يَقُولُ: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

ثُمَّ رَجَعَ السِّتْرُ إِلَى حَالَتِهِ فَلَمْ أَسْتَطِعْ كَشْفِهِ، فَنَظَرْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَبَسِّمًا فَقَالَ:

يَا كَامِلُ مَا جُلُوسُكَ وَقَدْ أَنْبَأَكَ بِحَاجَتِكَ الْحُجَّةُ مِنْ بَعْدِي.

فَقَمْتُ وَخَرَجْتُ وَلَمْ أَعَايَنِهِ بَعْدَ ذَلِكَ.

حضرت فرمودند: در این صورت کسانی که وارد بهشت می شوند بسیار کم خواهند بود. به خدا قسم گروهی وارد بهشت می شوند که به آن ها حقیقه گفته می شود.

عرض کردم: ای آقای من! حقیقه چه کسانی هستند؟

فرمود: مردمی هستند که به واسطه محبتی که به علی علیه السلام دارند، به حق ایشان قسم یاد می کنند و حال آن که حق و فضل او را نمی دانند.

حضرت برای مدتی سکوت کردند و بعد فرمودند: آمده ای که از اعتقاد مفوضه [منظور غلات و اهل غلو است] بپرسی؟ آن ها دورغ می گویند [که ما را خدا می داند و غلو می کنند] بلکه قلب ما ظرف مشیت خداوند است، هر زمان او بخواهد ما می خواهیم و خداوند متعال می فرماید: «و نمی خواهند مگر آنچه را که خدا بخواهد».(۱)

بعد پرده به حالت اولش برگشت و من نمی توانستم آن را کنار بزنم. امام عسکری علیه السلام نگاهی به من انداخته و با تبسم فرمودند: ای کامل! [دیگر] نشستنت برای چیست؟ تحقیقا حجت پس از من سؤالت را پاسخ داد. من هم برخاستم و خارج شدم و دیگر ایشان را زیارت نکردم.

ص: ۴۴۰

قال أبو نعیم: فلقیت کاملاً فسألته عن هذا الحدیث فحدّثنی به.

وروی هذا الخبر أحمد بن علیّ الرازی، عن محمّد بن علیّ، عن علیّ بن عبد الله بن عائذ الرازی، عن الحسن بن وحناء النصیبی قال: سمعت أبانعیم محمّد بن أحمد الأنصاری، و ذکر مثله.

۲۱۷ - محمّد بن یعقوب، عن أحمد بن النضر، عن القنبری - من ولد قنبر الکبیر - مولى أبی الحسن الرضا علیه السلام قال: جرى حدیث جعفر فشمته فقلت: فلیس غیره فهل رأیته؟ قال: لم أره ولكن رآه غیری.

قلت: ومن رآه؟ قال: رآه جعفر مرّتين، وله حدیث.

ابونعیم گفته که کامل را دیدم و این ماجرا را از او پرسیدم و او هم برایم همین حدیث را نقل کرد.

مثل این خبر را احمد بن علی رازی، از محمّد بن علی، از علی بن عبدالله بن عائذ الرازی، از حسن بن وحناء نصیبی نقل کرده که آن را: از ابو نعیم محمّد بن احمد انصاری شنیده است.

۲۳ / ۲۱۷ - احمد بن نضر از قنبری - از اولاد قنبر بزرگ - غلام امام رضا علیه السلام نقل کرده و گفته: ماجرای جعفر [کذاب] به میان آمد و قنبری او را سرزنش کرد و علیه او صحبت کرد. من گفتم: برای امامت کسی غیر از او نیست، آیا شما دیگری را دیده ای؟ گفت: من ندیدم، لکن غیر از من کس دیگری او را زیارت کرده. گفتم: چه کسی دیده؟ گفت: جعفر دوبار او را دیده است. و خبری هم دارد.

۲۱۸ - وحدث عن رشيق صاحب المادرای قال: بعث إلینا المعتضد ونحن ثلاثة نفر، فأمرنا أن یركب كل واحد منّا فرسا ونجنب آخر ونخرج مخفین لا یكون معنا قلیل ولا كثير

إلا علی السرج مصلى وقال (لنا): الحقوا بسامرہ ووصف لنا محلہ ودارا وقال: إذا أتیتموها

تجدون علی الباب خادما أسود فاکبسوا الدار، ومن رأیتم فیها فأتونی برأسه.

فوافینا سامره فوجدنا الأمر كما وصفه، وفي الدهلیز خادم أسود وفي یده تکه ینسجها، فسألناه عن الدار ومن فیها، فقال: صاحبها، فوالله ما التفت إلینا وقل أكثرائه بنا، فكبسنا الدار كما أمرنا، فوجدنا دارا سرّیه ومقابل الدار ستر ما نظرت قطّ إلی أنبل منه، كأنّ الأیدی رفعت عنه فی ذلك الوقت، ولم یکن فی الدار أحد.

۲۴ / ۲۱۸ - رشیق صاحب مادرای گفته: ما سه نفر بودیم که معتضد(۱)

عباسی به سراغمان فرستاد و دستور داد که سوار اسب شده و مرکب دیگری را هم با خودمان ببریم و سبک و بدون وسایل و بار حرکت کنیم و هیچ چیز با ما نباشد إلا یک فرش نماز که زین اسبمان باشد و گفت که به سامرا بروید. و در سامرا محلّه و خانه ای را توصیف کرد و گفت: وقتی به آن خانه رفتید، جلوی درب خانه خادم سیاهی را می یابید، وارد خانه بشوید بازرسی کنید و هر کسی را دیدید سرش را برایم بیاورید.

ما وارد سامرا شدیم، آنجا را به همان ترتیب که توصیف کرده بود دیدیم. در دالان خانه خادم سیاهی بود که بند زیر جامه ای در دستش بود، می بافت، گفتیم: چه کسی در خانه است؟ گفت: صاحبش. به خدا قسم که اصلاً به ما توجه نکرد و خیلی کم به ما اعتنا کرد. ما طبق دستور خانه را گشتیم و جست و جو کردیم. خانه زیبایی بود، در مقابل آن پرده ای بود که به آن زیبایی هرگز ندیده بودم و گویا همان وقت از دست بافنده درآمده بود. در خانه هم هیچ کس نبود.

ص: ۴۴۲

۱- . معتضد عباسی برادرزاده معتمد بود و در سال ۲۷۹ ه. ق پس از هلاکت متعمد به حکومت رسید که از سلاطین ستمگر بنی عباس بود.

فرغنا الستر فإذا بيت كبير كأن بحرافيه (ماء)، وفي أقصى البيت حصير قد علمنا أنه على الماء، وفوقه رجل من أحسن الناس هيئه قائم يصلي فلم يلتفت إلينا ولا إلى شيء من أسبابنا.

فسبق أحمد بن عبد الله ليتخطى البيت فغرق في الماء، وما زال يضطرب حتى مدت يدي إليه فخلصته وأخرجته وغشى عليه وبقي ساعه، وعاد صاحبي الثاني إلى فعل ذلك الفعل فناله مثل ذلك، وبقيت مبهوتا.

فقلت لصاحب البيت: المعذره إلى الله وإليك، فوالله ما علمت كيف الخبر ولا إلى من أجيء وأنا تائب إلى الله.

فما التفت إلى شيء مما قلنا، وما انفتل عما كان فيه فهالنا ذلك، وانصرفنا عنه، وقد كان المعتضد ينتظرنا وقد تقدم إلى الحجاب إذا وافيناه أن ندخل عليه في أي وقت كان.

پرده را کنار زدیم، اتاق بزرگی را دیدیم که گویا دریای آبی در آن بود و در انتهای اتاق حصیری بود که روی آب قرار داشت و مردی از بهترین مردم روی حصیر ایستاده و نماز می خواند، اصلاً به ما و ابزار همراهمان [مثل شمشیر و ...] اعتنایی نکرد.

احمد بن عبد الله جلو رفت تا او را بگیرد، اما در آب افتاد و نزدیک بود غرق شود، مضطرب شد و دست و پا زد تا این که من با دستم به او کمک کردم و نجاتش دادم. وقتی از آب بیرون آمد، تا ساعتی به حالت غش افتاده بود. دوست دیگرم جلو رفت تا او را بگیرد به همان سرنوشت دچار شد. حیرت زده شده بودم، به صاحب خانه گفتم: من از خدا و شما عذر خواهی می کنم، به خدا قسم نمی دانستم که چه خبر است و به طرف چه کسی آمده ایم، من به خداوند متعال توبه می کنم.

باز هم به آنچه که گفتیم توجه و التفاتی نکرد و از کارش دست نکشید و مشغول کار خودش بود. ما [دست خالی] برگشتیم، معتضد که منتظر ما بود، به دربان ها سپرده بود که در هر زمان و وقتی که ما آمدیم اجازه ورود بدهند.

فوافيناه في بعض الليل فأدخلنا عليه فسألنا عن الخبر، فحكينا له ما رأينا فقال: ويحكم لقيكم أحد قبلي وجرى منكم إلى أحد سبب أو قول؟ قلنا: لا، فقال: أنا نفى من جدى، وحلف بأشدّ أيمان له أنّه رجل إن بلغه هذا الخبر ليضربنّ أعناقنا فما جسرنا أن نحدّث به إلّا بعد موته.

٢١٩ - وأخبرني جماعه، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن الفرّج المؤذن قال: حدّثني محمّد بن حسن الكرخي قال: سمعت أباهارون - رجلاً من أصحابنا - يقول: رأيت صاحب الزّمان عليه السلام ووجهه يضيء كأنّه القمر ليله البدر، ورأيت على سرّته شعرا يجرى كالخطّ، وكشفت الثوب عنه فوجدته مختونا، فسألته أبا محمّد عليه السلام عن ذلك فقال:

ما هم در نیمه شب وارد شدیم و به نزد معتضد رفتیم، از ما پرسید که چه خبر؟ ما هم آنچه را که دیده بودیم، برایش حکایت کردیم. گفت: وای بر شما! آیا قبل از من، کس دیگری را هم دیده اید و جریان را برای کسی هم گفته اید؟ گفتیم: نه. گفت: من نسل جدّم (۱)

نیستم و قسم های شدیدی یاد کرد که اگر بفهمم این خبر و ماجرا به گوش کسی رسیده باشد گردنتان را زنم! پس تا زمانی که او زنده بود ما جرأت نقل آن را نداشتیم. تا این که از دنیا رفت.

٢١٩ / ٢٥ - ابی جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه رحمه الله گفته که علی بن حسن بن فرج مؤذن گفته است که محمّد بن حسن کرخی گفته: از ابوهارون که از بزرگان ما بود شنیدم که می گفت: صاحب الزمان علیه السلام را هنگام تولد زیارت کردم که چهره مبارکش مانند ماه شب چهارده می درخشید، روی شکم حضرت خط مویی بود به پایین کشیده شده، پارچه کنار رفت، دیدم ختنه شده بود. از ابا محمّد علیه السلام در این مورد پرسیدم، حضرت فرمودند:

ص: ٤٤٤

١- . مراد معتضد عباسی این است که اگر به من خبر برسد که به کسی گفته اید. از بنی عباس نیستم اگر گردنتان را زنم.

هَكَذَا وُلِدَ وَهَكَذَا وُلِدْنَا وَلَكِنَّا سَنَمُرُّ الْمَوْسَى عَلَيْهِ لِإِصَابِهِ السُّنَّةِ.

۲۲۰ - أخبرنا جماعه، عن أبي المفضل الشيباني، عن أبي نعيم نصر بن عصام بن المغيرة الفهری المعروف بقرقاره قال: حدّثني أبو سعيد المراغي، قال: حدّثنا أحمد بن إسحاق أنّه سأل أبا محمّد عليه السلام عن صاحب هذا الأمر فأشار بيده، أي إنّهُ حيّ غليظ الرقبه.

۲۲۱ - أخبرني ابن أبي جَيِّد القمي، عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن عبد الله بن العباس بن عبد الله بن الحسن بن عليّ بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام، عن أبي الفضل الحسين بن الحسن بن الحسين بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال: وردت عليّ أبي محمّد الحسن بن عليّ عليه السلام بسرّ من رأى فهنّأتَه بولاده ابنه عليه السلام.

۲۲۲ - وأخبرني جماعه، عن محمّد بن عليّ بن الحسين قال: أخبرنا أبي ومحمّد بن الحسن ومحمّد بن موسى بن المتوكل، عن عبد الله بن جعفر الحميري أنّه قال: سألت محمّد بن عثمان رضی الله عنه، فقلت له: رأيت صاحب هذا الأمر؟

به همین صورت ختنه شده متولد شد، ما هم همین طور متولد شدیم ولكن برای رعایت و عمل به سنّت ختنه، بر آن تیغ می کشیم.

۲۶ / ۲۲۰ - احمد بن اسحاق گفته است: از ابا محمّد عليه السلام پیرامون صاحب امر امامت سؤال کردم، حضرت با دست اشاره فرمودند یعنی او زنده است و به شدت از او مراقبت می شود.

۲۷ / ۲۲۱ - ابوالفضل حسین بن حسن بن حسین بن حسن بن علی بن ابی طالب عليه السلام گفته است: در سرّ من رأى به محضر مبارک امام حسن عسکری عليه السلام رسیدم و ولادت فرزند گرامی ایشان [صاحب الزمان عليه السلام] را به ایشان تبریک گفتم.

۲۸ / ۲۲۲ - عبد الله بن جعفر حمیری گفته است: از محمّد بن عثمان که خداوند از او راضی باشد در مورد امام زمان عليه السلام پرسیدم و به او گفتم: شما صاحب امر امامت را دیده اید؟

فقال: نعم وآخر عهدى به عند بيت الله الحرام وهو يقول: اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.

قال محمد بن عثمان رضى الله عنه: ورأيتُه عليه السلام متعلِّقا بأستار الكعبة فى المستجار وهو يقول: اللَّهُمَّ انْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِكَ.

گفت: بله، و آخرین مرتبه ای که ایشان را زیارت کردم، در بیت الله الحرام بود، دعا می کرد و می گفت: خداوندا! وعده ای را که به من دادی برایم محقق کن.

و باز آن حضرت را دیدم که در برابر مستجار، پرده کعبه را گرفته بود و می گفت:

خداوندا! به وسیله من از دشمنانت انتقام بگیر.

ص: ۴۴۶

فصل سوم: اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام

اشاره

را زیارت کرده اند

ص: ۴۴۷

وَأَمَّا مَا رَوَى مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُتَضَمِّنَةِ لِمَنْ رَأَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ أَوْ عَرَفَهُ فِيمَا بَعْدَ أَكْثَرِ مَنْ أَنْ تَحْصِي غَيْرَ أَنَا نَذَكَرَ طَرَفًا مِنْهَا:

۲۲۳ - أَخْبَرَنَا جَمَاعُهُ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعَكِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الرَّازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخٌ وَرَدَ الرِّيَّ عَلَى أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ، فَرَوَى لَهُ حَدِيثَيْنِ فِي صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَمِعْتُهُمَا مِنْهُ كَمَا سَمِعْتُ، وَأُظُنُّ ذَلِكَ قَبْلَ سَنَةِ ثَلَاثِمِائَةٍ أَوْ قَرِيبًا مِنْهَا، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْفِدْكَيِّ قَالَ: قَالَ الْأَوْدِيُّ:

اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کرده اند

روایاتی که متضمن [احوال] کسانی است که امام زمان علیه السلام را زیارت کرده اند ولی حضرت را نشاخته و یا بعدا متوجه ایشان شده اند، این اخبار بیشتر از آن است که شمرده شوند، اما تعداد کمی از آن ها را ذکر می کنیم:

۱ / ۲۲۳ - احمد بن علی رازی گفته است: پیرمردی در شهر ری وارد منزل ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی شد و برای او دو حدیث در مورد صاحب الزمان علیه السلام روایت کرد، من هم مثل ابوالحسین احادیث را شنیدم. گمان می کنم که این ماجرا قبل از سال سیصد یا حدود همان سال بود.

پیرمرد می گفت که علی بن ابراهیم فدکی از قول اودی [یا ازدی] گفت: وقتی که در

بيناً أنا في الطواف قد طفت سته وأريد أن أطوف السابعة فإذا أنا بحلقه عن يمين الكعبة وشابّ حسن الوجه، طيب الرائحة، هبوب، ومع هيته متقرب إلى الناس، فتكلم فلم أر أحسن من كلامه، ولا أعذب من منطقه في حسن جلوسه فذهبت أكلمه فزبرني الناس، فسألت بعضهم من هذا؟ فقال: ابن رسول الله صلى الله عليه وآله يظهر للناس في كل سنة يوماً لخواصه، فيحدّثهم ويحدّثونه.

فقلت: مسترشد أتاك فأرشدني، هداك الله.

قال: فناولني حصاه.

فحوّلت وجهي، فقال لي بعض جلسائه ما الذي دفع إليك ابن رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقلت: حصاه، فكشفت عن يدي، فإذا أنا بسبيكة من ذهب، [فذهبت] وإذا أنا به قد لحقني، فقال:

بيت الله الحرام مشغول طواف بودم، دور ششم را انجام داده بودم و می خواستم هفتمین دور را انجام بدهم که ناگهان در سمت راست کعبه حلقه جمعیتی را دیدم که جوانی زیبا، خوش بو و با هیبت در میانشان بود. در عین حال که صاحب عظمت و هیبت خاصی بود، امّا به مردم نزدیک شده و برای آن ها به گونه ای صحبت می کرد که من کلامی بهتر از آن را نشنیده بودم، و بیانی بهتر از بیان او و جلسه ای خوب تر از آن ندیده بودم. به او نزدیک شده تا صحبت کنم، امّا ازدحام مردم مرا جدا کرد. از یکی از مردم پرسیدم: این جوان کیست؟ گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در هر سال یک روز برای خواصش ظاهر می شود و با آن ها گفت و گو می کند. پس [خطاب به او] گفتم: من خواهان ارشاد و هدایت هستم، مرا ارشاد کن. ایشان هم سنگ ریزه ای به من داد. من که رویم را برگرداندم، یکی از هم نشینان حضرت به من گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه چیزی به تو داد؟ گفتم: سنگ ریزه. و وقتی که دستم را باز کردم، دیدم طلای خالص است. از آنجا رفتم، ناگهان دیدم که آن حضرت به من رسید و فرمود: حجت برای تو

ثَبَّتْ عَلَيْكَ الْحُجَّةُ وَظَهَرَ لَكَ الْحَقُّ وَذَهَبَ عَنْكَ الْعَمَى أ تَعْرِفُنِي؟ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا.

فَقَالَ: (أَنَا) الْمَهْدِيُّ، أَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ، أَنَا الَّذِي أَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجُورًا، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ حُجَّهِ وَلَا يَبْقَى النَّاسُ فِي فِتْرِهِ أَكْثَرَ مِنْ تِيهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَقَدْ ظَهَرَ أَيَّامُ خُرُوجِي، فَهَذِهِ أَمَانَةٌ فِي رَقَبَتِكَ فَحَدِّثْ بِهَا إِخْوَانَكَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ.

۲۲۴ - وبهذا الإسناد، عن أحمد بن علي الرازي قال: حدثني محمد بن علي، عن محمد بن أحمد بن خلف قال: نزلنا مسجدا في المنزل المعروف بالعباسية - على مرحلتين من فسطاط مصر - وتفرق غلماني في النزول وبقى معي في المسجد غلام أعجمي [فأريت] في زاويته شيخا كثير التسييح، فلما زالت الشمس ركعت [وسجدت] وصليت الظهر في أول وقتها ودعوت بالطعام وسألت الشيخ أن يأكل معي (فأجابني).

ثابت شد؟ حقّ برایت روشن شد؟ کوری از [قلب] تو رفت؟ آیا مرا شناختی؟ گفتم: نه. فرمود: من مهدی هستم، من قائم زمانم، من کسی هستم که همان گونه که زمین پر از ظلم و جور شده آن را پر از عدل و داد می کند. تحقیقا زمین از حجت خدا خالی نمی شود و مردم بیشتر از بنی اسرائیل در فترت و سرگردانی نمی مانند، و ایام خروج و قیام من می رسد، این [کلمات] امانت است که در اختیار توست و آن را فقط برای برادرانت که اهل حقّ و طریق حقّ هستند نقل کن.

۲۲۴ / ۲ - محمد بن احمد بن خلف گفته که در مسجد منزلی معروف به عباسیه که با فسطاط مصر دو منزل فاصله داشت وارد شدیم، جوان ترها به محض ورود برای انجام کارها متفرق شدند و من با یک جوان عجم در معبد ماندیم، در گوشه ای از مسجد پیرمردی را دیدم که بسیار مشغول تسییح خداوند بود.

وقتی که ظهر شد، در اول وقت نمازم را اقامه کردم و گفتم غذا بیاورند و از پیرمرد خواهش کردم که با من غذا میل کند، او هم در خواستم را پذیرفت.

فلما طعمنا سألت عن اسمه واسم أبيه وعن بلده وحرفته (ومقصده)، فذكر أنّ اسمه محمّد بن عبد الله، وأنّه من أهل قم، وذكر أنّه يسيح منذ ثلاثين سنة في طلب الحقّ ويتنقل في البلدان والسواحل، وأنّه أوطن مَكّه والمدينه نحو عشرين سنة يبحث عن الأخبار ويتبع

الآثار.

فلما كان في سنة ثلاث وتسعين ومائتين طاف بالبيت، ثم صار إلى مقام إبراهيم عليه السلام

فركع فيه وغلبته عينه فأنبهه صوت دعاء لم يجر في سماعه مثله قال: فتأملت الداعي فإذا

هو شابّ أسمر لم أر قطّ في حسن صورته واعتدال قامته، ثمّ صلّى فخرج وسعى، فاتّبعته وأوقع الله - عزّ وجلّ - في نفسي أنّه صاحب الزّمان عليه السلام.

فلما فرغ من سعيه قصد بعض الشعاب فقصدت أثره فلما قربت منه إذ أنا بأسود

وقتي كه غذا را خوردیم، از نام خودش و نام پدرش و شهر و حرفه اش سؤال کردم، متذکر شد كه اسمش محمّد بن عبد الله و از اهل شهر قم است، سی سال در جست و جوی حقّ در شهرها و سواحل دریاها سیر می کند و حدود بیست سال در مکه و مدینه زندگی کرده و پیگیر اخبار و آثار بوده است. در سال ۲۷۳ ه. ق به طواف بیت الله رفته و بعد از طواف و در مقام ابراهیم نماز خوانده و خواب چشمش را ربوده است، [ناگهان] صدای دلنشین دعایی كه تا آن وقت نشنیده بود او را از خواب بیدار کرده است. [و ادامه ماجرا را خودش] گفت: با دقت به دعا خوان نگاه کردم، دیدم جوانی گندم گون است كه در زیبایی صورت و اعتدال قد و قامت، نظیر او را ندیده بودم. بعد [از اتمام دعا] اقامه نماز کرده و از بیت الله خارج شد و مشغول سعی بین صفا و مروه گردید، من هم پشت سرش رفتم، به دلم افتاده بود كه او صاحب الزمان علیه السلام است.

وقتي كه از سعی فارغ شد، به قصد یکی از دره های كوه حرکت كرد و من هم پشت سرش حرکت كردم. وقت-ی كه به نزدیکی او رس-یدم، يك-دفعه ب-ا مرد سیاه

ص: ۴۵۲

مثل الفنیق قد اعترضنی فصاح بی بصوت لم أسمع أهول منه: ما تريد عافاك الله فأرعدت ووقفت، وزال الشخص، عن بصری وبقیت متحیرا.

فلما طال بی الوقوف والحیره انصرفت ألوم نفسی وأعدلها بانصرافی بزجره الأسود فخلوت بربی - عزوجل - أدعوه وأسأله بحق رسولہ وآله علیهم السلام أن لا یحیب سعیی وأن یظهر لی ما یتب به قلبی ویزید فی بصری.

فلما کان بعد سنین زرت قبر المصطفی صلی الله علیه و آله فینا أنا (أصلی) فی الروضه الّتی بین القبر والمنبر إذ غلبتني عینی فإذا محرک یحرکني فاستیقظت فإذا أنا بالأسود فقال: ما خبرک؟

وکیف کنت؟ فقلت: الحمد لله وأذمک فقال: لا تفعل فإنی أمرت بما خاطبتک به، وقد أدركت

و تنومندی برخوردار کردم، او به من اعتراض کرد و فریادی کشید که صدایی به آن هولناکی نشنیده بودم و از آن صدا ترسیدم [گفت: خدا به تو سلامتی بدهد، چه می خواهی؟ از ترس سرچایم ایستادم و در حالی که هنوز متحیر بودم، آن مرد سیاه از جلوی نظرم ناپدید شد.

وقتی که توقفم در آن نقطه در حالت حیرت طولانی شد، از آنجا برگشتم و خودم را سرزنش می کردم که چرا با یک فریاد آن شخص سیاه برگشتم [و دنبال امام نرفتم]. پس از آن با خدای خودم خلوت کرده مشغول دعا شدم از خداوند خواستم که به حق پیامبر و اهل بیت علیهم السلام سعی و تلاشم را [در یافتن امام زمانم] ضایع نکند و آنچه را که موجب ثبات قلب و ازدیاد بصیرتم می شود برای من ظاهر کند.

دو سال از این ماجرا گذشت، به زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شدم و در روضه مبارکه بین قبر و منبر نماز و دعا می خواندم. لحظه ای خواب چشمانم را ربود، در همین حین متوجه شدم کسی مرا تکان می دهد، از خواب بیدار شدم دیدم همان مرد سیاه است، گفت: چه خبر؟ حالت چطور است؟ گفتم: الحمد لله شکر خدا، ولی از تو راضی نیستم و تو را مذمت می کنم.

گفت: مرا مذمت نکن، چون من مأمور بودم که با تو آن گونه صحبت کنم، تحقیقا تو در

خیرا کثیرا، فطب نفسا وازدد من الشکر لله - عزوجل - ما أدركت وعایت، ما فعل فلان؟ وسمی بعض إخوانی المستبصرین فقلت: بیرقه، فقال: صدقت، ففلان؟ وسمی رفیقا لی مجتهدا فی العباده، مستبصرا فی الدیانه، فقلت بالإسکندریه، حتی سمی لی عدّه من إخوانی.

ثم ذکر اسما غریبا فقال: ما فعل نقفور؟ قلت: لا أعرفه، فقال: کیف تعرفه وهو رومی؟ فیهدیه الله فیخرج ناصرا من قسطنطینیّه، ثم سألنی، عن رجل آخر فقلت: لا أعرفه، فقال: هذا رجل من أهل هیت من أنصار مولای علیه السلام امض إلی أصحابک فقل لهم: نرجو أن یكون قد أذن الله فی الانتصار للمستضعفین و فی الانتقام من الظالمین، ولقد لقیتم جماعه من أصحابی وأدیت إلیهم وأبلغتهم ما حمّلت وأنا منصرف وأشير علیک أن لا تتلبس بما

آن وقت خیر بسیاری را درک کردی، جان و نفس را پاکیزه کن و به واسطه آنچه که دیده ای شکر خدا را به جا بیاور. فلانی چه کرد؟ و اسم یکی از دوستان و برادران مستبصر که شیعه شده بود را برد. گفتم: در برقه است. گفت: درست گفتمی، از فلانی چه خیر؟ و نام یکی از دوستانم را برد که بسیار اهل عبادت و دیانت و با بصیرت بود. گفتم: اسکندریه است. همین طور تعدادی از برادران دینی من را پرسید. بعد اسم عجیبی را به زبان آورده و گفت: نقفور چه می کند؟ گفتم: نمی شناسم. گفت: چگونه می خواهی بشناسی در حالی که او اهل روم است و خداوند او را هدایت فرموده و برای یاری کردن دین از قسطنطینه قیام می کند. بعد از مرد دیگری پرسید، گفتم: نمی شناسم. گفت: این مرد اهل هیت بوده و از یاران مولای من است. نزد دوستانت برو و به آن ها بگو: امیدواریم که خداوند متعال برای یاری کردن مستضعفین و انتقام کشیدن از ستمگران اذن و اجازه بدهد.

من تعدادی از اصحاب و دوستانم را ملاقات کردم و پیامی را که به من سپرده شده بود برایشان ادا کرده و ابلاغ نمودم و حالا بر می گردم و تو را نصیحت می کنم که کارهایی را که موجب سنگینی پشت تو شده و جسم و جان را به سختی می اندازد مرتکب نشو،

يثقل به ظهرك، ويتعب به جسمك وأن تحبس نفسك على طاعه ربك، فإن الأمر قريب إن شاء الله تعالى.

فأمرت خازني فأحضر لي خمسين ديناراً وسألته قبولها فقال: يا أخي قد حرم الله عليّ أن آخذ منك ما أنا مستغن عنه كما أحلّ لي أن آخذ منك الشيء إذا احتجت إليه فقلت له: هل سمع هذا الكلام منك أحد غيري من أصحاب السلطان؟ فقال: نعم (أخوك) أحمد بن الحسين الهمداني المدفوع عن نعمته بأذربيجان، وقد استأذن للحجّ تأميراً أن يلقى من لقيت، فحجّ أحمد بن الحسين الهمداني رحمه الله في تلك السنه فقتله ذكرويه بن مهرويه، وافترقنا وانصرفت إلى الثغر.

ثم حججت فلقيت بالمدينه رجلاً اسمه طاهر من ولد الحسين الأصغر يقال: إنه يعلم من

خودت را فقط مشغول اطاعت از پروردگار کن، که ان شاء الله امر [ظهور] نزدیک است.

[محمّد بن احمد بن خلف می گوید:] به خزانه دارم دستور دادم که پنجاه دينار حاضر کند و از پیرمرد خواهش کردم که آن را بپذیرد. پیرمرد گفت: ای برادر! خداوند بر من حرام کرده که از تو چیزی را بگیرم که نیازی به آن ندارم، به همان ترتیبی که برایم حلال کرده است آنچه را که نیازمندم از تو بگیرم و قبول کنم.

به او گفتم: آیا غیر از من، از اصحاب و یاران سلطان ماجرای تو را شنیده است؟

گفت: بله، برادرت احمد بن حسین همدانی که به آذربایجان تبعید شده بود، از من شنید و به امید این که آنچه را که من دیده ام او هم ببیند اجازه خواست که حجّ به جا آورد. حجّ را به جا آورد ولی در همان سال به دست ذکرويه بن مهرويه کشته شد. از هم جدا شدیم و من به سرحد و نزدیک مرز برگشتم.

س-ال بعد به حجّ رفتم و در مدینه م-ردی به نام طاهر را ملاقات کردم ک-ه از اولاد و نوادگ-ان حسین اص-غر [فرزند امام س-جاد علیه السلام] بود، گفته می ش-د که در م-ورد

هذا الأمر شيئاً فثابرت عليه حتى أنس بي، وسكن لي ووقف على صحّحه عقيدتي، فقلت له: يا ابن رسول الله بحق آبائك الطاهرين عليهم السلام لما جعلتني مثلك في العلم بهذا الأمر، فقد شهد عندي من توثقه بقصد القاسم بن عبد الله بن سليمان بن وهب إياي لمذهبي واعتقادي وأنه أغرى بدمي مرارا فسلمني الله منه.

فقال: يا أخي اكنم ما تسمع مني الخبر في هذه الجبال، وإنما يرى العجائب العذنين يحملون الزاد في الليل ويقصدون به مواضع يعرفونها وقد نهينا عن الفحص والتفتيش، فودّعته وانصرفت عنه.

این امر [مسأله صاحب الزمان علیه السلام] چیزهایی می داند. دنبال او رفتم تا [پیدایش کرده و] با او انس گرفتم و او هم به من اطمینان کرد، و متوجه صحّت اعتقاد من شد. به او عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! تو را به حقّ پدران و اجداد طاهربنت علیهم السلام قسم می دهم که مرا در خصوص علم به این امر [مسأله صاحب الزمان علیه السلام] مثل خودت کنی.

چون کسی که مورد وثوق و اطمینان شماست نزد من گواهی داده و به من اطلاع داده است که به خاطر اعتقاد و مذهب [یعنی مذهب شیعه اثنی عشری] قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب قصد کشتن مرا دارد و بارها به کشتن من تشویق و ترغیب شده است، اما خداوند مرا از دست او نجات داده است.

طاهر گفت: ای برادر! آنچه را که از من می شنوی در این کوه ها مخفی کن، عجایب را کسانی می بینند که زاد و توشه را در تاریکی شب حمل کرده و به محل هایی که می شناسند ببرند (۱).

و ما را از جست و جو و تفتیش نهی کرد. پس طاهر را ترک کرده و برگشتم.

ص: ۴۵۶

۱- . عبارت طاهر که «عجایب را کسانی می بینند...» به این معنا است که امور عجیبه و اسرار را فقط کسانی می توانند مشاهده کنند که اسرار را در خفا ببینند یا بشنوند و از کسانی که پنهان است مخفی کنند، مگر برای کسانی که اهلیت این اسرار را دارند. بنابراین کسانی که اسرار را فاش می کنند، هرگز موفق به مشاهده عجایب و اسرار اهل بیت علیهم السلام نمی شوند. هر که را اسرار حقّ آموختند، مهر کردند و دهانش دوختند.

۲۲۵ - وأخبرني أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر، عن أبي الحسن محمد بن عليّ الشجاعى الكاتب، عن أبي عبد الله محمد بن إبراهيم النعماني، عن يوسف بن أحمد [محمد خ ل] الجعفرى قال: حججت سنة ست وثلاثمائه، وجاورت بمكة تلك السنة وما بعدها إلى سنة تسع وثلاثمائه، ثم خرجت عنها منصرفاً إلى الشام، فبينما أنا في بعض الطريق، وقد فاتتني صلاة الفجر، فنزلت من المحمل وتهيّأت للصلاة، فرأيت أربعة نفر في محمل، فوقفوا أعجب منهم، فقال أحدهم: ممّ تعجب؟ تركت صلاتك وخالفت مذهبك.

فقلت للذى يخاطبني: وما علمك بمذهبي؟ فقال: تحب أن ترى صاحب زمانك؟

قلت: نعم، فأوماً إلى أحد الأربعة. فقلت (له): إن له دلائل وعلامات؟

فقال: أيما أحب إليك أن ترى الجمل وما عليه صاعداً إلى السماء، أو ترى المحمل

۲۲۵ / ۳ - يوسف بن أحمد جعفرى گفته که در سال ۳۰۶ هـ ق حجّ به جا آوردم و تا سال ۳۰۹ هـ ق در مجاورت مکه ماندم، بعد به سمت شام برگشتم. در قسمتی از راه که می رفتم و [اتفاقاً] نماز صبح هم قضا شده بود، از محمل پایین آمدم و آماده نماز شدم، در همین اثنا دیدم که چهار نفر در یک محمل هستند، سرجایم ایستادم و از آن ها خیلی تعجب کردم. یکی از آن ها به من گفت: از چه چیزی تعجب کردی؟ [حال آن که] نماز را ترک و با مذهب خودت مخالفت کرده ای! (۱)

به او گفتم: از کجا به مذهب من علم داری؟ گفت: دوست داری که صاحب زمانت را ببینی؟ گفتم: بله. پس به یکی از آن ها اشاره کرد [یعنی صاحب الزمان این شخص است] گفتم: علامات و معجزاتی هم دارد؟ گفت: کدام را دوست داری، این که شتر با بارش به آسمان برود یا این که فقط محمل

ص: ۴۵۷

۱- . به این معنا است که عجیب این نیست که ما چهارتن روی یک محمل سوار هستیم، عجیب این است که تو با وجودی که شیعه هستی نمازت فوت می شود.

صاعداً إلى السماء؟ فقلت: أيهما كان فهي دلالة، فرأيت الجمل وما عليه يرتفع إلى السماء وكان الرجل أوماً إلى رجل به سمرة، وكان لونه الذهب بين عينيه سجاده.

۲۲۶ - أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن محمد بن عبد ربّه الأنصاري الهمداني، عن أحمد بن عبد الله الهاشمي من ولد العباس قال: حضرت دار أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام بسرّ من رأى يوم توفّي، وأخرجت جنازته ووضعته، ونحن تسعة وثلاثون رجلاً قعود ننتظر، حتى خرج إلينا غلام عشاري حاف عليه رداء قد تقنّع به.

فلما أن خرج قمنا هيبه له من غير أن نعرفه، فتقدّم وقام الناس فاصطفوا خلفه، فصلّى عليه ومشى، فدخل بيتا غير الذي خرج منه.

به آسمان بالا برود؟ گفتم: هر کدام که باشد معجزه و دلیل بر وجود حضرت است.

همان لحظه دیدم شتر با تمام باری که داشت به سمت آسمان بالا رفت و آن مردی که با من صحبت می کرد، به مردی اشاره کرد که چهره ای گندم گون داشت و رنگش مثل طلا درخشنده و بالای پیشانی اش اثر سجده بود.

۴ / ۲۲۶ - احمد بن عبدالله هاشمی، از اولاد عباس، گفته است: روز شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به سرّ من رأى رفتیم. جنازه حضرت را بیرون آوردند و در جایی [از منزل] قرار دادند، ما سی و نه نفر بودیم که نشسته و منتظر بودیم، تا این که پسر بچه ای حدود ده ساله با پای برهنه و در حالی که ردایی را روی سرش کشیده بود از خانه بیرون آمد. همین که او خارج شد، ما از شدت هیبت و عظمتش و بدون این که او را بشناسیم همگی به احترامش برخاستیم، او جلو ایستاد و مردم هم پشت سرش صف کشیدند و با او به پیکر پاک امام حسن عسکری علیه السلام نماز گزاردند. سپس حرکت کرده و داخل خانه شد، غیر از خانه ای که از آن خارج شده بود.

قال أبو عبد الله الهمداني: فلقيت بالمرآغه رجلاً من أهل تبريز يعرف بإبراهيم بن محمد التبريزي، فحدثني بمثل حديث الهاشمي لم يخرم منه شيء، قال: فسألت الهمداني فقلت: غلام عشاري القد أو عشاري السن لأنه روى أن الولاده كانت سنه ست وخمسين ومائتين وكانت غيبه أبي محمد عليه السلام سنه ست ومائتين بعد الولاده بأربع سنين.

فقال: لا أدري، هكذا سمعت.

فقال لي شيخ معه حسن الفهم من أهل بلده له روايه وعلم: عشاري القد.

٢٢٧ - عنه، عن علي بن عائد الرازي، عن الحسن بن وجناء النصيبي، عن أبي نعيم محمد بن أحمد الأنصاري قال: كنت حاضراً عند المستجار (بمكة) وجماعه زهاء ثلاثين رجلاً لم يكن منهم مخلص غير محمد بن القاسم العلوي، فبينما نحن كذلك في اليوم السادس من

أبو عبد الله همداني گفته است: در شهر مراغه مردی از اهل تبریز را که نامش ابراهیم بن محمد تبریزی بود ملاقات کردم، او هم مثل این حدیث را بدون کم و زیاد نقل کرد.

راوی می گوید که از همدانی پرسیدم: منظور از پسر بچه عشاری چیست؟ آیا از نظر قد است [یعنی پسری که قدش ده وجب است] یا این که از نظر سن است؟ چرا که ولادت حضرت در سال ٢٥٦ ه. ق واقع شده و شهادت امام ابو محمد عسکری علیه السلام در سال ٢٦٠ ه. ق اتفاق افتاده است؛ یعنی چهار سال پس از ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام. همدانی گفت: من نمی دانم که منظورش کدام یکی از این دو معنی بوده است، من به همین ترتیب شنیدم. البته پیرمردی که با او بود و خوش فهم و صاحب علم و روایت و از اهل شهر بوده گفت: منظور عشاری القد است [یعنی قدش به اندازه ده وجب است].

٢٢٧ / ٥ - ابی نعییم محمد بن احمد انصاری گفته: در مکه معظمه نزدیک مستجار بودم و حدود سی نفر هم که به جز محمد بن قاسم علوی هیچ کدامشان صاحب اخلاق نبودند در آنجا حاضر بودند. روز ششم ذی حجه سال ٢٩٣ ه. ق در آنجا حاضر بودیم،

ذی الحجّه سنه ثلاث وتسعين ومائتين، إذ خرج علينا شاب من الطواف عليه إزاران (فاحتج) محرم بهما، وفي يده نعلان.

فلما رأينا قمتنا جميعا هيبة له، ولم يبق منا أحد إلا قام، فسلم علينا وجلس متوسطا ونحن حوله، ثم التفت يميننا وشمالاً، ثم قال:

أ تَدْرُونَ مَا كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي دُعَاءِ الْإِلْحَاحِ؟ [قُلْنَا: وَمَا كَانَ يَقُولُ؟] قَالَ: كَانَ يَقُولُ:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَبِهِ تَقُومُ الْأَرْضُ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْمَجْتَمِعِ وَبِهِ أَحْصَيْتَ عِيدَ الرَّمَالِ وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبِحَارِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا».

ثم نهض ودخل الطواف فقمنا لقيامه حتى انصرف وأنسينا أن نذكر أمره وأن نقول: من

ناگهان جوانی که با دو قطعه پارچه [حوله] احرام بسته بود و دو کفش در دست داشت از طواف خارج شد، همین که او را دیدیم از هیبت و صلابتش همگی بلند شدیم و حتی یک نفر هم نشسته نبود، سلام کرد و بین ما نشست و ما هم در اطراف او نشستیم. بعد به راست و چپ نگاه کرد و گفت: آیا می دانید که ابا عبدالله علیه السلام در دعای الحاح چه می فرمود؟ گفتیم: چه می فرمود؟ گفت: حضرت می فرمودند:

«پرودگارا! از تو به نامت سؤال و خواهش می کنم، آن نامی که آسمان و زمین را به واسطه آن برپا می داری، و با آن حق و باطل را از هم جدا می کنی، و امور پراکنده را به وسیله آن جمع می کنی، و چیزهایی که جمع شده و فراهم آمده را پراکنده می فرمایی، عدد ریگ ها و وزن کوه ها و پیمانانه دریاها را به آن شمرده ای، که صلوات بر محمد و آل

محمد بفرستی و در امرم فرج و گشایشی برایم ایجاد کنی».

بعد از آن برخاست و مشغول طواف شد، و ما هم به احترام ایشان برخاستیم، تا این که طوافش تمام شد و رفت. ما هم فراموش کردیم که آن ماجرا را ذکر کنیم و این که بگوییم

هو؟ وای شئیء هو؟ إلى الغد في ذلك الوقت فخرج علينا من الطواف، فقمنا له كقيامنا بالأمس، وجلس في مجلسه متوسّطاً، فنظر يميناً وشمالاً وقال:

أَتَدْرُونَ مَا كَانَ يَقُولُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ؟ فَقُلْنَا: وَمَا كَانَ يَقُولُ؟ قَالَ: كَانَ يَقُولُ:

«إِلَيْكَ رُفِعَتِ الْأَصْوَاتُ [وَدُعِيَ الدَّعَوَاتُ وَلَمَكَ] عَنَتِ الْوُجُوهُ وَلَكَ وَضَعَتِ الرِّقَابُ وَإِلَيْكَ التَّحَاكُمُ فِي الْأَعْمَالِ، يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَيَا خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ، يَا صَادِقُ يَا بَارِيُّ يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ، يَا مَنْ أَمَرَ بِالْدُّعَاءِ وَوَعَدَ بِالْإِجَابَةِ، يَا مَنْ قَالَ: «أُدْعُونِي أَشْتَجِبْ لَكُمْ» يَا مَنْ قَالَ: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا

که او کیست؟ و کلامش چه بود؟ تا این که فردای همان روز و در همان وقت، همان مرد از طواف نزد ما آمد. ما هم مثل روز گذشته از جا بلند شدیم، آمد و وسط ما نشست، به راست و چپ نگاه کرد و گفت: آیا می دانید که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از نماز واجب چه می گفت؟ گفتیم: چه می گفت؟ گفت: حضرت عرضه می داشتند:

«خدایا! صداهای طرف تو بلند می شود، و دعای دعا کنندگان به سوی توست،

چهرهای خلق برای تو و در پیشگاه تو خوار و ذلیل می شوند، و گردن ها برای تو خاضع می شوند، و حکم کردن درباره اعمال با توست؛ ای بهترین کسی که از او درخواست می شود، و ای بهترین عطا کننده، ای خدای صادق و راست گو، ای خالق عالم، ای کسی که از وعده خود تخلف نمی کند، و ای کسی که دستور داده است تا مردم دعا کنند و اجابت آن را وعده فرموده! ای آن که گفته است: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.» (۱)

ای کسی که به پیامبرش فرموده است: «اگر بندگان من مرا از تو پرسند به ایشان بگو که به آن ها نزدیکم و دعای دعا کننده را هر وقت که مرا بخواند قبول می کنم، پس اجابت دعا

ص: ۴۶۱

لِي وَلِيَوْمُنَا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» وَ يَا مَنْ قَالَ: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» لَتَبِيكَ وَسِعَدَيْكَ، هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ الْمُسْرِفُ وَأَنْتَ الْقَائِلُ «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا».

ثم نظر يمينا وشمالاً بعد هذا الدعاء فقال:

أ تَدْرُونَ مَا كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ؟ فَقُلْنَا: وَمَا كَانَ يَقُولُ؟ قَالَ: كَانَ يَقُولُ:

«يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ إِلَّا سَعَةً وَعَطَاءً، يَا مَنْ لَا تَنْفَدُ خَزَائِنُهُ، يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ

را از من طلب کنند و به من ایمان بیاورند تا این که هدایت شوند».(۱)

و ای کسی که گفته است: «ای بندگان گنهکار من که در گناه کردن اسراف کرده اید، از رحمت الهی ناامید و مأیوس نشوید، زیرا که خداوند عالم همه گناهان را می آمرزد و او بخشنده و رحم کننده است».(۲)

[خدایا] لیبیک، در مقام خدمت گزاری و بندگی تو هستم، اینک در پیش روی تو با اسراف و گنه کاری ایستاده ام و تو خود گفتی که «از رحمت خداوندی ناامید نشوید که خداوند همه گناهان را می بخشد».(۳)

آن گاه به سمت راست و چپ نگاه کرد و پس از ادای فقرات این دعا فرمود: آیا می دانید که امیرالمؤمنین علیه السلام در سجده شکر چه می گفت؟ گفتیم: چه می گفتند؟ گفت: ایشان عرض می کردند:

«ای آن که بسیاری عطا و بخشش بر او نمی افزاید إلا وسعت و بخشش را، ای آن که خزانه او به بخشیدن تمام نمی شود، ای کسی که خزاین آسمان ها و زمین برای اوست،

ص: ۴۶۲

۱- .سوره بقره / آیه ۱۸۶.

۲- .سوره زمر / ۵۳.

۳- .سوره زمر / آیه ۵۳.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ مَا دَقَّ وَجَلَّ، لَا تَمْنَعُكَ إِسَاءَتِي مِنْ إِحْسَانِكَ، أَنْتَ تَفْعَلُ

بِي الَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ، (فَبِإِنَّكَ) أَنْتَ أَهْلُ الْكَرَمِ وَالْجُودِ وَالْعَفْوِ وَالْتَّجَاوُزِ، يَا رَبِّ يَا اللَّهُ لَا تَفْعَلْ بِي الَّذِي أَنَا أَهْلُهُ فَإِنِّي أَهْلُ الْعُقُوبَةِ
وَقَدْ اسْتَحَقَّقْتُهَا، لَا حُجَّةَ (لِي) وَلَا عُدْرَ لِي عِنْدَكَ، أَبُوءُ لَكَ بِذُنُوبِي كُلِّهَا وَأَعْتَرَفْتُ بِهَا كَيْ تَعْفُوَ عَنِّي، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنِّي، أَبُوءُ
لَكَ بِكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلِّ خَطِيئَةٍ اخْتَمَلْتُهَا وَكُلِّ سَيِّئَةٍ عَمِلْتُهَا، رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ.

وقام ودخل الطواف فقمنا لقيامه وعاد من الغد في ذلك الوقت فقمنا لإقباله كفعلنا فيما مضى، فجلس متوسطا ونظر يمينا وشمالا
فقال:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحِجْرِ تَحْتَ الْمِيزَابِ - :

ای کسی که گنجینه های او دقیق و جلیل است! و تمامی ندارد، [خدایا] بدی های من تو را از احسانت باز ندارد. با من آن
گونه رفتار می کنی که اهل آن هستی، چون تو اهل سخا و کرم و بخشش و گذشتی. ای پروردگار، ای خداوند! با من آن
گونه که من هستم رفتار نکن، من اهل عقوبت بوده و استحقاق آن را دارم، عذر و حجتی ندارم، همه گناهانم را برای تو اقرار
می کنم و به آن ها اعتراف می کنم تا مرا ببخشی، در حالی که تو از من به آن ها داناتری. [خدایا] با هر گناهی که مرتکب
شده ام و با هر عمل بدی که انجام داده ام، به سوی تو بر می گردم. پروردگار! مرا بیا مرز و از گناهانم در گذر و از آنچه که از
اعمال بدم می دانی گذشت کن که تحقیقا تو خیلی عزیز و کریم هستی.»

بعد بلند شد و وارد بر طواف شد، ما هم به احترامش بلند شدیم. فردای آن روز در همان وقت برگشت، مثل روزهای گذشته
برای استقبال از ایشان بلند شدیم. در وسط جمع ما نشست و به راست و چپ نگاه کرد و گفت: علی بن الحسین سید العابدین
علیه السلام در این محل - با دست به حجر اسماعیل و زیر ناودان کعبه اشاره کرد - و در سجده می فرمودند:

«عَبِيدُكَ بِفَنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفَنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفَنَائِكَ، سَائِلُكَ بِفَنَائِكَ، يَسْأَلُكَ مَا لَا يَقْدِرُ

عَلَيْهِ غَيْرُكَ».

ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَنَظَرَ إِلَى مُحَمَّدَ بْنِ الْقَاسِمِ مِنْ بَيْنِنَا فَقَالَ:

يَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَنْتَ عَلَى خَيْرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

- وكان محمد بن القاسم يقول بهذا الأمر - ثم قام ودخل الطواف فما بقي منّا أحد إلا وقد ألهم ما ذكره من الدعاء وأنسينا أن نتذكر أمره إلا في آخر يوم.

فقال لنا أبو عليّ المحمودي: يا قوم أتعرفون هذا؟ هذا والله صاحب زمانكم.

فقلنا: وكيف علمت يا أبا عليّ؟ فذكر أنّه مكث سبع سنين يدعو ربّه ويسأله معانيه صاحب الزّمان عليه السلام.

«[خداوندا] بنده کوچک تو درب خانه توست، مسکین و محتاج رحمت تو درب خانه توست، فقیر تو درب خانه توست، درخواست کننده احسان تو درب خانه توست و از تو چیزی را می خواهد که هیچ کس قادر نیست آن را عطا کند به غیر تو.»

بعد به چپ و راست نگاه کرد و متوجه محمد بن قاسم شد که در بین ما بود و گفت: ای محمد بن قاسم! تو بر خیری ان شاء الله - محمد بن قاسم معتقد به وجود مبارک حجت بن الحسن علیه السلام بود - . بعد برخاسته و وارد طواف شد و کسی از ما باقی نماند مگر این که این دعاها را یاد گرفت و به او الهام شد ولی فراموش کردیم که از احوال او با همدیگر مذاکره کنیم مگر در روز آخر.

ابو علی محمودی به ما گفت: ای جماعت! این مرد را می شناسید؟ به خدا قسم که او صاحب زمان شماست. گفتیم: ای ابا علی! چگونه این مسأله را متوجه شدی؟ سپس یادآوری کرد که هفت سال در مکه توقف کرده و دعا نموده است و از خداوند خواسته تا به زیارت صاحب الزمان علیه السلام شرف یاب شود.

قال: فبینا نحن یوما عشیہ عرفه وإذا بالرجل بعینه یدعو بدعاء وعیته فسألته ممّن هو؟ فقال: من النّاس قلت: من أیّ النّاس؟ قال: من عربها، قلت: من أیّ عربها؟ قال: من أشرفها قلت: ومن هم؟ قال: بنو هاشم قلت: [و] من أیّ بنی هاشم؟ فقال: من أعلاها ذروه وأسناها قلت: ممّن؟ قال: ممّن فلق الهام وأطعم الطعام وصلّى والنّاس نیام.

قال: فعلمت أنّه علویّ فأحبته علی العلویّه، ثمّ افتقدته من بین یدیّ فلم أدر کیف مضی فسألته القوم الذّین كانوا حوله تعرفون هذا العلویّ؟ قالوا: نعم یحجّ معنا فی کلّ سنه ماشیا فقلت: سبحان الله (والله) ما أرى به أثر مشی قال: فانصرفت إلی المزدلفه کئیبا حزینا علی فراقه ونمت من لیلتی تلک، فإذا أنا برسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یا أحمد رأیت طلبتک؟

ابوعلی گفت: [بعد از هفت سال] در عصر روز عرفه ناگهان همین مرد را دیدم که دعا می کرد. از او پرسیدم: این دعا از کیست؟ گفت: از مردم است. گفتم: از کدام مردم؟ گفت: قلت: ومن هم؟ قال: بنو هاشم قلت: [و] من أیّ بنی هاشم؟ فقال: من أعلاها ذروه وأسناها قلت: ممّن؟ قال: ممّن فلق الهام وأطعم الطعام وصلّى والنّاس نیام.

متوجه شدم که او علوی است و به همین دلیل به او علاقمند شدم، سپس از جلو چشمم ناپدید شد و نفهیدم که چگونه رفت. از کسانی که در اطراف او بودند پرسیدم که این علوی را می شناسید؟ گفتند: بله، او همه ساله پای پیاده با ما حجّ به جا می آورد. گفتم: سبحان الله! به خدا اثر پیاده روی را در او نمی بینم.

به مزدلفه برگشتم، اما از فراق او ناراحت و غمگین بودم، آن شب را خوابیدم، در عالم خواب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم. حضرت به من فرمودند: ای احمد! کسی را که

فقلت: ومن ذاك يا سيدي؟ فقال: الذي رأيته في عشيتك (و) هو صاحب زمانك.

قال: فلما سمعنا ذلك منه عاتبناه أن لا يكون أعلمنا ذلك، فذكر أنه كان ينسى أمره إلى وقت ما حدثنا به.

وأخبرنا جماعه، عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، عن أبي علي محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي، عن محمد بن جعفر بن عبد الله، عن أبي نعيم محمد بن أحمد الأنصاري وساق الحديث بطوله.

٢٢٨ - وأخبرنا جماعه، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن علي بن الحسين، عن رجل - ذكر أنه من أهل قزوين لم يذكر اسمه - عن حبيب بن محمد بن يونس بن شاذان الصنعاني قال: دخلت إلى علي بن إبراهيم بن مهزيار الأهوازي، فسألته عن آل أبي محمد عليه السلام فقال:

در طلبش بودی دیدی؟ عرض کردم: او کیست ای آقای من؟ فرمودند: همان کسی که عصر دیدی صاحب زمان تو بود.

راوی می گوید: وقتی این حرف ها را از ابو علی محمودی شنیدیم، او را عتاب کرده و با تندی گفتیم: چرا پیش از این ما را به این ماجرا آگاه نکرده ای؟ ابو علی متذکر شد که تا وقتی برای ما نقل کرده بود این ماجرا را فراموش کرده است.

همچنین جماعتی از ابو محمد هارون بن موسی تلککبری، از ابو علی محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی، از محمد بن جعفر بن عبد الله، از ابو نعيم محمد بن انصاری این حدیث را تماما نقل کرده اند.

٢٢٨ / ٦ - حبيب بن محمد بن يونس بن شاذان صنعاني گفت: به خدمت علي بن ابراهيم بن مهزيار اهوازي رسیدم و در مورد اولاد امام حسن عسکری عليه السلام از ایشان سؤال کردم.

یا اخی لقد سألت عن أمر عظیم، حججت عشرين حجّه کلاً أطلب به عیان الإمام فلم أجد إلى ذلك سبیلًا، فینا أنا لیلہ نائم فی مرقدی إذ رأیت قائلاً- یقول: یا علی بن ابراهیم! قد أذن الله لی فی الحجّ، فلم أعقل لیلتی حتّی أصبحت، فأنا مفکر فی امری أرقب الموسم لیلی ونهاری.

فلَمّا کان وقت الموسم أصلحت امری وخرجت متوجّها نحو المدینة، فما زلت كذلك حتّی دخلت یثرب فسألت عن آل أبی محمّد علیه السلام، فلم أجد له أثرا ولا سمعت له خبرا، فأقمت مفکرا فی امری حتّی خرجت من المدینة أرید مکه، فدخلت الجحفة وأقمت بها یوما وخرجت منها متوجّها نحو الغدیر، وهو علی أربعة أمیال من الجحفة، فلَمّا أن دخلت

علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی گفت: ای برادر! از امر بسیار بزرگی سؤال کردی.

من بیست مرتبه به حجّ مشرف شده و در موسم ذی حجه اعمال حجّ را به جا آوردم و در تمام این سفرها دنبال زیارت و دیدار امام علیه السلام بودم، امّا راهی برای رسیدن به این آرزو پیدا نکردم. در یکی از شب ها در محل اقامتم خوابیده بودم، که دیدم گوینده ای می گفت: ای علی بن ابراهیم! و خداوند به من اجازه داده که به حجّ بروم. شب چیزی نفهمیدم و تا صبح فکر می کردم و شب و روز منتظر رسیدن موسم حجّ بودم.

وقتی که زمان موسم رسید، کارهایم را اصلاح و مرتب کردم، و به سمت مدینه حرکت کردم، همواره و بدون فوت وقت راه می پیمودم تا این که به مدینه رسیدم. به محض رسیدن، از آل و خاندان ابی محمّد حسن عسکری علیه السلام پرس و جو کردم، امّا از ایشان نه اثری یافتم و نه خبری شنیدم. همان جا ماندم و به این ماجرا فکر می کردم تا

این که از مدینه خارج شده و عزم رفتن به مکه کردم، به منطقه جحفة رسیدم و یک روز آنجا ماندم و به قصد غدیر که چهار میل با جحفة فاصله داشت حرکت کردم. وقتی وارد مسجد جحفة شدم، نماز خواندم و صورتم را روی خاک گذاشتم و سعی در دعا و تضرع به

المسجد صَلَّيتْ وَعَفَّرْتِ واجتهدت في الدعاء وابتهلت إلى الله لهم، وخرجت أريد عسفان، فما زلت كذلك حتى دخلت مكة فأقمت بها أياما أطوف البيت واعتكفت.

فبينما أنا ليله في الطواف، إذا أنا بفتى حسن الوجه، طيب الرائحة، يتبختر في مشيته طائف حول البيت، فحسّ قلبي به، فقامت نحوه فحككته، فقال لي:

مِنْ أَيْنَ الرَّجُلُ؟ فَقُلْتُ: مِنْ أَهْلِ [العراق، فقال: مِنْ أَيِّ [العراق؟ قُلْتُ: مِنَ الْأَهْوَاذِ.

فَقَالَ لِي: تَعْرِفُ بِهَا الْخَصِيبُ؟ فَقُلْتُ: رَحِمَهُ اللَّهُ، دُعِيَ فَأَجَابَ فَقَالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ.

فَمَا كَانَ أَطْوَلَ لَيْلَتِهِ وَأَكْثَرَ تَبْتُلِهِ وَأَعَزَّرَ دَمْعَتِهِ أَفْتَعَرِفُ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمَازِيَارِ؟ فَقُلْتُ أَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ.

فَقَالَ: حَيَّاكَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ مَا فَعَلْتَ بِالْعَلَامَةِ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ

در گاه الهی کردم [تا آل ابی محمد را پیدا کنم]. از آنجا به سمت عسفان(۱)

حرکت کردم، پیوسته در این حال بودم، و پس از آن وارد مکه معظمه شدم و چند روز در آنجا ماندم و به طواف و اعتکاف در مسجد الحرام مشغول شدم.

شبی در طواف بودم که ناگهان جوان خوش رو و خوش بویی را دیدم که در راه رفتنش می خرامید و طواف می کرد. در دلم نسبت به او حسی [و علاقه ای] پیدا کردم، کنار او رفته و خودم را به او زدم که متوجه من شود. گفت: از مردان کجا هستی؟ گفتم: از اهل عراق. گفت: از کجای عراق؟ گفتم: از اهواز. گفت: در اهواز «خصیب» را می شناسی؟ گفتم: خدا رحمتش کند، دعوت حق را اجابت کرد. گفت: خدا رحمتش کند. شب ها را به عبادت می گذرانند و گریه زاری و اشک او در درگاه خداوند بسیار بود.

آیا علی بن ابراهیم مازیار [یا مهزیار] را می شناسی؟ گفتم: من علی بن ابراهیم هستم. گفت: خداوند تو را زنده بدارد، نشانه ای را که بین تو و ابی محمد امام حسن بن علی

ص: ۴۶۸

۱- . عسفان نقطه ای در دو منزلی مکه از راه مدینه است.

عَلَيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقُلْتُ مَعِيَ، قَالَ: أَخْرَجَهَا، فَأَدْخَلْتُ يَدِي فِي جَيْبِي فَاسْتَخْرَجْتُهَا، فَلَمَّا أَنْ رَأَاهَا لَمْ يَتَمَالَكْ أَنْ تَغْرَغْرَتْ عَيْنَاهُ (بالدموع) وَيَكِي مَتَّحِبًا حَتَّى بَلَ أَطْمَارِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَذْنُ لَكَ الْآنَ يَا ابْنَ مَازِيَارٍ، صِرْ إِلَى رَحْلِكَ وَكُنْ عَلَى أَهْبَتِهِ مِنْ أَمْرِكَ، حَتَّى إِذَا لَبَسَ اللَّيْلَ جَلْبَابَهُ، وَغَمَرَ النَّاسَ ظِلَامَهُ، سر إلى شعب بنی عامر! فَإِنَّكَ سَتَلْقَانِي هُنَاكَ.

فسرت إلى منزلي. فلما أن أحسست بالوقت أصلحت رحلي وقدمت راحلتي وعكمته شديدا، وحملت وصرت في متنه وأقبلت مجددا في السير حتى وردت الشعب، فإذا أنا بالفتى قائم ينادي يا أبا الحسن إلى، فما زلت نحوه، فلما قربت بدأني بالسيلام وقال لي: سر بنا يا أخي فما زال يحدثني وأحدثه حتى تخرفنا جبال عرفات، وسرنا إلى جبال منى، وانفجر الفجر الأول ونحن قد توسطنا جبال الطائف.

عسكري عليهم السلام بود چه کردی؟ گفتم: همراه هست. گفت: آن را بیرون بیاور. دستم را در جیبم کرده و آن را بیرون آوردم، تا علامت را دید نتوانست جلوی اشکش را بگیرد و چنان با ناله گریه کرد که صورتش و حتی لباسش تر شد. بعد گفت: پسر مازیار! همین الآن برای تو اجازه صادر شد. برو به سمت اثاثیه ات و مهیا شو و مسأله را پنهان کن، تا این که شب چادر سیاهش را بپوشد و مردم را در تاریکی اش فرو ببرد، آن وقت به شعب بنی عامر برو، آنجا مرا می بینی. به منزلگامم رفتم و وقتی که احساس کردم زمانش رسیده است، اثاثیه ام را مرتب کردم، شترم را جلو انداخته و بارش را محکم کرده و پشت آن گذاشتم. سوار شدم و با سرعت و جدیت تمام حرکت کردم تا این که وارد شعب بنی عامر شدم، ناگهان همان جوان را دیدم که ایستاده و صدا می زد: ای ابا الحسن بیا اینجا. به سمت او حرکت کردم، تا نزدیک او شدم، ابتدا به سلام کرد و به من گفت: ای برادر با ما بیا. در طول مسیر با همدیگر صحبت می کردیم تا از کوه های عرفات گذشتیم و به سمت کوه های منی رفتیم. زمان فجر اول شد که ما در بین کوه های طائف بودیم،

فلما أن كان هناك أمرني بالنزول وقال لي: إنزل فصل صلاة الليل، فصليت، وأمرني بالوتر فأوترت، وكانت فائده منه، ثم أمرني بالسجود والتعقيب، ثم فرغ من صلاته وركب وأمرني بالركوب وسار وسرت معه حتى علا ذروه الطائف، فقال: هل ترى شيئاً؟ قلت: نعم أرى كتيب رمل عليه بيت شعر يتوقد البيت نورا.

فلما أن رأيته طابت نفسي، فقال لي: هناك الأمل والرجاء، ثم قال: سر بنا يا أخی فسار وسرت بمسيره إلى أن انحدر من الذروه وسار في أسفله، فقال: انزل فها هنا يذل كل صعب ويخضع كل جبار، ثم قال: خلّ عن زمام الناقه، قلت: فعلى من أخلفها؟ فقال: حرم القائم عليه السلاملا يدخله إلا مؤمن ولا يخرج منه إلا مؤمن، فخلّيت من زمام راحتی، وسار وسرت معه إلى أن دنا من باب الخباء، فسبقني بالدخول وأمرني أن أقف حتى يخرج إليّ.

در همین وقت دستور داد که از شتر پیاده شوم و گفتم: پیاده شو و نماز شب بخوان.

من هم پیاده شدم و نماز شب را اقامه کردم. بعد دستور به نماز وتر داد و من هم اقامه کردم و این توفیق نماز شب فایده ای بود که به برکت آن جوان نصیب من شد. آن گاه دستور به سجده [شکر] و تعقیبات داد. بعد از اتمام نمازش سوار شد و به من دستور داد سوار شوم. با هم رفتیم تا این که به بلندی های طائف رسیدیم. جوان گفت: چیزی می بینی؟ گفتم: تپه ریگی و بر فراز آن خیمه ای است که از آن خانه نور می تابد. وقتی که این صحنه را دیدم دلم آرام و قرار گرفت. جوان گفت: اینجا آرزو و امید توست و بعد گفت: با من بیا برادر! حرکت کردیم و از بلندی ها پایین آمدیم، گفت: از شتر پیاده شو، اینجا جایی است که هر سرکشی، خوار و ذلیل و هر دشواری و سختی، آسان و هر متکبری، فروتن و خاضع می شود، زمام و افسار ناقه را رها کن. گفتم: ناقه را به چه کسی بسپارم؟ گفت: اینجا حرم قائم علیه السلام است، به اینجا فقط مؤمن داخل و خارج می شود. زمام ناقه را رها کردم، با هم رفتیم به طرف خیمه تا این که به نزدیک درب خیمه رسیدیم. او بالركوب وسار وسرت معه حتى علا ذروه الطائف، فقال: هل ترى شيئاً؟ قلت: نعم أرى كتيب رمل عليه بيت شعر يتوقد البيت نورا.

ثم قال لي: ادخل هنيئاك السلامه، فدخلت فإذا أنا به جالس قد اتشح ببرده واتزر بأخرى، وقد كسر بردته على عاتقه، وهو كأقحوانه أرجوان قد تكاثف عليها الندى، وأصابها ألم الهوى وإذا هو كغصن بان أو قضيب ريحان، سمح سخى تقى تقى، ليس بالطويل الشامخ ولا بالقصير اللازق، بل مربع القامه، مدور الهامه، صلت الجبين، أزج الحاجبين، أفى الأنف، سهل الخدين، على خده الأيمن خال كأنه فتات مسك على رضاضه عنبر.

فلما أن رأيته بدأته بالسلام، فردّ على أحسن ما سلّمت عليه، وشافهني وسألني عن أهل العراق، فقلت سيدي قد ألبسوا جلباب الذلّه، وهم بين القوم أدلاء فقال لي: يا ابن المازيار لتملكونهم كما ملكوكم، وهو يومئذ أدلاء، فقلت سيدي لقد بعد الوطن وطال المطلب، فقال:

بعد جوان به من گفت: به سلامتی وارد شو [سلامتی در اینجاست] و من هم داخل خیمه شدم، دیدم که آن حضرت نشسته و دو پارچه در بر داشت، یکی را روی شانه اندخته بود و دومی را به کمر بسته بود. یک طرف بردی را که به شانه مبارکش بسته بود برگردانیده و به دوشش انداخته بود، حضرت مانند گل ارغوانی بود که شبم روی آن نشسته بود و نسیم هوا آن را حرکت بدهد و در این حال امام علیه السلام مثل شاخه سرو و ساقه ریحان بود، حضرت آقا و بخشنده و متقی بود، قدش نه خیلی بلند بود نه کوتاه، بلکه قامت مبارک حضرت متوسط بود، سرمبارک حضرت گرد بود، پیشانی اش بلند بود، ابروهایش کمانی بود و به هم پیوسته، بینی مبارک نازک و بلند بود، سمت راست صورت، خالی داشت که گویا پاره مشک روی صفحه عنبر چکیده باشد. تا حضرت را دیدم سلام کردم، جوابی بهتر از سلام من مرحمت فرمودند و بعد مرا مورد خطاب قرار دادند و از احوالات اهل عراق از من پرسیدند، عرض کردم: آقای من! آن ها لباس ذلّت و خواری پوشیده اند و از ضعیف ترین و ذلیل ترین مردم هستند. حضرت به من

یا ابن المازیار (ابی) أبو محمد عهد إلیّ أن لا أجاور قوما غضب الله عليهم (ولعنهم) ولهم الخزیال دنیا والآخرة ولهم عذاب أليم، وأمرنی أن لا أسکن من الجبال إلا وعرها، ومن البلاد إلا عفرها، والله مولاکم أظهر التقیه فوکلها بی فأنا فی التقیه إلی یوم یؤذن لی فأخرج.

فقلت یا سیّدی متى یكون هذا الأمر؟

فقال: إذا حیل بینکم وبين سبیل الکعبه، واجتمع الشمس والقمر واستدار بهما الکواکب والنجوم، فقلت متى یا ابن رسول الله؟ فقال لی: فی سنه کذا وکذا تخرج دابّه الأرض

فرمودند: ای پسر مازیار! همان طور که آن ها بر شما مسلط هستند و حکومت می کنند شما هم بر آنان حکومت خواهید کرد و مسلط خواهید شد، آن روز آن ها ذلیل ترین خلائق هستند. عرض کردم: ای سیّد من! وطن دور است و مطلب [غیبت] طولانی شده.

حضرت فرمودند: ای پسر مازیار! پدرم امام حسن عسکری علیه السلام از من عهد و پیمان گرفته که با کسانی که خداوند متعال به آن ها غضب کرده همسایگی نکنم چون آن ها در دنیا و آخرت خوار و ذلیل خواهند شد و عذاب درناکی دارند. همچنین پدرم به من امر کرده که فقط در سخت ترین کوه ها، و در شهرهای خراب و فقیر ساکن شوم. به خدا سوگند که مولای شما امام عسکری به تقیه عمل می کرد و مرا هم به آن مأمور کرده است، بنابراین من در تقیه هستم، تا زمانی که اجازه قیام به من داده شود و خروج کنم.

عرض کردم: وقت خروج و قیام شما کی خواهد بود؟ حضرت فرمودند: زمانی که بین شما و راه کعبه حائل شوند، و خورشید و ماه جمع شده و دور آن ها را ستارگان بگیرند. (۱)

عرض کردم: در چه زمانی خواهد بود؟ فرمودند: در فلان سال، سالی که دابه الارض از

ص: ۴۷۲

۱- . با توجه به جمله بعدی خبر که در مورد دابه الارض می فرماید، ممکن است مقصود حضرت از خورشید و ماه و ستارگان وجود مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام باشد. بنابراین عبارت حضرت را باید حمل به رجعت کرد و حضرت با این کلمات به رجعت اشاره فرموده اند.

(من) بین الصفا والمروه، ومعه عصا موسى وخاتم سليمان، يسوق الناس إلى المحشر.

قال: فأقمت عنده أياما وأذن لي بالخروج بعد أن استقصيت لنفسی وخرجت نحو منزلي، واللّه لقد سرت من مكّه إلى الكوفه ومعى غلام يخدمنى فلم أر إلا خيرا وصلّى اللّه على محمّد وآله وسلم تسليما.

۲۲۹ - وأخبرنى جماعه، عن جعفر بن محمّد بن قولويه وغيره، عن محمّد بن يعقوب الكليني، عن عليّ بن قيس، عن بعض جلاوزه السواد.

قال: شهدت نسيمًا أنفا بسرّ من رأى، وقد كسر باب الدار فخرج إليه وبیده طبرزين، فقال: ما تصنع فى دارى؟

قال (نسيم): إنّ جعفرًا زعم أنّ أباك مضى ولا ولد له، فإن كانت دارك فقد انصرفت عنك، فخرج عن الدار.

بين صفا و مروه خروج می کند، در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان در نزد اوست و مردم را به سمت محشر حرکت می دهد.

چند روزی در محضر مبارک حضرت بودم و پس از آن که به منتهای آرزوی خودم رسیده (من) بین الصفا والمروه، ومعه عصا موسى وخاتم سليمان، يسوق الناس إلى المحشر.

قال: فأقمت عنده أياما وأذن لي بالخروج بعد أن استقصيت لنفسی وخرجت نحو منزلي، واللّه لقد سرت من مكّه إلى الكوفه ومعى غلام يخدمنى فلم أر إلا خيرا وصلّى اللّه على محمّد وآله وسلم تسليما.

۲۲۹ - وأخبرنى جماعه، عن جعفر بن محمّد بن قولويه وغيره، عن محمّد بن يعقوب الكليني، عن عليّ بن قيس، عن بعض جلاوزه السواد.

قال: شهدت نسيمًا أنفا بسرّ من رأى، وقد كسر باب الدار فخرج إليه وبیده طبرزين، فقال: ما تصنع فى دارى؟

قال (نسيم): إنّ جعفرًا زعم أنّ أباك مضى ولا ولد له، فإن كانت دارك فقد انصرفت عنك، فخرج عن الدار.

بين صفا و مروه خروج می کند، در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان در نزد اوست و مردم را به سمت محشر حرکت می دهد.

چند روزی در محضر مبارک حضرت بودم و پس از آن که به منتهای آرزوی خودم رسیده بودم، امام علیه السلام به من اذن خروج دادند، من هم برای رفتن به منزل خارج شدم. به خدا قسم در مدتی که از مکّه تا کوفه رفتم، در طول این مسیر غلامی همراه من بود و به من خدمت می کرد که فقط خیر و خوشی دیدم. درود و سلام خدا بر محمّد و آل محمّد باد.

۶ / ۲۲۹ - علی بن قیس از یکی از مأموران عراق نقل می کند که گفت: من شاهد بودم که نسیم [غلام مخصوص جعفر کذاب یا معتمد عباسی] در سامرا درب خانه ای را شکست، یک نفر از خانه بیرون آمد و در دستش طبرزین بود، گفت: در

خانه من چه می کنی؟ نسیم گفت: جعفر گمان کرده که پدر شما از دنیا رفته و فرزندى هم ندارد، اگر خانه مال شماست من بر مى گردم. پس از خانه بیرون آمد.

ص: ۴۷۳

قال علي بن قيس: فقدم علينا غلام من خدام الدار فسألته عن هذا الخبر، فقال: من حدّثك بهذا؟ قلت: حدّثني بعض جلاوزه السواد.

فقال لي: لا يكاد يخفي على الناس شيء.

٢٣٠ - وبهذا الإسناد، عن علي بن محمد، عن محمد بن إسماعيل بن موسى بن جعفر عليه السلام - وكان أسن شيخ من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله - قال:

رأيته بين المسجدين وهو غلام.

٢٣١ - وبهذا الإسناد، عن خادم لإبراهيم بن عبده النيسابوري قال: كنت واقفا مع إبراهيم علي الصفا فجاء غلام حتى وقف علي إبراهيم وقبض علي كتاب مناسكه وحدّثه بأشياء.

٢٣٢ - وبهذا الإسناد، عن إبراهيم بن إدريس قال: رأيته بعد مضى أبي محمد عليه السلام حين أيفع وقبّلت يديه ورأسه.

علي بن قيس گفته است: غلامی از خدام خانه نزد ما آمد، از او در مورد این ماجرا سؤال کردم، گفت: چه کسی به تو خبر داده است؟ گفتم: یکی از مأموران حکومتی عراق. گفت: هیچ چیزی از مردم مخفی نمی ماند.

٢٣٠ / ٨ - محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام که پیرترین شخص در میان اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، گفته: حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در حالی که جوان نوری بود، در دو مسجد [مکه و مدینه] دیدم.

٢٣١ / ٩ - خادم ابراهیم بن عبیده نیشابوری گفته: با ابراهیم، بالای کوه صفا ایستاده بودم که جوانی نزدیک آمد تا این که کنار ابراهیم ایستاد. کتاب مناسکش را گرفت و با او صحبت هایی کرد.

٢٣٢ / ١٠ - ابراهیم بن ادریس گفته: پس از شهادت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام ایشان را در حالی که نوجوان بود دیدم و دست و سربار کشان را بوسیدم.

۲۳۳ - وبهذا الإسناد، عن أبي علي بن مطهر قال: رأيتَه. ووصف قَدَه.

۲۳۴ - أحمد بن علي الرازي، عن أبي ذر أحمد بن أبي سوره - وهو محمد بن الحسن بن عبد الله التميمي وكان زيدا - قال: سمعت هذه الحكاياه عن جماعه يروونها عن أبي رحمه الله أنه خرج إلى الحير قال: فلما صرت إلى الحير إذا شاب حسن الوجه يصلّي، ثم إنه ودّع وودّعت وخرجنا، فجئنا إلى المشرعه.

فقال لي: يا با سوره أين تُرِيدُ؟ فقلت: الكوفه. فقال لي: مَعَ مَنْ؟ قلت: مع النَّاسِ. قال لي: لا تُرِيدُ نَحْنُ جَمِيعًا نَمُضِي؟ قلت: ومن معنا؟ فقال: لَيْسَ نُرِيدُ مَعْنَا أَحَدًا. قال: فمشينا ليلتنا فإذا نحن على مقابر مسجد السهله، فقال لي: هُوَ ذَا مَنزِلِكَ، فَإِنْ شِئْتَ فَأَمُضِ.

۱۱ / ۲۳۳ - ابوعلی بن مطهر گفته: حضرت را زیارت کردم. و بعد قد مبارک امام را توصیف کرد.

۱۲ / ۲۳۴ - احمد بن علی رازی، از ابوذر احمد بن ابی سوره - یعنی محمد بن حسن بن عبد الله تميمی که زیدی مذهب هم بود - نقل کرده که گفت: این حکایت را از تعدادی شنیدم که آن ها هم از پدرم رحمه الله روایت می کردند، که پدرم گفته است: من به سمت حیر بیرون رفتم، وقتی که به آنجا رسیدم ناگهان جوانی را با صورتی زیبا دیدم که نماز می خواند. بعد از آنجا رفت و من هم رفتم و هر دو به طرف مشعر آمدیم.

به من گفت: ای ابا سوره! کجا می روی؟ گفتم: کوفه. گفت: با چه کسی؟ گفتم: با مردم. گفت: نمی خواهی که ما با هم برویم؟ گفتم: با چه کسی باشیم؟ گفت: نمی خواهیم کسی با ما باشد. پس با همدیگر شبانه رفتیم، تا یکدفعه به قبرستان مسجد سهله رسیدیم. بعد به من گفت:

اینجا نزدیک منزل توست، اگر می خواهی می توانی بروی.

ثُمَّ قَالَ لِي: تَمَرَّ إِلَى ابْنِ الزَّرَّارِيِّ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى فَنَقُولُ لَهُ: يُعْطِيكَ الْمَالَ الَّذِي عِنْدَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: لَا- يَدْفَعُهُ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: قُلْ لَهُ: بَعْلَامَهُ أَنَّهُ كَذَا وَكَذَا دِينَارًا وَكَذَا وَكَذَا دِرْهَمًا وَهُوَ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا وَعَلَيْهِ كَذَا وَكَذَا مُغَطَّى، فَقُلْتُ لَهُ: وَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ.

قُلْتُ: فَإِنَّ لَمْ يَقْبَلْ مِنِّي وَطَوَّلْتُ بِالذَّلَالَةِ؟ فَقَالَ: أَنَا وَرَاكَ.

قَالَ: فَجِئْتُ إِلَى ابْنِ الزَّرَّارِيِّ، فَقُلْتُ لَهُ فَدَفَعَنِي، فَقُلْتُ لَهُ: [العلامات التي قال لي وقلت له: لقد قال لي: أنا وراك.

فَقَالَ: لَيْسَ بَعْدَ هَذَا شَيْءٌ وَقَالَ: لَمْ يَعْلَمْ بِهَذَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى وَدَفَعَ إِلَيَّ الْمَالَ.

۲۳۵ - وفي حديث آخر عنه وزاد فيه: قال أبو سوره: فسألني الرجل عن حالي فأخبرته

بعد گفت: نزد ابن زراری علی بن یحیی می روی و به او می گویی: مالی را که در اختیار دارد به تو بدهد. گفتم: مال را به من نمی دهد. گفت: به او بگو: به این نشانی که فلان مقدار از آن مال، دینار و فلان مقدار آن درهم است و در فلان جاست و آن را با فلان چیز پوشیده است. به ایشان گفتم: شما که هستید؟ گفت: من محمد بن حسن هستم. گفتم: اگر این علامت را از من قبول نکرد و دلیلی طلب کرد چه؟ گفت: من پشت سرت هستم.

به نزد ابی زراری رفتم و به او گفتم که مال را بدهد، اما حرفم را رد کرد و نداد. آن گاه علاماتی را که آن جوان به من گفته بود، به او گفتم و گفتم که او به من گفته که پشت سرت هستم.

ابن زراری گفت: بیشتر از این دیگر دلیل نمی خواهم، چرا که فقط خداوند از این مال اطلاع داشت و بعد مال را به من داد.

۱۳ / ۲۳۵ - حدیث دیگری از ابی سوره هست که مفصل تر است و این جملات اضافه بر خبر قبلی است که ابی سوره گفته: آن جوان [صاحب الزمان علیه السلام] در مورد احوالاتم از من سؤال کرد و من هم او را از تنگ دستی و عیال وار بودنم باخبر کردم. به

بضیقى وبعیلتی، فلم یزل یماشینی حتی انتهینا إلی النواویس فی السحر فجلسنا، ثم حفر بیده فإذا الماء قد خرج فتوضأ، ثم صلی ثلاث عشره رکعه، ثم قال (لی): امض إلی أبی الحسن علی بن یحیی، فاقراً علیه السلام وقل له: یقول لك الرجل ادفع إلی أبی سوره من السبع مائه دینار التي مدفونه فی موضع کذا وکذا مائه دینار.

وإنی مضیت من ساعتی إلی منزله فدققت الباب فقال: من هذا؟ فقلت قولي لأبی الحسن: هذا أبوسوره، فسمعتة یقول: ما لی ولأبی سوره، ثم خرج إلیّ فسلمت علیه وقصصت علیه الخبر، فدخل وأخرج إلیّ مائه دینار فقبضتها.

فقال لی: صافحتة؟ فقلت: نعم، فأخذ یدی فوضعها علی عینیہ ومسح بها وجهه.

قال أحمد بن علی: وقد روى هذا الخبر، عن محمد بن علی الجعفری و عبد الله بن الحسن بن بشر الخزاز وغيرهما، وهو مشهور عندهم.

همین ترتیب در حال راه رفتن بودیم که وقت سحر به نواویس رسیدیم و نشستیم، بعد با دست مبارکش زمین را گود کرد که یکدفعه از آنجا آب بیرون زد، وضو گرفته، سیزده رکعت نماز خواند. بعد به من فرمود: برو نزد ابو الحسن علی بن یحیی، و به او سلام برسان و بگو آن مرد گفته است: از آن هفتصد دینار که در فلان نقطه دفن کرده ای یکصد دینار را به ابی سوره بده.

من همان ساعت به منزل علی بن یحیی رفتم و دق الباب کردم، گفت: کیست؟ گفتم: به ابی الحسن بگویید: ابو سوره است. من شنیدم که ابو الحسن می گفت: ابو سوره با من چکار دارد. بعد خارج شد، به او سلام کرده و خبرم را برایش گفتم. او هم رفت و یکصد دینار برایم آورد و من هم آن را گرفتم.

ابوالحسن به من گفت: با او مصاحفه هم کردی؟ گفتم: بله. بعد دستم را گرفته و به چشمانش گذاشت و روی صورتش کشید.

احمد بن علی گفته است: این خبر را از محمد بن علی جعفری و عبدالله بن حسن بن بشر خزاز و دیگران هم نقل کرده اند و این خبر مشهور و معروف است.

۲۳۶ - وروی محمّد بن یعقوب رفعه، عن الزهری قال: طلبت هذا الأمر طلبا شاقا حتى ذهب لي فيه مال صالح، فوعدت إلى العمريّ وخدمته ولزمته وسألته بعد ذلك، عن صاحب الزمان عليه السلام فقال لي: ليس إلى ذلك وصول، فخفضت فقال لي: بكر بالغداة، فوافيت فاستقبلني ومعه شاب من أحسن الناس وجها، وأطيبهم رائحة بهيئه التّجار، وفي كفه شيء كهيئه التّجار.

فلما نظرت إليه دنوت من العمريّ فأومأ إليّ، فعدلت إليه وسألته فأجابني عن كلّ ما أردت، ثمّ مرّ لي دخل الدار - وكانت من الدّور التي لا يكثر لها - فقال: العمريّ إن أردت أن تسأل سل فإنّك لا تراه بعد ذا، فذهبت لأسأل فلم يسمع ودخل الدار، وما كلمني بأكثر من أن قال:

۱۴ / ۲۳۶ - زهری گفته: در طلب زیارت حضرت صاحب علیه السلام خیلی مشقّت و سختی کشیدم، تا جایی که در این راه مال بسیار زیادی خرج کردم، تا این که به عمريّ [نایب خاص امام زمان علیه السلام] رسیدم و به او خدمت کرده و ملازمش شدم. بعد از مدّتی از ایشان درباره امام زمان علیه السلام سؤال کردم، او به من گفت: نمی توان به محضر حضرت رسید. بار دوم تواضع و التماس کردم که عمری گفت: فردا صبح بیا. فردا صبح رفتم، به استقبال آمد و همراه او جوانی بود که چهره بسیار زیبا و رایحه و بوی خوشی داشت که از همه خوشبوتر بود، و هیئت و ظاهر تجار را داشت و مثل تجار چیزی در آستینش بود.

وقتی که او را دیدم به سمت عمريّ رفتم، اما او با اشاره به من فهماند که به سمت جوان بروم، به طرف جوان برگشتم و هر چه خواستم پرسیدم، او هم جوابم را داد. بعد حرکت کرد تا این که داخل خانه ای شود، و آن خانه از جمله خانه هایی بود که به آن ها اعتنا نمی شد. عمری به من گفت: بعد از این ایشان را نخواهی دید. هرچه که می خواهی از ایشان بپرس. رفتم که از ایشان اموری را بپرسم اما حضرت اعتنا نکرد و داخل خانه

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقَضِيَ النُّجُومُ. وَدَخَلَ الدَّارَ.

۲۳۷ - أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن عبد الله بن محمد بن خاقان الدهقان، عن أبي سليمان داد بن غسان البحرانی قال: قرأت علی بن سهل إسماعیل بن علی النوبختی [قال: مولد محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسن بن علی بن أبي طالب صلوات الله عليهم أجمعين ولد عليه السلام بسامراء سنة ست وخمسين ومائتين، أمه صقیل ویکئی أباالقاسم، بهذه الكنية أوصی النبی صلی الله علیه و آله أنه قال:

شد، فقط این را فرمودند: ملعون است ملعون است هر کس نماز مغرب(۱)

را تأخیر بیندازد تا ستارگان آسمان مثل شبکه به هم بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تأخیر بیندازد تا این که ستارگان آسمان ناپدید شوند. حضرت پس از گفتن این کلمات وارد خانه شدند.

۱۵ / ۲۳۷ - ابوسلیمان داوود بن غسان بحرانی گفته: به ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی سلام کردم، او به من گفت: ولادت [م ح م د] فرزند امام حسن عسکری فرزند امام هادی، فرزند امام جواد، فرزند امام رضا، فرزند امام کاظم، فرزند امام صادق فرزند امام باقر، فرزند امام سجاد، فرزند امام حسین، فرزند امیرالمؤمنین که سلام و صلوات خداوند نثار آن ها باد، در سامرا و سال ۲۵۶ ه. ق اتفاق افتاد، نام مادرش صقیل و کنیه اش ابالقاسم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این کنیه وصیت کرده و فرمودند:

ص: ۴۷۹

۱- . در متن عبارت «لفظ عشا» آمده که ممکن است در استنساخ و یا چاپ اشتباه شده باشد چرا که وقت مغرب از اول ذهاب حمزه مشرقیه است تا سقوط شفق که با اشتباک نجوم و هم آمدن ستارگان که ستاره ها در آسمان پیدا شوند مساوی است، بنابراین اشتباک نجوم وقت عشا است و تأخیر مغرب تا آن وقت مراد حضرت است نه عشا.

إِسْمُهُ كَاسِمِي وَكُنْيَتُهُ كُنَيْتِي، لَقَبُهُ الْمَهْدِيُّ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال إسماعيل بن عليّ: دخلت على أبي محمّد الحسن بن عليّ عليه السلام في المرضة التي مات فيها وأنا عنده، إذ قال لخادمه عقيد - وكان الخادم أسود نوبياً قد خدم من قبله عليّ بن محمّد وهو ربّي الحسن عليه السلام - فقال [له]:

يَا عَقِيدُ أَغْلِلْ لِي مَاءً بِمِصْطَكِي، فَأَغْلِي لَهْ، ثُمَّ جَاءَتْ بِهِ صَقِيلُ الْجَارِيَةِ أُمُّ الْخَلْفِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فلما صار القدح في يديه وهمّ بشربه فجعلت يده ترتعد حتى ضرب القدح ثنايا الحسن عليه السلام. فتركه من يده وقال لعقيد:

أَدْخُلِ الْبَيْتَ فَإِنَّكَ تَرَى صَبِيًّا سَاجِدًا فَأْتِنِي بِهِ. قال أبوسهل: قال عقيد: فدخلت أتحرّى فإذا أنا بصبيّ ساجد رافع سبابتة نحو السماء فسلمت عليه فأوجز في صلاته، فقلت: إِنَّ سَيِّدِي يَأْمُرُكَ بِالْخُرُوجِ إِلَيْهِ.

اسم او مثل اسم من و كنيه اش كنيه من است، به مهدي ملقب شده است، او حجّت خدا و منتظر و صاحب الزمان عليه السلام است.

اسماعیل می گوید: من در همان بیماری که منجر به شهادت ابی محمّد حسن بن علی عسکری علیهما السلام شد در خدمتشان بودم که حضرت به خادمشان عقید که غلامی سیاه از غلامان شهر نوبه بود و قبلاً هم به امام هادی خدمت کرده و تربیت یافته دست امام حسن عسکری علیه السلام بود، فرمودند: مقداری آب مصطکی برایم بجوشان.

عقید آب را جوشاند، بعد صقیل مادر امام زمان علیه السلام آب را به خدمت حضرت آورد. وقتی که کاسه را به دست او داد و خواست آن را بیاشامد، دست مبارکش لرزید و کاسه به دندان حضرت خورد، آب را کنار گذاشت و به عقید فرمود: داخل خانه شو، آنجا پسری را می بینی که در حال سجده است، او را بیاور.

عقید گفت که وارد خانه شدم و خانه را گشتم، ناگهان بچه ای را دیدم که در سجده است و انگشت شهادت را به سمت آسمان بلند کرده بود. خدمت ایشان سلام کردم، او هم نمازش را مختصر کرده و به اتمام رساند، عرض کردم: مولای من امر می فرمایند که شما

إذا جاءت أمه صقيل فأخذت بيده وأخرجته إلى أبيه الحسن عليه السلام.

قال أبوسهل: فلما مثل الصبي بين يديه سلم وإذا هو دري اللون وفي شعر رأسه قطط مفلج الأسنان، فلما رآه الحسن عليه السلام بكى وقال:

يا سيّد أهل بيته إسقني الماء فإنّي ذاهب إلى ربّي، وأخذ الصبي القدح المعلّي

بالمضيّطكي بيده، ثمّ حرّك شفّتيه، ثمّ سقاه فلما شربه قال: هيئوني للصلاة، فطرح في حجره منديل فوضّاه الصبيّ واحده واحده ومسح على رأسه وقدميه، فقال له أبو محمد عليه السلام:

أبشّر يا بنيّ فأنت صاحب الزمان، وأنت المهدّي وأنت حجه الله على أرضه وأنت ولدي

بيرون بيايد. در همین حین مادرش صقيل آمد و دست ایشان را گرفته و به محضر پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری علیه السلام برد.

ابوسهل می گوید: وقتی که طفل در پیش روی حضرت ایستاد و سلام کرد، دیدم که رنگش مانند درّ بود، موهای سیاه و کوتاهی داشت و دندان های مبارکش از هم جدا بودند.

وقتی امام حسن عسکری علیه السلام ایشان را دید، گریه کرد و فرمودند: ای آقای اهل بیت من! من به سوی پروردگار می روم، به من آب بده و سیرابم کن. بعد پسر بچه [حضرت صاحب الزمان علیه السلام] کاسه جوشیده مصطکی را به دست گرفت و لب های مبارکش را حرکت داد و بعد آن را به ایشان خورانید، و پس از آن که حضرت آب را میل کردند، فرمودند: برای نماز آماده ام کنید. دستمالی در آغوش ایشان پهن کردند و فرزندشان حضرت را وضو داد، صورت و دست هایش را شسته و سرو پای حضرت را مسح کرد.

امام حسن عسکری علیه السلام خطاب به او فرمودند: پسر من! بشارت باد بر تو که صاحب الزمان هستی، تو مهدی و حجّت خدا در زمینی، تو فرزند و وصی من هستی، من پدر تو

وَوَصَّيِّي وَأَنَا وَلَمَدْتُكَ وَأَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَلَدَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتَ خَاتِمُ [الْأَوْصِيَاءِ] الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ وَبَشَّرَ بِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَمَّاكَ وَكَنَّاكَ، بِذَلِكَ عَهْدَ إِلَيَّ أَبِي عَنْ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، رَبَّنَا إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

ومات الحسن بن علی من وقته صلوات الله عليهم أجمعين.

۲۳۸ - عنه، عن أبي الحسين محمّد بن جعفر الأسدي قال: حدّثني الحسين بن محمّد بن عامر الأشعري القمي قال: حدّثني يعقوب بن يوسف الضراب الغساني - في منصرفه من أصفهان - قال: حججت في سنة إحدى وثمانين ومائتين وكنت مع قوم مخالفين من أهل بلدنا.

هستم و تو [م ح م د] فرزند حسن، فرزند علی، فرزند محمّد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمّد باقر، فرزند علی، فرزند حسین، فرزند علی فرزند ابی طالب عليهم السلام هستی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را متولد کرده است [تو از ذریه و اولاد رسول خدا هستی] و تو خاتم اوصیا [و] خاتم ائمه طاهرین هستی و حضرت رسول بشارت تو را داده و به اسم و کنیه تو را نامیده است، آنچه را که به تو گفتم عهدی است که پدرم از پدران طاهرینش که صلوات خدا نثار اهل بیت باد به من سپرده بود. پروردگار ما حمید و مجید است.

امام حسن عسکری علیه السلام در همان وقت از دنیار رحلت فرمود. صلوات الله عليهم اجمعين.

۱۶ / ۲۳۸ - حسین بن محمّد بن عامر اشعری قمی گفته است: یعقوب بن یوسف ضراب غسانی وقتی که از اصفهان بر می گشت، گفت: در سال ۲۸۱ ه. ق با جماعتی از اهل سنت شهرمان به حج بیت الله مشرف شدم، وقتی که به مکه رسیدیم یکی از آن ها

فلما قدمنا مكة تقدّم بعضهم فاكترى لنا دارا في زقاق بين سوق الليل، وهي دار خديجه عليها السلام

تسمّى دار الرضا عليه السلام وفيها عجوز سمراء فسألتها - لما وقفت على أنّها دار الرضا عليه السلام - ما تكونين من أصحاب هذه الدار؟ ولم سميت دار الرضا؟ فقالت: أنا من مواليهم وهذه دار الرضا عليّ بن موسى عليه السلام أسكنيها الحسن بن عليّ عليه السلام فأني كنت من خدمه.

فلما سمعت ذلك منها آنست بها وأسرت الأمر عن رفقائي المخالفين، فكنت إذا انصرفت من الطواف بالليل أنام معهم في رواق في الدار، ونغلق الباب ونلقى خلف الباب حجرا كبيرا كئنا ندير خلف الباب.

فرأيت غير ليله ضوء السراج في الرواق العذى كئنا فيه شبيها بضوء المشعل، ورأيت الباب قد انفتح ولا أرى أحدا فتحه من أهل الدار ورأيت رجلاً ربه أسمر إلى الصفرة ما هو قليل

جدا شد و جلوتر رفت و منزلی برایمان کرایه کرد. آن خانه سرراهی بوده که در میان بازار معروف به سوق اللیل بود، آن خانه خانه خدیجه علیها السلام و به دارالرضا علیه السلام نامیده شده بود، پیرزن گندم گونی آنجا بود - وقتی که متوجه شدم نام آن خانه دارالرضاست - از پیرزن پرسیدم: تو با صاحبان خانه چه نسبتی داری؟ و چرا این خانه را دارالرضا می گویند؟ پیرزن گفت: اینجا خانه علی بن موسی علیهما السلام است و من از دوستداران و محبّین ایشان هستم، امام حسن عسکری علیه السلام در اینجا مرا سکونت داد، به دلیل این که از خدمت کاران ایشان بودم.

وقتی که این جملات را از پیرزن شنیدم، خوشحال شدم، و این مسأله را از همراهان سنی خود مخفی کردم. برنامه من به این صورت بود که در شب ها وقتی که از طواف بر می گشتم با آن ها در ایوان آن خانه می خوابیدم و در خانه را می بستیم و سنگ بزرگی پشت در می گذاشتیم. در چند شب در رواقی که بودیم نور چراغی را می دیدم که شبیه روشنائی مشعل بود و دیدم که در خانه بدون این که کسی آن را باز کند باز شد، مردی با قد متوسط و گندم گون و مایل به زردی را دیدم که لاغر اندام بود.

اللحم، في وجهه سجاده عليه قميصان وإزار رقيق قد تقنّع به وفي رجله نعل طاق فصعد إلى الغرفه في الدار حيث كانت العجوز تسكن، وكانت تقول لنا:

إنّ في الغرفه ابنه لا تدع أحدا يصعد إليها، فكننت أرى الضوء الذي رأيتَه يضيء في الرّواق على الدرجه عند صعود الرجل إلى الغرفه التي يصعدُها، ثمّ أراه في الغرفه من غير أن أرى السراج بعينه وكان الذين معي يرون مثل ما أرى فتوهّموا أن يكون هذا الرجل يختلف إلى ابنه العجوز، وأن يكون قد تمّتع بها فقالوا:

هؤلاء العلويّه يرون المتعه، وهذا حرام لا يحلّ فيما زعموا وكنا نراه يدخل ويخرج ونجىء إلى الباب وإذا الحجر على حاله الذي تركناه وكنا نغلق هذا الباب خوفا على متاعنا، وكنا لا نرى أحدا يفتحه ولا يغلقه والرجل يدخل ويخرج والحجر خلف الباب إلى وقت ننحيه إذا خرجنا.

و در پیشانی اش نشانه سجده داشت، دو پیراهن و یک ردای نازک داشت که سرش را با آن پوشانده بود. در پایش کفش بود، بدون جوراب و به غرفه و اطاقی که پیرزن در آن ساکن بود رفت. پیرزن قبلاً به من گفته بود که در آن غرفه دختری هست و تو کسی را نگذار که به آنجا برود. من وقتی آن روشنایی را که در رواق و راهرو بود دیدم و نیز وقتی که مرد وارد غرفه شد در آنجا دیدم و کسانی که همراه من بودند هم همان روشنایی را دیدند و گمان کردند که این مرد به جهت دختر پیرزن رفت و آمد می کند و دختر را صیغه کرده است. آن ها گفتند: این ها طایفه علویه هستند و متعه یا ازدواج موقت را حلال می دانند و اهل سنت گمان می کنند که این عمل حرام است و حلال نیست. ما این مرد را می دیدیم که رفت و آمد می کرد. به در خانه که می رفتیم سنگ را در همان حالت خودش پشت در می دیدیم. در حالی که ما به خاطر ترس از اسباب و اثاثیه مان درب را محکم می بستیم، و در این مدّت هیچ کس را نمی دیدیم که در را باز کند یا ببندد، در عین حال آن مرد وارد و خارج می شد. تا وقتی که ما برای خروج از خانه می رفتیم سنگ همچنان پشت درب بود.

فلما رأيت هذه الأسباب ضرب على قلبي ووقعت في قلبي فتلطف العجوز وأحبت أن أقف على خير الرجل، فقلت لها: يا فلانة إنني أحب أن أسألك وأفوضك من غير حضور من معي فلا أقدر عليه، فأنا أحب إذا رأيتني في الدار وحدي أن تنزلي إليّ لأسألك عن أمر، فقالت لي مسرعه: وأنا أريد أن أسرّ إليك شيئاً فلم يتهيأ لي ذلك من أجل

من معك، فقلت ما أردت أن تقول؟

فقالت: يقول لك - ولم تذكر أحداً - لا تخاشن أصحابك وشركاءك ولا تلاحهم، فإنهم أعداؤك ودارهم، فقلت لها: من يقول؟ فقالت: أنا أقول، فلم أجسر لما دخل قلبي من الهيبه أن أراجعها، فقلت أي أصحابي تعنين؟ فظننت أنها تعني رفقائي الذين كانوا حجاجاً معي

وقتي که این مسائل را دیدم، شک به قلبم راه پیدا کرد و به وضع موجود مشکوک شدم، بنابراین با پیرزن ملاطفت کردم و دوست داشتم که از مردی که می آمد خبر به دست بیاورم. به پیرزن گفتم: ای فلانی! دلم می خواهد مسائلی را از تو بپرسم، بی آن که رفقای من در جریان قرار بگیرند و دوستانم نباشند ولی این امر برای من ممکن نیست، دوست دارم وقتی که دیدی من در خانه تنها هستم به اتاق ما بیایی تا این که مسأله ای را از تو بپرسم، او هم فوراً به من گفت: من قصد داشتم که رازی را برای تو بازگو کنم اما به خاطر کسانی که همراه تو بودند نتوانستم. گفتم: چه می خواستی بگویی؟ گفت: به تو می گوید - واسم کسی را نبرد - با اصحاب و همراهانت و شریکانت درشتی و مخاصمه نکن و با آن ها مدارا کن چون که دشمنان تو هستند. گفتم: چه کسی این را می گوید؟ گفت: خودم می گویم. من دیگر جسارت نکرده و دوباره نپرسیدم، چرا که هیبت و عظمتی که در درون قلبم ایجاد شده بود مانع شد تا دوباره سؤال کنم. گفتم: کدام اصحاب و دوستانم را می گویی؟ گمان کردم که مقصود او یارانی هستند که با من به سفر حج آمده اند، گفت:

قالت: شركاؤك الذين في بلدك وفي الدار معك، وكان جرى بيني وبين الذين معي في الدار عنت في الدين، فسعوا بي حتى هربت واستترت بذلك السبب فوقفت على أنها عنت أولئك، فقلت لها: ما تكونين أنت من الرضا؟

فقالت: كنت خادمه للحسن بن علي عليه السلام فلمّا استيقنت ذلك قلت: لأسألنها عن الغائب عليه السلام فقلت: بالله عليك رأيتك بعينك، فقالت: يا أخي لم أره بعيني فإني خرجت وأختي حبلتي وبشّرني الحسن بن علي عليه السلام بأنّي سوف أراه في آخر عمري، وقال لي: تكونين له كما كنت لي، وأنا اليوم منذ كذا بمصر وإثما قدّمت الآن بكتابه ونفقه وجه بها إليّ على يدي رجل من

كسانی که در شهر تو شریک بودند و الآن هم در این خانه با تو هستند. بین من و همراهانم در سفر حجّ بر سر مذهب و اعتقادات، اختلافی در گرفت و آن ها پشت سر من سخن چینی کردند، به همین دلیل فرار کرده و مخفی شدم و اینجا فهمیدم که منظور پیرزن از اصحاب همین اشخاص است.

بعد از پیرزن پرسیدم: تو با امام رضا علیه السلام چه نسبتی داری؟ گفت: من خدمت کار امام حسن عسکری علیه السلام بودم. وقتی یقین کردم که او از جمله دوستان اهل بیت علیهم السلام است، با خودم گفتم: از امام غائب علیه السلام از او می پرسم. بنابراین گفتم: تو را به خدا قسم می دهم که به چشم خودت ایشان را دیده ای؟ گفت: ای برادر! من او را به چشم خودم ندیده ام، چون وقتی که از خانه امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدم، خواهرم حامله بود(۱).

أمّا امام حسن عسکری علیه السلام به من مژده داد که در آخر عمرم حضرت را می بینم و به من فرمودند: در نزد قائم علیه السلام چنان خواهی بود که در نزد من هستی.

قبلاً مدّتی در مصر بودم و الآن به حجّ و مکه آمده ام، آن هم به خاطر نامه و خرجی که سی دینار بود و حضرت توسط مردی از اهالی خراسان که نمی توانست به عربی

ص: ۴۸۶

۱- . ممکن است منظور ایشان از خواهر، نرجس خاتون بوده به جهت این که هر دو کنیز بودند.

أهل خراسان لا يفصح بالعربيّه، وهى ثلاثون ديناراً وأمرنى أن أحجّ سنتى هذه فخرجت رغبه منى فى أن أراه. فوقع فى قلبى أن الرجل الذى كنت أراه يدخل ويخرج هو هو.

فأخذت عشرة دراهم صحاحاً، فيها سنّه رضويّه من ضرب الرضا عليه السلام قد كنت خبأتها لألقيها فى مقام إبراهيم عليه السلام، وكنت نذرت ونويت ذلك، فدفعتها إليها وقلت فى نفسى أدفعها إلى قوم من ولد فاطمه عليها السلام أفضل ممّا ألقىها فى المقام وأعظم ثواباً، فقلت لها:

ادفعى هذه الدراهم إلى من يستحقّها من ولد فاطمه عليها السلام وكان فى نيتى أن ألقى رأيتها هو الرجل، وإنّما تدفعها إليه، فأخذت الدراهم وصعدت وبقيت ساعه ثمّ نزلت، فقالت: يقول لك: ليس لنا فيها حقّ اجعلها فى الموضع الذى نويت، ولكن هذه الرضويّه خذ ممّا بدلها وألقها فى الموضع الذى نويت، ففعلت وقلت فى نفسى: الذى أمرت به عن الرجل.

صحبت كند به من رسانده بودند و [در نامه] به من امر فرموده بودند که امسال به حجّ مشرف می شوم و من هم از شدت اشتیاق زیارت حضرت از مصر خارج شدم.

در همین حین به دلم افتاد که مردی را که می دیدم وارد و خارج می شود، همان حضرت است. ده درهم صحیح که شش عدد آن سکه ضرب شده به نام امام رضا علیه السلام بود و نذر کرده بودم که آن ها را در مقام ابراهیم بیندازم و به همین منظور در همیان پنهان کرده بودم را به پیرزن دادم و با خودم گفتم که این پول ها را به فرزندان فاطمه علیها السلام بدهد بهتر از این است که در مقام ابراهیم بیندازم و ثوابش هم بیشتر است، بنابراین به او گفتم:

این درهم ها را به کسی از اولاد فاطمه علیها السلام که نیازمند و مستحق به آن باشد پرداخت کن. در نیتم این بود که پیرزن درهم ها را به همان مردی می دهد که من دیده ام. پیرزن درهم ها را گرفت و به طبقه بالا و اتاق خودش رفت و ساعتی بعد برگشت پایین و گفت: به تو می فرماید: ما حقى در این درهم ها نداریم، آن ها را همان جایی که نیت کرده ای [مقام ابراهیم] قرار بده، اما در مورد سکه رضويّه، بدلش را [به همان مقدار] از ما بگیر، بعد در آنجا که نیت داشتی بینداز. من هم عیناً همین کار را کردم و با خودم گفتم: آنچه که پیرزن امر کرد از طرف همان مرد است.

ثم كان معي نسخة توقيع خرج إلى القاسم بن العلاء بأذربيجان فقلت لها: تعرضين هذه النسخة على إنسان قد رأى توقعات الغائب، فقالت ناولني فأني أعرفها، فأريتها النسخة وظننت أن المرأه تحسن أن تقرأ فقالت: لا يمكنني أن أقرأ في هذا المكان فصعدت الغرفة، ثم أنزلته فقالت: صحيح وفي التوقيع أبشركم ببشرى ما بشرت به (إياه) وغيره.

ثم قالت: يقول لك إذا صليت على نبيك صلى الله عليه وآله كيف تصلى (عليه)؟ فقلت أقول: اللهم صل على محمد وآل محمد وبارك على محمد وآل محمد كأفضل ما صليت وباركت وترحمت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد.

فقال: لا إذا صليت عليهم فصل عليهم كلهم وسّمهم، فقلت: نعم، فلما كانت من الغد نزلت

بعد نسخة توقيع شريف صاحب الزمان عليه السلام را که برای قاسم بن علاء در آذربایجان صادر شده بود و همراه من بود [به پیرزن داده و] گفتم: این نسخه را به کسی که توقعات حضرت را زیارت کرده نشان بده [تا صحت و سقم آن معلوم شود]. گفتم: نسخه را به من بده من توقع را می شناسم. نسخه را دید و من گمان می کردم که می تواند توقع را بخواند، پس گفتم: من در اینجا نمی توانم این نسخه را بخوانم. لذا به غرفه بالا رفته و سپس پایین آمد، گفتم: توقع صحیح است و عبارت آن نسخه این بود: به مژده ای شما را بشارت می دهم که تا به حال به کسی مژده آن را نداده ام.

پیرزن گفت: به تو می فرماید که اگر بخواهی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صلوات بفرستی چگونه می گویی؟ گفتم که می گویم: پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و بر محمد و آل محمد تحیت و درود خود را مبارک گردان، آن گونه که بهتر و بالاتر از صلوات و رحمت و برکاتی باشد که به ابراهیم و آل او دادی، خدایا تو پسندیده شده و بزرگی.

[زن گفت که حضرت] فرمودند: نه، وقتی به ایشان صلوات می فرستی به همگی آل محمد صلوات بفرست و نام ایشان را بیاور. گفتم: بله. روز بعد پیرزن پایین آمد و دفتر

ومعها دفتر صغير، فقالت: يقول لك: إذا صليت على النبي فصل عليه وعلى أوصيائه على هذه النسخة، فأخذتها وكنت أعمل بها، ورأيت عدّه ليال قد نزل من الغرفة وضوء السراج قائم.

وكنت أفتح الباب وأخرج على أثر الضوء وأنا أراه - أعنى الضوء - ولا أرى أحدا حتى يدخل المسجد، وأرى جماعه من الرجال من بلدان شتى يأتون باب هذه الدار، فبعضهم يدفعون إلى العجوز رقاعا معهم، ورأيت العجوز قد دفعت إليهم كذلك الرقاع فيكلمونها وتكلمهم ولا أفهم عنهم، ورأيت منهم في منصرفنا جماعه في طريقي إلى أن قدمت بغداد.

نسخه الدفتر الذي خرج:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَحُجَّجِهِ

کوچکی هم در دستش بود و گفت: به شما می فرماید: وقتی که بر پیامبر صلوات می فرستی، به ایشان و اوصیای بزرگوارش مطابق با این نسخه صلوات بفرست. من هم نسخه را گرفته و به آن عمل کردم.

چند شب ایشان را دیدم که از غرفه پایین می آمد و آن روشنایی هم بود و من هم در را باز کرده و در پی روشنایی می رفتم، به گونه ای که روشنایی را می دیدم ولی کسی را نمی دیدم، تا این که داخل مسجد می شد و می دیدم که تعداد زیادی از مردم از شهرهای مختلف به درب این خانه می آمدند، بعضی از آن ها رقعہ ها و نامه هایی به پیرزن می دادند و می دیدم که پیرزن هم رقعہ هایی به آن ها می داد، با هم صحبت می کردند، ولی من کلمات آن ها را نمی فهمیدم، تعدادی از آن ها را در وقت مراجعتم به بغداد در راه دیدم.

«متن نسخه دفتری که از ناحیه حضرت صادر شده است»

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداوند! بر محمد درود فرست، او که آقای رسولان، و آخرین پیامبران،

رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْمُتَتَجِبِ فِي الْمِشَاقِ، الْمُضِيَطْفَى فِي الظُّلَالِ، الْمُطَهَّرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ، الْبَرِيءِ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ، الْمُؤَمَّلُ لِلنَّجَاهِ، الْمُزْتَجِي لِلشَّفَاعَةِ، الْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ دِينَ اللَّهِ .

اللَّهُمَّ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ وَعَظِّمْ بُرْهَانَهُ وَأَفْلِحْ حُجَّتَهُ وَارْزُقْ دَرَجَتَهُ وَأَضِيءْ نُورَهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَأَعْطِهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَاللِّدْرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ.

وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَقَائِدِ الْعُرَى الْمُحَجَّجِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَصَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و حجت پروردگار عالمیان، و برگزیده عهد و پیمان خداوند، و اختیار شده در عالم ذر، پاک و پاکیزه از هر آفت، آرزوی نجات از مهالک دنیا و آخرت، و امید شفاعت به اوست، و دین خدا به او سپرده شده است.

خداوند! بنیانش را شریف و برهان و دلیلش را بزرگ فرما، و حجتش را بر خلائق واضح نما، و مرتبه اش را بلند کن، و نور او را بیفزا و چهره اش را سفید [و نورانی] فرما، و برتری و فضیلت به او عطا کن، درجه و وسیله او را رفیع نما، و روز قیامت او را با مقام پسندیده مبعوث فرما که اولین و آخرین به مقام و منزلت او غبطه بخورند.

و درود و رحمت خود را بر امیر مؤمنان و وارث رسولان و امام و پیشوای پیشانی سفیدان روز قیامت و آقای وصیان و حجت پروردگار عالمیان فرست.

و درود و رحمت خود را بر حسن بن علی که امام مؤمنان و وارث رسولان و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

وَصَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و سلام و صلوات خود را بر حسین بن علی، که امام مؤمنان، و وارث رسولان خدا و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

و رحمت و صلوات خود را بر علی بن حسین [امام سجاد]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

و رحمت و صلوات خود را بر محمد بن علی [امام باقر]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

و رحمت و صلوات خود را بر جعفر بن محمد [امام صادق]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

و رحمت و صلوات خود را بر موسی بن جعفر [امام کاظم]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

و رحمت و صلوات خود را بر علی بن موسی [امام رضا]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

و رحمت و صلوات خود را بر محمد بن علی [امام جواد]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلِّ

عَلَى الْخَلْفِ الصَّالِحِ الْهَادِي الْمَهْدِي إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَيْمَةِ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ الْعُلَمَاءِ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ، دَعَائِمِ دِينِكَ، وَأَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ وَتَرَاجِمِهِ وَحَيْبِكَ وَحُجَجِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَخُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَأَصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ وَأَرْتَضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ وَخَصَّصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَجَلَّلْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَغَشَّيْتَهُمْ بِرَحْمَتِكَ وَرَبَّيْتَهُمْ بِنِعْمَتِكَ وَعَدَّيْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ

و رحمت و صلوات خود را بر علی بن محمد [امام هادی]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

و رحمت و صلوات خود را بر حسن بن علی [امام حسن عسکری]، که امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان است بفرست.

و رحمت و صلوات خود را بر خلف صالح که هدایت کننده و هدایت شده است، امام مؤمنان، و وارث رسولان، و حجت پروردگار جهانیان فرست.

خداوندا! رحمت و صلوات خود را بر محمد و اهل بیتش که پیشوایان هدایت گر و هدایت شده اند بفرست، آنان که عالمان راستگو، نیکوکاران پرهیزکار، ستون های دین تو، و ارکان توحید تو، و مترجمان وحی تو هستند، و حجت های تو بر خلقت، و جانشینان تو در زمینت هستند. کسانی که ایشان را برای خودت اختیار کردی، و بر بندگانت آن ها را برگزیدی و برای [ترویج و تبلیغ] دینت به آن ها راضی شدی، و به معرفت و شناخت خودت مخصوصشان فرمودی، و به کرامت و بزرگواری خودت از آن ها تجلیل کردی و در رحمت گسترده ات ایشان را غرق کردی، و به نعمت تربیتشان فرمودی، و به حکمت به آن ها خوراک

وَأَلْبَسْتَهُمْ نُورَكَ وَرَفَعْتَهُمْ فِي مَلَكُوتِكَ وَحَفَفْتَهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ وَشَرَّفْتَهُمْ بِنَبِيِّكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمْ صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً طَيِّبَةً لَا يُحِيطُ بِهَا إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَسَعُهَا إِلَّا عِلْمُكَ وَلَا يُحْصِيهَا أَحَدٌ غَيْرُكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ الْمُحِبِّي سُنَّتِكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ، الدَّلِيلِ عَلَيْكَ وَحُجَّتِكَ

عَلَى خَلْقِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ وَشَاهِدِكَ عَلَى عِبَادِكَ.

اللَّهُمَّ أَعِزَّ نَصْرَهُ وَمُدِّ فِي عُمْرِهِ وَزَيْنِ الْأَرْضِ بِطُولِ بَقَائِهِ.

اللَّهُمَّ اكْفِهِ بَغْيَ الْحَاسِدِينَ وَأَعِذْهُ مِنْ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَادْحَرْ عَنْهُ إِرَادَةَ الظَّالِمِينَ وَتُخْلِصْهُ مِنْ أَيْدِي الْجَبَّارِينَ.

[معنوی] دادی و ایشان را با نورت پوشاندی، و [ذکر و نامشان را] در ملکوت بلند مرتبه فرمودی، و ایشان را در حلقه ای از ملائکه ات قرار دادی، و به وسیله پیامبرت شرافت و بزرگی عنایت کردی.

خداوندا! رحمت و صلواتی فراوان، دائم و پاک را بر محمد و آل محمد فرست که کسی به جز تو به آن احاطه نداشته باشد، و دانشی جز علم تو به آن نرسد، و هیچ کسی غیر از تو نتواند آن را بشمارد.

خداوندا! صلوات و رحمت بر ولی خودت بفرست، او که سنتت را زنده می کند، و قائم به امر توست، و دعوت کننده به ولایت توست و بر صراط تو دلیل است، و حجت تو بر خلقت، و خلیفه ات در زمینت، و گواه تو بر بندگانت می باشد.

خداوندا! به نصرت و یاری [خود] او را عزیز و گرامی کن، و عمرش را طولانی، و زمین را به طول بقای او مزین فرما.

خداوندا! او را از ظلم حسودان محافظت کن، و از شر حيله گران پناه ده و قصد و غرض ظلم ستمگران را از او دور کن، و از دست جباران و مستکبران نجاتش فرما.

اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَشَيْعَتِهِ وَرَعِيَّتِهِ وَخَاصَّتِهِ وَعَامَّتِهِ وَعِيدُوهُ وَجَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَتَسِرُّ بِهِ نَفْسُهُ وَبَلِّغْهُ أَفْضَلَ
أَمَلِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا مَجَى مِنْ دِينِكَ وَأَخِي بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ كِتَابِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ غَضًّا
جَدِيدًا خَالِصًا مُخْلِصًا لَا شَكَّ فِيهِ وَلَا شُبْهَةَ مَعَهُ وَلَا بَاطِلَ عِنْدَهُ وَلَا بَدْعَهُ لَدَيْهِ.

اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ وَهُدِّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بَدْعَةٍ وَأَهْدِمْ بِعِزَّتِهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ وَأَقْصِمْ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ وَأَحْمِدْ بِسَيِّفِهِ كُلَّ نَارٍ وَأَهْلِكْ بِعَدْلِهِ
كُلَّ جَبَّارٍ وَأَجْرِ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ وَأَذِلَّ لِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ.

خداوندا! در خصوص خود او، و اولادش، و شیعیانش، رعیت و خاصان او و عموم منسوبان به او و دشمنان او و تمام اهل دنیا
به آن حضرت چیزی را عطا کن که چشمش به آن روشن شده و موجب خشنودی و سرور او شود. او را به بهترین آرزوهایش
در دنیا و آخرت برسان که تو بر هر امری قادر و توانا هستی.

خداوندا! آنچه را از دین تو از بین رفته به وسیله او تازه کن، و به وسیله ایشان آنچه را که از کتاب تو تبدیل شده زنده کن، و
آنچه را از احکام و دستوراتت تغییر یافته آشکار و اصلاح کن، تا این که دینت به سبب او تازه و خالص و پاک شده و هیچ
شک و تردیدی در آن نباشد، و همچنین باطل و بدعت در آن نباشد.

خداوندا! به وسیله نور او، هر ظلمت و تاریکی را نورانی فرما، و بنای هر بدعتی را به وسیله او از هم بپاش، و با عزت او هر
ضلالت و گمراهی را از بین ببر، و به وسیله او هر جباری را در هم شکن، و هر آتش فتنه ای را با شمشیر او خاموش فرما، و با
عدلش هر گردنکش متکبری را هلاک کن، و حکم او را بر هر حکم دیگری حاکم و غالب نما، و هر سلطان و فرمانروایی را
در برابر سلطنت او خاضع و فروتن فرما.

اللَّهُمَّ أَذِلَّ كُلَّ مَنْ نَآوَاهُ وَأَهْلِكَ كُلَّ مَنْ عَادَاهُ وَأَمَكَّرَ بِمَنْ كَادَهُ وَأَسَدَّ تَأَصِّلَ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ وَأَسَدَّتْهُنَّ بِأَمْرِهِ وَسَعَى فِي إِطْفَاءِ نُورِهِ
وَأَرَادَ إِخْمَادِ ذِكْرِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلَى الْمُرْتَضَى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ الرِّضَا وَالْحُسَيْنِ الْمُصْطَفَى وَجَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ، مَصَابِيحِ
الدُّجَى وَأَعْلَامِ الْهُدَى وَمَنَارِ التَّقَى وَالْعُزْوَةِ الْوُثْقَى وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِهِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ
وُلْدِهِ وَمُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَأَزِدْ فِي آجَالِهِمْ وَبَلِّغْهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ دِينًا دُنْيَا وَآخِرَةً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

خداوندا! هر کسی را که قصد آزار او را دارد خوار و ذلیل کن، همه کسانی را که با او دشمنی می کنند نابود فرما، و مکر کن
بر هر کسی که بر علیه او حيله گری می کند. هر کسی که حق او را انکار می کند و امر ولایت او را سبک می شمارد، و برای
خاموش کردن نورش تلاش می کند، و سعی در فراموش شدن ذکر و یادش می کند را بیچاره و مستأصل کن.

خداوندا! بر محمد مصطفی، و علی مرتضی، و فاطمه زهرا و حسن رضا، و حسین مصطفی و تمامی اوصیا و جانشینان، درود و
سلام و صلوات فرست، آنان که چراغ های تاریکی و نشانه های هدایت، و مناره های پرهیزکاری و ریسمان مستحکم و
ناگستنی، و راه مستقیم هستند و بر ولی خودت [امیرمؤمنان] و والیان عهد و پیمانت، و امامان از نسل او صلوات فرست. خدایا
عمرهایشان را طولانی فرما و آن ها را به منتهای آرزویشان در دین و دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیزی توانایی.

فصل چهارم: در معجزات صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت

اشاره

ص: ۴۹۷

وأما ظهور المعجزات الدالّة على صحّته إمامته في زمان الغيبة فهي أكثر من أن تحصي غير أنّا نذكر طرفا منها.

۲۳۹ - أخبرنا جماعه، عن أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه، عن محمّد بن يعقوب رفعه إلى محمّد بن إبراهيم بن مهزيار قال: شككت عند مضيّ أبي محمّد عليه السلام و كان اجتمع عند أبي مال جليل فحمله و ركب السفينه، و خرجت معه مشيعا له، فوعك و عكا شديدا.

فقال: يا بنّي ردّني (ردّني) فهو الموت و اتق الله في هذا المال، وأوصي إليّ ومات.

در مورد ظاهر شدن معجزاتی از حضرت ولی عصر علیه السلام در زمان غیبت که دلالت بر صحّت امامت ایشان دارد، اخبار بسیار زیادی است به حدّی که قابل شمارش نیست و ما فقط تعدادی از آن ها را متذکر می شویم.

در معجزات حضرت در زمان غیبت

۱ / ۲۳۹ - محمّد بن ابراهیم بن مهزیار گفته است: پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در خصوص امام پس از ایشان شکّ کردم، از طرفی مال زیادی [که مربوط به امام علیه السلام بود] در نزد پدرم جمع شده بود، اموال را حمل کرده و سوار کشتی شد و من هم برای بدرقه پدرم بیرون رفتم، که ناگهان تب شدیدی بر پدرم عارض شد. به من گفت: پسر مرا برگردان که این مریضی مرگ است و در مورد این مال تقوی پیشه کن. آن گاه به من وصیت فرموده و از دنیا رفتند.

فقلت فی نفسی: لم یکن أبی لیوصی بشیء غیر صحیح، أحمل هذا المال إلى العراق وأكثری دارا علی الشطّ، ولا أخبر أحدا، فإنّ وضح لی شیء کوضوحه آیام أبی محمّد علیه السلام أنفذته وإلا تصدّقت به.

فقدمت العراق واكثریت دارا علی الشطّ وبقیت آیاما، فإذا أنا برسول معه رقعه فیها: یا محمّد معک کذا (وکذا) فی جوف کذا وکذا حتّی قصّ علیّ جمیع ما معی ممّا لم أحط به علما، فسلمت المال إلى الرسول وبقیت آیاما لا یرفع بی رأس فاغتمت.

فخرج إلى: قَدْ أَقْمَنَّاكَ مَقَامَ أَبِيكَ فَأَحْمِدِ اللَّهَ .

۲۴۰ - وبهذا الإسناد، عن الحسن بن الفضل بن یزید الیمانی قال: کتبت فی معینین

با خودم گفتم: پدرم وصیت به امر غیر صحیح نمی کند، لذا مال را برداشته به عراق می برم و در کنار شط فرات خانه ای کرایه می کنم، و احدی را هم از موضوع مطلع نمی کنم. اگر امر امامت برایم واضح و آشکار شد، همچنان که در ایام ابی محمّد علیه السلام واضح شده بود، اموال را به آن امام تقدیم می کنم، در غیر این صورت همه مال را صدقه می دهم.

به عراق آمدم، خانه ای در کنار شط کرایه کردم و چند روزی آنجا بودم، ناگهان پیکی آمد و نامه ای به همراهش بود که در آن نوشته بود: ای محمّد! فلان مبلغ مال نزد توست و فلان جا و مکان است. تا این که همه آن اموال را که با من بود حتی اموری را که من خودم نمی دانستم را برایم بیان کرده بود، لذا اموال را به پیک واگذار کردم. ولی چند روزی در آنجا ماندم، کسی هم به من سر نمی زد، به همین دلیل ناراحت و غمگین شدم تا این که توقیع شریف برایم آمد: ما تو را جانشین پدرت قرار دادیم، پس شکر خدا را به جا بیاور.

۲ / ۲۴۰ - حسن بن فضل بن یزید یمانی گفته است: در دو مورد مطالبی را [محرر مبارک حضرت] نوشتم و قصد داشتم در مسأله سومی هم مطالبی بنویسم که ترسیدم

ص: ۵۰۰

وأردت أن أكتب في الثالث وامتنعت منه مخافه أن يكره ذلك، فورد جواب المعنيين والثالث الذي طويته مفسراً.

٢٤١ - وبهذا الإسناد، عن بدر - غلام أحمد بن الحسن - قال: وردت الجبل وأنا لا أقول بالإمامه، أحبهم جمله إلى أن مات يزيد بن عبد الملك، فأوصى إليّ في علته أن يدفع الشهرى السمند وسيفه ومنطقته إلى مولاه فخفت إن لم ادفع الشهرى إلى إذ كوتكين نالني منه استخفاف، فقومت الدابه والسيف والمنطقه بسبعمائيه دينار في نفسى، ولم أطلع عليه أحدا، فإذا الكتاب قد ورد عليّ من العراق أن وجه السبعمائيه دينار التي لنا قبلك من ثمن الشهرى السمند والسيف والمنطقه.

مورد پسند ایشان نباشد، لذا از نوشتن آن امتناع ورزیدم. جواب حضرت در دو مورد اول و همچنین سومین مسأله که از نوشتنش خوداری کرده بودم با تفصیل و توضیح برایم آمد.

٢٤١ / ٣ - بدر - غلام احمد بن حسن - گفته است: وارد منطقه جبل شدم، اهالی آنجا را دوست می داشتم اما قائل به امامت نبودم، تا این که یزید بن عبدالملک از دنیا رفت. در بیماری که منجر به مرگش شد، به من وصیت کرد اسبش را با زین و شمشیر و شال کمرش [حمایل] به دوستش کوتکین(١)

برسانم. از طرفی هم ترسیدم که اگر اسب را به او ندهم به من اهانت کرده، مورد اذیت و آزار قرار دهد. بنابراین اسب و شمشیر و شال کمر را پیش خودم به هفتصد دینار قیمت گذاری کردم و احدی را هم از این موضوع مطلع نکرده بودم که نامه ای از عراق به دستم رسید به این مضمون که هفتصد دینار قیمت اسب و شمشیر و شال کمر را که در ذمه تو داریم برای ما بفرست.

ص: ٥٠١

١- . کوتکین بن ساتکین ترک از سرداران و فرماندهان سپاه مهتدی عباس بود. تاریخ طبری، ج ٩، ص ٤٦٥، دارالتراث بیروت.

۲۴۲ - وبهذا الإسناد، عن عليّ، عمّن حدّثه قال: ولد لي مولود فكتبت أستاذن في تطهيره (في) اليوم السابع، فورد لا- تفعل، فمات اليوم السابع أو الثامن، ثمّ كتبت بموته فورد سيخلف الله غيره وتسمّيه أحمد ومن بعد أحمد جعفر، فجاء كما قال.

۲۴۳ - وبهذا الإسناد، عن عليّ بن محمّد، عن أبي عقيل عيسى بن نصر قال: كتب عليّ بن زياد الصيمريّ يلمس كفنا، فكتب إليه: إِنَّكَ تَحْتَاجُ [إِلَيْهِ] فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ.

فمات في سنه ثمانين، وبعث إليه بالكفن قبل موته.

۲۴۴ - محمّد بن يعقوب، عن عليّ بن محمّد قال: خرج نهي عن زیاره مقابر قریش والحیر.

۴ / ۲۴۲ - با استناد به سند روایت قبلی، علی از کسی که برایش نقل کرده می گوید که گفت: فرزندی برایم متولد شد، به حضرت نامه ای نوشتم و اجازه خواستم که بچه را در روز هفتم تطهیر و ختنه کنم. جواب آمد که این کار را نکن. بچه روز هفتم یا هشتم از دنیا رفت، بعد نامه نوشتم که فرزندم مرده است، جواب آمد که به زودی خداوند فرزندی را جانشین او می فرماید، نامش را احمد بگذار و بعد از احمد را جعفر نام گذاری کن. و همان طور که فرموده بودند شد.

۵ / ۲۴۳ - ابو عقیل عیسی بن نصر گفته: علی بن زیاد صمیری [یاسمیری] به محضر امام علیه السلام نامه ای نوشت و کفن درخواست کرد، حضرت در جواب او مرقوم فرمودند: شما در سال هشتاد محتاج کفن خواهی شد.

علی بن زیاد در همان سال هشتاد از دنیا رفت و پیش از مرگش نیز، امام علیه السلام برایش کفن فرستاد.

۶ / ۲۴۴ - علی بن محمّد گفته است: توقیعی از ناحیه مبارک حضرت صادر شد مبنی بر نهي از زیارت مقبره های قریش و حائر مقدّس حسینی [که کاظمین - سامرا - کوفه و کربلا را زیارت نکنید].

فلما كان بعد أشهر، دعا الوزير الباقطاني فقال له: إلق بنى الفرات والبرسيين وقل لهم لا تزوروا مقابر قریش، فقد أمر الخليفة أن يتفقّد كلّ من زار فيقبض عليه.

وأما ما ظهر من جهته عليه السلام من التوقيعات فكثيره نذكر طرفا منها:

٢٤٥ - أخبرني جماعه، عن أبي محمد التلعكبري، عن أحمد بن عليّ الرازي، عن الحسين بن عليّ القميّ قال: حدّثني محمد بن عليّ بن بنان الطلحي الآبي، عن عليّ بن محمد بن عبده النيسابوري قال: حدّثني عليّ بن إبراهيم الرازي قال: حدّثني الشيخ الموثوق به بمدينة السلام قال: تشاجر ابن أبي غانم القزويني وجماعه من الشيعة في الخلف، فذكر ابن أبي غانم أنّ أبا محمد عليه السلام مضى ولا خلف له، ثمّ إنهم كتبوا في ذلك كتابا وأنفذوه إلى الناحية وأعلموه بما تشاجروا فيه، فورد جواب كتابهم بخطّه عليه وعلى آباءه السلام:

چند ماه از این ماجرا گذشت، وزیر بغداد باقطنی را احضار کرده و گفت: به طایفه بنی فرات و اهل برس بگو که مقابر قریش را زیارت نکنند چون که خلیفه دستور داده که جست و جو کنند، هر کسی که آنجا را زیارت می کند دستگیر کنند.

توقيعات وارده از حضرت صاحب الزمان عليه السلام

١ / ٢٤٥ - علی بن ابراهیم رازی گفته است: شیخ مورد اعتمادی در بغداد گفت: ابن ابی غانم قزوینی و جمعی از شیعیان در مورد جانشین امام حسن عسکری علیه السلام بحث و مشاجره می کردند، ابن ابی غانم مدعی شده بود که ابامحمد امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته و جانشینی هم برای ایشان نمانده است. لذا جماعت شیعه در این خصوص نامه ای را جهت ناحیه مقدسه حضرت صاحب نوشتند و مسأله را به محضر مبارک امام علیه السلام

گزارش دادند. جواب نامه آن ها با خط مبارک حضرت به این ترتیب آمد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْفِتَنِ وَوَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ وَأَجَارَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ إِنَّهُ
أَنْهَى إِلَيَّ اِزْتِيَابَ جَمَاعِهِ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وُلاهِ أُمُورِهِمْ، فَعَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا، وَسَاءَ مَا فِيكُمْ لَا
فِينَا، لِأَنَّ اللَّهَ - مَعَنَا وَلَا فَاقَهُ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا وَنَحْنُ صِنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدَ صِنَائِعُنَا.

يا هؤلاء! ما لكم في الرِّيبِ تترددون وفي الحَيْرَةِ تتعكسون؟ أوما سمعتم الله - عزوجل - يقول: «يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله -
وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداوند تبارک و تعالی ما و شما را از گمراهی و فتنه های روزگار محافظت فرماید [و سربلندی کرامت کند] و به ما و شما
روح یقین را مرحمت فرماید و از سختی و بدی روز قیامت، ما و شما را در پناهش قرار دهد. در مورد شک و تردید تعدادی
از شما در امر دین، و آنچه از شک و سرگردانی در مورد والیان امر امامت به قلب آن ها وارد شده است اخباری به من رسیده
و موجب ناراحتی و غم و اندوه ما شده، آن هم برای شما نه برای خودمان. چرا که خداوند تبارک و تعالی با ماست و به غیر
حضرت حق هیچ نیازی نداریم، حق با ماست، پس از کسی که از ما دوری بجوید و با ما نیاید هرگز وحشتی نداریم. ما
پرورش یافتگان پروردگاران هستیم و خلق خدا پرورش یافتگان ما هستند.

ای مردم! برای شما چه اتفاقی افتاده است که در شک و تردید افتادید؟ و در حیرت و سرگردانی وارونه شده اید [راه برعکسی
می روید]؟ آیا نشنیده اید که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند و پیامبر و
صاحبان امر از خودتان اطاعت کنید»؟ (۱)

ص: ۵۰۴

أَوْ مَا عَلَّمْتُمْ مَا جَاءَتْ بِهِ الْآثَارُ مِمَّا يَكُونُ وَيُحَدِّثُ فِي أَيْمَتِكُمْ عَنِ الْمَاضِيْنَ وَالْبَاقِيْنَ مِنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ أَوْ مَا رَأَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَعَاقِلَ تَأْوُونَ إِلَيْهَا وَأَعْلَامًا تَهْتَدُونَ بِهَا مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمَاضِيَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَلَّمَا غَابَ عِلْمٌ بَدَأَ عِلْمٌ، وَإِذَا أَفَلَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ؟ فَلَمَّا قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبْطَلَ دِينَهُ وَقَطَعَ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، كَلَّا مَا كَانَ ذَلِكَ وَلَا يَكُونُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَيُظْهَرَ أَمْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَهُمْ كَارِهِوْنَ.

وَإِنَّ الْمَاضِيَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى سَعِيدًا فَقِيدًا عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَفِينَا وَصِيَّتُهُ

آیا آثار و اخباری که در مورد امامان گذشته و آینده عليهم السلام برای شما آمده را نمی دانید؟ آیا ندیدید که خداوند چگونه برای شما پناهگاه هایی ایجاد فرمود تا به آن ها پناه برده و مأوی کنید؟ و از زمان آدم علیه السلام تا امامی که گذشته است [یعنی امام حسن عسکری علیه السلام] علامت هایی گذاشت تا به واسطه آن ها هدایت بشوید؟ و هر وقت علم هدایتی غایب شده، از دنیا رفت، علم دیگری ظاهر شد؟ و هرگاه ستاره ای تاریک شد ستاره دیگری طلوع کرد؟ آن گاه که خداوند تبارک و تعالی او را به جوار رحمت خود برد، شما خیال کردید که خداوند دینش را باطل و اسباب و وسائط ارتباط بین خود و خلقش را قطع کرده است؟ هرگز این گونه نیست و تا قیامت هم این اتفاق نخواهد افتاد. و امر خداوند سبحان ظاهر می شود، در حالی که آن ها [مرددین و شکاک ها] علاقه ای به این امر ندارد.

تحقیقا امام گذشته و قبلی [یعنی امام حسن عسکری علیه السلام] بر همان روش پدران بزرگوارش و مانند ایشان عليهم السلام سعادت مندانه از دنیا رفته است؛ اما وصیت و علم او و همچنین جانشین و کسی که جای او را پر می کند در میان ماست.

وَعَلِمُهُ وَمَنْ هُوَ خَلْفُهُ وَمَنْ هُوَ يَسِيدٌ مَسِيدَةٌ، لَا- يُنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ إِلَّا ظَالِمٌ آثِمٌ وَلَا يَدْعِيهِ دُونَنَا إِلَّا جَاهِدٌ كَافِرٌ، وَلَوْ لَا أَنْ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَا- يُغْلَبُ وَسِرُّهُ لَا يُظْهَرُ وَلَا يُعْلَنُ، لَظَهَرَ لَكُمْ مِنْ حَقِّنَا مَا تَبَيَّنَ مِنْهُ عُقُوبَتُكُمْ وَيُرِيْلُ شُكُوكَكُمْ، لَكِنَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ.

فَمَاتُوا اللَّهَ- وَسَيَلِمُوا لَنَا وَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا، فَعَلَيْنَا الْإِصْدَارُ كَمَا كَانَ مِنَ الْإِيرَادِ، وَلَا تَحَاوُلُوا كَشْفَ مَا غُطِّي عَنْكُمْ وَلَا تَمِيلُوا عَنِ الْيَمِينِ وَتَعْدِلُوا إِلَى الشِّمَالِ وَاجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمَوَدَّةِ عَلَى السُّنَنِ الْوَاضِحَةِ.

فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ وَاللَّهِ مُشَاهِدٌ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ وَلَوْ لَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ صَلَاحِكُمْ وَرَحْمَتِكُمْ

هیچ کسی درباره جانشینی او با ما منازعه و مخالفت نمی کند به جز ستمگر گناه کار، و غیر از ما کسی آن را ادعا نمی کند مگر آن که منکر و کافر باشد.

اگر نبود این که امر خدای متعال [هرگز] مغلوب نشده و رازش ظاهر و علنی نمی شود، حتما در حق ما اموری ظاهر می شد که عقل های شما روشن و شک شما از بین می رفت، لکن هر آنچه که خدا بخواهد همان می شود، و برای هر اجل و سرآمدی، کتاب معینی است.

پس تقوای الهی داشته باشید و تسلیم امر ما باشید، و در مسائل و امورتان به ما مراجعه کنید، ما هم وظیفه داریم که علم را به شما ارائه کنیم، چنان که وظیفه داریم به سمت علم و معنویت راهبری کنیم. برای آشکار شدن آنچه که بنا بر مصلحتی بر شما مخفی شده است اصرار نکنید، و از مسیر راست و درست منحرف نشوید و میل چپ روی پیدا نکنید. قصد و نیتتان را دوستی و محبت ما بر مبنای سنت روشن و آشکار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دهید.

من شما را نصیحت کردم، خداوند نیز بر من و شما شاهد و گواه است که اگر محبت و علاقه ما به صلاح و رحمت شما و شفقت و مهربانی به شما

وَالْإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ لَكُنَّا عَنْ مُخَاطَبَتِكُمْ فِي شُغْلٍ فِيمَا قَدِ امْتَحَنَّا بِهِ مِنْ مُنَازَعَةِ الظَّالِمِ العُتْلِ الصَّالِ الْمُتَتَابِعِ فِي غَيْهِ، الْمُضَادِّ لِزَيْبِهِ، الدَّاعِي مَا لَيْسَ لَهُ، الْجَاحِدِ حَقِّ مَنْ افْتَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ، الظَّالِمِ الغَاصِبِ.

وَفِي ابْنِهِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي أَسْوَأَ حَسَنَةً وَسَيَّرِدِي الْجَاهِلُ رِدَاءَهُ عَمَلِهِ وَسَيَعْلَمُ الْكَافِرُ لِمَنْ عُنُقِي الدَّارِ، عَصَمَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْمَهَالِكِ وَالْأَشْوَاءِ وَالْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ فَإِنَّهُ وَلِيُّ ذَلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَكَانَ لَنَا وَلَكُمْ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ

نمود، به جای این که با شما ارتباط داشته باشیم [و نامه نگاری کنیم] در آنچه که به آن امتحان شده اید، از منازعه با ستمگر شکم باره گمراه که پیروی از سرکشی و ستمش می کند، و نسبت به پروردگارش گمراه است و چیزی را ادعا می کند که حقش نیست، و حق کسی را که خداوند اطاعتش را واجب نموده انکار کرده و ظالم و غاصب است،(۱)

به کار خودمان مشغول می شدیم و شما را از گمراهی هدایت نمی کردیم.

سیره و عمل یگانه دختر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من الگو و اسوه نیکو و پسندیده ای است، و بدی عمل جاهل به زودی به خودش بر می گردد و هلاکش می کند، و کافر به زودی خواهد دانست که خانه آخرت [یعنی

بهشت و رضوان الهی] برای کیست.

خداوند تبارک و تعالی با رحمت و وسعت اش ما و شما را از هلاکت و بدی ها و آفات و مصیبت ها حفظ فرماید که او ولی این کار بوده و بر هر کاری که اراده فرماید قادر است، و به ما و شما ولایت دارد و حافظ ما و شماست.

ص: ۵۰۷

۱- از سیاق جملات این گونه بر می آید که مقصود حضرت، جعفر کذاب است، بنابراین ابن ابی غانم قزوینی از طرفداران جعفر کذاب بوده است.

وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.

۲۴۶ - وبهذا الإسناد، عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي رضى الله عنه، عن سعد بن عبد الله الأشعري قال: حدّثنا الشيخ الصدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري رحمه الله، أنّه جاءه بعض أصحابنا يعلمه أنّ جعفر بن عليّ كتب إليه كتابا يعرفه فيه نفسه، ويعلمه أنّه القيم بعد أخيه، وأنّ عنده من علم الحلال والحرام ما يحتاج إليه وغير ذلك من العلوم كلّها.

قال احمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب كتبت إلى صاحب الزّمان عليه السلام وصيّرت كتاب جعفر في درجه، فخرج الجواب إلى في ذلك:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَانِي كِتَابُكَ أَبْقَاكَ اللَّهُ وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَهُ وَأَحَاطَ

سلام و رحمت و برکات خداوند بر تمامی اوصیا و اولیا و مؤمنین باد، و صلی الله علی محمد و آل محمد و سلّم تسلیما.

۲ / ۲۴۶ - سعد بن عبد الله اشعری گفته است: شیخ راستگو احمد بن اسحاق بن سعد اشعری که خدا رحمتش کند، این حدیث را گفته که یکی از شیعیان نزد او آمده و اظهار داشته که جعفر کذاب برای وی نامه ای نوشته و در آن خودش را به عنوان امام معرفی کرده است، و به او فهمانده است که پس از برادرش قیم است، و به حلال و حرام علم داشته و آنچه که از علوم مورد نیاز است نزد او است و به همه آن ها عالم است.

احمد بن اسحاق می گوید: وقتی آن فرد نامه را برایم قرائت کرد، نامه ای به حضرت صاحب الزمان علیه السلام نوشتم و نامه جعفر را هم ضمیمه آن کردم. پس جواب حضرت در آن مورد صادر شد:

به نام خداوند بخشنده مهربان

نامه تو به دستم رسید، خداوند به شما بقا و طول عمر کرامت کند، و نامه ای را هم که در میان آن گذارده بودی رسید، البته با وجود اختلاف

ص: ۵۰۸

مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَيَّ اخْتِلَافِ الْأَفَاظِهِ وَتَكَرُّرِ الْخَطَا فِيهِ وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَفْتَ عَلَيَّ بَعْضُ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ حَمِيدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَيَّ إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا، أَبِي اللَّهِ - عز وجل - لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا وَلِلْبَاطِلِ إِلَّا زَهُوقًا وَهُوَ شَاهِدٌ
عَلَيَّ بِمَا أَذْكُرُهُ، وَلِيِّي عَلَيْنُكُمْ بِمَا أَقُولُهُ، إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَيَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ
عَلَيَّ الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْنِكَ وَلَا عَلَيَّ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً، وَسَأُيِّنُ لَكُمْ جُمْلَةَ تَكْتِفُونَ بِهَا إِنْ
شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

يا هذا يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ

و اشتباه در الفاظ آن و تکرار خطاهایش، به محتوای آن اطلاع کامل دارم.

اگر مدبرانه و متفکرانه به آن نگاه می کردی به بعضی از اموری که من رسیده ام می رسیدی و غلط های متعددش را پیدا می کردی. به هر حال:

حمد و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است که در احسان و فضلش نسبت به ما، شریکی ندارد. خداوند متعال ابا دارد که حق را تمام و کامل نکند، و باطل را محو و نابود نسازد، او بر آنچه که ذکر می کنم شاهد است و به آنچه که می گویم ولی شماسست، وقتی که همه ما را برای روزی که شکی در وقوع آن نیست جمع کرد و راجع به آنچه که در مورد آن اختلاف داریم از ما سؤال می فرماید، تحقیقا خداوند متعال، برای صاحب نامه [جعفر کذاب] نه بر کسی که به او نامه نوشته، و نه بر تو و نه بر احدی از خلق، امامت واجب و حق اطاعت بر ذمه مردم قرار نداده است، و به زودی مطلبی را برایتان روشن می کنم که ان شاء الله شما را کفایت کند.

ای مرد! خدا رحمتت کند، حقیقتا که خداوند تبارک و تعالی خلق را بیهوده نیافرید، و آن ها را بلا تکلیف رها نکرد، بلکه آن ها را با قدرت

وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَقُلُوبًا وَأَلْبَابًا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَيُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهَلُوا مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَدِينِهِمْ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً يَأْتِينَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَمَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَالْبُرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَالآيَاتِ الْغَالِبَةِ:

فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَاتَّخَذَهُ حَلِيلًا وَمِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَجَعَلَ عَصَاهُ ثُعْبَانًا مُبِينًا. وَمِنْهُمْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتِرَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ .

قاهره اش خلق کرد و برای آن ها گوش ها، چشم ها، قلب ها و مغزها قرار داد. آن گاه انبیا علیهم السلام را به طرف مردم فرستاد تا ایشان را بشارت داده و بترسانند، انبیا هم مردم را به اطاعت خداوند امر کرده و از معصیت و نافرمانی نسبت به خداوند نهی نمودند و آنچه را که در مورد خالق و دینشان نمی دانستند به آن ها بشناسانند. کتاب آسمانی بر آن ها نازل فرمود و با فضل و بزرگواری اش فرشتگانی را بین آن ها و کسانی که برایشان مبعوث شده بودند، برانگیخت تا دلایل روشن و براهین آشکار و آیات و نشانه های واضح و غالب را برایشان بیاورند.

از جمله آن پیامبران کسی است که آتش را بر او سرد و سلامت کرده و او را به دوستی خود گرفت [یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام] و آن دیگری کسی است که خدا با او بی واسطه تکلم فرمود و عصایش را از دهای بزرگی قرار داد [یعنی حضرت موسی علیه السلام] و یکی از آن ها کسی است که به اذن خداوند مرده را زنده کرده، جذامی و برصی را شفا می داد [یعنی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام] و پیامبر دیگر کسی است که خداوند سخن گفتن با

وَمِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَتَمَّمَ
بِهِ نِعْمَتَهُ وَحَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ.
ثُمَّ قَبَضَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا وَجَعَلَ الْأَمْرَ [مِنْ] بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيهِ وَوَارِثِهِ

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا، أَحْيَا بِهِمْ دِينَهُ وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ
وَبَيْنَ عَمَلِهِمْ وَالْأَذْنِينَ فَالْأَذْنِينَ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيْنَنَا يَعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَالْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ.

پرنندگان را به او آموخت و فرمانروایی هر چیزی را به او داد [یعنی حضرت سلیمان علیه السلام]. پس از این ها محمد را که
سلام و درود خداوند بر او و آتش باد، مبعوث فرمود و او را رحمت همه اهل عالم قرار داد. به واسطه او نعمتش را تمام کرد،
و آمدن انبیا را ختم نمود، و او را برای هدایت همه مردم فرستاد، و از صدق و درستی ادعایش آنچه را خواست ظاهر کرد، و
آیات و علامات صداقتش را روشن و مبین ساخت.

پس خداوند روح مقدس او را قبض فرمود؛ در حالی که حضرتش پسندیده، نعمتی از دست رفته و سعادتمند بود، آن گاه امر
ولایت و هدایت را پس از او در وجود برادر، پسر عمو، وصی و وارثش علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد. و پس از او به
اوصیای بعدی یکی پس از دیگری سپرد، دینش را به واسطه ایشان زنده کرد، و نورش را به سبب آن ها تمام کرد، و بین
ایشان و برادران و پسر عموها و نزدیکان و ذوی الارحامشان [فامیلشان] امتیازی روشن قرار داد، که به واسطه آن حجت از غیر
حجت و امام از مأموم شناخته شود.

بِأَن عَصِي مَهُمْ مِّنَ الذُّنُوبِ وَبِرَّأَهُمْ مِّنَ الْعُيُوبِ وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُزَانَ عِلْمِهِ وَمُسْتَوْدِعَ حِكْمَتِهِ
وَمَوْضِعَ سِتْرِهِ وَأَيَّدَهُم بِالذَّلَائِلِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَلَا دَعَى أَمْرَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - كُلُّ أَحَدٍ وَلَمَّا عَرَفَ الْحَقَّ مِنَ
الْبَاطِلِ وَلَا الْعَالِمَ مِنَ الْجَاهِلِ.

وَقَدْ ادَّعى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أُدْرِي بِأَيِّهِ حَالِهِ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يَتَمَّ دَعْوَاهُ، أَمْ بِنَفْسِهِ فِي دِينِ اللَّهِ؟
فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالَاً مِنْ حَرَامٍ وَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَ خَطَاةٍ وَصَوَابٍ، أَمْ يَعْلَمُ؟ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَلَا يَعْرِفُ
حَدَّ الصَّلَاةِ

به این که در برابر گناه و معصیت به ایشان مقام عصمت داد، و از عیوب کوچک و بزرگ دورشان کرده، از پلیدی و کثیفی
پاک و طاهرشان ساخته، و آن ها را از لغزش پاکیزه کرده است. ایشان را خزانه دار علمش قرار داد، حکمتش را در وجود آن
ها به ودیعه گذارد، و آن ها را محل سرش گردانید، و با دلایل و معجزات تأییدشان فرمود. اگر غیر از این بود، مردم نیز با
ایشان مساوی بودند و هر کسی مدعی ولایت امری می شد، و حق از باطل و عالم از جاهل شناخته نمی شد.

تحقیقا این شخص که ادعایش باطل شده و به خداوند افترا زده است، ادعایی کرده که در آن دورغ گفته است. من نمی دانم
او به چه حالت و دستاویزی امیدوار است که ادعایش را ثابت کند. آیا به وسیله فقه و علمش در امر دین خدا [می خواهد
ثابت کند که امام است]؟ به خدا قسم که او حلال را از حرام تشخیص نمی دهد و فرق بین خطا و صواب را نمی داند.

آیا به وسیله علمش می خواهد ثابت کند؟ در حالی که نه به حق علم دارد نه به باطل، آیات محکم را از آیات متشابه
تشخیص نمی دهد، و حد نماز و حتی وقت آن را نمی داند.

وَوَقْتُهَا، أَمْ بَوْرَع؟ فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرُوضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعَمُ ذَلِكَ لَطَلَبِ الشَّعْوَذَةِ وَلَعَلَّ خَيْرَهُ قَدْ تَأْدَى إِلَيْكُمْ وَهَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسْكِرَةٌ مَنْصُوبَةٌ وَأَثَارٌ عَصِيَانِهِ لِلَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ، أَمْ بَابِيَه؟ فَلَيَاتِ بِهَا، أَمْ بِحُجَّه؟ فَلْيَقْمَهَا، أَمْ بِدَلَالِهِ؟ فَلْيَذْكُرْهَا.

قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ

آیا به واسطه تقوایش ثابت می کند؟ و خداوند شاهد است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به خیال این که با این عمل، شعبده باز شود، شاید خبرش به شما هم رسیده باشد. و همچنین خبر ظروف مسکری که خود او کار گذاشته [شرب خمر می کرده] و آثار عصیان و طغیانش در برابر خداوند تبارک تعالی که مشهور و معروف است.

آیا معجزه ای دارد؟ پس باید بیاورد. آیا حجت و برهانی دارد؟ پس باید اقامه کند. آیا دلیلی دارد؟ پس باید بیان نماید.

خداوند متعال در کتاب عزیزش قرآن کریم می فرماید:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، حم [حامیم] فرستادن و نازل کردن این قرآن عظیم از جانب خداوند مقتدر و حکیم است. ما آسمان ها و زمین و آنچه بین آن هاست را جز به حق [و برای حکمت و مصلحت خلق] و جز در وقت معین نیافریده ایم، ولی آنان که کافرند از هر چه پند و اندرزشان کنند و بیمشان می دهند روی می گردانند. بگو: جز خدا همه آن بت هایی که به خدایی می خوانید به من نشان دهید که آیا در زمین

الأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتُّونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ مَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ، عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ»

فَالْتَمَسَ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَآمَنَ بِهِ وَسَيَلَهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ صِيْلَةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهَا لِتُعْلَمَ حَالُهُ وَمِقْدَارُهُ وَيُظْهَرَ لَكَ عَوَارِهُ وَنُقْصَانُهُ وَاللَّهُ حَسْبِيهِ.

حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَأَقْرَبَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَقَدْ أَبِي اللَّهُ - عز وجل - أَنْ تَكُونَ الْأِمَامَةَ فِي

چیزی آفریده اند؟ یا با خداوند در خلقت آسمان ها شریکند؟ از کتب آسمانی پیشین دلیلی بر خدایی بت ها دارید؟ یا کمترین اثر و نشانه ای بر درستی عقیده شرک یافته اید؟ اگر راست می گوئید برای من بیاورید. و کیست گمراه تر از آن که جز خدا کسی را پرستد که هیچ در حواجیح او تا قیامت اجابتش نکند، و از هر چه بخوانندشان بی خبر باشند. و چون در قیامت، خلق مشحور شوند، آنجا معبودان باطل با مشرکان، دشمن محشور شده و از پرستش آن ها بیزارند.»(۱)

بنابراین از خداوند متعال در برابر این ظالم [جعفر کذاب] طلب توفیق کن و آنچه را که برای تو ذکر کردم بخواه و او را امتحان کن و مثلاً از تفسیر آیه ای از کتاب خدا، یا تعیین حدود نماز واجب و آنچه که در آن واجب است از او بپرس تا این که حال و اندازه علم او را بدانی و عیب و ایراد و نقصانش برایت روشن شود و خداوند حساب او را می رسد.

خداوند حق را بر اهلش حفظ می کند و آن را در محل و قرارگاهش مستقر می فرماید، و خداوند عزوجل ابا دارد که امامت را پس از حسن و حسین علیهما السلام

ص: ۵۱۴

أَخَوَيْنِ بَعِيدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَأَنْحَسَرَ عَنْكُمْ وَإِلَى اللَّهِ
أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَجَمِيلِ الصُّنْعِ وَالْوَلَايَةِ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

۲۴۷ - وأخبرني جماعه، عن جعفر بن محمد بن قولويه وأبي غالب الزراري (وغيرهما)، عن محمد بن يعقوب الكليني، عن
إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رحمه الله أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ،
فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الدار عليه السلام:

أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أَرْشَدَ اللَّهُ وَوَجَّهَكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَيْتِي عَمَّنَا، فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَبَيْنَ أَحَدٍ
قَرَابَةٌ وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

در دو برادر قرار دهد. زمانی که خداوند به ما در سخن گفتن اجازه دهد، حق ظاهر و باطل نابود می شود و این امر برای شما
معلوم و ظاهر می گردد.

و به جهت [طلب] کفایت و نیکویی و زیبایی صنع و خلقت و ولایت به خداوند توجه می کنم و خدا هم برای ما کافی، و او
بهترین و کیل است. سلام و صلوات خداوند بر محمد و آل محمد باد.

۳ / ۲۴۷ - اسحاق بن یعقوب گفته است: از محمد بن عثمان عمري رحمه الله درخواست کردم تا نامه ای را که در آن از
مسائلی که مورد اشکالم بود سؤال کرده بودم را [به حضرت حجت علیه السلام] برساند. پس توفیق شریف به خط مولی
صاحب الزمان علیه السلام وارد شد - به این ترتیب - که:

امّا آنچه را که پیرامون اشخاص از اهل بیت ما و پسر عموهایی که منکر امامت من هستند، سؤال کرده ای - خداوند تو را
ارشاد کرده و ثابت قدم بفرماید - بدان که بین خداوند عزوجل و احدی قرابت و نزدیکی و فامیلی وجود ندارد و کسی که
منکر [ولایت و امامت] من باشد، از ما نیست و راهش همان راه و روش پسر نوح علیه السلام است.

وَأَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوُلْدِهِ، فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ عَلَي نَبِينَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَأَمَّا الْفُقَاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَلَا بَأْسَ بِالسَّلْمَابِ.

وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَمَا نَقَبَلُهَا إِلَّا لِتُطَهَّرُوا فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ فَمَا آتَانَا اللَّهُ مَخِيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ.

وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - كَذِبَ الْوَقَاتُونَ.

وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَتَكْذِيبٌ وَضَلَالٌ.

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ (عَلَيْكُمْ).

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، فَإِنَّهُ ثِقَتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي.

و اما راه و روش عموم جعفر و فرزندانش، همان راه و روش برادران يوسف عليه السلام است.

و اما فقاع [آب جو مسکر]؛ نوشیدنش حرام است، ولی شربتی که از شلغم پخته می گیرند، اشکال ندارد.

و امیا اموال شما؛ ما آن ها را قبول نمی کنیم مگر این که خودتان پاک و طاهر شوید، پس هر کس خواست، [به وسیله پاک کردن مالش خودش را به ما] وصل می کند و هر کس که خواست قطع می کند، و آنچه را که خداوند به ما عطا کرده بهتر از آنی است که به شما داده است.

و اما ظهور فرج؛ تحقیقا مربوط به خداوند عزوجل است، کسانی که وقت ظهور و فرج را تعیین می کنند دروغگو هستند.

و اما اعتقاد کسی که گمان می کند حسین علیه السلام کشته نشده؛ چنین کسی کافر است و دروغ گفته و در گمراهی است.

و اما حوادثی که در آینده واقع می شوند؛ در آن ها [و برای پیدا کردن هدایت] به روایان حدیث ما مراجعه کنید. چون آن ها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر شما هستم.

و اما محمد بن عثمان عمری که خدا از او و پدرش راضی باشد؛ او مورد اعتماد من بوده و نامه اش نامه من است.

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ فَسَيُصْلِحُ اللَّهُ مَقْلَبَهُ وَيُرِيْلُ عَنْهُ شَكَّهُ.

وَأَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَطَهَّرَ وَتَمَنُّ الْمُعْتَبِيهِ حَرَامٌ.

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ فَإِنَّهُ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ (أَبِي) زَيْنَبِ الْأَجْدَعِ [فَإِنَّهُ] مَلْعُونٌ وَأَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ،

فَلَا تُجَالِسُ أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ وَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَأَبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْهُمْ بُرَاءً.

وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ.

وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجَعَلُوا مِنْهُ فِي حِلِّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِتَطِيبِ وَلَا دَتُّهُمْ وَلَا تَخْبُثُ.

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ؛ خَدَاوَنَدٌ بِه زوَدِي قَلْبِ اُو رَا اَصْلَاحِ وَ شَكْشِ

را از بین می برد.

وَأَمَّا أَمْوَالِي رَا كِه بِه مَا رَسَانِيْدِي؛ مُورِدِ قَبُولِ مَا نِيْسْتِ مَكْرَ اَنْجِه رَا كِه پَاكِ وَ طَاهِرِ بَاشِدِ وَ پُولِ زَنِ تِرَانِهِ خَوَانِ [آوازِه خَوَانِ] حَرَامِ اسْتِ.

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ؛ اُو مُرْدِي اَزِ شِيْعِيَانِ مَا اِهْلِ بَيْتِ اسْتِ.

وَأَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ اَبِي زَيْنَبِ اَجْدَعٍ؛ اُو وَ اَصْحَابِشِ مَلْعُونِ هَسْتَنْدِ، پَسِ بَا هِمْفَكْرَانِ اَنِّ هَا مَجَالِسْتِ نَكْنِ، مَنِ اَزِ اَنِّ هَا بِيْزَارْمِ وَ پِدْرَانِمِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ نِيْزِ اَزِ اَنِّ هَا بَرِي وَ بِيْزَارِ بُوْدَنْدِ.

اَمَّا كَسَانِي كِه اَزِ اَمْوَالِ مَا اسْتِفَادِهِ مِي كَنْنَنْدِ؛ اَكْرَ چِيْزِي اَزِ اَنِّ رَا بَرَايِ خُوْدِشَانِ حَلَالِ بَدَانَنْدِ وَ بَخُوْرَنْدِ، آتَشِ جِهَنْمِ رَا خُوْرْدِه اَنْدِ.

وَأَمَّا خُمْسٌ؛ تَحْقِيْقًا بَرَايِ شِيْعِيَانِمَانِ مَبَاحِ شُدِهِ وَ [اسْتِفَادِهِ اَزِ اَنِّ] بَرَايِ اَنِّ هَا تَا وَقْتِ ظُهُورِ وَ قِيَامِ مَا حَلَالِ قَرَارِ دَاْدِهِ شُدِهِ اسْتِ. بِه اَيْنِ دَلِيْلِ كِه وَلا دَتُّشَانِ پَاكِ بَاشِدِ وَ خَبِيْثِ نَشُوْنِدِ [يَعْنِي حَلَالِ زَاْدِهِ بَاشَنْدِ].

وَأَمَّا نِدَامَةُ قَوْمٍ قَدْ شَكَّوْا فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى مَا وَصَّلُونَا بِهِ، فَقَدْ أَقْلَنَا مِنْ اسْتِقَالٍ وَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي صَلَهِ الشَّاكِينَ.

وَأَمَّا عَلَيْهِ مَا وَقَعَ مِنَ الْعَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - يَقُولُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْمَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تَبَدَّلَتْ لَكُمْ تَسْوِكُمْ» إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيهِ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِغِ فِي عُنُقِي.

وَأَمَّا وَجْهُ الْأَنْتِفَاعِ فِي عَيْبَتِي فَكَأَلَا يُنْتَفَعُ بِالشَّمْسِ إِذَا عَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَإِنِّي لِأَمَانُ أَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَاعْلِقُوا [أَبْوَابَ] السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ

اما ندامت و پشیمانی عده ای که در دین خدا شک کرده اند و این که آنچه را به ما رسانده اند [در حقانیت ما مشکوک هستند] اگر آن ها می خواهند اقاله کنند، ما هم اقاله (۱)

می کنیم و نیازی به صلّه افراد مردّد نداریم.

اما علت آنچه که از غیبت واقع شده است؛ پس خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از اموری که اگر برای شما ظاهر شود بدتان می آید سؤال نکنید.» (۲)

هیچ کدام از پدران من نبوده اند مگر این که در گردنشان بیعت طاغوت زمانشان بوده است [به جهت این که ایشان مأمور به تقیه بوده اند]. ولی من وقتی قیام کنم، بیعت هیچ یک از طواغیت به عهده ام نیست.

و اما چگونگی استفاده و فیض بردن از وجود در زمان غیبت، نظیر انتفاع و استفاده بردن از خورشید است زمانی که به وسیله ابرها از چشم ها غایب می شود. من امان اهل زمین هستم، همچنان که ستارگان، امان اهل آسمان هستند، پس درهای سؤال را از

ص: ۵۱۸

۱- . اقاله عبارت است از این که در معامله ای و یا عقد لازمی، یک طرف تقاضا کند که معامله را به هم بزنند و طرف دیگر هم قبول نماید. کسی که تقاضا را مطرح کرده مستقیل و کسی که آن را قبول نموده مقیل است. اقاله در تمامی عقود لازم به جز نکاح و ضمانت، جریان دارد؛ ولی خود اقاله قابل فسخ نیست. بنابراین در صلّه هم جریان دارد.

۲- . سوره مائده / آیه ۱۰۱.

وَلَا تَتَكَلَّفُوا عَلَيَّ مَا قَدْ كُفَيْتُمْ، وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

۲۴۸ - وأخبرنا الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس أحمد بن علي بن نوح، عن أبي نصر هبه الله بن محمد الكاتب قال: حدثني أبو الحسن أحمد بن محمد بن تربك الرهاوي قال: حدثني أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه أو قال أبو الحسن (علي بن) أحمد الدلال القمي: قال: اختلف جماعة من الشيعة في أن الله - عز وجل - فوض إلى الأئمة صلى الله عليه وآله أن يخلقوا أو يرزقوا؟ فقال: قوم هذا محال لا يجوز على الله تعالى، لأن الأجسام لا يقدر على خلقها غير الله - عز وجل - وقال آخرون: بل الله تعالى أقدر الأئمة على ذلك وفوض إليهم فخلقوا ورزقوا وتنازعا في ذلك تنازعا شديدا.

چیزی که سودی برای شما ندارد ببندید، و بر آنچه که موظف نیستید خود را به زحمت نیندازید. برای تعجیل در فرجم بسیار دعا کنید که همان فرج شماست. سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر هر کسی که از هدایت تبعیت کند.

۲۴۸ / ۴ - محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه یا ابوالحسن علی بن احمد دلّالی قمی یکی از این دو نفر گفته است: تعدادی از شیعیان درباره این که خداوند متعال خلق کردن و روزی دادن را به ائمه علیهم السلام تفویض [و واگذار] کرده است یا نه، اختلاف کردند.

عده ای گفتند: این امر محال است و بر خداوند متعال جایز نیست که این کار را انجام دهد، چون فقط خداوند می تواند اجسام را خلق کند و عده ای هم گفتند: خود خداوند تعالی ائمه را بر این کار قادر می فرماید و به ایشان تفویض می فرماید، لذا ایشان [به قدرت و اذن الهی] خلق می کنند و رزق می دهند. به هر حال اختلاف و نزاع بسیار شدیدی در این مورد به وجود آمد.

فقال قائل: ما بالكم لا ترجعون إلى أبي جعفر محمد بن عثمان العمري فتسألونه عن ذلك فيوضح لكم الحق فيه، فإنه الطريق إلى صاحب الأمر عجل الله فرجه، فرضيت الجماعة بأبي جعفر وسلمت وأجبت إلى قوله، فكتبوا المسألة وأنفذوها إليه، فخرج إليهم من جهته توقيع نسخته:

«إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، وَأَمَّا الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ - تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُهُ، إِيْجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ».

۲۴۹ - وبهذا الإسناد، عن أبي نصر هبة الله بن محمد بن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري قال: حدثني جماعة من بني نوبخت، منهم أبو الحسن بن كثير النوبختي رحمه الله،

در این میان کسی گفت: چرا به ابی جعفر محمد بن عثمان عمري [نایب خاص حضرت] مراجعه نمی کنید و در این باره از او سؤال نمی کنید؟ تا این که برایتان عقیده حق را روشن کند، چون او طریق رسیدن به صاحب الامر - عجل الله فرجه - است.

همگی به مراجعه به ابی جعفر رضایت داده و دعوت او را اجابت کردند، بنابراین مسأله را نوشته و برایش فرستادند. از ناحیه مقدسه برایشان توقيع خارج شد که به این ترتیب است:

تحقیقا خداوند تبارک و تعالی است که اجسام را خلق کرده و ارزاق را تقسیم کرده است، به جهت این که نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، چیزی شبیه او نیست و شنونده و داناست. و اما امامان علیهم السلام پس ایشان از خداوند مسألت می کنند و حق تعالی خلق می کند، و آن ها می خواهند و خداوند رزق می دهد. یعنی خداوند به خاطر بزرگی حق ایشان درخواستشان را اجابت می فرماید.

۲۴۹ / ۵ - ابو نصر هبة الله بن محمد بن نوه دختری ام کلثوم دختر ابی جعفر عمري

وحدَّثني به أمّ كلثوم بنت أبيجعفر محمّد بن عثمان العمريّ رضی الله عنه أنّه حمل إلى أبي [جعفر] رضی الله عنه في وقت من الأوقات ما ينفذه إلى صاحب الأمر عليه السلام من قم ونواحيها.

فلما وصل الرسول إلى بغداد ودخل إلى أبي جعفر وأوصل إليه ما دفع إليه وودّعه وجاء لينصرف قال له أبو جعفر: قد بقي شيء مما استودعته فأين هو؟ فقال له الرجل: لم يبق شيء يا سيدي في يدي إلا وقد سلّمته، فقال له أبو جعفر: بلى قد بقي شيء فارجع إلى ما معك وفتّشه وتذكّر ما دفع إليك.

فمضى الرجل، فبقي أيا ما يتذكّر ويبحث ويفكر فلم يذكر شيئاً ولا أخبره من كان في جملته، فرجع إلى أبي جعفر فقال له: لم يبق شيء في يدي ممّا سلّم إليّ (وقد حملته) إلى

گفته: تعدادی از بنی نوبخت از جمله ابوالحسن بن کثیر نوبختی رحمه الله حدیث را برای من نقل کرده اند و همچنین خود امّ کلثوم هم حدیث را نقل کرده است: زمانی از شهر قم و نواحی آن، اموالی برای ابی جعفر رحمه الله آورده شد تا این که به محضر مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام رسانده و تسلیم امام کند. بیک به بغداد رسید و اموال را به ابی جعفر رساند، وقتی که با او خداحافظی کرد و خواست به قم برگردد، ابوجعفر به او گفت: چیزی از اموالی که به تو سپرده شده است باقی مانده و به من ندادی، آن چیز کجاست؟ فرستاده گفت: ای آقای من! هر چه که در دست من بود به شما سپردم و چیزی باقی نمانده است. ابو جعفر به او گفت: بلکه چیزی مانده است، برگرد و بار و بُنه ات را خوب بگرد، آنچه که به تو داده شده را پیدا می کنی. فرستاده رفت، چند روز از این ماجرا گذشت، در این مدّت کاملاً فکر و جست و جو کرد ولی چیزی به یادش نیامد، و کسی هم از رفقا و همراهانش خبر خاصی به او ندادند، بنابراین به نزد ابی جعفر برگشت و به او گفت: در دست من چیزی نمانده، هر چه که به من تسلیم شده بود به خدمت شما ارائه

حضرتك، فقال له أبو جعفر: فإنه يقال: لك الثوبان السردان اللذان دفعهما إليك فلان بن فلان ما فعلا؟

فقال له الرجل: إي والله يا سيدي لقد نسيتهما حتى ذهبا عن قلبي ولست أدري الآن أين وضعتهما، فمضى الرجل، فلم يبق شيء كان معه إلا فتشه وحله وسأل من حمل إليه شيئا من المتاع أن يفتش ذلك فلم يقف لهما على خبر، فرجع إلى أبي جعفر (فأخبره).

فقال له أبو جعفر: يقال لك إمض إلى فلان بن فلان القطن الذي حملت إليه العدلين القطن في دار القطن، فافتق أحدهما وهو الذي عليه مكتوب كذا وكذا فإنهما في جانبه، فتخير الرجل ممّا أخبر به أبو جعفر، ومضى لوجهه إلى الموضع، ففتق العدل الذي قال له: افتقه، فإذا الثوبان في جانبه قد اندسا مع القطن فأخذهما وجاء (بهما) إلى أبي جعفر، فسلمهما إليه

کردم. ابو جعفر گفت: چنین گفته می شود که دو طاقه پارچه سردانی که فلانی به تو داده است، نزد تو می باشد، آن ها چطور شدند؟

آن مرد گفت: بله، ای آقای من! به خدا قسم که آن ها را فراموش کرده و از خاطر م رفته بود و الآن نمی دانم که آن ها را کجا گذاشته ام. مرد رفت و همه وسایلش را تفتیش کرد و از کسانی که چیزی به آن ها داده بود خواهش کرد که اموال و وسایل را جست و جو کنند، امّا خبر از دو طاقه پارچه سردانی نشد. بعد برگشت و ماجرا را به اطلاع ابی جعفر رساند، ابی جعفر گفت: به تو گفته می شود که برو نزد فلان پنبه فروش که دو عدل پنبه برایش به انبار پنبه بردی، یکی از آن ها را که فلان نوشته روی آن است باز کن، دو طاقه پارچه مورد بحث همانجا هستند. از این که ابو جعفر از این مسأله اطلاع داشت و به او هم گفت، متحیر و متعجب شد، و به آنجا که پنبه فروشی بود رفت، و همان عدل پنبه ای را که ابو جعفر گفته بود باز کرد، و دید که دو پارچه لباس را در گوشه آن مخفی کرده بود.

پارچه ها را به خدمت ابو جعفر آورده و به او تسلیم کرده و گفت: این دو پارچه را

وقال له: لقد نسيتهما لأنني لما شددت المتاع بقيا، فجعلتهما في جانب العدل ليكون ذلك أحفظ لهما.

وتحدّث الرجل بما رآه وأخبره به أبو جعفر عن عجب الأمر الذي لا يقف إليه إلا نبيّ أو إمام من قبل الله الذي يعلم السرائر وما تخفى الصدور، ولم يكن هذا الرجل يعرف أبا جعفر وإنما أنفذ على يده كما ينفذ التجار إلى أصحابهم على يد من يثقون به، ولا كان معه تذكره سلّمها إلى أبي جعفر ولا كتاب، لأنّ الأمر كان حادّا (جدا) في زمان المعتضد، والسيف يقطر دما كما يقال، وكان سرّا بين الخاصّ من أهل هذا الشأن وكان ما يحمل به إلى أبي جعفر لا يقف من يحمله على خبره ولا حاله وإنما يقال: امض إلى موضع كذا وكذا، فسلم ما معك

فراموش کرده بودم، به خاطر این که وقتی بارها را می بستم این ها باقی ماندند، لذا در کنار عدل پنه گذاشتم تا محفوظ بمانند.

بعد از این ماجرا مرد آنچه را که دید بود و ابو جعفر به او اطلاع داده بود را برای دیگران نقل می کرد که این امر عجیبی است که فقط پیامبر و امام از جانب خداوند به آن آگاهی دارند که عالم به همه غیب هاست و به آنچه که در سینه ها مخفی شده است علم و آگاهی دارد. این درحالی است که این مرد قبلاً اباجعفر را نمی شناخت، و شناختش در این حدّ بود که توسط او اموالی را برای ابا جعفر فرستاده بودند، درست مثل تجار که به وسیله کسی که مورد اطمینان آن هاست اموالی را برای یکدیگر می فرستند. علاوه براین، نامه یا فهرست اموال را هم به او ندادند که به ابو جعفر بدهد، چرا که در زمان معتضد عباسی این کار بسیار خطرناک بود و چنانچه نقل شده از شمشیر عباسیان خون می چکید، و این گونه مسائل اسراری بود که نزد خاصان از اهل این مقام بود، و هرکس که اموالی را برای ابو جعفر می برد، برحقیقت و کم و کیف آن اموال به طور دقیق مطلع نمی شد، فقط به او گفته می شد که این مال را به فلان نقطه ببر و به دست فلان شخص برسان، بدون

(من) غیر آن یسعر بشیء ولا یدفع إلیه کتاب، لثلاً یوقف علی ما تحمله منه.

۲۵۰ - وأخبرنی جماعه، عن أبی جعفر محمّد بن علی بن الحسین قال: أخبرنا علی بن أحمد بن موسی الدقاق ومحمّد بن أحمد السنانی والحسین بن إبراهیم بن أحمد بن هشام المؤدّب، عن أبی الحسین محمّد بن جعفر الأسدی الکوفی رضی الله عنه أنّه ورد علیه فیما ورد من جواب مسائله، عن محمّد بن عثمان العمری قدس سره:

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا، فَلَيْنُ كَانَ كَمَا يَقُولُ النَّاسُ: إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَزْنَى شَيْطَانٍ وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَزْنَى شَيْطَانٍ، فَمَا أَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ، فَصَلِّهَا وَأَرْغَمِ [أَنْفَ] الشَّيْطَانِ.

۲۵۱ - [و] قال أبو جعفر بن بابويه في الخبر الذي روى فيمن أفطر يوماً في شهر رمضان متعمداً أنّ عليه ثلاث كفارات: فإنني أفتي به فيمن أفطر بجماع محرّم عليه أو بطعام محرّم

این که او را به جزئیات اموال آگاه کنند و یا نامه ای به او بدهند، تا این که او به حقیقت آنچه که حمل می کند پی نبرد [که برای حضرت حجّت علیه السلام است].

۲۵۰ / ۶ - این خبر از ابو الحسین محمّد بن جعفر اسدی کوفی رحمه الله است که در جواب مسائلی که از محمّد بن عثمان عمری قدس سره پرسیده بود می باشد و بخشی از جواب که وارد شده، این بود:

أما آنچه که در مورد نماز به هنگام طلوع و غروب خورشید پرسیده بودی؛ پس اگر همان طور که مردم می گویند باشد که خورشید بین دو شاخ شیطان طلوع و غروب می کند، پس هیچ چیزی دماغ شیطان را به خاک نمی ماند که بالاتر و افضل از نماز باشد؛ لذا در آن اوقات نماز بخوان و دماغ او را به خاک مذلت بمال.

۲۵۱ / ۷ - ابو جعفر ابن بابويه در خبری که روایت شده مبنی بر این که اگر کسی در ماه مبارک رمضان عمداً افطار کند، هر سه كفاره (۱)

به عهده او هست و باید انجام دهد گفته است:

ص: ۵۲۴

۱- . یعنی شصت روز، روزه گرفتن و اطعام شصت مسکین و آزاد کردن یک بنده.

علیه، لوجود ذلك في روايات أبي الحسين الأسدي فيما ورد عليه من الشيخ أبي جعفر بن عثمان العمري رضي الله عنه.

۲۵۲ - أخبرني جماعه، عن أبي محمّد هارون، عن أبي عليّ محمّد بن همام قال أبو عليّ: وعلى خاتم أبي جعفر السّمان رضي الله عنه لا إله إلاّ الله الملك الحقّ المبين، فسألته عنه فقال: حدّثني أبو محمّد يعني صاحب العسكر عليه السلام، عن آباءه عليهم السلام (أنهم) قالوا: كان لفاطمه عليها السلام خاتم فضّه عقيق، فلما حضرتها الوفاه دفعته إلى الحسن عليه السلام، فلما حضرته الوفاه دفعه إلى الحسين عليه السلام.

قال الحسين عليه السلام: فاشتھت أن أنقش عليه شيئاً، فرأيت في النوم المسيح عيسى بن مريم على نبينا وآله و عليه السلام، فقلت له: يا روح الله ما أنقش على خاتمي هذا؟ قال: انقش عليه لا- إله إلاّ- الله الملك الحقّ المبين، فإنّه أول التوراه وآخر الإنجيل.

من بر اساس این که این مسأله در روایات ابی الحسین اسدی که توسط شیخ ابی جعفر [محمّد بن عثمان عمری از طرف حضرت حجّت ۷] برایش وارد شده بود، فتوی می دهم که هر سه کفاره در مورد کسی است که با جماع حرام یا غذای حرام افطار کرده باشد.

۲۵۲ / ۸ - ابو علی محمّد بن همام می گوید: روی انگشتی ابی جعفر سمان رحمه الله [نایب دوم امام] نوشته شده بود: خدایی جز خداوند متعال که به حقّ مالک و سلطان آشکار و مقتدر عالم است، نیست. علّت این امر را از او پرسیدم، گفت: ابو محمّد امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمودند که حضرت فاطمه علیها السلام انگشتی داشتند که نگین آن عقیق بود، زمانی که شهادت حضرت فرا رسید انگشتی را به حسن علیه السلام سپردند، وقتی که زمان شهادت ایشان رسید آن را به حسین علیه السلام سپردند و امام حسین علیه السلام فرمودند: دوست داشتم که چیزی روی آن بنویسم و نقشی ایجاد کنم که در خواب حضرت مسیح، عیسی بن مريم که بر پیامبر و آلش و مسیح سلام و صلوات باد را دیدم. به او گفتم: ای روح الله! روی این انگشتی چه چیزی را نقش کنم؟ گفت: این جمله را نقش کن «لا- إله إلاّ- الله الملك الحقّ المبين» که اولین جمله تورات و آخرین جمله انجیل است.

۲۵۳ - وأخبرنا جماعه، عن أبي محمّد الحسن بن حمزه بن عليّ بن عبد الله بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال: حدّثنا عليّ بن محمّد الكليني قال: كتب محمّد بن زياد الصيمريّ يسأل صاحب الزّمان عجل الله فرجه كفنا يتيمّن بما يكون من عنده، فورد إنك تحتاج إليه سنه إحدى وثمانين فمات رحمه الله في [هذا] الوقت الذي حدّه وبعث إليه بالكفن قبل موته بشهر.

۲۵۴ - وأخبرني جماعه، عن أحمد بن محمّد بن عياش قال: حدّثني ابن مروان الكوفي قال: حدّثني ابن أبي سوره قال: كنت بالحائر زائراً عشية عرفه فخرجت متوجّها على طريق البرّ، فلما انتهيت [إلى] المسنّاه جلست إليها مستريحا، ثمّ قمت أمشي وإذا رجل على ظهر الطّريق فقال لي: هل لك في الرفقه؟ فقلت: نعم فمشينا معا يحدّثني وأحدّثه وسألني عن حالي، فأعلمته أنّي مضيق لا شيء معي ولا في يدي، فالتفت إليّ فقال لي:

إذا دخلت الكوفه فائت [دار] أباطاهر الزراريّ فأقرع عليه بابه، فإنّه سيخرج إليك وفي

۲۵۳ / ۹ - محمّد بن زياد صيمريّ در نامه ای از حضرت صاحب الزمان عليه السلام برای

تیمن و تبرک، کفنی درخواست کرد، جواب آمد: شما در سال هشتاد و یکم به کفن محتاج خواهی شد، [محمّد بن زياد] در همان سالی که حضرت فرموده بودند از دار دنیا رفت و یک ماه پیش از آن کفنی برای او رسید.

۲۵۴ / ۱۰ - ابن ابی سوره گفته: در شب عرفه قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را زیارت کردم، بعد از بیرون آمدن از حرم به سمت بیابان به راه افتادم تا این که به آب راهی رسیدم، و در آنجا برای استراحت نشستم، سپس برخاستم که راه بیفتم، ناگهان مردی را سر راه دیدم، او به من گفت: آیا مایل به رفاقت و همراهی هستی؟ گفتم: بله. پس با هم همراه شدیم. مشغول صحبت شده و از حال و احوال من پرسید، من هم او را از تنگدستی و نداری و این که بسیار بی چیز هستم مطلع کردم. به من توجه کرده و گفت: وقتی وارد کوفه شدی به در خانه ابوطاهر زراری برو، در را بزن، او در حالی از خانه

یده دم الأضحیّه، فقل له: یقال لك إعط هذا الرجل الصرّه الدنانیر الّتی عند رجل السریر، فتعجبت من هذا، ثم فارقتنی ومضى لوجهه لا أدری أين سلك.

ودخلت الكوفه فقصدت [دار] أباطاهر محمّد بن سلیمان الزراری، فقرعت [علیه] بابه كما قال لی وخرج إلّیّ وفی یده دم الأضحیّه فقلت له: یقال لك إعط هذا الرجل الصرّه الدنانیر الّتی عند رجل السریر، فقال: سمعا وطاعه ودخل فأخرج إلّیّ الصرّه فسلمها إلّیّ فأخذتها وانصرفت.

۲۵۵ - وأخبرنی جماعه، عن أبی غالب أحمد بن محمّد بن الزراری قال: حدّثنی أبو عبد الله محمّد بن زید بن مروان قال: حدّثنی أبو عیسی محمّد بن علیّ الجعفریّ وأبو الحسنین محمّد بن علیّ بن الرقام قالوا: حدّثنا أبو سوره - قال أبو غالب: وقد رأیت ابنا لأبی سوره وكان أبو سوره أحد مشایخ الزیدیه المذكورین.

بیرون می آید که دستش آغشته به خون گوسفند قربانی است، به او بگو: به تو گفته اند که کیسه دیناری را که کنار پایه تخت هست به این مرد بده. از این جمله تعجب کردم، بعد از من جدا شد و به سمتی رفت که نفهمیدم کجا بود.

وارد کوفه شدم و به قصد منزل ابوطاهر محمّد بن سلیمان زراری رفتم، همان طور که آن مرد گفته بود در خانه او را کویدم، ناگهان دیدم که بیرون آمد و دستش به خون گوشت قربانی آغشته بود، به او گفتم: گفته اند کیسه دیناری را که در کنار پایه تخت توست به من بدهی، گفتم: سمعا و طاعه. رفت و کیسه را آورد و من هم آن را گرفته و برگشتم.

۱۱ / ۲۵۵ - ابو سوره (۱)

می گوید: به قصد درک روز عرفه به سمت قبر مطهر

ص: ۵۲۷

۱- . ابوسوره از بزرگان و مشایخ زیدیه است. در سند خبر آمده که ابوغالب که راوی این خبر است گفته است من پسر ابو سوره را دیده ام ولی بعد می گوید قال ابو سوره، بنابراین ممکن است ابوغالب از پسر ابی سوره نقل کرده باشد و او از ابو سوره.

قال أبو سوره: خرجت إلى قبر أبي عبد الله عليه السلام أريد يوم عرفه فعرفت يوم عرفه، فلما كان وقت عشاء الآخر صلّيت وقمت فابتدأت أقرأ من الحمد، وإذا شاب حسن الوجه عليه جبّه سيفي، فابتدأ أيضا من الحمد وختم قبلي أو ختمت قبله، فلما كان الغداه خرجنا جميعا من باب الحائر، فلما صرنا إلى شاطئ الفرات قال لي الشاب: أنت تريد الكوفه فامض فمضيت طريق الفرات وأخذ الشاب طريق البر.

قال أبو سوره: ثم أسفت على فراقه فأتبعته فقال لي: تعال فجننا جميعا إلى أصل حصن المسناه فنمنا جميعا وانتبهنا فإذا نحن على العوفى على جبل الخندق فقال لي: أنت مضيق وعليك عيال، فامض إلى أبي طاهر الزراري فيخرج إليك من منزله وفي يده الدم من الأضحيه فقل له: شاب من صفته كذا يقول: لك صرّه فيها عشرون دينارا جاءك بها بعض إخوانك فخذها منه.

ابا عبدالله عليه السلام رفتم و عرفه را هم در آنجا بودم، وقتی که عشا شد مشغول نماز شدم، قیام کردم و شروع به قرائت سوره حمد نمودم، در همین حین جوان خوش رویی را دیدم که جبّه سفیدی پوشیده بود، او هم با سوره حمد نمازش را شروع کرد، نمازمان را تمام کردیم، یا من زودتر تمام کردم یا او، صبح که شد همگی از درب حائر [حرم حسینی] بیرون آمدیم، وقتی که به کنار نهر فرات رسیدیم، همان جوان خطاب به من گفت: تو قصد داری که به کوفه بروی، پس برو. من هم از راه فرات رفتم و او هم از راه بیابان.

بعد از مفارقت از آن جوان، متأسف و ناراحت شدم [که چرا از او جدا شده ام] بنابراین پشت سر او رفتم، به من گفت: بیا. پس با هم به راه افتادیم تا رسیدیم به پای قلعه مسناه، همان جا خوابیدیم وقتی که از خواب بیدار شدیم ناگهان دیدم که بالای عوفی و بالاتر از کوه خندق هستیم، جوان به من گفت: تو عیال وار و در مضیقه هستی، پس برو پیش ابی طاهر زراری، [وقتی که در بزنی] او از منزل با حالتی که خون قربانی بر دست اوست بیرون می آید، وقتی آمد به او بگو: جوانی با این اوصاف به شما می گوید: کیسه ای که در آن بیست دینار است که یکی از برادران دینی برایت آورده بده، آن کیسه را از او بگیر.

قال أبو سوره: فصرت إلى أبي طاهر [بن] الزراري كما قال الشاب ووصفته له فقال: الحمد لله ورأيتك، فدخل وأخرج إليّ الصرّه الدنانير فدفعها إليّ وانصرفت.

قال أبو عبد الله محمد بن زيد بن مروان - وهو أيضا من أحد مشايخ الزيديه - حدثت بهذا الحديث أبا الحسن محمد بن عبيد الله العلوي ونحن نزول بأرض الهرّ، فقال: هذا حقّ جاءني رجل شاب فتوسّمت في وجهه سمه فانصرف الناس كلّهم، وقلت له: من أنت؟

فقال: أنا رسول الخلف عليه السلام إلى بعض إخوانه ببغداد فقلت له: معك راحله فقال: نعم في دار الطلحين، فقلت له: قم فجيء بها، ووجهت معه غلاما فأحضر راحلته وأقام عندي يومه ذلك وأكل من طعامي وحدثني بكثير من سرّي وضميرى، قال: فقلت له على أيّ طريق تأخذ؟ قال: أنزل إلى هذه النجفه ثم آتى وادى الزمّله، ثم آتى الفسطاط (واتبع الراحله) فأركب إلى الخلف عليه السلام إلى المغرب.

به طرف ابوطاهر بن زراري رفتهم و هماني را كه جوان گفته بود، برايش گفتم و ماجرا را توضيح دادم. ابوطاهر گفت: الحمد لله. داخل منزل شد و وقتی خارج شد كيسه دينارها را آورد و به من داد و رفتم.

ابو عبدالله محمد بن زيد بن مروان كه او نيز يكي از بزرگان زيديه است گفته: وقتی كه در زمين «هر» فرود آمده بوديم، اين حديث را براي ابوالحسن بن عبيدالله علوي نقل كردم و او گفت: اين حديث حقّ است. [بعد از آن گفت كه] مرد جواني پيش من آمد، با دقت تمام به صورتم نگاه كردم، مردم كه برگشتند، من به او گفتم: شما كي هستيد؟ گفت: فرستاده خلف عليه السلام به سوي بعضي برادران حضرت در بغداد هستم. گفتم: آيا بار و بنه اي داري؟ گفت: بله، در منزل طلحين است. گفتم: بلند شو و اثاث را بياور. جوان برخاست كه برود، همراهش غلامي را روانه كردم، تا اين كه ائاثيه جوان را آوردند. آن روز جوان نزد من ماند و از غذاي ما خورد و بسياري از اسرار را به من خبر داد. به او گفتم: از کدام راه مي روي؟ گفت: به طرف نجف مي روم، و از آنجا به رمله و بعد به فسطاط مي روم. پس از آن براي رسيدن به محضر مبارك حضرت سوار شده و به سمت مغرب مي روم.

قال أبو الحسن محمد بن عبيد الله: فلما كان من الغد ركب راحلته وركبت معه حتى صرنا إلى قنطرة دار صالح فعبر الخندق وحده وأنا أراه حتى نزل النجف وغاب، عن عيني.

قال أبو عبد الله محمد بن زيد: فحدثت أبا بكر محمد بن أبي دارم اليمامي - وهو (من) أحد مشايخ الحشوية - بهذين الحديثين فقال: هذا حقّ جاءني منذ ستّيات ابن أخت أبي بكر [بن] النخالي العطار - وهو صوفى يصحب الصوفية - فقلت من أنت وأين كنت؟ فقال لي: أنا

صبح که شد جوان سوار شترش شد و من هم با او سوار شدم تا این که به پل دار صالح

رسیدیم، او به تنهایی از خندق عبور کرد، من او را می دیدم تا این که به نجف رفت و بعد

از چشمم پنهان شد.

ابو عبدالله محمد بن زيد گفته: این دو حدیث را به ابا بکر محمد بن ابی دارم یمامی که یکی از بزرگان طایفه حشویه (۱)

بود، گفتم. او گفت: این دو حدیث حقّ است. بعد از آن گفت: چند سال پیش خواهر زاده ابی بکر بن نخالی عطار که صوفی بوده و با طایفه صوفیه مصاحبت و معاشرت داشت، پیش من آمد، گفتم: شما که هستی و از کجا آمدی؟

ص: ۵۳۰

۱- این کلمه به دو صورت خوانده می شود «حشویه» و «حشویه»؛ حشویه به عدّه ای از اهل حدیث اطلاق شده است که گرایش به تشبیه و تجسیم پیدا کرده اند. وجه تسمیه این سه وجه دارد. الف) چون معتقد به تجسیم بودند، زیرا جسم، محشوّ [توپر] است. ب) منسوب به حشاء به معنای حاشیه و کنار مجلس، چون آنان در مجلس درس حسن بصری حاضر می شدند و سخنان نادرست می گفتند، او هم دستور داد آن ها را در حاشیه مجلس جا دهند. ج) آنان در نقل حدیث هیچ ضابطه ای را شرط نمی دانستند و در نتیجه مطالب نادرست را وارد احادیث اسلامی کردند، و حشو به معنی کلام زائد است. حشویه آشکارا قائل به تشبیه شده و برای خداوند اعضا، ابعاض - نزول و صعود، حرکت و انتقال مدعی شده اند. گذشته از این، روایات بی اساس را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که اکثر این روایات از یهود اقتباس شده است و درباره قرآن بر این عقیده اند که حتی حروف و اصوات آن نیز قدیم والهی اند.

مسافر (مند) سبع عشره سنه، فقلت له: فأى شىء أعجب ما رأيت؟ فقال: نزلت فى الإسكندريه فى خان ينزله الغرباء، وكان فى وسط الخان مسجد يصلّى فيه أهل الخان وله إمام وكان شابّ يخرج من بيت له (أو) غرفه فيصلّى خلف الإمام ويرجع من وقته إلى بيته ولا يلبث مع الجماعة.

قال: فقلت: - لما طال ذلك علىّ ورأيت منظره شابّ نظيف عليه عباء - أنا والله أحبّ خدمتك والتشرف بين يديك، فقال: شأنك فلم أزل أخدمه حتىّ أنس بى الأانس التّيام، فقلت له ذات يوم من أنت أعزّك الله؟ قال: أنا صاحب الحقّ، فقلت له: يا سيّدى متى تظهر؟ فقال: ليس هذا أوان ظهورى، وقد بقى مدّه من الزّمان، فلم أزل على خدمته تلك وهو على حالته

گفت: من مسافرّم و هفده سال است كه در سفر هستم. گفتم: عجيب ترين چيزى كه ديده اى چه بوده است؟ گفتم: در شهر اسكندريه در منزلگاهى كه جاي غريبه ها بود منزل كردم، در وسط كاروان سرا مسجدى بود كه اهل كاروان سرا در آنجا نماز مى خواندند، امام جماعتى هم داشتند كه جوان بود و از خانه و اتاقي كه مخصوص او بود بيرون مى آمد و به نماز ايستاده و مردم هم پشت سر او نماز اقامه مى كردند. بعد از نماز هم فوراً به اتاقيش بر مى گشت و با جماعت نمى ماند.

وقتی كه ماندنم در كاروان سرا طولانى شد و اين منظره را از جوان كه بسيار پاك و پاكيزه بود و عبايى هم به دوش داشت ديدم، به او گفتم: به خدا قسم كه دوست دارم در خدمت شما باشم، و در محضر شما شرافت كسب كنم. او گفتم: اين شأن توست، انجام بده. پس به خدمت او مشغول شدم تا اين كه با ايشان انس كاملى پيدا كردم. يك روز به او گفتم: خداوند به شما عزت بدهد، شما چه كسى هستيد؟

فرمود: من صاحب حقّم.

عرض كردم: اى آقاى من! چه وقتى ظهور مى كنيد؟

من صلاه الجماعة وترك الخوض فيما لا يعنيه إلى أن قال: أحتاج إلى السفر فقلت له: أنا معك.

ثم قلت له: يا سيدي متى يظهر أمرك؟ قال: علامه ظهور أمرى كثره الهرج والمرج والفتن، وآتى مكه فأكون فى المسجد الحرام فيقول الناس انصبوا لنا إماما ويكثر الكلام حتى يقوم رجل من الناس فينظر فى وجهى، ثم يقول:

يا معشر الناس هذا المهدي انظروا إليه فيأخذون بيدي وينصبوني بين الركن والمقام، فيبايع الناس عند إياسهم عني، قال: وسرنا إلى ساحل البحر فعزم على ركوب البحر فقلت له: يا سيدي أنا والله أفرق من (ركوب) البحر فقال: ويحك تخاف وأنا معك، فقلت: لا ولكن أجبين، قال: فركب البحر وانصرفت عنه.

فرمودند: حالا وقت ظهور نیست، مدت زمانی تا ظهور مانده. پس من پیوسته مشغول به خدمت حضرت بودم و او هم همین حال را داشت؛ یعنی نماز جماعت می خواند و به اموری که به او مربوط نبود وارد نمی شد، تا این که گفت: نیاز است به سفر بروم. عرض کردم: من هم همراه شما می آیم و بعد عرضه داشتم: ای آقای من! امر ظهور شما کی واقع می شود؟ فرمودند: علامت ظهور حکومت من، این است که، هر ج و مرج و فتنه زیاد می شود، آن وقت به مکّه خواهم آمد و در مسجد الحرام خواهم بود تا این که مردم می گویند: برای ما امامی تعیین نموده و نصب کنید. و در این مورد مباحثه طولانی واقع می شود تا این که یک نفر از بین مردم برخاسته و به من نگاه می کند، بعد می گوید:

ای مردم! این مرد مهدی است به او نگاه کنید، و دستش را [به عنوان بیعت] بگیرید، و بین رکن و مقام مرا منصوب می کنند و همه آن ها در حالی که از حیات و ظهور من مأیوس شده بودند با من بیعت می کنند.

حرکت کردیم تا به کنار دریا رسیدیم، ایشان قصد کردند که وارد دریا شوند. من عرض کردم: ای آقای من! به خدا قسم من از دریا می ترسم؟ حضرت فرمودند: می ترسی! در حالی که من همراه تو هستم؟ عرض کردم: نه، جرأت ندارم. پس حضرت سوار دریا شد [روی دریا رفت] و من برگشتم.

۲۵۶ - أخبرني جماعة، عن أبي عبد الله أحمد بن محمد بن عياش، عن أبي غالب الزراري قال: قدمت من الكوفة وأنا شابٌ إحدى قدماتي ومعى رجل من إخواننا قد ذهب على أبي عبد الله اسمه، وذلك في أيام الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رحمه الله واستتاره ونصبه أبا جعفر محمد بن عليّ المعروف بالشلمغاني، وكان مستقيماً لم يظهر منه ما ظهر (منه) من الكفر والإلحاد، وكان الناس يقصدونه ويلقونه لأنه كان صاحب الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح سفيراً بينهم وبينه في حوائجهم ومهماتهم.

فقال لي صاحبي: هل لك أن تلقى أبا جعفر وتحادث به عهداً، فإنه المنصوب اليوم لهذه الطائفة، فإني أريد أن أسأله شيئاً من الدعاء يكتب به إلى الناحية، قال: فقلت [له]: نعم، فدخلنا إليه فرأينا عنده جماعة من أصحابنا فسألنا عليه وجلسنا، فأقبل على صاحبي فقال:

۱۲ / ۲۵۶ - ابي غالب زراري گفته است: در ايام جواني در يكي از سفرهايم با يكي از برادران ديني [كه نامش از خاطر ابي عبدالله راوي حديث رفته] از كوفه بيرون آمدم، اين در زماني بود كه شيخ ابي القاسم حسين بن روح رحمه الله مخفي شده بود و ابا جعفر محمد بن علي، مشهور به شلمغاني را جاي خود منصوب کرده بود. شلمغاني در آن زمان در مذهب شيعه بود و هنوز كفر و الحادي از او ظاهر نشده بود و مردم هم نزد او مي آمدند و با او ملاقات مي کردند، چرا كه او يار و همنشين شيخ ابوالقاسم حسين بن روح بوده و در احتياجات و كارهاي مردم بين شيخ و مردم سفير و واسطه بود.

دوست من كه در سفر همراهم بود، به من گفت: مي خواهي ابا جعفر را ملاقات كني و تجديد عهدي كني؟ چون در اين ايام او براي طايفه شيعه منصوب شده، پس من هم قصد دارم در مسائلي از او درخواست كنم نامه اي به ناحيه مقدسه بنويسد تا حضرت دعائم كند. به او گفتم: بله، مي خواهم. پس وارد بر او شديم وديديم تعدادي از اصحاب ما و شيعيان نزد ايشان حاضر هستند، سلام كرديم و نشستيم. ابا جعفر رو به دوست من كرد و گفت:

من هذا الفتى معك؟ فقال له: رجل من آل زراره بن أعين، فأقبل عليّ فقال: من أيّ زراره أنت؟ فقلت: يا سيّدي أنا من ولد بكير بن أعين أخي زراره، فقال: أهل بيت جليل عظيم القدر في هذا الأمر، فأقبل عليه صاحبي، فقال له: يا سيّدنا! أريد المكاتبه في شيء من الدّعاء، فقال: نعم.

قال: فلمّا سمعت هذا اعتقدت أن أسأل أنا أيضا مثل ذلك وكنت اعتقدت في نفسي ما لم أبده لأحد من خلق الله حال والده أبي العباس ابني، وكانت كثيره الخلاف والغضب عليّ وكانت منّي بمنزله، فقلت في نفسي: أسأل الدّعاء لي في أمر قد أهمني ولا أسميه، فقلت: أطل الله بقاء سيّدنا وأنا أسأل حاجه قال: وما هي؟ قلت: الدّعاء لي بالفرج من أمر قد

این جوان که همراه توست کیست؟ گفت: مردی از آل زراره بن اعین است. بعد رو به من کرد و گفت: از آل کدام زراره هستی؟ گفتم: ای آقای من! از اولاد بکیر بن اعین برادر زراره هستم. گفت: آل زراره خاندان بزرگ و بزرگواری هستند و در امر ولایت بلند مرتبه هستند. دوست من به او گفت: ای آقای ما! می خواهم درباره دعا نامه ای بنویسم. گفت: بله.

وقتی که این جمله را شنیدم، به خاطر رسید که من هم همین درخواست را مطرح کنم و در دلم مسأله ای بود که به احدی نگفته بودم و آن این که مادر پسر ابی العباس با من بسیار مخالفت و بد رفتاری داشت، با این حال مورد علاقه من بود. با خودم گفتم که بگویند در یک مسأله بسیار مهم و ضروری التماس دعا دارم، اما آن را با جزئیات بیان نکنم. بنابراین گفتم: خداوند عمر سیّد و آقای ما را طولانی بفرماید، من حاجتی دارم.

گفت: حاجت چیست؟ گفتم: دعایی می خواهم برای گشایش در امری که بسیار مرا نگران کرده و مهم است.

أهمني، قال: فأخذ درجا بين يديه كان أثبت فيه حاجه الرجل فكتب: (و) الزراري يسأل الدعاء له في أمر قد أهّمه، قال: ثم طواه فقمنا وانصرفنا.

فلَمّا كان بعد أيام قال لي صاحبي: أ لا نعود إلى أبي جعفر فنسأله عن حوائجنا التي كُنّا سألناه، فمضيت معه ودخلنا عليه فحين جلسنا عنده أخرج الدرّج وفيه مسائل كثيره قد أجيب في تضاعيفها، فأقبل على صاحبي فقرأ عليه جواب ما سألت، ثمّ أقبل عليّ وهو يقرأ [فقال:]

وأَمّا الزراريّ وحال الزوج والزوجه فأصلح الله ذات بينهما قال: فورد عليّ أمر عظيم وقمنا فانصرفت، فقال لي: قد ورد عليك هذا الأمر فقلت: أعجب منه قال: مثل أيّ شيء؟ فقلت: لأنّه سرّ لم يعلمه إلاّ الله تعالى وغيري فقد أخبرني به، فقال: أ تشكّ في أمر الناحيه؟ أخبرني الآن ما هو، فأخبرته فعجب منه.

ابا جعفر شلمغاني كاغذی [یا دفتری] گرفته و حاجت مرد را در آن ثبت کرد، بعد نوشت: و زراری که برای امر مهمی ملتمس دعاست. بعد کاغذ را پیچید و بست، ما هم برخاستیم و برگشتیم.

چند روز که از این ماجرا گذشت، دوستم به من گفت: آیا برگردیم نزد ابوجعفر و از حاجاتی که خواسته بودیم، پرس و جو کنیم؟ با او رفتیم و وارد بر ابوجعفر شدیم، همین که نشستیم، دفترچه یا برگه را بیرون آورد، در آن دفترچه مسائل زیادی وجود داشت که در بین سؤال های نوشته شده جواب هایشان درج شده بود. رو کرد به دوستم و جواب خواهش او را قرائت کرد و بعد به من رو کرد و برایم این جملات را قرائت کرد: امّا زراری، خداوند متعال بین زن و شوهر اصلاح فرمود. این ماجرا برای من خیلی بزرگ و مشکل بود، از آنجا برخاسته و برگشتم، رفیقم به من گفت که جوابی برای تو وارد شد. گفتم: از آن تعجب کردم. گفت: از چه چیزی تعجب می کنی؟ گفتم: مشکل من سرّ و رازی بود که غیر از من و خداوند متعال کسی از آن آگاهی نداشت، امّا او از آن سر به من خبر داد. دوستم گفت: آیا در مورد ناحیه مقدسه [حضرت حجّت علیه السلام] شکّ می کنی؟! همین الآن آن راز را بگو تا ببینم چه بوده است. مسأله را به او گفتم و او هم از این امر متعجب شد.

ثم قضى أن عدنا إلى الكوفة فدخلت داري وكانت أم أبي العباس مغاضبه لي في منزل أهلها فجاءت إلي فاسترضتني واعتذرت ووافقتني ولم تخالفني حتى فرق الموت بيننا.

۲۵۷ - وأخبرني بهذه الحكايه جماعه، عن أبي غالب أحمد بن محمد بن سليمان الزراري رحمه الله إجازة وكتب عنه ببغداد أبو الفرج محمد بن المظفر في منزله بسويقه غالب في يوم الأحد لخمس خلون من ذي القعدة سنه ست وخمسين وثلاثمائة قال:

كنت تزوجت بأم ولدي وهي أول امرأه تزوجتها، وأنا حينئذ حدث السنّ وسنّي إذ ذاك دون العشرين سنه، فدخلت بها في منزل أبيها، فأقامت في منزل أبيها سنين وأنا أجتهد بهم في أن يحولوها إلى منزلي وهم لا يجيبوني إلى ذلك، فحملت مني في هذه المدّه وولدت بنتا فعاشت مدّه ثم ماتت ولم أحضر في ولادتها ولا في موتها ولم أرها منذ ولدت إلى أن توفيت للشرور التي كانت بيني وبينهم.

بعد مقدر شد که به کوفه برگردیم، پس داخل خانه ام شدم، مادر ابوعباس که باخشم

و عصبانیت قهر کرده و به خانه فامیلش رفته بود، آمد و از من طلب رضایت و عذرخواهی نمود و تا وقتی که مرگ بین ما جدایی انداخت، هرگز با من مخالفتی نکرد و مرا آزار نداد.

۱۳ / ۲۵۷ - این حکایت را عدّه ای از ابو غالب احمد بن محمد بن سليمان زراري رحمه الله و با اجازه او [به من خبر دادند] و ابو فرج محمد بن مظفر در منزل ابو غالب که در بازارچه ابو غالب بود به خط و املاي خودش نوشت: در روز یکشنبه پنجم ذي قعدة سال ۳۵۶ ه. ق ابی غالب به من گفت: با کنیز خودم ازدواج کردم و او اولین زنی بود که با وی ازدواج می کردم. در آن زمان سنّ من کم بود و کمتر از بیست سال داشتم، در منزل پدرش عروسی گرفتیم و چند سال در آنجا اقامت داشت، در این مدّت تلاش کردم که او را به منزل خودم بیاورم ولی خانواده اش قبول نمی کردند. در این مدّت زنم باردار شد و دختری به دنیا آورد. دختر مدّت کوتاهی زنده بود و بعد از دنیا رفت و من به دلیل کدورت و قهری که بین ما به وجود آمده بود، نه در ولادتش حاضر بودم و نه در مرگش و اصلاً در این مدّت او را ندیدم.

ثم اصطلحنا على أنهم يحملونها إلى منزلي، فدخلت إليهم في منزلهم ودافعوني في نقل المرأة إليّ وقدّر أن حملت المرأة مع هذه الحال، ثم طالبتهم بنقلها إلى منزلي على ما اتفقنا عليه، فامتنعوا من ذلك، فعاد الشرّ بيننا وانتقلت عنهم، وولدت وأنا غائب عنها بنتا وبقينا على حال الشرّ والمضارمه سنين لا آخذها.

ثم دخلت بغداد وكان الصاحب بالكوفة في ذلك الوقت أبو جعفر محمّد بن أحمد الزجوجيّ رحمه الله وكان لي كالعَمّ أو الوالد، فنزلت عنده ببغداد وشكوت إليه ما أنا فيه من الشرور الواقعة بيني وبين الزوجه وبين الأحماء، فقال لي: تكتب رقعه وتسلّ الدعاء فيها.

فكتبت رقعه (و) ذكرت فيها حالي وما أنا فيه من خصومه القوم لي وامتناعهم من حمل المرأة إلى منزلي، ومضيت بها أنا وأبو جعفر رحمه الله إلى محمّد بن عليّ وكان في ذلك الوساطه

بعد باهم صلح كردیم به این شرط که آن ها او را به منزل من بفرستند، بنابراین به خانه آن ها رفتم که او را به خانه بیاورم ولی آن ها ممانعت کرده و من را بیرون کردند باین حال بار دیگر او حامله شد. بعد برای [دومین مرتبه] از آن ها خواهش کردم که بنابر صلحی که کرده بودیم او را به خانه من بفرستند ولی آن ها از این عمل امتناع ورزیدند. بنابراین بار دیگر کینه و دشمنی و کدورت بین ما برگشت، از آن ها فاصله گرفتم و چند سال بین ما عداوت و ناراحتی بود و در این مدّت او دختری به دنیا آورد و من شاهد این امر نبودم.

بعد از آن به بغداد رفتم، بزرگ و پناه شیعه که ابی جعفر محمّد بن احمد زجوجی بود در کوفه بود، او برای من مثل عمو یا پدر بود، پس در بغداد به خدمت او رسیدم و در مورد همه اتفاقات و کدورت هایی که بین من و زنم و فامیلش اتفاق افتاده بود، به او شکایت کردم، ابو جعفر به من گفت: نامه ای بنویس و در آن درخواست دعا کن.

نامه ای نوشتم و در آن احوالم را شرح دادم، خصومتی را که بین ما بود و ممانعت آن ها از بردن زنم به خانه خودم و مشکلاتم در این باب را ذکر کردم. نامه را همراه ابو جعفر رحمه الله

بیننا و بین الحسین بن روح رضی الله عنه وهو إذ ذاك الوكيل، فدفعناها إليه وسألناه إنفاذها، فأخذها مني وتأخر الجواب عني أياماً، فلقيته فقلت له: قد ساءني تأخر الجواب عني، فقال (لي): لا يسوءك (هذا) فإنه أحب (لي ولك وأوماً) إلي أن الجواب إن قرب كان من جهة الحسين بن روح رضی الله عنه وإن تأخر كان من جهة الصاحب عليه السلام، فانصرفت.

فلما كان - بعد ذلك - ولا أحفظ المدة إلا أنها كانت قریبه - فوجه إلي أبو جعفر الزجوجي رحمه الله يوماً من الأيام، فصرت إليه، فأخرج لي فصلاً من رقعته وقال لي: هذا جواب رقعتهك فإن شئت أن تنسخه فانسخه وردّه فقرأته فإذا فيه: وَالزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ فَأَصْلَحَ اللَّهُ - ذاتَ بينهما،

برای محمد بن علی که بین ما و حسین بن روح رحمه الله که نایب خاص و وکیل امام علیه السلام بود بردیم و خواهش کردیم که نامه را برساند. نامه را از من گرفت، ولی جواب آن چند روزی به تأخیر افتاد. بعد از آن ابو جعفر را دیدم و به او گفتم: تأخیر و دیر شدن جواب دلگیرم کرده است. ابو جعفر به من گفت: ناراحت نباش که این تأخیر برای من و تو بهتر است و به من اشاره کرد و نیز گفت: چنانچه جواب زود باشد و سریع برسد، از طرف حسین بن روح رحمه الله است و اگر با تأخیر بیاید از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام خواهد بود. با این توضیح من قانع شدم.

مدتی از این ماجرا گذشت، البته زمان دقیقش یادم نیست، تا این که یک روز ابو جعفر زجوجی رحمه الله کسی را به دنبال من فرستاد. هنگامی که به خدمتش رسیدم، ورقی درآورد و گفت: این جواب نامه توست، اگر می خواهی نسخه ای از روی آن بردار و اصل آن را برگردان. (۱)

نامه را خواندم، دیدم که در نامه آمده بود: و اما زن و شوهر؛ پس خداوند تبارک و تعالی بین آن ها اصلاح فرمود.

ص: ۵۳۸

۱- . یکی از مسائلی که با مطالعه دقیق در توقیعات صادره از ناحیه مقدسه به دست می آید، عبارت است از این که سفرا و نواب حضرت، نسخه اصلی توقیع شریف را فقط جهت استنساخ در اختیار سؤال کننده که منتظر جواب بوده قرار می دادند تا مبدا افرادی با دسترسی به اصل توقیعات، بتوانند زمینه انحراف در دین را ایجاد کنند، لذا مسأله عدم دسترسی به خط حضرت، در جا به جایی توقیعات ملاحظه شده است.

ونسخت اللفظ ورددت عليه الفصل، ودخلنا الكوفه فسَهّل الله لي نقل المرأه بأيسر كلفه، وأقامت معي سنين كثيره ورزقت مني أولادا وأسأت إليها إساءات واستعملت معها كل ما لا تصبر النساء عليه، فما وقعت بيني وبينها لفظه شر ولا بين أحد من أهلها إلى أن فرّق الزمان بيننا.

قالوا قال أبوغالب رحمه الله: وكنت قديما قبل هذه الحال قد كتبت رقعته أسأل فيها أن يقبل ضيعتي، ولم يكن اعتقادي في ذلك الوقت التقرب إلى الله - عزوجل - بهذه الحال، وإنما كان شهوه مني للاختلاط بالنوبختيين والدخول معهم فيما كانوا (فيه) من الدنيا، فلم أجب إلى ذلك وألححت في ذلك، فكتب إلي أن اختر من تثق به فاكتب الضيعه باسمه فإنك تحتاج

نسخه ای از روی آن برداشته و اصل آن را برگرداندم. بعد از آن وارد کوفه شدم و خداوند متعال مشکل بردن همسر من به خانه خودم را آسان فرمود و راحت و بدون زحمت او را به خانه بردم. وی سال های زیادی با من زندگی کرد و از من اولادی روزی او شد. با این که من به او خیلی بدی کردم و رفتارهایی انجام دادم که معمولاً زن ها نسبت به آن رفتارها صبر نمی کردند، با وجود این برخوردها، بین من و او و هیچ کدام از فامیلش مخالفت و عداوتی ایجاد نشد، تا این که زمانه ما را از هم جدا کرد.

می گفتند: ابو غالب رحمه الله گفته: پیش از این واقعه، نامه ای نوشتم و خواهش کردم تا اراضی زراعی من مورد قبول واقع شوند. آن عمل را هم برای رضا و تقرب خدا انجام نداده بودم، بلکه طمع دنیایی داشتم که با طایفه نوبختی رفت و آمد داشته و اختلاط کنم، تا به این ترتیب نصیبی از دنیای آن ها داشته باشم. جوابی به من نرسید و من در این باره اصرار زیادی کردم تا این که به من نوشته شد: کسی را که مورد وثوق و اطمینان توست انتخاب کن و مزرعه را به اسم او بنویس، چرا که بعدا به آن محتاج خواهی شد. من هم

إليها، فكتبها باسم أبي القاسم موسى بن الحسن الزجوجي ابن أخي أبي جعفر رحمه الله لثقتي به وموضعه من الديانة والنعمة.

فلم تمض الأيام حتى أسروني الأعراب ونهبوا الضيعة التي كنت أملكها، وذهب مني فيها من غلاتي ودوابي وآلتى نحو من ألف دينار، وأقمت في أسرهم مدة إلى أن اشترت

نفسى بمائة دينار وألف وخمسمائة درهم، (و) لزمني أجره الرسل نحو من خمسمائة درهم، فخرجت واحتجت إلى الضيعة فبعتها.

٢٥٨ - وأخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي رحمه الله، عن أبي علي بن همام قال: أنفذ محمد بن عليّ الشلمغاني العزاقرى إلى الشيخ الحسين بن روح يسأله أن يباهله وقال: أنا صاحب الرجل وقد أمرت بإظهار العلم، وقد أظهرته

مزرعه را به نام ابوقاسم موسى بن حسن زجوجی فرزند برادرم نوشتم، چرا که دردیانت و امانت داری مورد اعتماد من بود.

ایام زیادی نگذشته بود که اعراب مرا اسیر کردند، و ملک زراعی ام را غارت کردند، و هر چه که در آن داشتم؛ از جمله محصولات کشاورزی، حیوانات و وسایل و ابزار که حدود هزار دینار ارزش داشتند را بردند. مدتی در اسارت آن ها بودم تا این که آزادی ام را به صد دینار و هزار و پانصد درهم خریداری کردم و مزد پیک ها هم حدود پانصد درهم شد. پس از این همه ضرر و زیان، از دست اعراب خلاص شدم و آن زمان به اراضی زراعی ام نیازمند شدم، لذا آن ها را فروختم.

١٤ / ٢٥٨ - ابوعلی بن همام گفته است: محمد بن علی شلمغانی عزاقری، خطاب به شیخ بزرگوار حسین بن روح پیغام داد و از او درخواست کرد که با او مباحله کند و گفت: من صاحب و دوست آن مرد [یعنی حضرت قائم علیه السلام] هستم و مأمور شده ام که علم را اظهار کنم

باطنا وظاهرا، فباهلنی فأنفذ إليه الشيخ رضى الله عنه فى جواب ذلك أينا تقدّم صاحبه فهو المخصوص، فتقدم العزاقرى فقتل وصلب وأخذ معه ابن أبى عون وذلك فى سنة ثلاث وعشرين وثلاثمائة.

۲۵۹ - قال ابن نوح: وأخبرنى جدّى محمّد بن أحمد بن العباس بن نوح رضى الله عنه قال: أخبرنا أبو محمّد الحسن بن جعفر بن إسماعيل بن صالح الصيمرى قال: لما أنفذ الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح رضى الله عنه التوقيع فى لعن ابن أبى العزاقر أنفذه من محبسه فى دار المقتدر إلى شيخنا أبى على بن همام رحمه الله فى ذى الحجّه سنة اثنتى عشره وثلاثمائة وأملاه أبو على رحمه الله على وعزّفتى أنّ أبا القاسم رضى الله عنه راجع فى ترك إظهاره، فإنّه فى يد القوم و (فى) حبسهم فأمر بإظهاره وأن لا يخشى ويأمن، فتخلّص فخرج من الحبس بعد ذلك بمده يسيره والحمد لله.

و لذا باطنا و ظاهرا آن را اظهار کرده ام، پس با من مباحله کن [تا معلوم شود من حق هستم يا تو]. شيخ رحمه الله در جواب پیغام فرستاد: هر کدام از ما که بر دیگری مقدم شد و مرگش جلو افتاد، او دروغگو است. مرگ عزاقرى جلو افتاد و کشته شده و به دار آویخته شد و ابن ابى عون را هم همراه او گرفتند. این واقعه در سال ۳۲۳ ه. ق اتفاق افتاد.

۱۵ / ۲۵۹ - حسن بن جعفر بن اسماعيل بن صالح صيمرى گفته است: وقتى که توقيع شريف درباره لعن ابن ابى عزاقر به شيخ ابوالقاسم حسين بن روح رحمه الله رسيد، او آن را از محل حبس و زندانش که در خانه مقتدر عباسى بود به شيخ ما ابو على بن همام رحمه الله در ذى حجه سال ۳۱۲ ه. ق رساند، و ابو على هم آن را برای من خواند و به من فهماند که ابوالقاسم حسين بن روح رحمه الله [به حضرت] پیشنهاد کرده که این توقيع آشکار نشود؛ چرا که او در دست طرفداران مقتدر زندانى است، اما دستور به اظهار و ابلاغ [لعن ابن ابى عزاقر] رسيد و این که خاطرش جمع باشد که در امان است [همین اتفاق هم افتاد و او] پس از مدت کوتاهی از حبس خلاص شده و بیرون آمد، الحمد لله.

۲۶۰ - قال: ووجدت في أصل عتيق كتب بالأهواز في المحرم سنة سبع عشرة وثلاثمائة: أبو عبد الله، قال: حدثنا أبو محمد الحسن بن علي بن إسماعيل بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علي بن أبي طالب الجرجاني قال: كنت بمدينة قم فجرى بين إخواننا كلام في أمر رجل أنكر ولده، فأنفذوا رجلاً إلى الشيخ صانه الله.

و كنت حاضراً عنده أيده الله فدفعت إليه الكتاب فلم يقرأه وأمره أن يذهب إلى أبي عبد الله البزوفري أعزّه الله ليحجب عن الكتاب فصار إليه وأنا حاضر، فقال [له] أبو عبد الله: الولد ولده وواقعها في يوم كذا وكذا في موضع كذا وكذا فقل له: فيجعل اسمه محمداً فرجع الرسول إلى البلد وعرفهم ووضح عندهم القول وولد الولد وسمى محمداً.

۲۶۱ - قال ابن نوح: وحدثني أبو عبد الله الحسين محمّد بن سورة القمي رحمه الله حين قدم علينا حاجاً قال: حدثني علي بن الحسن بن يوسف الصائغ القمي ومحمد بن أحمد بن

۱۶ / ۲۶۰ - حسن بن علي بن اسماعيل جرجاني گفته است: من در شهر قم بودم که در بین برادران ما درباره مردی که فرزند خودش را انکار کرده، بحثی در گرفت، بنابراین کسی را به خدمت شیخ - خدا او را حفظ کند - فرستادند. من هم همراه او بودم که فرستاده، نامه ای را که شرح ماجرا بود تقدیم شیخ کرد، او هم بدون این که نامه را بخواند دستور داد که آن را به خدمت ابو عبد الله بزوفری که خدا به او عزت بدهد ببرند تا ایشان جواب نامه را بدهد. شخص فرستاده به خدمت ابو عبد الله بزوفری رفت، من هم حاضر شدم، ابو عبد الله گفت: بچه فرزند خود اوست، و نطفه او در فلان روز و فلان مکان بسته شده است و به او بگو: نام محمّد را روی او بگذارند. بیک به شهر قم برگشت و آنان را از ماجرا آگاه کرد و برای آن ها مسأله روشن شد. وقتی بچه به دنیا آمد، او را محمّد نامیدند.

۱۷ / ۲۶۱ - ابن نوح گفته: وقتی که ابو عبد الله حسین بن محمّد بن سورة قمي رحمه الله عازم حج بود، وارد بر ما شد و این حدیث را از مشایخ و بزرگان اهل قم؛ از جمله علی بن حسن بن

محمد الصیرفی المعروف بابن الدلال و غیرهما من مشایخ اهل قم آن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه كانت تحتہ بنت عمہ محمد بن موسی بن بابویه فلم یرزق منها ولدا.

فکتب إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه أن يسأل الحضرة أن يدعو الله أن یرزقه أولادا فقهاء، فجاء الجواب: «إِنَّكَ لَا تُرْزَقُ مِنْ هَذِهِ وَاسْتَمْلِكُ جَارِيَةً دِيْلَمِيَّةً وَتُرْزَقُ مِنْهَا وَلَدَيْنِ فَقِيهَيْنِ».

قال: وقال لي أبو عبد الله بن سوره حفظه الله: ولأبي الحسن بن بابويه رحمه الله ثلاثة أولاد، محمد والحسين فقيهان مهران في الحفظ ويحفظان ما لا يحفظ غيرهما من أهل قم، ولهما أخ اسمه الحسن وهو الأوسط مشغول بالعبادة والزهد لا يختلط بالناس ولا فقه له.

يوسف صائغ قمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی معروف به ابن دلال و دیگران نقل کرد: علی بن حسین بن موسی بن بابویه با دختر عمویش ازدواج کرده بود و فرزنددار نمی شد.

نامه ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله نوشت تا از حضرت خواهش کند که برای فرزنددار شدن او به درگاه خداوند دعا کند، تا خداوند فرزندان فقیهی به او کرامت فرماید.

جواب نامه به این ترتیب آمد: تو از این همسرت صاحب اولادی نمی شوی، آریا به زودی کنیزی از اهل دیلم در اختیار می گیری و از طریق او صاحب دو فرزند فقیه و عالم خواهی شد.

ابن نوح می گوید: ابو عبدالله بن سوره - خدا حفظش کند - به من گفت: به همان ترتیب ابوالحسن بن بابویه رحمه الله صاحب سه اولاد شد؛ محمد و حسین که فقیهان ماهری شدند و مهارت در حفظ حدیث و ضبط آن داشتند، به نحوی که کسی در قم نظیر آن ها نبود. آن ها برادری هم داشتند که نامش حسن بود و فرزند وسطی بود، وی بیشتر به عبادت و زهد اشتغال داشت و با مردم معاشرت چندانی نداشت و فقیه هم نبود.

قال ابن سوره: كلما روى أبو جعفر وأبو عبد الله ابنا علي بن الحسين شيئاً يتعجب الناس من حفظهما ويقولون لهما: هذا الشأن خصوصيته لكما بدعوه الإمام لكما، وهذا أمر مستفيض في أهل قم.

٢٦٢ - (قال): وسمعت أبا عبد الله بن سوره القمي يقول: سمعت سرورا - وكان رجلاً عابداً مجتهداً لقيته بالأهواز غير أنني نسيت نسبه - يقول: كنت أخرس لا- أتكلّم، فحملني أبي وعمي في صباي وسني، إذ ذاك ثلاثة عشر أو أربعة عشر إلى الشيخ أبي القاسم بن روح رضی الله عنه، فسألاه أن يسأل الحضرة أن يفتح الله لساني.

فذكر الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح أنّكم أمرتم بالخروج إلى الحائر.

قال سرور: فخرجنا أنا وأبي وعمي إلى الحائر فاغتسلنا وزرنا، قال: فصاح بي أبي

ابن سوره گفته: هر وقت ابو جعفر و ابو عبدالله پسران علي بن الحسين حديث روايت مي کردند، مردم از قدرت حفظ آن ها تعجب مي کردند و به آن ها مي گفتند: اين منزلي است که به برکت دعای امام عليه السلام برای شما به وجود آمده است.

این حکایت، بین مردم قم در حدّ شهرت و معروفیت است.

١٨ / ٢٦٢ - ابن نوح گفته: از ابا عبدالله بن سوره قمی شنیدم که می گفت: این حکایت را در اهواز از شخصی به نام سرور شنیدم - که مردی عابد و مجتهد بود، البته سال آن را فراموش کرده ام - او می گفت: من لال بودم و قدرت بر حرف زدن نداشتم، پدر و عمویم در بچگی و زمانی که سن من سیزده یا چهارده سال بود مرا به خدمت شیخ ابوالقاسم بن روح رحمه الله بردند و از ایشان درخواست کردند که از محضر مبارک امام عليه السلام خواهش کند تا به برکت دعای حضرت، خداوند زبانم را باز نماید.

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح گفت: شما مأمور شده اید تا به حائر حسینی بروید. ما هم از خدمت او مرخص شده، به کربلای معلی عزیمت کردیم. برای زیارت غسل

وعمی: یا سرور فقلت بلسان فصیح: لئیک، فقال لی: ویحک! تکلمت؟ فقلت: نعم.

قال أبو عبد الله بن سوره: - (و) کان سرور هذا (رجلاً) لیس بجمهوری الصوت.

۲۶۳ - أخبرنی محمد بن محمد بن النعمان والحسین بن عبید الله، عن محمد بن أحمد الصفوانی رحمه الله قال: رأیت القاسم بن العلاء وقد عمّر مائه سنه وسبع عشره سنه منها ثمانون سنه صحیح العینین، لقی مولانا أبالحسن وأبامحمد العسکریین علیهما السلام.

وحجبت بعد الثمانین وردت علیه عیناه قبل وفاته بسبعه آیام.

وذلك أنى كنت مقيما عنده بمدينة الران من أرض آذربایجان وكان لا تنقطع توقيعات مولانا صاحب الزمان عليه السلام على يد أبى جعفر محمد بن عثمان العمرى وبعده على [يد] أبى القاسم [الحسين] بن روح قدس الله روحهما، فانقطعت عنه المكاتبه نحواً من شهرين، فقلق رحمه الله ذلك.

کردیم، در همان حین پدر و عمویم مرا صدا زدند که سرور! و من با زبان فصیح گفتم:

لییک. آن ها گفتند: عجب! تو صحبت کردی؟! گفتم: بله.

ابو عبدالله بن سوره گفته است: سرور مردی بود که صدای بلند و ناهنجاری نداشت [بلکه صدایی نرم و آهسته داشت].

۱۹ / ۲۶۳ - شیخ مفید و حسین بن عبیدالله از محمد بن احمد صفوانی رحمه الله نقل می کنند که گفته: قاسم بن علا را زیارت کردم که یکصد و هفده سال عمر داشت، هشتاد سال از عمرش را کاملاً بینا بود و چشمانش صحیح و سالم بود. او امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را زیارت کرده بود، ایشان بعد از هشتاد سالگی نابینا شد، اما هفت روز پیش از وفاتش بینایی اش به او باز گردانده شد.

ماجرای او به این ترتیب است که من در شهر ران از منطقه آذربایجان در کنار ایشان اقامت داشتم، و توقيعات مولای بزرگوارمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام به دست ابوجعفر محمد بن عثمان و پس از او به دست ابوالقاسم حسین بن روح قدس سرهم بدون توقف به قاسم بن علا می رسید. حدود دو ماه مکاتبه از طرف حضرت برای او قطع شد، حسین بن علا از این ماجرا ناراحت و غمگین شد.

فینا نحن عنده نأكل إذ دخل البوّاب مستبشرا، فقال له: فيج العراق لا يسمّى بغيره - فاستبشر القاسم وحول وجهه إلى القبلة، فسجد ودخل كهل قصير يرى أثر الفيوج عليه، وعليه جبّه مصريّه، وفي رجله نعل محاملّي، وعلى كتفه مخلاه.

فقام القاسم فعانقه ووضع المخلاه عن عنقه، ودعا بطشت وماء فغسل يده وأجلسه إلى جانبه، فأكلنا وغسلنا أيدينا، فقام الرجل فأخرج كتابا أفضل من النصف المدرج، فناوله القاسم، فأخذه وقبله ودفعه إلى كاتب له يقال له ابن أبي سلمه، فأخذه أبو عبد الله ففضّه وقرأه حتّى أحسّ القاسم بنكايه.

فقال: يا أبا عبد الله خير؟ فقال: خير، فقال: ويحك خرج فيّ شيء، فقال أبو عبد الله: ما تكره فلا، قال القاسم: فما هو؟ قال: نعى الشيخ إلى نفسه بعد ورود هذا الكتاب بأربعين يوما،

روزی در خدمت ایشان مشغول خوردن غذا بودیم که دربان با خوشحالی وارد شد و خطاب به قاسم بن علا گفت: بیک عراق آمده است. قاسم با خوشحالی متوجه قبله شد و سجده شکر به جا آورد. بعد پیرمرد کوتاه قدی که مشخصات بیک را داشت و جبّه مصری و کفش محاملی پوشیده بود، و خورجینی روی دوشش داشت داخل شد. قاسم با دیدن او برخاسته و با او معانقه و روبوسی کرد و خورجینش را از گردنش باز کرد، و آب و تَشْت طلب کرد و دست او را شسته و در کنار خودش نشانند. ما هم غذایمان را خوردیم و دستمان را شستیم. مرد قاصد برخاست و نوشته ای را که از نصف ورق لوله شده بیشتر بود، بیرون آورد و به قاسم سپرد. قاسم نوشته را گرفت و بوسید و به کاتبی که او را ابن ابی سلمه صدا می زد داد. ابو عبدالله نامه را باز کرد [مهرش را برداشت] و قرائت کرد تا این که قاسم احساس کرد که کاتب گریه می کند. بنابراین گفت: ای ابا عبدالله [ابن ابی سلمه] چه شده است؟ گفت: خیر است. قاسم گفت: ای وای در مورد من چیزی نوشته است؟ ابو عبدالله گفت: چیزی که ناخوشایند باشد، نه. قاسم گفت: پس چه نوشته؟ کاتب گفت: خبر وفات شیخ است که چهل روز پس از رسیدن این نامه است و برای او

وقد حمل إليه سبعة أثواب فقال القاسم: في سلامه من ديني؟ فقال: في سلامه من دينك، فضحك رحمه الله فقال: ما أوْمَل بعد هذا العمر.

فقال الرجل الوارد: فأخرج من مخلاته ثلاثه أزر وجره يماثيه حمراء وعمامه وثوبين ومنديلاً فأخذه القاسم، وكان عنده قميص خلعه عليه مولانا الرضا أبو الحسن عليه السلام، وكان له صديق يقال له عبد الرحمن بن محمّد البدرى، وكان شديد النصب وكان بينه وبين القاسم نَصْرُ اللَّهِ وجهه موَدّه في أمور الدنيا شديد، وكان القاسم يودّه، و (قد) كان عبد الرحمن وافى إلى الدار لإصلاح بين أبي جعفر بن حمدون الهمداني وبين ختنه ابن القاسم.

فقال القاسم لشيخين من مشايخنا المقيمين معه أحدهما يقال له أبو حامد عمران بن المفلس والآخر أبو علي بن جحدر: أن أقرنا هذا الكتاب عبد الرحمن بن محمّد فإنّي أحبّ

هفت پارچه کفنی فرستاده است. قاسم گفت: آیا در سلامت دینم از دنیا می روم؟ گفت: آری با سلامت در دینت. [با شنیدن این کلمات] قاسم رحمه الله متبسم شد و خندید و گفت: پس از این عمر آرزویی ندارم.

پیرمردی که آمده بود بلند شد و از خورجینش سه پارچه لُنگ و یک بُردِ یمنی قرمز و یک عمامه و دو لباس [پارچه برای پیراهن کفن] و یک حوله بیرون آورد و تحویل قاسم داد. البته او پیراهنی داشت که امام رضا علیه السلام به او خلعت داده بود. او دوستی داشت به نام عبدالرحمان بن محمّد بدری که دشمنی شدید با اهل بیت علیهم السلام داشت و ناصبی مذهب بود، ولی بین او و قاسم - که خداوند چهره معنوی او را تازه و با نشاط فرماید - در امور دنیا دوستی شدیدی برقرار بود و قاسم او را خیلی دوست می داشت. عبدالرحمان هم برای اصلاح بین ابوجعفر بن حمدون همدانی و ختنه بن قاسم به خانه قاسم آمد. با ورود عبدالرحمان بن محمّد، قاسم به دو نفر از بزرگان ما که به همراه او اقامت داشتند و نامشان ابوحامد عمران بن مفلس و علی بن جحدر بود، گفت: این نامه را برای عبدالرحمان بن محمّد هم بخوانید، چون من دوست دارم که او هدایت شود و امیدوارم

هدایت و أرجو [آن] یهدیه الله بقرائه هذا الكتاب، فقالا له: الله الله فإن هذا الكتاب لا يحتمل ما فيه خلق من الشيعة فكيف عبد الرحمن بن محمد.

فقال: أنا أعلم أنني مفسح لسر لا يجوز لي إعلان، لكن من محبتي لعبد الرحمن بن محمد وشهوته أن يهديه الله - عز وجل - لهذا الأمر هو ذا، أقرأه الكتاب.

فلما مر [في] ذلك اليوم - وكان يوم الخميس لثلاث عشرة خلت من رجب - دخل عبد الرحمن بن محمد وسلم عليه، فأخرج القاسم الكتاب فقال له: اقرأ هذا الكتاب وانظر لنفسك، فقرأ عبد الرحمن الكتاب فلما بلغ إلى موضع النعي رمى الكتاب عن يده وقال للقاسم: يا أبا محمد اتق الله فإنك رجل فاضل في دينك متمكن من عقلك والله - عز وجل - يقول:

که خداوند تبارک و تعالی به واسطه قرائت این نامه او را هدایت فرماید. آن دو نفر در جواب گفتند: «الله، الله، الله!» این نامه در حوصله بسیاری از شیعیان نیست و آن ها ظرفیت تحمل آن را ندارند، چه رسد به عبدالرحمن بن محمد!

قاسم در جواب آن ها گفت: من می دانم با این کار رازی را افشا می کنم که اعلان آن برایم جایز نیست، لکن چون عبدالرحمان بن محمد را خیلی دوست دارم و میل به هدایت او توسط خداوند متعال دارم می خواهم که این نامه برای او خوانده شود، لذا نامه را برایش بخوان. آن روز گذشت و روز پنجشنبه سیزده رجب رسید، عبدالرحمان بن محمد آمد و به قاسم سلام کرد، قاسم هم نامه را در آورد و به او گفت: این نامه را بخوان و در آن تأمل و تفکر کن. عبدالرحمن نامه را خواند و وقتی که به خبر مرگ قاسم رسید نامه را انداخت و خطاب به قاسم گفت: ای محمد! تقوای الهی پیشه کن و از خدا بترس، تو مردی هستی که در تدین نسبت به دیگران افضل و برتری، عقلت در دست خودت هست و خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ».

و قال: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا».

فضحك القاسم وقال له: أتم الآية «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» ومولای علیه السلام هو الرضا من الرسول وقال: قد علمت أنك تقول هذا ولكن أرح اليوم، فإن أنا عشت بعد هذا اليوم المؤرخ في هذا الكتاب فاعلم أنني لست على شيء، وإن أنا مت فانظر لنفسك، فورخ عبد الرحمن اليوم وافترقوا.

«هیچ کسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد، و هیچ کس نمی داند که در کدام زمین خواهد مرد».(۱)

و همچنین می فرماید: «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد».(۲)

قاسم خنید و خطاب به عبدالرحمن گفت: آیه را تمام کن که می فرماید: «مگر رسولانی که آنان را برگزیده».(۳)

مولا و سرور من [علیه السلام] هم مثل رسول [به عنوان وصی پیامبر] برگزیده شده است. و در ادامه گفت: من می دانستم که تو این جملات را خواهی گفت، لکن از امروز تاریخ بگذار، اگر بعد از این روزی که در این نامه درج شده من زنده ماندم، پس بدان که اعتقاد من صحیح نیست، و امّا اگر در این تاریخ از دنیا رفتم آن وقت به اعتقادات خودت نگاه کن [و در اعتقادات تجدید نظر کن]. عبدالرحمن هم آن روز را تاریخ گذاشت و از هم جدا شدند.

ص: ۵۴۹

۱- .سوره لقمان / آیه ۳۴.

۲- .سوره جن / آیه ۲۶.

۳- .سوره جن / آیه ۲۷.

وَحَمَّ الْقَاسِمَ يَوْمَ السَّابِعِ مِنْ وَرُودِ الْكِتَابِ، وَاشْتَدَّتْ بِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْعَلَّةُ، وَاسْتَنْدَتْ فِي فِرَاشِهِ إِلَى الْحَائِطِ، وَكَانَ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ مَدْمَنَا عَلَى شَرْبِ الْخَمْرِ، وَكَانَ مَتْرُوجًا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمْدُونَ الْهَمْدَانِيِّ، وَكَانَ جَالِسًا وَرِدَاؤُهُ مُسْتَوْرٍ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الدَّارِ، وَأَبُو حَامِدٍ فِي نَاحِيَةِ، وَأَبُو عَلِيٍّ بْنُ جَحْدَرٍ وَأَنَا وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ نَبِكِي، إِذَا أَتَى الْقَاسِمَ عَلَى يَدَيْهِ إِلَى خَلْفِ وَجَعَلْ يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ يَا مُوَالِيَّ كُونُوا شَفَعَائِي إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَقَالَهَا الثَّانِيَةَ، وَقَالَهَا الثَّلَاثَةَ.

فَلَمَّا بَلَغَ فِي الثَّلَاثَةِ: يَا مُوسَى يَا عَلِيُّ تَفَرَّقَتِ أَجْفَانُ عَيْنِهِ كَمَا يَفْرُقُ الصَّبِيَانُ شَقَائِقَ النِّعْمَانِ، وَانْتَفَخَتْ حَدَقَتُهُ، وَجَعَلَ يَمْسَحُ بِكُمِّهِ عَيْنَيْهِ، وَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ شَبِيهُ بِمَاءِ اللَّحْمِ مَدَّ طَرْفَهُ إِلَى ابْنِهِ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ إِلَيَّ يَا أَبَا حَامِدٍ [إِلَيَّ] يَا أَبَا عَلِيٍّ [إِلَيَّ].

هفت روز پس از رسیدن نامه، قاسم تب کرد و مریضی او در همان روز شدت گرفت. در بسترش به دیوار تکیه داد؛ یک پسرش حسن که اعتیاد به شرب خمر داشت و با دختر ابی عبدالله بن حمدون همدانی ازدواج کرده بود و در آن وقت ردایی را بر روی خود کشیده بود، در گوشه ای نشسته بود، و ابوحامد هم در گوشه ای دیگر و ابوعلی بن جحدر، و من و تعدادی از اهل شهر نیز گریه می کردیم. ناگهان، قاسم به سمت پشت سرش به دست هایش تکیه داد. و شروع کرد به گفتن: یا محمد، یا علی، یا حسن، یا حسین، ای سروران من شما در محضر خداوند متعال شفیعان من باشید. بار دوم و سوم هم گفت، وقتی که مرتبه سوم به یا موسی، یا علی [امام رضا علیه السلام] رسید، مثل بچه ها که غنچه گل را حرکت می دهند، مژه های چشم هایش به حرکت درآمد، حدقه چشمش باز شده و باد کرد، آستینش را به چشم هایش می کشید، آبی مثل آب گوشت از چشم او خارج شد. متوجه پسرش شد و گفت: ای حسن! بیا کنار من، ای ابا حامد، ای ابا علی بیاید.

فاجتمعنا حوله ونظرنا إلى الحدقتين صحيحتين، فقال له أبو حامد: ترانى وجعل يده على كل واحد منّا، وشاع الخبر فى الناس والعامة، و (انتابه) الناس من العوام ينظرون إليه.

وركب القاضى إليه وهو أبو السائب عتبه بن عبيد الله المسعودى وهو قاضى القضاة ببغداد، فدخل عليه فقال له: يا با محمد ما هذا الذى بيدى وأراه خاتما فصه فيروزج، فقربه منه فقال: عليه ثلاثة أسطر فتناوله القاسم رحمه الله فلم يمكنه قراءته وخرج الناس متعجبين يتحدّثون بخبره، والتفت القاسم إلى ابنه الحسن فقال له:

إنّ الله منزلك منزله ومرتبك مرتبه فأقبلها بشكر، فقال له الحسن: يا أبة قد قبلتها قال القاسم: على ماذا؟ قال: على ما تأمرنى به يا أبة، قال: على أن ترجع عمّا أنت عليه من شرب

ما همگی اطراف او جمع شدیم و به دو چشم صحیح و سالم او نگاه می کردیم. ابو حامد گفت: مرا می بینی؟ دستش را روی تک تک ما گذارد.

خبر بینا شدن قاسم در بین مردم و اهل سنت پیچید. مردم از اهل سنت می آمدند و به او نگاه می کردند.

قاضى القضاة بغداد که نامش ابوسائب عتبه بن عبيد الله مسعودى بود، سوار مرکب شد و به دیدن قاسم آمد، وی انگشترى اش را که نگین فیروزه داشت، در دستش گرفت و به قاسم گفت: ای ابا محمد! این که در دست من است چیست؟ و انگشتر را به قاسم نزدیک کرد. قاسم گفت: روی نگین این انگشترى سه سطر نوشته شده. آن را گرفت تا بخواند، اما ضعف اجازه این کار را نداد. و مردم از آنجا رفتند و با تعجب این ماجرا را به دیگران خبر می دادند.

بعد از رفتن مردم، قاسم رو به پسرش کرد و گفت: خداوند تبارک و تعالی تو را به مرتبه و منزلتی می رساند، با شکرگزاری به درگاهش آن را قبول کن. حسن گفت: قبول می کنم. قاسم گفت: چگونه قبول می کنی؟ حسن گفت: به هر شرط و صورتی که شما امر بفرمایید پدرجان. گفت: آن امر به این طریق است که دیگر شرب خمر نکنی و از آن

الخمير، قال الحسن: يا أبة وحق من أنت في ذكره لأرجع عن شرب الخمر، ومع الخمر أشياء لا- تعرفها فرفع القاسم يده إلى السماء وقال: اللهم الحسن طاعتك وجنبه معصيتك ثلاث مرات، ثم دعا بدرج فكتب وصيته بيده رحمه الله وكانت الضياع التي في يده لمولانا وقف وقفه (أبوه).

وكان فيما أوصى الحسن أن قال: يا بني إن أهلت لهذا الأمر يعني الوكالة لمولانا فيكون قوتك من نصف ضيعتي المعروفه بفرجیده وسائرهما ملك لمولای وإن لم تؤهل له فاطلب خيرك من حيث يتقبل الله وقبل الحسن وصيته على ذلك.

فلما كان في يوم الأربعاء وقد طلع الفجر مات القاسم رحمه الله فوافاه عبد الرحمن يعدو في

بازگردی و توبه کنی. حسن گفت: پدرجان! قسم به حق کسی که شما او را ذکر می کنید، از شرب خمر و کارهای زشت دیگری که تو از آن ها آگاهی نداری توبه می کنم.

در همین حال قاسم دست هایش را بالا برد و عرضه داشت: پروردگارا! اطاعت خودت را برحسب الهام کن و او را از معصیت و نافرمانی خودت دور فرما. این دعا را سه مرتبه تکرار کرد و بعد از آن کاغذی طلب کرد و با دست خودش وصیتش را نوشت - خدا رحمتش کند - و اراضی زراعی که وقف مولا- امام زمان علیه السلام بود و پدرش وقف کرده بود، آن ها را نوشت و بار دیگر وقف حضرت کرد.

و از جمله وصیت هایی را که به حسن کرد، این بود که گفت: پسر! اگر تو برای این امر یعنی وکالت از طرف مولای بزرگوار ما علیه السلام اهلیت پیدا کردی، مخارج زندگی ات را از نصف مزارع معروف به [فرجیده] بردار و بقیه زمین های زراعی ملک مولای ما حضرت حجت علیه السلام است و اگر اهلیت این کار را پیدا نکردی برو و خیر و روزی ات را از جایی که خداوند درست کرده و قبول فرماید بخواه.

حسن هم وصیت پدر را با تمام شرایط پذیرفت. روز چهارم که شد، در وقت طلوع فجر، قاسم دار دنیا را وداع کرد و از دنیا رفت، خدا رحمتش کند.

الأسواق حافيا حاسرا وهو يصيح: وا سيّده، فاستعظم النَّاس ذلك منه وجعل النَّاس يقولون: ما الَّذي تفعل بنفسك فقال: اسكتوا فقد رأيت ما لم تروه وتشيع ورجع عمّا كان عليه، ووقف الكثير من ضياعه.

وتولّى أبوعلی بن جحدر غسل القاسم وأبو حامد يصبّ عليه الماء وكفنّ في ثمانيه أثواب على بدنه قميص مولاه أبي الحسن وما يليه السبعة الأثواب التي جاءته من العراق.

فلَمّا كان بعد مدّه يسيره ورد كتاب تعزيه على الحسن من مولانا عليه السلام في آخره دعاء «ألهمك الله طاعته وجنبك معصيته» وهو الدعاء الَّذي كان دعا به أبوه وكان آخره «قد جعلنا أباك إماما لك وفعاله لك مثلاً».

پس از رحلت قاسم، همان روز عبدالرحمان آمد و با سرو پای برهنه، در بازارها می دوید و با ناله و فریاد می گفت: وا سيّده! [ای آقا و مولای من!]. برای مردم این کار عبدالرحمان خیلی عجیب بود و می گفتند: این چه کاری است که با خودت می کنی؟ او گفت: ساکت باشید، من چیزی را دیده ام که شما ندیده اید. قاسم را تشییع کرد و از اعتقاد

فاسدی که داشت برگشت و بسیاری از اراضی کشاورزی اش را وقف حضرت کرد. قاسم را ابوعلی بن جحدر غسل داد و ابو حامد روی بدنش آب می ریخت. بعد با هشت پارچه او را کفن کردند، اول پیراهن امام رضا علیه السلام را به او پوشانیدند و پس از آن هفت لباس را که از عراق برایش رسیده بود، به عنوان کفن به او پوشانیدند.

پس از مدّت کوتاهی نامه تعزیت و تسلیت از طرف مولایمان حضرت حجت علیه السلام به حسن رسید که در آخر آن نامه نوشته بود: خداوند تعالی اطاعتش را به تو الهام فرماید و از معصیت و نافرمانی خودش، تو را دور گرداند.

این جمله همان دعایی بود که پدرش در حقّ او کرده بود. در انتهای نامه نیز آمده بود: ما پدرت را برای تو پیشوا و امام، و کارها و افعال او را برای تو سرمشق قرار دادیم.

۲۶۴ - وبهذا الإسناد، عن الصفوانی قال: وافى الحسن بن علیّ الوجناء النصیبی سنه سبع وثلاثمائه ومعه محمّد بن الفضل الموصلی وكان رجلاً شیعياً غیر أنه ینکر وکاله أبی القاسم بن روح رضی الله عنه و یقول: إنّ هذه الأموال تخرج فی غیر حقوقها.

فقال الحسن بن علیّ الوجناء لمحمّد بن الفضل: یا ذا الرجل اتق الله فإنّ صحّه وکاله أبی القاسم کصحّه وکاله أبی جعفر محمّد بن عثمان العمری، وقد کانا نزلاً ببغداد علی الزاهر، و کنا حضرنا للسلام علیهما، و کان قد حضر هناك شیخ لنا یقال له الحسن بن ظفر وأبو القاسم بن الأزهر، فطال الخطاب بین محمّد بن الفضل و بین الحسن (بن علیّ، فقال: محمّد بن الفضل للحسن): من لی بصحّه ما تقول وثبت وکاله الحسین بن روح؟

فقال الحسن بن علیّ الوجناء: أبین لك ذلك بدلیل یثبت فی نفسک.

۲۶۴ / ۲۰ - صفوانی گفته: در سال ۳۰۷ ه. ق حسن بن علی وجناء نصیبی به همراه محمّد بن فضل موصلی که شیعه بود آمد، اما او وکالت ابوالقاسم حسین بن روح را قبول نداشت و انکار می کرد، بنابراین می گفت: اموالی که به دست ابوالقاسم خرج می شود در غیر حقّ است [یعنی در حقّ هزینه نمی شود و به دست مستحقّ آن نمی رسد].

حسن بن علی وجناء به محمّد بن فضل گفت: از خدا بترس چرا که صحّت وکالت ابی القاسم حسین بن روح مثل صحّت وکالت ابی جعفر محمّد بن عثمان عمری است.

روزی هر دوی آن ها در بغداد به خانه زاهری وارد شده و منزل کردند. ما هم برای خیر مقدم به دیدنشان رفتیم. یکی از مشایخ و بزرگان ما که ابوالحسن بن ظفر و [یا] ابوالقاسم بن ازهر نامیده می شد نیز آنجا حاضر بود. بحث بین محمّد بن فضل و حسن بن علی بالا گرفت. محمّد بن فضل به حسن گفت: دلیلی بر آنچه که می گویی داری که وکالت حسین بن روح را ثابت کنی؟

حسن بن علی وجناء گفت: چنان دلیلی برایت بیاورم که بر جانت بنشیند.

وكان مع محمّد بن الفضل دفتر كبير فيه ورق طلحيّ مجلّد بأسود فيه حساباته، فتناول الدفتر الحسن وقطع منه نصف ورقه كان فيه بياض، وقال لمحمد بن الفضل: أبروا لي قلماً فبرئ قلماً واتفقا على شيء بينهما لم أقف أنا عليه وأطلع عليه أبا الحسن بن زعفران وتناول الحسن بن عليّ الوجناء القلم، وجعل يكتب ما اتفقا عليه في تلك الورقة بذلك القلم المبرى بلا مداد ولا يؤثر فيه حتى ملأ الورقة.

ثمّ ختمه وأعطاه لشيخ كان مع محمّد بن الفضل أسود يخدمه، وأنفذ بها إلى أبي القاسم الحسين بن روح ومعنا ابن الوجناء لم يبرح وحضرت صلاة الظهر فصلينا هناك ورجع الرسول فقال: قال لي: امض فإنّ الجواب يجيء، وقدّمت المائدة فنحن في الأكل إذ ورد الجواب في تلك الورقة مكتوب بمداد عن فصل فصل، فلطم محمّد بن الفضل وجهه ولم يتهنأ بطعامه وقال لابن الوجناء:

محمّد بن فضل دفتر بزرگی داشت که ورق هایش سبز و جلدش سیاه بود و حساب و کتابش در آن بود. حسن بن علی دفتر را گرفت و نصف ورقی را که سفید بود کند و به محمّد بن فضل گفت: قلمی برای من بتراش. محمّد قلمی تراشید و هر دو بر چیزی توافق کردند که من نمی دانستم، ولی ابالحسن بن زعفران به آن اطلاع داشت. حسن بن علی وجناء قلم را برداشت و مسأله ای که با هم توافق کرده بودند را با همان قلم تراشیده، بدون مرکب نوشت و هیچ اثری روی کاغذ معلوم نشد. ورقه پر شد، بعد ورقه را [که ظاهراً خالی و سفید بود] مهر زده و به پیرمرد سیاهی که همراه و خادم محمّد بن فضل بود داد و آن را برای ابوالقاسم حسین بن روح فرستاد. ابن وجناء هم همراه ما آنجا ماند، وقت نماز ظهر شد همان جا نماز را اقامه کردیم، بعد از نماز پیک برگشت و گفت: به من گفت: برو جواب هم می آید. غذایی آوردند، ما در حال غذا خوردن بودیم که جواب در همان ورقه آمد و بند بند و جمله به جمله آن [که فقط بین آن دو نفر بود] در آن ورقه نوشته شده بود.

[با دیدن این منظره] محمّد بن فضل به صورت خودش سیلی زد و دیگر میلی به غذا

قم معی، فقام معه حتّی دخل علی ابی القاسم بن روح رضی الله عنه وبقی بیکى ویقول: یا سیدی اقلنی اقالک الله، فقال ابوالقاسم: یغفر الله لنا ولك إن شاء الله.

۲۶۵ - أخبرنا جماعه، عن أبی جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قال: أخبرنا أبو محمّد الحسن بن محمّد بن یحیی العلوی بن أخی طاهر ببغداد طرف سوق القطن فی داره قال: قدم ابوالحسن علی بن أحمد بن علی العقیقی ببغداد إلی علی بن عیسی بن الجراح - وهو یومئذ وزیر فی أمر ضیعه له - فسأله فقال له: إنّ أهل بیتک فی هذا البلد کثیر، فإن ذهبنا نعطي کلّما سألونا، طال ذلک، أو کما قال.

فقال له العقیقی: فإنی أسأل من فی یده قضاء حاجتی، فقال له علی بن عیسی: من هو ذلک؟ فقال: الله جلّ ذکره، فخرج وهو مغضب قال: فخرجت وأنا أقول فی الله عزاء من کلّ

خوردن نداشت. بعد به ابن وجناء گفت: با من بیا. ابن وجناء بلند شد و با او رفت تا این که به خدمت ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله رسید و با گریه و زاری می گفت: ای آقای من! مرا ببخش، خداوند شما را پیامرزد. ابوالقاسم گفت: خداوند متعال ما و شما را پیامرزد، ان شاء الله.

۲۶۵ / ۲۱ - ابی جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه گفته: ابو محمّد حسن بن محمّد بن یحیی علوی [معروف به] برادر زاده طاهر، در خانه اش واقع در بازار پنبه فروشان بغداد گفت: ابوالحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در بغداد نزد علی بن عیسی بن جراح که در دولت بنی عباس بود رفت و در مورد زمین کشاورزی که داشت از علی بن عیسی درخواستی کرد. او در جوابش گفت: تو در این شهر فامیل زیادی داری، اگر بنا باشد هر چه را که از ما درخواست می کنند پردازیم، از توان ما خارج است. عقیقی گفت: پس من هم درخواستم را از کسی می خواهم که برآوردن خواهش من در دست اوست. علی بن عیسی گفت: این شخص کیست؟ گفت: خداست. و بعد با عصبانیت بیرون رفت و در این باره گفت: از آنجا بیرون رفتم و با خودم می گفتم: خداوند متعال از هر بلاء و هلاکتی صبر و مقاومت عنایت می کند، و هر مصیبتی را

هالك، ودرک من كل مصيبه، قال: فانصرفت، فجاءني الرسول من عند الحسين بن روح رضي الله عنه

فشكوت إليه فذهب من عندي فأبلغه فجاءني الرسول بمائه درهم عدد ووزن مائه درهم ومنديل وشيء من حنوط وأكفان وقال لي:

مولاك يقرئك السلام ويقول: إذا همك أمر أو غم فامسح بهذا المنديل وجهك فإن هذا منديل مولاك وخذ هذه الدراهم وهذا الحنوط وهذه الأكفان، وستقضى حاجتك في هذه الليلة، فإذا قدمت إلى مصر مات محمد بن إسماعيل من قبلك بعشره أيام، ثم مات بعده فيكون هذا كفنك وهذا حنوطك وهذا جهازك.

[قال:] فأخذت ذلك وحفظته وانصرف الرسول وإذا أنا بالمشاعل على بابي والباب يدق فقلت لغلامي خير: يا خير أنظر أي شيء هو ذا؟ فقال: هذا غلام حميد بن محمد الكاتب ابن

تلافی می کند. از آنجا که برگشتم، پیکي از طرف حسين بن روح رحمه الله نزد من آمد، من هم در این مورد به او شکایت کردم. پیک رفت و شکایتم را به حسين بن روح رساند و پس از آن نزد من برگشت و صد درهم پول نقد، دستمالي، مقداری حنوط و چند پارچه کفني براي آورد و به من گفت: مولای تو سلام می رساند و می فرماید: هر زمان که مسأله ای تو را اندوهگین و ناراحت کرد، این دستمال را روی صورتت بکش، چون این دستمال مولای تو [امام زمان عليه السلام] است، این درهم ها و حنوط و کفن ها را بگیر، حاجتی هم که داری در همین امشب برآورده می شود. وقتی که به مصر رفتی ده روز قبل از تو محمد بن اسماعیل می میرد و بعد از او تو از دنیا می روی، این هم کفن و حنوط توست و این [پول ها] هم برای مخارج مرگ تو خواهد بود.

آن ها را گرفته و نگه داشتیم، پیک هم برگشت. یکدفعه متوجه شدم که درب خانه ام مشعل هایی روشن است و در را می کوبند، به غلامم که اسمش خیر بود، گفتم: ای خیر! بین چه خبر است؟ خیر گفت: غلام حميد بن محمد كاتب، پسر عموی وزیر است. او

عمّ الوزير فأدخله إليّ، فقال لي: قد طلبك الوزير ويقول لك مولاي حميد: اركب إليّ.

[قال:] فركبت وفتحت الشوارع والدروب [وجئت] إلى شارع الوزانين فإذا بحميد قاعد ينتظرنى، فلما رأنى أخذ بيدي وركبنا فدخلنا على الوزير فقال لي الوزير: يا شيخ قد قضى الله حاجتك واعتذر إليّ ودفع إليّ الكتب مكتوبه مختومه قد فرغ منها، قال: فأخذت ذلك وخرجت.

قال: وقال أبو محمد الحسن بن محمد: فحدثنا أبو الحسن عليّ بن أحمد العقيقى بنصيبين بهذا وقال لي: ما خرج هذا الحنوط إلا إلى عمّتى فلانه فلم يسمّها وقد نعت إليّ نفسى، وقد قال لي الحسين بن روح رحمه الله: إننى أملك الضيعه وقد كتب لي بالذى أردت فقمتم إليه وقبّلت رأسه وعينه وقلت له: يا سيدى أرنى الأكفان والحنوط والدراهم، قال: فأخرج لي الأكفان

را به منزل آورد، غلام حميد به من گفت: وزير تو را دعوت کرده و مولایم حميد هم گفته: سوار شو و بیا.

من هم سوار شدم و راه ها را طی کردم، تا این که به خیابان ترازوداران رسیدم، دیدم که حميد نشسته و منتظر من است، تا مرا دید دستم را گرفته و با هم سوار مرکب شده و نزد وزیر رفتیم. وزیر به من گفت: ای شیخ! خداوند تبارک و تعالی حاجت تو را برآورده کرد. از من عذر خواهی کرد و نامه هایی را که نوشته و مهر و موم شده بودند به

من داد. من هم نامه ها را [که احکامی درباره زمین هایم بود] گرفتم و بیرون آمدم.

ابو محمد حسن بن محمد گفته است: این حدیث را ابوالحسن علی بن احمد عقیقى در نصیبین برای ما نقل کرده و گفت: این حنوط فقط برای عمه من فلائى بیرون آمده - اسم عمه را نبرد - [یعنی با آمدن حنوط برای من] خبر مرگ من داده شد. حسین بن روح رحمه الله به من گفت که زمین کشاورزی را مالک می شوم و بعد درخواستی را که داشتم برایم [به محضر حجّت علیه السلام] نوشت. [ابو محمد می گوید:] من بلند شدم، سر و چشم او را بوسیدم و به او گفتم: ای آقای من! کفن ها و حنوط و درهم ها را به من نشان بده. کفن ها را بیرون آورد،

فإذا فيه برد حبر مسيهم من نسج اليمن وثلاثه أثواب مروى وعمامة وإذا الحنوط في خريطه فأخرج الدرهم فوزنها مائه درهم وعددها مائه درهم.

فقلت له: يا سيدي هب لي منها درهما أصوغه خاتما، فقال: (و) كيف يكون ذلك، خذ من عندي ما شئت فقلت: أريد من هذه وألحت عليه وقبّلت رأسه (وعينيه)، فأعطاني درهما شددته في منديلي وجعلته في كمي.

فلما صرت إلى الخان فتحت زنفيلجه معي وجعلت المنديل في الزنفيلجه وفيه الدرهم مشدود، وجعلت كتيبي ودفاتري (فيها) وأقمت أياما، ثم جئت أطلب الدرهم فإذا الصرّه مصروره بحالها ولا شيء فيها، فأخذني شبه الوسواس، فصرت إلى باب العقيقي، فقلت لغلامه خير، أريد الدخول إلى الشيخ فأدخلني إليه فقال لي: ما لك يا سيدي؟

ديدم بردي خط دار از بافته های یمن و سه پارچه مروی و یک عمامه بود، بعد حنوط را دیدم که در پارچه پیچیده بود و درهم ها هم از نظر وزن و عدد صد درهم بود.

به ابوالحسن گفتم: ای آقای من! یکی از آن درهم ها را به من ببخشید تا با آن انگشتری بسازم. ابوالحسن گفت: چگونه می شود این کار را کرد، هر چه می خواهی از مال خودم بگیر. گفتم: من از این درهم ها می خواهم. خیلی اصرار کردم و سر و چشمش را بوسیدم، او هم یکی از آن درهم ها را به من داد.

درهم را در دستمالی گذاشتم و دستمال را هم در آستینم قرار دادم.

وقتی به کاروان سرا رفتم، زنبیلی را که کتاب ها و دفترهایم داخل آن بود باز کردم و دستمال را که محکم بسته بودم داخل زنبیل گذاشتم. چند روزی از این ماجرا گذشت، به سراغ درهم رفتم، گره دستمال را که همان طور بسته و محکم به حال خودش بود باز کردم، اما چیزی داخل آن نبود. متعجب شدم و با وسواس و دقت بیشتر گشتم [اما از درهم خبری نبود، فوراً] به خانه عقیقی رفتم و به غلامش خیر، گفتم: می خواهم به خدمت شیخ برسم. خیر مرا به خدمت شیخ برد و گفت: چه اتفاقی افتاده، آقای من؟

فقلت: الدرهم الذي أعطيتني ما أصبته في الصرّه، فدعا بزنفيلجه وأخرج الدراهم فإذا هي مائه عددا ووزنا، ولم يكن معي أحد أتّهمه فسألته رده إليّ، ثم خرج إلى مصر وأخذ الضيعه ومات قبله محمّد بن إسماعيل بعشره كما قيل: ثم توفّي رحمه الله وكفن في الأكفان التي دفعت إليه.

٢٦٦ - وأخبرنا جماعه، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه وأبي عبد الله الحسين بن عليّ أخيه قالوا: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن عليّ الأسود رحمه الله قال: سألتني عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه رضي الله عنه بعد موت محمّد بن عثمان العمريّ قدس الله روحه

خطاب به شيخ گفتم: درهمی که شما به من بخشیده بودید را در کیسه اش پیدا نکردم.

شيخ زنبيل خودش را خواست و درهم ها را که داخل آن بود بیرون آورد و شمرد، دیدم که دقیقا صد درهم است، هم از نظر عدد و هم وزن.

در این ماجرا کسی همراه من نبود که به او شک کنم یا متهمش کنم و از او بخواهم که آن را به من برگرداند [فهمیدم که معجزه ای رخ داده که درهم از دستمال بسته شده و گره خورده داخل زنبیل من در کاروان سرا، سر از زنبیل عقیقی در آورده].^(۱)

عقیقی به مصر رفت و اراضی زراعی اش را گرفت و همان طور که به او گفته شده بود، محمّد بن اسماعیل ده روز پیش از او از دار دنیا رفت و پس از او هم عقیقی به رحمت حقّ رفت و در همان کفن هایی که به او داده شده بود کفن شد. خدا رحمتش کند.

٢٢ / ٢٦٦ - محمّد بن علیّ اسود گفته است: بعد از مرگ محمّد بن عثمان عمريّ قدس سره،

علی بن حسین بن موسی بن بابویه رحمه الله از من خواهش کرد که از ابوالقاسم حسین بن روح در خواست کنم تا از وجود مق-دّس حضرت حجّت علیه السلام خ-واهش ن-ماید که حضرت به

ص: ٥٦٠

١- . در کتاب کمال الدین عین این حکایت نقل شده و در این بخش آمده است که عقیق ابا کرده و درهم را نداد و در اوّل حکایت هم تاریخ این ماجرا را سال دویست و نود و هشت ذکر کرده است.

أن أسأل أبا القاسم الروحي قدس الله روحه أن يسأل مولانا صاحب الزمان عليه السلام أن يدعو الله أن يرزقه ولدا (ذكرا).

قال: فسألته فأنتهى ذلك، ثم أخبرني بعد ذلك بثلاثة أيام أنه قد دعا لعلي بن الحسين رحمه الله فإنه سيولد له ولد مبارك ينفع الله به، وبعده أولاد.

قال أبو جعفر محمّد بن عليّ الأسود: وسألته في أمر نفسي أن يدعو لي أن أرزق ولدا (ذكرا) فلم يجبني إليه وقال لي ليس إلي هذا سبيل قال: فولد لعليّ بن الحسين رضي الله عنه تلك السنه [أبنه] محمّد بن عليّ وبعده أولاد ولم يولد لي.

قال أبو جعفر بن بابويه: وكان أبو جعفر محمّد بن عليّ الأسود كثيرا ما يقول لي - إذا رأني أختلف إلى مجلس شيخنا محمّد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنه وأرغب في كتب العلم

در گاه خداوند دعا کند تا خداوند متعال به او فرزند پسری کرامت فرماید.

از ابوالقاسم خواهش کردم که مسأله را به عرض حضرت برساند، او هم قبول کرد، سه روز بعد به من خبر داد که امام زمان علیه السلام برای علی بن حسین [ابن بابویه پدر شیخ صدوق] دعا کرده اند و به زودی فرزند مبارکی خداوند به او می دهد که برایش نافع بوده و به وسیله آن نفع زیادی به او می دهد. بعد از او هم چند فرزند دیگر عطا می فرماید.

در خصوص خودم از ابوالقاسم خواهش کردم که حضرت دعا کنند تا خداوند تبارک و تعالی به من هم فرزند پسری کرامت فرماید. ابوالقاسم خواهشم را قبول نکرد و گفت: این امر شدنی نیست و راهی ندارد.

در همان سال برای علی بن الحسين پسری متولد شد که محمّد نامیده شد و بعد از او هم اولاد دیگری برایش به دنیا آمد، اما من صاحب فرزند نشدم.

ابو جعفر محمّد بن علی بن بابویه [شیخ صدوق] گفته است: هر وقت محمّد بن علی اسود مرا می دید که به مجلس استادم محمّد بن حسن بن ولید رحمه الله می روم و در تحصیل

وحفظه -: ليس بعجب أن تكون لك هذه الرغبة في العلم وأنت ولدت بدعاء الإمام عليه السلام.

٢٦٧ - وقال أبو عبد الله بن بابويه: عقدت المجلس ولي دون العشرين سنة، فربما كان يحضر مجلسي جعفر محمد بن عليّ الأسود، فإذا نظر إلى إسرعياً لأجوبه في الحلال والحرام يكثر التعجب لصغر سنّي، ثم يقول لا - عجب لأنك ولدت بدعاء الإمام عليه السلام.

٢٦٨ - وأخبرنا جماعه، عن محمد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: أخبرنا محمد بن عليّ بن متيل قال: كانت امرأه يقال لها: زينب من أهل آبه، وكانت امرأه محمّد بن عبدل الأبي معها ثلاثمائة دينار، فصارت إلى عمّي جعفر بن أحمد بن متيل وقالت: أحب أن يسلم هذا المال من يدي إلى يد أبي القاسم بن روح رضي الله عنه قال:

فأنفذي معها أترجم عنها فلما دخلت على أبي القاسم بن روح رضي الله عنه أقبل عليها بلسان

و حفظ علم، رغبت و تلاش داشتتم، می گفت: این رغبت تو در یادگیری علم، امر عجیبی نیست، چرا که تو با دعای امام زمان علیه السلام متولد شده ای.

٢٣ / ٢٦٧ - ابو عبد الله بن بابويه [شيخ صدوق] گفته است: وقتی سنم کمتر از بیست سال بود، مجلس درسی برپا کردم و بعضی اوقات ابو جعفر محمّد بن علی اسود هم به مجلس من می آمد، وقتی که می دید با وجود کمی سن در پاسخ دادن از حلال و حرام حاضر جواب هستم، بسیار تعجب می کرد و بعد از آن می گفت: این ذکاوت از تو عجیب نیست، چون به برکت دعای امام علیه السلام متولد شده ای.

٢٤ / ٢٦٨ - محمّد بن علی بن متیل گفته است: زنی بود از اهل «آبه» به نام زینب که همسر محمّد بن عبدل آبی بود، مبلغ سیصد دینار همراهش بود که به نزد عموی من جعفر بن احمد بن متیل آمد و گفت: دوست دارم این مال را با دست خودم به دست ابوالقاسم حسین به روح بسپارم. عمویم مرا همراه با آن زن فرستاد تا مترجم او باشم [به

جهت این که او زبانش عربی نبود]. همین که به محضر ابوالقاسم حسین بن روح

آبی فصیح فقال لها: «زینب چوننا چون بدا کولیه جونسته» ومعناه کیف أنت وکیف کنت وما خبر صبیانک فاستغنت من الترجمة وسلّمت المال ورجعت.

۲۶۹ - وأخبرني جماعه، عن أبي جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدّثني محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم بن روح رضی الله عنه مع جماعه فيهم عليّ بن عيسى القصريّ، فقام إليه رجل فقال: إنّي أريد أن أسألك عن شيء فقال له: سل عمّا بدا لك وذكر مسائل ذكرناها في غير هذا الموضع.

رسیدم ایشان با زبان فصیح آبی به زینب گفت: زینب چوننا، چون بدا، کولیه جونسته؛(۱)

یعنی زینب حال تو چطور است و حال شما چطور بود و از فرزندان چه خبر؟ بنابراین زن از وجود مترجم بی نیاز شد و احتیاجی به ترجمه نبود [به دلیل این که حسین بن روح به زبان او کاملاً آگاه بود]. زن مال را به او تسلیم کرده و برگشت.

۲۶۹ / ۲۵ - محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گفته است: من به همراه عدّه ای؛ از جمله علی بن عیسی قصری در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله بودیم که مردی بلند شد و خطاب به شیخ گفت: می خواهم سؤالی از شما پرسم. گفتند: از هر آنچه که برایت پیش آمده سؤال کن. مسائلی را پرسید که ما آن ها را در جای دیگری ذکر کردیم.

ص: ۵۶۳

۱- . در حاشیه نسخه منتشره توسط مؤسسه معارف اسلامیّه که حقا تحقیق جامعی بوده و اختلاف نسخ به شکل خوبی در آن درج شده، آمده است: در دو نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابخانه مدرسه فیضیه قم، عبارت فوق به این شکل است که «چونی چون بدی» که نسبت به نسخه بالا- واضح تر و فصیح تر است و نسبت به نسخه ما صحیح تر است. در بحارالانوار که از کمال الدین نقل شده آمده است: «چونا چویدا کواید چون ایقنه». به نظر می رسد از مجموع نسخ عبارت صحیح این باشد که چونی = یعنی چگونه هستی - چطوری - حال شما چطور است. چون بدی [یا چون بدا] یعنی چگونه بودی - قبلاً در چه حالی بودی. کوبیه [یا کواند یا کوالید] یعنی فرزندان - بچه ها - خانواده - چونسته [یا چون استه] یعنی چطورند - چطور هستند. این عبارت فارسی دری است که اساس زبان ایران زمین بوده و از غنای خاص خودش برخوردار است و تا قرن هفتم هجرت گویش غالب مردم ایران به همین صورت فارسی دری بوده است و از آن دچار تحول شده و پس از تغییرات بسیار به حالت امروزی در آمده است.

قال محمد بن إبراهيم بن إسحاق: فعدت إلى الشيخ أبي القاسم بن روح رضي الله عنه من الغد وأنا أقول في نفسي: أتره ذكر لنا أمس من عند نفسه؟ فابتدأنا فقال: يا محمد بن إبراهيم لئن أخرج من السماء فتخطفني الطير أو تهوى بي الريح من مكان سحيق أحب إلي من [أن] أقول في دين الله - عزوجل - برأبي ومن عند نفسي بل ذلك عن الأصل، ومسموع من الحجّه عليه السلام.

۲۷۰ - وأخبرني جماعه، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدّثني جماعه من أهل بلدنا المقيمين كانوا ببغداد في السنه التي خرجت القرامطه على الحاجّ وهي سنه (تناثر) الكواكب أنّ والدي رضي الله عنه كتب إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه يستأذن في الخروج إلى الحجّ.

فردای آن روز در محضر شیخ ابوالقاسم نشستہ بودم و با خودم می گفتم: دیدی جواب هایی که داد از خودش بود [نه از جانب امام علیه السلام]؟

پیش از آن که حرفی بزنم، شیخ شروع کرده و فرمود: ای محمد بن ابراهیم! اگر من از آسمان بیفتم و طعمه پرندگان بشوم و یا این که باد سختی مرا از مکان بلندی بیندازد، بیشتر دوست دارم تا این که در دین خداوند عزوجل از خودم حرفی بزنم و رأی بدهم، بلکه آنچه را که گفتم از اصل و اساس دین بوده و از حضرت حجّت علیه السلام شنیده شده است.

۲۶ / ۲۷۰ - ابو عبد الله حسين بن علي بن موسى بن بابويه گفته است: جماعتی از اهل شهرمان که در بغداد اقامت داشتند در سالی که قرامطه (۱)

بر علیه حجاج قیام کردند و سال پراکنده شدن ستارگان بود، برای من نقل کردند: پدرم در ضمن نامه ای از محضر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح اجازه خواست تا به حج مشرف شود.

ص: ۵۶۴

۱- . قرامطه یکی از فرق و شعبه های اسماعیلیه هستند که معتقد بودند، پس از امام صادق علیه السلام محمد بن اسماعیل نوه امام جعفر صادق علیه السلام امام است و او همان امام مهدی علیه السلام و زنده بوده و از دنیا نرفته است. این فرقه سال هاست که منقرض شده و اثری از آن ها نیست.

فخرج في الجواب لا تخرج في هذه السنه فأعاد فقال: هو نذر واجب أفيجوز لي القعود عنه؟ فخرج الجواب: إن كان لا بد فكن في القافله الأخيره فكان في القافله الأخيره فسلم بنفسه وقتل من تقدّمه في القوافل الأخر.

٢٧١ - وأخبرني جماعه، عن محمّد بن عليّ بن الحسين قال: حدّثنا أبو محمّد عمّار بن الحسين بن إسحاق الأبروشني قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن الحسن بن أبي صالح الخجندیّ وكان قد ألحّ في الفحص والطلب، وسار في البلاد وكتب على يد الشيخ أبي القاسم بن روح رضی الله عنه إلى صاحب عليه السلام يشكو تعلق قلبه واشتغاله بالفحص والطلب، ويسأل الجواب بما تسكن إليه نفسه، ويكشف له عمّا يعمل عليه قال: فخرج إلى توقيع نسخه:

جواب آمد که امسال از شهر خارج نشو. پدرم دوباره درخواستش را مطرح کرد و گفت: حجّی که برایش اجازه می خواهم نذر واجب است، آیا نرفتن به حجّ و نشستن در خانه، جایز است؟

جواب آمد: اگر چاره ای نیست و باید بروی، با آخرین قافله برو. پدرم با همان قافله آخری عازم شد و از غارت سالم ماند ولی کسانی که در قافله های قبلی بودند همگی کشته شدند.

٢٧ / ٢٧١ - ابو محمّد عمار بن حسين بن اسحاق اسروشنی گفته است: ابو العباس احمد بن حسن بن ابی صالح خجندی که برای پیدا کردن حضرت خیلی جست و جو کرده و به شهرهای مختلف مسافرت کرد، به وسیله شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله به وجود مقدّس حضرت صاحب علیه السلام نامه نوشته و از شیفتگی قلب و زحمت به جست و جو و پیدا کردن حضرت شکایت کرد [که این عمل همه زندگی او را تحت تأثیر قرار داده] و جوابی را درخواست کرد که موجب تسکین و آرامش قلب او شده و گشایش برایش ایجاد کند. خود او می گوید: توقیعی به این ترتیب برای من از طرف حضرت خارج شد:

«مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ ذَلَّ وَمَنْ ذَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَمَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ».

قال: فكففت عن الطلب وسكنت نفسي وعدت إلى وطني مسرورا والحمد لله.

۲۷۲ - وأخبرني جماعه، عن أبي غالب أحمد بن محمد الزراري قال: جرى بيني وبين والده أبي العباس - يعني ابنه - من الخصومه والشَّرَّ أمر عظيم ما لا يكاد أن يتفق وتتابع ذلك وكثر إلى أن ضجرت به، وكتبت على يد أبي جعفر أسأل الدعاء فأبطأ عني الجواب مدّه، ثمّ لقيني أبو جعفر فقال:

قد ورد جواب مسألتك، فجنّته فأخرج إليّ مدرجا فلم يزل يدرجه إلى أن أراني فصلاً منه فيه: وَأَمَّا الزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ فَأَصْلِحَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا، فلم تزل على حال الإستقامه ولم يجر بيننا

هر کسی مرا جست و جو کند در پی طلب و پیدا کردن من می افتد، و هر که در پی طلبم باشد [دشمنان را] راهنمایی کرده [و من را به مردم نشان می دهد] و هر که دشمنان را به سمت من راهنمایی کند باعث قتل من شده جانم را به خطر انداخته، و هر کس که جان مرا به خطر بیندازد، مشرک است.

با دیدن این توفیق شریف از جست و جو دست برداشتم و قلبم آرام شد و با خوشحالی به وطنم برگشتم، الحمد لله.

۲۸ / ۲۷۲ - احمد بن محمد زراری گفته است: بین من و مادر ابوالعباس [همسر] خصومت و درگیری شدید اتفاق افتاد که هیچ راهی برای توافق به نظر نمی رسید. این وضعیت آن قدر ادامه یافت که من متنفر و منزجر شدم و به وسیله ابوجعفر به محضر حضرت حجّت علیه السلام نامه ای نوشته و تقاضای دعا کردم. جواب مدّتی به تأخیر افتاد، چندی بعد ابوجعفر مرا دید و گفت: جواب سؤال شما آمده است. به خدمت او رفتم، دفتری را بیرون آورد و شروع کرد به ورق زدن، در همین حال بود که یکی از بندهای نوشته دفتر را دیدم که نوشته بود: و اما ماجرای زن و شوهر؛ پس خداوند بین آن ها اصلاح کرد.

بعد ذلك شيء مما كان يجري، وقد كنت أتعمد ما يسخطها فلا يجري [فيه] منها شيء. هذا معنى لفظ أبي غالب رضي الله عنه أو قريب منه.

قال ابن نوح: وكان عندي أنه كتب علي يد أبي جعفر بن أبي العزاقر - قبل تغيره وخروج لعنه علي ما حكاه ابن عياش إلى أن حدثني بعض من (سمع ذلك معي) أنه إنما عنى أبا جعفر الزجوزجي رضي الله عنه وأن الكتاب إنما كان من الكوفة، وذلك أن أبا غالب قال لنا: كنا نلقى أبا القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه قبل أن يقضى الأمر إليه صرنا نلقى أبا جعفر بن الشلمغاني ولا نلقاه.

وحدثنا بهاتين الحكايتين مذاكره لم أقيدهما [بالكتابه] وقيدهما غيري، إلا أنه كان يكثر

از آن به بعد زندگی سالم و بدون دغدغه ای داشتیم و هیچ یک از مواردی که قبلاً اتفاق می افتاد پیش نیامد. حتی من گاهی اوقات عمدا کاری می کردم تا همسرم را ناراحت کنم و موجبات عصبانیت او را فراهم کنم، ولی او اصلاً ناراحت نمی شد.

این معنا عین کلام ابو غالب است، یا این که نزدیک به مضمون و الفاظ اوست.

ابن نوح گفته: من گمان می کردم که ابن غالب نامه را بنا به آنچه که ابن عیاش نقل کرده به توسط ابی جعفر بن ابی عزاقر قبل از آن که منحرف شده و در موردش لعن بیاید فرستاده است، تا این که یکی از دوستان که همراه من این مطلب را شنید نقل کرد که مقصود از ابا جعفر، ابا جعفر زجوزجی است - که خداوند از او راضی باشد - نه ابن ابی عزاقر و نامه هم از کوفه فرستاد شده است. چنان که خود ابو غالب به ما گفت: ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله را پیش از این که به امر وکالت از طرف حضرت مأمور شود، ملاقات کردیم و رفتیم که ابا جعفر بن شلمغانی را ملاقات کنیم، اما ایشان را ندیدیم.

ابن نوح گفته که این دو حکایت را برای ما به عنوان مذاکره و در بین صحبت کردن نقل کردند و من آن ها را نوشتم، ولی شخص دیگری آن ها را نوشت. البته ابو غالب هم این

ذکرهما والحديث بهما حتى سمعتهما منه ما لا أحصى، والحمد لله شكرا دائما وصلى الله على محمد وآله وسلم.

۲۷۳ - وأخبرني جماعه، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين قال: حدثني محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رحمه الله قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه مع جماعه (منهم) علي بن عيسى القصري فقام إليه رجل فقال: إنني أريد أن أسألك عن شيء فقال له: سل عما بدا لك، فقال الرجل: أخبرني عن الحسين عليه السلام أ هو ولي الله؟ قال: نعم قال: أخبرني عن قاتله لعنه الله أ هو عدو الله؟ قال: نعم، قال الرجل: فهل يجوز أن يسلط الله - عز وجل - عدوه على وليه؟

فقال له أبو القاسم قدس سره: أفهم عني ما أقول لك، اعلم أن الله تعالى لا يخاطب الناس بمشاهده

دو حکایت را زیاد نقل می کرد، به طوری که من این دو را خیلی از او شنیده ام. حمد و سپاس و شکر دائم مخصوص خداوند است و درود و سلام خداوند بر محمد و آل آن حضرت باد.

۲۷۳ / ۲۹ - محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله گفته: من در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله بودم که جماعتی؛ از جمله علی بن عیسی قصری هم آنجا بودند. مردی بلند شد و به شیخ گفت: می خواهم در مورد چیزی از تو سؤالی بپرسم. شیخ ابوالقاسم گفت: از هر چه که برایت پیش آمده بپرس. مرد گفت: به من خبر بده که آیا حسین بن علی علیهما السلام ولی خداست؟ شیخ فرمود: بله. گفت: از قاتلش به من خبر بده که خدا لعنتش کند، آیا دشمن خداست؟ شیخ فرمود: بله. مرد گفت: آیا درست است که خداوند دشمنش را بر دوستش مسلط کند؟

ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره در جواب گفت: آنچه را که برای تو می گویم بفهم؛ بدان که خداوند تبارک و تعالی مردم را با مشاهده چشم سرشان مخاطب قرار نمی دهد، و با

العیان، ولا یشافهم بالكلام، ولكنّه جَلَّتْ عظمته یبعث إلیهم رسلاً من أجناسهم وأصنافهم بشراً مثلهم، ولو بعث إلیهم رسلاً من غیر صفتهم وصورهم لنفروا عنهم، ولم یقبلوا منهم، فلَمَّا جاؤوهم وكانوا من جنسهم یاكلون ویمشون فی الأسواق قالوا لهم: أنتم مثلنا لا نقبل منكم حتّی تأتوا بشیء نعجز عن أن نأتی بمثله فنعلم أنکم مخصوصون دوننا بما لا نقدر علیه، فجعل الله - عزّوجلّ - لهم المعجزات الّتی یعجز الخلق عنها.

فمنهم: من جاء بالطوفان بعد الإعدار والإنذار، فغرق جمیع من طغی وتمرّد، ومنهم: من ألقى فی النار فكانت علیه برداً وسلاماً ومنهم: من أخرج من الحجر الصّلد الناقه وأجرى

آن ها به صورت شفاهی تکلم نمی کند [خودش مستقیم با مردم سخن نمی گوید]،

بلکه ذات اقدس و با عظمت الهی برای مردم پیامبرانی از جنس و نوع خودشان و مثل خودشان فرستاد، و چنانچه پیامبرانی غیر از صنف خودشان می فرستاد، مردم از آن ها دوری می کردند و دعوت آن ها را نمی پذیرفتند، پس وقتی که پیامبرانی برای هدایت مردم آمدند که از جنس خودشان بودند، غذا می خوردند و در بازار رفت و آمد می کردند، آن ها گفتند: شما که مثل خود ما هستید، لذا دعوت شما را قبول نمی کنیم، مگر این که معجزه ای بیاورید که ما از آوردن مثل آن عاجز باشیم، تا به وسیله دیدن آنچه که قادر به آوردن آن نیستیم، بدانیم که شما با ما فرق دارید. چنین بود که پروردگار عالم برای آن ها معجزاتی قرار داد که خلق در آوردن آن عاجزند.

از جمله آن پیامبران کسی است که بعد از اتمام حجّت و دعوت به حقّ و ترساندن مردم از عذاب و هدایت نشدن مردم، طوفان آورد و کلیه متمرّدین و افراد طغیان گر را در آب غرق کرد [یعنی حضرت نوح علیه السلام].

یکی دیگر از آن ها کسی است که در آتش انداخته شد و آتش بر او سرد و سلامت گردید [حضرت ابراهیم علیه السلام]؛ و آن دیگری کسی است که از دل سنگ سخت، شتر ماده

من ضرعها لبناً، ومنهم: (من) فلق له البحر، وفجر له (من الحجر) العيون وجعل له العصا اليابسه ثعبانا تلقف ما يأفكون، ومنهم: من أبرا الأكمه [والأبرص] وأحیی الموتی یاذن الله وأنبأهم بما يأكلون وما یدخرون فی بیوتهم ومنهم: من انشق له القمر وكلمته البهائم مثل البعير والذئب وغير ذلك.

فلما أتوا بمثل ذلك، وعجز الخلق من أمهم أن يأتوا بمثله كان من تقدير الله جلّ جلاله ولطفه بعباده وحكمته أن جعل أنبياءه مع هذه المعجزات في حال غالبيين، وأخرى مغلوبين وفي حال قاهرين، وأخرى مقهورين ولو جعلهم - عزوجل - في جميع أحوالهم غالبيين وقاهرين، ولم يبتلهم ولم يمتحنهم، لاتخذهم الناس آلهة من دون الله - عزوجل - ولما عرف فضل صبرهم على البلاء والمحن والاختبار.

بيرون آورد که از سينه اش شیر جاری بود [حضرت صالح عليه السلام] و بعضی از ایشان کسی است که دریا برایش شکافته شد و از سنگ، چشمه برایش جوشید و عصای خشک او ازدهایی شد که جادوی ساحران دروغگو را بلعید [حضرت موسی عليه السلام] و از آن ها کسی است که جذامی را شفا و بیماری برص را مرتفع و مرده را به اذن الله زنده می کرد و مردم را به آنچه که می خوردند و آنچه که در خانه هایشان ذخیره کرده بودند،

خبر می داد [حضرت عیسی عليه السلام] و از جمله آن ها کسی است که ماه برای او شکافته شد و چهارپایانی مثل شتر و گرگ و دیگر حیوانات با او سخن گفتند [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله].

پس وقتی که پیامبران امثال این معجزات که مردم از آوردن مثل آن ها عاجز بودند را ارائه کردند، تقدیر و حکمت و لطف خداوند متعال بر بندگانش به این تعلق گرفت که با وجود این معجزات، انبیایش را گاهی غالب و پیروز، و گاهی مغلوب و شکست خورده، گاهی قاهر و توانا، و گاهی هم مقهور و ناتوان قرار دهد و اگر آن ها را در تمام حالات و همیشه غالب و قاهر قرار می داد و ایشان را مبتلا و مورد امتحان قرار نمی داد، حتما مردم آن ها را خدا می دانستند و خداوند تبارک و تعالی را نمی پرستیدند و از طرفی [اگر آن مشکلات نبود] برتری و فضل صبر آن ها در مقابل بلاء و سختی و آزمایشات الهی شناخته نمی شد.

ولكنه جعل أحوالهم في ذلك كأحوال غيرهم، ليكونوا في حال المحنة والبلوى صابرين وفي [حال] العافية والظهور على الأعداء شاكرين، ويكونوا في جميع أحوالهم متواضعين غير شامخين ولا- متجبرين وليعلم العباد أن لهم عليهم السلام إلها هو خالقهم ومدبرهم فيعبده ويطيعوا رسله، ويكونوا حجه لله ثابتة على من تجاوز الحد فيهم وادعى لهم

الربوبية، أو عاند وخالف وعصى وجحد بما أتت به الأنبياء والرسل وليهلك من هلك عن بينه ويحيا من حي عن بينه.

قال محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه: فعدت إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح قدس سره من الغد وأنا أقول في نفسي: أتره ذكر لنا يوم أمس [من] عند نفسه؟ فابتدأني فقال:

امّا خداوند متعال پیامبران را هم در این جهت مثل دیگران قرارداد تا این که در بلا و سختی شکبیا بوده و در وقت عافیت و پیروزی بر دشمنانشان، به درگاه خداوند شکرگزاری کنند و در همه احوال، متواضع و فروتن باشند و متکبر و مغرور و خود پسند نباشند.

خلق هم این را بدانند که آن ها خداوندی دارند که خالق و مدبر ایشان است، بنابراین خداپرست شده و از انبیا و پیامبران الهی اطاعات کنند و علاوه بر این بر علیه کسانی که از حدود تعیین شده برای آن ها تجاوز کرده و مدعی خدایی و ربوبیت انبیا شده اند و همچنین بر معاندین و دشمنان و مخالفان و گناه کاران و کسانی که وحی الهی را که انبیا آورده اند انکار می کنند، حجت خداوند باشند؛ «تا هر کسی که هلاک می شود از روی دلیل و برهان بوده و هر کسی که زنده می ماند [و هدایت می شود] براساس دلیل و برهان باشد».(۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق قدس سره گفته است: فردای آن روز به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسیدم و با خودم می گفتم که دیروز دیدی که شیخ جواب را از خودش داد [نه از جانب حضرت حجت علیه السلام]؟ در همین فکر بودم که شیخ ابتدا به صحبت

ص: ۵۷۱

يا محمّد بن إبراهيم لئن أُنزِلَ من السَّمَاءِ فتخطفني الطير أو تهوى بي الريح من مكانٍ سحيقٍ أحبّ إليّ من أن أقول في دين الله برأبي ومن عند نفسي، بل ذلك من الأصل ومسموع من الحجّه صلوات الله وسلامه عليه.

وقد ذكرنا طرفاً من الأخبار الدالّة على إمامه ابن الحسن عليه السلام وثبوت غيبته ووجود عينه لأنّها أخبار تضمّنت الأخبار بالغائبات وبالشّيء قبل كونه على وجه خارق للعاده، لا يعلم ذلك إلا من أعلمه الله على لسان نبيه صلى الله عليه وآله ووصل إليه من جهه من دلّ الدليل على صدقه، ولولا صدقهم

كرده و گفت: ای محمّد بن ابراهيم! اگر از آسمان بیفتم و طعمه پرندگان بشوم، یا این که طوفان سهمگینی مرا از بلندی پرتاب کند، بیشتر دوست دارم از این که در مسائل دین خدا مطابق رأی و نظر خودم و نه از جانب دین حرفی بزنم، بلکه آنچه را که دیدی و جوابی که من ارائه کردم، از اصل و ریشه سرچشمه گرفته و از وجود مقدّس حضرت صاحب الزمان علیه السلام شنیده شده است.

تا اینجا برخی از اخبار و روایات را که بر امامت فرزند عزیز امام حسن عسکری علیه السلام دلالت داشت ذکر کردیم که این اخبار، وجود مقدّس حضرت و غیبت ایشان را ثابت کرد. به جهت این که این اخبار از امور غیبی خبر داده و در ضمن آن ها پیشگویی از حوادث آینده به صورت خارق العاده وجود دارد که علم به آن ها را هیچ کس نمی داند مگر این که خداوند تبارک و تعالی از زبان و به وسیله علم پیامبرش صلی الله علیه و آله او را آگاه کرده باشد و این اخبار از جانب کسی به او رسیده که دلیل بر صدق و راستگویی او موجود است [مثل حسین بن روح] و اگر صداقت و راستگویی آن ها نبود [همان نواب خاص امام علیه السلام] هرگز این گونه نمی شد [که علم به امور غیبی داشته باشند]

لما كان كذلك، لأن المعجزات لا تظهر على يد الكذابين وإذا ثبت صدقهم دلّ على وجود من أسندوا ذلك إليه، ولم نستوف ما ورد في هذا المعنى لئلا يطول به الكتاب وهو موجود في الكتب.

چرا که [این ها معجزه و کرامتند و] معجزه یا کرامت به دست آدم های دروغگو و کذاب ظاهر نمی شود.

حاصل کلام این که وقتی صداقت ایشان [یعنی سفیران حضرت علیه السلام] ثابت شد، همین امر دلالت بر وجود کسی می کند که این علم و معجزات را به او نسبت داده اند.

البته ما تمامی آنچه که در این مورد وارد شده است را نیاوردیم تا کتاب، طولانی نشود. هرچند در کتب دیگر هم موجود است.

ص: ۵۷۳

فصل پنجم: عواملی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است

اشاره

ص: ۵۷۵

فی ذکر العله المانعه لصاحب الأمر علیه السلام من الظهور.

لا- عله تمنع من ظهوره إلا- خوفه على نفسه من القتل، لأنه لو كان غير ذلك لما ساغ له الإستتار وكان يتحمل المشاق والأذى، فإن منازل الأئمه وكذلك الأنبياء عليهم السلام إنما تعظم لتحملهم المشاق العظیمه فی ذات الله تعالى.

فإن قيل: هلا منع الله من قتله بما يحول بينه وبين من يريد قتله؟

قلنا: المنع الذي لا ينافي التكليف هو النهي عن خلافه والأمر بوجود أتباعه ونصرتهم

علتی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است

هیچ علتی مانع از ظهور حضرت نشده، مگر ترس حضرت بر جان مبارکش از کشته شدن، به دلیل این که اگر غیر از این بود مخفی شدن ایشان صحیح نبود و به همین دلیل است که حضرت سختی ها و آزارها را تحمل فرموده اند. چرا که مدارج و مقامات معرفتی ائمه دین و انبیا علیهم السلام به این جهت بسیار بلند و عظیم است که مشقات و سختی های بزرگ را برای رضای خداوند تبارک و تعالی تحمل می کنند.

اشکال: چرا خداوند به گونه ای [مثل ملائکه یا نیروهای غیبی] بین او و کسی که قصد قتل ایشان را دارد، حائل و مانع کشته شدن او نشده است؟

پاسخ: [این که خداوند مانع کشته شدن امام علیه السلام شود، دو گونه است: یا منافاتی با تکلیف دارد و یا این که منافات و مخالفت ندارد و [منعی که منافات و مخالفتی با تکلیف ندارد، عبارت است از نهی از مخالفت کردن با امام علیه السلام و امر به وجوب تبعیت و کمک کردن به ایشان و این که بفرماید مردم ملزم به اطاعت از ایشان هستند،

والتزام الانقياد له، وكلّ ذلك فعله تعالى، وأمّا الحيلولة بينهم وبينه فإنّه ينافي التكليف وينقض الغرض [به]، لأنّ الغرض بالتكليف استحقاق الثواب والحيلولة ينافي ذلك وربّما كان في الحيلولة والمنع من قتله بالقهر مفسده للخلق، فلا يحسن من الله فعلها.

وليس هذا كما قال بعض أصحابنا: إنّ لا يمتنع أن يكون في ظهوره مفسده وفي استتاره مصلحه، لأنّ العدى قاله يفسد طريق وجوب الرساله في كلّ حال وتطرّق القول بأنّها تجري مجرى الألفاظ الّتي تتغيّر بالأزمان والأوقات، والقهر والحيلولة ليس كذلك، ولا يمتنع أن يقال: [إن] في ذلك مفسده ولا يؤدّي إلى إفساد وجوب الرئاسه.

همه این اوامر و نواهی نیز از ناحیه خداوندی انجام شده است؛ اما حائل شدن خداوند بین کسانی که قصد کشتن حضرت را دارند با تکلیف منافات دارد و نقض غرض است، به این دلیل که غرض از تکلیف، استحقاق ثواب است، ولی حائل شدن خداوند با این مسأله منافات دارد، و چه بسا در حائل شدن و منع از کشته شدن حضرت، آن هم با قهر و جبر، برای مردم مفسده هم وجود داشته باشد که مسلماً این عمل از خداوند پسندیده نیست.

یکی از بزرگان و علمای ما گفته است: وجود مفسده در ظهور حضرت و مصلحت در غیبت ایشان ممتنع و غیر ممکن نیست، بلکه ممکن است.

ولی این کلام درست نیست، به دلیل این که این سخن طریق وجوب رسالت را در هر حال فاسد می کند [یعنی با پذیرش این حرف باید گفت که فرستادن پیامبران لازم نیست] همچنین پذیرش این حرف منجر به این می شود که گفته شود، رسالت از جمله الطافی است که به حسب زمان متغیر می شود [یعنی ممکن است که زمانی لازم باشد و زمانی لازم نباشد، در حالی که رسالت در هر حال برای بشر لازم و واجب است].

و اما مسأله قهر و حائل شدن خداوند بین امام و مردم به نحوی که گفتیم [یعنی غیبت حضرت] اشکالی به وجود نمی آورد و ممتنع نیست که گفته شود: این امر [یعنی غیبت] مفسده ای دارد، ولی منجر به از بین رفتن مسأله وجوب نصب امامت نمی شود و منافات با امامت ندارد.

إن قيل: أليس آباؤه عليهم السلام كانوا ظاهرين ولم يخافوا ولا صاروا بحيث لا يصل إليهم أحد؟

قلنا: آباؤه عليهم السلام حالهم بخلاف حاله، لأنه كان المعلوم من حال آباءه لسلطين الوقت وغيرهم أنهم لا يرون الخروج عليهم، ولا- يعتقدون أنهم يقومون بالسيف ويزيلون الدول، بل كان المعلوم من حالهم أنهم ينتظرون مهدياً لهم، وليس يضرّ السلطان اعتقاد من يعتقد إمامتهم إذا أمنوهم على مملكتهم (ولم يخافوا جانبهم).

وليس كذلك صاحب الزمان عليه السلام، لأنّ المعلوم منه أنه يقوم بالسيف ويزيل الممالك ويقهر كل سلطان ويبسط العدل ويميت الجور، فمن هذه صفته يخاف جانبه ويتقى فورته، فيتبج

اشكال: مگر نه این که پدران حضرت عليهم السلام ظاهر بودند و در عین حال هم ترس داشتند؟ ولی وضعیشان به گونه ای نبود که هیچ کسی به آن ها دسترسی نداشته باشد.

جواب: وضعیت پدران بزرگوار امام زمان عليهم السلام با ایشان متفاوت است، به دلیل این که ایشان نسبت به سلاطین وقت [به تقیّه عمل می کردند و] به نحوی برخورد می فرمودند که هم حکام می دانستند که آن ها قیام نمی کنند و هم ائمه عليهم السلام قیام را به مصلحت نمی دانستند. بلکه از احوالات امامان عليهم السلام مشخص بود که ایشان منتظر مهدی هستند و کسانی که معتقد به امامت ایشان بودند نیز ضرری به سلطنت حکام وقت نمی زدند [چون ائمه عليهم السلام مأمور به قیام نبودند]. بنابراین آن ها از جانب شیعیان بر حکومتشان نمی ترسیدند و حکومت را از جانب آن ها امن می دیدند.

اما مسأله حضرت صاحب الزمان عليه السلام به این ترتیب نیست، چرا که از احوالات حضرت معلوم و واضح است که ایشان با شمشیر قیام کرده، حکومت های ظالم را از بین برده، بر تمام سلاطین جائر و زورگو غلبه پیدا کرده و همه را مقهور خود می کند و عدل را گسترش داده و ستم را می میراند. بنابراین اگر کسی این ویژگی ها را داشته باشد، قهرا سلاطین از ناحیه او و ظهورش می ترسند، او را مورد تعقیب قرار داده و دنبالش

ویرصد، و یوضع العیون علیه، و یعنی به خوفاً من وثبته وریبه من تمکنه فیخاف حیئنذ ویحوج إلى التحرز والإستظهار، بأن یخفی شخصه عن کل من لا یأمنه من ولیّ وعدوّ إلى وقت خروجه.

وأيضا فأبأوه عليهم السلام إنّما ظهوروا لأنه كان المعلوم أنه لو حدث بهم حادث لكان هناك من يقوم مقامه ويسد مسدّه من أولادهم، وليس كذلك صاحب الزمان عليه السلام، لأنّ المعلوم أنه ليس بعده من يقوم مقامه قبل حضور وقت قيامه بالسيف، فلذلك وجب استتاره وغيبته، وفارق حاله حال آبائه عليهم السلام وهذا واضح بحمد الله.

فإن قيل: بأيّ شيء يعلم زوال الخوف وقت ظهوره أ بوحى من الله؟ فالإمام لا يوحى إليه

می گردند، جاسوسانی را برای مراقبت از او می گمارند، و به خاطر ترس از انقلاب و نهضت ایشان و همچنین بر قدرت رسیدنش در پی او هستند.

پس حضرت هم در این جو زمان نیازمند به دوری کردن و ترس از ظاهر شدن است، به این ترتیب که شخصا از هر کسی که نسبت به او امنیت احساس نمی کند؛ چه دوست و چه دشمن تا زمان خروج و قیامش پنهان شود.

علاوه بر آنچه که گذشت، پدران عزیز امام زمان علیهم السلام به این دلیل ظاهر بودند و در پس پرده غیبت نبودند که اگر حادثه ای مثل شهادت یا مرگ برایشان واقع می شد، معلوم بود که کسی از اولادشان هست که عهده دار جانشینی آن ها شده و جایگزینشان باشد. امّا در مورد امام زمان علیه السلام این چنین نیست، چرا که پیش از قیام با شمشیر آن حضرت [در صورتی که حادثه شهادت برایش پیش بیاید] کسی نیست که جانشین و قائم مقام او بشود. بنابراین پنهان شدن و غیبت حضرت واجب و لازم بوده و شرایطش با شرایط پدران بزرگوارش علیهم السلام متفاوت بوده و فرق می کند و این مسأله روشنی است.

اشکال: ما از کجا و به چه وسیله ای بفهمیم که وقت ظهور ایشان، خوف و ترس از جان حضرت مرتفع شده و از بین رفته است؟ آیا به وسیله وحی؟ که به امام وحی نمی شود.

أو بعلم ضروري؟ فذلك ينافي التكليف، أو بأماره توجب عليه الظن؟ ففي ذلك تغير بالنفس.

قلنا: عن ذلك جوابان:

أحدهما أنّ الله تعالى أعلمه على لسان نبيّه صلى الله عليه وآله وأوقفه عليه من جهة آبائه عليهم السلام زمان غيبته المخوفه، وزمان زوال الخوف عنه، فهو يتبع في ذلك ما شرّع له وأوقف عليه، وإنّما أخفى ذلك عنّا لما فيه من المصلحه، فأما هو فهو عالم به لا يرجع [فيه] إلى الظنّ.

والثاني أنّه لا يمتنع أن يغلب على ظنّه بقوّه الأمارات بحسب العاده قوّه سلطانه، فيظهر

يا به وسيله علم بديهي و ضروري كه نيازي به تعمق و تفكر ندارد؟ اين هم خيلي واضح و روشن است كه با تكليف منافات دارد. يا به وسيله اماره (۱)

و نشانه اي كه موجب ظنّ و گمان ايشان بشود؟ كه در اين هم به زيان جان حضرت است و جان امام عليه السلام را به خطر مي اندازد.

پاسخ: ما برای این اشكال دو جواب داریم:

اول اين كه خداوند متعال به وسيله علم و بيان رسول خدا صلى الله عليه وآله و پدران بزرگوار امام زمان عليهم السلام زمان غيبت كه هنگام ترس است و زمان از بين رفتن ترس و فرا رسيدن زمان ظهور و قيامش را آگاه فرموده و به آن حضرت خبر داده است. حضرت هم در مورد آنچه كه آگاه شده و به او دستور داده شده تابع پدران بزرگوارش و رسول خداست. اما به جهت مصالحی این امر بر ما مخفی شده، لكن خود حضرت عليه السلام چون عالم به این مسأله هستند، ديگر به اماره و نشانه مراجعه نمی کنند.

دوم اين كه [اگر فرض كنيم كه امام عليه السلام در مورد وقت ظهور به ظن غالب خود عمل كنند] ممكن است كه گمان غالب حضرت به كمك اماره و علايم [به اين نتيجه برسد] كه قوت و قدرت برای حاكميت و سلطنت ايشان مهيا و آماده است. بنابراین در آن زمان

ص: ۵۸۱

۱- . اماره عبارت است از دليلی كه موجب علم نمی شود بلكه برای ما ظنّ قوی ایجاد می كند، ولی صد درصد مطابق با واقع نیست؛ مثل گواهی شاهد.

عند ذلك ويكون قد أعلم أنه متى غلب في ظنه كذلك وجب عليه، ويكون الظن شرطاً والعمل عنده معلوماً، كما نقوله في تنفيذ الحكم عند شهادة الشهود، والعمل على جهات القبلة بحسب الأمارات والظنون، وإن وجوب التنفيذ للحكم والتوجه إلى القبلة معلومين، وهذا واضح بحمد الله.

وقد ورد بهذه الجملة التي ذكرناها أيضاً أخبار تعضد ما قلناه، نذكر طرفاً منها ليستأنس به إن شاء الله تعالى.

٢٧٤ - أخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن زراره قال: إن للقائم غيبه قبل ظهوره.

قلت: ولم؟ قال: يخاف القتل.

ظاهر شوند و حضرت نیز آگاه شده است که هرگاه ظن غالب برایشان حاصل شد، زمان ظهور است.

بنابراین ظن غالب، شرط ظهور است و با وجود ظن غالب ظهور لازم می آید، چنان که در فقه و در موقع شهادت شهود، حکم حاکم تنفیذ می شود و یا این که به دلیل اماره و ظن، به نماز در چهار جهت حکم می کنیم و این مسأله بحمد الله واضح و روشن است.

براساس این مبنا روایاتی وارد شده که به ادعای ما کمک می کند و ما در اینجا تعداد کمی از آن ها را ذکر می کنیم، تا انس بیشتری با موضوع به وجود بیاید، ان شاء الله تعالى.

١ / ٢٧٤ - علی بن رثاب گفته است: زراره گفت: برای حضرت قائم علیه السلام پیش از ظهورشان، غیبت وجود دارد [و حضرت غایب می شود]. به ایشان گفتم: برای چه [غایب می شود]؟ گفت: برای این که می ترسد که کشته شود.

۲۷۵ - وروی: أَنْ فِي صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: دَامَ خَوْفُهُ وَغَيْبَتُهُ مَعَ الْوَلَاةِ إِلَى أَنْ أذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِنَصْرِهِ.

وَلَمَثَلِ ذَلِكِ احْتَفَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الشَّعْبِ تَارَةً، وَأُخْرَى فِي الْغَارِ وَقَعِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُطَالِبِ بِحَقِّهِ.

۲۷۶ - وروی سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان، عن محمد بن علي الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

اِكْتَتَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ مُسْتَخْفِيًا خَائِفًا خَمْسَ سِنِينَ، لَيْسَ يَطْهَرُ، وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ وَخَدِيدُجُهُ، ثُمَّ أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَصْدَعَ بِمَا يُؤْمَرُ، فَظَهَرَ وَأَطْهَرَ أَمْرُهُ.

۲۷۷ - سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن عبيد الله بن علي الحلبي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

۲ / ۲۷۵ - روایت شده که [امام علیه السلام فرمودند]: سنتی از موسی علیه السلام در وجود امام زمان علیه السلام است. عرض کردم: آن سنت چیست؟ فرمودند: ادامه دار بودن ترس و پنهان شدنش از دشمنان و سلاطین تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه قیام بدهد و او را نصرت و یاری فرماید. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب و غار پنهان شد و نیز خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام از مطالبه حق مسلمشان به همین علت بود.

۳ / ۲۷۶ - محمد بن علی حلبي از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج سال تمام رسالتش را کتمان کرد و به خاطر ترس پنهان شده، و رسالتش را ظاهر نکرد، در حالی که علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام در محضر ایشان بودند. بعد خداوند متعال به ایشان دستور داد تا آنچه را که مأمور شده، اعلان کند؛ آن گاه ظاهر شده و رسالتش را آشکار فرمود.

۴ / ۲۷۷ - عبيدالله بن علي الحلبي گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَا جَاءَهُ الْوَحْيُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، مِنْهَا ثَلَاثَ سِنِينَ

مُسْتَحْفِيًا خَائِفًا لَا يَظْهَرُ حَتَّى أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَصْدَعَ بِمَا يُؤْمَرُ، فَأَظْهَرَ حِينَئِذٍ الدَّعْوَةَ.

۲۷۸ - وروى أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، عن محمد بن سنان، عن محمد بن يحيى الخثعمي، عن ضريس الكناسي، عن أبي خالد الكابلي في حديث له اختصرناه قال:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُسَمِّيَ الْقَائِمَ حَتَّى أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ.

فَقَالَ: يَا بَا خَالِدِ! سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ لَحَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقَطَعُوهُ بَضْعَةً بَضْعَةً.

۲۷۹ - وروى سعد بن عبد الله، عن جماعة من أصحابنا، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجیح، عن زراره بن أعين قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ.

پس از آن که بر وجود مقدس رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله وحی شد، مدت سیزده سال در مکه مکره زندگی کرد، سه سال از این مدت را به خاطر ترس، مخفیانه تبلیغ نمودند و امر رسالت را ظاهر نکردند تا این که خداوند به ایشان دستور فرمود تا رسالتش را ابلاغ کند، از آن به بعد دعوت و رسالت را آشکار کردند.

۵ / ۲۷۸ - ابو خالد کابلی حدیثی دارد که ما مختصرش کردیم، او گفته است: از امام باقر علیه السلام خواهش کردم که نام قائم علیه السلام را ببرد تا من آن حضرت را به نام مبارکشان بشناسم. حضرت فرمودند: ای ابا خالد! از امری و کسی سؤال کردی که حتی اگر اولادش هم ایشان را بشناسند، نسبت به او حریص شده و وی را پاره پاره می کنند. (۱)

۶ / ۲۷۹ - زراره بن اعین گفته که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی است.

ص: ۵۸۴

۱- . این خبر دلالت دارد بر احاطه علمی امام علیه السلام بر حوادث و اعتقادات مردم در آینده که اکثر مردم نسبت به حضرت بغض و کینه دارند؛ آن چنان که حتی بسیاری از اولاد و ذراری فاطمه علیها السلام نسبت به ایشان بغض دارند.

قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ، ثُمَّ قَالَ:

يَا زُرَّارَهُ وَهُوَ الْمُتَنَتِّظُ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ؛ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ أَبُوهُ

فَلَا خَلْفَ [لَهُ]، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ حَمْلٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ غَائِبٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: [مَا وُلِّدَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ:] قَدْ وُلِّدَ قَبْلَ وَفَاهِ أَبِيهِ بِسَنَّتَيْنِ؛ وَهُوَ الْمُتَنَتِّظُ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ أَنْ يُمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ.

قَالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَإِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَأَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟

فَقَالَ: يَا زُرَّارَهُ إِنْ أَدْرَكْتَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ» إِلَى آخِرِهِ.

عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمودند: خواهد ترسید. و با دست به شکم مبارکش اشاره فرمود. بعد فرمودند: ای زراره! او کسی است که انتظارش کشیده می شود، او کسی است که مردم پیرامون ولادتش دچار شک و تردید می شوند، یکی می گوید: وقتی پدرش از دنیا رفت فرزندی نداشت، دیگری می گوید: مادرش به او باردار است، کسی دیگر می گوید: او غایب است، و کس دیگری می گوید: متولد نشده است، و کسانی هم می گویند: ایشان دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده است. اوست که شیعه در انتظارش است، و خداوند متعال دوست می دارد که شیعه را در این انتظار امتحان کند و آن وقت است که اهل باطل شک می کنند.

عرض کردم: جانم به فدای شما اگر آن زمان را درک کردم، چه کاری کنم؟

حضرت فرمودند: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی این دعا را بخوان:

خداوندا! خودت را آن گونه که هستی به من بشناسان، پس اگر تو خودت را به من شناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت... تا آخر دعا. (۱)

ص: ۵۸۵

۱- . ادامه دعا چنین است: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ [إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي. خداوندا پیامبرت را به من بشناسان که اگر تو رسالت را به من شناسانی حجتت را نخواهم شناخت، خداوندا حجتت را به من بشناسان که اگر او را به من شناسانی در دینم به گمراهی رفته ام. کافی ج ۱ ص ۳۳۷.

۲۸۰ - وروی سلیم بن قیس الهلالی، عن جابر بن عبد الله الأنصاری و عبد الله بن عباس قالاً:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَصِيَّتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَخِي إِنَّ قُرَيْشًا سَيُظَاهِرُ عَلَيْكَ وَتَجْتَمِعُ كَلِمَتُهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَقَهْرِكَ، فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْقِنْ دَمَكَ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ.

وَأَمَّا مَا رَوَى مِنَ الْأَخْبَارِ مِنْ امْتِحَانِ الشَّيْعَةِ فِي حَالِ الْغَيْبِ وَصَعُوبَةِ الْأَمْرِ عَلَيْهِمْ وَاجْتِبَارِهِمْ لِلصَّبْرِ عَلَيْهِ، فَالْوَجْهُ فِيهَا الْإِخْبَارُ عَمَّا يَتَّفَقُ مِنْ ذَلِكَ مِنَ الصَّعُوبَةِ وَالْمَشَاقِّ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيْبَ الْإِمَامَ لِيَكُونَ ذَلِكَ، وَكَيْفَ يَرِيدُ اللَّهُ ذَلِكَ وَمَا يَنَالُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَهَةِ الظَّالِمِينَ ظَلَمَ مِنْهُمْ لَهُمْ وَمَعْصِيَهُ وَاللَّهُ تَعَالَى لَا يَرِيدُ ذَلِكَ.

۲۸۰ / ۷ - سلیم بن قیس هلالی، از جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس نقل می کند که آن دو گفته اند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در وصیتشان به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: برادرم! [علی جان] به زودی قریش برای ظلم به تو متحد شده و بر تو غلبه می کنند، پس چنانچه یارانی یافتی با آن ها مقابله کن و اگر کسی را پیدا نکردی دست نگه دار و خونت را حفظ کن که تحقیقا شهادت پشت سر توست.

امتحان شیعه در زمان غیبت امام علیه السلام

امّا اخباری که در باب امتحان شیعه در زمان غیبت وارد شده است، و این که زندگی به آن ها سخت و دشوار می شود، و اطلاع دادن به شیعه مبنی بر لزوم صبر بر این مشقت؛ علت صدور این اخبار، اطلاع دادن از سختی و مشقتی است که اتفاق خواهد افتاد، نه این که خداوند متعال امام را غایب فرموده باشد تا این که این حوادث سخت اتفاق بیفتد.

چگونه خداوند این کار را انجام دهد در حالی که آنچه که از طرف ظالمان و ستمگران به مؤمنین می رسد ظلم و گناه است، بنابراین خداوند هرگز چنین اراده نمی کند.

بل سبب الغيبه هو الخوف على ما قلناه وأخبروا بما يتفق في هذه الحال، وما للمؤمن من الثواب على الصبر على ذلك،
والتمسك بدينه إلى أن يفرج الله تعالى عنهم.

وأنا أذكر طرفا من الأخبار الواردة في هذا المعنى:

٢٨١ - أخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس قال: حدثني علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن ابن

أبي نجران، عن محمد بن منصور، عن أبيه قال: كنا عند أبي عبد الله عليه السلام جماعه نتحدث فالتفت إلينا فقال:

فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ أَيُّهَاتِ أَيُّهَاتِ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى تَغْرُبُوا، لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى تَمَيُّزُوا [لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ

بلکه علت غیبت، همان گونه که گفتیم ترس است و این روایات خبر داده اند به آنچه که در زمان غیبت اتفاق می افتد، و آنچه که از این رهگذر نصیب مؤمن می شود، ثواب صبر بر این مسأله است، و این که به دینش تمسک جسته تا خداوند تعالی گشایش در کار آن ها ایجاد فرماید.

و من تنها بخشی از اخباری که در این مورد وارد شده است را ذکر می کنم:

١ / ٢٨١ - محمد بن منصور از پدرش نقل می کند که گفته: تعدادی بودیم که در محضر مبارک امام صادق علیه السلام [در باب ظهور و قیام حضرت حجت علیه السلام] با هم سخن می گفتیم. حضرت رو به ما کرده و فرمودند: در چه موردی بحث می کنید؟ هرگز، هرگز! به خدا قسم آنچه را که شما چشم هایتان را به سوی آن کشیده اید واقع نخواهد شد، تا این که غربال شوید. به خدا قسم آنچه را که به آن چشم دوخته اید نخواهد شد، تا این که

خوب و بدتان از هم جدا شوید. به خدا قسم، آنچه را که چشمانتان را به سمت آن کشیده اید واقع نخواهد شد، تا این که پاک و تصفیه شوید. به خدا قسم، آنچه به

حَتَّى يَتَمَحَّصُوا] لا- وَاللَّهِ يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ، لا وَاللَّهِ لا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ شَقِيَ وَيَسْعَدُ مَنْ سَعِدَ.

۲۸۲ - وروى سعد بن عبد الله الأشعري، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الأصمغ بن نباته قال:

أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكَبُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكَبُ فِي الْأَرْضِ، أَرْغَبُ مِنْكَ فِيهَا؟

فَقَالَ: لا وَاللَّهِ ما رَغِبْتُ فِيهَا وَلا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يُضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ.

آن چشم دوخته اید واقع نمی شود مگر بعد از ناامیدی. به خدا قسم، آنچه را که چشمانتان را به طرف آن کشیده اید واقع نمی شود تا زمانی که شخص شقی بدبخت شده و شخص سعید، سعادت مند گردد.

۲۸۲ / ۲ - اصمغ بن نباته گفته است: محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، دیدم که حضرت در حال فکر کردن هستند و [با تکه چوبی یا انگشت] به زمین ضربه زده و آن را می کاود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! چه شده که شما را در فکر کردن می بینم که به زمین می زنید؟ آیا به خاطر میل و رغبت به مال و دنیاست؟ حضرت فرمودند: نه به خدا قسم! حتی یک روز هم نسبت به دنیا میل و رغبت نداشته ام، اما در مورد مولودی که فرزند یازدهمین نسل من است به نام مهدی، فکر می کنم، او کسی است که زمین را همچنان که پر از ظلم و ستم می شود، مملو از قسط و عدل می کند، برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که بسیاری در آن زمان گمراه شده و برخی دیگر هدایت می گردند.

۲۸۳ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: قال أبو الحسن عليه السلام:

أما والله لا يكون الذي تُمِدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى تَمَيِّزُوا أَوْ تَمَحَّصُوا حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرِ ثُمَّ تَلَا: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ» وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ.

۲۸۴ - سعد بن عبد الله، عن الحسين بن عيسى العلوي، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال:

إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنَ الْأَيْمَةِ، فَاللَّهُ - اللَّهُ - فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يَزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ.

يَا بَنِي إِنَّهُ لَا يَدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ اِمْتَحَنَ (اللَّهُ تَعَالَى) بِهَا خَلْقَهُ.

۲۸۳ / ۳ - أحمد بن محمد بن أبي نصر گفته است: ابوالحسن امام رضا عليه السلام فرمودند: بدانید که به خدا قسم آنچه را که چشم هایتان را به سمت آن کشیده اید واقع نمی شود تا

زمانی که تصفیه شده و خوب و بدتان از هم جدا شوند، تا زمانی که فقط عده کمی از شما بر عقیده خودشان ثابت قدم باقی بمانند. بعد این آیه را تلاوت کردند: «آیا چنین می پندارید که شما را [بدون آزمایش] به حال خود رها می کنند، در صورتی که هنوز خداوند معلوم نگردانیده که از شما چه کسانی اهل مجاهده اند و چه کسانی اهل صبرند». (۱)

۲۸۴ / ۴ - علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: وقتی که امام پنجمین از اولاد امام هفتم مفقود گردد، در خصوص دین خود به خداوند متعال توکل کنید تا کسی نتواند دینتان را از شما بگیرد.

پسرم! صاحب این امر را حتما غیبتی خواهد بود تا این که به سبب آن حتی کسانی که به وجود آن حضرت اعتقاد دارند از عقیده خودشان برمی گردند. غیبت آن حضرت امری است که خداوند متعال به وسیله آن بندگانش را امتحان می کند. (۲)

ص: ۵۸۹

۱- .سوره توبه / آیه ۱۶.

۲- . در پی نوشت خبر شماره ۱۲۸ بحث مستوفی و کاملی ارائه شد، لذا به همان جا مراجعه شود.

۲۸۵ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي نجران، عن عمرو بن مساور، عن المفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيَةَ! أَمَا وَاللَّهِ لَيَغَيِّرَنَّ إِيْمَانَكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ وَلَيَمَحِّصَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ، قُتِلَ، (هَلَكَ)، بِأَيِّ وادٍ سَلَكَ وَلَتَيْدَمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيْونُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَتَكْفَمَنَّ كَمَا تَكْفَأُ السُّفُنُ بِأَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَا يُنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيْمَانَ وَأَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَلَتَرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيِّ.

قال: فَبَكَيْتُ وَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَضِيْعٌ؟ فقال: يا با عبيد الله - وَنَظَرَ إِلَى الشَّمْسِ دَاخِلَةً إِلَى الصُّفَّةِ - قال: فَتَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ.

قال: وَاللَّهِ لَأَمُرُّنَا أَيُّنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.

۲۸۵ / ۵ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم، می فرمودند: از فاش کردن و منتشر کردن [آنچه که می گویم] حذر کنید، آگاه باشید، به خدا قسم امام شما سال های چندی از روزگار شما غایب خواهد شد، و حتما همه امتحان می شوند، تا این که گفته می شود: او کشته شده، مرده، معلوم نیست به کدام بیابان رفته است؟ چشم های مؤمنان برای او اشک می ریزند و مثل کشتی که در موج دریا از مکانی به مکانی می رود، از حالی به حالی متحول می شوید. پس از آن ورطه کسی نجات نمی یابد به جز کسی که خداوند از او عهد و پیمان گرفته و ایمان را در دل او نوشته و او را با بشارتی از جانب خودش مؤید فرموده باشد و [در زمان غیبت] دوازده پرچم و بیرق به اهتزاز در می آید که مشتبه بوده و هیچ کدام قابل تشخیص نیست [که کدام حق و کدام باطل است].

وقتی که سخن حضرت به اینجا رسید، من گریه کردم و عرض کردم: در آن وضعیت و اوضاع سخت، ما چه کنیم؟ حضرت در حالی که به خورشید نگاه می کردند که نورش وارد ایوان می شد، به من فرمودند: ای اباعبدالله! این خورشید را می بینی؟ عرض کردم: بله. حضرت فرمودند: به خدا قسم! ولایت ما از این خورشید روشن تر است.

۲۸۶ - وروی محمد بن جعفر الأسدی، عن أبي سعيد الآدمی، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم وأبي بصير قالاً: سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول:

لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلَاثَا النَّاسُ.

فَقُلْنَا: إِذَا ذَهَبَ ثُلَاثَا النَّاسِ فَمَنْ يَبْقَى؟

فَقَالَ: أَمَا تَرَوْنَ أَنْ تَكُونُوا فِي الثُّلَاثِ الْبَاقِي؟

۲۸۷ - وروی عن جابر الجعفی قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَتَى يَكُونُ فَرَجُكُمْ؟

فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! لَا يَكُونُ فَرَجُنَا حَتَّى تَغْرَبُوا، ثُمَّ تَغْرَبُوا، ثُمَّ تَغْرَبُوا.

يَقُولُهَا ثَلَاثًا حَتَّى يُذْهِبَ (اللَّهُ تَعَالَى) الْكَدِرَ وَيَبْقَى الصَّفْوُ.

۶ / ۲۸۶ - محمد بن مسلم و ابو بصیر گفته اند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می فرمودند: امر ظهور [حضرت مهدی علیه السلام] واقع نمی شود تا این که دو سوم مردم بروند [از اعتقاد حق برگردند یا بمیرند]. عرض کردیم: وقتی دو ثلث مردم بروند، پس چه کسی باقی می ماند؟ حضرت فرمودند: آیا شما راضی نمی شوید که در یک سوم باقی مانده باشید؟

۷ / ۲۸۷ - جابر جعفی گفته است: به محضر مبارک امام باقر علیه السلام عرض کردم: فرج شما اهل بیت علیهم السلام چه زمانی خواهد بود؟ حضرت فرمودند: هیهات، هیهات! فرج واقع نخواهد شد؛ مگر بعد از آن که شما غربال شوید، بعد [دوباره] غربال شوید، بعد [بار سوم] غربال شوید - این جمله را سه مرتبه تکرار کردند - تا این که خداوند کدورت ها را از بین برده، صفا و پاکی باقی بماند.

۲۸۸ - وروی محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال:

[وَاللَّهِ] لَتَمَّحَصَّنَّ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، شَيْعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ! كَمَخِضِ الْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ لِأَنَّ صَاحِبَ الْكُحْلِ يَعْلَمُ مَتَى يَقَعُ فِي الْعَيْنِ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى يَذْهَبُ، فَيُضْبِحُ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ عَلَى شَرِيْعِهِ مِنْ أَمْرِنَا فَيَمْسِي وَقَدْ خَرَجَ مِنْهَا، وَيَمْسِي وَهُوَ عَلَى شَرِيْعِهِ مِنْ أَمْرِنَا فَيُضْبِحُ وَقَدْ خَرَجَ مِنْهَا.

۲۸۹ - وعنه، عن أبيه، عن أيوب بن نوح، عن العباس بن عامر، عن الربيع بن محمد المسلي قال: قال (لى) أبو عبد الله عليه السلام:

وَاللَّهِ لَتَكْثُرَنَّ كَسْرَ الزُّجَاجِ وَإِنَّ الزُّجَاجَ يُعَادُ فَيَعُودُ كَمَا كَانَ، وَاللَّهِ لَتَكْثُرَنَّ كَسْرَ الْفَخَّارِ وَإِنَّ

۲۸۸ / ۸ - ابراهيم بن عمر يمانى از مردى نقل کرده و او هم از امام باقر عليه السلام نقل مى کند که حضرت فرمودند: اى جماعت شيعه واى شيعيان آل محمد! مثل سرمه اى که به چشم مى کشند امتحان و آزمایش مى شويد، چرا که صاحب سرمه و کسى که به چشمش سرمه مى کشد، مى داند کى سرمه وارد چشم مى شود، اما نمى داند که کى از چشمش خارج مى شود. [زمانى مى آيد که] بعضى از شما صبح که مى شود خودشان را در شريعت و مذهب مى بينند، ولى وقتى که عصر مى شود، از ولايت و شريعت ما خارج شده است. و يا اين که بعد از ظهر و شب به امر ما معتقدند، ولى صبح که مى شود از ولايت ما خارج شده است.

۲۸۹ / ۹ - ربيع بن محمد مسلى گفته است: امام صادق عليه السلام به من فرمودند: به خدا قسم شما مثل شيشه و چراغدان شکسته مى شويد، و شيشه به حالت اول بر مى گردد، به خدا قسم مثل سفال شکسته مى شويد ولى سفال هرگز به حالت اول بر نمى گردد. (۱)

ص: ۵۹۲

۱- . شيشه شکسته شده را مى توان به وسيله ذوب دوباره و از نو ساخت، بعضى از شيعيان اين گونه هستند که در زمان غيبت شک مى کنند ولى راه بازگشت برايشان هموار است و باز مى گردند. اما بعضى از افراد مثل سفال مى مانند، چرا که سفال اگر شکسته شود به دليل حرارتى که چشيده و پخته شده است به حالت اوليه بر نمى گردد؛ يعنى نمى توان آن را گل کرد و دوباره ساخت. معنايش اين است که بعضى از شک کنندگان هرگز هدايت نمى شوند و به راه اولى بر نمى گردند.

الْفَخَارَ لَا يُعُودُ كَمَا كَانَ، (وَاللَّهِ لَتَمَيِّزَنَّ) وَاللَّهِ لَتَمَحِّصَنَّ وَاللَّهِ لَتَغْرِبَنَّ كَمَا يُغْرِبُ الزُّوَانِ مِنَ الْقَمَحِ.

۲۹۰ - وروی جعفر بن محمد بن مالک الکوفی، عن إسحاق بن محمد، عن أبي هاشم، عن فرات بن أحنف قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام وذكر القائم عليه السلام فقال:

لَيَغِيْبَنَّ عَنْهُمْ حَتَّى يَقُولُ الْجَاهِلُ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ.

۲۹۱ - عنه، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن عبد الرحمن بن سيابة، عن عمران بن ميثم، عن عبايه بن ربيع الأسدي قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول:

[كَيْفَ] أَنْتُمْ إِذَا بَقِيْتُمْ بِإِمَامٍ هَدَى وَلَا عِلْمٍ يُرَى، يَبْرَأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ.

۲۹۲ - وقد روى (عن) علي بن يقطين قال: قال لي أبو الحسن عليه السلام:

به خدا قسم که شما امتحان و آزمایش شده، غربال می شوید، همچنان که دانه فاسد(۱)

از دانه سالم جدا می شود.

۱۰ / ۲۹۰ - فرات بن احنف گفته است: امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت حجّت علیه السلام را یاد کرده، فرمودند: [مهدی علیه السلام] آنقدر غیبت می کند که جاهل می گوید: خداوند نیازی به آل محمد ندارد [حاجتی در آل محمد نیست].

۱۱ / ۲۹۱ - عبايه بن ربيع اسدي گفته است: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم، می فرمودند: چگونه خواهید بود وقتی که بدون امام هدایت گر و پرچم هدایت بمانید، که بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری خواهید جست.

۱۲ / ۲۹۲ - علی بن يقطين گفته است: امام کاظم علیه السلام به من فرمودند:

ص: ۵۹۳

۱- . دانه فاسد دانه گندمی است که در اثر آفت رشد نکرده و سیاه می شود، لذا از گندم سالم جدايش می کنند.

يا عَلِيُّ (إِنَّ) الشَّيْعَةَ تُرَبِّي بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتِي سَنَةٍ.

وقال يقطين لابنه علي: ما بالناقيل لنا فكان وقيل لكم فلم يكن؟

فقال له علي: إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَكُمْ وَلَنَا مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ غَيْرَ أَنْ أَمْرَكُمْ حَضَرَكُمْ فَأَعْطَيْتُمْ

محضه وَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ وَإِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ فَعَلَّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ.

وَلَوْ قِيلَ [لَنَا]: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَى مِائَتِي سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةٍ سَنَةٍ لَقَسَّتِ الْقُلُوبُ وَلَرَجَعَتْ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَكِنْ قَالُوا: مَا أَسْرَعَهُ وَمَا أَقْرَبَهُ؟ تَأَلَّفَا لِقُلُوبِ النَّاسِ وَتَقْرِيْبًا لِلْفَرَجِ.

ای علی! شیعیان ما دویست سال است که با آرزو تربیت شده اند. (۱)

يقطين به پسرش علی گفته است: چه شده هرچه راجع به ما [بنی عباس] گفته شده واقع شده و اتفاق افتاده، ولی آنچه برای شما [شیعه] گفته شده واقع نشده و اتفاق نیفتاده است؟ علی به پدرش گفت: آنچه که درباره [ظهور دولت] شما و [ظهور دولت] ما گفته شده است، از یک سرچشمه است، با این تفاوت که امر شما و دولت شما واقع شده و اتفاق افتاده است و مجال آن به شما عطا شده است، بنابراین همان طور که به شما گفته

شده بود [که حکومت بنی عباس ظهور می کند] واقع شد. امر [ظهور دولت] ما هنوز واقع نشده است و ما را در آرزوی آن نگه داشته اند.

و اگر به ما گفته شده بود که این امر [ظهور حکومت دولت شیعه] تا دویست یا سیصد سال دیگر اتفاق نخواهد افتاد، موجب می شد که قلب ها دچار قساوت شده و عموم مردم از اسلام برگردند. ولیکن گفته اند که [ظهور دولت ما] چقدر سریع و نزدیک است؟ به این ترتیب قلب ها را به هم پیوند داده و فرج را نزدیک جلوه داده اند و این که

هر لحظه این امر ممکن است واقع شود.

ص: ۵۹۴

۱- . آرزوی ظهور امام زمان علیه السلام که از اول بعثت تا شهادت امام کاظم علیه السلام که سال ۱۸۳ بوده قریب به ۲۰۰ سال است.

۲۹۳ - وروی السلمغانی فی کتاب الأوصیاء: أبو جعفر المروزی قال: خرج جعفر بن محمد بن عمر [و] وجماعه إلى العسكر ورأوا أيام أبي محمد عليه السلام في الحياه وفيهم علي بن أحمد بن طنين، فكتب جعفر بن محمد بن عمر [و]، يستأذن في الدخول إلى القبر فقال له علي بن أحمد: لا تكتب اسمي فأني لا أستأذن، فلم يكتب اسمه، فخرج إلى جعفر:

أَدْخُلْ أَنْتَ وَمَنْ لَمْ يَسْتَأْذِنْ.

۱۳ / ۲۹۳ - ابو جعفر مروزی گفته: جعفر بن محمد بن عمرو به اتفاق جماعتی؛ از جمله علی بن احمد بن طنین در ایام حیات امام حسن عسکری علیه السلام به عسکر [محل اقامت امام حسن عسکری علیه السلام] رفتند، جعفر بن محمد نامه ای نوشته و اجازه ورود خواست تا به مقبره مطهر امام هادی علیه السلام بروند، علی بن احمد گفت: اسم مرا ننویس، من اجازه نمی خواهم. جعفر هم در نامه اسم او را ننوشت، بعد از مدّت کوتاهی جواب آمد: تو و کسی هم که اجازه نخواسته است، وارد شوید.

ص: ۵۹۵

فصل ششم: اخبار سفیران امام علیه السلام در زمان غیبت

اشاره

ص: ۵۹۷

فی ذکر طرف من أخبار السفراء المذنبين كانوا في حال الغيبة وقبل ذكر من كان سفيرا حال الغيبة نذكر طرفا من أخبار من كان يختص بكل إمام، ويتولى له الأمر على وجه من الإيجاز، ونذكر من كان ممدوحا منهم حسن الطريقة ومن كان مذموما سيئ المذهب ليعرف الحال في ذلك.

۲۹۴ - وقد روى في بعض الأخبار أنهم عليهم السلام قالوا: خدامنا وقوامنا شرار خلق الله.

اخبار سفرای امام علیه السلام در زمان غیبت

قبل از بیان و ذکر سفیران امام در زمان غیبت، برخی از اخبار کسانی که اختصاص به هر یک از ائمه علیهم السلام داشته اند و مباشر امور و کارهای ایشان بوده اند را کوتاه و مختصر ذکر می کنیم.

همچنین اخبار کسانی که مدح شده و راه و روش صحیح داشته اند و کسانی که مورد مذمت بوده و مذهب صحیح نداشته اند را بیان می کنیم تا از این رهگذر به احوالات آن ها آگاهی پیدا شود.

۱ / ۲۹۴ - در بعضی از اخبار روایت شده که اهل بیت علیهم السلام فرموده اند: خدمت کاران ما و کسانی که قیام به خدمت ما می کنند، بدترین خلق خدایند.

وهذا ليس على عمومه وإنما قالوا لأنّ فيهم من غير وبدل وخان على ما سنذكره.

۲۹۵ - وقد روى محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن محمّد بن صالح الهمداني قال: كتبت إلى صاحب الزّمان عليه السلام إنّ أهل بيتي يؤذوني ويقرعوني بالحديث الّذي رويآبائك عليهم السلام أنّهم قالوا: خدامنا وقوامنا شرار خلق الله فكتب:

وَ يُحَكِّمُ مَا تَفَرَّؤُونَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا

این روایت عمومیت ندارد [یعنی چنین نیست که شامل همه خدمت کاران ایشان باشد]، بلکه این جمله را در خصوص کسانی فرموده اند که در احکام دینی را تغییر و تبدیل نموده و نسبت به اهل بیت علیهم السلام خیانتی از آن ها سرزده،^(۱)

چنان که در آینده ذکر خواهیم نمود.

۲ / ۲۹۵ - محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش، او هم از محمد بن صالح روایت کرده که گفت: به محضر مبارک صاحب الزمان علیه السلام نوشتم که اهل خانه و خانواده ام به واسطه حدیثی که از ناحیه پدران شما روایت شده که ایشان فرموده اند:

«خدامنا و قوامنا شرار خلق الله» مرا آزار داده و سرزنش می کنند.

حضرت در جواب نوشتند: خیرباد بر شما^(۲)

عجب! مگر این آیه را قرائت نکرده اید که خداوند متعال می فرماید: «و در میان ایشان و قریه هایی که در آن ها برکت دادیم،

ص: ۶۰۰

۱- . بعضی از افراد بوده اند که در مقاطع مختلف نسبت به اهل بیت علیهم السلام مرتکب خیانت می شدند و در احکام الهی دست درازی می کردند و همین امر موجب پیگیری مؤمنین و ائمه شده و در نتیجه احکام دین در سطح وسیع تری نسبت به سابق منتشر می شد. بنابراین دشمنان شرور با دشمنی خودشان ناخواسته تأثیر بسیاری در ابطال ادعای فاسد خود و اثبات حقایق اهل بیت داشتند؛ نظیر حکام جور بنی عباس و بنی امیه که با ظلمشان، زمینه را برای اثبات حقایق و مظلومیت امامان پاک شیعه فراهم کرده و ناخواسته خدمتکارانی برای ایشان شدند.

۲- . البته در بسیاری از متون کلمه و یحکم ترجمه شده است به «وای بر شما» که نوعی عتاب و توبیخ است. بنابراین به هر دو معنا می تواند صحیح باشد.

فِيهَا قَرْيٌ ظَاهِرَةٌ» فَنَحْنُ وَ اللَّهِ الْقَرْيَ الَّتِي بَارَكَ [اللَّهُ] فِيهَا وَ أَنْتُمْ الْقَرْيَ الظَّاهِرَةَ.

فمن المحمودين حمران بن أعين:

٢٩٦ - أخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن بكير، عن زراره قال: قال أبو جعفر عليه السلام - وذكرنا حمران بن أعين - فقال:

لَا يَزِيدُ وَاللَّهِ أَبَدًا، ثُمَّ أَطْرَقَ هَنِيئَةً، ثُمَّ قَالَ: أَجَلٌ لَا يَزِيدُ وَاللَّهِ أَبَدًا. وَمِنْهُمْ الْمَفْضَلُ بْنُ عَمْرِ:

٢٩٧ - بهذا الإسناد، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن الحسين بن أحمد المنقري، عن أسد بن أبي علاء، عن هشام بن أحمد قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام وأنا أريد أن أسأله عن المفضل بن

قرية های ظاهری قرار دادیم؛(١)

پس به خدا قسم ما قرية هایی هستیم که خداوند در آن ها برکت قرار داده و شما قرية های ظاهر هستید.

سفیران مورد تأیید

حمران بن اعین

٢٩٦ / ٤ - عبد الله بن بكير، از زراره نقل کرده که گفت: در مورد حمران بن اعین صحبت می کردیم که امام باقر علیه السلام راجع به او فرمودند: به خدا قسم هرگز مرتد نمی شود. بعد تأملی کرده و فرمودند: بله، حمران هرگز مرتد و منحرف نمی شود.

مفضل بن عمر

٢٩٧ / ٥ - هشام بن أحمد گفته است: به محضر مبارک ابی عبدالله صادق علیه السلام رسیدم و قصد داشتم که در مورد مفضل بن عمر از ایشان سؤالی بپرسم. حضرت در روز بسیار

ص: ٦٠١

عمر وهو فى ضيعه له فى يوم شديد الحرّ والعرق يسيل على صدره فابتدأنى فقال:

نَعَمْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الرَّجُلُ الْمَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفَى، نَعَمْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الرَّجُلُ الْمَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفَى، حَتَّى أَحْصَيْتُ بَضْعًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً يُكْرِرُهَا وَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ وَالِدٌ بَعْدَ وَالِدٍ.

۲۹۸ - وروى عن هشام بن أحمر قال: حملت إلى أبى إبراهيم عليه السلام إلى المدينة أموالاً فقال:

رَدَّهَا فَأَدْفَعَهَا إِلَى الْمَفْضَلِ بْنِ عُمَرَ.

فَرَدَدْتُهَا إِلَى جُعْفَى فَحَطَّطْتُهَا عَلَى بَابِ الْمَفْضَلِ.

۲۹۹ - وروى عن موسى بن بكر قال: كنت فى خدمه أبى الحسن عليه السلام فلم أكن أرى شيئاً يصل إليه إلا من ناحيه المفضل ولربما رأيت الرجل يجيء بالشىء فلا يقبله منه ويقول أوصله إلى المفضل.

گرمی، در مزرعه اش بود و عرق بر سينه حضرت می ریخت. خود حضرت شروع کردند به صحبت و فرمودند: بله، به خدایى که جز او خدایى نیست قسم که فقط مفضل بن عمر جعفى مرد است، بله به خدایى که جز او خداوندی نیست مفضل بن عمر جعفى مرد است [صاحب صفت مردانگی است]. این جمله را حضرت بیش از سی مرتبه تکرار فرمودند و من همه سی بار را شمردم و بعد حضرت فرمودند: تحقیقا او پدر بعد از پدر است.

۶ / ۲۹۸ - هشام بن أحمر گفته است: اموالی را برای امام کاظم علیه السلام به مدینه بردم، حضرت فرمودند: اموال را برگردان و به مفضل بن عمر بسپار. من هم اموال را برگردانده، به سمت طایفه جعفى بردم و همه را جلوی منزل مفضل ریختم.

۷ / ۲۹۹ - موسى بن بكر گفته است: من در خدمت امام کاظم علیه السلام بودم و ندیدم که چیزی را برای ایشان بیاورند مگر این که از طرف مفضل می رسید و چه بسیار دیدم که مردی چیزی را می آورد و حضرت قبول نکرده و می فرمودند: به مفضل برسانید.

ص: ۶۰۲

ومنهم المعلی بن خنیس وکان من قوامِ اَبی عبد اللّٰه علیہ السلام وَاِنَّمَا قَتَلَهُ دَاوُدُ بِنَ عَلِیِّ بِسَبَبِهِ، وَكَانَ مَحْمُودًا عِنْدَهُ وَمَضَى عَلِیٌّ مِنْهَاجَهُ وَأَمْرَهُ مَشْهُورٌ.

۳۰۰ - فروی عن اَبی بصیر قال: لَمَّا قَتَلَ دَاوُدُ بِنَ (عَلِیِّ) الْمَعْلِیَّ بِنَ خَنِيسِ فَصَلَبَهُ، عَظَمَ ذَلِكَ عَلِیَّ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلِیهِ السَّلَامُ وَاشْتَدَّ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ:

يَا دَاوُدُ! عَلِیٌّ! مَا قَتَلْتَ مَوْلَايَ وَقَيْمِي فِي مَالِي وَعَلَى عِيَالِي؟ وَاللّٰهِ اِنَّهُ لَأَوْجَهُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْكَ، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ.

۳۰۱ - وَفِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ: أَمَّا وَاللّٰهِ لَقَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

معلی بن خنیس

وی از خدمت گزاران وجود مقدّس امام صادق علیه السلام بود و به همین دلیل داوود بن علی او را به قتل رسانید. ایشان در نزد امام صادق علیه السلام مورد تأیید و ستایش بود و با اعتقاد به ولایت حضرت از دنیا رفت که مسأله ایشان معروف و مشهور است.

۳۰۰ / ۸ - ابا بصیر روایت کرده که زمانی که داوود بن علی، معلی بن خنیس را به قتل رساند و او را به دار آویخت، این امر بر وجود مقدّس امام صادق علیه السلام خیلی سنگین و گران تمام شد و غم از دست دادن او برای حضرت شدید بود؛ لذا به قاتل معلی فرمودند: ای داوود! به چه دلیلی دوست و مباشر و خدمت کارم در امور مالی و خانوادگی ام را کشتی؟ به خدا قسم که در نزد پروردگار عالم او از تو آبرومندتر است.

حدیث طولانی است [و ما به اندازه نیاز این بحث از آن را نقل کردیم].

۳۰۱ / ۹ - در روایت دیگر آمده است که حضرت فرمودند: بدان که به خدا قسم او داخل بهشت شد.

ومنهم نصر بن قابوس اللّخمي:

۳۰۲ - فروى أنّه كان وكيلاً لأبى عبد الله عشرين سنه ولم يعلم أنّه وكيل، وكان خيراً فاضلاً، وكان عبد الرحمن بن الحجاج وكيلاً لأبى عبد الله عليه السلام، ومات فى عصر الرضا عليه السلامعلى ولايته.

ومنهم عبد الله بن جندب البجليّ وكان وكيلاً لأبى إبراهيم وأبى الحسن الرضا عليه السلام وكان عابداً رفيع المنزله لديهما، على ما روى فى الأخبار:

۳۰۳ - ومنهم: ما رواه أبوطالب القمى قال: دخلت على أبى جعفر الثانى عليه السلام فى آخر عمره فسمعتة يقول:

جَزَى اللّهُ صِيفُوانَ بْنَ يَحْيَى وَمُحَمَّدَ بْنَ سِنانَ وَزَكَرِيّا بْنَ آدَمَ وَسَعِدَ بْنَ سَعِدِ عَنِّي خَيْرًا، فَقَدْ وَفَوْا لِي. وَكانَ زَكَرِيّا بْنَ آدَمَ مِمَّنْ تَوَلَّاهُمْ.

نصر بن قابوس لخمى

۱۰ / ۳۰۲ - روايت شده كه ايشان مدّت بيست سال وكيل امام صادق عليه السلام بودند و در طول اين مدّت كسى نمى دانست كه ايشان وكيل است. او مردى خيّر و با فضل و كمال بود. البته عبدالرحمن بن حجاج هم وكيل امام صادق عليه السلام بود كه در زمان ولايت عهدى امام رضا عليه السلام از دنيا رفت.

عبدالله بن جندب بجلي

ايشان وكيل ابوابراهيم امام كاظم و ابى الحسن امام رضا عليهمالسلام بود، و مطابق آنچه در روايات آمده، مردى عابد بود و در نظر آن دو امام همام از مقام و منزلت رفيع و بلندى برخوردار بود.

۱۱ / ۳۰۳ - از جمله آن اخبار، روايتى است كه ابوطالب قمى نقل كرده كه در اواخر عمر با بركت امام جواد عليه السلام به محضر مبارك آن حضرت رسيدم و شنيدم كه مى فرمودند: خداوند متعال به صفوان بن يحيى، و محمد بن سنان، و زكريا بن آدم، و سعد بن سعد از جانب من جزاى خير عنايت فرمايد، آن ها تحقيقاً به عهدشان [در پيروي از ولايت] وفا كردند. و زكريا بن آدم از جمله كسانى بود كه اهل ولايت ايشان بود.

ص: ۶۰۴

وخرج (فیه) عن أبي جعفر عليه السلام:

ذَكَرْتُ مَا جَرَى مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ فِي الرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا، فَقَدْ عَاشَ أَيَّامَ حَيَاتِهِ عَارِفًا بِالْحَقِّ، قَانِلًا بِهِ، صَابِرًا مُحْتَسِبًا (لِلْحَقِّ)، قَائِمًا بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ عَلَيْهِ، وَمَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ غَيْرَ نَاكِثٍ وَلَا مُبَدِّلٍ، فَجَزَاهُ اللَّهُ أَجْرَ بَيْتِهِ وَأَعْطَاهُ جَزَاءَ سَعْيِهِ.

۳۰۴ - وأما محمد بن سنان: فإنه روى عن علي بن الحسين بن داود قال: سمعت أبا جعفر الثاني عليه السلام يذكر محمد بن سنان بخير ويقول:

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَائِي عَنْهُ، فَمَا خَالَفَنِي وَمَا خَالَفَ أَبِي قَطُّ.

و از وجود مبارک امام جواد علیه السلام درباره زکریا بن آدم آمده است که حضرت فرمودند: آنچه را که از قضای الهی در مورد [زکریا بن آدم] جاری شد را به یاد آوردم، رحمت و اسعه خداوندی نثار او باد، روزی که متولد شد، روزی که از دنیا رفت و روزی که زنده شده و در قیامت برانگیخته می شود. او در ایام حیاتش عارف و معتقد به حق زندگی کرد و برای حق و در راه حق بلا دیده و صبر کرد، به آنچه که برای خداوند و رسولش بر عهده او واجب شده بود قیام کرد و در حالی از دنیا رفت که بر عهدش پابرجا بوده و عهد شکنی نکرد، و تکلیفش را بدل نکرد [و احکام دین را تغییر نداد] بنابراین خداوند تبارک و تعالی به نیت پاک او، و به سعی و تلاشش اجر و پاداش کرامت فرماید.

محمد بن سنان

۱۲ / ۳۰۴ - علی بن حسین بن داوود می گوید: از ابا جعفر ثانی امام جواد علیه السلام شنیدم که از محمد بن سنان به خوبی یاد کرده و می فرمودند: به واسطه این که من از او راضی هستم، خداوند از او راضی شود. او هرگز نه با من و نه با پدرم مخالفتی نکرد. [و همواره در خدمت اهل بیت بود].

ص: ۶۰۵

ومنهم عبد العزيز بن المهتدي القمي الأشعري:

٣٠٥ - خرج فيه عن أبي جعفر عليه السلام:

قَبِضْتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَقَدْ عَرَفْتُ الْوُجُوهَ الَّتِي صَارَتْ إِلَيْكَ مِنْهَا، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَلَهُمُ الذُّنُوبَ وَرَحِمَنَا وَإِيَّاكُمْ.

وخرج فيه: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ ذَنْبَكَ وَرَحِمَنَا وَإِيَّاكَ وَرَضِيَ عَنْكَ بِرِضَائِي عَنْكَ.

ومنهم علي بن مهزيار الأهوازي وكان محمودا:

٣٠٦ - أخبرني جماعه، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي، عن أبي الحسن البلخي، عن أحمد بن مابندار الإسكافي، عن العلاء النداري، عن الحسن بن شَمُون قال: قرأت هذه الرسالة على علي بن مهزيار عن أبي جعفر الثاني بخطه:

عبد العزيز بن مهتدي قمي اشعري

١٣ / ٣٠٥ - از ناحیه مبارک امام جواد علیه السلام درباره ایشان [و خطاب به او توقیعی چنین صادر شد: الحمد لله اموال را دریافت کردم و متوجه شدم مقداری از وجوه را که خودت هزینه کرده ای. خداوند گناهان تو و ایشان را مشمول غفران و بخشش خود قرار دهد و ما و شما را رحمت فرماید.

و باز توقیع شریف برای او صادر شده که خداوند گناه تو را بخشیده و ما و تو را رحمت فرماید و به خاطر این که من از تو راضی هستم خدا نیز از تو راضی شود.

علی بن مهزیار اهوازی که مورد ستایش بود

١٤ / ٣٠٦ - حسن بن شَمُون گفته است: این نامه که به خط شریف و مبارک امام جواد علیه السلام بود را برای علی بن مهزیار قرائت کردم. متن نامه به این ترتیب است:

ص: ٦٠٦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا عَلِيُّ! أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ وَأَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ وَمَنَعَكَ مِنَ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَنَا.

يَا عَلِيُّ! قَدْ بَلَوْتُكَ وَخَبَرْتُكَ فِي النَّصِيحَةِ وَالطَّاعَةِ وَالْخِدْمَةِ وَالتُّوْقِيرِ وَالْقِيَامِ بِمَا يَجِبُ عَلَيْكَ، فَلَوْ قُلْتُ: إِنِّي لَمْ أَرِ مِثْلَكَ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ صَادِقًا، فَجَزَاكَ اللَّهُ جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا، فَمَا خَفِيَ عَلَيَّ مَقَامَكَ وَلَا خِدْمَتِكَ فِي الْحَرِّ وَالْبُرْدِ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَأَسْأَلُ اللَّهَ - إِذَا جَمَعَ الْخَلَائِقَ لِلْقِيَامَةِ أَنْ يَجْوَكَ بِرَحْمَةٍ تَغْتَبُ بِهَا، إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای علی! خداوند پاداش نیک به تو کرامت کرده، در بهشتش تو را ساکن گرداند، خواری دنیا و آخرت را از تو دور فرماید و در قیامت تو را با ما محشور نماید. ای علی! تو را در خیر خواهی، و فرمانبرداری و اطاعت، و خدمت امتحان کردم و نیز در قیام به آنچه که خداوند بر تو واجب کرده است، آزمودم. اگر بگویم که مثل تو را ندیده ام، امیدوارم که درست گفته باشم. خداوند جزای تو را نزول در بهشت فردوس قرار دهد. مقام و منزلت تو، همچنین خدمت تو در گرما و سرما و در شب و روز بر من مخفی نیست، از خداوند متعال مسألت دارم وقتی که مردم را برای قیامت جمع می کند، تو را با رحمت واسعه اش مورد عنایت قرار داده و دوست بدارد، آن چنان که مورد غبطه دیگران قرار گیری. همانا خداوند شنونده دعاست.

ص: ۶۰۷

و منهم أيوب بن نوح بن درّاج:

۳۰۷ - ذكر عمرو بن سعيد المدائني - وكان فطحيًا - قال: كنت عند أبي الحسن العسكري عليه السلام بصريا إذ دخل أيوب بن نوح ووقف قدّامه فأمره بشيء، ثم انصرف والتفت إليّ أبو الحسن عليه السلام وقال:

يا عمرو! إن أحببت أن تنظر إلى رجلٍ من أهل الجَنَّةِ فأنظر إلى هذا.

و منهم عليّ بن جعفر الهماني

و كان فاضلاً مرضياً من وكلاء أبي الحسن وأبي محمّد عليهما السلام.

۳۰۸ - روى أحمد بن عليّ الرازي، عن عليّ بن مخلد الأياديّ قال: حدّثني أبو جعفر العمريّ رضی الله عنه قال: حجّ أبو طاهر بن بلال فنظر إلى عليّ بن جعفر وهو ينفق النفقات العظيمة فلما انصرف كتب بذلك إلى أبي محمّد عليه السلام فوقع في رقعة:

أيوب بن نوح بن درّاج

۳۰۷ / ۱۵ - عمرو بن سعيد مدائنيّ كه فطحيّ مذهب بود، گفته است: در روستای صریا به خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم که ایوب بن نوح وارد شد و در مقابل حضرت ایستاد، امام علیه السلام او را به چیزی امر کردند و رفت، امام علیه السلام رو به من کرده و فرمودند: ای عمرو! اگر می خواهی به یکی از اهالی بهشت نگاه کنی، به این مرد نگاه کن.

علی بن جعفر هماني

او مردی فاضل و پسندیده بود و از جمله وکلای امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بوده است.

۳۰۸ / ۱۶ - ابو جعفر عمريّ رضی الله عنه گفته است: ابو طاهر محمّد بن علی بن بلال به حجّ مشرف شد و دید که علی بن جعفر [هماني] اموال خیلی زیادی انفاق می کند، وقتی که از حجّ برگشت، ماجرا را [به صورت اعتراضی] به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام گزارش داد. پس امام علیه السلام در جواب او مرقوم فرمودند:

ص: ۶۰۸

قَدْ كُنَّا أَمْرًا لَهُ بِمِائَةِ أَلْفٍ دِينَارٍ، ثُمَّ أَمَرْنَا لَهُ بِمِثْلِهَا فَأَبَى قَبُولَهُ إِبْقَاءَ عَلَيْنَا، مَا لِلنَّاسِ وَاللُّدْخُولِ فِي أَمْرِنَا فِيمَا لَمْ نَدْخُلْهُمْ فِيهِ.

قال: ودخل عليّ أبي الحسن العسكري عليه السلام فأمر له بثلاثين ألف دينار.

ومنهم أبوعلی بن راشد:

٣٠٩ - أخبرني ابن أبي جئيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفار، عن محمد بن عيسى قال: كتب أبو الحسن العسكري عليه السلام إلى الموالي ببغداد والمدائن والسواد وما يليها:

قَدْ أَقَمْتُ أَبَاعِلِيَّ بْنَ رَاشِدٍ مَقَامَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَمِنْ قَبْلِهِ مِنْ وَكَلَائِي وَقَدْ أُوجِبْتُ فِي طَاعَتِهِ طَاعَتِي وَفِي عَضِيَانِهِ الْخُرُوجُ إِلَيَّ عَضِيَانِي وَكَتَبْتُ بِخَطِّي.

ما به او امر کردیم که یکصد هزار دینار بردار. مجددا امر کردیم که یک صد هزار دینار دیگر هم بردار؛ اما او این اموال را نپذیرفت و در ملک ما ابقاش کرد. چه حقی برای مردم هست که در امری دخالت کنند که ما آن ها را دخیل نکرده ایم و به آن ها مربوط نمی شود.

[پس از مدتی علی بن جعفر] خدمت امام هادی علیه السلام رسید و حضرت هم امر فرمودند که سیصد هزار دینار بردارد.

ابو علی حسن بن راشد

١٧ / ٣٠٩ - محمد بن عیسی گفته است: امام هادی علیه السلام به شیعیان بغداد، و مدائن و سواد و مناطق اطرافشان نوشتند: من ابا علی بن راشد را جانشین حسین بن عبدربه و وکلای قبل از او قرار دادم و در اطاعت او اطاعتم را واجب کردم [فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است]، و نافرمانی از او نافرمانی از من است. و این نامه را به خط خودم نوشتم.

ص: ٦٠٩

۳۱۰ - وروی محمد بن یعقوب رفعه إلى محمد بن فرج قال: كتبت إليه أسأله عن أبي علي بن راشد، وعن عيسى بن جعفر [بن عاصم] وعن ابن بند وكتب إلي:

ذَكَرْتُ ابْنَ رَاشِدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ عَاشَ سَعِيدًا وَمَاتَ شَهِيدًا وَدَعَا لِابْنِ بَنْدٍ وَالْعَاصِمِ وَابْنِ بَنْدٍ ضَرْبَ بَعْمُودٍ وَقُتِلَ وَابْنُ عَاصِمٍ ضُرِبَ بِالسَّيَاطِ عَلَى الْجِسْرِ ثَلَاثِمِائَةَ سُوِّطٍ وَرُمِيَ بِهِ فِي الدَّجَلِ.

فهؤلاء جماعة المحمودين وتركنا ذكر استقصائهم لأنهم معروفون مذكورون في الكتب.

فأما المذمومون منهم فجماعه:

۳۱۱ - فروى علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام

۱۸ / ۳۱۰ - محمد بن فرج (۱)

گفته است: به امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و در مورد علی بن راشد و عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند، سؤال کردم.

حضرت علیه السلام نوشتند: ابن راشد را یاد کردی که زندگی با سعادت داشت و با شهادتاز دنیا رفت. و ابن بند و عاصمی را نفرین کردند، اما ابن بند را به وسیله عمود زدند و کشته شد، و ابن عاصم هم بالای پل بغداد سیصد تازیانه زدند و در دجله انداخته شد و از دنیا رفت.

این ها برخی از کسانی بودند که مورد ستایش و تأییدند و البته همه اصحاب مورد تأیید و تأکید ائمه علیهم السلام را نیاوردیم، به جهت این که ایشان معروف بوده و در کتب مختلف ذکر شده اند، بنابراین ذکر همه آن ها در اینجا لازم نبود.

سفیران سرزنش شده که مورد تأیید نبوده اند

صالح بن محمد بن سهل همدانی

۱۹ / ۳۱۱ - علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش نقل کرده که گفت: من در محضر

ص: ۶۱۰

۱- . محمد بن فرج؛ از اصحاب امام هادی علیه السلام و در این خبر هم از آن حضرت در مورد ابو علی حسن بن راشد که از اصحاب امام جواد بوده است، سؤال می کند و این پرسش و پاسخ بین او و امام پس از رحلت ابن راشد است، بنابراین ضمیر در «کتبُ الیه» به امام هادی علیه السلام برمی گردد. رجوع شود به معجم رجال الحدیث، آیت الله خویی، ج ۱۷، ص ۲ - ۱۳۱.

إذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل الهمداني - وكان يتولى له - فقال له: جعلت فداك اجعلني من عشرة آلاف درهم في حلّ فأني أنفقتها، فقال له أبو جعفر: أنت في حلّ.

فلما خرج صالح من عنده قال أبو جعفر عليه السلام:

أَحَدُهُمْ يَثْبُ عَلَى (أَمْوَالِ حَقِّ) آلِ مُحَمَّدٍ وَقُرَائِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ فَيَأْخُذُهُ، ثُمَّ يَقُولُ: اجْعَلْنِي فِي حِلِّ، أَوْ تَرَاهُ ظَنَّ (بِي) أَنِّي أَقُولُ لَهُ لَا أَفْعَلُ؟ وَاللَّهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَن ذَلِكِ سَوْأًا حَثِيثًا.

ومنهم علي بن أبي حمزه البطائني وزياد بن مروان القندي وعثمان بن عيسى الرواسي، كلهم كانوا وكلاء لأبي الحسن موسى عليه السلام وكان عندهم أموال جزيله فلما مضى أبو الحسن موسى عليه السلام وقفوا طمعا في الأموال ودفعوا إمامه الرضا عليه السلام وجحدوه وقد ذكرنا ذلك فيما مضى فلا نطول بإعادته.

مبارك امام محمد تقي عليه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل همدانی که متولی امور حضرت بود وارد شد و به خدمت حضرت عرض کرد: جانم به فدای شما! ده هزار درهم [از اموالی که باید برای شما بیاورم] را انفاق [خرج] کرده ام، آن را برای من حلال می فرمایید؟ امام علیه السلام فرمودند: حلال است. بعد وقتی که بیرون رفت، حضرت امام جواد علیه السلام فرمودند: یکی از شما بر روی اموالی که حق آل محمد و فقرا و مساکین و ابن سبیل [در راه ماندگان] ایشان است [یعنی خمس] می جهد و می گیرد مصرف می کند، بعد می گوید: آن را برای من حلال کن! آیا فکر می کنی او گمان می کند که من می گویم حلال نمی کنم؟ به خدا قسم که در روز قیامت خدا از آن ها خیلی سخت سؤال خواهد کرد.

علی بن ابی حمزه بطائنی، و زیاد بن مروان قندی، و عثمان بن عیسی رواسی

این سه نفر از وکلاهی ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام بودند، و اموال زیادی هم در اختیارشان بود، زمانی که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفتند، این ها به خاطر طمع در اموال حضرت، بر امامت امام کاظم علیه السلام توقف کردند و امامت امام رضا علیه السلام را انکار کردند که ما ماجرای این ها را قبلاً بیان کردیم و با اعاده و تکرار آن، کتاب را طولانی نمی کنیم.

وَمِنْهُمْ فَارِسُ بْنُ حَاتِمِ بْنِ مَاهُوِيَةَ الْقَزْوِينِيِّ:

۳۱۲ - علی ما رواه عبد الله بن جعفر الحمیری قال: كتب أبو الحسن العسكري عليه السلام إلى علي بن عمرو القزويني بخطه:

إِعْتَقِدْ فِيمَا تَدِينُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ أَنَّ الْبَاطِنَ عِنْدِي حَسَبَ مَا أَظْهَرْتُ لَكَ فَيَمَنْ اسْتَتَبَاتَ عَنْهُ وَهُوَ فَارِسٌ لَعَنَهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ يَسِعُ جُحُوكَ إِلَّا الْإِجْتِهَادَ فِي لَعْنِهِ وَقَضْدِهِ وَمُعَادَاتِهِ وَالْمُبَالَغَةَ فِي ذَلِكَ بِأَكْثَرِ مَا تَجِدُ السَّبِيلَ إِلَيْهِ.

مَا كُنْتُ أَمْرُ أَنْ يُدَانَ اللَّهُ - بِأَمْرٍ غَيْرِ صَاحِبِ حَيْحٍ، فَجِدَّ وَشَدَّ فِي لَعْنِهِ وَهَتَكَهَ وَقَطَعَ أَسْبَابِهِ وَسَدَّ أَصْحَابِنَا عَنْهُ وَإِبْطَالَ أَمْرِهِ وَأَبْلَغَهُمْ ذَلِكَ مِنِّي وَأَحْكِهِ لَهُمْ عَنِّي وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ الْمُؤَكَّدِ، فَوَيْلٌ لِلْعَاصِي وَاللَّجَاحِدِ.

فارس بن حاتم بن ماهويه القزويني

۲۰ / ۳۱۲ - عبد الله بن جعفر حمیری گفته است: امام هادی علیه السلام با خط مبارکش نامه ای خطاب به علی بن عمرو قزوينی به این ترتیب نوشتند: در آنچه که خداوند متعال را به وسیله آن می پرستی که باطن آن نزد من است، معتقد [و محکم] باش.

و در مورد کسی که پیرامونش درخواست خبر کرده بودی [نیز معتقد باش که] او فارس است - خداوند لعنش کند -، تمام تلاشت را در لعن و دشمنی با او به کار بند و بیشتر از آنچه که امکان دارد در این کار تلاش کن.

من نمی گویم که خداوند را به امر غیر صحیح پرستش کنید و یا پنداری غیر صحیح را که دستور نمی دهم، پس در لعن و خوار کردن و قطع اسباب مخالفت او جدیت کرده و تلاش کن، و اصحاب ما را از او دور کرده و بازدار، و دستورات او و اعتقادات او را ابطال کن و از طرف من به شیعیان ابلاغ نما و به آن ها برسان، که تحقیقا من در پیشگاه باری تعالی در این مورد مؤکد از تو سؤال خواهم کرد. پس وای بر نافرمان و منکر ولایت.

ص: ۶۱۲

وَكَتَبْتُ بِخَطِّي لَيْلَةَ الثَّلَاثَاءِ لِتِسْعِ لَيَالٍ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ سَنَةِ خَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ وَأَنَا أَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ وَاحْمَدُهُ كَثِيرًا.

ومنهم أحمد بن هلال العبرتائي:

٣١٣ - روى محمد بن يعقوب قال: خرج إلى العمرى فى توقيع طويل اختصرناه:

وَنَحْنُ نَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ ابْنِ هِلَالٍ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ وَمَمَّنْ لَا يَبْرَأُ مِنْهُ، فَأَعْلَمُ الْإِسْحَاقِيَّ وَأَهْلَ بَلَدِهِ مِمَّا أَعْلَمْنَاكَ مِنْ حَالِ هَذَا الْفَاجِرِ وَجَمِيعِ مَنْ كَانَ سَأَلَكَ وَيَسْأَلُكَ عَنْهُ.

ومنهم أبوطاهر محمد بن علي بن بلال وغيرهم مما لا نطول بذكرهم، لأن ذلك مشهور موجود فى الكتب.

این نامه را به خط خودم، در شب سه شنبه، شب نهم از ماه ربیع الاول سال ۲۵۰ ه.ق

نوشتم. بر خداوند توکل کرده و بسیار شکر گزار او هستم.

احمد بن هلال عبرتائی

٢١ / ٣١٣ - محمد بن يعقوب كلينى گفته است: توقيعى از ناحیه مقدسه حضرت برای عمرى صادر شد که طولانى است و ما آن را مختصر کرده ایم، در آن توقيع شريف آمده است: ما به خداوند متعال از ابن هلال که خدا رحمتش نکند و از هر کسى که از او بيزارى نجويد، براءت جسته و بيزاريم. پس اسحاقى و همشهریانش و تمام کسانی را که از تو درباره او پرسیده یا می پرسند را از این ماجرا مطابق آنچه ما به تو اعلام کردیم آگاه کن.

سایر افراد، نظیر ابوطاهر محمد بن علی بن بلال و دیگران هم هستند که کتاب را با ذکر نام آن ها طولانى نمی کنیم، به جهت این که این ها مشهور و معروف هستند و در کتاب ها هم از آن ها یاد شده است.

ص: ٦١٣

فأما السفراء الممدوحون في زمان الغيبة:

فأولهم: من نصبه أبو الحسن علي بن محمد العسكري وأبو محمد الحسن بن علي بن محمد ابنه عليه السلام وهو الشيخ الموثوق به أبو عمرو عثمان بن سعيد العمري رحمه الله وكان أسدياً وإنما سمي العمري.

٣١٤ - لما رواه أبو نصر هبه الله بن محمد بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمري رحمه الله قال أبو نصر: كان أسدياً فنسب إلى جدّه فقيلاً العمريّ وقد قال قوم من الشيعة: إنّ أبا محمّد الحسن بن عليّ عليه السلام (قال: لا يجمع على امرئ بين عثمان وأبو عمرو) وأمر بكسر كنيته، فقيلاً

نواب خاص حضرت:

اول: ابو عمرو عثمان بن سعيد عمري قدس سره

دوم: ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد عمري قدس سره

سوم: ابو القاسم حسين بن روح قدس سره

چهارم: ابو الحسن علي بن محمد سمری قدس سره

عثمان بن سعيد عمري

اولين سفير زمان غيبت کسی است که امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام او را به این مسؤولیت منصوب فرمودند، او شیخی مورد اعتماد است، نام او ابو عمرو عثمان بن سعید عمري است که خداوند او را رحمت کند، او از طایفه اسدی بود، ولی عمري نامیده شد.

٢٢ / ٣١٤ - [به این دلیل ایشان را عمري نامیده اند که] ابو نصر هبه الله بن محمد بن احمد کاتب، نوه دختری ابی جعفر عمري روایت کرده: ابو عمرو از طایفه اسدی بود اما به جدش جعفر بن عمري منسوب شده است. جماعتی از شیعه گفته اند: امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: در یک مرد دو نام عثمان و ابو جعفر جمع نمی شود، و حضرت

ص: ٦١٤

العمريّ ويقال له: العسكريّ أيضاً، لأنّه كان من عسكر سرّ من رأى ويقال له: السّمان، لأنّه كان يتّجر في السّمن تغطيه على الأمر.

وكان الشيعة إذا حملوا إلى أبي محمّد عليه السلام ما يجب عليهم حمله من الأموال أنفذوا إلى أبي عمرو، فيجعله في جراب السمن وزقاقه ويحمله إلى أبي محمّد عليه السلام تقيّه وخوفاً.

٣١٥ - فأخبرني جماعة، عن أبي محمّد هارون بن موسى، عن أبي عليّ محمّد بن همام الإسكافي قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدّثنا أحمد بن إسحاق بن سعد القميّ قال: دخلت على أبي الحسن عليّ بن محمّد عليه السلام في يوم من الأيام فقلت:

يا سيدي! أنا أغيب وأشهد ولا يتهيأ لي الوصول إليك إذا شهدت في كلّ وقت فقول من نقبل؟ وأمر من نمتل؟ فقال لي عليه السلام:

دستور دادند که کنیه او شکسته شود، بنابراین عمری گفته می شد و باز او را عسکری هم گفته اند به دلیل این که اهل منطقه عسکر در شهر سرّ من رأى بود. و باز او را سمان [روغنی] می گفتند، به جهت این که او در امر تجارت روغن اشتغال داشت و به همین وسیله امر سفارتش را مخفی و پنهان می کرد.

شیعیان اموالی را که واجب بود تا به امام حسن عسکری علیه السلام برسانند، به دست عمرو می رساندند. او هم به جهت خوف و ترس از حکومت جبار عباسی و با استفاده از تقيّه، اموال و نامه ها را در تُنگ و جای روغن قرار می داد و مخفیانه به منزل امام می برد.

٢٣ / ٣١٥ - احمد بن اسحاق بن سعد قمي گفته است: روزی به محضر مبارک امام علی النقی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من گاهی در شهر هستم و گاهی هم به مسافرت می روم، بنابراین نمی توانم همیشه به خدمت شما برسم، پس [در صورت نبودن شما] حرف چه کسی را قبول کنیم؟ و دستور چه کسی را اطاعت کنیم؟

هذا أَبُو عَمْرٍو الثَّقَةُ الْأَمِينُ مَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِي يَقُولُهُ وَمَا أَدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِي يُؤَدِّيهِ.

فلما مضى أبو الحسن عليه السلام وصلت إلى أبي محمد ابنه الحسن العسكري عليه السلام ذات يوم فقلت له عليه السلام مثل قولي لأبيه، فقال لي:

هذا أَبُو عَمْرٍو الثَّقَةُ الْأَمِينُ، ثِقَةُ الْمَاضِي وَثِقَتِي فِي الْمَخْيَا وَالْمَمَاتِ، فَمَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِي يَقُولُهُ وَمَا أَدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِي يُؤَدِّيهِ.

قال أبو محمد هارون: قال أبو علي: قال أبو العباس الحميري: فكنا كثيرا ما نتذاكر هذا القول ونتواصف جلاله محل أبي عمرو.

۳۱۶ - وأخبرنا جماعه، عن أبي محمد هارون، عن محمد بن همام، عن عبد الله بن جعفر قال: حججنا في بعض السنين بعد مضى أبي محمد عليه السلام فدخلت على أحمد بن إسحاق

حضرت به من فرمودند: این ابو عمرو است که مورد اطمینان و امین است و آنچه را که برای شما بگوید از جانب من می گوید، و آنچه را که به شما برساند از جانب من رسانده است.

زمانی که امام هادی علیه السلام از دنیا رفت و امامت به فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام رسید، روزی به محضر ایشان رسیدم و آنچه را که به پدر بزرگوارش گفته بودم، عرض کردم، امام حسن عسکری علیه السلام هم به من فرمودند: این ابو عمرو است که مورد اطمینان و امین است و هم برای امام قبلی و هم برای من، در حیات و مرگ من مورد اطمینان من است، بنابراین آنچه که او برای شما بگوید از طرف من می گوید و آنچه را که به شما برساند از جانب من رسانده است.

ابو محمد هارون از ابی علی از ابوالعباس حمیری نقل کرده که گفت: در بسیاری از اوقات، این حدیث را برای همدیگر ذکر کردیم و جلالت و بلندی قدر و منزلت ابو عمرو را برای یکدیگر وصف می نمودیم.

۲۴ / ۳۱۶ - عبدالله بن جعفر گفته است: پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام سالی به حج مشرف شدیم، در مدینه السلام [بغداد] به منزل احمد بن اسحاق رفتیم

بمدینه السلام فرأیت أبا عمرو عنده، فقلت: إن هذا الشيخ وأشرت إلى أحمد بن إسحاق وهو عندنا الثقة المرضي، حدثنا فيك بکیت وکیت واقتصصت علیه ما تقدّم یعنی ما ذکرناه عنه من فضل أبي عمرو ومحلّه، وقلت: أنت الآن ممّن لا یشکّ فی قوله وصدقه فأسألك بحقّ الله وبحقّ الإمامین اللّذین وثّقاک هل رأیت ابن أبي محمّد الّذی هو صاحب الزّمان علیه السلام؟ فبکی، ثمّ قال: علی أن لا تخبر بذلك أحدا وأنا حیّ. قلت: نعم.

قال: قد رأیته علیه السلام وعنقه هكذا - یرید أنّها أغلظ الرقاب حسنا وتاما - قلت: فالإسم قال: نهیتم عن هذا.

و دیدیم که ابا عمرو هم آن جاست، من [با دیدن اباعمر] به احمد بن اسحاق اشاره کرده و گفتم: این شیخ در نظر ما مورد اطمینان و پسندیده است و در خصوص تو چنین و چنان گفته اند و حدیث قبلی را که در فضل و منزلت ابی عمرو بود برای او بازگو کردم و در ادامه گفتم: تو الآن از جمله افرادی هستی که هیچ شکّی در قول و صداقتتان نیست، از تو خواهش می کنم به حقّ خداوند و حقّ دو امام بزرگوار که تو محل اطمینان آن ها بودی و تو را مورد وثوق خود قرار دادند؛ بگو که آیا فرزند برومند امام حسن عسکری صاحب الزمان علیه السلام را دیده ای؟

ابا عمرو گریه کرد و بعد فرمود: به شرطی می گویم که تا مادامی که من زنده هستم این خبر را برای احدی بازگو نکنی. گفتم: بله، چشم. گفت: آن حضرت را دیده ام و گردن مبارکش این گونه بود [گردن حضرت را وصف کرد] مقصود ابا عمرو این بود که گردن حضرت از سایر گردن ها درشت تر و زیباتر بود [ممکن است اشاره به سلامتی و صحت حضرت هم باشد]. گفتم: اسم حضرت چیست؟ گفت: از ذکر نامش نهی شده اید.

۳۱۷ - وروی أحمد بن علی بن نوح أبو العباس السیرافی قال: أخبرنا أبو نصر هبة الله بن محمد بن أحمد المعروف بابن برينه الكاتب قال: حدّثني بعض الشراف من الشيعة الإمامية أصحاب الحديث قال: حدّثني أبو محمد العباس بن أحمد الصائغ قال: حدّثني الحسين بن أحمد الخصبی قال: حدّثني محمد بن إسماعيل وعلی بن عبد الله الحسنيان قالا:

دخلنا على أبي محمد الحسن عليه السلام بسرّ من رأى وبين يديه جماعه من أوليائه وشيعته حتّى دخل عليه بدر خادمه فقال: يا مولاي بالباب قوم شعث غبر، فقال لهم:

هُؤُلَاءِ نَفَرٌ مِنْ شِيعَتِنَا بِالْيَمَنِ، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَسُوقَانِهِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى أَنْ قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَدْر:

فَأَمْضِ فَأَتَيْنَا بِعُثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمَرِيِّ.

فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى دَخَلَ عُثْمَانُ فَقَالَ لَهُ سَيِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إَمْضِ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَالثِّقَّةُ الْمَأْمُونُ عَلَى مَالِ اللَّهِ وَأَقْبِضْ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الْيَمَنِيِّينَ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الْمَالِ.

۳۱۷ / ۲۵ - محمد بن اسماعيل و علی بن عبد الله حسنيان گفتند: در سرّ من رأى به محضر مبارک ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام رسیدیم، تعدادی از دوستان و شیعیان ایشان در خدمت امام بودند، تا این که بدر، خادم حضرت وارد شده و گفت: ای مولای من! تعدادی دم درب ایستاده اند که غبار آلود هستند، حضرت به حضار فرمودند: این ها تعدادی از شیعیان ما در یمن هستند... حدیث طولانی است تا این که امام خطاب به بدر فرمودند: برو و عثمان بن سعید عمری را نزد ما بیاور. طولی نکشید که عثمان آمد و حضرت امام حسن علیه السلام خطاب به او فرمودند: ای عثمان! تو وکیل و مورد اطمینان و امین بر مال خدا هستی، برو و از این چند نفر یمنی اموالی را که آورده اند تحویل بگیر.

ثم ساق الحديث إلى أن قالوا: ثم قلنا بأجمعنا: يا سيدنا! والله إن عثمان لمن خيار شيعتك ولقد زدتنا علما بموضعه من خدمتك وأنه وكيلك وثقتك على مال الله تعالى قال:

نَعَمْ وَاشْهَدُوا عَلَيَّ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدِ الْعُمَرِيِّ ** وَكَيْلِي وَأَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكَيْلُ ابْنِي مَهْدِيكُمْ.

۳۱۸ - عنه، عن أبي نصر هبه الله [بن محمد] بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمري قدس الله روحه وأرضاه، عن شيوخه أنه لما مات الحسن بن علي عليه السلام حضر غسله عثمان بن سعيد رضي الله عنه وأرضاه وتولى جميع أمره في تكفينه وتحنيطه وتقديره مأمورا بذلك للظاهر من الحال التي لا يمكن جحدها ولا دفعها إلا بدفع حقائق الأشياء في ظواهرها.

بعد حديث ادامه پیدا می کند تا این که آن دو می گویند: ما همگی به حضرت عرض کردیم: ای سید ما! به خدا قسم عثمان از بهترین شیعیان توست، و شما با این کار علم و آگاهی ما را نسبت به منزلت خدمت گزاری او زیاد فرمودید، و این که او وکیل وثقه شما بر مال خدا [خمس و زکات] است. حضرت فرمودند: بله شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمد وکیل فرزند من مهدی شما است.

۳۱۸ / ۲۶ - ابی نصر هبه الله بن محمد بن احمد کاتب نوه دختری ابی جعفر عمری که خداوند روح او را مقدس داشته و از او راضی باشد، از مشایخ خودش روایت کرده: وقتی که امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام از دنیا رفت، عثمان بن سعید ایشان را غسل داد و کارهای تجهیز بدن شریف حضرت؛ از جمله تکفین، حنوط و دفن امام را انجام داد، چون به همه این امور مأمور بود [و از ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه السلام دستور گرفته بود] و ظاهر حال هم همین طور است و انکار و رد این نکته هم امکان ندارد، مگر این که

حقایق اشیا را در ظواهرشان رد کنیم [یعنی همه چیز را که می بینیم انکار کنیم و این هم بالضروره باطل است].

وكانت توقعات صاحب الأمر عليه السلام تخرج على يدى عثمان بن سعيد وابنه أبى جعفر محمّد بن عثمان إلى شيعة وخواصّ أبيه أبى محمّد عليه السلام بالأمر والنهى والأجوبه عمّا يسأل الشيعة عنه إذا احتاجت إلى السؤال فيه بالخَطّ الذى كان يخرج فى حياه الحسن عليه السلام فلم تزل الشيعة مقيمه على عدالتهما إلى أن توفّى عثمان بن سعيد رحمه الله ورضى عنه وغسّله ابنه أبوجعفر وتولّى القيام به وحصل الأمر كلّه مردودا إليه والشيعة مجتمعه على عدالته وثقته وأمانته، لما تقدّم له من النص عليه بالأمانه والعداله والأمر بالرجوع إليه فى حياه الحسن عليه السلام وبعد موته فى حياه أبيه عثمان رحمه الله عليه.

٣١٩ - قال: وقال جعفر بن محمّد بن مالك الفزارى البزاز، عن جماعه من الشيعة منهم على بن بلال وأحمد بن هلال ومحمّد بن معاويه بن حكيم والحسن بن أيوب بن نوح فى خبر طويل مشهور قالوا جميعا: إجتمعا إلى أبى محمّد الحسن بن على عليه السلام نسأله عن

توقعات حضرت صاحب الامر عليه السلام در خصوص امر و نهى و جواب از سؤالات شيعة از چيزهاى كه به آن ها محتاج مى شدند، به وسيله عثمان بن سعيد و پسرش ابوجعفر محمّد بن عثمان، به همان خطى كه در زمان حيات امام حسن عسكرى عليه السلام بود مى آمد. پس شيعة همواره به عدالت اين دو نفر اعتقاد داشتند تا اين كه عثمان بن سعيد رحمه الله از دنيا رفت و فرزندش ابوجعفر او را غسل داد و به امورات تجهيز بدن پدرش قيام و اقدام كرد، بعد از آن تمام كارها بر عهده او گذارده شد و تمامى شيعة اجماع به عدالت و اطمينان و امانت دارى او داشتند، به جهت اين كه از ناحيه امام عليه السلام نصّ صريح مبنى بر امانت و عدالت او و همچنين دستور به مراجعه شيعة به ايشان؛ چه در زمان حيات امام حسن عليه السلام و چه پس از شهادت حضرت و در زمان حيات پدرش عثمان رحمه الله وارد شده بود.

٢٨ / ٣١٩ - تعدادى از شيعيان؛ از جمله: على بن بلال، احمد بن هلال، محمّد بن معاويه بن حكيم، و حسن بن ايوب بن نوح در حديثى طولانى همگى گفته اند: ما در مجلس امام حسن عسكرى عليه السلام جمع شديم تا از ايشان درباره حجّت خدا پس از آن

ص: ٦٢٠

الحجّه من بعده وفي مجلسه عليه السلام أربعون رجلاً، فقام إليه عثمان بن سعيد بن عمرو العمرى فقال له: يا ابن رسول الله أريد أن أسألك عن أمر أنت أعلم به مني. فقال له:

إجلس يا عثمان. فقام مُغضبا ليُخْرِجَ فقال: لا يُخْرِجَنَّ أَحَدٌ، فَلَمْ يَخْرُجْ مِنَّا أَحَدٌ إِلَى (أَنْ) كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَصَاحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعُثْمَانَ فَمَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَالَ: أُخْبِرْكُمْ بِمَا جِئْتُمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَالَ: جِئْتُمْ تَسْأَلُونِي عَنِ الْحَجَّةِ مِنْ بَعْدِي؟ قَالُوا: نَعَمْ، فَإِذَا غَلَامٌ كَمَا أَنَّهُ قَطَعَ قَمَرٍ أَشْبَهَ النَّاسِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، أَطِيعُوهُ وَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ مِنْ بَعْدِ يَوْمِكُمْ هَذَا حَتَّى يَتِمَّ لَهُ عَمْرٌ، فَاقْبَلُوا مِنْ عُثْمَانَ مَا يَقُولُهُ وَانْتَهُوا إِلَى أَمْرِهِ وَاقْبَلُوا قَوْلَهُ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْهِ، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ.

حضرت سؤال کنیم، و در مجلس امام علیه السلام چهل نفر حضور داشتند. عثمان بن سعید عمری برخاسته، عرض کرد: ای پسر رسول خدا! می خواهم از شما در مورد امری سؤال کنم که شما از من به آن آگاه تر هستید. حضرت فرمودند: ای عثمان! بنشین. حضرت با غضب برخاستند تا بیرون بروند و در همین حال فرمودند: هیچ کسی از شما بیرون نرود. پس کسی از ما بیرون نرفت، تا این که پس از مدتی حضرت، عثمان را صدا زدند، و عثمان سراپا ایستاد، حضرت فرمودند: به شما از چیزی که برای آن آمده اید خبر بدهم؟ همگی عرض کردند: بله، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! حضرت فرمودند: همه شما آمده اید که از من درباره حجّت خدا پس از من سؤال کنید؟ عرض کردند: بله، در همین حین پسر بچه ای که گویا پاره ای از ماه بود و از همه کس به امام حسن عسکری علیه السلام شبیه تر بود پدیدار شد، حضرت فرمودند: پس از من این پسر امام شما و جانشین من بر شما است، او را اطاعت کنید، و بعد از من متفرق و پراکنده نشوید که در مورد دین خود به هلاکت می رسید، بدانید که او را بعد از این نخواهید دید تا آن زمان که عمر [غیبت] برایش به اتمام برسد، پس هر چه که عثمان می گوید قبول کنید، امر ما به او منتهی می شود، پس حرف او را قبول کنید، چرا که او جانشین و نماینده امام شماست و امر هدایت شما [در زمان غیبت امام] با اوست. البته حدیث طولانی است.

۳۲۰ - قال أبو نصر هبة الله بن محمد: وقبر عثمان بن سعيد بالجانب الغربي من مدينة السلام في شارع الميدان في أول الموضع المعروف [في الدرب المعروف] بدرج جبله في مسجد الدرب يمنه الداخل إليه، والقبر في نفس قبله المسجد رحمه الله.

قال محمّد بن الحسن مصنّف هذا الكتاب: رأيت قبره في الموضع الذي ذكره وكان بُني في وجهه حائط وبه محراب المسجد وإلى جنبه باب يدخل إلى موضع القبر في بيت ضيق مظلم، فكُنّا ندخل إليه ونزوره مشاهره، وكذلك من وقت دخولي إلى بغداد وهي سنة ثمان وأربعمائه إلى سنة نيف وثلاثين وأربعمائه.

ثمّ نقض ذلك الحائط الرئيس أبو منصور محمّد بن الفرّج وأبرز القبر إلى بَرا وعمل عليه صندوقا وهو تحت سقف يدخل إليه من أَراده ويزوره ويتبرّك جيران المحله بزيارته

۲۸ / ۳۲۰ - أبو نصر هبة الله بن محمد گفته است: قبر عثمان بن سعيد در سمت غربی بغداد در خیابان میدان، و در اول محلی که به درب جبله معروف است و در مسجد درب جبله سمت راست کسی که داخل مسجد شود واقع است و قبر ایشان در مسجد و سمت قبله آن واقع شده است. محمّد بن حسن [شیخ طوسی] مصنف این کتاب می گوید: من قبر عثمان بن سعید را در همان جایی که ابونصر گفته، دیده ام و در روی قبر دیواری بنا

شده بود که محراب مسجد همان جا بود. در کنار محراب دری بود که به محل قبر که در خانه ای تنگ و تاریک بود باز می شد، به آنجا وارد شده و آشکارا آن قبر منور را زیارت می کردیم، و از وقت ورودم به بغداد در سال ۴۰۸ ه.ق تا سال چهار صد و سی و اندی به همین صورت زیارت می کردم.

بعد از آن رئیس ابو منصور محمّد بن فرّج آن دیوار را خراب کرده و قبر عثمان بن سعید را نمایان کرد و روی قبرش صندوقی ایجاد کرد، و برای آن سقفی ساخت که هر کس می خواست داخل شده و زیارت می کرد، و همسایگان محل به زیارتش می رفتند

ويقولون هو رجل صالح وربما قالوا: هو ابن دايه الحسين عليه السلام ولا يعرفون حقيقه الحال فيه وهو إلى يومنا هذا - وذلك
سنه سبع وأربعين وأربعمائه - على ما هو عليه.

و می گفتند: او مرد صالح و نیکو کاری بوده است، و چه بسا حقیقت حال او را نمی دانستند و می گفتند: او پسر دایه حسین
علیه السلام است. این قبر متبرک تا به امروز که سال ۴۴۷ ه.ق است، به همان صورت است.

ص: ۶۲۳

(ذکر ابي جعفر محمد بن عثمان بن سعيد العمري والقول فيه)

فلما مضى أبو عمرو عثمان بن سعيد قام ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان مقامه بنص أبي محمد عليه السلام ونص أبيه عثمان عليه بأمر القائم عليه السلام.

۳۲۱ - فأخبرني جماعة، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي وابن قولويه (عن أبيه) عن سعد بن عبد الله قال: حدثنا الشيخ الصدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري رحمه الله وذكر الحديث الذي قدمنا ذكره.

۳۲۲ - وأخبرنا جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه وأبي غالب الزراري وأبي محمد التلعكبري، كلهم عن محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله، عن محمد بن عبد الله ومحمد بن يحيى، عن عبد الله بن جعفر الحميري قال: اجتمعت أنا والشيخ أبو عمرو عند

ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد العمري

پس از آن که ابو عمرو عثمان بن سعيد از دنیا رفت، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان بنا به فرمایش امام حسن عسکری علیه السلام و تصریح پدرش عثمان، اقدام به نیابت و سفارت قائم علیه السلام کرد.

۲۹ / ۳۲۱ - عدّه ای از ابوالحسن محمد بن احمد بن داوود قمي و ابن قولويه و ایشان از پدر ابن قولويه، او هم از سعد بن عبدالله به من خبر داده و گفتند: شیخ راستگو احمد بن اسحاق بن سعد اشعري حدیثی را که ما قبلاً [در مورد نص بر محمد بن عثمان] ذکر کردیم، نقل کرد. (۱)

۳۰ / ۳۲۲ - عبدالله بن جعفر حمیری گفته است: من و شیخ ابو عمرو نزد

ص: ۶۲۴

۱- . در حدیث شماره ۲۴۷ از ناحیه مقدسه آمد که: و اما محمد بن عثمان - که خدا از او و پدرش راضی باشد - مورد اطمینان من بوده و نوشته او نوشته من است.

أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري القمّي، فغمزني أحمد [بن إسحاق] أن أسأله عن الخلف.

فقلت له: يا با عمرو إني أريد [أن] أسألك وما أنا بشاكك فيما أريد أن أسألك عنه، فإن اعتقادي وديني أن الأرض لا تخلو من حَجَّة إلا- إذا كان قبل (يوم) القيامة بأربعين يوماً، فإذا كان ذلك وقعت الحَجَّة وغلقت باب التوبة «فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» فأولئك أشرار من خلق الله - عز وجل - ، وهم الذين تقوم عليهم القيامة ولكن أحببت أن ازداد يقينا، فإن إبراهيم عليه السلام سأل ربه «أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى فَقَالَ: أَوْلَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ: بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي».

احمد بن اسحاق بن سعد اشعري قمی جمع شدیم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که از ابو عمرو [عثمان بن سعید] در مورد جانشین امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کنم، پس به ابو عمرو گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم در مورد چیزی از تو سؤال کنم و به هیچ وجه در مورد آنچه که می خواهم از تو پرسم شک و تردیدی ندارم؛ چون اعتقاد و باور من بر این است که زمین از حجت خدا خالی نمی شود، مگر چهل روز پیش از قیامت، و وقتی که قیامت برپا بشود حجت برداشته می شود و باب توبه بسته می شود «آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.» (۱)

این ها بدترین مخلوقات خداوند هستند، آن ها کسانی هستند که قیامت بر ضرر آن ها قیام می کند. ولكن دلم می خواهد به یقینم افزوده شود، چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد:

«نشان بدهد خداوند مردگان را چگونه زنده می کند، فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟! عرض کرد: بله، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.» (۲)

ص: ۶۲۵

۱- .سوره انعام / آیه ۱۵۸؛ البته در متن کتاب، اول آیه - فلم یکن است اما در قرآن کریم جمله با لایکن شروع می شود.

۲- .سوره بقره / آیه ۲۶۰.

وقد أخبرنا أحمد بن إسحاق أبوعلی، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته فقلت له: لمن أعامل وعمّن آخذ وقول من أقبل؟ فقال له: الْعَمْرِيُّ ثَقِيٌّ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ فَعَنِي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ فَعَنِي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ، فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ.

قال: وأخبرني أبوعلی أنه سأل أبا محمد الحسن بن علی عن مثل ذلك فقال له: الْعَمْرِيُّ

وَإِنَّهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ فَعَنِي يُؤَدِيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَى فِيكَ.

قال: فخر أبو عمرو ساجدا وبكى، ثم قال: سل. فقلت له: أنت رأيت الخلف من أبي محمد عليه السلام؟

أحمد بن إسحاق از امام هادی علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردم: با چه کسی [بعد از شما و یا به نیابت از شما] معامله کنم، و دینم را از چه کسی بگیرم و قول و حرف چه کسی را بپذیرم؟

حضرت فرمودند: عمری مورد اطمینان من است، پس آنچه که به تو رسانید از جانب من رسانیده و هر چه به تو گفت از ناحیه من گفته است، حرف او را بشنو و اطاعتش کن. چون او مورد اطمینان و امانت دار است.

و باز ابو علی احمد بن اسحاق در این خصوص به من خبر داد که مثل همان سؤال را از ابا محمد امام حسن عسکری علیه السلام پرسیده است و حضرت در جواب فرموده اند: عمری و پسرش هر دو مورد اطمینان هستند، پس آنچه که به شما رسانند از ناحیه من می رسانند و آنچه که به شما گفتند از جانب من می گویند، بنابراین حرف آن ها را شنیده و فرمانبردارشان باش، چرا که آن ها مورد اطمینان و امین هستند. این بیان دو امام از دست رفته، در مقام و منزلت توست.

ابو عمرو [با شنیدن این کلمات] به سجده افتاده، گریه کرد و بعد فرمود: بپرس.

عرض کردم: آیا شما جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را دیده اید؟

فقال: إى واللّه ورقبته مثل ذا وأوماً بيديه، فقلت له: فبقيت واحده فقال لى: هات.

قلت: فالإسم؟ قال: محزّم عليكم أن تسألوا عن ذلك، ولا أقول هذا من عندى وليس لى أن أحلّل وأحرّم ولكن عنه عليه السلام.

فإنّ الأمر عند السلطان أنّ أبا محمّد عليه السلام مضى ولم يخلف ولداً وقسم ميراثه، وأخذ من لا حقّ له، وصبر على ذلك، وهو ذا عياله يجولون وليس أحد يجسر أن يتعرّف إليهم أو ينيلهم شيئاً وإذا وقع الإسم وقع الطلب فاتّقوا الله وأمسكوا عن ذلك.

ایشان گفتند: بله، به خدا قسم که گردنش مثل این است و به دستشان اشاره کردند. به او گفتم: یک مسأله باقی مانده. گفتند: بگو [یا پیرس]. گفتم: اسم حضرت؟ گفتند: در این مورد سؤال کردن بر شما حرام است، البته من این حرف را از جانب خودم نمی گویم، و اجازه هم ندارم که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه فرمان خود حضرت است.

زیرا سلطان [خلیفه عباسی] فعلاً گمان می کند که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته و فرزندی هم از ایشان نمانده و به همین دلیل میراث امام را تقسیم کردند و کسی میراث ایشان را اخذ کرد که هیچ حقی در آن نداشت [یعنی جعفر کذاب]. و در عین حال آن حضرت بر این مسأله صبر فرمودند، در حالی که ایشان هم دارای اهل و عیال هستند، ولی کسی نمی تواند ایشان را بشناسد یا چیزی به ایشان بدهد. عیال و خانواده امام عسکری می گردند [از اینجا به آنجا می آیند و می روند و خانمان هم ندارند] و احدی جرأت ندارد خودش رابه آن ها بشناساند و یا چیزی به آن ها بدهد، و زمانی که نام ایشان برده شود عوامل سلطان به جست و جوی حضرت خواهند پرداخت. پس از خدا بترسید و از بردن نام آن حضرت خودداری کنید.

قال الكليني: وحدثني شيخ من أصحابنا ذهب عنّي اسمه أنّ أبا عمرو سئل عن أحمد بن إسحاق، عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا، وقد قدّمنا هذه الرواية فيما مضى من الكتاب.

۳۲۳ - وأخبرنا جماعه، عن محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه، عن أحمد بن هارون الفاميّ قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه عبد الله بن جعفر الحميري قال: خرج التوقيع إلى الشيخ أبي جعفر محمّد بن عثمان بن سعيد العمري قدس الله روحه في التعزية بأبيه رضي الله عنه. وفي فصل من الكتاب:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرِضَىٰ بِقَضَائِهِ، عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَمَاتَ حَمِيدًا

فَرَحَمَهُ اللَّهُ وَأَوْلَحَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ، سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَإِلَيْهِمْ، نَضَّرَ اللَّهُ مَوْجَهَهُ وَأَقَالَهُ عَثْرَتَهُ».

کلینی گفته است: یکی از بزرگان ما که نامش را فراموش کرده ام، به من خبر داد که در حضور احمد بن اسحاق همین سؤال از ابا عمرو عثمان بن سعید پرسیده شد و ایشان هم عینا همین جواب را دادند که ما هم این روایت را قبلاً در همین کتاب ذکر کرده ایم. (۱)

۳۱ / ۳۲۳ - عبد الله بن جعفر حمیری گفته است: توقيع شریف امام زمان علیه السلام به شیخ ابو جعفر محمّد بن عثمان بن سعید عمری قدس سره به جهت تسلیت و به مناسبت درگذشت پدرش آمد که در بخشی از این توقيع شریف آمده بود: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، به درستی که ما برای خداییم و به سوی او بر خواهیم گشت، به امر او تسلیم و به قضا و قدر او راضی هستیم. پدر تو با سعادت و نیک بختی زندگی کرد و در حالی که پسندیده و مورد ستایش بود از دنیا رفت، پس خداوند او را رحمت کند و به اولیا و دوستان خودش [یعنی اهل بیت علیهم السلام] محلق بفرماید، او همیشه در امر ولایت اولیاء الله تلاش می کرد، و در آنچه که او را به خدا و اهل بیت نزدیک می کرد می کوشید. خداوند روی او را خرم و تازه فرماید، و لغزش او را ببخشد.

ص: ۶۲۸

«أَجْزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَأَحْسَنَ لَكَ الْعِزَاءَ، رُزِئْتَ وَرُزِنَا وَأَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَأَوْحَشَنَا،

فَسَّرَهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ [وَ] كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَلَدًا مِثْلَكَ يُخْلِفُهُ مِنْ بَعْدِهِ

وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَأَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - فِيكَ وَعِنْدَكَ، أَعَانَكَ اللَّهُ وَوَقَّوَاكَ وَعَضَّدَكَ وَوَفَّقَكَ وَكَانَ لَكَ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَرَاعِيًّا وَكَافِيًّا».

۳۲۴ - وأخبرني جماعه، عن هارون بن موسى، عن محمد بن همام قال: قال لي عبد الله بن جعفر الحميري: لما مضى أبو عمرو رضي الله عنه أتتنا الكتب بالخط الذي كنا نكتب به بإقامه أبي جعفر رضي الله عنه مقامه.

۳۲۵ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن همام قال: حدثني محمد بن حمويه بن عبدالعزيز

در بخش دیگری از توقیع شریف آمده بود: خداوند متعال ثواب تو را [در این مصیبت] بزرگ گردانیده، و صبر نیکو برای تو کرامت فرماید. هم تو و هم ما مصیبت دیده ایم، مصیبت پدرت موجب تنهایی و نگرانی تو و ما شده است، پس خداوند او را در مکانی که رفته است شاد گرداند. کمال سعادت او این بوده است که خداوند فرزندى همچون تو به او عنایت و روزی فرموده که پس از او جانشین و قائم مقام او در امرش [سفارت از امام زمان علیه السلام] باشد، و برای او رحمت الهی را طلب کند. من می گویم: الحمد لله، چرا که دل ها به وسیله مکان و منزلت تو و آنچه که خداوند در وجود تو قرار داده و نزد توست پاک و شادند. خداوند متعال تو را یاری کند و به تو قوت و توفیق کرامت فرماید و صاحب و حافظ و نگهبان تو باشد و خداوند برای تو کافی است.

۳۲۴ / ۳۲ - عبد الله بن جعفر حمیری گفته است: وقتی که ابو عمرو وفات کرد، با همان خطی که با ما مکاتبه می شد، توقیعی مبنی بر جانشینی ابو جعفر رضي الله عنه به ما رسید.

۳۲۵ / ۳۳ - محمد بن همام گفته است: در سال ۲۸۰ ه. ق. محمد بن حمويه بن

الرازی فی سنه ثمانین ومائتین قال: حدّثنا محمّد بن ابراهیم بن مهزیار الأهوازی أنّه خرج إليه بعد وفاه ابي عمرو:

وَالإِبْنُ وَقَاهُ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ ثِقْتُنَا فِي حَيَاةِ الأبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ وَنَصَرَ وَجْهَهُ، يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ وَيَسُدُّ مَسَدَهُ، وَعَنْ أَمْرِنَا يَا أُمَّرُ الإِبْنِ وَبِهِ يَعْمَلُ، تَوَلَّاهُ اللَّهُ، فَاتَّهَ إِلَى قَوْلِهِ وَعَرَّفَ مُعَامِلَتَنَا ذَلِكَ.

۳۲۶ - وأخبرنا جماعه، عن أبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه وأبي غالب الزرّاري وأبي محمّد التلعكبري كلّهم، عن محمّد بن يعقوب، عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمّد بن عثمان العمري رحمه الله أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ.

فوقّع التوقيع بخطّ مولانا صاحب الدار عليه السلام - وذكرنا الخبر فيما تقدم :-

وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ العَمْرِيّ فَرَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثَقْتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي.

عبدالعزیز رازی برای من حدیث کرد که محمّد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی به ما گفت: پس از وفات ابو عمرو، توقیعی برای پسرش ابي جعفر به این ترتیب آمد:

و فرزند که خداوند او را نگه بدارد، همواره در زمان حیات پدرش معتمد و مورد اطمینان ما بوده است، خداوند متعال از پدرش راضی شود و او را هم از خودش راضی فرماید و رویش را خرّم و تازه نماید، در نظر ما فرزند او مانند و جانشین اوست. آنچه که بگوید از امر ماست [و از ما نشئت می گیرد] و به همان هم عمل می کند. خداوند تبارک و تعالی ولی و سرپرست او باشد. پس گفته او را پذیرفته و فرمانبرش باش. این رفتار و نظر ما را درباره او بدان.

۳۴ / ۳۲۶ - اسحاق بن یعقوب گفته است: از محمّد بن عثمان عمری خواهش کردم تا نامه ای که تعدادی سؤال از پاره ای مسائل مشکله در آن نوشته بودم را به محضر مبارک حضرت برساند. پس به خط مبارک مولا صاحب الزمان علیه السلام آمد که البته کل خبر را قبلاً ذکر کردیم: و امّا محمّد بن عثمان عمری که خداوند از او و پدرش راضی و خشنود باشد، مورد اعتماد و اطمینان من بوده و نامه اش نامه من است.

۳۲۷ - قال أبو العباس: وأخبرني هبة الله بن محمد بن محمد بن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضي الله عنه، عن شيوخه قالوا: لم تزل الشيعة مقيمه على عداله عثمان بن سعيد (ومحمد بن عثمان رحمهما الله تعالى إلى أن توفي أبو عمرو عثمان بن سعيد) رحمه الله وغدله ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان وتولى القيام به، وجعل الأمر كله مردودا إليه والشيعة مجتمعه على عدالته وثقته وأمانته لما تقدم له من النص عليه بالأمانه والعداله، والأمر بالرجوع إليه في حياه الحسن عليه السلام وبعد موته في حياه أبيه عثمان بن سعيد لا يختلف في عدالته ولا يرتاب بأمانته والتوقيعات تخرج على يده إلى الشيعة في المهمات طول حياته بالخط الذي كانت تخرج في حياه أبيه عثمان، لا يعرف الشيعة في هذا الأمر غيره ولا يرجع إلى أحد سواه.

۳۲۷ / ۳۵ - أبو العباس گفته است: هبة الله بن محمد بن نوه ام كلثوم، دختر ابو جعفر عمري از مشايخ خودش نقل کرده که ایشان گفته اند: شيعه همواره به عدالت عثمان بن سعيد و محمد بن عثمان اعتقاد داشتند، تا اين که ابو عمر عثمان بن سعيد از دار دنيا رفت و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و اقدام به تجهيز پيکر او نمود. و همه امور پس از پدر به او منتقل شد و شيعه به عدالت، وثاقت و امانت داری او اجماع داشتند، چرا که در خصوص امانت و وثاقت او [از ناحیه امام حسن عسکری عليه السلام] نص صريح وارد شده بود، چه در زمان حیات امام حسن عسکری عليه السلام چه حیات پدرش عثمان بن سعيد امر شده بود که [شیعیان در مسائل مختلف] به ایشان مراجعه کنند، و در عدالتش در بین شیعه هیچ اختلافی نبوده و در امانت داری اش هم شک و تردیدی وجود نداشته است.

و توقيعات حضرت پيرامون امور مهم مردم، به دست او و با همان خطی که در زمان حیات پدرش از ناحیه حضرت حجت عليه السلام خارج می شد، می آمد و شیعیان در مسأله سفارت از امام زمان عليه السلام غیر او را به رسمیت نمی شناختند و به کسی غیر از او مراجعه نمی کردند.

وقد نقلت عنه دلائل كثيره ومعجزات الإمام ظهرت على يده وأمور أخبرهم بها عنه زادتهم في هذا الأمر بصيره وهي مشهوره عند الشيعة وقد قدمنا طرفاً منها فلا نطوّل بإعادتها، فإنّ في ذلك كفايه للمنصف إن شاء الله تعالى.

۳۲۸ - قال ابن نوح: أخبرني أبو نصر هبه الله ابن بنت أمّ كلثوم بنت أبي جعفر العمريّ قال: كان لأبي جعفر محمّد بن عثمان العمريّ كتب مصنّفه في الفقه ممّا سمعها من أبي محمّد الحسن عليه السلام ومن الصاحب عليه السلام ومن أبيه عثمان بن سعيد، عن أبي محمّد وعن أبيه عليّ بن محمّد عليهما السلام فيها كتب ترجمتها كتب الأشربه.

ذكرت الكبيره أمّ كلثوم بنت أبي جعفر رضی الله عنها أنّها وصلت إلى أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه عند الوصيّه إليه، وكانت في يده.

و دلائل و کرامات زیادی از او نقل شده، معجزات امام عليه السلام به دست ایشان ظاهر می شد و خبر دادن در مورد پاره ای مسائل از طرف امام به شیعیان، موجب افزایش اعتقاد مردم در مورد ایشان می شد، و آن مسائل در نزد شیعه مشهور است. ما هم قبلاً تعدادی از آن ها را ذکر کردیم و با ذکر دوباره آن، کتاب را طولانی نمی کنیم، همان مقدار هم که پیش از این آمد برای انسان منصف کفایت می کند، ان شاء الله تعالی.

۳۶ / ۳۲۸ - ابن نوح گفته که ابو نصر هبه الله نوه امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمریّ خبر داد: ابو جعفر محمّد بن عثمان عمریّ چند مجلد کتاب داشت که در فقه نوشته بود، و همه آن ها را از امام حسن عسکری و صاحب الزمان علیهما السلام شنیده بود، و نیز از پدر خودش که او هم از امام حسن و امام هادی علیهما السلام اخذ کرده بود، در بین کتب مذکور، کتاب هایی بودند که ترجمه یا نامشان کتاب اشربه بود.

ام کلثوم بزرگوار دختر ابو جعفر یادآوری کرد که آن کتب به ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله رسید مطابق وصیتی که ابی جعفر به او کرده بود، و در دست حسین بن روح بود.

قال أبو نصر: وأظنها قالت وصلت بعد ذلك الى أبي الحسن السمرى رضى الله عنه وأرضاه.

۳۲۹ - قال أبو جعفر بن بابويه، روى (عن) محمّد بن عثمان العمريّ قدس سره أنّه قال: واللّه إنّ صاحب هذا الأمر ليحضر الموسم كلّ سنه يرى النّاس ويعرفهم ويرونه ولا يعرفونه.

۳۳۰ - وأخبرني جماعه، عن محمّد بن عليّ بن الحسين قال: أخبرنا أبي ومحمّد بن الحسن ومحمّد بن موسى بن المتوكل، عن عبد الله بن جعفر الحميريّ أنّه قال: سألت محمّد بن عثمان رضى الله عنه فقلت له: رأيت صاحب هذا الأمر؟ قال: نعم، وآخر عهدي به عند بيت الله الحرام وهو عليه السلام يقول: «اللّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي».

قال محمّد بن عثمان رضى الله عنه: ورأيتّه عليه السلام متعلّقاً بأستار الكعبه فى المستجار وهو يقول: «اللّهُمَّ أَنْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِكَ».

۳۳۱ - وبهذا الإسناد، عن محمّد بن عليّ، عن أبيه قال: حدّثنا عليّ بن سليمان الزرارى، عن عليّ بن صدقه القميّ رحمه الله قال: خرج إلى محمّد بن عثمان العمريّ رضى الله عنه ابتداء من غير

أبونصر هم گفت: گمان می کنم که ام کلثوم گفته که پس از حسین بن روح کتاب ها به دست ابی الحسن سمری رحمه الله رسیده باشد.

۳۲۹ / ۳۷ - ابو جعفر بن بابويه [شيخ صدوق] گفته است: محمّد بن عثمان عمريّ قدس سره گفت: به خدا قسم صاحب این امر، امام زمان عليه السلام همه ساله در موسم حجّ حاضر شده، مردم را می بیند و می شناسد، مردم هم آن حضرت را می بینند اما نمی شناسند.

۳۳۰ / ۳۸ - عبدالله بن جعفر حمیری گفته است: از محمّد بن عثمان پرسیدم: آیا صاحب این امر را دیده ای؟ گفت: بله، و آخرین مرتبه ای که ایشان را زیارت کردم در بیت الله الحرام بود، در حالی که می گفت: خداوندا! آنچه را که به من وعده دادی حتمی کن.

و باز آن حضرت را دیدم که نزد مستجار، پرده کعبه را گرفته بود و می گفت: خداوندا! به وسیله من از دشمنانت انتقام بگیر.

۳۳۱ / ۳۹ - علی بن صدقه قمی گفته است: توقیعی از ناحیه مبارک حضرت برای

مسأله لیخبر الذین یسألون، عن الإسم:

إِمَّا السُّكُوتُ وَالْجَنَّةُ، وَإِمَّا الْكَلَامُ وَالنَّارُ، فَإِنَّهُمْ إِنْ وَقَفُوا عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ وَإِنْ وَقَفُوا عَلَى الْمَكَانِ دَلُّوا عَلَيْهِ.

۳۳۲ - قال ابن نوح: أخبرني أبو نصر هبه الله بن محمد قال: حدثني [أبو] علي بن أبي جند القمي رحمه الله قال: حدثنا أبو الحسن علي بن أحمد الدلال القمي قال: دخلت على أبي جعفر محمد بن عثمان رضي الله عنه يوما لأسلم عليه، فوجدته وبين يديه ساجه ونقاش ينقش عليها ويكتب آيا من القرآن وأسماء الأئمة عليهم السلام على حواشيتها.

فقلت له: يا سيدي! ما هذه الساجه؟ فقال لي: هذه لقبري تكون فيه أوضع عليها أو قال:

محمد بن عثمان عمري رحمه الله ابتدئا و بدون آن که او سؤالی پرسیده باشد، برای خبر دادن به کسانی که از اسم حضرت سؤال کرده بودند، به این مضمون بیرون آمد: یا سکوت و بهشت، یا کلام و جهنم [یعنی یا سکوت کنند و نام ایشان را نپرسند و وارد بهشت شوند و یا این که بپرسند و اسم شریف حضرت را بر زبان ها بیاورند و وارد جهنم شوند]. چون اگر آن ها بر اسم حضرت آگاه شوند آن را شایع کرده و منتشر می سازند، و اگر چنانچه به مکان او دسترسی پیدا کنند و بدانند، مردم را به آنجا راهنمایی می کنند.

۴۰ / ۳۳۲ - ابو علی بن ابی جئد قمی نقل می کند که ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی گفته است: روزی به خدمت ابو جعفر محمد بن عثمان رضي الله عنه رسیدم تا به ایشان سلامی کنم [یا این که سری به او بزنم]، دیدم که در مقابل ایشان لوحی است که نقاش مشغول نقش کردن روی آن است و آیاتی از قرآن کریم را می نویسد و در حواشی آن لوح، اسماء مبارک ائمه عليهم السلام را می نویسد.

عرض کردم: ای آقای من! این لوح چیست؟ به من گفت: این لوح برای قبری است که من در آن خواهم بود و روی آن قرار می گیرد، یا این که گفت: به آن تکیه داده می شوم.

ص: ۶۳۴

أسند إليها وقد عرفت منه وأنا في كل يوم أنزل فيه فأقرأ جزءا من القرآن (فيه) فأصعد، وأظنه قال: فأخذ بيدي وأرانيه، فإذا كان يوم كذا وكذا من شهر كذا وكذا من سنة كذا وكذا

صرت إلى الله - عز وجل - ودفنت فيه وهذه الساجه (معي).

فلما خرجت من عنده أثبت ما ذكره ولم أزل مترقبا به ذلك، فما تأخر الأمر حتى اعتل أبو جعفر، فمات في اليوم الذي ذكره من الشهر الذي قاله من السنة التي ذكرها ودفن فيه.

قال أبو نصر هبه الله: وقد سمعت هذا الحديث من غير [أبي] عليّ وحدثتني به أيضا أمّ كلثوم بنت أبي جعفر رضي الله تعالى عنهما.

۳۳۳ - وأخبرني جماعه، عن أبي جعفر محمد بن عليّ بن الحسين رضي الله عنه قال: حدثتني محمد بن عليّ بن الأسود القمي أن أبا جعفر العمريّ قدس سره حفر لنفسه قبرا وسواه بالساج،

و چنین به نظرم می آید که او گفت: هر روز وارد آن قبر می شوم و یک جز قرآن می خوانم و بعد بیرون می آیم.

ابوعلی می گوید: گمان می کنم که علی بن احمد دلال گفت: ابو جعفر محمد بن عثمان دست مرا گرفت و قبر را به من نشان داد، [و گفت:] در فلان سال و فلان ماه و فلان روز از دنیا رفته و به لقای پروردگار می رسم و در همین قبر دفن می شوم و لوح هم با من است.

تا از خدمت محمد عثمان خارج شدم، آنچه را گفته بود، ثبت و ضبط کردم و دائما مراقب اوضاع بودم تا این که پس از مدت کوتاهی بیمار شد و در همان وقتی که فرموده بود رحلت کرده، در همان قبر هم مدفون شد. (۱)

ابونصر هبه الله می گوید: این حدیث را از غیر ابوعلی هم شنیده ام و همچنین ام کلثوم دختر ابو جعفر محمد بن عثمان نیز برایم نقل کرده است.

۴۱ / ۳۳۳ - محمد بن علی بن اسود قمی گفته است: ابو جعفر عمری - قدس سره -

ص: ۶۳۵

۱- این خبر یکی از کرامات ابو جعفر است که نشان دهنده جلال و منزلت بالای او است، رحمت و رضوان خداوند نصیب او باد.

فسألته عن ذلك، فقال: للناس أسباب وسألته عن ذلك، فقال: قد أمرت أن أجمع أمرى، فمات بعد ذلك بشهرين رضى الله عنه وأرضاه.

۳۳۴ - وقال أبو نصر هبه الله: وجدت بخط أبي غالب الزراري رحمه الله وغفر له: أنّ أبا جعفر محمد بن عثمان العمري رحمه الله مات في آخر جمادى الأولى سنة خمس وثلاثمائة.

وذكر أبو نصر هبه الله [بن] محمد بن أحمد أنّ أبا جعفر العمري رحمه الله مات في سنة أربع وثلاثمائة وأنه كان يتولّى هذا الأمر نحوًا من خمسين سنة يحمل الناس إليه أموالهم ويخرج إليهم التوقيعات بالخطّ الّذى كان يخرج في حياه الحسن عليه السلام إليهم بالمهمات في أمر الدين والدنيا وفيما يسألونه من المسائل بالأجوبة العجيبه رضى الله عنه وأرضاه.

قبرى برای خودش حفر کرده و با چند تخته آن را آماده و مهیا کرده بود. علّت این مسأله را از او پرسیدم، گفت: اسبابی برای مردم هست. باز هم علّت این کار را از او پرسیدم و گفت: مأمور شده ام که کارهایم را جمع و جور کنم. ایشان دو ماه پس از این ماجرا، دار دنیا را وداع گفت. خدا از او راضی شود و او را نیز راضی کند.

۴۲ / ۳۳۴ - ابو نصر هبه الله گفته است: من نوشته ای را با خط ابو غالب زراری رحمه الله دیدم به این مضمون که ابو جعفر محمد عمری رحمه الله در آخر جمادى الاولى سال ۳۰۵ ه.ق از دنیا رفت.

ابو نصر هبه الله بن محمد بن احمد نیز متذکر شد که ابا جعفر عمری در سال ۳۰۴ ه.ق دار فانی را وداع گفته است. وی حدود پنجاه سال عهده دار سفارت و نیابت خاص امام زمان علیه السلام بود و مردم اموال و اماناتشان را به او می سپردند، و به دست ابا جعفر برای مردم با همان خطی که در زمان امام حسن علیه السلام بود و در مورد آنچه که پرسیده بودند و البته در مهمات و مسائل اساسی دین و دنیای مردم، توقيعات شریف می آمد. و نیز در بعضی از مسائل که مردم از او سؤالاتی می پرسیدند، جواب های عجیبی در مورد آن ها به وسیله او از ناحیه حضرت می آمد. خداوند رضوان خود را روزی او کند.

قال أبو نصر هبه الله: إنَّ قبر أبي جعفر محمّد بن عثمان عند والدته في شارع باب الكوفة في الموضع الذي كانت دوره ومنازله (فيه) وهو الآن في وسط الصحراء قدس سره.

ابو نصر هبه الله گفته: قبر ابو جعفر محمّد بن عثمان در کنار مادرش و در خیابان دروازه کوفه و مکانی که سابقا خانه و منزل او بوده، واقع است و اکنون در وسط صحراست. [وا از محدوده شهری خارج است].

ص: ۶۳۷

(ذکر إقامه أبى جعفر محمّد بن عثمان بن سعيد العمري

أبالقاسم الحسين بن روح رضى الله عنهما مقامه بعده بأمر الإمام عليه السلام)

۳۳۵ - أخبرنى الحسين بن إبراهيم القمى قال: أخبرنى أبوالعبّاس أحمد بن على بن نوح قال: أخبرنى أبوعلّى أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفرى رحمه الله قال: حدّثنى أبو عبد الله جعفر بن محمّد المدائنى المعروف بابن قزدا فى مقابر قریش قال:

كان من رسمى إذا حملت المال الذى فى يدي إلى الشيخ أبى جعفر محمّد بن عثمان العمريّ قدس سره أن أقول له ما لم يكن أحد يستقبله بمثله: هذا المال ومبلغه كذا وكذا للإمام عليه السلام فيقول لى: نعم دعه فأراجعه، فأقول له: تقول لى: إنه للإمام؟ فيقول نعم للإمام عليه السلام فيقبضه.

أبالقاسم حسين بن روح رحمه الله

بيان اين كه ابو جعفر محمّد بن عثمان بن سعيد عمريّ، ابوالقاسم حسين بن روح رحمه اللهرا

به امر امام عليه السلام جانشين خود كرد.

۴۳ / ۳۳۵ - ابو على احمد بن جعفر بن بزوفرى رحمه الله گفته است: ابو عبد الله جعفر بن محمّد مدائنى معروف به ابن قزدا در محل مقابر قریش [كاظمين فعلى] به من گفت: هر وقت كه اموالى را به خدمت شيخ ابو جعفر محمّد بن عثمان عمريّ مى بردم، عادتى اين بود كه به ايشان چيزى را مى گفتم كه احدى مثل كلام من را نگفته بود و آن اين كه

مى گفتم: اين مال فلان مبلغ است و براى امام عليه السلام است، او هم به من مى گفت: بله، درست است بگذار و برگرد. بعد به ايشان مى گفتم: شما به من بگويد آيا اين اموال براى امام

است؟ و ايشان مى گفتند: بله، اموال براى امام است، بعد اموال را مى گرفتند.

ص: ۶۳۸

فصرت إليه آخر عهدي به قدس سره ومعى أربعمائنه دينار، فقلت له على رسمى، فقال لى: امض بها إلى الحسين بن روح فتوقفت، فقلت: تقبضها أنت منى على الرسم؟ فردّ على كالمكرر لقولى وقال: قم عافاك الله فادفعها إلى الحسين بن روح.

فلما رأيت (فى) وجهه غضبا خرجت وركبت دابّتى، فلما بلغت بعض الطريق رجعت كالشاكّ فدققت الباب، فخرج إلى الخادم فقال: من هذا؟ فقلت: أنا فلان، فاستأذن لى فراجعنى وهو منكر لقولى ورجوعى فقلت له: أدخل فاستأذن لى فإنه لا بدّ من لقائه، فدخل فعزّفه خبر رجوعى وكان قد دخل إلى دار النساء فخرج وجلس على سرير ورجلاه فى الأرض [وفيهما نعلان] يصف حسنهما وحسن رجليه.

آخرين مرتبه اى كه به خدمت ایشان رسیدم، چهارصد دينار همراه من بود، مطابق رسمم با او صحبت کردم، اما او به من گفت: اموال را برای حسین بن روح ببر. من خودداری کرده و گفتم: شما اموال را مطابق عادت همیشه از من بگیرید. ایشان کلام مرا نپذیرفت و مثل کسی كه انکار کند، گفت: برخیز! خداوند به تو عافیت عنایت فرماید، اموال را به دست حسین بن روح برسان.

وقتی كه نشانه ناراحتی و غضب را در چهره ایشان ملاحظه کردم، از محضرش خارج شدم و سوار مرکبم شدم. مقداری از راه را رفته بودم كه مثل افرادی كه شكّ و ترید دارند برگشتم و دق الباب کردم، خادم بیرون آمد و گفت: کیست؟ گفتم من فلان [جعفر بن محمد مدائنی] هستم، برای من اجازه بگیر تا وارد بشوم. خادم حرف مرا باور نکرد [چون تازه خارج شده بودم و او شكّ کرده بود، دوباره پرسید: کیست؟] گفتم: شما وارد شو و برای من اجازه بگیر، چون حتما باید او را ببینم، خادم وارد شد و برگشتن مرا به اطلاع او كه در اندرونی منزل بود رساند، از اندرونی خارج شده و روی سریر یا تختی كه داشت به گونه اى نشست كه پاهایش روی زمین بود و نعلین عربی پوشیده بود كه حاکی از خوبی و زیبایی نعلین و پاهای ایشان بود.

فقال لي: ما أَلَدَى جَزَأَك على الرجوع ولم لم تمتل ما قلته لك؟ فقلت: لم أجسر على ما رسمته لي، فقال لي وهو مغضب: قم عافاك الله فقد أقت أباالقاسم حسين بن روح مقامى ونصبته منصبى فقلت: بأمر الإمام فقال: قم عافاك الله كما أقول لك، فلم يكن عندى غير المبادره.

فصرت إلى أبى القاسم بن روح وهو فى دار ضيقه فعرفته ما جرى فسرّ به وشكر الله - عزّوجلّ - ودفعت إليه الدنانير وما زلت أحمل إليه ما يحصل فى يدى بعد ذلك (من الدنانير).

۳۳۶ - (قال): وسمعت أباالحسن علىّ بن بلال بن معاويه المهلبى يقول فى حياه جعفر بن

ايشان خطاب به من گفتند: چه چیزی تو را جرأت داده که امر من و آنچه که به تو گفتم را گوش نکنی و برگردی؟ گفتم: نسبت به آنچه که معین کردید جسارتی نکرده ام. در حالی که عصبانی بود به من گفتم: خدا به تو عافیت بدهد، بلند شو و برو، من ابوالقاسم حسین بن روح را جانشین خودم کرده، او را به منصب نیابت پس از خودم منصوب کرده ام. گفتم: این کار را به امر امام علیه السلام انجام داده اید؟ گفتم: برخیز خداوند به تو عافیت بدهد، همان طور است که برای تو گفتم. دیدم راهی جز رفتن ندارم.

بنابراین به خدمت ابوالقاسم حسین بن روح رفتم، ايشان در خانه کوچک و تنگی بود. ماجرا را برای ايشان گفتم، او مسرور شده و شکر خداوند را به جا آورد و من هم دینارها را به او دادم و بعد از آن، هرچه از اموال به دستم می رسید به او می رساندم.

۴۴ / ۳۳۶ - راوی (۱)

گفته است: از ابا الحسن علی بن بلال بن معاويه مهلبى شنیدم که در زمان حیات جعفر بن محمّد بن قولویه می گفت که از ابوالقاسم جعفر بن محمّد

ص: ۶۴۰

۱- . ممکن است که مقصود از راوی یکی از روایات خبر قبلی باشد؛ خصوصاً ابوالعباس احمد بن علی بن نوح که از بقیه سرشناس تر است و همچنین امکان دارد که ابن حاشر باشد؛ چون صاحب معجم رجال الحدیث در ج ۱۱، ص ۲۸۳ می نویسد او از علی بن بلال بن معاويه مهلبى روایت کرده است و علی بن بلال بن معاويه مهلبى از ثقات و روایات مورد تأیید علما و رجال شیعه است. رجوع شود به معجم رجال الحدیث آیت الله خویی رحمه الله / ج ۱۱، ص ۲۸۳.

محمّد بن قولویه: سمعت أبا القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه القمّی يقول: سمعت جعفر بن أحمد بن متیل القمّی يقول: كان محمّد بن عثمان أبو جعفر العمری رضی الله عنه له من يتصرّف له ببغداد نحو من عشرة أنفس وأبو القاسم بن روح رضی الله عنه فيهم وكلهم كانوا أخصّ به من أبي القاسم بن روح حتّى أنّه كان إذا احتاج إلى حاجه أو إلى سبب ینجزه علی ید غیره لما لم یکن له تلك الخصوصیّه، فلما كان وقت مضیّ أبي جعفر رضی الله عنه وقع الإختیار علیه وكانت الوصیّه إلیه.

۳۳۷ - قال: وقال مشایخنا: کنا لا نشکّ أنّه إن كانت کائنه من [أمر] أبي جعفر لا یقوم مقامه إلاّ جعفر بن أحمد بن متیل أو أبوه لما رأینا من الخصوصیّه (به) وکثره کینونته فی منزله حتّى بلغ أنّه کان فی آخر عمره لا یأکل طعاما إلاّ ما أصلح فی منزل جعفر بن

بن قولویه شنیدم که می گفت: از جعفر بن احمد بن متیل قمی شنیدم که می گفت: در بغداد ده نفر بودند که از طرف محمّد بن عثمان ابو جعفر عمری رحمه الله در امور تصرفاتی می کردند که از جمله آن ها ابو القاسم حسین بن روح هم بود، ولی همه آن ها نسبت به حسین بن روح، نزدیکی بیشتری به ابو جعفر داشتند، تا آنجا که هر وقت محمّد بن عثمان کاری داشت یا نیاز به واسطه ای بود، آن را توسط شخصی غیر از حسین بن روح برآورده می کرد و کار را به دست دیگری می داد. چرا که ظاهرا حسین بن روح آن چنان خصوصیت و ویژگی نزد ابو جعفر نداشت، امّا هنگام از دنیا رفتن ابو جعفر اختیار و کالت و نیابت از حضرت به او واگذار شد و به او وصیت کرد.

۴۵ / ۳۳۷ - راوی گفته که بزرگان و مشایخ ما گفتند: ما شکّ و تردید نداشتیم در این که اگر نسبت به ابو جعفر حادثه ای روی دهد، و ایشان از دنیا برود، کسی جز جعفر بن احمد بن متیل یا پدرش جانشین او نخواهد شد، چرا که ما می دیدیم که آن دو نفر نزدیک تر و خصوصی تر از بقیه بودند و ابو جعفر در بسیاری از مواقع در منزل جعفر بن احمد و پدرش بود، تا آنجا که در اواخر عمر شریفش، فقط غذایی را استفاده

أحمد بن متیل و اَبیه بسبب وقع له و كان طعامه الَّذی يأكله فی منزل جعفر و اَبیه. و كان أصحابنا لا یشكّون إن كانت حادثه لم تكن الوصیة إلاّ إلیه من الخصوصیة (به)، فلما كان عند ذلك (و) وقع الاختیار علی اَبی القاسم سلّموا ولم ینكروا، و كانوا معه و بین یدیه كما كانوا مع اَبی جعفر رضی الله عنه و لم یزل جعفر بن أحمد بن متیل فی جملة اَبی القاسم رضی الله عنھو بین یدیه كتصرّفه بین یدی اَبی جعفر العمریّ إلی أن مات رضی الله عنه. فكلّ من طعن علی اَبی القاسم فقد طعن علی اَبی جعفر و طعن علی الحجّہ علیہ السلام.

می کرد که در منزل او و پدرش طبخ شده بود و این به دلیل واقعه ای [شاید مریضی خاصّی] بود که برای او پیش آمد. بنابراین غذای او همان طعامی بود که در منزل جعفر و پدرش درست می شد.

لذا بزرگان ما شكّ نداشتند که اگر چنانچه برای اَبی جعفر حادثه ای واقع شود، حتماً به جعفر بن احمد وصیت می کند و وکالت را به او می سپارد، آن هم به جهت خصوصیت و ویژگی که او دارد.

امّا وقتی که زمان وفات ابو جعفر رسید، اختیار امور نیابت از امام به ابوالقاسم حسین بن روح واقع شد و همه [آن ۹ نفر] نیز تسلیم شده و نیابت او را پذیرفته و انکار نکردند، همان گونه که در خدمت اَبی جعفر بودند در خدمت ابوالقاسم حسین بن روح هم بودند. جعفر بن احمد بن متیل هم از جمله کسانی بود که در خدمت ابوالقاسم بود و در پاره ای امور تصرف می کرد، همان گونه که پیش از این و در زمان ابو جعفر عمریّ انجام می داد، تا وقتی که از دنیا رفت.

پس هر کس به ابوالقاسم حسین بن روح طعنه ای زند و ایراد بگیرد، به ابو جعفر عمریّ و نهایتاً به حجّت بالغه حقّ، امام زمان علیہ السلام طعن زده است. (۱)

ص: ۶۴۲

۱- . ظاهر این خبر با بعضی از اخبار این باب که هم در این کتاب آمده و به زودی نقل می شوند و هم در کتب دیگر مثل کمال الدین حدیث شماره ۲۸ باب توقیعات آمده، موافق به نظر نمی رسد. چرا که از این خبر آنچه که به ذهن انسان [خطور می کند این است که وکلای دیگر از حسین بن روح مقرب تر بودند؛ امّا در عین حال ابو جعفر نیابت خاص را به ایشان واگذار کرد. در تبیین این مسأله باید گفت مسائلی که در آن زمان جریان داشت خصوصاً پیگیری حکومت جائر عباسی برای پیدا کردن امام زمان علیہ السلام و خطر مطلع شدن دستگاه به مسأله نیابت، نواب حضرت بسیار محتاط و سنجیده عمل می کردند. بنابراین مصالح جامعه شیعه اقتضا می کرد که ابو جعفر محمّد بن عثمان وانمود کند که با حسین بن روح ارتباط چندانی ندارد تا ذهن افرادی که احیاناً ظرفیت فهم امور را نداشتند، متوجّه حسین بن روح نشود. بنابراین این امر روش معقول نیابت بوده و از طرفی پذیرش فوری و بی چون و چرای وکلای دیگر گویای این است که برای خواص اصحاب، حسین بن روح به عنوان نایب خاص مشخص بوده است.

۳۳۸ - وأخبرنا جماعه، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الأسود رحمه الله قال: كنت أحمل الأموال التي تحصل في باب الوقف إلى أبي جعفر محمد بن عثمان العمري رحمه الله فيقبضها مني فحملت إليه يوما شيئاً من الأموال في آخر أيامه قبل موته بستين أو ثلاث سنين.

فأمرني بتسليمه إلى أبي القاسم الرّوحى رضى الله عنه، فكنت أطلبه بالقبوض، فشكا ذلك إلى أبي جعفر رضى الله عنه فأمرني أن لا أطلبه بالقبوض وقال: كل ما وصل إلى أبي القاسم فقد وصل إلى ف كنت أحمل بعد ذلك الأموال إليه ولا أطلبه بالقبوض.

۴۶ / ۳۳۸ - محمد بن علي اسود می گوید: اموالی را که از موقوفات به دستم می آمد برای ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رحمه الله می بردم و ایشان هم قبول کرده و اموال را تحویل می گرفت. در یکی از روزها، در اواخر ایام حیات ایشان، دو یا سه سال پیش از رحلت او بود که مقداری از اموال را برای او بردم، ایشان دستور دادند که اموال به ابوالقاسم حسین بن روح داده شود، من هم اموال را به او تحویل دادم و از ایشان قبض و رسید اموال را برای اطمینان درخواست کردم. حسین بن روح در این باره به محمد بن عثمان شکایت کرد، و محمد بن عثمان هم دستور داد که قبض و رسید اموال را از او مطالبه نکنم و افزود: هر چه به دست ابوالقاسم حسین بن روح می رسد، مثل این است که به دست من رسیده است. بعد از این واقعه هر وقت اموالی برای حسین بن روح بردم رسید آن را مطالبه نکردم.

ص: ۶۴۳

۳۳۹ - وبهذا الإسناد، عن محمد بن علي بن الحسين قال: أخبرنا علي بن محمد بن متيل، عن عمه جعفر بن أحمد بن متيل قال: لما حضرت أبا جعفر محمد بن عثمان العمري رضي الله عنها لوفاه كنت جالسا عند رأسه أسأله وأحدثه وأبو القاسم بن روح عند رجليه.

فالتفت إليّ ثم قال: أمرت أن أوصي إلى أبي القاسم الحسين بن روح.

قال: فقمتم من عند رأسه وأخذت بيد أبي القاسم وأجلسته في مكاني وتحوّلت إلى عند رجليه.

۳۴۰ - قال ابن نوح: وحدّثني أبو عبد الله الحسين بن علي بن بابويه القميّ قدم علينا البصره في شهر ربيع الأول سنة ثمان وسبعين وثلاثمائة قال: سمعت علويّه الصّفار والحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنهما يذكران هذا الحديث وذكرنا أنّهما حضرا بغداد في ذلك الوقت وشاهدا ذلك.

۳۴۱ - وأخبرنا (جماعه)، عن أبي محمد هارون بن موسى قال: أخبرني أبو عليّ محمد

۳۳۹ / ۴۷ - جعفر بن احمد بن متيل گفته است: در زمان احتضار و از دنیا رفتن ابی جعفر محمد بن عثمان عمری، بالای سرش نشسته بودم و مسائلی را از او می پرسیدم و با او صحبت می کردم، و ابوالقاسم حسین بن روح هم پایین پای ایشان نشسته بود. در همین حین متوجه من شد و گفت: مأمور شده ام که به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم. با شنیدن این حرف بلند شدم و دست ابوالقاسم را گرفته و در جای خودم و بالای سر ابوجعفر نشاندم و خودم پایین پای او نشستم.

۳۴۰ / ۴۸ - ابن نوح گفته است: ابو عبدالله حسين بن علي بن بابويه قمي در ماه ربيع الاول سال ۳۷۸ ه.ق در بصره نزد ما آمد و گفت: از علويه صفار و حسين بن احمد بن ادريس رحمه الله شنيدم که این حدیث را نقل می کردند و می گفتند که هر دو در آن وقت در بغداد حاضر بوده و شاهد این ماجرا [در حدیث قبلی] بوده اند.

۳۴۱ / ۴۹ - ابو علی محمد بن همام رحمه الله گفته است: ابوجعفر محمد بن عثمان عمری،

بن همام رضی الله عنه وأرضاه أنّ اباجعفر محمّد بن عثمان العمريّ قدّس الله روحه جمعنا قبل موته وكنّا وجوه الشيعة وشيوخها، فقال لنا: إنّ حدث عليّ حدث الموت فالأمر إلى أبي القاسم الحسين بن روح النوبختي فقدت أمرت أن أجعله في موضعي بعدى فارجعوا إليه وعولوا في أموركم عليه.

۳۴۲ - وأخبرني الحسين بن إبراهيم، عن ابن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمّد قال: حدّثني خالي أبوإبراهيم جعفر بن أحمد النوبختي قال: قال لي أبي أحمد بن إبراهيم وعمّي أبو جعفر عبد الله بن إبراهيم وجماعه من أهلنا يعني بني نوبخت أنّ أباجعفر العمريّ لمّا اشتدّت حاله اجتمع جماعه من وجوه الشيعة، منهم أبوعلّي بن همام وأبو عبد الله بن محمّد الكاتب وأبو عبد الله الباقطاني وأبوسهل إسماعيل بن عليّ النوبختي وأبو عبد الله بن الوجناء وغيرهم من الوجوه (و) الأكابر فدخلوا على أبي جعفر رضی الله عنه فقالوا له:

ما را که از بزرگان و مشایخ بودیم، جمع کرد و گفت: هرگاه حادثه مرگ به من رو آورد، امر و کالت و نیابت به ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی واگذار می شود، من مأمور شده ام که او را بعد از وفاتم به جای خودم بگذارم، پس به ایشان رجوع کرده، در کارهایتان به او اعتماد داشته باشید.

۵۰ / ۳۴۲ - جعفر بن احمد نوبختی می گوید: پدرم احمد و عمویم عبد الله بن ابراهیم و تعدادی از اهل ما، یعنی طایفه نوبخت، به من خبر دادند که وقتی بیماری ابوجعفر عمری شدت یافت، تعدادی از بزرگان شیعه؛ از جمله: ابوعلی بن همام، ابو عبد الله بن محمّد کاتب، ابو عبد الله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد الله بن وجناء و تعداد دیگری جمع شده، به خدمت ابوجعفر رسیدند و خطاب به او گفتند:

إن حدث أمر فمن يكون مكانك؟ فقال لهم: هذا أبو القاسم الحسين بن روح بن أبي بحر النوبختي القائم مقامی والسفير بينكم وبين صاحب الأمر عليه السلام والوكيل [له] والثقة الأمين فارجعوا إليه في أموركم وعولوا عليه في مهماتكم فبذلك أمرت وقد بلغت.

۳۴۳ - وبهذا الإسناد، عن هبة الله بن محمد بن ابن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري قال: حدثتني أم كلثوم بنت أبي جعفر رضي الله عنه قالت: كان أبو القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه كياً

لأبي جعفر رضي الله عنه سنين كثيره ينظر له في أملاكه ويلقى بأسراره الرؤساء من الشيعة وكان خصيصاً به حتى أنه كان يحدثه بما يجري بينه وبين جواريه لقربه منه وأنسه.

قالت: وكان يدفع إليه في كل شهر ثلاثين ديناراً رزقاً له غير ما يصل إليه من الوزراء والرؤساء من الشيعة، مثل آل الفرات وغيرهم لجأه ولموضعه وجلاله محلّه عندهم،

اگر حادثه مرگ برای تو اتفاق بیفتد، چه کسی جانشین شما می شود؟ ابو جعفر به آن ها گفت: این ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی است که جانشین من و سفیر بین شما و صاحب الامر علیه السلام است، و کیل و مورد اطمینان حضرت است، پس در مسائلتان به او مراجعه کنید و در مهمات امورتان به او اعتماد کرده و اعتقاد داشته باشید من مأمور شده ام که این را به شما برسانم و رساندم.

۵۱ / ۳۴۳ - ام کلثوم دختر محمد بن عثمان، نقل می کند که حسین بن روح رحمه الله سال های طولانی، وکیل پدرم محمد بن عثمان و ناظر املاک او بود و اسرار [و اوامر پنهانی] او را به بزرگان شیعه می رساند، و از نزدیکان خاص وی بود؛ به طوری که به واسطه نزدیکی و انسی که با هم داشتند، اسرارخانه اش را برای او نقل می کرد.

پدرم ماهیانه سی دینار به عنوان حقوق به او می داد و این مبلغ غیر از پول هایی بود که از طرف وزرا (۱)

و رؤسای شیعه؛ مانند آل فرات و دیگران، به علت مقام و احترام

ص: ۶۴۶

۱- . این مسأله مربوط به زمان خلافت «مقتدر عباسی» است، زمانی که خاندان فرات روی کار بوده و وزارت او را در دست داشتند، لذا وزرا به حسین بن روح به دیده احترام نگاه می کردند، اما پس از روی کار آمدن حامت بن عباس اوضاع بر علیه شیعه دگرگون شد و حسین بن روح ضمن از دست دادن امنیت خود مدتی در زندان مقتدر عباسی بود که شرح آن را به کتب مرجع ارجاع می دهیم.

فحصل في أنفس الشيعة محصياً جليلاً لمعرفة باختصاص أبي إياه وتوثيقه عندهم ونشر فضله ودينه وما كان يحتمله من هذا الأمر.

فمهدت له الحال في طول حياه أبي إلى أن انتهت الوصية إليه بالنص عليه، فلم يختلف في أمره ولم يشك فيه أحد إلا جاهل بأمر أبي أولاً، مع ما لست أعلم أن أحداً من الشيعة شك فيه، وقد سمعت هذا من غير واحد من بني نوبخت رحمهم الله مثل أبي الحسن بن كبرياء وغيره.

۳۴۴ - وأخبرني جماعه، عن أبي العباس بن نوح قال: وجدت بخط محمد بن نفيس فيما

و جلالتي که نزد آن ها داشت، به او می رسید؛ بدین جهت، حسین بن روح در قلوب شیعیان جایگاه بزرگی پیدا کرد، چون که آن ها می دانستند که او از نزدیکان پدرم می باشد و نزد شیعیان او را توثیق کرده بود و فضل و امانتش همه جا منتشر شده بود.

مقدمات کار او در زمان پدرم آماده شد، تا آن که پدرم به دستور حضرت ولی عصر علیه السلام امور شد که او را به جانشینی خود برگزیند، و هیچ کس در امر نیابت او اختلاف و شک نکرد، مگر کسانی که از اول نسبت به نیابت پدرم نیز جاهل بودند، و من احدی را از شیعه نمی شناسم که در نیابت او شک داشته باشند.

[راوی یعنی هبه الله بن محمد بن بنت ام کلثوم می گوید:] این خبر را از بسیاری از طایفه بنی نوبخت که خداوند همه آن ها را رحمت کند؛ مثل ابوالحسن بن کبریا و دیگران نیز شنیده ام.

چند توفیق از توفیقات حضرت حجت علیه السلام

۳۴۴ / ۵۲ - ابوالعباس بن نوح گفته است: نوشته ای را به خط محمد بن نفیس که در

ص: ۶۴۷

کتبه بالأهواز أول كتاب ورد من أبي القاسم رضى الله عنه: نعرفه عزّفه الله الخير كلّه ورضوانه وأسعده بالتوفيق وقفنا على كتابه وثقتنا بما هو عليه وأنه عندنا بالمنزله والمحلّ اللّذين يسرّانه، زاد الله فى إحسانه إليه إنّه ولّى قدير، والحمد لله لا شريك له، وصلى الله على رسوله محمّد وآله وسلم تسليماً كثيراً.

وردت هذه الرقعه يوم الأحد لسّ ليل خلون من شّوال سنه خمس وثلثمائه.

۳۴۵ - أخبرنا جماعه، عن أبي الحسن محمّد بن أحمد بن داود القمى قال: وجدت بخطّ أحمد بن إبراهيم النوبختى وإملاء أبي القاسم الحسين بن روح رضى الله عنه على ظهر كتاب فيه جوابات ومساائل أنفذت من قم يسأل عنها هل هى جوابات الفقيه عليه السلام أو جوابات محمّد بن علىّ الشلمغانى، لأنّه حكى عنه أنّه قال: هذه المسائل أنا أجبت عنها، فكتب إليهم على ظهر كتابهم:

اهواز نوشته شده بود دیدم که اولین نامه و توقیع صادره از ناحیه مقدسه به وسیله

حسین بن روح بود که ما او [حسین بن روح] را می شناسیم، خداوند همه خوبی ها و رضای خودش را به او بشناساند و با توفیقات خود سعادت مندش فرماید، از نامه او اطلاع یافتیم و او کلاً مورد وثوق و اطمینان ماست، او در نظر ما دارای محل و منزلت کسانى است که او را مسرور و خوشحال می سازد، خداوند احسان و عنایتش را به او زیاد بگرداند که او همانا ولّى قادر است. سپاس خدایى را که شریک ندارد، و صلوات و سلام بسیار بر پیامبرش محمّد و آل ایشان.

این توقیع در روز یکشنبه، شش شب از ماه شوال گذشته، در سال ۳۰۵ ه. ق وارد شد.

۵۳ / ۳۴۵ - ابوالحسن محمّد بن احمد بن داوود قمى گفته است: نوشته ای به املاى ابوالقاسم حسین بن روح نوبختى و خط احمد بن ابراهیم نوبختى در پشت کتابى دیدم که جواب ها و مسائلى از قم فرستاده بودند تا از حسین بن روح پرسیده شود که آیا این جواب ها از آن فقیه [امام زمان علیه السلام] است یا جواب های محمّد بن علىّ شلمغانى؟ چرا که از او نقل شده بود که این ها را من جواب داده ام. پس پشت نامه این گونه نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قَدْ وَقَفْنَا عَلَى هَذِهِ الرَّفْعَةِ وَمَا تَضَمَّتْهُ، فَجَمِيعُهُ جَوَابُنَا [عَنِ الْمَسَائِلِ] وَلَا مَدْخَلَ لِلْمَخْذُولِ الضَّالِّ الْمُضِلِّ الْمَعْرُوفِ بِالْعَزَاقِرِيِّ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي حَرْفٍ مِنْهُ وَقَدْ كَانَتْ أَشْيَاءُ خَرَجَتْ إِلَيْكُمْ عَلَى يَدَيِ أَحْمَدَ بْنِ بِلَالٍ وَغَيْرِهِ مِنْ نُظَرَائِهِ وَكَانَ مِنْ إِرْتِدَادِهِمْ عَنِ الْإِسْلَامِ مِثْلَ مَا كَانَ مِنْ هَذَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ».

فاستثبت قديما في ذلك. فخرج الجواب:

أَلَا مَنْ اسْتَبَّتْ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ فِي خُرُوجِ مَا خَرَجَ عَلَى أَيْدِيهِمْ وَأَنَّ ذَلِكَ صَحِيحٌ.

به نام خداوند بخشنده مهربان

بر این نوشته و مضامین آن مطلع و آگاه شدیم، همه جواب ها جواب ماست و مخذول گمراه و گمراه کننده معروف به عزاقری که خداوند لعنتش کند، در هیچ حرفی از آن دخیل نیست. البته نامه هایی قبلاً به وسیله احمد بن بلال و دیگران که مانند او بودند برای شما بیرون آمده، و ارتداد و انحراف این ها از مسیر اسلام مثل ارتداد این [محمد بن علی شلمغانی] است. لعنت و غضب خداوند نصیب آن ها شود.

[دنبال سؤال] و من از مدّت ها پیش در صدد اثبات این بودم که این جواب ها از شما است.

جواب به این صورت آمد: بدانید هر کس که می خواهد این امر را ثابت کند، همانا در بیرون آمدن آنچه که به دست این افراد بوده، اشکالی نیست و همه این ها صحیح هستند.

ص: ۶۴۹

وروی قدیما عن بعض العلماء علیهم السلام والصلاه والرحمه أنه سئل عن مثل هذا بعینه فی بعض من غضب الله علیه وقال علیه السلام:

«الْعِلْمُ عَلْمُنَا وَلَا شَيْءَ عَلَيْنَا مَنْ كَفَرَ، مَنْ كَفَرَ فَمَا صَحَّ لَكُمْ مِمَّا خَرَجَ عَلَى يَدِهِ بِرِوَايَةِ غَيْرِهِ لَهُ مِنَ الثَّقَاتِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ، فَاحْمَدُوا اللَّهَ - وَاقْبَلُوهُ وَمَا شَكَّكُمْ فِيهِ أَوْ لَمْ يَخْرُجْ إِلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا عَلَى يَدِهِ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا لِنُصِیحَهُ أَوْ نُبْطِلَهُ وَاللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ وَلِيُّ تَوْفِيقِكُمْ وَحَسْبُنَا فِي أُمُورِنَا كُلِّهَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.»

وقال ابن نوح: أول من حدّثنا بهذا التوقيع أبوالحسين محمّد بن علی بن تمام (و) ذكر أنه كتبه من ظهر الدرّج الذي عند أبي الحسن بن داوود، فلما قدم أبوالحسن بن داوود وقرأته

قبلاً هم از بعضی از علما [اهل بیت] علیهم السلام در مورد بعضی از افراد که خداوند بر آن ها غضب کرده، سؤال شده که امام علیه السلام فرموده اند:

علم، علم ماست و از کفر کسی که کافر شده ضرری متوجه شما نیست، پس چنانچه توقیعی که به دست او بیرون آمده صحّت آن به وسیله روایت دیگری از ثقات و معتمدین، بر شما ثابت می شود، آن وقت خداوند را حمد و ستایش کرده و خبر را پذیرید، و آنچه را که در موردش تردید پیدا شده، یا این که پیرامون آن توقیعی نیامده به جز آنچه که به دست چنین کافر و مرتدی آمده، به ما رجوع دهید تا ما آن را تصحیح کنیم، یا این که باطلش نماییم. خداوندی که نام هایش پاک و ثنایش بلند است، صاحب توفیق شماست، و او در همه کارهای ما کفایت کننده است، و چه خوب و کیلی است.

ابن نوح می گوید: اولین کسی که این توقيع را برای ما بیان کرد، ابوالحسین محمّد بن علی بن تمام بود و گفت که این مطلب را او از پشت نامه یا دفترچه ای که در دست ابوالحسن بن داوود بوده، نوشته است. وقتی که ابوالحسن بن داوود آمد این نوشته را

عليه، ذكر أنّ هذا الدرّج بعينه كتب به أهل قم إلى الشيخ أبي القاسم وفيه مسائل، فأجابهم على ظهره بخط أحمد بن إبراهيم النوبختي وحصل الدرّج عند أبي الحسن بن داود.

نسخه الدرّج مسائل محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميري:

«بسم الله الرحمن الرحيم أطال الله بقاءك وأدام عزّك وتأييدك وسعادتك وسلامتك وأتمّ نعمته [عليك] وزاد في إحسانه إليك وجميل مواهبه لديك وفضله عندك وجعلني من السوء فداك، وقدّمني قبلك، الناس يتنافسون في الدرجات، فمن قبلتموه كان مقبولاً ومن دفعتموه

برایش قرائت کردم، او هم متذکر شده که این نامه را اهل قم به همین صورت برای شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشتند و در آن مسائلی را مطرح کردند و شیخ هم پشت همان نامه جواب آن ها را توسط احمد بن ابراهیم نوبختی داده و آن نسخه در دست ابوالحسن بن داوود مانده است.

نسخه طومار [اهالی قم] مسائل محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری خطاب به حضرت حجّت علیه السلام

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداوند عمر شما را طولانی و عزت و تأیید و سعادت و سلامتی شما را پایدار و مستدام و نعمتش را بر شما تمام نماید، و احسان و مواهب جمیل و فضل و بخشش خود را بر شما فزونی بخشد، و مرا در گزند حوادث، فدایی و پیش مرگ شما کند.

مردم در داشتن مقام و منزلت در پیشگاه شما اظهار علاقه می کنند، هر کسی را که شما بپذیرید، مورد پذیرش است و هر کسی را که طرد کرده و از خودتان برانید، مردود است و کسی که شما او را پست و فرومایه

كان وضيعا والخامل من وضعتموه، ونعوذ بالله من ذلك وبيدنا أيديك الله جماعه من الوجوه يتساوون ويتنافسون في المنزله».

وورد أيديك اللهم كتابك إلى جماعه منهم في أمر أمرتهم به من معاونه «ص» وأخرج علي بن محمد بن الحسين بن مالك (المعروف) بأدوكة وهو ختن «ص» رحمهم الله من بينهم فاغتم بذلك وسألني أيديك الله أن أعلمك ما ناله من ذلك، فإن كان من ذنب استغفر الله منه وإن يكن غير ذلك عرفته ما يسكن نفسه إليه إن شاء الله.

بدانید بدبخت است، و ما به خدا پناه می بریم از این که رانده در گاه با عظمت شما باشیم.

خداوند شما را تأیید فرماید، در شهر ما [قم] عده ای از مردم و بزرگان هستند که با یکدیگر مساوی بوده و برابرند و مشتاق دست یابی به مراتب بالاتری هستند.

و نامه شما که خداوند متعال تأییدتان کند به عده ای از آن ها رسیده که به ایشان امر فرموده بودید که به «ص»^(۱)

کمک کنند، و نام علی بن محمد بن حسین بن مالک معروف به بادوکه، که داماد^(۲)

«ص» است، در بین اسامی آن ها نبود و او هم از این مطلب اندوهگین شده و از من خواسته که مراتب اندوه و ناراحتی او را به عرض شما برسانم که اگر حذف نامش به واسطه ارتکاب گناهی بوده، استغفار کند و اگر علت دیگری دارد با اعلام آن ان شاء الله موجبات تسکین و آرامش خاطرش را فراهم آورید.

ص: ۶۵۲

۱- . مرحوم علامه مجلسی رحمه الله گفته است: کلمه «ص» علامت رمز است برای کسی که قرار بود کمکش کنند که به خاطر تقیّه نام او آورده نشده است.

۲- . کلمه ختن، برای داماد، پدر زن، و برادر زن استعمال شده است، لذا ممکن است علی بن محمد بن حسین بن مالک پدر زن یا برادر زن او باشد و یا این که داماد او، البته بیشتر در معنای داماد استعمال شده است.

التوقيع: «لَمْ نُكَاتِبْ إِلَّا مَنْ كَاتَبَنَا».

وقد عودتني أدام الله عزك من تفضلك ما أنت أهل أن تجرني على العاده وقبلك أعزك الله فقهاء، أنا محتاج إلى أشياء تسأل لي عنها.

فروى لنا عن العالم عليه السلام: أنه سئل عن إمام قوم صلى بهم بعض صلاتهم وحدثت عليه حادثه كيف يعمل من خلفه؟ فقال: يؤخر ويقدم بعضهم ويتم صلاتهم ويغتسل من مسه.

التوقيع: «لَيْسَ عَلَيَّ مَنْ نَحَاهُ إِلَّا غَسْلُ الْيَدِ، وَإِذَا لَمْ تَحْدَثْ حَادِثَهُ تَقَطَّعَ الصَّلَاةُ تَمَّ صَلَاتُهُ مَعَ الْقَوْمِ».

توقيع: ما فقط جواب کسانی را دادیم که با ما مکاتبه کرده بودند.

[ادامه نامه] خداوند عزت شما را پایدار فرماید، شما همیشه مرا به فضل و عنایت خود عادت داده اید، چنان که خود شما و فقهای قبل از شما اهل و سزاوار آن هستید، خداوند عزت را بیفزاید. من به پاره ای از مسائل نیازمند هستم که [استدعا دارم] آن ها را برایم [از امام علیه السلام] سؤال کن. (۱)

از عالم [امام کاظم] علیه السلام برای ما روایت شده که از ایشان در خصوص امام جماعتی پرسیده شده بود که قسمتی از نماز را به جماعت خوانده و در حین نماز حادثه ای [مرگ] برای او اتفاق بیفتد، کسانی که پشت سر او هستند باید چکار کنند؟ که ایشان در جواب فرموده باشند: پیکر پیش نماز عقب برده می شود و یکی از آن ها جلو می ایستد و نماز را تمام می کند. کسی که به بدن پیش نماز دست زده، باید غسل کند.

توقيع: کسی که جنازه پیش نماز را کنار کشیده تکلیفی جز شستن دست ندارد و اگر [در اثر جا به جا کردن امام جماعت] چیزی که نماز را باطل نماید اتفاق نیفتاده باشد، نماز را با مردم تمام کند. (۲)

ص: ۶۵۳

۱- مخاطب این جملات سفیر حضرت، حسین بن روح است و اگر مخاطب امام علیه السلام باشد این خطاب از روی تقیه بوده است.

۲- اگر مأمومی که پیش نماز را از محراب دور می کند، حرکاتی که نماز را باطل کند انجام نداده باشد، می تواند جای امام را بگیرد و نمازش را با جماعت دنبال کند و تمام نماید.

وروی عن العالم علیه السلام: إنَّ من مسَّ مِيتًا بحرارة غَسَل يديه ومن مسَّه وقد برد فعليه الغسل وهذا الإمام في هذه الحالة لا يكون مسَّه إلا بحرارة والعمل من ذلك على ما هو ولعلَّه يَنْحِيه بثيابه ولا يمسَّه، فكيف يجب عليه الغسل؟

التوقيع: «إِذَا مَسَّهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِلَّا غَسْلُ يَدِهِ».

وعن صلاة جعفر إذا سها في التسبيح في قيام أو قعود أو ركوع أو سجود وذكره في حاله أخرى قد صار فيها من هذه الصلاة هل يعيد ما فاته من ذلك التسبيح في الحالة التي ذكرها ولعلَّه يَنْحِيه بثيابه ولا يمسَّه، فكيف يجب عليه الغسل؟

التوقيع: «إِذَا سَهَا فِي حَالِهِ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ ذَكَرَ فِي حَالِهِ أُخْرَى قَضَى مَا فَاتَهُ فِي الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ [ه]».

[ادامه] و باز از عالم علیه السلام برای ما روایت شده است که ایشان فرموده اند: کسی که به مرده ای دست بزنند، در حالی که بدن میت هنوز گرم است، می بایست فقط دستش را بشوید و اگر بدن او سرد شده است باید غسل کند، و مس این امام در حالتی است که بدنش هنوز گرم است، پس عمل مس کننده باید چگونه باشد؟ اصلاً شاید امام جماعت را با لباس کنار بکشد و بدن او را مس نکنند، پس به چه دلیل غسل بر او واجب است؟

توقيع: وقتی در این حالت او را مس می کند، جز شستن دست، عمل دیگری بر او واجب نیست.

در مورد نماز جعفر [طیار] که اگر نماز گزار در حال قیام یا قعود یا رکوع یا سجود، در تسبیح اشتباهی بکند و در حالت دیگر متوجَّه شود، آیا تسبیحاتی را که فراموش کرده و نخوانده، باید در همان لحظه ای که یادش می آید بخواند یا این که از خواندن آن ها صرف نظر کرده و نمازش را ادامه دهد؟

توقيع: هر وقت در بین نماز جعفر چیزی را فراموش کرد و در جای دیگر از نماز به یادش آمد، در همان لحظه ای که یادش آمد، تسبیحاتی را که نخوانده بخواند.

وعن المرأة يموت زوجها هل يجوز أن تخرج في جنازته أم لا؟

التوقيع: «تَخْرُجُ فِي جِنَازَتِهِ».

وهل يجوز لها وهي في عدتها أن تزور قبر زوجها أم لا؟.

التوقيع: «تَزُورُ قَبْرَ زَوْجِهَا وَلَا تَبِيْتُ عَنْ بَيْتِهَا».

وهل يجوز لها أن تخرج في قضاء حق يلزمها أم لا تبرح من بيتها وهي في عدتها؟

التوقيع: «إِذَا كَانَ حَقُّ خَرَجَتْ وَقَضَتْهُ وَإِذَا كَانَتْ لَهَا حَاجَةٌ لَمْ يَكُنْ لَهَا مَنْ يَنْظُرُ فِيهَا خَرَجَتْ لَهَا حَتَّى تَقْضِيَ وَلَا تَبِيْتُ عَنْ مَنْزِلِهَا».

وروى في ثواب القرآن في الفرائض وغيرها: أَنَّ الْعَالَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَجِبَا لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ فِي صَلَاتِهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» كَيْفَ تَقْبَلُ صَلَاتَهُ.

در مورد زنی که همسرش می میرد، آیا جایز است که به دنبال جنازه او از خانه خارج شود یا خیر؟

توقيع: می تواند به دنبال جنازه اش حرکت کند.

چنین زنی آیا در ایام عدّه می تواند به زیارت قبر شوهرش برود یا نه؟

توقيع: به زیارت قبر شوهرش برود ولی شب را در خانه دیگری غیر از خانه خودش نخواست.

آیا جایز است که آن زن برای انجام کار لازمی از منزلش بیرون رود، یا این که تا وقتی در ایام عدّه است اجازه ندارد از خانه بیرون رود؟

توقيع: اگر به جهت گرفتن حقّ باشد بیرون رفته و انجام دهد، و زمانی که نیاز و حاجتی داشت و کسی نبود که آن نیاز و حاجت را برآورده سازد، به دنبال آن برود و حاجت خود را برآورده سازد، اما شب در جایی جز خانه خودش نماند.

در مورد ثواب قرائت قرآن در نمازهای واجب و غیر واجب، روایت شده که علی علیه السلام فرمودند: تعجب می کنم از کسی که در نمازش سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را نمی خواند، چگونه نمازش قبول می شود.

وروی ما زکت صلاه لم یقرأ فیها بقل هو الله أحد.

وروی أنّ من قرأ فی فرائضه «الهُمَزَه» أعطى من الدنيا، فهل يجوز أن یقرأ «الهُمَزَه»

ویدع هذه السور التي ذكرناها؟ مع ما قد روى أنه لا تقبل صلاه ولا تزكو إلا بهما.

التوقيع: «الثواب في السور على ما قد روى، وإذا ترك سورة مما فيها الثواب وقرأ قل

هو الله أحد» و «إنا أنزلناه» لفضلهما أعطى ثواب ما قرأ وثواب السورة التي ترك ويجوز أن يقرأ غير هاتين السورتين وتكون صلاته تامه ولكن يكون قد ترك الفضل».

وعن وداع شهر رمضان متى يكون؟ فقد اختلف فيه (أصحابنا) فبعضهم يقول: يقرأ في آخر ليله منه وبعضهم يقول: هو في آخر يوم منه إذا رأى هلال شوال.

و نیز روایت شده است: نماز کسی که سوره «قل هو الله أحد» را بخواند پاکیزه و پاک نیست.

و همچنین روایت شده است: کسی که در نمازهای واجبش سوره «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» را بخواند به اندازه دنیا به او ثواب داده می شود. پس آیا جایز است که سوره «هُمَزَه» را بخواند و سوره های نامبرده را ترک کند؟ با آن که روایت شده بود که نماز جز با قرائت آن دو سوره [قدر و توحید] قبول نمی شود و پاک و پاکیزه نمی گردد؟

توقيع: ثواب آن سوره ها به همان اندازه است که روایت شده و وقتی سوره ای را که در آن ثوابی ذکر شده ترک نموده و به خاطر فضیلتش، دو سوره «قدر» و «اخلاص» را بخواند، هم ثواب این دو سوره را به او می دهند و هم ثواب سوره ای را که ترک نموده است. و جایز است که سوره ای دیگر غیر از این دو را بخواند و نمازش تمام و درست است، لکن این فضیلت را ترک کرده است.

و اما وداع ماه رمضان که چه وقت می باشد؟ زیرا بزرگان ما در آن اختلاف کرده اند؛ برخی از آن ها می گویند: در آخرین شب ماه رمضان خوانده می شود [دعای وداع ماه رمضان] و بعضی دیگر می گویند: در روز آخر، وقتی هلال ماه شوال دیده شد باید خواند شود.

التوقيع: «الْعَمَلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيَالِيهِ، وَالْوِدَاعُ يَقَعُ فِي آخِرِ لَيْلِهِ مِنْهُ، فَإِنْ خَافَ أَنْ يَنْقُصَ جَعَلَهُ فِي لَيْلَتَيْنِ».

وعن قول الله - عز وجل - «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَعْنَى بِهِ «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» ما هذه القُوَّةُ «مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ» ما هذه الطاعة وأين هي؟

توقيع: عمل در ماه رمضان، در شب های آن ماه است و وداع نیز در شب آخر ماه رمضان خوانده می شود. پس اگر برسد که ماه کمبود داشته باشد [بیست و نه روز باشد] آن را در دو شب آخر بخواند.

در مورد قول خداوند متعال در قرآن که می فرماید: «همانا آن گفتار پیامبری بزرگوار است.» (۱)

آیا مقصود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است؟ و در آیه «نیرومند است و در پیشگاه دارنده عرش جایگاهی دارد» (۲)

این قوه چیست؟ و نیز در آیه «در آنجا اطاعت شونده و امین است» (۳)

این اطاعت چیست و در کجا است؟ (۴)

ص: ۶۵۷

۱- .سوره تکویر / آیه ۱۹.

۲- .سوره تکویر / آیه ۲۰.

۳- .سوره تکویر / آیه ۲۱.

۴- . برای این سؤال جوابی نیامد. ممکن است عدم پاسخ گویی حضرت از این جهت بوده باشد که ضرورتی در جواب نبوده و سطح سائل مطابق جواب سؤال نبوده است و در این مسأله ایشان از رسول خدا و اجداد طاهری نشان علیهم السلام تبعیت کرده اند و از طرفی روایاتی از ناحیه اهل بیت علیهم السلام رسیده است که دال بر این مطلب است که سؤال کردن از امام واجب و لازم است، اما جواب دادن برایشان واجب نیست. به جهت این که صلاح واقعی فرد سائل را ایشان تشخیص می دهند و به همه امور، علم و آگاهی کامل دارند. مرحوم کلینی با سند متصل از محمد بن و شاء روایت می کند که او گفت: «سألت الرضا علیه السلام فقلت له: جعلت فداك «فَسْ - لَوْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فقال: نحن اهل الذكر و نحن المسؤلون. قلت: فانتم المسؤلون و نحن السائلون. قال: قلت حقا علينا أن نسألكم؟ قال: نعم. قلت: حقا عليكم ان تجيبونا. قال: لا، ذاك الينا، ان شئنا فعلنا وإن شئنا لم نفعل، اما تسمع قول الله تبارك و تعالى «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ کافی / ج ۱، ص ۲۱۰ باب اهل الذكر، ح ۳.

فَرَأَيْكَ أَدَامَ اللَّهِ عَزَّكَ بِالتَّفْضِلِ عَلَيَّ بِمَسْأَلِهِ مِنْ تَثَقُّ بِهِ مِنْ الْفُقَهَاءِ عَنْ هَذِهِ الْمَسَائِلِ وَإِجَابَتِي عَنْهَا مَنْعًا مَعَ مَا تَشْرَحُهُ لِي مِنْ أَمْرِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَالِكِ الْمَقْدَمِ ذَكَرَهُ بِمَا

يَسْكُنُ إِلَيْهِ وَيَعْتَدُّ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدَهُ وَتَفْضُلِ عَلَيَّ بِدَعَاءِ جَامِعِ لِي وَإِلِخْوَانِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

فَعَلْتُ مِثَابًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

التوقيع: «جَمَعَ اللَّهُ لَكَ وَإِلِخْوَانِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

أطال الله بقاءك وأدام عزك وتأييدك وكرامتك وسعادتك وسلامتك وأتم نعمته عليك وزاد في إحسانه إليك وجميل مواهبه لديك وفضله عندك وجعلني من كل سوء ومكروه فداك وقدمني قبلك، الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله أجمعين.

پس نظر شما که خداوند عزت و احترامتان را مستدام بدارد، درباره سؤالاتی که افراد مورد اطمینان از فقها نموده اند چیست؟ بر من منت گذارده و پاسخ کامل این سؤالات را با شرحی که درباره علی بن محمد بن حسین بن مالک که قبلاً اسمش برده شد، مرقوم فرمایید. به طوری که موجب آرامش او شود و به لطف پروردگار بدان دل ببندد و مطمئن شود. با دعایی که برای دنیا و آخرت من و برادرانم مؤثر باشد بر من تفضل واحسان بفرمایید.

اگر چنین کنید، ان شاء الله کار پر اجر و ثوابی را انجام داده اید.

توقيع: خداوند بر تو و برادران خیر دنیا و آخرت را جمع و فراهم فرماید.

[بخش پایانی نامه] خداوند عمر مبارک شما را طولانی و عزت و تاییدات و کرامت و سعادت و سلامت شما را پایدار فرماید، نعمت هایش را بر وجود شما افزایش دهد، در احسان و فضلش نسبت به تو بیفزاید، زیباترین مواهب و عنایاتش را برای تو قرار دهد، فضل و کرمش را نزد تو گذارد [تو را مظهر فضلش فرماید] و در هر پیشامد بدی من را فدایی و پیش مرگ شما فرماید: «الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله أجمعين».

۳۴۶ - من کتاب آخر: فرأیک آدم الله عزک فی تأمیل رقتی، والتفضل بما یسهل لأضیفه إلی سائر آیادیک علیّ، واحتجت آدم الله عزک أن تسأل لی بعض الفقهاء عن المصلی إذا قام من التشهد الأوّل للركعه الثالثه هل یجب علیه أن یکبر؟ فإن بعض أصحابنا قال: لا یجب علیه التکبیر ویجزیه أن یقول بحول الله وقوته أقوم وأقعد.

الجواب: قال: إن فیهِ حَدِيثَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالِهِ إِلَى حَالِهِ أُخْرَى فَعَلَيْهِ تَكْبِيرٌ وَأَمَّا الْآخَرُ فَإِنَّهُ رُوِيَ أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ، ثُمَّ جَلَسَ، ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ

۵۴ / ۳۴۶ - نامه ای دیگر: (۱)

خداوند عزت و احترامتان را مستدام فرماید، خواستار نظر شما هستم در این که نامه ام را ملاحظه کرده و با آسان کردن مشکل، بر من تفضل بفرمایید تا این لطف را بر سایر الطاف و محبت های شما نسبت به خودم بیفزایم. خداوند عزت تو را دائمی فرماید، احتیاج دارم به این که برای من از بعضی از فقها (۲)

این سؤال را بررسی؛ نماز گزار وقتی پس از تشهد اوّل، برای رکعت سوم برمی خیزد، آیا واجب است که تکبیر بگوید؟ چرا که بعضی از علما و بزرگان ما معتقدند که تکبیر بر او واجب نیست و گفتن: «بحول الله وقوته أقوم واقعد»؛ «به حول و قوه خداوندی بر می خیزم و می نشینم» کفایت می کند.

پاسخ: در این باره دو حدیث هست: یکی این که «هرگاه در نماز از حالتی به حالتی دیگر منتقل می شود، باید تکبیر بگوید» و اما حدیث دیگر این که «هرگاه سرش را از سجده دوم برداشت و تکبیر گفت و نشست و بعد برخاست، در قیام بعد از قعود

ص: ۶۵۹

۱- . نامه از محمد بن عبدالله حمیری و خطاب به سفیر امام، حسین بن روح است، ولی جواب از امام زمان علیه السلام است که به دست حسین بن روح صادر شده است.

۲- . مراد از بعضی از فقها، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه است که به خاطر احتیاط و تقیه به این عنوان آمده است.

عَلَيْهِ لِلْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ وَكَذَلِكَ التَّشَهُدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى وَبِأَيْهِمَا أَخَذَتْ مِنْ جِهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَابًا.

وعن الفص الخماهن هل تجوز فيه الصلاة إذا كان في إصبعة؟

الجواب: فِيهِ كِرَاهَةٌ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ وَفِيهِ إِطْلَاقٌ وَالْعَمَلُ عَلَى الْكِرَاهِيَّةِ.

وعن رجل اشترى هديا لرجل غائب عنه، وسأله أن ينحر عنه هديا بمنى، فلما أراد نحر

[نشستن] تکبیر گفتن لازم نیست. در تشهد اول نیز به همین ترتیب، عمل را انجام دهد، به هر حال به هر کدام از این دو حدیث عمل کند، درست است.

أما سؤال در مورد شخصی که در حال نماز انگشتی در دست دارد که نگین آن حدید(۱)

است، آیا نمازش صحیح است یا خیر؟

پاسخ: [در این مورد نیز دو روایت است] اول این که نماز خواندن با آن کراهت دارد، ولی حدیث دوم اطلاق دارد [یعنی نهی در این باره به ما نرسیده است] لکن به روایت کراهت عمل شود.(۲)

و از مردی که شتری به عنوان هدی [قربانی حج] برای شخص دیگری که در مراسم حج نبوده خریداری کرده، و آن مرد از او خواسته که شتر را در منی قربانی کند، او هم

ص: ۶۶۰

۱- . کلمه خُماهن به معنای سنگی است که بسیار سخت است و عرب به آن حجر حدیدی یا سنگ آهنی می گوید و از آن نگین انگشتی می سازند.

۲- . این نحوه جواب دادن در واقع، به وجود آوردن زمینه اجتهاد و استنباط حکم در وجود حمیری است و به این خاطر است که ملکه اجتهاد حمیری رشد کرده و به تکامل علمی برسد، بنابراین یکی از کارهای مهم معصومین علیهم السلام این بوده است که استعداد اصحاب خود را تربیت و شکوفا کرده و برای آن ها جایگاه علمی بالایی ایجاد می کردند و به همین دلیل امام علیه السلام جواب را با فروعش که نیاز یک فقیه برای فقاهت است عنوان می فرمایند، تا راه برای اجتهاد و استنباط سائل باز باشد.

الهدى نسی اسم الرجل ونحر الهدى، ثم ذكره بعد ذلك أيجزى عن الرجل أم لا؟

الجواب: لا بأس بذلك وقد أجزأ عن صاحبه.

وعندنا حاكه مجوس يأكلون الميتة ولا يغتسلون من الجنابه وينسجون لنا ثيابا، فهل تجوز الصلاة فيها [من] قبل أن تغسل؟

الجواب: لا بأس بالصلاة فيها.

وعن المصلّي يكون في صلاة الليل في ظلمه، فإذا سجد يغلط بالسجاده ويضع جبهته على مسح أو نطع، فإذا رفع رأسه وجد السجاده، هل يعتدّ بهذه السجده أم لا يعتدّ بها؟

الجواب: ما لم يثبتوا جالسا فلا شيء عليه في رفع رأسه لطلب الخمره.

زمانی که می خواهد قربانی را نحر کند نام آن شخص را فراموش کرده و قربانی را

نحر کرده، و بعدا نام او به یادش آمده است؛ آیا این قربانی از جانب شخص غایب قبول است و کفایت می کند یا نه؟

پاسخ: اشکال ندارد و از طرف او کفایت می کند.

و در کنار ما ریسندگان و بافندگان مجوسی هستند که مردار می خورند، از جنابت هم غسل نمی کنند و برای ما لباس هایی می بافند، آیا جایز است که در این لباس پیش از آن که شسته شود، نماز خواند.

پاسخ: نماز خواندن در این لباس ها اشکالی ندارد.

نمازگزارى که در تاریکی، نماز شب می خواند، وقتی به سجده می رود اشتباها به جای سجاده، پیشانی را بر روی فرش و یا پوست زیر پا می گذارد و بعد که سر بر می دارد سجاده [آنچه را که سجده بر آن صحیح است] را پیدا می کند. آیا به آن سجده اکتفا کند یا این که بار دیگر به سجده برود؟

پاسخ: مادامی که کاملاً ننشسته، اشکالی ندارد که سر بلند کند و دنبال مهر و سجاده اش بگردد.

وعن المحرم يرفع الظلال هل يرفع خشب العماريه أو الكنيسه ويرفع الجناحين أم لا؟

الجواب: لَا شَيْءَ عَلَيْهِ فِي تَرْكِهِ وَجَمِيعِ الْخَشْبِ.

وعن المحرم يستظل من المطر بنطح أو غيره جذرا على ثيابه وما في محمله أن يبتل، فهل يجوز ذلك؟

الجواب: إِذَا فَعَلَ (ذَلِكَ) فِي الْمَحْمِلِ فِي طَرِيقِهِ فَعَلَيْهِ دَمٌ.

والرجل يحج عن أجره، هل يحتاج أن يذكر المذى حج عنه عند عقد إحرامه أم لا؟ وهل يجب أن يذبح عمن حج عنه وعن نفسه أم يجزیه هدی واحد؟

الجواب: يَذْكُرُهُ، وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا بَأْسَ.

و از مُحْرَم که باید سایه بان را بردارد، آیا سقف کجاوه یا محمل و چوب دو طرف آن را نیز لازم است بردارد یا نه؟

پاسخ: اشکال ندارد که تخته ها را به حال خود رها کند و همچنین چوب های به کار رفته در محمل را [شاید مقصود چوب هایی بوده که اسکلت محمل را تشکیل می دادند].

مُحْرَمی که به خاطر ریزش باران، چتری از چرم یا غیر آن بالای سرش می گیرد تا لباس ها و وسایلش که در محمل هست خیس نشود، آیا این کار جایز است؟

پاسخ: اگر این عمل را روی محمل و زمان حرکت و در راه مکه انجام دهد باید قربانی کند.

درباره شخصی که به صورت استیجاری از طرف شخص دیگری به حج رفته است، آیا زمان محرم شدن لازم است نام آن شخص را ببرد یا خیر؟ و آیا واجب است که هم از جانب آن کسی که حج برایش نموده و هم از جانب خودش ذبح کند و یا این که یک قربانی از طرف هر دو نفر کفایت می کند؟

پاسخ: نام او را به یاد بیاورد و اگر چنانچه نام او را هم نبرد، اشکالی ندارد. (۱)

ص: ۶۶۲

۱- . در کتاب شریف «کلمه الامام المهدی علیه السلام» تألیف مرحوم آیت الله سید حسن شیرازی در جواب آمده است: «قد یجزيه هدی و احد وان لم یفعل فلا بأس؛ یعنی یک قربانی کفایت می کند و اگر هم نام او را نبرد اشکالی ندارد.»

وهل يجوز للرجل أن يحرم في كساء خز أم لا؟

الجواب: لا بأس بذلك وقد فعله قوم صالحون.

وهل يجوز للرجل أن يصلّي وفي رجليه بطيخ لا يغطّي الكعيبين أم لا يجوز؟

الجواب: جائز.

ويصلّي الرجل ومعه في كفه أو سراويله سكين أو مفتاح حديد هل يجوز ذلك؟

الجواب: جائز.

و[عن] الرجل يكون مع بعض هؤلاء ومتصلاً بهم يحجّ ويأخذ على الجادّه ولا يحرمون

و آیا جایز است که مرد در لباس خزّ (پشم) احرام ببندد یا نه؟

پاسخ: اشکالی ندارد، این کار را عدّه ای از صلحا و افراد شایسته انجام داده اند. (۱)

آیا جایز است که مردی با کفش روباز [کفشی که فقط زیر پا را می پوشاند و روی پا با بند بسته شده باشد] نماز بخواند یا نه؟

پاسخ: جایز است.

درباره مردی که در حال نماز در آستین و یا شلوارش، چاقو و یا کلید آهنی دارد، آیا این نماز درست است؟

پاسخ: جایز است.

درباره مردی که همراه بعضی از اهل سنت است و با آن ها به حجّ می رود و یا این که در جاده با آن ها همسفر می شود، در

حالی که آن ها در مسلخ احرام نمی بندند، آیا بر این مرد

ص: ۶۶۳

۱- از نحوه جواب که حضرت به عمل صالحان استناد کرده، ممکن است مراد، اهل بیت علیهم السلام بوده باشد که عمل ایشان دلیل و حجّت است و حضرت برای حفظ احتیاط بیشتر از این جمله استفاده فرموده اند.

هؤلاء من المسلخ، فهل يجوز لهذا الرجل أن يؤخر إحرامه إلى ذات عرق فيحرم معهم لما يخاف الشهره أم لا يجوز أن يحرم إلا من المسلخ؟

الجواب: يُحْرَمُ مِنْ مِيقَاتِهِ، ثُمَّ يَلْبَسُ [الثَّيَابَ] وَيُلْبِي -^{٢٠} فِي نَفْسِهِ، فَإِذَا بَلَغَ إِلَى مِيقَاتِهِمْ أَظْهَرَ.

وعن لبس النعل المعطون فإن بعض أصحابنا يذكر أن لبسه كراهه.

(الجواب: جائز ذلك ولا بأس به).

وعن الرجل من وكلاء الوقف يكون مستحلاً لما في يده لا يرع عن أخذ ماله، ربما نزلت

جائز است که احرامش را عقب بیندازد تا برسند به ذات عرق(۱).

و برای این که شناخته نشود آنجا احرام ببندد یا این که این عمل جایز نیست و می بایست از مسلخ احرام ببندد؟

پاسخ: از میقات خودش احرام ببندد، بعد روی آن لباس پوشیده و در دل خودش لبیک را بگوید، آن گاه که به میقات آن ها رسید، احرامش را ظاهر کند.

آیا پوشیدن نعل معطون [کفشی که از پوست بو گرفته، درست می شود] که بعضی از بزرگان ما آن را مکروه می دانند، جایز است یا نه؟

پاسخ: جایز است و اشکالی ندارد.

و از مردی که از متصدیان و متولیان وقف است و آنچه را که در دست اوست حلال می شمارد [از اموال وقفی در مصارف شخصی خودش استفاده می کند] و پرهیز و تقوی ندارد، آیا می شود از مال او گرفت؟ و چه بسا گاهی اوقات به محل سکونت او می روم

ص: ۶۶۴

۱- . در بین مکه و مدینه، دومین میقاتی که حجاج از آنجا احرام می بندند و حدوداً یکصد کیلومتر از مکه دور است، وادی عقیق نام دارد، این مکان میقات اهل عراق است و از سمت عراق اولین جایگاه در این وادی [مسلخ] نام دارد و وسط آن [عمره] و قسمت آخر آن به [ذات عرق] معروف است. شیعیان از مسلخ احرام می بندند و اهل سنت از ذات عرق و در مواردی که تقیّه ایجاب کند، احرام را باید تا ذات عرق تأخیر انداخت. در این صورت حاجی باید مخفیانه لبیک بگوید و لباس هم بپوشد تا برسد به ذات عرق.

فی قریه وهو فیها أو أدخل منزله وقد حضر طعامه فیدعونی إلیه فإن لم آکل من طعامه عادانی علیه وقال: فلان لا یتحلّ أن یأکل من طعامنا، فهل یجوز لی أن آکل من طعامه وأتصدّق بصدقه؟ وکم مقدار الصدقه؟ وأن أهدی هذا الوکیل هدیّه إلی رجل آخر، فأحضر فیدعونی أن أنال منها وأنا أعلم أنّ الوکیل لا یرع عن أخذ ما فی یده فهل (علیّ) فیہ شیء إن أنا نلت منها؟

الجواب: إن كان لهذا الرجل مال أو معاش غیر ما فی یده فكل طعامه وأقبل برّه وإلا فلا.

وعن الرجل [ممن] یقول بالحق ویری المتعه ویقول بالرجعه، إلا أنّ له أهلاً موافقه له فی جمیع أمره وقد عاهدھا أن لا یتزوج علیھا [ولا یتمتع] ولا یتسرى وقد فعل هذا منذ بضع

و او هم در آنجا است، یا این که داخل منزلش شده و از غذایش برای من حاضر می کند و مرا برای صرف غذا دعوت می کند، پس اگر از غذایش نخورم با من دشمنی کرده و می گوید: فلانی خوردن غذای ما را حلال نمی داند، آیا جایز است که از غذای او بخورم و در مقابل آن صدقه ای پردازم؟ و [اگر جایز است] مقدار صدقه چه اندازه است؟ و اگر این شخص به کس دیگری هدیه ای داد و من نزد او رفته و او مرا دعوت کند که در آن هدیه تصرفی کنم در حالی که من می دانم که آن متصدی وقف، در گرفتن اموال تقوا را مراعات نمی کند، آیا اگر من در آن هدیه تصرف کنم چیزی بر من واجب است یا نه؟

پاسخ: اگر آن مرد، مال شخصی یا درآمدی غیر از اموال وقفی که در دست اوست دارد، غذایش را بخور و احسانش را بپذیر و الا غذا را نخور و احسانش را نپذیر.

سؤال: مردی از شیعیان که قائل به حق است [اعتقاد به ولایت دارد] و متعه را جایز می داند و به رجعت هم معتقد است، وی زنی دارد که با او هم عقیده است ولی با او عهد و پیمان بسته است که بر روی او زنی نگیرد و متعه [و ازدواج موقت هم] نکند و یا کنیزی را به عنوان همسری نگیرد، این عهد بیش از ده سال برجا بوده و به قولش وفادار

عشره سنه ووفى بقوله، فرَبَّما غاب عن منزله الأشهر فلا يتمتع ولا تتحرّك نفسه أيضا لذلك، ويرى أنّ وقوف من معه من أخ وولد وگلام ووكيل وحاشيه ممّا يقلّله فى أعينهم، ويحبّ المقام على ما هو عليه محبّه لأهله وميلاً إليها وصيانه لها ولنفسه لا يحرم المتعه بل يدين الله بها، فهل عليه فى تركه ذلك مآثم أم لا؟

الجواب: (فى ذلك) يَسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ تَعَالَى [بِالْمُنْعَةِ] لِيُزُولَ عَنْهُ الْحَلْفُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ وَلَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً.

فإن رأيت أدام الله عزك أن تسأل لى عن ذلك وتشرحه لى وتجب لى فى كلّ مسأله بما العمل به،

مانده است، چه بسا بعضى از اوقات چندین ماه در منزلش نیست و به مسافرت می رود، متعه نمی کند و شهوتش هم تحریک نمی شود و فکر می کند که مطلع شدن همراهانش؛ اعم از برادر، فرزند، نوکر و کارگزار و اطرافیان موجب بی اعتباری او در نظر آنان می گردد، و به خاطر دوستی و محبتی که به همسر خود دارد، دوست دارد بر عهدهی که بسته پایبند باشد و نفس خودش را حفظ و صیانت کند، نه این که او متعه را حرام بداند، بلکه به آن معتقد است، آیا در این که متعه را ترک کرده، مرتکب معصیت شده یا نه؟

پاسخ: بر او مستحب است که خدا را در مورد متعه اطاعت کند؛ اگرچه یک مرتبه هم شده است، تا عهدهی (۱)

که بر مخالفت سنت و معروف بسته است از بین برود.

[دنبال این نامه خطاب به حسین بن روح به این ترتیب آمده است که] پس اگر صلاح دانستی - که خداوند عزت شما را پایدار کند - این سؤالات را برای من از آن حضرت بپرسی و برای من شرح داده و دستورالعمل هر یک را برای من بنویسی و منت خود را

ص: ۶۶۶

۱- . کلمه حلف با کسر «حاء» است به معنای عهد، پیمان، اتحاد بستن و دوستی صادق است که اینجا مقصود همان عهد است و حلف با فتح «حاء» [حَلْفٌ] به معنای قسم است.

وتقلدني المنه في ذلك، جعلك الله السبب في كل خير وأجراه على يدك، فعلت مثابا إن شاء الله.

أطال الله بقاءك وأدام عزك وتأييدك وسعادتك وسلامتك وكرامتك وأتم نعمته عليك وزاد في إحسانه إليك وجعلني من السوء فداك وقدمني عنك وقبلك الحمد لله رب العالمين

وصلّى الله على محمد النبي وآله وسلّم كثيرا.

قال ابن نوح: نسخت هذه النسخة من المدرجين القديمين الذين فيهما الخط والتوقيعات.

وكان أبو القاسم رحمه الله من أعقل الناس عند المخالف والموافق ويستعمل التقيّه.

۳۴۷- فروى أبو نصر هبه الله بن محمد قال: حدّثني أبو عبد الله بن غالب حمو أبي الحسن بن أبي الطيب قال: ما رأيت من هو أعقل من الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح ولعهدي به

برگردن من بگذاری - خداوند شما را وسیله هر خیری قرار دهد و آن را به دست شما جاری فرماید - اگر این کار را انجام بدهی کار شایسته و موجب ثوابی انجام داده ای.

خداوند عمر تو را دراز و طولانی فرموده، عزت و تأیید و سعادت و سلامت و بزرگواری ات را مستدام کند، نعمتش را بر تو تمام گرداند و احسانش را در حقّ تو بیفزاید، و در هر بلا و پیش آمد بدی، مرا فدایی تو قرار دهد و مرگ مرا پیش از تو مقرر فرماید. حمد و ستایش مخصوص پروردگار دو جهان است و درود و سلام فراوان بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او باد.

ابن نوح گفته است: این نسخه را از دو طومار قدیمی که خط و توقيعاتی در آن ها بود، نسخه برداری کردم.

ادامه بحث در مورد فضایل حسین بن روح رحمه الله

ابوالقاسم حسین بن روح از نظر مخالف [علمای اهل سنت] و موافق [شیعیان اهل بیت علیهم السلام] عاقل ترین مردم زمانه اش بود و البته به تقيّه عمل می کرد.

۵۵ / ۳۴۷- ابو نصر هبه الله بن محمد گفته است: ابو عبد الله بن غالب پدرزن برادرم ابی الحسن بن ابی طیب گفت: من عاقل تر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیدم. یک

یوما فی دار ابن یسار وکان له محلّ عند السید والمقتدر عظیم، وکانت العامّه أيضا تعظّمه وکان أبوالقاسم یحضر تقيّه وخوفا.

وعهدی به وقد تناظر اثنان، فزعم واحد أنّ أبابکر أفضل النَّاس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله، ثمّ عمر ثمّ علیّ وقال الآخر: بل علیّ أفضل من عمر، فزاد الکلام بينهما.

فقال أبوالقاسم رضی الله عنه: الّذی اجتمعت الصحابه علیه هو تقدیم الصّدیق، ثمّ بعده الفاروق، ثمّ بعده عثمان ذوالنورین، ثمّ علیّ الوصی وأصحاب الحديث علی ذلك وهو الصحيح عندنا.

روز او را در خانه ابن یسار زیارت کردم که نزد سید(۱)

و مقتدر [خلیفه زمان] جایگاه بلندی داشت، و عامه هم به او خیلی احترام می گذاشتند. ابوالقاسم حسین بن روح هم به خاطر رعایت تقيّه و خوف [از به خطر افتادن جان امام و شیعیان در خانه ابن یسار] حاضر می شد.

یک وقت ملاقات من با حسین بن روح مصادف شد با مناظره دو نفر که یکی از آن ها گمان می کرد که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر با فضیلت ترین مردم است و پس از او عمر و بعد از آن دو علی علیه السلام برترین مردمند و دومی می گفت که مقام علی از عمر بالاتر است.

ابوالقاسم حسین بن روح اظهار نظر کرده و گفتند: آنچه که صحابه بر آن اجماع دارند عبارت است از مقدم بودن صدیق، سپس فاروق،(۲)

بعد از او عثمان صاحب دو نور و بعد علی وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است و اصحاب حدیث همین اعتقاد را دارند و در نظر ما هم همین صحیح است.

ص: ۶۶۸

۱- در نسخه دیگری به جای کلمه «سید»، «سیده» آمده است که مراد مادر متوکل عباسی است.

۲- صدیق و فاروق از اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام است که اهل سنّت، صدیق را؛ یعنی تصدیق کننده حقّ در مورد ابوبکر و فاروق؛ یعنی کسی که بین حقّ و باطل فرق می گذارد و فارق حقّ و باطل است را در مورد عمر به کار می برند، درحالی که طبق احادیث صریح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقصود علی علیه السلام است. اگرچه با عبارت «الوصی» تصریح کرده که علی علیه السلام جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

فبقي من حضر المجلس متعجباً من هذا القول وكان العامه الحضور يرفعونه على رؤوسهم وكثر الدعاء له والظعن على من يرميه بالرّفص.

فوقع على الضحك فلم أزل أتصبر وأمنع نفسي وأدسّ كمي في فمي، فخشيت أن أفتضح، فوثبت عن المجلس ونظر إلى ففطن بي، فلمّا حصلت في منزلي فإذا بالبواب يطرق، فخرجت مبادراً فإذا بأبي القاسم الحسين بن روح رضى الله عنه راكبا بغلته قد وافاني من المجلس قبل مضيه إلى داره.

فقال لي: يا أبا عبد الله! أيّدك الله لم ضحكت؟ فأردت أن تهتف بي كأنّ الذيقلته عندك ليس بحقّ؟

كسانی که در مجلس حاضر بودند [شعیه و سنی] از این کلام حسین بن روح شگفت زده شدند و عامه [اهل سنت] او را روی سر گذاشته و خیلی برایش دعا کردند و کسانی که او را متهم به رافضی بودن کرده بودند را سرزنش کردند. [و از اهل سنت بودن حسین بن روح دفاع کردند].

من [با شنیدن این کلام آن هم از نایب امام علیه السلام از تعجب] به شدت خنده ام گرفته بود و به زحمت خودم را کنترل کردم و آستین لباسم را در دهانم کردم و جلوی خودم را گرفتم و بسیار ترسیدم که مبادا رسوا شوم [و از تکلیف تقیه خارج شوم و آن ها بفهمند که شیعه هستم] بنابراین به سرعت از آن مجلس برخاستم [در همین حین] حسین بن روح به من نگاه کرد و پی به مسأله برد. به منزل که رسیدم، کسی درب خانه را به صدا

درآورد، رفتم و درب منزل را باز کردم، دیدم که حسین بن روح رحمه الله روی مرکب خودش نشسته بود و پیش از آن که به خانه اش برود به سراغ من آمده بود، خطاب به من گفت: ای بنده خدا - خدا تأییدت کند - چرا خندیدی؟ می خواستی با این کارت مرا به خطر بیندازی؟ گویا آنچه را که گفتم از نظر تو حق نبود؟! (۱)

ص: ۶۶۹

۱- . باتوجه به خفقان موجود در جامعه از این سؤال حسین بن روح می توان به خوبی فهمید که نزدیکان او می بایست در همه حال، در خلوت و جلوت، و پنهان و آشکار دست از تقیه بر ندارند تا مبادا یک وقت ناخواسته اعتقاد حق را بروز داده و موجب ریخته شدن خون مؤمنین بشوند.

فقلت: کذاک هو عندی.

فقال لی: اتق الله أيها الشيخ فإني لا أجعلك في حل، تستعظم هذا القول مني، فقلت: يا سيدي رجل يرى بأنه صاحب الإمام ووكيله يقول ذلك القول لا- يتعجب منه و[لا-] يضحك من قوله هذا؟ فقال لي: وحياتك لئن عدت لأهجرتك وودعني وانصرف.

۳۴۸ - قال أبو نصر هبة الله بن محمد: حدّثني أبو الحسن بن كبرياء النوبختي قال: بلغ الشيخ أبو القاسم رضي الله عنه أنّ بؤابا كان له على الباب الأوّل قد لعن معاويه وشتمه، فأمر بطرده وصرفه عن خدمته، فبقي مدّة طويله يسأل في أمره فلا والله ما ردّه إلى خدمته وأخذ به بعض الأهل فشغله معه كلّ ذلك للتقيّه.

گفتم: اعتقاد من مثل شماست. به من گفت: ای شیخ! از خدا بترس که [چنانچه این عمل را تکرار کنی] حلال نمی کنم، این حرف را از من جدی بگیر و مواظب باش. گفتم: ای مولای من! کسی که خودش وکیل و مصاحب امام علیه السلام است این حرف را می زند، آیا کلام او تعجب ندارد؟! و از این حرف نخندد؟! به من گفت: به جانت قسم که اگر یک بار دیگر این را بگویی [که من وکیل امام هستم] از تو جدا شده و رهایت می کنم. بعد خداحافظی کرد و رفت.

۳۴۸ / ۵۶ - ابو نصر هبة الله بن محمد گفته است: ابوالحسن بن کبریا به من گفت: به شیخ ابوالقاسم خبر دادند که نگهبان درب اوّل [دربی که مشرف به محل عبور و مرور مردم است] معاویه را لعن و نفرین می کند. ابوالقاسم فوری امر کرد تا او را اخراج کرده و راندند، مدّت زیادی به این ترتیب گذشت و دائماً در مورد او از حسین بن روح خواهش می شد تا نگهبان را [به محل خدمتش] باز گرداند، اما به خدا قسم ایشان آن خدمت کار را برنگرداند، تا این که یکی از نزدیکان ایشان او را با خود به کار مشغول کرد.

همه این کارها را حسین بن روح به خاطر تقیّه انجام می داد.

ص: ۶۷۰

۳۴۹ - قال أبو نصر هبة الله: وحَدَّثني أبو أحمد درانويه الأبرص الذي كانت داره في درب القراطيس قال: قال لي: إني كنت أنا وإخوتي ندخل إلى القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه نعامله قال: وكانوا باعه ونحن مثلاً عشرة تسعه نلعه وواحد يشكك، فنخرج من عنده بعد ما دخلنا إليه تسعه نتقرب إلى الله بمحبته وواحد واقف، لأنه كان يجارينا من فضل الصحابه ما روينا وما لم نروه، فنكتبه لحسنه عنه رضي الله عنه.

۳۵۰ - وأخبرني الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس أحمد بن علي بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد الكاتب ابن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضي الله عنه أن قبر أبي القاسم الحسين بن روح في النوبختيه في الدرب الذي كانت فيه دار علي بن أحمد النوبختي النافذ إلى التل وإلى الدرب الآخر وإلى قنطره الشوك رضي الله عنه.

۳۴۹ / ۵۷ - ابو نصر هبة الله گفته است: ابواحمد درانويه ابرص [مبتلا به بیماری برص] که خانه اش در دروازه قراطيس واقع شده بود برای من تعريف کرد: من و چند تن از برادران و دوستانم به خدمت ابوالقاسم حسين بن روح رحمه الله رفتيم که با او معامله داشته باشيم. دوستان ما همه بازرگان بودند. ما ده نفر بوديم که نه نفر از آن ها او را لعن کرده و ايشان را مستوجب لعن می دانستند و يك نفر باقی مانده هم نسبت به او تردید داشت، ولی زمانی که از محضر او خارج شدیم نه نفر از آن ده نفر به واسطه محبت حسين بن روح به خداوند تقرب می جستند، و فقط يك نفر مردد بوده و توقف کرد، چرا که او درباره صحابه پیامبر برای ما احاديثی نقل کرد که بخشی از آن ها را شنیده بوديم و برخی را نشنیده بوديم و به خاطر حسن نقل و روایت آن ها توسط ايشان تمام احاديث را نوشتيم؛ خداوند از او راضی باشد.

۳۵۰ / ۵۸ - ابی نصر هبة الله بن محمد کاتب، نوه ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری رحمه الله

گفته است: محل قبر ابوالقاسم حسين بن روح - خداوند از او راضی شود - در محله نوبختيه بغداد در نزديکی دروازه ای است که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا بود، و راه از آنجا به سمت دروازه ديگر و پل شوک بغداد می رفت.

قال: وقال لي أبو نصر: مات أبو القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه في شعبان سنة ست وعشرين وثلاثمائة وقد رويت عنه أخبارا كثيرة.

۳۵۱ - منها ما أخبرني به الحسين بن عبيد الله، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري رحمه الله قال: حدثني الشيخ أبو القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه قال: اختلف أصحابنا في التفويض وغيره، فمضيت إلى أبي طاهر بن بلال في أيام استقامته فعرفته بالخلاف، فقال: أخرجني فأخترته أياما فعدت إليه فأخرج إلي حديثا بإسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

راوی می گوید که ابونصر به من گفت: ابوالقاسم حسین بن روح در ماه شعبان سال ۳۲۶ ه. ق دار فانی را وداع گفت و از ایشان اخبار زیادی روایت شده است.

۳۵۱ / ۵۹ - ابو عبد الله حسين بن علي بن سفيان بزوفري رحمه الله گفته است: شيخ بزرگوار ابوالقاسم حسين بن روح رحمه الله گفت: علمای ما در خصوص مسأله تفويض و مسائل دیگر اختلافی داشتند، در زمان استقامت ابوطاهر بن بلال (۱)

[و پیش از آن که منحرف شود] به نزد او رفتم و اختلاف ایجاد شده را به اطلاعش رساندم، وی گفت: به من مهلت بده. من هم چند روزی به او مهلت دادم و بعد پیش او برگشتم، پس حدیثی را با اسناد به امام صادق علیه السلام برای من بیرون آورد که امام علیه السلام فرموده اند:

ص: ۶۷۲

۱- . ابوطاهر بن بلال همان محمّد بن علی بن بلال است که قبلاً جزء سفرای مذموم از او یاد شد. در روایت دو نکته وجود دارد: الف) مراجعه حسین بن روح به او که از وکلای حضرت است، نشانه جلالت و عظمت اوست که مورد مراجعه حسین بن روح است. ب) و نکته دیگر عبارت است از جمله «فی ایام استقامته» اشاره دارد بر این که او دچار انحراف اعتقادی شده است و آن این که این شخص با اعتبار، بعدها منحرف شده و ادعای نیابت کرد و اموالی را که از امام علیه السلام در اختیار داشت به ابوجعفر محمّد بن عثمان وکیل دوم امام علیه السلام تسلیم نکرد و مدعی شد که خودش وکیل امام علیه السلام است. همین ادعای کذب موجب شد که در لعن او تویح شریفی از صاحب الزمان علیه السلام صادر شود و در صف ملاعین قرار گیرد. بنابراین قید حسین بن روح که به «فی ایام استقامته» اشاره دارد که این روایت در ایام پیش از انحراف اوست. خوانندگان محترم می توانند به معجم رجال حدیث آیت الله خویی / ج ۱۶، ص ۳۰۹ مراجعه فرمایند.

إِذَا أَرَادَ [اللَّهُ] أَمْرًا عَرَضَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ [وَسَائِرِ الْأَئِمَّةِ] وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى (أَنْ) يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ يَرْفَعُوا إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - عَمَلًا عَرَضَ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ (يَخْرُجُ) عَلَى وَاحِدٍ [بَعْدَ] وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يَعْزُضَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ يَعْزُضُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - فَمَا نُزِّلَ مِنَ اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ وَمَا عَرَّجَ إِلَى اللَّهِ فَعَلَى أَيْدِيهِمْ وَمَا اسْتَيْغَنُوا عَنِ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - طَرَفَهُ عَيْنٍ.

۳۵۲ - وأخبرني جماعه، عن أبي عبد الله محمد بن أحمد الصفواني قال: حدثني الشيخ الحسين بن روح رضى الله عنه أن يحيى بن خالد سم موسى بن جعفر عليه السلام فى إحدى وعشرين رطبه

هرگاه خداوند متعال امری را اراده فرماید، آن امر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارائه می شود و پس از ایشان به امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از ایشان به سائر ائمه یکی پس از دیگر تا این که منتهی می شود به صاحب الزمان علیه السلام و سپس به سمت دنیا خارج خواهد شد. و زمانی که ملائکه بخواهند عملی را به محضر مقدس خداوند ببرند، آن عمل ابتدا بر صاحب الزمان علیه السلام و سپس بر هر یک از ائمه علیهم السلام عرضه می شود تا این که به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه می کنند، و سپس عمل را بر حضرت حق عرضه می دارند. بنابراین آنچه که از ناحیه خداوندی نازل می شود به دست ائمه علیهم السلام جاری می شود و آنچه که از اعمال به سمت حضرت حق می رود به دست ائمه عروج می کند، و پیامبر و اهل بیت او هرگز به اندازه یک چشم به هم زدن از خداوند متعال بی نیاز نیستند. [بلکه به اذن خداوند واسطه فیض الهی برای مردمند].

۵۸ / ۳۵۲ - ابی عبد الله محمد بن احمد صفوانی گفته است: شیخ حسین بن روح رضوان الله علیه به من خبر داد: یحیی بن خالد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را با بیست عدد خرما مسموم کرد و همین امر موجب شهادت امام شد. پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام

ص: ۶۷۳

وبها مات، وأنَّ النَّبِيَّ وَالْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا مَاتُوا إِلَّا بِالسَّيْفِ أَوِ السَّمِّ وَقَدْ ذَكَرَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَمٌّ وَكَذَلِكَ وَلَدَهُ
وَوَلَدَ وَلَدَهُ.

۳۵۳ - وسأله بعض المتكلمين وهو المعروف بترك الهروي فقال له: كم بنات رسول الله صلى الله عليه وآله؟

فقال: أربع، قال: فأيهن أفضل؟ فقال: فاطمه.

فقال: ولم صارت أفضل وكانت أصغرهنَّ سنًا وأقلهنَّ صحبه لرسول الله صلى الله عليه وآله؟

قال: لخصلتين خصها الله بهما تطولاً عليها وتشريفا وإكراما لها:

إحداهما أنَّها ورثت رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يرث غيرها من ولده.

والأخرى أنَّ الله تعالى أبقى نسل رسول الله صلى الله عليه وآله منها ولم يبقه من غيرها ولم يخصصها

بذلك إلا لفضل إخلاص عرفه من نبيتها.

نیز از دنیا نرفتند مگر به وسیله شمشیر یا سم، و از امام رضا علیه السلام نقل شده است که او مسموم شده و همچنین پسرش و
پسر پسرش هم مسموم شده اند.

۶۰ / ۳۵۳ - یکی از متکلمین، معروف به ترک هروی [بدیل بن احمد] از حسین بن روح پرسید: دختران رسول خدا صلی الله
علیه و آله چند نفر بودند؟ حسین بن روح گفت: چهار نفر. سائل پرسید: کدامشان از بقیه برتر است؟ گفت: فاطمه. پرسید: به
چه دلیل او افضل شده است؟ در حالی که سنش از بقیه کمتر و زمان کمتری را در خدمت رسول خدا بوده است؟!

حسین بن روح گفت: به خاطر دو خصلت که خداوند متعال به وسیله آن دو خصلت او را مخصوص فرمود، به خاطر عنایتی
که به او داشت، و برای بزرگداشت و نیکوداشت مقام او این کار را کرد:

یکی این که فاطمه تنها وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و هیچ کدام از فرزندان پیامبر در این امر نبودند [چرا که
همگی در زمان حیات رسول خدا از دنیا رفته بودند].

و دوم این که خداوند متعال نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها در وجود مبارک او قرار داد. و بقای نسل پیامبر از او
بود نه کس دیگر و خداوند این دو فضیلت را به او اختصاص داد به جهت برتری او در اخلاص و این که نیت و ضمیر پاک او
را می دانست.

قال الهروي: فما رأيت أحدا تكلم وأجاب في هذا الباب بأحسن ولا أوجز من جوابه.

٣٥٤ - وأخبرني أبو محمد المحدثي رضي الله عنه، عن أبي الحسين محمد بن الفضل بن تمام رحمه الله قال: سمعت أبا جعفر بن محمد بن أحمد (بن) الزكوزكي رحمه الله - وقد ذكرنا كتاب التكليف وكان عندنا أنه لا يكون إلا مع غال وذلك أنه أول ما كتبنا الحديث - فسمعناه يقول: وأيش كان لابن أبي العزاقر في كتاب التكليف إنما كان يصلح الباب ويدخله إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه، فيعرضه عليه ويحككه فإذا صحَّ الباب خرج فنقله وأمرنا بنسخه، يعني أن الذي أمرهم به الحسين بن روح رضي الله عنه.

قال أبو جعفر: فكتبته في الإدراج بخطي ببغداد.

هروي می گوید: احدي را ندیدم که بهتر و کوتاه تر و مفیدتر از او در این مسأله جواب دهد.

٦١ / ٣٥٤ - ابو حسين محمد بن فضل بن تمام رحمه الله گفته است: كتاب تكليف را در خدمت ابو جعفر محمد بن احمد زكوزكي متذكر شديد و معتقد بوديم که این كتاب فقط با اهل غلو است [و فقط آن ها از آن استفاده می کنند چرا که به نظر ما حاوی غلو بود] و این در حالی بود که آن كتاب اولین كتابی بود که آن را نوشته بوديم [و در علوم حدیث تازه کار بوديم] در همان حال از ابی جعفر محمد بن احمد زكوزكي شنیدم که می گفت: ابن ابی عزاقر در خصوص كتاب تكليف، از طرف خود کاری نکرده است بلکه او فقط كتاب را منظم و مرتب کرده است و به خدمت شيخ ابوالقاسم حسين بن روح می رفت و كتاب را به ایشان عرضه می داشت و در محضر او كتاب را چك و اصلاح می کرد و پس از تصحيح كتاب خارج می شد و برای ما نقل می کرد و دستور می داد تا این که ما آن را بنویسیم؛ یعنی در واقع حسين بن روح بود که دستور نسخه برداری را داده بود.

ابو جعفر در ادامه می گوید: من آن كتاب را با خط خودم در بغداد در طومار و دفتر می نوشتم.

ص: ٦٧٥

قال ابن تمام: فقلت له: تفضل يا سيدي فادفعه [إليّ] حتى أكتبه من خطك.

فقال لي: قد خرج عن يدي.

فقال ابن تمام: فخرجت وأخذت من غيره فكتبت بعد ما سمعت هذه الحكاية.

۳۵۵ - وقال أبو الحسين بن تمام: حدثني عبد الله الكوفي خادم الشيخ الحسين بن روح رضي الله عنه قال: سئل الشيخ - يعني أبا القاسم رضي الله عنه عن كتب ابن أبي العزاقر بعد ما ذمّ وخرجت فيه اللعنة، فقيل له: فكيف نعمل بكتبه وبيوتنا منها ملاء؟ فقال:

أقول فيها ما قاله أبو محمد الحسن بن عليّ عليه السلام وقد سئل عن كتب بني فضال، فقالوا: كيف نعمل بكتبهم وبيوتنا منها ملاء؟

فقال عليه السلام: «خذوا بما روؤا وذرؤا ما رأوا».

ابن تمام می گوید: به ابو جعفر گفتم: ای آقای من! لطف کرده آن را در اختیار من قرار دهید تا از روی خط شما آن را بنویسم. ابو جعفر گفت: آن نسخه را از دست داده ام. ابن تمام می گوید: بعد از آن که این حکایت را شنیدم، از خدمت ابی جعفر خارج شده و از شخص دیگری آن را گرفته و نوشتم.

۶۲ / ۳۵۵ - ابو حسین بن تمام گفته است: عبدالله کوفی خادم شیخ بزرگوار حسین بن روح رحمه الله به ما خبر داد که پس از آن که ابن ابی عزاقر مورد سرزنش قرار گرفت و درباره اش از ناحیه مقدّس لعن صادر شد، در خصوص کتاب هایش از شیخ ابوالقاسم سؤال شد که خانه های ما پر از کتب اوست، با این کتاب ها چه کنیم؟

ایشان در جواب گفتند: همین سؤال از ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام در مورد بنی فضال پرسیده شد که خانه های ما از کتب بنی فضال پر است، با آن ها چه کنیم؟ حضرت فرمودند: آنچه را که روایت کرده اند بگیرید و آنچه را که خودشان نظر داده اند، ترک کنید. من هم درباره ابن ابی عزاقر همین را می گویم.

۳۵۶ - وسأل أبو الحسن الأيادي رحمه الله أبا القاسم الحسين بن روح رضى الله عنه لم كره المتعه بالبكر؟ فقال: قال النبي صلى الله عليه وآله:

الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالشُّرُوطُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا، فَإِذَا حَمَلْتَهَا عَلَى أَنْ تَنْعَمَ، فَقَدْ خَرَجْتَ عَنِ الْحَيَاءِ وَزَالَ الْإِيمَانُ.

فقال له: فإن فعل فهو زان؟ قال: لا.

۳۵۷ - وأخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي قال: حدثني سلامه بن محمد قال: أنفذ الشيخ الحسين بن روح رضى الله عنه كتاب التأديب إلى قم وكتب إلى جماعه الفقهاء بها وقال لهم: انظروا في هذا الكتاب وانظروا فيه شيء يخالفكم؟

فكتبوا إليه: أنه كله صحيح وما فيه شيء يخالف إلا قوله: [في] الصاع في الفطره نصف صاع من طعام والطعام عندنا مثل الشعير من كل واحد صاع.

۳۵۶ / ۶۳ - أبو الحسن ايادى رحمه الله از ابوالقاسم حسين بن روح پرسيد: چرا متعه دختر كراهت دارد؟ ايشان گفتند: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: حيا از ايمان است، و شروط بين تو و اوست، وقتى كه او را به شرايط متعه راضى كردى و پذيرفت كه از او لذت ببرى، هر آينه از دايره حيا بيرون رفته و ايمانش از بين مى رود. ابوالحسن پرسيد: بنا بر اين اگر كسى چنين كارى كرد، آيا زنا كرده؟ ايشان گفتند: خير.

۳۵۷ / ۶۴ - سلامه بن محمد گفتند: شيخ حسين بن روح كتاب تأديب را به قم فرستاد و به فقهای آنجا نوشت: به اين كتاب نگاه كنيد و ببينيد آيا در آن چيزى و نكته اى مخالف [اعتقاد] شما وجود دارد يا نه؟

فقهای قم به ايشان نامه نوشتند: تمام آن كتاب صحيح است و چيزى كه مخالف تشيع و فقه شيعه باشد در آن نيست. إلا مسأله اى در خصوص زكات فطره كه آمده بود مقدار فطره يك نفر، نيم صاع از طعام است و در اعتقاد و فقه ما طعام عبارت است از جو و مقدار آن هم براى هر نفر، يك صاع است.

ص: ۶۷۷

۳۵۸ - قال ابن نوح: وسمعت جماعه من أصحابنا بمصر يذكرون أنّ أباسهل النوبختي سئل فقبل له: كيف صار هذا الأمر إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح دونك؟

فقال: هم أعلم وما اختاروه ولكن أنا رجل ألقى الخصوم وأناظرهم ولو علمت بمكانه كما علم أبو القاسم وضغطتني الحجّه (على مكانه) لعلّي كنت أدلّ على مكانه، وأبو القاسم فلو كانت الحجّه تحت ذيله وقَرَضَ بالمقاريض ما كشف الذيل عنه أو كما قال.

۳۵۹ - وذكر محمّد بن عليّ بن أبي العزاقر الشلمغانيّ في أوّل كتاب الغيبه الذي صنّفه «وأما ما بيني وبين الرّجل المذكور - زاد الله في توفيقه - فلا مدخل لي في ذلك إلاّ لمن أدخلته فيه، لأنّ الجنايه عليّ فإنّي وليّها».

۳۵۸ / ۶۵ - ابن نوح گفته که از جماعتی از بزرگان ما در شهر مصر شنیدم که می گفتند: از ابو سهل نوبختی پرسیدند: چطور شد که حسین بن روح نایب امام زمان علیه السلام شد، ولی تو به این مقام نرسیدی؟ گفت که ایشان [یعنی ائمه علیهم السلام] بهتر می دانند، و آنچه که ایشان پسندند [همان حقّ است]. من مردی هستم که با مخالفین [اهل سنت] ملاقات می کنم و با آن ها مناظره و مجادله می کنم، اگر من وکیل و نایب حضرت می شدم و همچنان که ابو القاسم مکان ایشان را می داند از مکان امام خبر داشتم و در مقام مجادله، در جواب حجّت و دلیلی معطل می ماندم، چه بسا در آن حالت مکان آن حضرت را به دیگران نشان می دادم، ولی ابو القاسم اگر حجّت خدا در زیر لباسش باشد و او را باقیچی تکه تکه کنند، وی را به مردم نشان نمی دهد.

۳۵۹ / ۶۶ - محمّد بن علی بن ابی عزاقر شلمغانی در اوّل کتاب غیبتی که نوشته است، این چنین آورده: و امّا در خصوص اختلافی که بین من و بین آن مرد که خداوند توفیقش را زیاد فرماید، اتفاق افتاد، من دخالتی نداشتم، بلکه به خاطر کسی بوده که من او را در امور دخالت دادم [و آن کس یا کسانی دیگر نزد حسین بن روح از من بدگویی کرده اند پس من از این جهت تقصیر ندارم] چرا که ظلم و جنایت بر من روا داشته شده و من خودم [غیر مستقم] سرپرست این امر بودم.

۳۶۰ - وقال في فصل آخر: «ومن عظمت منته عليه تضاعفت الحجة عليه ولزمه الصدق فيما ساءه وسرّه وليس ينبغي فيما بيني وبين الله إلا الصدق عن أمره مع عظم

جنايته، وهذا الرجل منصوب لأمر من الأمور لا يسع العصابه العدول عنه فيه، وحكم الإسلام مع ذلك جار عليه كجريه على غيره من المؤمنين» وذكره.

۳۶۱ - وذكر أبو محمد هارون بن موسى قال: قال لي أبو عليّ بن الجنيد: قال لي أبو جعفر محمد بن عليّ السلمغاني: ما دخلنا مع أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه في هذا الأمر إلاّ ونحن نعلم فيما دخلنا فيه لقد كنا نتهارش على هذا الأمر كما نتهارش الكلاب على الجيف.

۶۷ / ۳۶۰ - و در فصل دیگری از کتاب مزبور می آورد: کسی که خداوند منتش را بر او بزرگ کند، حجت هم بر او زیاد می شود و باید در آنچه که موجب ناراحتی و یا خوشحالی او می شود صادق و راستگو باشد. بین خود و خداوند سزاوار نیست که در مورد او هر چند که آزار او نسبت به من بزرگ بوده، جز صدق و حقّ چیزی بگویم. این مرد [حسین بن روح] به امر نیابت از طرف حضرت منصوب شده و طایفه شیعه نمی توانند از او روگردان شوند، و حکم اسلام بر او جاری است، همچنان که بر غیر او از مؤمنان جاری شده است.

۶۸ / ۳۶۱ - ابو جعفر محمد بن علی سلمغانی می گوید: من و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله داخل در این امر نیابت نشدیم، مگر این که هر دو می دانستیم در چه چیزی وارد شده ایم [و چه ادعایی می کنیم] ما مثل دو سنگ که بر سر جسد مرداری می جنگند با هم می جنگیدیم. (۱)

ص: ۶۷۹

۱- . از این خبر و خبر پیشین معلوم می شود که جناب حسین بن روح رحمه الله علاوه بر انجام مسؤولیت خطیر نیابت می باست با مدعیان دروغین این مسند الهی هم با تمام توان مبارزه کند و در عین حال با همه وجود سعی در تقیّه و مخفی داشتن محل امام علیه السلام داشته باشد و حقیقتاً زمان نیابت ایشان از زمان نیابت نواب دیگر سخت تر و دشواری ها و ناملایمات بسیار فراوان تر بوده است.

قال أبو محمد: فلم تلتفت الشيعة إلى هذا القول وأقامت على لعنه والبراءة منه.

ابو محمد هارون بن موسى [راوی حدیث] می گوید: طایفه شیعه به این سخن توجهی نکردند، لذا بر لعن او قیام کردند و از او تبرّی نمودند.

ص: ۶۸۰

(ذکر أمر أبي الحسن علي بن محمد السمری)

(بعد الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه وانقطاع الأعلام به وهم الأبواب)

۳۶۲ - أخبرني جماعه، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قال: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق، عن الحسن بن علي بن زكريا بمدينة السلام قال: حدّثنا أبو عبد الله محمد بن خليلان قال: حدّثني أبي، عن جدّه عتاب - من ولد عتاب بن أسيد - قال: ولد الخلف المهدي عليه السلام يوم الجمعة وأمه ريحانه ويقال لها: نرجس ويقال لها: صقيل ويقال لها: سوسن إلاّ أنّه قيل بسبب الحمل صقيل.

ابوالحسن علي بن محمد سمری رحمه الله

بیان این که ابوالحسن علی بن محمد سمری پس از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح به مقام نیابت حضرت منصوب شدند و با ایشان مسأله نیابت نواب خاص آن حضرت به اتمام رسید و فقط ایشان ابواب وصل شیعه به امام عصر علیه السلام بودند.

۳۶۲ / ۶۹ - ابو عبدالله محمد بن خلیلان گفته است: پدرم از جدش عتاب [از فرزندان عتاب بن اسید] نقل می کند: خلف علیه السلام در روز جمعه متولد شد و نام مادرش ریحانه بود و به او نرجس و نیز صیقل و سوسن هم گفته می شد، ایشان را به خاطر حملی که در رحمش بود صیقل نامیدند. (۱)

ص: ۶۸۱

۱- . نام ایشان را شیخ بزرگوار صقيل ذکر کرده، ولی بعض دیگر صیقل ثبت کرده اند. اما هر دو از یک اصل و ریشه هستند و آن صِقْل است؛ یعنی جلا داد، صقيل به معنای چیزی است که جلا داده شده و همان طور که در متن هست به واسطه مولود مبارکی که در وجود نرجس علیها السلام بود، وجود مبارک ایشان صیقل داده شده و جلا گرفت، فلذا به ایشان صقيل گفته شد. امّا آنجا که صیقل، گفته شده در بعضی از اسناد به این جهت است که صیقل به معنای جلا- دهنده است و نرجس علیها السلام با حملی که داشت همه عالم امکان را جلا داد و تولد فرزند او موجب جلای تمام کدورت های عالم شده و خواهد شد.

وكان مولده لثمان خلون من شعبان سنة ست وخمسين ومائتين ووكيله عثمان بن سعيد.

فلما مات عثمان بن سعيد أوصى إلى أبي جعفر محمد بن عثمان رحمه الله وأوصى أبو جعفر إلى أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه وأوصى أبو القاسم إلى أبي الحسن علي بن محمد السمری رضي الله عنه فلما حضرت السمری الوفاة سئل أن يوصى فقال: «لله أمر هو بالغه».

فالغيبه التامه هي التي وقعت بعد مضي السمری رضي الله عنه.

۳۶۳ - وأخبرني محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله، عن أبي عبد الله محمد بن أحمد الصفواني قال: أوصى الشيخ أبو القاسم رضي الله عنه إلى أبي الحسن علي بن محمد السمری رضي الله عنه فقام بما كان إلى أبي القاسم.

فلما حضرته الوفاة حضرت الشيعة عنده وسألته عن الموكل بعده ولمن يقوم مقامه فلم يظهر شيئاً من ذلك وذكر أنه لم يؤمر بأن يوصى إلى أحد بعده في هذا الشأن.

روز ولادتش هشت روز گذشته از ماه شعبان سال ۲۵۶ ه.ق بود. نایب و وکیل ایشان

عثمان بن سعيد بود، وقتی که عثمان بن سعید از دنیا رفت، به ابو جعفر محمد بن عثمان رحمه الله وصیت کرد، ابو جعفر هم به ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله وصیت کرد، و ابو القاسم هم به ابی الحسن علی بن محمد سمری رحمه الله وصیت نمود. وقتی زمان رحلت سمری فرار رسید، از ایشان درخواست وصیت شد، او گفت: برای خداوند امری است که خود آن را به انجام می رساند و پس از رحلت سمری غیبت کبری و تامه واقع شد.

۷۰ / ۳۶۳ - ابو عبد الله محمد بن احمد صفواني گفته است: شيخ ابو القاسم رحمه الله به ابو الحسن علی بن محمد سمری رحمه الله وصیت کرد، او هم به اموری که در دست ابو القاسم بود اقدام کرد. زمانی که رحلتش نزدیک شد، شیعیان به خدمت او رسیدند و درخواست کردند که وکیل و جانشینش کیست؟ او هیچ چیز آشکار نکرد [و کسی را معرفی نکرد] و فقط متذکر شد که امر نشده است تا کسی را پس از خودش در این مقام بگذارد.

ص: ۶۸۲

۳۶۴ - وأخبرني جماعه، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه قال: حدّثنا أبو الحسن صالح بن شعيب الطالقاني رحمه الله في ذى القعدة سنة تسع وثلاثين وثلاثمائه قال: حدّثنا أبو عبد الله أحمد بن إبراهيم بن مخلد قال: حضرت بغداد عند

المشايخ رحمهم الله فقال الشيخ أبو الحسن عليّ بن محمّد السمرى قدس سره ابتداء منه: «رحم الله عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ».

قال: فكتب المشايخ تاريخ ذلك اليوم فورد الخبر أنّه توفّي في ذلك اليوم.

ومضى أبو الحسن السمرى رضي الله عنه بعد ذلك في النصف من شعبان سنة تسع وعشرين وثلاثمائه.

۳۶۵ - وأخبرنا جماعه، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه قال: حدّثني أبو محمّد الحسن بن أحمد المكتّب قال: كنت بمدينة السلام في السنه التي توفّي فيها الشيخ أبو الحسن عليّ بن محمّد السمرى قدس سره، فحضرته قبل وفاته بأيّام فأخرج إلى الناس توقيعاً نسخته:

۳۶۴ / ۷۱ - جماعتي از ابو جعفر محمّد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه نقل کردند که گفته است: ابو الحسن صالح بن شعيب طالقاني رحمه الله در ذى قعدة سال ۳۳۹ ه. ق گفت: ابو عبد الله احمد بن ابراهيم بن مخلد گفته است: من در بغداد به خدمت مشايخ و بزرگان شيعه رسيدم که شيخ ابو الحسن علي بن محمّد سمرى قدس سره بدون مقدمه و ابتدائاً گفت: خداوند علي بن حسين بن بابويه قمي را رحمت فرمايد.

شيوخ حاضر در جلسه، تاريخ آن روز را نوشتند. بعد از مدّتي خبر رسيد که او در همان روز دارفاني را وداع گفته است. ابو الحسن سمرى رحمه الله نیز بعد از آن جريان در تاريخ نيمه شعبان سال ۳۲۹ ه. ق از دنيا رفت.

۳۶۵ / ۷۲ - ابو محمّد حسن بن احمد مُکتّب [معلم خط و کاتب] گفته است: من در سالی که شيخ ابو الحسن علي بن محمّد سمرى از دنيا رفت، در بغداد بودم، و چند روز قبل از رحلت شيخ به خدمتش رفتم، ایشان توقيعی را برای مردم خارج کرده و به آن ها نشان داد که به این ترتيب بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيِّ! أَكْبَرُ اللَّهِ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فَيْكَ فَإِنَّكَ

مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سَيِّئَتِهِ أَيَّامٌ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْبَةُ التَّامَّةُ، فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا.

وَسَيَأْتِي شَيْعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ (أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ) قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای علی بن محمد سمری! خداوند متعال به برادران دینی تو در مصیبت رحلت تو اجر و پاداش بزرگی عطا فرماید. شما تا شش روز دیگر از دنیا می روی، بنابراین کارهایت را جمع کرده، به کسی هم وصیت نکن که جانشین تو بشود؛ زیرا که غیبت کبری واقع شده است، پس دیگر ظهوری نخواهد بود. مگر به اذن و اجازه حق تعالی، و آن هم پس از مدت بسیار طولانی و وقتی که قلب ها را قساوت فرا بگیرد و زمین مملو از جور و ستم شود. به زودی از شیعیان (۱)

من کسانی می آیند که مدعی دیدن من هستند، بدانید که هر کس پیش از خروج سفیانی و رسیدن زمان صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغگو و افترا زننده است و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم. (۲)

ص: ۶۸۴

- ۱- در بعضی از نسخ «لشیعتی» دارد؛ یعنی به زودی برای شیعیانم کسانی پیدا می شوند که مدعی مشاهده من هستند.
- ۲- این روایت با توجه به صدر آن ناظر بر این است که پس از سمری، امام، نایب خاصی ندارد و هر کسی که ادعا کند امام را زیارت می کند و با ایشان ارتباط دارد و دستور می گیرد و یا این که مأمور است کاری را انجام دهد و یا این که مردم را به عنوان نایب خاص به پیروی خود دعوت کند، حتما دروغ گفته است. بنابراین مراد صرف زیارت امام نیست چنان که بسیاری از علمای با اخلاص، ایشان را زیارت کرده اند که در گذشته ذکر شد.

قال: فنسخنا هذا التوقيع وخرجنا من عنده، فلما كان اليوم السادس عدنا إليه وهو وجود بنفسه، فقيل له: من وصيك من بعدك؟ فقال: لله أمر هو بالغه وقضى.

فهذا آخر كلام سمع منه رضى الله عنه وأرضاه.

۳۶۶ - وأخبرني جماعه، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن بابويه القمي قال: حدثني جماعه من أهل (قم منهم علي بن بابويه قال: حدثني جماعه من أهل قم) منهم علي بن أحمد بن عمران الصفار وقريبه علويه الصفار والحسين بن أحمد بن إدريس رحمهم الله قالوا:

حضرنا بغداد في السنه التي توفي فيها أبي علي بن الحسين بن موسى بن بابويه وكان أبوالحسن علي بن محمد السمری قدس سره يسألنا كل قريب عن خبر علي بن الحسين رحمه الله.

ابومحمد حسن بن احمد مکتب می گوید: این توقيع شریف را نسخه برداری کردیم و از خدمت شیخ خارج شدیم. وقتی که روز ششم شد به محضر او رفتیم دیدیم که در حال احتضار است، به او گفته شد: جانشین و وصی شما چه کسی است؟ گفت: امری برای خداوند هست که آن را خود به سرانجام می رساند. و در این هنگام از دنیا رفت.

این آخرین کلامی بود که از ایشان شنیده شد، خداوند از او راضی شود و ایشان را بخشنود فرماید.

۷۳ / ۳۶۶ - تعددی از علما از حسین بن علی بن بابويه قمي به من خبر دادند که او گفته است: جماعتی از علمای قم؛ از جمله علی بن احمد بن عمران صفار و هرثمه بن علويه صفار و حسین بن احمد بن ادريس که خداوند رحمتشان فرماید به من خبر دادند: در همان سالی که پدر من؛ یعنی علی بن حسین بن موسی بن بابويه از دنیا رفت به بغداد رفتیم و به محضر ابوالحسن علی بن محمد سمری قدس سره رسیدیم. ایشان همیشه پیوسته از احوال علی بن حسین بن بابويه از ما سؤال می کرد [که حالش چگونه است].

فنعول: قد ورد الكتاب باستقلاله حتى كان اليوم الذي قبض فيه، فسألنا عنه فذكرنا له مثل ذلك.

فقال [لنا]: آجر كم الله في علي بن الحسين فقد قبض في هذه الساعه.

قالوا: فأثبتنا تاريخ الساعه واليوم والشهر، فلما كان بعد سبعة عشر يوما أو ثمانية عشر يوما ورد الخبر أنه قبض في تلك الساعه التي ذكرها الشيخ أبو الحسن قدس سره.

٣٦٧ - وأخبرني الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس بن نوح، عن أبي نصر هبه الله بن محمد الكاتب أن قبر أبي الحسن السمرى رضى الله عنه في الشارع المعروف بشارع الخلنجي من ريع باب المحول قريب من شاطئ نهر أبي عتاب.

وذكر أنه مات رضى الله عنه في سنه تسع وعشرين وثلاثمائه.

ما هم به ایشان می گفتیم: نامه آمده که ایشان حالش خوب است، تا این که روز رحلت او احوالش را [مثل همیشه] از ما پرسید، و ما هم همان جواب همیشگی را دادیم که ایشان به ما گفتند: خداوند در خصوص فوت علی بن الحسين به شما پاداش کرامت کند، او همین ساعت از دنیا رفت.

ما ساعت و تاریخ آن روز و ماه را یادداشت کردیم، تا این که پس از هفده یا هجده روز خبر رسید که ابن بابویه در همان ساعتی که شیخ ابوالحسن قدس سره فرموده، از دنیا رفته است.

٧٤ / ٣٦٧ - حسین بن ابراهیم، از ابوالعباس بن نوح از ابونصر هبه الله بن محمد کاتب به من خبر داد که قبر ابوالحسن سمری در خیابان مشهور به خیابان خلنجی که از قضا گوشه ای از میدان باب محول و در نزدیک نهر ابوعتاب در بغداد است واقع شده است. گفته شده که ایشان در سال ٣٢٩ ه.ق دار فانی را وداع گفته اند. خدا رحمتش کند و از او راضی باشد.

(ذكر المذمومين الذين ادّعوا البايّته [والسفاره كذبا وافتراء] لعنهم الله)

أولهم المعروف بالشريعي

٣٦٨ - أخبرنا جماعه، عن أبي محمّد التلعكبري، عن أبي عليّ محمّد بن همام قال: كان الشريعيّ يكتني بأبي محمّد قال هارون: وأظنّ اسمه كان الحسن وكان من أصحاب أبي الحسن عليّ بن محمّد، ثمّ الحسن بن عليّ بعده عليهم السلام وهو أوّل من ادّعى مقاما لم يجعله الله فيه ولم يكن أهلاً له وكذب على الله وعلى حججه عليهم السلام ونسب إليهم ما لا يليق بهم وما هم منه براء، فلعنته الشيعة وتبرّأت منه وخرج توقيع الإمام عليه السلام بلعنه والبراءه منه.

ذكر مذمومين و سرزنش شدگان

اشاره

مذمت کسانی که به دروغ ادعای بایّیت و نیابت از حضرت کرده اند، در حالی که به امام علیه السلام افترا زده اند، خدا لعنتشان کند.

ابو محمّد معروف به شريعي

١ / ٣٦٨ - ابوعلی محمّد بن همام گفته است: کنیه شريعي «ابو محمّد» بود، و هارون گفته است: گمان می کنم که اسمش حسن بوده و از اصحاب امام هادی و بعد امام حسن عسکری علیهما السلام بود. او اولین کسی است که مدّعی مقامی شد که نه اهل آن بود و نه خداوند آن مقام [نیابت امام] را برای او قرار داده بود. به خدا و اهل بیت علیهم السلام دروغ بست و به ایشان چیزهایی را نسبت داد که شایسته حضرات معصوم نبوده و ایشان از آن برائت جسته و دور بودند. بنابراین مکتب شیعه او را مورد لعن قرار داده، از او برائت و بیزاری جست، و علاوه بر این از ناحیه مقدّس در لعن و بیزاری از او توقيع شريف صادر شد.

ص: ٦٨٧

قال هارون: ثم ظهر منه القول بالكفر والإلحاد.

قال: وكل هؤلاء المدّعين إنّما يكون كذبهم أولاً على الإمام وأنهم وكلاؤه، فيدعون الضعفه بهذا القول إلى موالاتهم، ثم يترقى (الأمر) بهم إلى قول الحلاجيه، كما اشتهر من أبي جعفر الشلمغاني ونظرائه عليهم جميعاً لعائن الله تترى.

ومنهم محمد بن نصير النميري.

٣٦٩ - قال ابن نوح: أخبرنا أبو نصر هبة الله بن محمد قال: كان محمد بن نصير النميري من أصحاب أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السلام فلما توفي أبو محمد ادّعى مقام أبي جعفر محمد بن عثمان أنه صاحب إمام الزّمان وادّعى (له) البايّيه وفضحه الله تعالى بما ظهر منه من الإلحاد والجهل ولعن أبي جعفر محمد بن عثمان له وتبرّيه منه واحتجابه عنه وادّعى ذلك الأمر بعد الشريعيّ.

هارون گفته است: بعد از این حوادث، اعتقاد به کفر و الحاد از او ظاهر شد. همه این مدعیان دروغین نیابت حضرت، اولاً نسبت به امام علیه السلام دروغ می بستند به این که وکلای صاحب الامر هستند، و بعد عده ای را که ضعیف العقل بودند به دوستی و پذیرش ولایتشان دعوت می کردند، و پس از آن ادعای باطل خودشان را ترقی داده و قائل و معتقد به اعتقاد حلاجیه می شدند، چنان که این عمل از ابو جعفر شلمغانی و امثال او که لعنت خدا بر تمامی آن ها پی در پی باد، به ظهور رسیده است.

محمد بن نصير نميري

٢ / ٣٦٩ - ابن نوح گفته که ابو نصر هبة الله بن محمد به من خبر داده و گفت: محمد بن نصير نميري، از جمله اصحاب ابو محمد حسن بن عليّ عليهما السلام بود، وقتی که ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسید، او مدعی مقام و جایگاه ابو جعفر محمد بن عثمان شد، به این که او مصاحب و همنشین امام زمان علیه السلام است و برای او ادعای سفارت و نیابت شده است. خداوند متعال هم او را به وسیله کفر و الحاد و نادانی که از او سرزد مفتضح کرد، و ابو جعفر محمد بن عثمان هم او را لعن کرده، از او بیزاری جست و خود را از او دور کرد. نميري پس از شريعي ادعای نیابت از حضرت کرد.

۳۷۰ - قال أبو طالب الأنباري: لمّا ظهر محمّد بن نصير بما ظهر، لعنه أبو جعفر رضى الله عنه وتبرّأ منه، فبلغه ذلك، فقصد أبا جعفر رضى الله عنه ليعطف بقلبه عليه أو يعتذر إليه، فلم يأذن له وحجبه وردّه خائباً.

۳۷۱ - وقال سعد بن عبد الله: كان محمّد بن نصير النميري يدعى أنّه رسول نبى وأنّ على بن محمّد عليه السلام أرسله وكان يقول بالتناسخ ويغلو في أبى الحسن عليه السلام ويقول فيه بالربوبيّة ويقول بالإباحه للمحارم وتحليل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في أدبارهم ويزعم أنّ ذلك من التواضع والإخبات والتذلّل في المفعول به، وأنّه من الفاعل إحدى الشهوات والطيبات وأنّ الله - عزّوجلّ - لا يحزّم شيئاً من ذلك.

وكان محمّد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقوى أسبابه ويعضده.

۳ / ۳۷۰ - ابوطالب انبارى گفته است: وقتی که از محمّد بن نصير اعتقادات آلوده به کفر و الحاد آشکار شد، ابوجعفر رضى الله عنه او را لعنت کرده، از وی و اعتقاداتش بیزاری جست. تا این خبر به محمّد بن نصير رسید، برخاست و برای این که از اباجعفر دلجویی کرده و عذر بخواهد، به قصد دیدار با او حرکت کرد، اما ابوجعفر به او اجازه ورود نداده، خود را به او نشان نداد و او را با خواری برگرداند.

۴ / ۳۷۱ - سعد بن عبد الله گفته است: محمّد بن نصير نمیری ادعا می کرد که پیامبر است و امام هادی علیه السلام او را فرستاده است. او معتقد به تناسخ بود و در مورد امام هادی علیه السلام غلو کرده، در خصوص ایشان معتقد به ربوبیت بود. او موافقه و مجامعت با محارم را مباح و جایز می دانست و معتقد بود که نكاح مرد با مرد حلال است، و در این باب گمان می کرد این عمل از تواضع و فروتنی و تذللّ در مفعول، و عمل به خواهش نفسانی پاک و طاهر برای فاعل است و خداوند هیچ کدام از این ها را حرام نکرده است.

محمّد بن موسى بن حسن بن فرات نیز او را تقویت کرده، اسباب این اعتقاد را فراهم می کرد.

۳۷۲ - أخبرني بذلك عن محمد بن نصير أبوزكريا يحيى بن عبد الرحمن بن خاقان أنه رآه عيانا و غلام له علي ظهره قال: فلقيته فعاتبته علي ذلك، فقال: إن هذا من اللذات وهو من التواضع لله وترك التجبر.

۳۷۳ - قال سعد فلما اعتل محمد بن نصير العله التي توفي فيها قيل له: وهو مثل اللسان: لمن هذا الأمر من بعدك؟ فقال بلسان ضعيف ملجلج: أحمد، فلم يدروا من هو فافترقوا بعده ثلاث فرق، قالت فرقه: إنه أحمد ابنه وفرقه قالت: هو أحمد بن محمد بن موسى بن الفرات وفرقه قالت: إنه أحمد بن أبي الحسين بن بشر بن يزيد، ففترقوا فلا يرجعون إلى شيء.

۵ / ۳۷۲ - ابو ذكريا يحيى بن عبدالرحمن بن خاقان، همين مسأله را از محمد بن نصير - لعنت الله عليه - به من خبر داد که او را بر پشت غلامش دیده است. ابو ذكريا می گوید: محمد بن نصير را در این حال ملاقات کردم و نسبت به این عمل شنيع سرزنش کردم، اما او در جواب گفت: این از جمله لذت هاست و باعث فروتنی و ترک تکبر نسبت به خداوند می شود.

۵ / ۳۷۳ - سعد بن عبدالله می گوید: وقتی محمد بن نصير به مرضی گرفتار شد که در همان مرض هم به درک واصل شد، به او گفته شد: بعد از تو این مسؤولیت [شنيع] با چه کسی است؟ او که زبانش لکنت پیدا کرده بود، با زبان ضعیف و گرفته گفت: احمد. و معلوم نشد که کدام احمد را گفته است، بنابراین طرفداران این مجسمه پلیدی به سه گروه تقسیم شدند. عده ای گفتند: جانشینش احمد پسرش می باشد، دسته ای گفتند: احمد بن محمد بن موسی بن فرات، و گروهی گفتند: احمد بن ابی حسین بن بشر بن یزید است. به هر حال با اختلاف شدید، متفرق شدند و به شخص واحدی نرسیدند. (۱)

ص: ۶۹۰

۱- . اگر این چند خبر را به دیده عبرت بنگریم، درخواهیم یافت که حضرات معصومین علیهم السلام تا چه حدّ مظلوم بوده اند که حتی افرادی از اصحاب آن ها که در حقیقت خطرناک ترین دشمنان ایشان هم بودند، تا چه حدّ مردم را نسبت به حقیقت ولایت ایشان گمراه می کردند و چه اعمال شنيعی را که قلم از نوشتن آن ها شرم دارد مرتکب شده و به این اعمال [زشت افتخار می کردند. شکی نیست که این خودباختگان شهوت و شهرت، ابدالدهر مورد نفرین اهل بیت علیهم السلام هستند، و وظیفه ما است که دنبال هر کس و ناکسی نرویم.

ومنهم أحمد بن هلال الكرخي.

۳۷۴ - قال أبو علي بن همام: كان أحمد بن هلال من أصحاب أبي محمد عليه السلام، فاجتمعت الشيعة على وكاله محمد بن عثمان رضي الله عنه بنص الحسن عليه السلام في حياته ولما مضى الحسن عليه السلام

قالت الشيعة الجماعه له: أ لا تقبل أمر أبي جعفر محمد بن عثمان وترجع إليه وقد نصّ عليه الإمام المفترض الطاعه؟

فقال لهم: لم أسمع ي نصّ عليه بالوكاله، وليس أنكر أباه - يعني عثمان بن سعيد - فأما أن أقطع أنّ أبا جعفر وكيل صاحب الزمان فلا أجسر عليه، فقالوا: قد سمعه غيرك، فقال: أنتم وما سمعتم ووقف على أبي جعفر، فلعنوه وتبرءوا منه.

احمد بن هلال کرخی

۳۷۴ / ۶ - ابو علی بن همام گفته است: احمد بن هلال از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود، اما شیعیان به خاطر تصریح امام حسن علیه السلام و در زمان حیات امام، نسبت به وکالت محمد بن عثمان رضي الله عنه اجماع کرده و هم عقیده شدند. پس از شهادت امام حسن علیه السلام جماعت علمای شیعه به احمد بن هلال گفتند: با توجه به این که امام واجب الاطاعه به وکالت و نیابت ابوجعفر محمد بن عثمان تصریح فرموده، آیا تو وکالت او را قبول نداری و در امور و مسائل به او رجوع نمی کنی؟ او گفت: من این موضوع را از آن حضرت نشنیده ام، اما پدرش عثمان بن سعید را انکار نمی کنم. اگر مطمئن شوم که ابوجعفر وکیل صاحب الزمان علیه السلام است به او جسارت نمی کنم.

به او گفتند: اگر تو نشنیده ای، دیگران که شنیده اند. گفت: آنچه که شما شنیده اید بر شما حجّت است نه بر من. بنابراین در مورد ابوجعفر محمد بن عثمان توقف کرد و معتقد به وکالت او نشد، و شیعیان هم او را لعن کرده و از او دوری جستند.

ص: ۶۹۱

ثمّ ظهر التوقيع على يد أبي القاسم بن روح بلعنه والبراء منه في جملة من لعن.

ومنهم: أبوطاهر محمّد بن عليّ بن بلال وقصّته معروفه فيما جرى بينه وبين أبيجعفر محمّد بن عثمان العمرى نصر الله وجهه، وتمسّكه بالأموال التي كانت عنده

للإمام، وامتناعه من تسليمها وأدعائه أنّه الوكيل حتّى تبرّأت الجماعة منه ولعنوه وخرج

فيه من صاحب الزّمان عليه السلام ما هو معروف.

۳۷۵ - وحكى أبوغالب الزراري قال: حدّثني أبوالحسن محمّد بن محمّد بن يحيى المعاذي قال: كان رجل من أصحابنا قد انضوى إلى أبي طاهر بن بلال بعد ما وقعت الفرقة، ثمّ أنّه رجع ذلك وصار في جملتنا، فسألناه عن السبب، قال:

بعدا در خصوص لعن و تبری از او به وسیله ابوالقاسم حسین بن روح توقیعی رسید و آشکار شد که احمد بن هلال هم در میان لعن شدگان است.

ابو طاهر محمّد بن علی بن بلال

ماجرایی که بین او و ابوجعفر محمّد بن عثمان عمری که خداوند چهره نورانی او را با طراوت و خرم فرماید، معروف است که اموالی از امام را که در دستش بود نگه داشت و از تسلیم آن ها [به نایب امام، محمّد بن عثمان عمری] سرباز زد و مدعی شد که فقط او وکیل امام زمان علیه السلام است. تا این که شیعه از او تبری جسته و او را لعن کردند و از وجود مقدّس صاحب الزمان علیه السلام درباره او و لعن به او توقیعی آمد که معروف و مشهور است. (۱)

۷ / ۳۷۵ - ابو الحسن محمّد بن محمّد بن يحيى معاذی گفته است: یکی از شیعیان و اصحاب ما پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و وقوع اختلاف و تفرقه و انحراف عدّه ای، به سمت ابوطاهر بن بلال گرایش پیدا کرد، اما بعد از مدّتی نظرش درباره او برگشت، لذا داخل در جمع ما شد، از سبب این ماجرا، از او سؤال کردیم. در پاسخ گفت:

ص: ۶۹۲

۱- . متن این توقيع در خبر شماره ۵۱/۳۴۴ به طور کامل آمده است.

كنت عند أبي طاهر بن بلال يوما وعنده أخوه أبو الطيب وابن حرز وجماعه من أصحابه إذ دخل الغلام فقال: أبو جعفر العمريّ على الباب، ففزعت الجماعه لذلك وأنكرته للحال التي

كانت جرت وقال: يدخل، فدخل أبو جعفر رضى الله عنه، فقام له أبو طاهر والجماعه وجلس في صدر المجلس وجلس أبو طاهر كالجالس بين يديه، فأمهلهم إلى أن سكتوا.

ثم قال: يا أبا طاهر [نشدتك الله أو] نشدتك بالله أ لم يأمرك صاحب الزمان عليه السلام بحمل ما عندك من المال إليّ؟ فقال: اللهم نعم (فنهض) أبو جعفر رضى الله عنه منصرفا ووقعت على القوم سكتة، فلتمّيا تجلّت عنهم، قال له أخوه أبو الطيب: من أين رأيت صاحب الزمان؟

فقال أبو طاهر: أدخلني أبو جعفر رضى الله عنه إلى بعض دوره، فأشرف عليّ من علوّ داره فأمرني

روزي من و برادرش ابوطيب و ابن حرز و تعدادی از طرفدارانش در کنار او بودیم که غلامش وارد شد و گفت: ابو جعفر عمری دم در ایستاده است. تمام آن جمع با شنیدن این خبر مضطرب شدند، و از آمدن او کسی خوشش نیامد. ابو طاهر به غلام گفت: بگو وارد شود. پس ابی جعفر وارد مجلس شد و ابی طاهر و طرفدارانش در مقابل او تواضع کرده و جلوی پایش بلند شدند. او هم رفت و در صدر مجلس نشست. ابو طاهر هم مثل یک شاگرد نشست.

ابو جعفر مدّتی مهلت داد که جلسه ساکت و آرام شد و بعد گفت: ای ابا طاهر! تو را به خدا سوگند می دهم! آیا صاحب الزمان علیه السلام به تو دستور ندادند که اموالی را که در دست توست به من تحویل بدهی؟ ابی طاهر گفت: بله، حضرت دستور داده است.

در همین زمان ابی جعفر از جایش بلند شد و از آنجا بیرون رفت. حضار همگی مبهوت شده بودند، وقتی که اوضاع آرام و طبیعی شد، برادرش ابو طیب به ابو طاهر گفت: تو صاحب الزمان علیه السلام را کجا دیده ای؟ ابو طاهر گفت: روزی ابو جعفر مرا داخل خانه خودش برد، یکدفعه دیدم که حضرت از بالای خانه تشریف آورد و به من فرمودند:

بحمل ما عندي من المال إليه، فقال له أبو الطيب: ومن أين علمت أنه صاحب الزمان عليه السلام؟

قال: (قد) وقع عليّ من الهيبة له ودخلني من الرعب منه ما علمت أنه صاحب الزمان عليه السلام، فكان هذا سبب انقطاعي عنه.

ومنهم الحسين بن منصور الحلاج

٣٧٦ - أخبرنا الحسين بن إبراهيم، عن أبي العباس أحمد بن عليّ بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد الكاتب ابن بنت أمّ كلثوم بنت أبي جعفر العمريّ قال: لما أراد الله تعالى أن يكشف أمر الحلاج ويظهر فضيحته ويخزيه وقع له أن أباسهل إسماعيل بن عليّ النوبختيّ رضی الله عنه ممّن تجوز عليه مخرقته وتتمّ عليه حيلته، فوجه إليه يستدعيه وظنّ أن أباسهل كغيره من الضعفاء في هذا الأمر بفرط جهله، وقدّر أن يستجرّه إليه فيتمخرق (به) ويتسوّف

اموالی را که در دست توست تحویل ابو جعفر بده. برادرش گفت: از کجا فهمیدی که او امام زمان علیه السلام است؟ ابو طاهر گفت: وقتی که او را دیدم، هیبت و عظمتی از او دیدم که رعب، همه وجودم را فرا گرفت و از آنجا فهمیدم که ایشان صاحب الزمان علیه السلام است. پس به همین دلیل از او جدا شدم.

حسین بن منصور حلاج

٨ / ٣٧٦ - ابونصر هبة الله بن محمد كاتب، نوه امّ كلثوم دختر ابو جعفر عمريّ گفته است: وقتی خداوند متعال اراده کرد که حقيقت امر حلاج را معلوم فرمايد و او را رسوا و خوار کند، اين موضوع به ذهن حلاج آمد که ابا سهل اسماعيل بن عليّ نوبختي رضی الله عنه هم از جمله افرادی است که زود فریب کلک او را می خورد و فریفته حيله و نیرنگ او می شود.

بنابراین کسی را به سراغ او فرستاد و او را به خودش دعوت کرد و گمان می کرد که ابا سهل مانند دیگرانی که ایمانشان ضعیف بود، جاهل و نادان است، از این رو دائما او

بانقیاده علی غیره، فیستتب له ما قصد إليه من الحيله والبهرجه علی الضعفه، لقدر أبی سهل فی أنفس الناس ومحله من العلم والأدب أيضا عندهم، ویقول له فی مراسلته إیاه:

إنی وکیل صاحب الزمان علیه السلام - وبهذا أولاً کان يستجر الجهال، ثم یعلو منه إلی غیره - وقد أمرت بمراسلتک وإظهار ما تریده من النصره لک لتقوی نفسک ولا ترتاب بهذا الأمر.

فأرسل إلیه أبوسهل رضی الله عنه یقول له: إنی أسألك أمرا یسیرا یخف مثله علیک فی جنب ما ظهر علی یدیک من الدلائل والبراهین، وهو أننی رجل أحب الجوارى وأصبو إلیهنّ، ولی منهنّ عدّه أتخطّاهنّ والشیب یبعّدنّ عنهنّ [ویبغضنّ إلیهنّ] وأحتاج أن أخضبه فی کلّ جمعه، وأتحمل منه مشقه شدیده لأستر عنهنّ ذلك، وإلا انکشف أمری عندهنّ، فصار

را به سمت خودش می کشید، و با آرامی و حوصله، حيله های خودش را به او القا می کرد. به دلیل این که ابوسهل در نظر مردم دارای موقعیت خوب و ممتازی بود، و در میان آن ها به علم و ادب، جایگاه خاصی داشت، بنابراین حيله را آرام و آرام بیان کرد، و در نامه ای که برای ابا سهل نوشت، گفت: من وکیل صاحب الزمان علیه السلام هستم - او نخست با همین ادعا افراد کم اطلاع و جاهل را به سمت خودش می کشاند - بعد از مدتی ادعا را بالا-تر برد و در نامه به ابا سهل نوشت: من مأموریت دارم که به تو پیغام دهم که هر کمک و یاری که می خواهی برایت انجام دهم تا این که قلبت آرام گرفته و در نیابت من شک و تردید نداشته باشی.

ابو سهل به او پیغام داد که من در مقابل کرامات و معجزاتی که از تو ظاهر شده، استدعایی دارم که برای تو بسیار آسان و سهل است و آن این که من به کنیزانم بسیار میل و محبت دارم، و چند نفر از آن ها در کنار من هستند، اما پیری و سفیدی محاسنم مرا از معاشرت با آن ها دور کرده است، بنابراین باید در هر جمعه خضاب کنم تا این که سفیدی محاسنم برای آن ها معلوم نشود، و در خصوص خضاب هم مشقت زیادی را متحمل می شوم، به دلیل این که باید این مسأله را از آن ها پنهان کنم، در غیر این صورت حقیقت

القرب بعدا والوصال هجرا، وأريد أن تغنيني عن الخضاب وتكفيني مؤنته وتجعل لحيتي سوداء، فإنني طوع يديك وصائر إليك وقائل بقولك وداع إلى مذهبك، مع ما لي في ذلك من البصيره ولك من المعونه.

فلما سمع ذلك الحلاج من قوله وجوابه علم أنه قد أخطأ في مراسلته وجهل في الخروج إليه بمذهبه وأمسك عنه ولم يرد إليه جوابا ولم يرسل إليه رسولا، وصيره أبوسهل رضى الله عنها حدثه وضحكه ويطنز به عند كل أحد؛ وشهر أمره عند الصغير والكبير وكان هذا الفعل سببا لكشف أمره وتنفير الجماعه عنه.

۳۷۷ - وأخبرني جماعه، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن

امر من، آشكار می شود و آن ها متوجه موضوع می شوند، و این مسأله موجب می شود که نزدیکی من نسبت به ایشان به دوری مبدل شود و وصال به هجران. دلم می خواهد که مرا از خضاب کردن و این مشقت و سختی بی نیاز کرده و محاسنم را سیاه کنی، آن وقت اطاعت تو را می پذیرم و به اعتقاد تو قائل می شوم، و مردم را هم به سمت تو دعوت می کنم، علاوه بر این اگر این کار را انجام بدهی این عمل برای من بصیرت و برای تو یاری به همراه دارد.

وقتی که حلاج این کلام او را شنید و جواب ابوسهل را شنید، فهمید که در نامه پراکنی و جذب اباسهل خطا کرده و در اظهار اعتقادش به اباسهل نادانی کرده است، بنابراین دیگر جواب او را نداد و دست طمع از او کشید و دیگر هیچ پیکی به طرف او نفرستاد. بعد از این ماجرا، ابوسهل این حکایت را از او در مجالس نقل کره و آن را بازگو می کرد و موجب خنده دیگران می شد. این مسأله نزد بزرگ و کوچک شهرت پیدا کرد و همین امر باعث شد که حقیقت امر حلاج معلوم شده و شیعه از او متنفر شدند.

۳۷۷ / ۹ - چندین نفر از ابی عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه

بابویه أنّ ابن الحلاج صار إلى قم وكاتب قرابه أبي الحسن يستدعيه ويستدعي أبا الحسن أيضا ويقول: أنا رسول الإمام ووكيله.

قال: فلما وقعت المكاتبه في يد أبي رضى الله عنه خرقها وقال لموصلها إليه: ما أفرغك للجبهالات؟ فقال له الرجل - وأظنّ أنّه قال: أنّه ابن عمّته أو ابن عمّه - فإنّ الرجل قد استدعانا فلم خرق مكاتبته وضحكوا منه وهزءوا به، ثم نهض إلى دكانه ومعه جماعه من أصحابه وغلماؤه.

قال: فلما دخل إلى الدار التي كان فيها دكانه نهض له من كان هناك جالسا غير رجل رآه جالسا في الموضع فلم ينهض له ولم يعرفه أبي فلما جلس وأخرج حسابه ودواته كما يكون

[برادر شيخ صدوق]، به من خبر دادند که پسر حلاج به شهر قم آمد و به فامیل و نزدیکیان ابو الحسن [پدر شيخ صدوق] و خود ابو الحسن نامه نوشت و آن ها را به سمت خودش دعوت کرد [از خودش تبلیغ کرد] و می گفت: من فرستاده و وکیل امام علیه السلام هستم.

وقتی نامه به دست پدرم [ابوالحسن] رسید ضمن پاره کردن دعوت نامه، به آورنده نامه گفت: چه چیزی تو را به این نادانی ها کشانده است؟ فرستاده و آورنده نامه - که من گمان می کنم گفت که پسر عمه یا پسر عموی اوست - گفت: این مرد ما را دعوت کرده، پس چرا نامه را پاره می کنی؟ همه حاضرین در آنجا به حرف او خندیدند و او را مسخره کردند.

بعد از آن پدرم بلند شد و با چندتن از دوستان و غلامانش به دکان و تجارت خانه اش رفت. وقتی وارد ساختمانی شد که تجارت خانه اش آنجا بود، همه کسانی که در آنجا حضور داشتند، نسبت به پدرم تواضع کرده و از جایشان بلند شدند، بجز یک نفر که سرجایش نشسته و بلند نشد، و پدرم او را نمی شناخت. همین که نشست، طبق عادت و رسم تجار، دفتر و مرکب را برداشت تا حساب و کتاب کند، در همین موقع رو به

التَّجَارِ أَقْبَلَ عَلَى بَعْضٍ مِنْ كَانَ حَاضِرًا، فَسَأَلَهُ عَنْهُ فَأَخْبَرَهُ، فَسَمِعَهُ الرَّجُلَ يَسْأَلُ عَنْهُ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ: تَسْأَلُ عَنِّي وَأَنَا حَاضِرٌ؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: أَكْبَرْتُكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ وَأَعْظَمْتُ قَدْرَكَ أَنْ أَسْأَلَكَ، فَقَالَ لَهُ: تَخْرُقُ رَقْعَتِي وَأَنَا أَشَاهِدُكَ تَخْرُقُهَا؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: فَأَنْتَ الرَّجُلُ إِذَا.

ثم قال: يا غلام برجله وبقفاه، فخرج من الدار العدو لله ولرسوله، ثم قال له: أتعدي المعجزات عليك لعنه الله؟ أو كما قال فأخرج بقفاه فما رأيناها بعدها بقم.

ومنهم ابن أبي العزاقر

٣٧٨ - أخبرني الحسين بن إبراهيم، عن أحمد بن نوح، عن أبي نصر هبة الله بن محمد بن أحمد الكاتب ابن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضي الله عنه قال: حدثني الكبيره أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضي الله عنه قالت: كان أبو جعفر بن أبي العزاقر وجيها عند بني بسطام.

طرف یکی از حضار کرده، در مورد آن مرد سؤال کرد و جوابش دادند. مرد متوجه این مسأله شد و رو به پدرم کرده و گفت: من خودم اینجا هستم، چرا درباره من از دیگران سؤال می کنی؟ پدرم متوجه او شده و گفت: به جهت احترام و بزرگی که برای شما در نظرم بود، از خودت سؤال نکردم. او گفت: [با این حال] در حضور خودم نامه ام را پاره می کنی؟ پدرم به او گفت: پس آن مرد [حلاج] تویی؟ سپس خطاب به غلامی گفت: او را با لگد و پس گردنی [بیرون کن] حلاج که دشمن خدا و رسولش بود از خانه بیرون رفت، [در همین حین] پدرم به او گفت: خدا لعنتت کند، ادعای معجزات می کنی؟ یا این که گفت: او خودش بیرون رفت و وی را با پس گردنی بیرون انداخت، بعد از آن او را در شهر قم ندیدیم.

ابن ابی عزاقر

١٠ / ٣٧٨ - ابی نصر هبه الله بن محمد بن احمد کاتب، نوه ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری رضی الله عنه گفته است: آن زن بزرگوار، ام کلثوم گفته است: ابوجعفر بن ابی عزاقر در نظر طایفه بنی بسطام دارای آبرو و وجاهت زیادی بود، و این آبرومندی به دلیل آن بود که

وذاک أنّ الشیخ أبوالقاسم رضی اللہ تعالیٰ عنہ وأرضاه کان قد جعل له عند الناس منزله وجاهها، فكان عند ارتداده یحکی کلّ کذب وبلاء وکفر لبني بسطام، ویسنده عن الشیخ أبی القاسم، فیقولونه منه ویأخذونه عنه حتّی انکشف ذلك لأبی القاسم رضی اللہ عنه، فأنکره وأعظمه ونهی بنی بسطام عن کلامه وأمرهم بلعنه والبراء منه، فلم ینتهوا وأقاموا علی تولّیه.

وذاک أنّه کان یقول لهم: إننی أذعت السرّ وقد أخذ علیّ الکتمان، فعوقبت بالابعاد بعد الاختصاص، لأنّ الأمر عظیم لا یحتمله إلاّ ملک مقرب أو نبی مرسل أو مؤمن ممتحن، فیؤکد فی نفوسهم عظم الأمر وجلالته.

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی اللہ عنہ در نظر مردم برای او منزلت و جایگاه خاصی ایجاد کرده بود، و زمانی که مرتد و منحرف شد، هرگونه دروغ و کفری که برای بنی بسطام حکایت می شد، همه را به شیخ ابوالقاسم نسبت می دادند، آن ها هم این کفریات را می پذیرفتند، تا این که این ماجرا به اطلاع ابوالقاسم رضی اللہ عنہ رسید، [و فوراً] آن را انکار کرد و دروغ های او را خیلی بزرگ دانست و بنی بسطام را از پذیرش حرف او نهی کرد و به آن ها دستور داد تا او را لعن کرده و از او اجتناب کنند، اما بنی بسطام به فرموده شیخ بها ندادند و بر دوستی و موّدت ابن ابی عزاقر پافشاری کردند، چرا که او به بنی بسطام می گفت: مسائلی که به شما گفته ام، راز و سر بودند و من آن ها را افشا کردم، و ابوالقاسم در خصوص کتمان و پنهان کردن آن ها از من پیمان گرفته بود و حالا که آن را افشا کرده ام، مرا با وجود آن همه نزدیکی به او، از خود رانده و مجازات کرده است، چون آن امر مسأله بزرگی بود که هیچکس نمی تواند آن را تحمل کند، به جز فرشته مقرب الهی و پیامبری که به مقام رسالت رسیده باشد و مؤمنی که خداوند او را به ایمان امتحان کرده است. به این ترتیب بزرگی و جلالت قدر خودش را در دل آن ها بیشتر و محکم تر می کرد.

فبلغ ذلك أبا القاسم رضي الله عنه، فكتب إلى بني بسطام بلعنه والبراء منه وممن تابعه على قوله، وأقام على تولّيه، فلمّا وصل إليهم أظهروه عليه فيكي بكاء عظيما، ثم قال: إنّ لهذا القول باطنا عظيما وهو أنّ اللعنة الإبعاد، فمعنى قوله: لعنه الله أي باعده الله عن العذاب والنّار، والآن قد عرفت منزلتى ومّرخ خديّيه على التراب وقال: عليكم بالكتمان لهذا الأمر.

قالت الكبيره رضي الله عنها: وقد كنت أخبرت الشيخ أبا القاسم أنّ أمّ أبي جعفر بن بسطام قالت لي يوما وقد دخلنا إليها فاستقبلتني وأعظمتني وزادت في إعظامي حتّى انكبت على رجلى تقبلها، فأنكرت ذلك وقلت لها: مهلاً يا ستي فإنّ هذا أمر عظيم وانكبيت على يدها

خبر این ماجرا هم به حسین بن روح رسید، نامه ای به بنی بسطام نوشت که حاوی لعن و نفرین ابن ابی عزافر و بیزاری جستن از او و از همه کسانی بود که از ابن ابی عزافر پیروی کرده و بر دوستی و مودت او پافشاری می کنند.

وقتی که نامه به دست بنی بسطام رسید، آن را به ابن ابی عزافر نشان دادند، او تا نامه را دید، شدیداً گریه و زاری کرد و گفت: این کلام حسین بن روح تأویل و باطن بزرگی دارد و آن این است که لعنت همان دور کردن است و معنی کلام ایشان که فرموده اند خدا لعنتش کند، این است که خداوند او را از عذاب و آتش جهنم دور کند، اکنون به مقام و منزلت خودم پی بردم. صورتش را به خاک گذاشت و خطاب به بنی بسطام گفت: بر شما باد که این را کتمان کنید تا کسی از این موضوع باخبر نشود.

امّ کلثوم رضي الله عنه می گوید: این خبر را به شیخ ابوالقاسم رساندم که روزی به دیدار مادر ابوجعفر بن بسطام رفتم، او هم استقبال گرم و احترام زیادی از من به عمل آورد. تاحدی که به پای من افتاد و آن را می بوسید. من از این عمل جلوگیری کردم و به او گفتم: دست نگه دار، ای بانوی بزرگوار! این کار بزرگی است [و شایسته مقام من نیست].

فبكت، ثم قالت: كيف لا أفعل بك هذا وأنت مولاتي فاطمه؟ فقلت لها: وكيف ذاك يا ستي؟

فقلت لي: إنَّ الشيخَ أبا جعفرٍ محمَّد بن عليٍّ خرج إلينا بالسرِّ قالت: فقلت لها: وما السرُّ؟ قالت: قد أخذ علينا كتماناً وأفزع إن أنا أذعته عوقبت، قالت: وأعطيتها موثقاً أتى لا أكشفه لأحد واعتقدت في نفسي الاستثناء بالشيخ رضي الله عنه يعني أبا القاسم الحسين بن روح.

قالت: إنَّ الشيخَ أبا جعفرٍ قال لنا: إنَّ روح رسول الله صلى الله عليه وآله انتقلت إلى أبيك يعني أبا جعفرٍ محمَّد بن عثمان رضي الله عنه وروح أمير المؤمنين عليه السلام انتقلت إلى بدن الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح وروح مولانا فاطمه عليه السلام انتقلت إليك فكيف لا أعظمك يا ستنا.

فقلت لها: مهلاً لا تفعلی فإنَّ هذا كذب یا ستنا، فقالت لي: [هو] سرٌّ عظیم وقد أخذ علينا

خم شدم و دست او را گرفتم [و بلندش کردم]. او گریه کرده و گفت: چگونه این کار را انجام ندهم در حالی که شما سیده و مولای من فاطمه علیها السلام هستی؟ گفتم: ای خانم! این چه حرفی است که می زنی؟ او به من گفت: شیخ ابو جعفر محمَّد بن علی رازی را برای من آشکار کرده است. امّ کلثوم می گوید: به او گفتم: چه سری؟ گفت: [سری است که] از ما عهد و پیمان گرفته است تا آن را مخفی نگه بداریم و بیم داده است که اگر آن را بر ملا کنیم تنبیه شویم. امّ کلثوم می گوید به او گفتم: این راز را برای من بگو و اطمینان داشته باش که آن را برای احدی بجز شیخ که خداوند از او راضی باشد یعنی ابوالقاسم حسین بن روح بیان نمی کنم. به من گفت: شیخ ابا جعفر به ما گفته است: روح رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدر تو یعنی ابا جعفر محمَّد بن عثمان رضي الله عنه انتقال یافته و روح امیرالمؤمنین علیه السلام به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح سیده ما فاطمه علیها السلام به تو منتقل شده است، پس چگونه شما را احترام نگذارم، ای بانوی ما؟!

به او گفتم: خانم! صبر کن، این کار را نکن، این که گفتی دروغ است. به من گفت: این [که گفتم] سرّ بزرگی است که از ما عهد و پیمان گرفته شده است تا آن را برای احدی افشا

أَنَا لَا نَكْشِفُ هَذَا لِأَحَدٍ، فَاللَّهُ اللَّهُ فِي لَا يَحِلُّ لِي الْعَذَابُ وَيَا سَتِي فُلُو [لَا] أَنْكَ حَمَلْتِنِي عَلَى كَشْفِهِ مَا كَشَفْتَهُ لَكَ وَلَا لِأَحَدٍ غَيْرِكَ.

قالت الكبيره أمّ كلثوم رضی اللہ عنہا: فلما انصرفت من عندها دخلت إلى الشيخ أبي القاسم بن روح رضی اللہ عنہ فأخبرته بالقصه، وكان يثق بي ويركن إلى قولي، فقال لي: يا بنيه إياك أن تمضي إلى هذه المرأه بعد ما جرى منها ولا تقبلي (لها) رقعته إن كاتبتك، ولا رسولاً إن أنفذته (إليك) ولا تلقيها بعد قولها، فهذا كفر باللّٰه تعالى وإلحاد، قد أحكمه هذا الرجل الملعون في قلوب هؤلاء القوم، ليجعله طريقاً إلى أن يقول لهم: بأنّ اللّٰه تعالى اتّحد به وحلّ فيه كما يقول النصارى في المسيح عليه السلام ويعدو إلى قول الحلاج لعنه اللّٰه.

نکنیم، پس خدا را، خدا را [مراعات می کنم] تا عذاب به من حلال نشود. ای بانوی من! اگر شما من را وادار به افشای آن نمی کردید، هرگز آن سرّ را نه به تو نه به احدی غیر از تو اطلاع نمی دادم.

امّ کلثوم ادامه می دهد: وقتی که از نزد آن زن برگشتم، به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی اللّٰه عنہ رفته و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم، او هم چون به من اطمینان داشت حرفم را قبول کرد، بنابراین به من گفتند: دخترم! بعد از این ماجرا از رفتن به خانه این زن خودداری کن و اگر نامه یا پیکی برای رساندن پیغامش نزد تو فرستاد قبول نکن، و دیگر بعد از این حرف هایی که زده به ملاقاتش نرو. این حرف ها کفر و إلحاد است، که این مرد ملعون آن را در دل های این قوم وعده ای نادان محکم کرده تا این گفته ها مقدمه باشد که به آن ها بگوید: خداوند با او [یعنی ابن عزافر] متحد شده و در او حلول کرده است؛ همچنان که نصاری در خصوص حضرت مسیح علیه السلام همین را می گویند و می خواهند معتقد به قول حلاج - لعنه اللّٰه علیه - بشوند.

قالت: فهجرت بنی بسطام وترکت المصیٰ إلیهم ولم أقبل لهم عذرا ولا لقیتم أمهم بعدها وشاع فی بنی نوبخت الحدیث، فلم یبق أحد إلا وتقدّم إلیه الشیخ أبو القاسم وکاتبه بلعن

أبی جعفر الشلمغانی والبراءه منه وممن یتولاه ورضی بقوله أو کلمه فضلاً عن موالاته.

ثمّ ظهر التوقيع من صاحب الزّمان علیه السلام بلعن أبی جعفر محمّد بن علیّ والبراءه منه وممن تابعه وشایعه ورضی بقوله وأقام علی تولیّه بعد المعرفه بهذا التوقيع.

وله حکایات قبیحه وأمور فظیحه ننزّه کتابنا عن ذکرها ذکرها ابن نوح وغیره.

وكان سبب قتله: أنّه لمّا أظهر لعنه أبو القاسم بن روح رضی الله عنه واشتهر أمره وتبرّأ منه وأمر جمیع الشیعه بذلك، لم یمكنه التلیس، فقال - فی مجلس حافل فیہ رؤساء الشیعه وکلّ یحکی

أمّ کلثوم می گوید: [با شنیدن این سخن از حسین بن روح] از بنی بسطام دور شده و به طرف آن ها نرفتم، و عذر آن ها را خواستم و دیگر مادرشان را ملاقات نکردم. این ماجرا در بین بنی نوبخت شایع شد و ابو القاسم حسین بن روح برای همه اهالی نامه ای حاوی لعن ابی جعفر شلمغانی [ابن ابی عزافر] و دوری جستن از او و طرفداران و کسانی که راضی به گفته او هستند یا با او هم کلام شده اند، تا چه رسد به دوست داشتن ابن ابی عزافر نوشت [و به همه ابلاغ کرد].

سپس از ناحیه مقدسه صاحب الزمان علیه السلام توقیعی ظاهر شد در مورد لعن ابی جعفر محمّد بن علی و بیزاری جستن از او و پیروان و دوستان و کسانی که به کفریات او راضی بوده و پس از آمدن این توقیع، بر عقیده دوستی با او باقی می مانند.

البتّه وی داستان های زشت و زننده ای دارد که کتاب ما پاکیزه و منزّه تر از آن است که در آن ذکر شوند. امّا ابن نوح و دیگران آن ها را ذکر کرده اند.

و اما سبب کشته شدن ابن ابی عزافر: وقتی که ابو القاسم بن روح رضی الله عنه او را لعن کرد و مسئله انحرافش مشهور شده، از او بیزاری جسته و شیعیان را هم به دوری از او دستور داد، دیگر نتوانست حیلہ گری کند، بنابراین در محفلی که همه بزرگان شیعه که

عن الشيخ أبي القاسم لعنه والبراء منه :- أجمعوا بيني وبينه حتى أخذ يده ويأخذ يدي، فإن لم تنزل عليه نار من السماء تحرقه وإلا فجميع ما قاله في حق ورقي ذلك الى الراضي - لأنه كان ذلك في دار ابن مقله - فأمر بالقبض عليه وقتله، فقتل واستراحت الشيعة منه.

۳۷۹ - وقال ابوالحسن محمّد بن أحمد بن داود: كان محمّد بن عليّ الشلمغانّي المعروف بابن أبي العزاقر لعنه الله يعتقد القول بحمل الضدّ ومعناه أنه لا يتهيأ إظهار فضيله للوليّ إلا بطعن الضدّ فيه، لأنه يحمل سامعي طعنه على طلب فضيلته فإذا هو أفضل من الوليّ، إذ لا يتهيأ إظهار الفضل إلا به وساقوا المذهب من وقت آدم الأوّل إلى آدم السابع، لأنهم قالوا:

هر کدام لعن و بیزاری از او را از شیخ ابوالقاسم نقل می کردند، گفت: بیایید من و او را جمع کنید تا من دست او را بگیرم و او هم دست مرا بگیرد [با هم مباحله کنیم و همدیگر را نفرین کنیم] اگر آتشی از آسمان نازل نشد و او را نسوزاند، هرچه درباره من گفته، حقّ و درست است. این خبر به راضی [خلیفه عباسی] رسید، به دلیل این که این حرف ها را در منزل ابن مقله [وزیر دستگاه عباسی] زده بود، بنابراین راضی دستور داد بگیرند و بکشند. و شیعه را از شرّ راحت کردند.

۱۱ / ۳۷۹ - ابو الحسن محمّد بن احمد بن داوود گفته است: محمّد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر - لعنه الله علیه - معتقد بود: کسی که با ولی ضد و طرف مقابل او باشد و به اصطلاح رقیب ولی باشد، بهتر از امام است و معنای این اعتقاد این است که هیچ فضیلت و برتری برای ولی آماده و شمرده نمی شود، مگر به واسطه طعن و بدگویی آن شخص رقیب درباره او، به جهت این که کسی که طعن ولی و امام را شنیده باشد در صدد برمی آید که به دنبال فضیلت ولی و امام برود، بنابراین ضد از ولی برتر است، چرا که روشن شدن و اظهار فضل و برتری ولی فقط به وسیله او میسر است.

از دیگر اعتقادات او و پیروانش این بود که معتقد بودند: این مذهب و روش دین داری را از زمان آدم اوّل تا آدم هفتم جاری کرده اند؛ چرا که آن ها به هفت عالم

سبع عوالم وسیع اوادم، ونزلوا إلی موسی وفرعون ومحمّد وعلیّ مع اُبی بکر و معاویه.

وأما فی الضدّ فقال بعضهم: الولیّ ینصب الضدّ ویحمّله علی ذلك كما قال قوم من أصحاب الظاهر: إنّ علیّ بن اُبی طالب علیه السلام نصب اُبابکر فی ذلك المقام.

وقال بعضهم: لا ولكن هو قدیم معه لم یزل.

قالوا: والقائم المذی ذکرُوا أصحاب الظاهر أنّه من ولد الحادی عشر فإنّه یقوم، معناه إبلیس لأنّه قال: «فَسَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ كُفُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ» فلم یسجد، ثمّ قال: «لَأَقْعُدَنَّ

و هفت آدم معتقد بودند، تا رساندند به موسی با [ضدش] فرعون و محمّد و علی با [ضدش] اُبی بکر و معاویه.

أما اعتقاد این ها در مورد ضد ولی؛ بعضی از این ها گفته اند: اصلاً ضد را خود ولی نصب می کند و او را وادار به مخالفت و معارضه با خودش می کند، چنان که عدّه ای از اصحاب ظاهر گفته اند: (۱)

علی بن اُبی طالب خودش اُبی بکر را در این مقام که ضدش باشد منصوب کرد و عدّه ای دیگر از این ها گفته اند: این گونه نیست، بلکه ضد، قدیم بوده و همیشه با ولی است.

و از اعتقاد دیگر این گروه این است که می گویند: قائمی که اهل ظاهر می گویند که فرزند امام یازدهم است و روزی قیام می کند، معنایش این است که او [العیاذ بالله] ابلیس است، چرا که خداوند متعال می فرماید: «همه ملائکه به آدم سجده کردند، بجز شیطان» (۲)

که سجده نکرد و بعد در حکایت از شیطان آمده: «حتما در راه راست شریعت

ص: ۷۰۵

۱- اهل ظاهر همان طرفداران داوود بن علی اصفهانی، ملقب به ظاهری هستند و طایفه ظاهریه منسوب به این شخص است، چون فقط به ظاهر قرآن و سنت توجه می کردند.

۲- .سوره حجر / آیه ۳۰.

لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ» فدلّ علی أنّه کان قائماً فی وقت ما أمر بالسجود، ثمّ قعد بعد ذلك وقوله: يقوم (القائم إنّما هو ذلك القائم) الذي أمر بالسجود فأبى وهو إبليس لعنه الله.

و قال شاعرهم لعنهم الله:

يا لاعنا للضدّ من عدیّ

ما الضدّ إلاّ ظاهر الولیّ

والحمد للمهيمن الوفیّ

لست علی حال كحمائیّ

ولا حجامیّ ولا جعدیّ

قد فقت من قول علی الفهدیّ

نعم و جاوزت مدى العبدیّ

فوق عظیم لیس بالمجوسیّ

و دین تو می نشینم»^(۱)

[تا بندگان را فریب داده و گمراه کنم]. پس این آیه دلالت دارد بر این که شیطان در وقتی که به سجده امر شد، قیام کرده و ایستاده بود و پس از آن در کمین گاه نشست و گفته اهل ظاهر که قائم قیام خواهد کرد، معنایش همان قائم است که امر به سجده شده و از سجده خودداری نمود و آن شخص همان ابلیس است.

شاعر این دار و دسته که خداوند لعنتشان کند، در این باره این اشعار را سروده است:

۱ - ای لعن کننده ضدی که از طایفه عدی است [یعنی عمر بن خطاب] [او را لعن نکن چرا که] ضدّ، چیزی جز ظاهر ولی نیست. [یعنی نعوذ باللّه ضدّ، ظاهر ولی و ولی، باطن ضد است].

۲ - حمد و ستایش مخصوص خداوند است که به عهدش وفا می کند و حال من مثل حال حمای نیست.

۳ - و همچنین مثل حجامت کننده و جعفری نیستم و در کلام و اعتقاد و مباحثه فهدی را مغلوب کردم.

۴ - بله از منتهای فضل و هنر بندگی هم گذشتم و بالاتر از رتبه و عظمت کسی که مجوس نبود، قرار گرفتم.

١- .سوره اعراف / آيه ١٦.

لأنه الفرد بلا كیفی

متّحد بكلّ أوحدی

مخالط النور(ی) والظلمی

یا طالبا من بیت هاشمی

وجاحدا من بیت کسروی

قد غاب فی نسبة أعجمی

فی الفارسی الحسب الرضی

كما التوی فی العرب من لوی

۳۸۰ - وقال الصفوانی: سمعت أباعلی بن همام یقول: سمعت محمّد بن علیّ العزاقری الشلمغانی یقول: الحقّ واحد وإنّما تختلف قُصّه، فیوم یكون فی أبيض ویوم یكون فی أحمر ویوم یكون فی أزرق.

قال ابن همام: فهذا أوّل ما أنکرته من قوله، لأنّه قول أصحاب الحلول.

۵ - زیرا که خداوند به اعتقاد من واحدی است بدون کیفیت، و از این جهت با هر واحدی [که بدون کیفیت باشد] متّحد است.

۶ - و با هر نورانی و ظلمانی در هم آمیخته شده. ای طالب [و دوستدار] خاندان هاشمی!

۷ و ۸ - و ای منکر خاندان کسری و ساسانی که در نسبت و حسب و نسب اعجمی و فارسی پسندیده پنهان شده اند؛ همان گونه که طایفه بنی لوی در میان عرب پیچیده و پنهان شده اند.

۱۲ / ۳۸۰ - صفوانی می گوید از ابا علی بن همام شنیدم که می گفت: از محمّد بن علیّ عزاقری شلمغانی شنیدم که می گفت: حقّ، یک حقیقت واحد است، امّا لباس هایش مختلف است، گاهی در لباس سفید است، گاهی در قرمز و روزی هم در لباس کبود.

ابن همام گفته است: این اولین حرفی بود که از او شنیدم و انکارش کردم، چون این حرف همان اعتقاد اهل حلول است. (۱)

ص: ۷۰۷

آن‌ها حلول کرده است. به اعتقاد شیعه این‌ها مشرک و نجس هستند.

۳۸۱ - وأخبرنا جماعه، عن أبي محمد هارون بن موسى، عن أبي عليّ محمد بن همام: أنّ محمد بن عليّ الشلمغانيّ لم يكن قطّ بابا إلى أبي القاسم ولا طريقا له ولا نصبه

أبو القاسم لشيء من ذلك على وجه ولا سبب ومن قال بذلك فقد أبطل وإنما كان فقيها من فقهاءنا وخلط وظهر عنه ما ظهر وانتشر الكفر والإلحاد عنه.

فخرج فيه التوقيع على يد أبي القاسم بلعنه والبراءة [منه] ممّن تابعه وشايعه وقال بقوله.

۳۸۲ - وأخبرني الحسين بن إبراهيم، عن أحمد بن عليّ بن نوح، عن أبي نصر هبه الله بن محمد بن أحمد، قال: حدّثني أبو عبد الله الحسين بن أحمد الحامديّ البزاز المعروف بـ غلام أبي عليّ بن جعفر المعروف بابن زهومة النوبختيّ - وكان شيخا مستورا - قال: سمعت روح بن أبي القاسم بن روح يقول:

لما عمل محمد بن عليّ الشلمغاني كتاب التكليف، قال [الشيخ] يعني أبا القاسم رضي الله عنه:

۱۳ / ۳۸۱ - ابو علي محمد بن همام گفته است: محمد بن علي شلمغاني هرگز باب و طريق رسيدن به ابو القاسم حسين بن روح نبوده، حسين بن روح هم او را به هيچ سمتی منصوب نکرده و هيچ دليلی بر آن نيست و هر کسی معتقد باشد که او نايب حسين بن روح بوده، اعتقادش باطل است. او فقط فقيهی از فقهای ما بود، بعد از آن عقیده اش باطل مخلوط گردید و معلوم شد آنچه که از او ظاهر شد و کفر و الحاد از او منتشر گشت. پس از آن به دست ابو القاسم در خصوص لعن و بيزاری از او و پيروان و دوستانش از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عليه السلام توقيعی خارج شد.

۱۴ / ۳۸۲ - ابو عبد الله حسين بن احمد حامدي بزاز، معروف به غلام ابی علی بن جعفر، مشهور به ابن زهومه نوبختی که پيرمرد گوشه گیری بود، گفت: از روح پسر ابو القاسم حسين بن روح شنيدم که می گفت: وقتی که محمد بن علي شلمغاني کتاب تکليف را انجام داد و نوشت، شيخ ابو القاسم رضي الله عنه گفت: کتاب را براي ما بياوريد تا آن را

اطلبوه إلى لأنظره، فجاءوا به فقراءه من أوله إلى آخره، فقال: ما فيه شيء إلا وقد روي الأئمة إلا موضعين أو ثلاثه، فإنه كذب عليهم في روايتها لعنه الله.

۳۸۳ - وأخبرني جماعه، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود وأبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه أنهما قالوا: ممّا أخطأ محمد بن علي في المذهب في باب الشهاده، أنه روى عن العالم عليه السلام أنه قال: إذا كان لأخيك المؤمن على رجل حق فدفعه (عنه) ولم يكن له من البيئه عليه إلا شاهد واحد وكان الشاهد ثقّه رجعت إلى الشاهد فسألته عن شهادته، فإذا أقامها عندك، شهدت معه عند الحاكم على مثل ما يشهده عنده، لئلا يتوى حق امرئ مسلم.

بينم. كتاب را برایش آوردند و او هم آن را مطالعه کرد و گفت: چیزی [خلافي] در آن نبود إلا این که در دو یا سه جا به ائمه عليهم السلام روایاتی نسبت داده است که دروغ است و بر اهل بیت دروغ بسته است، خدا لعنتش کند.

۳۸۳ / ۱۵ - جماعتي از ابی الحسن محمد بن احمد بن داوود و ابی عبد الله حسين بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه نقل کرده اند که این دو نفر گفته اند: از جمله خطاهای محمد بن علي [ابن ابی عزافر] در مذهب، در باب شهادت بود، و آن این که او از عالم - یعنی امام کاظم عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده اند: اگر برادر مؤمن تو حقی و طلبی از کسی داشته باشد، و بدهکار آن حق را منکر شود، و برادر مؤمن تو هم فقط یک شاهد داشته باشد، و آن شاهد هم ثقّه و مورد اطمینان است، به او مراجعه می کنی و می خواهی که شهادت بدهد، پس وقتی که نزد تو اقامه شهادت کرده و گواهی داد، با او به نزد حاکم برو و مثل او گواهی بده تا حقّ مرد مسلمان پایمال نشود.

واللفظ لابن بابويه وقال: هذا كذب منه ولسنا نعرف ذلك.

وقال: في موضع آخر كذب فيه.

نسخه التوقيع الخارج في لعنه:

۳۸۴ - أخبرنا جماعه، عن أبي محمد هارون بن موسى قال: حدّثنا محمد بن همام قال: خرج علي يد الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه في ذي الحجه سنة اثنتي عشره وثلاثمائه في [لعن] ابن أبي العزاقر والمداد رطب لم يجفّ.

وأخبرنا جماعه، عن ابن داود قال: خرج التوقيع من الحسين بن روح في الشلمغاني وأنفذ نسخته إلى أبي علي بن همام في ذي الحجه سنة اثنتي عشره وثلاثمائه.

قال ابن نوح: وحدّثنا أبو الفتح أحمد بن ذكا - مولى علي بن محمد بن الفرات رحمه الله قال:

ابن بابويه گفته است: شلمغاني [ابن ابی عزاقر] دروغ گفته و این حدیث ساختگی است و ما چنین حکمی یا خبری ندیده ایم، و باز ایشان در جای دیگری گفته است: محمد بن علی [ابن ابی عزاقر] در این حکم دروغ گفته است.

توقیعی که در طعن و لعن ابن ابی عزاقر خارج شد

۱۶ / ۳۸۴ - گروهی از علما، از ابی محمد هارون بن موسی و او هم از محمد بن همام نقل کرده اند: در ذی حجه سال ۳۱۲ ه. ق توقیعی از ناحیه مقدسه به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی الله عنه پیرامون لعن ابن ابی عزاقر چنان به سرعت رسید که هنوز خطش مرطوب بود و خشک نشده بود.

و باز گروهی از علما به ما خبر دادند، از ابن داود که گفت: توقیع شریف حضرت در مورد شلمغانی توسط حسین بن روح خارج شد و ایشان هم نسخه ای از آن را در ذی حجه سال ۳۱۲ ه. ق برای ابی علی بن همام فرستاد.

همچنین ابن نوح گفته است: ابوالفتح احمد بن ذکا غلام علی بن محمد بن فرات رحمه الله

أخبرنا أبوعلی بن همام بن سهیل بتوقيع خرج فی ذی الحجة سنة اثنتی عشرة وثلاثمائه.

قال محمد بن الحسن بن جعفر بن (إسماعیل بن) صالح الصیمری: أنفذ الشيخ الحسين بن روح رضی الله عنه من مجبسه فی دار المقتدر إلی شیخنا أبی علی بن همام فی ذی الحجة سنة اثنتی عشرة وثلاثمائه وأملأه أبوعلی [علی] وعرفنی إنَّ أباالقاسم رضی الله عنه راجع فی ترک إظهاره، فإنه فی ید القوم وحبسهم، فأمر بإظهاره وأن لا یخشی ویأمن، فتخلص وخرج من الحبس بعد ذلك بمده یسیره والحمد لله.

التوقيع:

عرف - قال الصیمری عرفک الله الخیر أطال الله بقاءک وعرفک الخیر کله وختم به عملک -

گفت: ابو علی بن همام بن سهیل خبر خروج توقيع شریف را در ذی حجه سال سیصد و دوازده به ما داد.

و نیز محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری گفته است: شیخ بزرگوار حسین بن روح رضی الله عنه در ذی حجه سال ۳۱۲ ه. ق از زندانش که در حبس مقتدر خلیفه عباسی بود، متن توقيع را برای شیخ ما ابی علی بن همام فرستاد. ابو علی هم آن را برایم خواند و به من گفت که ابوالقاسم به جهت این که در دست قوم ظالم گرفتار بوده و در زندان آن ها به سر می برد، راجع به افشا نکردن مسأله لعن بر این ابی عزافر از امام درخواست تکلیف کرد، ولی در جواب از ناحیه مقدسه دستور رسید که لعن این ابی عزافر را آشکار کند و نترسد که در امان است، [و او هم همین کار را کرد] و پس از مدت کوتاهی بعد از این جریان از زندان آزاد شد. الحمد لله.

متن توقيع شریف

تذکر: در نقل مضامین این توقيع فرق ها و اختلافات کوچکی وجود دارد که در ترجمه، به تفکیک از یکدیگر نقل می شود.

ابتدا توقيع به روایت غیر از صیمری این است: به افرادی از برادران ما که خداوند

ص: ۷۱۱

من تثق بدینه و تسکن إلی نیتہ من إخواننا أسعدکم اللّٰه - وقال ابن داود: أدام اللّٰه سعادتکم من تسکن إلی دینه و تثق بنیتہ - جميعا: بأنّ محمّد بن علیّ المعروف بالشلمغانیّ - زاد بن داود وهو ممّن عجلّ اللّٰه له النقمه ولا أمهله - قد ارتدّ عن الإسلام وفارقه - اتفقوا - وألحد فی دین اللّٰه وادّعی ما کفر معه بالخالق - قال هارون: فیہ بالخالق - جلّ و تعالی وافتري کذبا وزورا وقال بهتاناً وإثماً عظیماً - قال هارون: وأمرأ عظیماً - کذب العادلون باللّٰه و ضلّوا ضلالاً

رستگارشان فرماید و به دیانتشان اطمینان داری و از بیتشان آرامش و اعتماد داری اعلام کن.

و به روایت صیمری این است: اعلام کن خداوند خیر را به تو بشناساند و عمر تو را طولانی فرماید و همه خوبی ها و خیرها را به تو بشناساند و عاقبت عمل تو را ختم به خوب و نیک فرماید.

و به روایت ابن داوود آمده است: خداوند سعادت مندی شما را مستدام فرماید، به کسی که از دین او آرامش و امنیت و از نیتش اطمینان داری اعلام کن.

ادامه تویق که مورد اتفاق همه است: به این که محمّد فرزند علی مشهور به شلمغانی؛(۱)

او از جمله کسانی است که خداوند در عذابش بر او تعجیل فرموده و به او مهلت ندهد. وی تحقیقا از طریق اسلام مرتدّ و منحرف شده و اسلام را ترک کرده و در دین خداوند ملحد و گمراه شده است و چیزهایی را ادعا کرده که باعث کفر او نسبت به خالق - جلّ و علا - شده است، - هارون به جای جمله «معه بالخالق» جمله «فیہ بالخالق»

آورده است. - او به خداوند افترا زده و دروغ گفته است و گناه بزرگی مرتکب شده است. هارون به جای اثما عظیماً، عبارت امرا عظیماً آورده است. کسانی که از دین خدا برگشتند و منحرف شدند دروغ گفتند و سخت گمراه و از خداوند دور گشتند و آشکارا

ص: ۷۱۲

۱- [ابن ابی عزافر] این جمله در ادامه روایت ابن داوود آمده است.

بعيدا وخسروا خسرانا مبينا وإنا قد برئنا إلى الله تعالى وإلى رسوله وآله صلوات الله وسلامه ورحمته وبركاته عليهم بمَنه، ولعناهُ عليه لعائن الله - اتفقوا زاد بن داود تترى - في الظاهر مَنّا والباطن في السرّ والجهر وفي كلّ وقت وعلى كلّ حال وعلى من شايعه وتابعه أو بلغه هذا القول مَنّا وأقام على توكّيه بعده وأعلمهم - قال الصيمري: تولاكم الله قال ابن ذكا: أعزكم الله - أنا من التوقّي - وقال ابن داود: اعلم أنّنا من التوقّي له.

قال هارون: وأعلمهم أنّنا في التوقّي - والمحاذره منه. قال ابن داود وهارون: على مثل (ما كان) من تقدّمنا لنظرائه.

زيانكار شدند و تحقیقا ما از او به خدا و پیامبرش و خاندان رسولش که صلوات و سلام و رحمت و برکات خداوندی به لطف و منّ خدای متعال نصیب آن ها شود، پناه برده و بیزاری می جوئیم و او را که لعنت های خدا متوجهش باشد لعن و نفرین می کنیم، در ظاهر و باطن و در پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حالت، او را و کسانی که پیرو و تابع او بوده و هر که این قول ما به او ابلاغ شده ولی باز اصرار بر دوستی او داشته باشد، لعن و نفرین می کنیم، و از آنان دوری می جوئیم. آن ها را از این مسأله آگاه کن. که ما از او دوری جسته و حذر می کنیم. صیمری پس از «أعلمهم» آورده است: «تولا کم الله؛ یعنی خداوند شما را دوست بدارد.» و ابن ذکا آورده: «أعزکم الله؛ یعنی خداوند به شما عزت بدهد.» و ابن داود به جای جمله «أعلمهم أنا فی التوقّي» آورده است که «أعلم أنّنا من التوقّي؛ یعنی بدان که ما خود را از دوستی او دور می کنیم.»

هارون گفته است: جمله آخری این گونه بود که آن ها را آگاه کن که ما از او دوری می کنیم و از دوستی او حذر می کنیم. ابن داود و هارون گفته اند که بعد از آن فقره آمده بود: از او دوری می کنیم. مانند امثال او از کسانی که قبلاً از آن ها اعلام بیزاری کرده ایم.

قال الصيمري: علي ما كنا عليه ممن تقدمه من نظرائه. وقال ابن ذكا: علي ما كان عليه من تقدمنا لنظرائه. اتفقوا - من الشريعي والنميري والهلالی والبلائی وغيرهم وعاده الله - قال ابن داود وهارون: جل ثناؤه واتفقوا - مع ذلك قبله وبعده عندنا جميله وبه نثق وإياه

نستعين وهو حسبنا في كل أمورنا ونعم الوكيل.

قال هارون: وأخذ أبوعلی هذا التوقيع ولم يدع أحدا من الشيوخ إلا وأقرأه إياه وكوتب من بعد منهم بنسخته في سائر الأمصار، فاشتهر ذلك في الطائفه فاجتمعت علي لعنه والبراء منه.

وقتل محمد بن علي السلمغاني في سنه ثلاث وعشرين وثلاثمائه.

صيمري به جای این فقره به این صورت روایت کرده است: بنابر آنچه که ما قبلاً نسبت به امثال او انجام داده ایم و نفرینشان کردیم. و ابن ذکا این فقره را به ترتیبی نقل کرده که شبیه نقل صيمري است.

ادامه توقيع شريف که مورد اتفاق و اجماع است: [ما او را لعن می کنیم] و او از جمله شريعی و نمیری و هلالی و بلائی و دیگران است و عادت خداوند این است که دعا یا لعن ما را اجابت می کند. ابن داوود و هارون گفته اند که بعد از عاده الله آمده بود جل ثناؤه اما فقره و عادت الله اتفاقی است و پس از آن آمده است: عادت خداوند با وجود این ها قبل و بعد از او، عادت زیبا، نیکو و پسندیده ای بوده است و ما به خداوند اعتماد داریم و از او یاری می طلبیم و خداوند هم در همه امورمان برای ما کافی بوده و بهترین وکیل است.

هارون گفته است: ابو علی این توقيع را گرفت و برای تمامی بزرگان و شیوخ قرائت کرد و پس از آن نسخه هایی از آن را نوشته و به سایر شهرها فرستاد. بنابراین، این مسأله در بین شیعیان مشهور شده و همگی بر لعن و تبری از او متفق القول شدند.

ذکر امر اَبی بکر البغدادی ابن اُخی الشیخ اَبی جعفر محمّد بن عثمان العمری و اَبی دلف المجنون.

وی در سال (سیصد و بیست و سه) ه. ق کشته شده و به درک واصل شد. (۱).

ص: ۷۱۵

۱- همان گونه که خوانندگان محترم عنایت فرموده اند مرحوم شیخ بزرگوار توقیع شریف را از چهار طریقی که به دستشان رسیده نقل کرده اند که راویان آن ها به ترتیب عبارتند از: ۱- اَبی محمّد هارون بن موسی ۲- ابن داوود ۳- احمد بن ذکا ۴- محمّد بن حسین بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری. هر کدام از این راویان به حسب نسخه ای که نزدشان موجود بوده، اقدام به نقل توقیع کرده اند و اختلافات موجود در متن که نسبتاً زیاد است نتیجه برداری های متعدد و نقل های شفاهی است که طبعاً فراموشی روات یا اضافات آن ها که قید نشده است، وارد متن توقیع شده اند، لکن اگر چنانچه اختلاف به مفهوم و معنایی که امام علیه السلام اراده فرموده اند ضرر نزنند، به عنوان ایراد در روایت تلقی نمی شود که بخواهد آن را ضعیف کند. لذا این اختلاف مضامین، هیچ ضرری به آنچه که حضرت اراده فرموده اند نمی رساند. از طرفی هم با توجه به زندانی بودن حسین بن روح امکان مقابله و تصحیح و ارائه به ایشان هم نبوده است؛ اگر چه همه از ابن همام نقل کرده اند، اما همان گونه که گذشت این توقیع به دلیل حساسیت، در همه جامعه پخش و نسخه های بسیار متنوعی از آن در دسترس بوده است. لکن با توجه به همه این نقل ها و با حذف اختلافات نسخ و محدثین و نیز با حذف اضافات، در دل این متن، متن اجماعی وجود دارد که شیخ تعبیر فرموده اند به این که مثلاً این جمله مورد اتفاق است. بنابراین می توان متن مورد اتفاق را در ضمن همین متن همراه با اختلافات پیدا کرده و ثبت نمود که ذیلاً و به طور کامل نقل می شود: «عرف بأن محمّد بن علی المعروف بالشلمغانی، قد ارتد عن الإسلام و فارقه و الحد فی دین الله و ادعی ما کفر معه بالخائق - جلّ و تعالی - و افتری کذا و زورا، و قال بهتانا و اثما عظیما. کذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعیداً، و خسروا خساراً مبیناً، و إنّنا قد برئنا إلى الله تعالی و إلى رسوله و آله صلوات الله و سلامه و رحمته و برکاته علیهم بمنّه. و لعناه علیه لعائن الله فی ظاهرنا و باطن، فی السر و الجهر و فی کل وقت و علی کل حال، و علی من شایعه و تابعه او بلغه هذا القول منّا و اقام علی تولیه بعده و اعلمهم إنّنا من التوقی و المحاذره منه، من الشرعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم. و عادت الله مع ذلك قبله و بعده عندنا جمیله و به نثق و ایاه نستعین و هو حسبنا فی کل أمورنا و نعم الوکیل.» مطلب آخر این که حضرت در توقیع شریف، نام چهار نفر را ذکر می فرمایند که عبارتند از: ۱- شریعی که در خبر ۱/۳۶۶ بحث او گذشت. ۲- نمیری. محمّد بن نصیر نمیری که در خبر ۲/۳۶۷ احوال او ذکر شد. ۳- هلالی، احمد بن هلال کرخی که در خبر ۱۰۷ هم درسند به عنوان احمد بن هلال عبرتایی معرفی شده در خبر ۶/۳۷۱ گذشت. ۴- بلالی، ابوطاهر محمّد بن علی بن بلال که در خبر ۷/۳۷۲ گفته شد.

۳۸۵ - أخبرني الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان، عن أبي الحسن علي بن بلال المهلبی قال: سمعت القاسم جعفر بن محمد بن قولويه يقول:

أما أبو دلف الكاتب - لأحاطه الله - فكنا نعرفه ملحدا، ثم أظهر الغلو، ثم جنّ وسلسل، ثم صار مفوضا وما عرفناه قطّ إذا حضر في مشهد إلا استخفّ به ولا عرفته الشيعة إلا مدهيسيره والجماعه تتبرأ منه وممن يومي إليه وينمّس به.

وقد كنا وجّهنا إلى أبي بكر البغدادي لما ادّعى له هذا ما ادّعاه، فأنكر ذلك وحلف عليه، فقبلنا ذلك منه، فلما دخل بغداد مال إليه وعدل عن الطائفه وأوصى إليه لم نشكّ أنه على

در بیان ماجرای ابی بکر بغدادی برادر زاده شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری و حکایت ابی دلف مجنون

۱۷ / ۳۸۵ - شیخ مفید رضی الله عنه از ابوالحسن علی بن بلال مهلبی نقل می کند که او گفته است: از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه شنیدم که می گفت: امیرا ابودلف کاتب که خداوند حفظش نکند، ما او را به عنوان ملحد و منحرف می شناختیم، بعد از آنی که اظهار غلو کرد، دیوانه زنجیری شده، پس از بهبودی نسبی معتقد به تفویض شد، تا آنجا که می دانستیم به هر مجلس و محفلی وارد می شد او را کوچک و بی ارزش می شمردند و اهانت می کردند و شیعیان فقط مدت کوتاهی با او ارتباط داشتند. جمعیت شیعه هم از او و هم از کسانی که به او معتقد و همکار وی بودند و امر را بر دیگران مشتبه می کردند، اظهار بیزاری کردند.

ما متوجه ابی بکر بغدادی شده، برایش پیغام دادیم که حاوی ادعاهایی بود که ابی دلف برای او مدعی شده بود، ابی بکر همه را انکار کرده و حتی قسم هم یاد کرد، ما هم انکار او را پذیرفتیم. ولی وقتی که وارد بغداد شد، متمایل به ابی دلف شده و از شیعه کناره گیری کرد و زمان مرگش هم ابی دلف را وصی خودش قرار داد و به او وصیت کرد. بنابراین شک نکردیم که او هم با ابی دلف هم مذهب بوده است، لذا او را لعن کرده

مذهبه، فلعلنا وبرئنا منه لأن عندنا أن كل من ادعى الأمر بعد السمري رحمه الله فهو كافر منمّس ضالّ مضلّ وبالله التوفيق.

۳۸۶ - و ذکر ابو عمرو محمّد بن محمّد بن نصر السکری قال: لَمّا قدم ابن محمّد بن الحسن بن الوليد القمّي من قبل أبيه والجماعه [علی ابی بکر البغدادی] وسألوه عن الأمر الذی حکى فيه من النیابه أنکر ذلك وقال:

ليس إلیّ من هذا شیء. (وعرض علیه مال فأبى وقال: محرّم علیّ أخذ شیء منه فإنّه ليس إلیّ من هذا الأمر شیء) ولا ادّعت شیئا من هذا وکنت حاضرا لمخاطبته إیّاه بالبصره.

۳۸۷ - و ذکر ابن عیّاش قال: اجتمعت یوما مع أبی دلف، فأخذنا فی ذکر أبی بکر البغدادی فقال لی: تعلم من این کان فضل سیدنا الشیخ قدّس الله روحه وقدّس به علی ابی القاسم الحسین بن روح وعلی غیره؟ فقلت له: ما أعرف.

و اعلان بیزاری کردیم، چرا که به اعتقاد ما هر کسی که پس از سمري ادعای نیابت کند، کافر، حيله گر و گمراه گمراه کننده است و «توفیق از جانب خداست».

۱۸ / ۳۸۶ - ابو عمرو محمّد بن محمّد بن نصر سکری گفته است: وقتی پسر محمّد بن حسن بن ولید قمی از طرف پدرش و شیعیان، پیش ابی بکر بغدادی رفت و در خصوص امر نیابت که از او حکایت شده بود سؤال کرد، او ضمن انکار این ادعا گفت: امر نیابت در دست من نیست. و مالی را هم که به عنوان نایب برای او برده بودند، قبول

نکرد و گفت: گرفتن این مال بر من حرام است، چرا که من نایب نیستم و این ادعا را هم نکرده ام و من [ابو عمر محمّد بن محمّد بن نصر سکری] در بصره در جلسه او حاضر بودم [و او هیچ ادعایی نداشت].

۱۹ / ۳۸۷ - ابن عیّاش گفته است: روزی همراه ابی دلف بودم و با هم پیرامون ابی بکر بغدادی گفت و گو می کردیم، او به من گفت: می دانی که شیخ ما [ابی بکر بغدادی] از کجا نسبت به ابوالقاسم حسین بن روح و دیگران برتری داشت؟ گفتیم: نمی دانم.

ص: ۷۱۷

قال: لأنَّ أبا جعفر محمّد بن عثمان قدّم اسمه على اسمه في وصيّته. قال: فقلت له: فالمنصور [إذا] أفضل من مولانا أبي الحسن موسى عليه السلام قال: وكيف؟ قلت: لأنَّ الصادق عليه السلام قدّم اسمه على اسمه في الوصيّة.

فقال لي: أنت تتعصّب على سيّدنا وتعاديه، فقلت: والخلق كلّهم تعادى أبا بكر البغدادي وتتعصّب عليه غيرك وحدك، وكدنا نتقاتل ونأخذ بالأزياق.

وأمر أبي بكر البغدادي في قلّة العلم والمرّوه أشهر وجنون أبي دلف أكثر من أن يحصى لا نشغل كتابنا بذلك ولا نطوّل بذكره وذكر ابن نوح طرفا من ذلك.

۳۸۸ - وروی ابو محمد هارون بن موسی، عن أبي القاسم الحسين بن عبد الرحيم

گفت: به این دلیل که ابی جعفر محمّد بن عثمان در مقام وصیّت، نام ابی بکر را مقدم از نام ابن روح قرار داد.

گفتم: اگر چنین باشد، باید منصور دوانیقی از مولای بزرگوار ما امام کاظم علیه السلام افضل باشد!! نعوذ باللّه. گفت: چطور؟ گفتم: به دلیل این که امام صادق علیه السلام در وصیت خود نام او را مقدم از نام امام کاظم علیه السلام قرار داد.

به من گفت: تو در مورد سیّد ما [ابی بکر بغدادی] تعصّب داری و با او دشمنی می کنی. گفتم: بجز توی تنها همه خلق نسبت به او تعصب داشته و با او دشمنی می کنند.

بحث و جدل ما به جایی رسید که نزدیک بود گریبان یکدیگر را بگیریم.

ابی بکر بغدادی در کمی علم و شرافت، مشهور بود، او بسیار کم سواد بود، و از طرفی دیوانگی ابی دلف سخت تر از آن است که بازگو شود لذا کتاب را به ذکر این مسائل طولانی نمی کنیم و ابن نوح پاره ای از آن ها را ذکر کرده است.

۳۸۸ / ۲۰ - ابو محمد هارون بن موسی، از ابوالقاسم حسین بن عبد الرحيم

الأبرارورى قال: أنفذنى أبى عبد الرحيم إلى أبى جعفر محمّد بن عثمان العمرى رضى الله عنه فى شىء كان بينى وبينه، فحضرت مجلسه وفيه جماعه من أصحابنا وهم يتذاكرون شيئاً من الروايات وما قاله الصادقون عليهم السلام حتى أقبل أبوبكر محمّد بن أحمد بن عثمان المعروف بالبغدادى ابن أخى أبى جعفر العمرى رضى الله عنه، فلما بصر به أبوجعفر رضى الله عنه قال للجماعه: أمسكوا فإنّ هذا الجائى ليس من أصحابكم.

۳۸۹ - وحكى أنّه توكلّ لليزيدى بالبصره فبقى فى خدمته مدّه طويله وجمع مالاً عظيماً، فسعى به إلى اليزيدى، فقبض عليه وصادره وضربه على أمّ رأسه حتى نزل الماء فى عينيه، فمات أبوبكر ضريراً.

۳۹۰ - وقال أبونصر هبه الله بن محمّد بن أحمد الكاتب ابن بنت أمّ كلثوم بنت أبى جعفر

ابرارورى نقل کرده که گفت: پدرم عبدالرحيم مرا برای کارى که به من و او مربوط مى شد به خدمت ابى جعفر محمّد بن عثمان عمرى رضى الله عنه فرستاد. وقتى وارد مجلس ایشان شدم، تعدادى از علمای شيعه را دیدم که در مورد رواياتى از اهل بيت عليهم السلام با يکديگر بحث و گفت و گو مى کردند، تا اين که ابوبکر محمدبن احمد بن عثمان معروف به بغدادى برادر زاده ابى جعفر عمرى رضى الله عنه وارد شد. تا چشم ابوجعفر به او افتاد، به حصار گفت: ساکت باشيد، چون اين شخص که مى آيد از شما نيست.

۳۸۹ / ۲۱ - حکايت شده که ابى بکر بغدادى در بصره و کيل يزيدى بود، و مدّت زيادى هم در خدمت او بود و از اين راه هم اموال و ثروت زيادى جمع کرده بود، تا اين که از او نزد يزيدى بدگويى کردند و يزيدى هم او را گرفته، اموالش را مصادره کرد و چنان به سرش ضربه زد که چشم هایش آب آورد. ابوبکر در حالى از دنيا رفت که کور شده بود.

۳۹۰ / ۲۲ - ابو نصر هبه الله بن محمّد بن احمد کاتب نوه ام کلثوم دختر ابى جعفر

محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه: إنَّ أبادلف محمد بن مظفر الکاتب کان فی ابتداء أمره مخمّسا مشهورا بذلك، لأنّه کان تربیه الکرخیین وتلمیذهم وصنیعتهم وکان الکرخیون مخمّسه لا یشکّ فی ذلك أحد من الشیعه وقد کان أبو دلف یقول ذلك ویعترف به ویقول: نقلنی سیدنا

الشیخ الصالح قدّس الله روحه ونور ضریحه عن مذهب أبی جعفر الکرخیّ إلى المذهب الصحیح یعنی أبابکر البغدادی.

وجنون أبی دلف وحکایات فساد مذهبه أكثر من أن تحصی، فلا نظول بذکرها الکتاب هاهنا.

قد ذکرنا جملاً من أخبار السفراء والأبواب فی زمان الغیبه، لأنّ صحّه ذلك مبني علی

عمری رضی الله عنه گفته است: ابا دلف محمد بن مظفر کاتب در ابتدای کارش [انحرافش] جزء مخمسه (۱)

بود، چون بین کرخی ها تربیت شده بود و شاگرد و بزرگ شده دست آن ها بود و کرخیون هم مخمسه بودند و در این مسأله در بین شیعه هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد. خود ابی دلف هم به این قائل بوده و اعتراف به آن داشته است، چنان که گفته است: شیخ صالح مرا از مذهب ابی جعفر کرخی به مذهب صحیح؛ یعنی ابی بکر بغدادی برگردانید.

دیوانگی ابی دلف و همچنین داستان هایی که در باب فساد مذهب او آمده است بیشتر از آن است که شمارش بشوند و ما با ذکر آن ها کتاب را طولانی نمی کنیم.

تا اینجا تعدادی از اخبار سفرا و نواب امام در زمان غیبت را ذکر کردیم، به دلیل این که

ص: ۷۲۰

۱- . مخمسه یکی از فرق غلاه هستند که در مورد اعتقادشان دو قول هست: یکی این که پنج تن، یعنی: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن امیه ضمیری هستند که از جانب خداوند موکل اراده مصالح عالم هستند و سلمان هم بزرگ آن هاست. قول دومی که حقیر دیدم این است که این ها می گویند پنج تن آل عبا نور واحد بوده و روح الهی در آن ها به طور مساوی حلول کرده است. به هر حال بنا بر اعتقاد حقّ و خالص شیعه اثنی عشری، کسانی که این چنین اعتقاد داشته باشند مشرک و ملحد هستند.

ثبوت إمامه صاحب الزّمان عليه السلام وفي ثبوت وكالتهم وظهور المعجزات على أيديهم دليل واضح على إمامه من انتّموا إليه، فلذلك ذكرنا هذا، فليس لأحد أن يقول: ما الفائدة في ذكر أخبارهم فيما يتعلّق بالكلام في الغيبه، لأننا قد بيّنا فائده ذلك، فسقط هذا الاعتراض.

وقد كان في زمان السفراء المحمودين أقوام ثقات ترد عليهم التوقيعات من قبل المنصوبين للسفاره من الأصل.

منهم أبوالحسين محمّد بن جعفر الأسديّ؛

٣٩١ - أخبرنا أبوالحسين بن أبي جَيِّد القميّ، عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى، عن صالح بن أبي صالح قال: سألتني بعض النّاس في سنه تسعين ومائتين قبض شيء، فامتنعت من ذلك وكتبت أستطلع الرأى،

صحت این نیابت بر ثبوت امامت صاحب الزمان عليه السلام مبتنی است و ثبوت وکالت آن ها و ثبوت معجزات و کرامات امام علیه السلام به دست آن ها، دلیل واضح و روشنی بر امامت کسی است که آن ها به او اقتدا کرده اند، به همین دلیل آن ها را ذکر کردیم. بنابراین کسی نمی تواند بگوید: بیان اخبار سفرای حضرت در بخشی که مربوط به غیبت است چه فایده ای دارد. چون، فائده آن را ذکر کردیم پس این اعتراض ساقط است.

منصوبین نواب اربعه به سفارت حضرت

اشاره

در زمان نایبان خاص حضرت، افراد مورد اعتمادی بودند که از جانب سفرا و نواب امام علیه السلام به آن ها توقيعاتی وارد می شد.

ابوالحسين محمّد بن جعفر اسدي رحمه الله

١ / ٣٩١ - صالح بن ابی صالح گفته است: شخصی در سال ٢٩٠ ه.ق از من درخواست کرد چیزی را به عنوان مال امام علیه السلام از او تحویل بگیرم. من از تحویل گرفتن آن خودداری کردم و نامه نوشتم و کسب تکلیف کردم، پس از مدّتی جوابم آمد که محمّد بن جعفر

ص: ٧٢١

فأثاني الجواب: «بالزى محمد بن جعفر العربى فليدفع إليه فإنه من ثقاتنا». ٣٩٢ - وروى محمد بن يعقوب الكليني، عن أحمد بن يوسف الشاشى قال: قال لى محمد بن الحسن الكاتب المروزى: وجّهت إلى حاجز الوشاء مائتى دينار وكتبت إلى الغريم بذلك فخرج الوصول وذكر: أنه كان [له] قبلى ألف دينار وأتى وجّهت إليه مائتى دينار، وقال: إن أردت أن تعامل أحدا فعليك بأبى الحسين الأسدى بالزى، فورد الخبر بوفاه حاجز رضى الله عنه بعد يومين أو ثلاثة، فأعلمته بموته، فاغتمّ.

فقلت [له]: لا تغتمّ فإنّ لك فى التوقيع إليك دالتين؛ إحداهما إعلامه إياك أنّ المال ألف دينار والثانية أمره إياك بمعامله أبى الحسين الأسدى لعلمه بموت حاجز.

عربى که در ری هست از افراد مورد اطمینان ماست، اموال به او تحویل داده شود.

٢ / ٣٩٢ - احمد بن يوسف شاشى گفته است: محمد بن حسن كاتب مروزی به من گفت: دويست دينار برای حاجز بن یزید وشاء بردم و به طلب کار(١)

نامه ای نوشتم و مسأله را مطرح کردم، جواب آمد و یادآوری کرده بود که قبلاً هزار دينار از من طلب داشته است و من دويست دينار آن را به ایشان داده بودم، و فرموده بود: اگر خواستی با کسی معامله کنی [یعنی اموال ما را به کسی بدهی] پس حتماً با ابوالحسین اسدى در ری معامله کن. احمد بن يوسف شافى می گوید: دو یا سه روز بعد از این ماجرا، خبر رحلت حاجز رسید و خبر آن را به محمد بن حسن كاتب دادم و خیلی از این خبر ناراحت شد.

به او گفتم ناراحت نباش چون در توقيع شريف، دو نشانه و دليل برای تو بود: یکی این که به تو اعلام کرده که مالی که باید می دادی هزار دينار است و دوم این که به تو دستور داده است که با ابى الحسين اسدى معامله کنی و آن هم به خاطر علم حضرت به فوت حاجز بوده است.

ص: ٧٢٢

١- . مقصود از کلمه غريم، امام عليه السلام است و این رمزی است که شیعیان به خاطر تقيّه مرسوم کرده بودند.

۳۹۳ - وبهذا الإسناد، عن أبي جعفر محمد بن علي بن نوبخت قال: عزمت علي الحج وتأهبت فورد علي: «نَحْنُ لِدَلِكْ كَارِهُونَ» فضاقت صدري واغتممت وكتبت أنا مقيم بالسمع والطاعة غير أنني مغتمم بتخلفي عن الحج، فوقع:

«لَا يَضِيقَنَّ صَدْرَكَ فَإِنَّكَ تَحُجُّ مِنْ قَابِلٍ».

فلما كان من قابل استأذنت فورد الجواب، فكتبت إنني عادلته محمّد بن العباس وأنا واثق بديانته وصيانته فورد الجواب: «الأسدي نعم العدیل فإن قدم فلا تختر عليه» قال: فقدم الأسدي فعادلته.

۳۹۴ - محمّد بن يعقوب، عن علي بن محمد، عن محمّد بن شاذان النيشابوري قال: اجتمع عندي خمسمائة درهم ينقص عشرون درهما فلم أحب أن ينقص هذا المقدار،

۳ / ۳۹۳ - ابو جعفر محمّد بن علي بن نوبخت گفته است: قصد حجّ کرده بودم و اسباب سفر را مهیا کردم که توقیعی با این مضمون برای من وارد شد: «ما از این سفر خرسند نیستیم.» با دیدن این توقیع دلم تنگ شده و ناراحت شدم. به محضر حضرت نوشتم: دستور را شنیده و اطاعت کردم، فقط به خاطر نرفتن به حجّ ناراحتم. بعد توقیع شریف آمد: «دل تنگ نباش، چون سال آینده به حجّ می روی.» وقتی که سال بعد رسید، برای رفتن به حجّ اجازه خواستم، جواب نامه ام آمد [که اجازه داده بود] بعد نامه دیگری نوشتم که «با محمّد بن عباس رفیق راه هستم، چرا که به دیانت و امانت داری او اطمینان دارم.» جواب آمد که «اسدی همسفر خوبی است، اگر او بیاید کس دیگری را به او ترجیح نده.» بعد از آن اسدی آمد و من با او هم کجاوه شدم.

۴ / ۳۹۴ - محمّد بن شاذان نیشابوری گفته است: ۴۸۰ درهم در نزد من فراهم شد، دوست نداشتم که این مبلغ تمام و کمال نباشد، بنابراین بیست درهم از اموال خودم را به

فوزنت من عندی عشرين درهما ودفعتها إلى الأسدی ولم أكتب بخبر نقصانها وأنى أتممتها من مالی فورد الجواب:

«قَدْ وَصَلَتِ الْخُمْسِمَاءُ الَّتِي لَكَ فِيهَا عَشْرُونَ».

ومات الأسدی علی ظاهر العداله لم يتغير ولم يطعن عليه في شهر ربيع الآخر سنة اثنتي عشرة وثلثمائة.

ومنهم أحمد بن إسحاق وجماعه خرج التوقيع في مدحهم:

۳۹۵ - روی أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي محمد الرازی قال: كنت وأحمد بن أبي عبد الله بالعسكر، فورد علينا رسول من قبل الرجل فقال: أحمد بن إسحاق الأشعري وإبراهيم بن محمد الهمداني وأحمد بن حمزه بن اليسع ثقات.

آن اضافه کرده، برای اسدی فرستادم و در نامه نوشتم که پول ها کم بوده و من آن را کامل کرده ام. بعد جواب آمد که «پانصد درهمی که بیست درهم آن از اموال تو بود رسید.»

اسدی در ماه ربيع الاخر سال ۳۱۲ ه.ق با ظاهر عدالت از دنیا رفت، در حالی که حالات و اعتقادات او تغییر نکرد و هیچ کس هم در حق او طعن و ذمی وارد نکرد.

احمد بن اسحاق و ابراهيم بن محمد همداني و احمد بن حمزه بن يسع

۳۹۵ / ۵ - احمد بن محمد بن عيسى از ابی محمد رازی نقل کرده که او گفته است: من همراه احمد بن ابی عبدالله در عسكر بودم، که فرستاده ای از طرف آن مرد - یعنی حضرت مهدی علیه السلام - آمد و گفت: احمد بن اسحاق اشعري و ابراهيم بن محمد همداني و احمد بن حمزه بن يسع، مورد اعتماد هستند.

ص: ۷۲۴

فصل هفتم: در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام

اشاره

ص: ۷۲۵

فیما ذکر فی بیان عمره علیه السلام

قد ینا بالأخبار الصحیحہ بأن مولد صاحب الزمان علیہ السلام کان فی سنہ ستّ وخمسنین ومائتین وأن أباه علیہ السلام مات فی سنہ ستّین فکانت له حینئذ أربع سنین فیکون عمره إلى حین خروجه ما یقتضیه الحساب ولا ینافی ذلك الأخبار التي روت مقدار سنّه مختلفه الألفاظ.

۳۹۶ - نحو ما روی عن أبی جعفر علیہ السلام أنه قال: لیس صاحب هذا الأمر (من جاز من أربعین)، صاحب هذا الأمر القوی المشر.

در بیان عمر شریف حضرت علیہ السلام

ما قبلاً به واسطه اخبار صحیحہ بیان کردیم که میلاد مسعود صاحب الزمان علیہ السلام در سال ۲۵۶ ه.ق بوده و پدر بزرگوار ایشان در سال ۲۶۰ از دنیا رفت، پس حضرت در آن زمان چهار ساله بودند.

اما عمر مبارک حضرت تا زمان خروج و قیام ایشان مقداری است که حساب اقتضا کند، و با اخباری که در مورد سن حضرت وقت ظهور روایت شده [مثل روایاتی که می گوید وقت ظهور مردی حدود چهل ساله است] و لفظاً متفاوت است، منافات ندارد. مثل اخباری که در این فصل می آیند.

۱ / ۳۹۶ - از امام باقر علیہ السلام روایت شده است که سن صاحب این امر از چهل سال نمی گذرد، او قوی، نیرومند و جدی خواهد بود.

ص: ۷۲۷

وما أشبه ذلك من الأخبار التي وردت مختلفه الألفاظ متباينه المعاني.

فالوجه فيها: إن صحّت أن نقول إنّه يظهر في صورته شابّ من أبناء أربعين سنه أو ما جانسه، لا أنّه يكون عمره كذلك لتسلم الأخبار.

٣٩٧ - ويقوى ذلك ما رواه أبوعلی محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالک، عن عمر بن طرخان، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن عمر بن علي بن الحسين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ يَعْمَرُ عُمَرَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَشْرِينَ وَمِائَةَ سَنَةٍ وَيُظَهِّرُ فِي صُورِهِ فَتَى مُوَفَّقِ ابْنِ ثَلَاثِينَ سَنَةٍ.

٣٩٨ - وعنه، عن الحسن بن علي العاقولي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، عن أبيه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال:

اخبار و روايات زيادي شبيه به اين روايت وارد شده كه هم الفاظ آن ها مختلف است و هم داراي معاني متفاوت هستند.

توضیح خبر: با فرض این که روایت صحیح باشد، می گوییم: آن حضرت در صورت و شمایل جوانی حدود چهل ساله ظاهر می شود، نه این که ایشان وقت ظهور چهل سال دارد. پس در صورت پذیرش این توجیه، همه اخبار همین معنا را دارند.

این مطلب را خبر ذیل تقویت می کند.

٢ / ٣٩٧ - علی بن عمر بن علی بن حسین از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: ولی خدا مثل ابراهیم خلیل علیه السلام ١٢٠ سال عمر می کند و در صورت جوان رشید و تنومند سی ساله ای ظاهر می شود.

٣ / ٣٩٨ - ابی بصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر قائم خروج کند مردم

ص: ٧٢٨

لَوْ خَرَجَ الْقَائِمُ لَقَدْ أَنْكَرَهُ النَّاسُ، يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًا مُوَفَّقًا، فَلَا يَلْبِثُ عَلَيْهِ إِلَّا كَلَّ مُؤْمِنٌ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ.

۳۹۹ - وروی فی خبر آخر: أَنَّ فِي صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شَبَهَا مِنْ يُونُسَ رُجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ بِشَرِيحِ الشَّبَابِ.

۴۰۰ - وقد روى عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

مَا تُتَكَبَّرُونَ أَنْ يَمُدَّ اللَّهُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِي الْعُمْرِ كَمَا مَدَّ لِنُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعُمْرِ.

ولو لم ترد هذه الأخبار أيضا لكان ذلك مقدورا لله تعالى بلا خلاف بين الأمة، وإنما

ایشان را انکار می کنند، به دلیل این که او در صورت و شمایل جوان رشید و نیرومندی به سمت آن ها برمی گردد و ظهور می فرماید. بنابراین فقط مؤمنی در اعتقاد به ولایت و امامت او باقی و ثابت قدم می ماند که خداوند متعال در عالم ذر از او عهد و پیمان گرفته باشد.

۴ / ۳۹۹ - در خبر دیگری آمده است: در وجود مبارک صاحب الزمان، شباهتی از یونس پیامبر هست، و آن این که از غیبتش به شکل اول جوانی بر می گردد. (۱)

۵ / ۴۰۰ - از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمودند: این که خداوند عمر صاحب این امر را طولانی می فرماید را انکار نکنید، چنان که خداوند متعال [قبلاً هم] عمر نوح علیه السلام را طولانی فرمود. (۲)

تذکر: اگر هم این اخبار وارد نمی شد - با فرض نبودن این اخبار - باز هم معلوم است که طولانی کردن عمر شریف حضرت، در حیطه قدرت الهی بوده و برای خداوند متعال مقدور است، و در این مسأله کوچک ترین اختلافی در بین امت اسلامی نیست،

ص: ۷۲۹

۱- . شیخ صدوق در کمال الدین ص ۳۲۷ در ضمن حدیث نظیر این روایت را از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

۲- . کمال الدین باب ۴۶، حدیث ۱؛ عمر نوح علیه السلام را بیان فرموده است. مرحوم شیخ بزرگوار هم در ابتدای مباحث اخبار معمرین در این باره توضیح دادند.

یخالف فیها أصحاب الطبائع والمنجمون وأصحاب الشرائع کلهم علی جواز ذلك.

۴۰۱ - ویروی النصارى أنّ فیمن تقدّم من عاش سبعائه سنه وأكثر.

۴۰۲ - ویروی أبو عبیده معمر بن المثنی البصری التیمیّ قال: کانت فی غطفان خلّه أشهرتهم بها العرب، کان منهم نصر بن دهمان وکان من ساده غطفان وقادتها حتّى خرف وحناء الکبر وعاش تسعین ومائه سنه، فاعتدل بعد ذلك شابًا وأسوّد شعره، فلا يعرف فی العرب أعجوبه مثلها.

وقد ذکرنا من أخبار المعمرین قطعه فیها کفایه فلا معنی للتعجب من ذلك.

وکذلك أصحاب السیر ذکرُوا أنّ زلیخا امرأه العزیز رجعت شابّه طریّه وتزوّجها یوسف علیه السلام.

وقصّتها فی ذلك معروفه.

و أصحاب و طرفداران همه شریعت ها و ادیان این امر را قبول دارند. فقط طرفداران طبیعت [مادی گراها] و ستاره شناسان با این امر مخالف کرده اند.

۴۰۱ / ۶ - نصارا روایت کرده اند: برخی از گذشتگان آن ها هفتصد سال و چه بسا بیشتر هم زندگی کرده اند.

۴۰۲ / ۷ - روایت شده که ابو عبیده معمر بن مثنی بصری تیمیّ گفته است: در طایفه غطفان خصلتی بود که در بین عرب موجب شهرت آن ها شده بود، در بین این طایفه نصر بن دهمان بود که بزرگ و شریف غطفان به حساب می آمد، ۱۹۰ سال زندگی کرد و پیر و خمیده شده بود، اما بعد از این مدّت جوان شده و موهایش سیاه شد، و در عرب اعجوبه ای مثل او شناخته نشده است.

ما قبلاً اخبار تعدادی از معمرین را یاد آور شدیم که کفایت می کنند، بنابراین در مسأله طول عمر، تعجب کردن معنا ندارد. علاوه بر این علمای تاریخ گفته اند که زلیخا عزیز مصر پس از پیری جوان شد و یوسف علیه السلام با او ازدواج کرد و ماجرای او معروف است. (۱)

ص: ۷۳۰

۱- . قصه ازدواج یوسف و زلیخا را مورخانی نظیر طبری در تاریخ و تفسیرش، مسعودی در مروج الذهب و ابن اثیر در کامل و ابن کثیر در قصص انبیا ذکر کرده اند.

وَأَمَّا مَا رَوَى مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي تَتَضَمَّنُ أَنَّ صَاحِبَ الزَّمَانِ يَمُوتُ، ثُمَّ يَعِيشُ أَوْ يُقْتَلُ، ثُمَّ يَعِيشُ نَحْوَ مَا رَوَاهُ:

۴۰۳ - الفضل بن شاذان، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن قاسم الحضرمي، عن أبي سعيد الخراساني قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

لَأَيِّ

شَيْءٍ سُمِّيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ، إِنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرِ عَظِيمٍ، يَقُومُ بِأَمْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

۴۰۴ - وروى محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن الحكم، عن حماد بن عثمان، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:

مَثَلُ أَمْرِنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مَثَلُ صَاحِبِ الْجِمَارِ، أَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ، ثُمَّ بَعَثَهُ.

۴۰۵ - وعنه عن أبيه، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن إسحاق بن محمد، عن القاسم بن الربيع، عن علي بن خطاب، عن مؤذن مسجد الأحمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل للقائم عليه السلام؟

اخباری که متضمن این معناست که صاحب الزمان از دنیا خواهد رفت و یا شهید خواهد شد و پس از آن زنده می شود

۱ / ۴۰۳ - ابی سعید خراسانی می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه دلیل حضرت صاحب علیه السلام قائم نامیده شده است؟ حضرت فرمودند: برای این که ایشان پس از آن که می میرد، به امر خداوند متعال قیام خواهد کرد، و به کار بسیار بزرگی اقدام می کند.

۲ / ۴۰۴ - ابی بصیر می گوید که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: مثل ما در کتاب خداوند - قرآن کریم - مثل صاحب حمار است که خداوند او را یک صد سال میراند و سپس او را زنده کرد. (۱)

۳ / ۴۰۵ - علی بن خطاب از مؤذن مسجد احمر روایت کرده که او گفته است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا در کتاب خدا مثلی برای قائم علیه السلام هست؟ حضرت فرمودند: بله

ص: ۷۳۱

۱- . صاحب حمار حضرت عزیر است، وی از انبیا است که قصه او در آیه ۲۵۹ سوره مبارکه بقره آمده است.

فَقَالَ: نَعَمْ آيَةُ صَاحِبِ الْحِمَارِ أَمَاتَهُ اللَّهُ (مِائَةَ عَامٍ)، ثُمَّ بَعَثَهُ.

۴۰۶ - وروى الفضل بن شاذان، عن ابن أبى نجران، عن محمّد بن الفضيل، عن حماد بن عبد الكريم قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ قَالَ النَّاسُ: أَنَّى يَكُونُ هَذَا وَقَدْ بَلَّيْتُ عِظَامَهُ مُنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ.

فالوجه فى هذه الأخبار وما شاكلها أن نقول: يموت ذكره، ويعتقد أكثر الناس أنه بلى عظامه، ثم يظهره الله كما أظهر صاحب الحمار بعد موته الحقيقى.

وهذا وجه قريب فى تأويل هذه الأخبار على أنه لا يرجع بأخبار آحاد لا توجب علما عميا دلت العقول عليه وساق الإعتبار الصحيح إليه وعضده الأخبار المتواتره التى قدمناها

مثل او مانند صاحب حمار است که خداوند او را يك صد سال ميراند و سپس زنده نمود.

۴ / ۴۰۶ - حماد بن عبدالكريم مى گويد كه امام صادق عليه السلام فرمودند: زمانى كه قائم عليه السلام مقيم كند، مردم مى گویند از كجا قيام کرده، در حالى كه مدت بسيار طولانى است كه استخوان هايش هم پوسيده است.

توجیه این اخبار و نظایر آن این است که می گوئیم: مقصود از موت در این اخبار، از بین رفتن ذکر و یاد اوست، نه مردن و فوت ایشان، چون بیشتر مردم معتقد می شوند که او از دنیا رفته و استخوان هايش هم پوسیده است. اما بعدا خداوند او را ظاهر می کند، درست مثل ظاهر کردن صاحب حمار که خداوند پس از این که او حقیقتا از دنیا رفته بود، زنده اش فرمود.

این توجیه در تأویل اخبار دور نیست، بلکه نزدیک است. علاوه بر این که همگی خبر واحد هستند و موجب علم نمی شوند، پس به سبب آن ها، از اعتقادی که عقل ها به آن دلالت کرده، و اعتبار صحیح ما را به سوی آن کشیده و به اخبار متواتره هم که قبلاً ذکر کردیم

بل الواجب التوقف في هذه والتمسك بما هو معلوم وإنما تأولناها بعد تسليم صحتها على ما يفعل في نظائرها ويعارض هذه الأخبار ما ينافيها.

٤٠٧ - روى الفضل بن شاذان، عن عبد الله بن جبلة، عن سلمه بن جناح الجعفي، عن حازم بن حبيب قال: قال [لى]: أبو عبد الله عليه السلام:

يا حازم إن لصاحب هذا الأمر غيبين يظهر في الثانية، إن جاءك من يقول: إنه نفض يده من تراب قبره فلا تصدقه.

٤٠٨ - وروى محمد بن عبد الله الحميري، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن سليمان بن داود المنقري، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:

في صاحب هذا الأمر [أربع] سنن من أربعه أنبياء؛ سنة من موسى عليه السلام وسنة من عيسى عليه السلام

وسنة من يوسف عليه السلام وسنة من محمد صلى الله عليه وآله؛ فأما سنة من موسى عليه السلام فخائف يتربق وأما سنة

قوت گرفته، نمی توان عدول کرد. بلکه لازم است که در این اخبار توقف کرده، به اعتقادی که برای ما معلوم شده تمسک کنیم و حال آن که تأویل آن ها بعد از آن است که صحت آن ها را قبول کنیم؛ چنان که در تأویل نظایر آن ها عادت همین است. علاوه بر این روایاتی است که با این اخبار منافات داشته و با آن ها معارضه می کنند؛ از جمله روایات زیر:

٥ / ٤٠٧ - حازم بن حبيب می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای حازم! برای صاحب این امر دو غیبت هست که در غیبت دوم ظاهر می شوند، اگر کسی آمد و به تو گفت: من دست در خاک قبر او داشته ام [که کنایه از موت حضرت باشد] او را تصدیق نکن.

٦ / ٤٠٨ - ابی بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: در وجود صاحب این امر چهار سنت از سنت های انبیا وجود دارد: سنتی از موسی علیه السلام، سنتی از عیسی علیه السلام، سنتی از یوسف علیه السلام، و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و اما سنت و ویژگی موسی علیه السلام این است که او ترسیده و منتظر است و اما سنت و ویژگی یوسف علیه السلام عبارت است از

مِنْ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَالْغَيْبَةُ وَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ فَيُقَالُ: مَاتَ وَلَمْ يَمُتْ وَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالسَّيْفُ.

۴۰۹ - وروى الفضل بن شاذان، عن أحمد بن عيسى العلوى، عن أبيه، عن جدّه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

صاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ وُلْدِي (الَّذِي) يُقَالُ: مَاتَ، قُتِلَ لَا بَلْ هَلَكَ لَا بَلْ بِأَيِّ وَاِدٍ سَلَكَ.

وَأَمَّا وَقْتُ خُرُوجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَلَيْسَ بِمَعْلُومٍ لَنَا عَلَى وَجْهِ التَّفْصِيلِ، بَلْ هُوَ مَغِيبٌ عَنَّا إِلَى أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِالْفَرَجِ.

۴۱۰ - كما روى عن النبي صلى الله عليه وآله [أنه قال]: لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِشْطًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

غيبت و پنهان شدن، و امّا سنت و ویژگی عیسی علیه السلام این است که گفته می شود او مرده است درحالتی که نمرده و زنده می باشد، و امّا سنتی که از محمد صلی الله علیه و آله است، قیام به وسیله شمشیر است.

۴۰۹ / ۷ - احمد بن عیسی علوی، از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: صاحب این امر از فرزندان من است که در باره اش گفته می شود: مرده، یا کشته شده، یا نه بلکه به هلاکت رسیده، یا این که معلوم نیست به سمت کدامین سرزمین رفته است. (۱)

زمان ظهور و خروج حضرت علیه السلام

وقت خروج حضرت حجّت علیه السلام به طور مشخص و به صورت تفصیلی برای ما معلوم نیست، بلکه ایشان از ما غایب است، تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه فرج بدهند.

۴۱۰ / ۱ - از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که حضرت فرمودند: اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند تبارک و تعالی همان روز را آن قدر طولانی می کند، تا این که مردی از فرزندان من قیام کرده و زمین را همچنان که پر از ظلم و تبعیض شده، مملو از عدل و قسط می کند.

ص: ۷۳۴

۱- این بیان کنایه از این معناست که مردم در مورد حضرت دچار حیرت و سرگردانی خواهند شد.

۴۱۱ - وأخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري، عن علي بن محمد، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد وعيسى بن هشام، عن كرام، عن الفضيل قال: سألت أبا جعفر عليه السلام:

هَلْ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ؟ فَقَالَ: كَذِبَ الْوَقَاتُونَ، كَذِبَ الْوَقَاتُونَ، كَذِبَ الْوَقَاتُونَ.

۴۱۲ - الفضل بن شاذان، عن الحسين بن يزيد الصحاف، عن منذر الجواز، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كَذِبَ الْمُوقَّتُونَ، مَا وَقَّتْنَا فِيهَا مَضَى وَلَا نُوقِّتُ فِيهَا يَسْتَقْبِلُ.

۴۱۳ - وبهذا الإسناد عن عبد الرحمن بن كثير قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ دخل عليه مهزم

۴۱۱ / ۲ - عيسى بن هشام، از كرام [عبدالكريم بن عمرو خثعمي] از فضيل (۱)

نقل کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم که آیا برای این امر [ظهور حضرت] وقتی هست؟ حضرت فرمودند: کسانی که وقت آن رامعین کنند دروغگو هستند. کسانی که وقت آن رامعین کنند دروغگو هستند.

۴۱۲ / ۳ - منذر جواز از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: وقت گذاران دروغ گفته اند، ما در گذشته وقتی تعیین نکرده ایم و در آینده هم وقت نمی گذاریم.

۴۱۳ / ۳ - عبد الرحمن بن كثير گفته است: در محضر ابی عبدالله علیه السلام بودم که مهزم

ص: ۷۳۵

۱- فضیل بن یسار از اصحاب عالی مقام امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که در مدح او روایاتی وارد شده است؛ از جمله شیخ صدوق رحمه الله در صفحه ۳۲ از مشیخه فقیه نقل می کند که ربیع بن عبدالله از کسی که پیکر پاک فضیل را غسل داده بود نقل می کند که گفت: وقتی من فضیل را غسل می دادم، دست او از من سبقت گرفته، عورتش را می پوشاند. با دیدن این حادثه به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و ماجرا را به عرض ایشان رساندم. حضرت فرمودند: «رحم الله الفضیل بن یسار هو منّا اهل البیت؛ خدا فضیل بن یسار را رحمت کند، او از ما اهل بیت بود.» رجوع شود به معجم رجال الحدیث آیت الله خویی، ج ۱۳، ص ۳۶۲ تا ۳۶۸.

الأسدى فقال: أخبرنى جعلت فداك متى هذا الأمر الذى تنتظرونه؟ فقد طال، فقال: يا مهزم كذب الوقاتون وهلك المسلمون ونجا المسلمون وإلينا يصيرون.

٤١٤ - الفضل بن شاذان، عن ابن أبى نجران، عن صفوان بن يحيى، عن أبى أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: مَنْ وَقَّتْ لَكَ مِنَ النَّاسِ شَيْئًا فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ، فَلَسْنَا نُوقَّتُ لِأَحَدٍ وَقْتًا.

٤١٥ - الفضل بن شاذان، عن عمر بن مسلم البجلي، عن محمد بن سنان، عن أبى الجارود، عن محمد بن بشر الهمداني، عن محمد بن الحنفية - فى حديث اختصرنا منه موضع الحاجة - أنه قال:

إِنَّ لِيْنِي فُلَانٍ مُلْكًا مُؤَجَّلًا حَتَّى إِذَا أَمَّنُوا وَأَطْمَأَنَّنُوا وَظَنُّوا أَنَّ مُلْكَهُمْ لَا يَزُولُ صِيحُ فِيهِمْ

اسدى وارد شد و به حضرت عرض کرد: جانم به فدای شما! به من خبر بدهید که وقت آن امری که ما منتظر آن هستیم چه زمانی خواهد بود؟ انتظار ما طول کشید. حضرت به ایشان فرمودند: ای مهزم! کسانی که زمان آن را معین کرده اند دروغ گفتند، و کسانی که عجله کردند هلاک و نابود شدند، اما کسانی که تسلیم [اراده خداوند] هستند، نجات یافتند و به سوی ما باز می گردند.

٤١٤ / ٥ - محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: هر کسی از مردم که برای تو وقت [ظهور] را معین کرد، از تکذیب کردن او نترس. پس ما برای احدی وقت ظهور را تعیین نمی کنیم.

٤١٥ / ٦ - محمد بن بشر همدانی حدیثی را از محمد بن حنفیه نقل می کند که ما آن را به اندازه ای که مورد نیاز بوده، مختصر کرده ایم و آن این که ایشان می گوید: برای فلان ها [بنی امیه یا بنی عباس] حکومت زودگذر و موقتی خواهد بود، تا سرانجام احساس امنیت کرده و با اطمینان خیال می کنند که سلطنت آن ها از بین نمی رود؛ اما ناگهان به

صَيِّحَهُ، فَلَمْ يَبْقِ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا وَاعٍ يَسْمَعُهُمْ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - «حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ لِدَلِيكَ وَقْتُ؟

قال: لا، إِنْ عِلْمَ اللَّهِ غَلَبَ عِلْمَ الْمُؤَقَّتِينَ إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - وَعَيْدَ مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّهَا بِعَشْرِ لَمْ يَعْلَمَهَا مُوسَى وَلَمْ يَعْلَمَهَا بَنُو إِسْرَائِيلَ، فَلَمَّا جَاوَزَ الْوَقْتُ قَالُوا: عَرَّنا مُوسَى، فَعَبَدُوا الْعِجْلَ وَلَكِنْ إِذَا كَثُرَتِ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ فِي النَّاسِ وَأَنْكَرَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا أَمْرَ اللَّهِ - صَبَاحًا وَمَسَاءً.

عذاب بزرگ خداوندی گرفتار می شوند، نه بزرگی برای آن ها می ماند که جمعیت شان را جمع کند و نه نگهبان و دعوت کننده ای که صدایش را به گوش آن ها برساند و این قول خداوند عزوجل است که می فرماید: «تا آن که زمین [از آن گیاهان] زینت بگرفت و اهل زمین گمان کردند که بر استفاده از آن همه نباتات توانا هستند [ناگهان] فرمان [ویرانی] ما شبی یا روزی آمد، پس آن را چنان درو کردیم که گویی دیروز هیچ گیاهی وجود نداشته است، ما این گونه آیات خود را برای اندیشمندان تشریح می کنیم.» (۱)

عرض کردم: جانم به فدای شما! آیا برای این امر وقت مشخصی هست؟

حضرت فرمودند: خیر، برای این که علم خدا بر علم کسانی که وقت گذاری می کنند غلبه دارد. خداوند تبارک و تعالی به موسی وعده سی شب را داد، ولی آن را با ده شب دیگر تمام کرد [و چهل شب شد] و این امر را موسی نمی دانست، بنی اسرائیل هم از آن بی اطلاع بودند، پس وقتی زمان سی شب که وعده شده بود گذشت، گفتند: موسی ما را فریب داده است و در گوساله پرستی عجله کردند، ولکن زمانی که نیاز و تهی دستی در میان مردم زیاد شد و گروهی از آن ها عده دیگری را انکار کردند، در آن موقع است که صبح و شب توقع دارند امر خداوند محقق شود.

ص: ۷۳۷

وَأَمَّا مَا رَوَى مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي تَنَافَى ذَلِكَ فِي الظَّاهِرِ مِثْلَ مَا رَوَاهُ:

۴۱۶ - الفضل بن شاذان، عن مُحَمَّد بن عَلِيٍّ، عن سعدان بن مسلم، عن أَبِي بصير قال: قلت له: ألهذا الأمر أمد نريح إليه أبداننا وننتهي إليه؟ قال: بلى ولكنكم أذعتم فزاد الله فيه.

۴۱۷ - وعنه، عن الحسن بن محبوب، عن أَبِي حمزه الثمالي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: «إِلَى السَّبْعِينَ بَلَاءً» وَكَانَ يَقُولُ: «بَعْدَ الْبَلَاءِ رَخَاءٌ» وَقَدْ مَضَتْ السَّبْعُونَ وَلَمْ نَرِ رَخَاءً! فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ

اخباری که ظاهراً با اخبار بالا منافات دارند

۴۱۶ / ۷ - ابو بصیر می گوید: به حضرت (۱)

عرض کردم که آیا برای امر فرج، مدّت و زمانی هست که جان ما به آن راحت شده و به آن دل خوش باشیم؟ حضرت فرمودند: بله، وقتی دارد، لکن شما آن را افشا کردید و خداوند هم مدتش را اضافه کرد.

۴۱۷ / ۸ - ابو حمزه ثمالی می گوید: به محضر مبارک امام باقر علیه السلام عرض کردم: علی علیه السلام می فرمودند: «تا هفتاد سال به بلا مبتلا می شوند» و باز می فرمودند: «پس از بلا، رخا و آسایش است»، هفتاد سال گذشت ولی ما آسایش و راحتی را ندیدیم.

امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای ثابت! (۲)

خداوند متعال مدّت این امر را هفتاد سال قرار داد، ولی زمانی که حسین علیه السلام کشته شد، غضب خداوند بر اهل زمین شدت گرفت و آن امر را [که راحتی پس از بلاست] یک صد و چهل سال به تأخیر انداخت، و ما این

ص: ۷۳۸

۱- . ابابصیر از بزرگان حدیث شیعه است که فقط از امام معصوم علیه السلام روایت می کند. ایشان از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می باشد بنابراین، این روایت می تواند از هر کدام از آن دو امام همام علیهما السلام باشد.

۲- . نام ابی حمزه، ثابت بن دینار است. ایشان از اصحاب امام سجاد و امام باقر علیهما السلام است و امام صادق علیه السلام را هم درک کرده است.

عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةً سِنِينَ، فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتُمُ الْحَدِيثَ وَكَشَفْتُمُ قِنَاعَ السِّرِّ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ عِنْدَنَا وَقْتًا «وَيَمُحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».

قال أبو حمزه: وقلت ذلك لأبي عبد الله عليه السلام: فقال: قَدْ كَانَ ذَاكَ.

۴۱۸ - وروى الفضل، عن محمد بن إسماعيل، عن محمد بن سنان، عن أبي يحيى التميمي، عن عثمان النواء قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِيَّ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ وَيَفْعَلُ بَعْدُ فِي ذُرِّيَّتِي مَا يَشَاءُ.

فالوجه في هذه الأخبار أن نقول - إن صححت - إنه لا يمتنع أن يكون الله تعالى قد وقت هذا

مطلب را به شما گفتیم و شما هم آن را افشا کرده و روانداز آن راز را برداشتید، خداوند متعال آن را بازهم به تأخیر انداخت و بعد از آن دیگر وقتی برای آن نزد ما قرار نداد و «خداوند آنچه را که بخواهد از میان می برد و آنچه را که بخواهد باقی می گذارد و تمام این حوادث در کتاب نزد خداست».

ابو حمزه می گوید: این روایت را برای وجود مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم، حضرت فرمودند: همین طور است.

۹ / ۴۱۸ - ابی یحیی تمتم سلمی از عثمان نوا نقل می کند که گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: امر ظهور دولت آل محمد در وجود من مقدر شده بود، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت و پس از من در مورد ذریه من به هر نحوی که بخواهد عمل می کند.

توجیه این اخبار

توضیح این اخبار این است که می گوییم: برفرض این که اخبار صحیح باشند، این مسأله مانع نمی شود که خداوند تبارک و تعالی در یکی از همان زمان هایی را که ذکر

الأمر في الأوقات التي ذكرت، فلما تجدد ما تجدد تغيرت المصلحه واقتضت تأخيره إلى وقت آخر وكذلك فيما بعد ويكون الوقت الأول، وكل وقت يجوز أن يؤخر مشروطاً، بأن لا يتجدد ما يقتضى المصلحه تأخيره إلى أن يجيء الوقت الذي لا يغيره شيء فيكون محتوماً.

وعلى هذا يتأول ما روى في تأخير الأعمار عن أوقاتها والزيادة فيها عند الدعاء [والصدقات] وصله الأرحام وما روى في تنقيص الأعمار عن أوقاتها إلى ما قبله عند فعل الظلم وقطع الرحم وغير ذلك وهو تعالى وإن كان عالماً بالأمرين، فلا يمتنع أن يكون أحدهما معلوماً بشرط والآخر بلا شرط وهذه الجملة لا خلاف فيها بين أهل العدل.

کرده، معین فرموده باشد. پس اگر اوضاع و احوال تغییر کرد، مصلحت نیز تغییر می کند و آن وقت معین به زمان دیگری موکول می شود. مسلماً در زمان های بعدی هم همین مسأله جاری است و توضیح بر همین اساس است. بنابراین نه فقط وقت معین شده اولی، بلکه هر وقت دیگری هم می تواند تحت شرایطی به تأخیر بیفتد تا این که آنچه که موجب تأخیر در ظهور است تکرار نشود و تا این که زمانی فرا برسد که هیچ چیز آن تغییر نکرده و حتمی باشد.

روایاتی که در باب به تأخیر افتادن عمرها و مرگ ها از زمان خودش، و زیاد شدن عمرها در اثر دعا و صدقه و صله رحم، و نیز آنچه را که در باب کم شدن عمر و جلو افتادن مرگ ها در اثر ظلم کردن و قطع رحم و اعمال دیگر وارد شده، براساس همین تأویل و تفسیر است و خداوند متعال اگر چه به هر دوی این ها عالم است، لکن ممکن است یکی از آن ها معلوم مشروط [غیر حتمی] بوده و دیگری معلوم بدون شرط [حتمی] باشد. (۱)

و در این مسأله هیچ اختلافی بین عدلیه [امامیه و معتزله] نیست.

ص: ۷۴۰

۱- . اشاره به قضا و قدر حتمی و غیر حتمی است.

وعلى هذا يتأول أيضا ما روى من أخبارنا المتضمنه للفظ البداء ويبيّن أنّ معناها النسخ على ما يريد جميع أهل العدل فيما يجوز فيه النسخ أو تغيّر شروطها إن كان طريقها الخبر عن الكائنات، لأنّ البداء فى اللغه هو الظهور، فلا يمتنع أن يظهر لنا من أفعال الله تعالى ما كنّا نظنّ خلافه، أو نعلم ولا نعلم شرطه.

٤١٩ - فمن ذلك ما رواه محمد بن جعفر الأسدى رحمه الله، عن على بن إبراهيم، عن الريان بن الصلت قال: سمعت اباالحسن الرضا عليه السلام يقول: ما بعث الله نبيّا إلا - بتّحريم الخمر وأنّ يُقرّ لله بالبداء «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» وَأَنْ يَكُونَ فِي تَرَاثِهِ الْكُنُودُ.

٤٢٠ - وروى سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر،

اخبارى هم که در ضمن آن ها لفظ و کلمه «بدا» آمده است بنا بر همین تأویل و تفسیر است و روشن است که معنای بدا، نسخ در چیزی است که نسخ و تغییرش جایز و ممکن باشد، و یا این که شروط آن تغییر کرده است، در صورتی که طریق آن، خبر دادن از تکوینات باشد، به جهت این که بدا در لغت عبارت از ظهور است، پس ممکن است فعلی از افعال خداوند بر ما ظاهر شود که ما خلاف آن را تصور می کردیم، و یا این که به آن عالم بوده اما شرایط آن را نمی دانیم و از همین قبیل اخبار است روایت زیر:

١٠ / ٤١٩ - ریان بن صلت می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند متعال مبعوث نفرمودند پیامبری را مگر با حکم تحریم خمر و این که به بداء برای خداوند متعال اقرار کند که «او هر کاری را بخواهد انجام می دهد»^(١) و این که در میراث او کند باشد.

١١ / ٤٢٠ - احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابی الحسن امام رضا علیه السلام نقل می کند که

ص: ٧٤١

١- .سوره حجّ / آیه ١٨.

عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: [قال] علي بن الحسين وعلي بن أبي طالب قبله ومحمد بن علي و جعفر بن محمد عليهم السلام:

كَيْفَ لَنَا بِالْحَدِيثِ مَعَ هَذِهِ الْآيَةِ «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».

فَأَمَّا مَنْ قَالَ: بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَعْلَمُ بِشَيْءٍ إِلَّا بَعْدَ كَوْنِهِ فَقَدْ كَفَرَ وَخَرَجَ عَنِ التَّوْحِيدِ.

۴۲۱ - وقد روى سعد بن عبد الله عن أبي هاشم الجعفری قال: سأل محمد بن صالح الأرمینی أبا محمد العسكري عن قول الله - عزوجل - : «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: وَهَلْ يَمْحُو إِلَّا مَا كَانَ وَيُثَبِّتُ إِلَّا مَا لَمْ يَكُنْ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذَا خِلَافُ مَا

حضرت فرمودند: علی بن الحسین، امام زین العابدین و پیش از ایشان امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام می فرمودند: با توجه به آیه مبارکه «خداوند هر چیزی را بخواهد محو می کند و آنچه را که بخواهد ثابت نگه می دارد و ام الكتاب در نزد اوست» (۱)

چگونه می توانیم از آینده خبر دهیم.

و اما کسی که می گوید: خداوند فقط بعد از وجود اشیا به آن ها علم دارد نه قبل از وجودشان، این شخص کافر شده و از توحید خارج است.

۱۲ / ۴۲۱ - محمد بن صالح ارمینی در مورد آیه شریفه «خداوند هر چیزی را بخواهد محو می کند و آنچه را که بخواهد ثابت نگه می دارد و ام الكتاب در نزد اوست» (۲)

از وجود مبارک حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کرد. امام علیه السلام فرمودند: آیا غیر از این است که آنچه را که بوده محو فرموده و آنچه را که نبوده اثبات می کند؟ محمد بن صالح ارمینی می گوید: با خودم گفتم این که امام فرمودند، با آنچه که هشام بن حکم

ص: ۷۴۲

۱- .سوره رعد / آیه ۳۹.

۲- .سوره رعد / آیه ۳۹.

يَقُولُ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: إِنَّهُ لَا يَعْلَمُ الشَّيْءَ حَتَّى يَكُونَ؟ فَنَظَرَ إِلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: تَعَالَى الْجَبَّارُ الْعَالِمُ بِالأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِهَا. وَالْحَدِيثُ مُخْتَصَرٌ.

۴۲۲ - الفضل بن شاذان، عن محمد بن علي، عن سعدان بن مسلم، عن أبي بصير قال: قلت له: ألهذا الأمر أمد نريح أبادنا وننتهي إليه؟

قال: بلى وَلَكِنَّكُمْ أَدَعْتُمْ فَرَادَ اللَّهِ فِيهِ.

والوجه في هذه الأخبار ما قدمنا ذكره من تغيير المصلحه فيه واقتضائها تأخير الأمر إلى وقت آخر على ما بيناه دون ظهور الأمر له تعالى، فأنا لا نقول به ولا نجوزّه، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

می گوید که خداوند به اشیا آگاهی ندارد، مگر زمانی که به وجود آمده باشد، مخالف است. ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام متوجه من شده و فرمودند: خداوند بلند مرتبه جبار، پیش از پیدایش اشیا به آن ها آگاه است. البته حدیث مختصر و کوتاه شده است.

۱۳ / ۴۲۲ - ابی بصیر می گوید که به حضرت [امام صادق یا امام باقر علیهما السلام] عرض کردم: آیا برای این امر [یعنی ظهور و قیام حضرت] وقت معینی هست که با دانستن آن جان هایمان راحت شده و به آن دل خوش باشیم؟ حضرت فرمودند: بله، وقتی معین دارد، اما شما آن را افشا کردید و خداوند مدتش را اضافه فرمود. (۱)

توضیح و توجیه این اخبار

وجه این اخبار همان است که قبلاً بیان کردیم و آن عبارت است از این که مصلحت در آن امر تغییر کرده، و تا زمان دیگر موجب تأخیر شده است، ولی معنای آن این نیست که امر و مصلحت آن اکنون برای خداوند آشکار شده، ما این حرف را نمی زنیم و آن را صحیح نمی دانیم چه این که ذات اقدس الهی از این توصیفات، بالاتر و بزرگ تر است. (۲)

ص: ۷۴۳

۱- این خبر تکرار شده است و قبلاً در شماره ۷/۴۱۳ عین همین خبر آمده بود.

۲- همه چیز برای حضرت حق معلوم است چه خودش و چه مصلحتش.

فإن قيل: هذا يؤدي إلى أن لا نثق بشيء من أخبار الله تعالى.

قلنا: الأخبار على ضربين:

ضرب لا يجوز فيه التغيير في مخابراته، فإننا نقطع عليها لعلمنا بأنه لا يجوز أن يتغير المخبر في نفسه، كالأخبار عن صفات الله تعالى وعن الكائنات فيما مضى وكالأخبار بأنه يشيب المؤمنون.

والضرب الآخر هو ما يجوز تغييره في نفسه لتغير المصلحة عند تغير شروطه، فإننا نجوز جميع ذلك، كالأخبار عن الحوادث في المستقبل إلا أن يرد الخبر على وجه يعلم أن مخبره لا يتغير، فحينئذ نقطع بكونه ولأجل ذلك قرن الحتم بكثير من المخابرات، فأعلمنا أنه مما لا يتغير أصلاً، فعند ذلك نقطع به.

اشكال: اين اعتقاد شما منجر می شود به اين كه ما به اخبار خداوند متعال اعتماد نكنيم.

پاسخ: اخبار دو دسته هستند:

دسته اول: اخباری هستند كه هیچ گونه تغییری نمی کنند؛ چرا كه ما بر عدم تغییر آن ها اعتقاد و یقین داریم، و می دانیم كه تغییر این اخبار فی نفسه ممكن نیست، مثل خبرهایی كه از صفات خداوند و كائنات و اتفاقات گذشته داده شده است و همچنین اخباری كه می گویند، خداوند به مؤمنین در قبال عملشان ثواب می دهد.

دسته دوم: اخباری است كه فی نفسه تغییر در مورد آن ها ممكن است، به دلیل این كه با تغییر شرایط آن ها، مصلحت آن ها هم فی نفسه تغییر می كند و ما این تغییر را ممكن می دانیم؛ مثل اخباری كه از حوادث آینده آمده است؛ مگر خبری كه ما بدانیم مورد و موضوع آن تغییر نمی كند، پس در این حالت به وقوع آن خبر یقین داریم و به همین جهت بسیاری از موارد كه خبر از آن ها داده اند قرین حتمیت شده اند، بنابراین ما می فهمیم كه این اخبار از مواردی است كه به هیچ وجه تغییر نمی كند، و در این موقع قطع و یقین به آن پیدا می كنیم.

ص: ۷۴۴

(ذکر طرف من العلامات الکائنه قبل خروجه عليه السلام)

۴۲۳ - أخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أبي جعفر محمد بن سفيان البزوفري، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان النيشابوري، عن إسماعيل بن الصباح قال: سمعت شيخا يذكره عن سيف بن عميره قال: كنت عند أبي جعفر المنصور فسمعتة يقول ابتداء من نفسه:

يا سيف بن عميره! لا بدّ من مناد ينادي باسم رجل من ولد أبيطالب من السماء.

فقلت: يرويه أحد من الناس؟

قال: والذي نفسي بيده فسمع أذني منه يقول: لا بدّ من مناد ينادي باسم رجل من السماء.

قلت: يا أمير المؤمنين إنّ هذا الحديث ما سمعت بمثله قطّ.

نشانه های پیش از قیام و ظهور امام زمان علیه السلام

۱ / ۴۲۳ - اسماعیل بن صباح می گوید: از پیرمردی شنیدم که از سیف بن عمیره یادآوری و نقل می کرد که سیف گفته است: در کنار ابی جعفر منصور دوانیقی بودم که شنیدم، بدون مقدمه گفت: ای سیف بن عمیره! به ناچار و حتما ندا کننده ای به نام مردی از اولاد ابی طالب، از آسمان ندا می کند. گفتم: کسی هم این مطلب را روایت کرده است؟

گفت: قسم به خداوندی که جانم در دست قدرت اوست! این مطلب را گوشم از او [امام باقر علیه السلام] شنیده که می فرمودند: حتما ندا کننده ای به نام مردی از آسمان ندا می کند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! مثل این حدیث را هرگز شنیده ام.

ص: ۷۴۵

فقال: يا سيف إذا كان ذلك فحن أول من نجيه، أما إنه أحد بني عمنا.

قلت: أي بني عمكم؟

قال: رجل من ولد فاطمه عليها السلام.

ثم قال: يا سيف لو لا أنني سمعت أبا جعفر محمد بن علي [يحدثني به]، ثم حدثني به أهل الدنيا ما قبلت منهم ولكنته محمد بن علي عليه السلام.

۴۲۴ - وأخبرني جماعه، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن محمد بن علي، عن عثمان بن أحمد السماك، عن إبراهيم بن عبد الله الهاشمي، عن يحيى بن أبي طالب، عن علي بن عاصم، عن عطاء بن السائب، عن أبيه، عن عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لا تقوم الساعة حتى يخرج نحو من ستين كذابا كلهم يقول أنا نبي.

۴۲۵ - أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزه الثمالي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن أبا جعفر عليه السلام كان يقول:

گفت: ای سیف! وقتی که آن اتفاق بیفتد ما [بنی عباس] اولین کسانی هستیم که دعوتش را اجابت می کنیم. بدان که او یکی از عموزادگان ما است. گفتم: از کدام عموزادگان شما است؟ گفت: مردی از اولاد فاطمه علیها السلام است. بعد از آن گفت: ای سیف! اگر این حدیث را از ابا جعفر محمد بن علی امام باقر علیهما السلام نمی شنیدم و همه اهل عالم آن را به من خبر می دادند، حتما قبول نمی کردم، اما او محمد بن علی علیهما السلام است!

۲ / ۴۲۴ - عبدالله بن عمر گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قیامت قیام نمی کند [ظهور واقع نمی شود] مگر این که حدود شصت نفر کذاب خروج کرده، همگی می گویند: من پیامبر هستم.

۳ / ۴۲۵ - ابی حمزه ثمالی گفته است: به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که امام

خُرُوجِ السُّفْيَانِي مِنَ الْمَحْتُومِ وَالنِّدَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَطُلُوعِ الشَّمْسِ مِنَ الْمَغْرِبِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَأَشْيَاءَ كَانَ يَقُولُهَا مِنَ الْمَحْتُومِ.
فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاخْتِلَافُ بَنِي فُلَانٍ مِنَ الْمَحْتُومِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الرَّكِيهِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ مِنَ الْمَحْتُومِ؟
قُلْتُ: وَكَيْفَ يَكُونُ النِّدَاءُ.

قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ يَسْمَعُهُ كُلُّ قَوْمٍ بِأَلْسِنَتِهِمْ: أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيِّ وَشِيعَتِهِ.

ثُمَّ يُنَادِي إِبْلِيسُ فِي آخِرِ النَّهَارِ مِنَ الْأَرْضِ: أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ وَشِيعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ.

باقر علیه السلام می فرمودند: خروج سفیانی، ندای آسمانی و طلوع خورشید از مغرب، از جمله محتومات هستند و امور دیگری را هم می فرمودند که از محتومات هستند [یعنی این ها حتمی بوده و یقیناً اتفاق افتاده و هیچ تغییر و تبدیلی در آن ها نیست].

امام صادق علیه السلام فرمودند: و اختلاف بنی فلان [بنی عباس] در بین خودشان، و قتل نفس زکیه و خروج قائم علیه السلام نیز از جمله محتومات است و حتما اتفاق می افتد.

عرض کردم: ندا چگونه اتفاق می افتد؟

حضرت فرمودند: ندا کننده ای از آسمان در اول روز ندا می کند به صورتی که همه مردم با هر زبانی آن را می شنوند و ندا این است: بدانید که حق با علی و پیروان اوست.

پس از آن و در آخر روز شیطان ندایی می کند که منشأش در زمین است نه در آسمان:

بدانید که حق با عثمان و پیروان اوست. در همان وقت اهل باطل [در این که کدام ندا حق است] شک می کنند.

۴۲۶ - وبهذا الإسناد، عن ابن فضال، عن حمّاد، عن الحسين بن المختار، عن أبي نصر، عن عامر بن وائل، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَشْرُ قَبَائِلَ السِّيَاحَةِ لَا يُدَّ مِنْهَا: الشُّفَيَانِيُّ وَالذُّجَالُ وَالذُّخَانُ وَالذَّابِبُ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَسْفُ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفُ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ.

۴۲۷ - وبهذا الإسناد، عن ابن فضال، عن حمّاد، عن إبراهيم بن عمر، عن عمر بن حنظله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خَمْسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مِنَ الْعَلَامَاتِ: الصَّيْحَةُ وَالشُّفَيَانِيُّ وَالْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ وَخُرُوجُ الْيَمَانِيِّ وَقَتْلُ النَّفْسِ الرَّكِيهِ.

۴۲۸ - الفضل بن شاذان، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أحمد بن عائد، عن أبي خديجه قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

۴۲۶ / ۴ - عامر بن وائل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: قبل از قیامت [و ظهور حضرت] حتما ده اتفاق می افتد: خروج سفیانی، خروج دجال، آمدن دخان [دود]، آمدن دابه [دابه الارض]، خروج قائم علیه السلام، طلوع خورشید از مغرب، نازل شدن عیسی علیه السلام، فرو رفتن زمین در سمت مشرق، فرورفتن زمین در جزیره العرب [وادی بیدا]، آتشی از قعر زمین در منطقه عدن خارج می شود که مردم را به محشر می کشاند.

۴۲۷ / ۵ - عمر بن حنظله، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: پیش از قیام قائم علیه السلام پنج علامت ظاهر می شود: صیحه آسمانی، خروج سفیانی، فرورفتن زمین در منطقه بیدا، خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه.

۴۲۸ / ۶ - ابی خدیجه (۱)

می گوید که امام صادق علیه السلام فرمودند: قائم علیه السلام خروج نمی کند

ص: ۷۴۸

۱- ابی خدیجه همان سالم بن مکرم است که کنیه اش ابی خدیجه است و اخبار زیادی با همین عنوان در روایات آمده است، کنیه دیگر او ابی سلمه است که امام صادق علیه السلام این کنیه را برای او انتخاب کرد، او از اصحاب مورد اعتماد امام [صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده است. رجوع شود به معجم رجال الحدیث / ج ۸، ص ۲۲، ص ۲۷.

لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يَخْرُجَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كُلُّهُمْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ.

۴۲۹ - وعنه، عن عبد الله بن جبله، عن أبي عمير، عن علي بن أبي المغيرة، عن عبد الله بن شريك العامري، عن عميره بنت نفيل قالت: سمعت الحسن بن علي عليه السلام يقول: لا يكون هذا الأمر الذي تنتظرون حتى يبرأ بعضكم من بعض ويلعن بعضكم بعضاً ويتفل بعضكم في وجه بعض وحتى يشهد بعضكم بالكفر على بعض.

قلت: ما في ذلك خَيْرٌ؟

قال: الخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ، عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ قَائِمُنَا، فَيَرْفَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ.

۴۳۰ - وروى الفضل، عن علي بن أسباط، عن محمد بن أبي البلاد، عن علي بن محمد الأودي، عن أبيه، عن جدّه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

مگر بعد از آن که دوازده نفر از بنی هاشم خروج کرده و هر کدام، مردم را به اطاعت از خودشان دعوت کنند.

۴۲۹ / ۷ - عبدالله بن شريك عامري از عميره دختر نفيل (۱)

نقل می کند که او گفته است: از حسن بن علی، امام مجتبی علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: این امر را که منتظر ظهور آن هستید واقع نخواهد شد تا این که برخی از شما از عده دیگری بیزاری جسته و دوری کنند و بعضی از شما بعضی دیگر را لعن و نفرین کنند، و گروهی به صورت گروهی دیگر آب دهان بیندازند، و دسته ای شهادت به کفر دسته دیگر بدهد. عرض کردم: بنابراین خیری در آن زمان نیست. حضرت فرمودند: همه خیرها در آن وقت است، چرا که در آن زمان قائم علیه السلام ظهور کرده و همه این ها را بر می دارد.

۴۳۰ / ۸ - علی بن محمد اودی، از پدرش، از جدش نقل می کند که او گفته است:

ص: ۷۴۹

۱- . عمیره یا عمره بنت نفیل از اصحاب امام علی علیه السلام است. معجم الرجال الحدیث / ج ۲۳، ص ۱۹۶.

بَيْنَ يَدَيْ الْقَائِمِ مَوْتُ أَحْمَرَ وَمَوْتُ أبيضُ وَجَرَادٌ فِي حِينِهِ وَجَرَادٌ فِي غَيْرِ حِينِهِ، أَحْمَرٌ كَالْوَانِ الدَّمِ، فَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَالسَّيْفُ
وَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ فَالطَّاعُونَ.

۴۳۱ - سعد بن عبد الله، عن الحسن بن عليّ الزيتوني وعبد الله بن جعفر الحميري [معا]، عن أحمد بن هلال العبرتائي، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام - في حديث له طويل اختصرنا منه موضع الحاجة - أنه قال: لا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءٍ صَيَلِمَ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَجِهِ وَذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّلَاثِ مِنْ وُلْدِي، يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَأَهْلُ الْأَرْضِ وَكَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَرَّانٍ حَزِينٍ عِنْدَ فَقْدِ

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: اندکی پیش از ظهور قائم علیه السلام مرگ سرخ و مرگ سفید اتفاق می افتد و ملخ در وقت خودش [یعنی زمان نزدیک به برداشت زراعت] و در غیر وقت خودش آن هم ملخ سرخ و هم رنگ خون می آید. و اما مرگ قرمز همان کشته شدن با شمشیر و مرگ سفید همان طاعون(۱) است.

۴۳۱ / ۹ - حسن بن محبوب در حدیثی نسبتاً طولانی که ما مختصرش کرده و به اندازه نیاز از آن ذکر می کنیم، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: به ناچار فتنه سختی در می گیرد و خاصان و همرازان ما هم در آن فتنه گرفتار می شوند، و این فتنه در زمانی است که فرزند سوم من [سه نسل پس از من از میان شیعیان] مفقود و نایاب گردد. همه اهل آسمان و زمین بر غیبت او [امام زمان علیه السلام] گریه می کنند؟ چه بسیار مؤمنانی هستند که در وقت مفقود شدن آب صاف [ماء معین، یعنی حضرت مهدی علیه السلام] تأسف

ص: ۷۵۰

۱- . ممکن است که طاعون کنایه از هر مرض همه گیری باشد که هر از چند گاه بشریت را تهدید می کند؛ نظیر طاعون - وبا - و یا حتی ایدز و امثال آن.

الْمَاءِ الْمَعِينِ، كَأَنِّي بِهِمْ أَسْرَّ مَا يَكُونُونَ وَقَدْ نُودُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بَعْدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرَّبَ فِي رَحْمَةِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا لِلْكَافِرِينَ.
فَقُلْتُ: وَأَيُّ نِدَاءٍ هُوَ؟

قال: يُنَادُونَ فِي رَجَبٍ ثَلَاثَةَ أَصْوَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ: صَوْتًا مِنْهَا «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» وَالصَّوْتُ الثَّانِي «أَزِفَتِ الآزِفَةُ» يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالصَّوْتُ الثَّلَاثُ - يَرُونَ بَدَنًا بَارِزًا نَحْوَ عَيْنِ الشَّمْسِ - : هذا أمير المؤمنين قد كَرَّ فِي هَلَاكِ الظَّالِمِينَ.
وفي روايه الحميري وَالصَّوْتُ [الثَّالِثُ] بَدَنٌ يُرَى فِي قَزَنِ الشَّمْسِ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ فُلَانًا فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا».

خورده و تشنه و غمگین می شوند. گویا من خوشحال ترم از آنچه که آنان در آن موقعیت هستند و نمی دانند؛ چرا که ندای به آن ها می رسد و همچنان که از نزدیک شنیده می شود از دور هم شنیده می شود، محتوای آن ندا برای مؤمنین رحمت و برای کافران عذاب است.

عرض کردم: آن ندا چیست؟ حضرت فرمودند: در ماه رجب، سه مرتبه از آسمان [خطاب به مردم] ندا داده می شود:

ندا و صوت اول عبارت است از: «لعنت خداوند بر ظالمان باد».(۱)

ندا و صوت دوم این است: «آنچه باید نزدیک شود، نزدیک شده است [قیامت فرا می رسد] ای گروه مؤمنان!»(۲)

و ندا و صوت سوم هم در حالی که در طرف جرم خورشید بدنی دیده می شود، این است: این امیرالمؤمنین علیه السلام است که برای نابودی و هلاک ظالمان به دنیا بازگشته است.

در روایت حمیری در مورد صوت سوم آمده است: بدنی در نزدیکی خورشید دیده می شود، صاحب صدا می گوید: خداوند متعال فلان شخص را برانگیخته، حرف او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

ص: ۷۵۱

۱- .سوره هود / آیه ۱۸.

۲- .سوره نجم / آیه ۵۷.

وَقَالَا جَمِيعًا: فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي النَّاسَ الْفَرْجُ وَتَوَدَّ النَّاسُ لَوْ كَانُوا أَحْيَاءُ «وَيَشْفِي اللَّهُ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ».

۴۳۲ - الفضل بن شاذان، عن نصر بن مزاحم، عن ابن لهيعة، عن أبي زرعه، عن عبد الله بن رزين، عن عمار بن ياسر رضي الله عنه أنه قال: دعوه أهل بيت نبيكم في آخر الزمان، فالزموا الأرض وكفوا حتى تروا قادتها، فإذا خالف الترك الروم وكثرت الحروب في الأرض ينادي

مناد على سور دمشق: ويل لازم من شرّ قد اقترب ويخرب حائط مسجدها.

۴۳۳ - الفضل، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود، عن محمد بن بشر، عن محمد بن الحنفية قال: قلت له: قد طال هذا الأمر حتى متى؟ قال: فحرّك رأسه، ثم قال:

بعد از این هر دو روایت می گویند: در همان زمان، فرج و گشایش برای مردم فرا می رسد و مردم دوست می دارند که ای کاش در آن زمان زنده بودند، و خداوند سینه های مؤمنان را شفا می دهد؛ یعنی دل هایی که از جور و ستم ظالمان مجروح بود را با ظهور، شفا می دهد. (۱)

۱۰ / ۴۳۲ - عبدالله بن رزين، از عمار بن ياسر رضي الله عنه نقل می کند که گفته است: دعوت و خلافت اهل بيت پیامبر شما در آخر الزمان واقع خواهد شد، بنابراین فعلاً در جای خودتان بنشینید و از جنگ دست نگه دارید تا پیشوایان دعوت را ببینید.

زمانی که ترک ها و رومی ها با هم اختلاف کرده، در زمین جنگ و خونریزی زیاد بشود، ندا دهنده ای بر بلندای حصار و یا قلعه دمشق ندا می دهد: وای از شری که حتمی و نزدیک شد. و دیوار مسجد دمشق تخریب می شود.

۱۱ / ۴۳۳ - محمد بن بشر از محمد بن حنفیه نقل می کند که او گفته است: به محضر حضرت عرض کردم: این امر [ظهور دولت اهل بيت] طولانی شد، کی اتفاق می افتد؟

ص: ۷۵۲

أَنْتَى يَكُونُ ذَلِكُكَ وَلَمْ يَعْصِ الزَّمَانُ؟ أَنْتَى يَكُونُ ذَلِكُكَ وَلَمْ يَجْفُوا الْأَخْوَانُ؟ أَنْتَى يَكُونُ ذَلِكُكَ وَلَمْ يَظْلِمِ السُّلْطَانُ؟ أَنْتَى يَكُونُ ذَلِكُكَ وَلَمْ يَقُمْ الزَّنْدِيقُ مِنْ قَزْوِينَ فِيهِتَيْكَ سُبُورَهَا وَيُكْفِرُ صُدُورَهَا وَيُغَيِّرُ سُورَهَا وَيَذْهَبُ بِهَجَّتُهَا؟ مَنْ فَرَّ مِنْهُ أَدْرَكَهُ وَمَنْ حَارَبَهُ قَتَلَهُ وَمَنْ اعْتَرَلَهُ إِفْتَقَرَ وَمَنْ تَابَعَهُ كَفَرَ، حَتَّى يَقُومَ بَاكِيَانٍ: بَاكِ يَبْكِي عَلَى دِينِهِ وَبَاكِ يَبْكِي عَلَى دُنْيَاهُ.

۴۳۴ - الفضل، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

الزِّمُّ الْأَرْضَ وَلَا تُحَرِّكَ يَدَا وَلَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عِلَامَاتٍ أَدْكُرُهَا لَكَ وَمَا أَرَاكَ تُدْرِكُ:

حضرت عليه السلام سرشان را تکان داده و فرمودند: چگونه ممکن است که آن امر واقع بشود در حالی که هنوز روزگار براهلش سختی و شدت وارد نساخته؟ کجا واقع شود و حال آن که هنوز برادران دینی نسبت به یکدیگر ظلم و جفا نکرده اند؟ آن امر کجا ظاهر شود و حال آن که هنوز سلطان، ظلم و ستم نکرده؟ و کجا واقع شود و حال آن که هنوز ملحد و کافری از قزوین قیام نکرده که پرده ناموس اهل آنجا را دریده و به آن ها هتک حرمت کند و بزرگان آن ها را مجبور به گناه کند، به گونه ای که گویا هرگز در عرصه عالم نبوده اند. حصار آنجا را تغییر دهد و شادابی آنجا را از بین ببرد؟

هر کس از حیطة قدرت او فرار کند او را پیدا می کند و هر کسی با او بجنگد کشته می شود. هر کسی از او کناره گیری کند فقیر می شود، و هر که از او تبعیت کند، کافر می شود. تا این که آن ها دو گروه گریان می شوند: برخی برای دینشان و عده ای برای دنیایشان گریه می کنند.

۱۲ / ۴۳۴ - جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: در جای خودت بنشین و دست و پا نزن، تا زمانی که علاماتی را ببینی که برای تو ذکر می کنم، البته در تو نمی بینم که زمان ظهور علامات را ببینی [آن علامات عبارتند از این که]:

ص: ۷۵۳

إِخْتِلَافُ بَنِي فُلَانٍ وَمُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَيَجِيئُكُمُ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ وَخَسْفُ قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَةَ وَسَيْتُقْبَلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ وَسَيْتُقْبَلُ مَارِقَةُ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا الرَّمْلَةَ، فَتَلْكَ السَّنَةُ فِيهَا إِخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ، فَأَوَّلُ أَرْضٍ تَخْرُبُ الشَّامَ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ رِايَاتٍ: رَايَةُ الْأَصْهَبِ وَرَايَةُ الْأَبْقَعِ وَرَايَةُ السُّفْيَانِي.

[بنی فلان] بنی عباس دچار اختلاف و چند دستگی می شوند. ندا دهنده ای از آسمان به فتح و پیروزی ندا می دهد و صدایش از ناحیه دمشق به گوش شما می رسد، و دهی از دهات شما به نام جابیه(۱)

در زمین فرو می رود. برادران ترک در جزیره یا شهر جزیره پیاده می شوند، و خارجیان رومی(۲)

هم می آیند تا این که در رمله(۳)

پیاده می شوند، در همان سال اختلافات بسیار زیادی رخ می دهد. اولین سرزمینی که خراب خواهد شد شام است، اهل شام و دیگران به سه پرچم گرایش پیدا می کنند: پرچم اصهب، پرچم ابقع(۴) و پرچم سفیانی.

ص: ۷۵۴

- ۱- . جابیه، منطقه ای روستایی است در منطقه جولان و بلندی های جولان که هم اینک در چنگال غاصبان صهیونیستی است و تپه ای دارد به نام تل جابیه و نام دیگرش جابیه جولان است.
- ۲- . مراد، اروپاییان و محتملاً یهودیان صهیونیست است.
- ۳- . رمله شهری در فلسطین اشغالی است و در نزدیکی های بیت المقدس قرار دارد که در اشغال دشمن صهیونیستی است.
- ۴- . اصهب در لغت به معنای شتر سرخ مو یا شتر سفیدی که با سرخی آمیخته شده است. همچنین اصهب نام چشمه ای است در میان بصره و بحرین و به معنای دشمن می آید - به رومیان و اروپاییان هم از جهت رنگ چهره و دشمنی شان با اسلام اصهب گفته می شود - و ابقع در لغت به ابلق هر چیزی می گویند، یعنی هر شیء سیاه و سفید و به خصوص به کلاغ سیاهی که با سفیدی آمیخته باشد. به شخص پلید و به ابرص و شوره زار و کسی که لباس وصله دار و رنگارنگ بپوشد نیز گفته می شود. اصهب و ابقع دو رهبر مخالف سفیانی هستند که سفیانی آن ها را شکست می دهد و درگیری سختی بین آن ها و سفیانی در مرز سوریه - عراق، و ترکیه در می گیرد. در بعضی از احادیث نظیر بحارالانوار / ج ۵۱، ص ۷۰ اصهب و ابقع یک نفر معرفی شده، ولی براساس روایت دیگر نظیر همین روایت متن، اصهب و ابقع دو نفر هستند و در روایات از جمله یوم الخلاص ج ۲، ص ۹۹۳ به شیعیان امر شده که تحت تأثیر تبلیغات اصهب و ابقع و همچنین سفیانی قرار نگیرند و از هیچ کدام جانبداری ننمایند. اقتباس از موعودنامه ص ۵۶ و ۱۰۷.

۴۳۵ - أحمد بن علی الرازی، عن المقانعی، عن بکار بن أحمد، عن حسن بن حسین، عن عبد الله بن بکیر، عن عبد الملك بن إسماعیل الأسدی، عن أبيه قال: حدّثنی سعید بن جبیر قال: السنه التي يقوم فيها المهديّ تمطر أربعاً وعشرين مطره يرى أثرها وبركتها.

۴۳۶ - وروی عن كعب الأحبار أنّه قال: إذا ملك رجل من بنی العباس يقال له: عبد الله وهو ذوالعين بها افتتحوها وبها يختمون وهو مفتاح البلاء وسيف الفناء فإذا قرئ له كتاب بالشام من عبد الله عبد الله أمير المؤمنين لم تلبثوا أن يبلغكم أنّ كتابا قرئ على منبر مصر: من عبد الله عبد الرحمن أمير المؤمنين.

وفي حديث آخر قال: الملك لبني العباس حتى يبلغكم كتاب قرئ بمصر من عبد الله

۱۳ / ۴۳۵ - عبدالملك بن اسماعيل اسدي از پدرش نقل کرده که می گوید: سعید بن جبیر به من گفت: در سالی که مهدی علیه السلام قیام می کند، بیست و چهار مرتبه باران می بارد، به گونه ای که اثر و برکت آن همه جا آشکار می شود.

۱۴ / ۴۳۶ - از کعب الاحبار روایت شده که او گفته است: وقتی که مردی از عباس که نامش عبدالله و صاحب عین(۱) است

است به حکومت می رسد، ابتدا و انتهای دولت بنی عباس با اوست، او کلید بلا و شمشیر فناست. وقتی که نامه او در شهر شام به این مضمون خوانده شود: «از بنده خدا، عبدالله امیر مؤمنان»، بلافاصله به شما خبر می رسد که در منبر مصر هم نامه ای با این مضمون «از بنده خدا عبدالرحمان امیر مؤمنان» خوانده شده است.

در حدیث دیگر از کعب الاحبار آمده است: سلطنت با بنی عباس است تا وقتی که در مصر نامه ای به این ترتیب خوانده شود: «از بنده خدا عبدالرحمن امیر مؤمنان»، وقتی که

ص: ۷۵۵

۱- . صاحب عین یعنی کسی که اوّل نامش حرف عین است و این که ابتدا و انتهای دولتشان با او است؛ یعنی در اوّل دولت عباسی و در آخر آن خلافت، عبدالله است، به این صورت که اولین خلیفه آن ها ابوالعباس عبدالله بن محمّد بن علی بن عبدالله بن عباس و آخرشان عبدالله مستنصر بود.

عبد الرحمن أمير المؤمنين وإذا كان ذلك فهو زوال ملكهم وانقطاع مدّتهم، فإذا قرئ عليكم أوّل النهار لبني العباس من عبد الله (عبد الله) أمير المؤمنين فانتظروا كتاباً يقرأ عليكم [من آخر النهار] من عبد الله عبد الرحمن أمير المؤمنين وويل لعبد الله من عبد الرحمن.

۴۳۷ - وروی حدلم بن بشیر قال: قلت لعلی بن الحسین علیه السلام: صف لی خروج المهديّ وعرفنی دلائله وعلاماته؟ فقال:

يَكُونُ قَبْلَ خُرُوجِهِ خُرُوجَ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: عُوفُ السَّلْمِيُّ بِأَرْضِ الْجَزِيرَةِ وَيَكُونُ مَأْوَاهُ تَكْرِيتَ وَفَتْلَهُ بِمَسْجِدِ دِمَشْقَ.

این اتفاق بیفتد بدانید که دولت عباسی از بین رفته و مدّت سلطنتشان پایان یافته است. بنابراین هر وقت که در اوّل روز از طرف بنی عباس نامه ای به این ترتیب که «از بنده خدا عبدالله امیر مؤمنان» خوانده بشود، منتظر باشید که در آخر همان روز نامه ای به این صورت خوانده شود که از بنده خدا عبدالرحمان امیر المؤمنان. و وای بر عبدالله از خروج عبدالرحمان.

۱۵ / ۴۳۷ - حدلم بن بشیر می گوید: به محضر مبارک علی بن حسین علیهما السلام عرض کردم: ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علامت های آن را برای من توصیف بفرمایید. امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: پیش از قیام ایشان، مردی به نام عوف سلمی در سرزمین جزیره (۱)

قیام می کند. وطن او تکریت خواهد بود و در مسجد دمشق کشته می شود.

ص: ۷۵۶

۱- . با توجه به موطن عوف سلمی که تکریت است و تکریت از شهرهای عراق و بین بغداد و موصل واقع شده می توان گفت که ممکن است مراد از جزیره که در چند روایت هم آمده، بخشی از خاورمیانه یعنی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس و عراق و حتی اردن و فلسطین و لبنان باشند که بین خلیج فارس و دریای عمان از یک طرف و دریای سرخ از طرفی و دریای مدیترانه از طرفی دیگر قرار دارد.

ثُمَّ يَكُونُ خُرُوجُ شُعَيْبِ بْنِ صَالِحٍ مِنْ سَمَرْقَنْدٍ، ثُمَّ يَخْرُجُ الشُّفْيَانِيُّ الْمَلْعُونُ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ عَثْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِذَا ظَهَرَ الشُّفْيَانِيُّ اخْتَفَى الْمَهْدِيُّ، ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ ذَلِكَ.

۴۳۸ - وروی عن النبي صلى الله عليه و آله [أنه] قال:

يَخْرُجُ بَقْرَوَيْنَ رَجُلٌ اسْمُهُ إِسْمُ نَبِيِّ، يَسْرِعُ النَّاسُ إِلَى طَاعَتِهِ الْمُشْرِكُ وَالْمُؤْمِنُ يَمَلَأُ الْجِبَالَ خَوْفًا.

۴۳۹ - الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن ثعلبه، عن بدر بن الخليل الأزدي قال: قال أبو جعفر

عليه السلام:

آيَتَانِ تَكُونَانِ قَبْلَ الْقَائِمِ لَمْ تَكُونَا مُنْذُ هَبَطَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْأَرْضِ، تَنَكَّسَفُ الشَّمْسُ فِي النِّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْقَمَرُ فِي آخِرِهِ.

بعد از او شعيب بن صالح (۱)

از منطقه سمرقند قیام می کند و بعد سفیانی ملعون در سرزمین خشک و در بیابانی قیام می کند. او از اولاد عتبه بن ابی سفیان است. آن گاه که سفیانی قیام کند، مهدی علیه السلام مخفی شده و پس از آن قیام می فرماید.

۱۶ / ۴۳۸ - رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: در قزوین مردی قیام می کند که نامش نام پیامبر خواهد بود و مردم اعم از مشرک و مؤمن با سرعت به اطاعت او در می آیند، و کوه ها [که نشانه صلابت هستند] مملو از ترس از او می شود.

۱۷ / ۴۳۹ - بدر بن خلیل ازدی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام دو علامت خواهد بود که از روزی که آدم از بهشت به زمین هبوط کرد تا آن زمان سابقه نداشته است: یکی کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و دیگری خسوف ماه در آخر ماه رمضان.

ص: ۷۵۷

۱- . شعيب بن صالح جوانی است گندم گون، لاغر، با ریش کم پشت که صاحب بصیرت و یقین است و فرمانده نظامی تحت فرماندهی عالی سید خراسانی است. او به همراه سید خراسانی پرچم اسلام را به حضرت مهدی علیه السلام می سپارد. البته در بیشتر روایات وی اهل ری هست ولی ممکن است برای استناد، امام حجت موطن او را بیان فرموده باشند که در این صورت هر دو احتمال صحیح خواهد بود، چرا که هر دو محل نسبت به مدینه در یک جهت شمال شرقی قرار دارند. تذکر این نکته لازم است که احتمال دارد جهت حفظ جان و رعایت امنیت افراد، نام ها مستعار باشند تا وعده الهی محقق شود.

فَقَالَ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! تَنكَسِفُ الشَّمْسُ فِي آخِرِ الشَّهْرِ وَالْقَمَرُ فِي النِّصْفِ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَأَعْلَمُ بِمَا تَقُولُ وَلَكِنَّهُمَا آيَاتَانِ لَمْ تَكُونَا مُنْذُ هَبَطَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۴۴۰ - الفضل، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبه، عن شعيب الحداد، عن صالح قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ الْقَائِمِ وَبَيْنَ قَتْلِ النَّفْسِ الرَّكِيهِ إِلَّا خَمْسُ عَشْرَةَ لَيْلَةً.

۴۴۱ - وعنه، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: متى يكون هذا الأمر؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ يَا جَابِرُ وَلَمَّا تَكَثُرَ الْقَتْلَى بَيْنَ الْحِيرَةِ وَالْكُوفَةِ؟

۴۴۲ - عنه، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن الحسين بن المختار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

شخصی به حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! معمولاً خورشید گرفتگی در آخر ماه و ماه گرفتگی در وسط ماه است.

امام باقر علیه السلام در جواب فرمودند: آنچه را که تو می گویی من می دانم، اما آن دو علامت نشانه ای هستند که از هبوط آدم تاکنون واقع نشده اند.

۱۸ / ۴۴۰ - شعيب [بن أعين] حداد از صالح [بن میثم تمار] نقل می کند که او گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: بین کشته شدن نفس زکیه و ظهور قائم علیه السلام فقط پانزده شب فاصله است.

۱۹ / ۴۴۱ - جابر [بن یزید جعفی] گفته است: به محضر مبارک امام باقر علیه السلام عرض کردم: این امر [ظهور حضرت حجت علیه السلام] کی واقع خواهد شد؟ حضرت فرمودند: ای جابر! این امر چطور واقع شود در حالی که هنوز قتل و خونریزی زیاد در بین حیره و کوفه واقع نشده است؟

۲۰ / ۴۴۲ - حسین بن مختار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

إِذَا هَدَمَ حَائِطَ مَسْجِدِ الْكَوْفَةِ مُؤَخَّرَهُ مِمَّا يَلِي دَارَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ (زَوَالُ)

مُلْكِ بَنِي فَلَانٍ، أَمَا إِنَّ هَادِمَهُ لَا يَتَّبِعُهُ.

۴۴۳ - وعنه، عن سيف بن عميره، عن بكر بن محمد الأزدي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ: الْخُرَاسَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْيَمَانِيُّ فِي سَنَةِ وَاحِدِهِ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، وَلَيْسَ فِيهَا رَأْيٌ بِأَهْدَى مِنْ رَأْيِهِ الْيَمَانِيُّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ.

۴۴۴ - عنه، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن محمد بن مسلم قال: يخرج قبل السفيناني مصري ويمانني.

۴۴۵ - عنه، عن عثمان بن عيسى، عن درست بن أبي منصور، عن عمار بن مروان، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: مَنْ يَضْمُنْ لِي مَوْتَ عَبْدِ اللَّهِ أَضْمُنْ لَهُ الْقَائِمَ.

زمانی که دیوار مسجد کوفه از سمت خانه عبدالله بن مسعود خراب شود، دولت فلان [بنی عباس] از بین می رود، و بدانید که خراب کننده آن دیوار آن را تعمیر نمی کند.

۲۱ / ۴۴۳ - بكر بن محمد ازدي از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: خروج و قیام سه نفر؛ یعنی خراسانی، سفینانی و یمانانی در یک سال و یک ماه و یک روز اتفاق می افتد، و در بین آن ها یمانانی هدایت کننده تر است که به راه حق هدایت می کند.

۲۲ / ۴۴۴ - محمد بن مسلم می گوید: قبل از خروج سفینانی، خروج مصری و یمانانی اتفاق می افتد.

۲۳ / ۴۴۵ - ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: هر کس برای من مردن عبدالله [سفینانی] را ضمانت کند، من هم برای او قیام قائم علیه السلام را ضمانت می کنم [یعنی این دو حادثه ملازم همدیگرند].

ثُمَّ قَالَ: إِذَا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ لَمْ يَجْتَمِعِ النَّاسُ بَعْدَهُ عَلَى أَحَدٍ وَلَمْ يَتَنَاهَ هَذَا الْأَمْرُ دُونَ صَاحِبِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَيَذْهَبُ مُلْكُ السَّيْنِينَ وَيَصِيرُ مُلْكُ الشُّهُورِ وَالْأَيَّامِ.

فَقُلْتُ: يَطُولُ ذَلِكَ؟ قَالَ: كَلَّا.

۴۴۶ - عنه، عن محمد بن علي، عن سلام بن عبد الله، عن أبي بصير، عن بكر بن حرب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَا يَكُونُ فَسَادُ مُلْكِ بَنِي فُلَانٍ حَتَّى يَخْتَلِفَ سَيْفَا بَنِي فُلَانٍ، فَإِذَا اخْتَلَفَا كَانَ عِنْدَ ذَلِكَ فَسَادُ مُلْكِهِمْ.

۴۴۷ - الفضل، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَرَجِ حَدَثًا يَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ.

سپس فرمودند: وقتی که عبدالله بمیرد مردم بر سر هیچ کس به توافق نمی رسند، و این مسأله ان شاء الله به صاحب شما منتهی می شود. و از خصوصیات آن زمان این است که سلطنت های سالیانه از بین می رود [یعنی هیچ کس سلطنتش به سال نمی رسد] بلکه تبدیل به سلطنت های ماهیانه و چند روزه می شود.

عرض کردم: آن وضعیت طول می کشد؟ حضرت فرمودند: هرگز.

۲۴ / ۴۴۶ - ابی بصیر از بکر بن حرب او هم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: حکومت بنی عباس زمانی از بین می رود که آن ها علیه یکدیگر شمشیر بکشند، بنابراین زمانی که با هم اختلاف کنند و میانشان تفرقه بیفتد، آن وقت است که دولت و سلطنت آن ها پایمال شده، از بین خواهد رفت.

۲۵ / ۴۴۷ - احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمودند: از جمله نشانه های فرج و ظهور، حادثه و جنگی است که بین مکه و مدینه اتفاق می افتد.

ص: ۷۶۰

قُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ (يَكُونُ) الْحَدِيثُ؟ فَقَالَ: عَصِيئَةٌ تَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ، وَيَقْتُلُ فُلَانٌ مِنْ

وُلْدِ فُلَانٍ خَمْسَةَ عَشَرَ كَبْشًا.

۴۴۸ - وعنه، عن ابن فضال وابن أبينجران، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَا يَذْهَبُ مُلْكُ هَؤُلَاءِ حَتَّى يَسْتَعْرِضُوا النَّاسَ بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، لَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى رُءُوسٍ تُنْدَرُ فِيهَا بَيْنَ الْمَسْجِدِ وَأَصْحَابِ الصَّبَائِنِ.

۴۴۹ - وعنه، عن علي بن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: سألت رجلًا بالحسن عليه السلام

عن الفرج؟ فقال:

مَا تُرِيدُ؟ الْإِكْتَارُ أَوْ أَجْمَلُ لَكَ؟

فقال: أريد تجمله لي. فقال:

عرض کردم: آن اتفاق و حادثه چیست؟ حضرت فرمودند: تعصب و تحجری است که بین این دو حرم واقع می شود و فلان کس از فرزندان فلان شخص، پانزده نفر از مردان شجاع را می کشد.

۲۶ / ۴۴۸ - ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: دولت و حکومت آن دسته حاکم از بین نمی رود، تا زمانی که در روز جمعه و در کوفه به مردم تعرض شود [و مردم را بدون سؤال بکشند]. گویا می بینم که سرهای آن ها بین مسجد کوفه و بازار صابون، بریده شده و از تن جدا می شوند.

۲۷ / ۴۴۹ - حسین بن جهم می گوید: مردی از امام کاظم علیه السلام پیرامون فرج و ظهور حضرت سؤال کرد، امام علیه السلام فرمودند: می خواهی مفصل بگویم یا مختصر؟ عرض کرد: می خواهم مختصر بفرمایید. حضرت فرمودند:

ص: ۷۶۱

إِذَا تَحَرَّكَتْ رَايَاتُ قَيْسٍ بِمِصْرَ وَرَايَاتُ كَنْدَهٍ بِخِرَاسَانَ أَوْ ذَكَرَ غَيْرَ كُنْدَه.

۴۵۰ - عنه، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إِنَّ قُدَامَ الْقَائِمِ لَسَنَهُ غِيدَاقَهُ يُفْسِدُ التَّمْرَ فِي النَّخْلِ فَلَا تُشْكُوا فِي ذَلِكَ.

۴۵۱ - وعنه، عن أحمد بن عمر بن سالم، عن يحيى بن علي، عن الربيع، عن أبي ليلى قال: تغير الحبشه البيت فيكسرونه ويؤخذ الحجر فينصب في مسجد الكوفه.

۴۵۲ - وعنه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إِنَّ السُّفْيَانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ حَمْلُ امْرَأَةٍ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - حَمْلٌ جَمَلٍ وَهُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُمِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ.

وقتی که پرچم های قبیله قیس در مصر و پرچم های قبیله کنده در خراسان به حرکت در آمدند آن موقع وقت ظهور است. شاید حضرت به جای کنده چیز دیگری فرمودند.

۲۸ / ۴۵۰ - ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند: در پیشاپیش ظهور قائم علیه السلام آن چنان قحطی به وجود می آید که خرماى نرسیده بالای درخت خورده می شود، پس از آن زمان شکایت نکنید.

۲۹ / ۴۵۱ - ابی لیلى هجرى [که از اصحاب امام باقر علیه السلام است] می گوید: اهل حبشه بیت الله را تغییر داده و آن را خراب می کنند [حرمت آن را می شکنند] و حجرالاسود از جایش برداشته شده و در مسجد کوفه نصب می شود.

۳۰ / ۴۵۲ - محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: سفیانی بعد از ظهورش بر پنج مملکت به مدت حمل زن [یعنی نه ماه] مالک می شود و سلطنت می کند. بعد از آن فرمودند: استغفرالله بلکه به قدرت مدت حمل شتر مالک می شود و آن از جمله امور محتومه است و باید واقع بشود.

۴۵۳ - عنه، عن إسماعيل بن مهران، عن عثمان بن جبلة، عن عمر بن أبان الكلبی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

كَأَنِّي بِالسُّفْيَانِي أَوْ لِصَاحِبِ السُّفْيَانِي قَدْ طَرَحَ رَحْلَهُ فِي رَحْبَتِكُمْ بِالْكُوفَةِ، فَنَادَى مُنَادِيَهُ:

مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ [رَجُلٍ مِنْ] شِيعَةِ عَلِيٍّ فَلَهُ أَلْفُ دِرْهَمٍ، فَيُثَبُّ الْجَارُ عَلَى جَارِهِ وَيَقُولُ: هَذَا مِنْهُمْ، فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ وَيَأْخُذُ أَلْفَ دِرْهَمٍ.

أَمَا إِنَّ إِمَارَتَكُمْ يَوْمَئِذٍ لَا تَكُونُ إِلَّا لِأَوْلَادِ الْبَغَايَا (و) كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى صَاحِبِ الْبُرْزَعِ.

قُلْتُ: وَمَنْ صَاحِبُ الْبُرْزَعِ؟

فَقَالَ: رَجُلٌ مِنْكُمْ، يَقُولُ بِقَوْلِكُمْ، يَلْبَسُ الْبُرْزَعِ فَيَحُوشِكُمْ فَيَعْرِفُكُمْ وَلَا تَعْرِفُونَهُ، فَيَغْمِزُ بِكُمْ رَجُلًا رَجُلًا.

أَمَا [إِنَّهُ] لَا يَكُونُ إِلَّا ابْنُ بَغِيٍّ .

۴۵۳ / ۳۱ - عمر بن أبان کلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرموده اند: گویا سفیانی یا دوست سفیانی را می بینم که در شهر شما که کوفه باشد فرود آمده و منادی ندا می دهد: هر کس که سر یکی از شیعیان علی را بیاورد هزار درهم پاداش دارد. پس همسایه، همسایه را می گیرد و می گوید: این از همان ها است [یعنی از شیعیان است] پس گردن او را می زند و هزار درهم می گیرد. بدانید در آن روزها فقط زنازادگان بر شما حکومت و سلطنت می کنند. گویا که به صاحب نقاب نگاه می کنم.

عرض کردم: صاحب نقاب چه کسی است؟

حضرت فرمودند: او ظاهرا مردی از شماست، و تظاهر به اعتقاد شما می کند و نقاب زده و شما را وحشت زده خواهد کرد. او شما را می شناسد، اما شما او را نمی شناسید [و از نیتش آگاهی ندارید] بنابراین شما را یکی پس از دیگری فریب داده و به دام می اندازد، بدانید که او فرزند زناکار است.

ص: ۷۶۳

۴۵۴ - عنه، عن عليّ بن الحكم، عن المثني، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

لَيُنْصَرَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ بِمَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ وَلَوْ قَدْ جَاءَ أَمْرُنَا لَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْيَوْمَ مُقِيمٌ عَلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ.

۴۵۵ - وعنه، عن الحماني، عن محمّد بن الفضيل، عن الأجلح، عن عبد الله بن [أبي] الهذيل قال: لا تقوم الساعة حتى يجتمع كل مؤمن بالكوفة.

۴۵۶ - أحمد بن عليّ الرازي، عن محمّد بن إسحاق المقرئ، عن المقانعي، عن بكّار، عن إبراهيم بن محمّد، عن جعفر بن سعيد الأسدي، عن (أبيه)، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: عامٌ أَوْ سَنَةٌ الْفَتْحِ يَنْشَقُّ الْفُرَاتُ حَتَّى يَدْخُلَ أَرْزَقَهُ الْكُوفَةَ.

۴۵۷ - الفضل بن شاذان، عن محمّد بن عليّ، عن عثمان بن أحمد السماك، عن إبراهيم بن عبد الله الهاشمي، عن إبراهيم بن هاني، عن نعيم بن حماد، عن سعيد بن عثمان، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

۴۵۴ / ۳۲ - أبي بصير می گوید که امام صادق علیه السلام فرمودند: بدانید که خداوند این امر [یعنی فرج و ظهور] را به وسیله کسی که نصیبی در دین ندارد یاری خواهد کرد. زمانی که امر ما برسد و مهدی علیه السلام ظهور کند، کسانی که امروز به پرستش بت ها معتقد هستند از دینشان خارج می شوند.

۴۵۵ / ۳۳ - عبد الله بن ابی الهذیل گفته است: قیامت [یا قیام حضرت] برپا نمی شود مگر این که هر مؤمنی در کوفه حاضر شده و جمع شوند.

۴۵۶ / ۳۴ - جعفر بن سعید اسدی، از پدرش و او هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: در سالی که فتح برای شما اتفاق می افتد آب فرات به قدری بالا می آید که وارد بر کوچه های کوفه می شود.

۴۵۷ / ۳۵ - جابر [بن یزید جعفی] از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

تَنْزِلُ الرِّايَاتِ السُّودَ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خُرَاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ.

۴۵۸ - الفضل بن شاذان، عن محمد بن علي الكوفي، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنَادِي اسْمُهُ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعَشْرِينَ وَيَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۴۵۹ - الفضل، عن محمد بن علي، عن محمد بن سنان، عن حنّ بن مروان، عن علي بن مهزيار قال: قال أبو جعفر عليه السلام: كَانِي بِالْقَائِمِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرَيْئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنَادِي: الْبَيْعَةُ لِلَّهِ، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.

۴۶۰ - [الفضل، عن ابن محبوب، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

پرچم های سیاهی که از خراسان خارج می شوند، وارد کوفه شده، در آنجا منزل می کنند. زمانی که مهدی علیه السلام ظهور فرماید، پیغام می فرستد که با آن حضرت بیعت کند.

۴۵۸ / ۳۶ - ابی بصیر گفته است که امام صادق علیه السلام فرمودند: در شب بیست و سوم ماه، به نام قائم علیه السلام ندا داده می شود، و در روز عاشورا که روز قتل حسین بن علی علیه السلام است قیام می فرماید.

۴۵۹ / ۳۷ - علی بن مهزیار می گوید: امام جواد علیه السلام فرمودند: گویا قائم علیه السلام را می بینم که در روز عاشورا که روز شنبه خواهد بود، بین رکن و مقام ابراهیم ایستاده و جبرئیل در پیشاپیش ایشان ندا می کند که بیعت برای خداست و حضرت زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده، مملو از عدل می کند.

۴۶۰ / ۳۸ - ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

لا يُخْرَجُ الْقَائِمُ إِلَّا فِي وَثْرٍ مِنَ السِّنِينَ، تِسْعَ وَثَلَاثٍ وَخَمْسٍ وَإِحْدَى].

۴۶۱ - الفضل، عن ابن محبوب، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خُرُوجُ الْقَائِمِ مِنَ الْمُخْتَوَمِ.

قلت: وكيف يكون النداء؟

قال: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ: أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ، ثُمَّ يُنَادِي إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ فِي آخِرِ النَّهَارِ: أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ وَشِيعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطَلُونَ.

۴۶۲ - وعنه، عن ابن محبوب، عن أبي أيوب، عن محمد بن مسلم قال: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَسْمَعُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَلَا يَبْقَى رَاقِدٌ إِلَّا - قَامَ وَلَا - قَائِمٌ إِلَّا - قَعِدَ وَلَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ وَهُوَ صَوْتُ جِبْرِئِيلِ الرُّوحِ الْأَمِينِ.

قائم عليه السلام خروج و قیام نمی کند مگر در یک سال فرد؛ از جمله سال های نه و سه و پنج و یک.

۳۹ / ۴۶۱ - علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: قیام قائم علیه السلام از امور حتمی است. عرض کردم: ندا چگونه است؟ فرمودند: اول روز منادی از آسمان ندا می دهد: بدانید که حق در مکتب علی و شیعیان اوست. پس از این ندا، شیطان لعنت الله علیه در آخر روز ندا می دهد: بدانید حق با عثمان و طرفداران اوست. در همین زمان است که اهل باطل به شک و تردید می افتند.

۴۰ / ۴۶۲ - محمد بن مسلم می گوید: منادی از آسمان به اسم قائم علیه السلام ندا می دهد که از شرق تا غرب عالم شنیده می شود. پس هیچ خوابیده ای نمی ماند مگر این که می ایستد و هیچ ایستاده ای نمی ماند مگر این که می نشیند، و هیچ نشسته ای نمی ماند مگر این که از عظمت آن صدا روی پاهایش می ایستد؛ چرا که آن صوت صدای جبرئیل روح الامین علیه السلام است.

ص: ۷۶۶

۴۶۳ - وعنه، عن إسماعيل بن عياش، عن الأعمش، عن ابى وائل، عن حذيفه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وذكر المهدي فقال:

إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، اسْمُهُ أَحْمَدُ وَعَبْدُ اللَّهِ وَالْمَهْدِيُّ، فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا.

۴۶۴ - عنه، عن ابن أبي عمير وابن زبيح، عن منصور بن يونس، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي خالد الكابلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إِذَا دَخَلَ الْقَائِمُ الْكُوفَةَ لَمْ يَبْقِ مُؤْمِنٌ إِلَّا وَهُوَ بِهَا أَوْ يَجِيءُ إِلَيْهَا وَهُوَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: سِيرُوا بِنَا إِلَى هَذِهِ الطَّاعِنَةِ فَيَسِيرُ إِلَيْهِ.

۴۶۵ - سعد بن عبد الله الأشعري، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن صالح بن محمد، عن هاني التمار قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام:

۴۱ / ۴۶۳ - ابى وائل [شقيق بن سلمه اسدى] از حذيفه [يماني صحابي بزرگ رسول

خدا صلى الله عليه وآله] نقل می کند که گفته است: از وجود مبارک رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که این گونه از مهدی علیه السلام یاد کردند: با او بین رکن و مقام بیعت می شود، نام او احمد، عبدالله، و مهدی است. این ها هر سه نام های اوست.

۴۲ / ۴۶۴ - ابى خالد کابلى از امام باقر عليه السلام نقل می کند که فرمودند: زمانی که قائم عليه السلام

وارد کوفه شود هیچ مؤمنی باقی نمی ماند مگر این که در کوفه است یا این که به کوفه می آید. این همان بیان امیرالمؤمنین علیه السلام است که مهدی علیه السلام خطاب به اصحابش می فرماید: با ما سیر کنید و بیایید تا به سمت [جنگ] این متجاوز سرکش [سفیانی، دجال، یا هر دشمن سرکشی که در مقابل حضرت بایستد] برویم.

۴۳ / ۴۶۵ - صالح بن محمد از هانی تمار نقل می کند که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

ص: ۷۶۷

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَهُ الْمُتَمَسِّكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ بِدِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا بَدِيدِهِ، فَأَيُّكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقِتَادِ بِدِينِهِ؟
ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَهُ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ -عَبْدٌ وَلِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.

۴۶۶ - عن الفضل بن شاذان، عن إسماعيل بن مهران، عن أيمن بن محرز، عن رفاعه بن موسى ومعاوية بن وهب،

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ مُقْتَدٍ بِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ، يَتَوَلَّى وَلِيُّهُ وَيَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَيَتَوَلَّى الْأَيْمَةَ الْهَادِيَةَ مِنْ قَبْلِهِ أُولَئِكَ رُفَقَائِي وَذَوُو وُدِّي وَمَوَدَّتِي وَأَكْرَمُ أُمَّتِي عَلَيَّ.

برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود که هر کسی در آن زمان بخواند متمسک به دینش باشد و دینش را حفظ کند، مانند کسی است که بخواند شاخه پر از خار قناد(۱)

را با دستش بترشد.

بعد فرمودند: به این صورت [و با دستشان به ما نشان دادند و فرمودند:] پس کدام یک از شما خارهای درخت قناد را با دستش می گیرد؟

و سپس فرمودند: برای صاحب این امر غیبتی است [که بسیار سخت و طولانی است] پس بنده خدا باید خدا ترس بوده و [در آن زمان] متمسک به دینش بسته و از آن کمک بخواند.

۴۴ / ۴۶۶ - معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت من را پیش از قیامش درک کرده و به او اقتدا کند. دوست او را دوست داشته و از دشمنانش دوری و بیزاری بجوید، و امامان هدایت گر قبل از او را دوست داشته و پیرو آن ها باشد، این گونه افراد، رفیقان من و صاحبان دوستی و مودت من بوده و گرامی ترین امت نسبت به من هستند.

ص: ۷۶۸

۱- . قناد نام درختی است که در مناطق بیابانی می روید و خارهای بسیاری شبیه به سوزن دارد و کندن یا تراشیدن آن با دست، کار بسیار دشوار و سختی است. در عرب تراشیدن درخت قناد با دست کنایه از این است که انجام این کار بسیار دشوار و سخت است.

قَالَ رُفَاعَةُ: وَأَكْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَيَّ.

۴۶۷ - عنه، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَيَأْتِي قَوْمٌ مِنْ بَعْدِكُمُ الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ.

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! نَحْنُ كُنَّا مَعَكَ بَدْرٍ وَأُحُدٍ وَحُنَيْنٍ وَنَزَلَ فِيْنَا الْقُرْآنُ؟

فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَوْ تَحْمِلُونَ لِمَا حُمِلُوا لَمْ تَصْبِرُوا صَبْرَهُمْ.

۴۶۸ - سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد البرقي، عن حدثه، عن المفضل بن عمر الجعفی قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ وَأَرْضِي مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ فَلَمْ يَظْهَرُوا لَهُمْ

رفاعه نیز این روایت را نقل کرده، با این فرق که آخرش این است: و گرامی ترین خلق خدا نزد من هستند.

۴۶۷ / ۴۵ - عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی و بعد از شما مردمانی خواهند آمد که هر کدام از آن ها ثواب و اجر پنجاه نفر از شما را دارد.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! ما در جنگ های بدر و احد و حنین در رکاب شما بودیم و قرآن در بین ما نازل شد.

حضرت فرمودند: اگر آنچه را که بر آن ها تحمیل می شود، بر شما تحمیل کنند نمی توانید مانند آن ها صبر کنید.

۴۶۸ / ۴۶ - مفضل بن عمر جعفی گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: در زمانی که مردم، حجت خدا را از دست بدهند و از آن ها غایب باشد و از مکان او آگاهی نداشته باشند، نزدیک ترین چیزی که باعث نزدیکی به خداوند متعال شده و موجب خوشنودی و رضایت خداوند از آن ها می شود [این است که] در آن هنگامه بدانند

وَلَمْ يَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ وَهُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةَ اللَّهِ وَلَا مِيثَاقَهُ، فَعِنْدَهَا تَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحًا وَمَسَاءً، فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ، فَلَمْ يَظْهَرِ لَهُمْ.

وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَزْتَابُونَ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَزْتَابُونَ مَا غُيِبَ (عَنْهُمْ) حُجَّتُهُ طَوْفَهُ عَيْنٍ وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ أَشْرَارِ النَّاسِ.

۴۶۹ - الفضل، عن ابن أبي نجران، عن محمد بن سنان، عن خالد العاقولي، في حديث له عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

فَمَا تَمُدُّونَ أَعْيُنَكُمْ؟ فَمَا تَسْتَعْجِلُونَ؟ أَلَسْتُمْ آمِنِينَ؟ أَلَيْسَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ

واعتقاد داشته باشند که او حجّت خدا و پیمان الهی را باطل نکرده است. پس در این صورت صبح و شب توقع فرج داشته باشند، چرا که شدیدترین چیزی که موجب غضب خداوند بر دشمنانش می شود، زمانی است که حجّت خدا را از دست داده باشند و او هم برای آن ها ظاهر نشده باشد.

و تحقیقا خداوند می دانست که اولیا و دوستانش در مورد حجّت خدا دچار شک و تردید نمی شوند. که اگر چنانچه می دانست که آن ها به شک و تردید می افتند، حجتش را حتی یک چشم به هم زدن از آن ها غایب نمی کرد و آن شک و تردید [همراه با انکار] فقط بر سر بدترین مردم است.

۴۶ / ۴۶۹ - خالد عاقولی [ابو اسماعیل خیاط بن نافع بجلی] از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل می کند که فرمودند: چشمتان را به چه چیزی دوخته اید؟ و برای چه این قدر عجله می کنید؟ آیا در امنیت به سر نمی برید؟ آیا این نیست که مردی از شما [صبح] برای رفع و رجوع حاجاتش از منزلش خارج می شود و بعد هم بدون این که خطری او را

فَيَقْضَى حَوَائِجَهُ، ثُمَّ يَرْجِعُ لَمْ يَخْتِطْفُ؟ إِنْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ [مَنْ هُوَ] عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ لِيُؤْخَذَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ فَتَقَطَّعَ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ وَيُضَلَّبُ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ وَيُنْشَرُ بِالْمِنْشَارِ، ثُمَّ لَا يَعْدُو ذَنْبَ نَفْسِهِ.

ثم تلا هذه الآية «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبُاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ».

۴۷۰ - الفضل، عن محمد بن علي، عن جعفر بن بشير، عن خالد بن أبي عماره، عن المفضل بن عمر قال: ذكرنا القائم عليه السلام ومن مات من أصحابنا ينتظره، فقال أبو عبد الله عليه السلام:

إِذَا قَامَ أَتَى الْمُؤْمِنَ فِي قَبْرِهِ فَيَقَالُ لَهُ: يَا هَذَا! إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ، فَإِنْ تَشَأْ

تهدید کند برمی گردد؟ ای کاش کسانی که پیش از شما بودند امنیتی را که شما در آن هستید، دارا بودند. ولی مردی از آن ها گرفتار می شود، دست ها و پاهایش قطع می گردد، و بعد بر تنه نخل ها به دار آویخته می شود و با قیچی تکه تکه می شود. تازه آن شخص این مسأله را و گناهِش را از خودش می داند [کنایه از عدم امنیت پیش از ظهور حضرت در بین مردم است]. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری ها و ناراحتی ها به آن ها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! [در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آن ها گفته شد:] آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!» (۱)

۴۷ / ۴۷۰ - مفضل بن عمر می گوید: در مورد قائم علیه السلام مشغول صحبت بودیم و این که چه کسانی از اصحاب ما در حالی که منتظر حضرت بوده اند از دنیا رفته اند. امام صادق علیه السلام به ما فرمودند: زمانی که قائم علیه السلام قیام کند، بر سر قبر مؤمن آمده و به او می فرماید: ای مؤمن! دوست و صاحب تو ظهور کرده، اگر می خواهی که در خدمت او

ص: ۷۷۱

أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَأَلْحِقْ وَإِنْ تَشَأْ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامِهِ رَبِّكَ فَأَقِم.

۴۷۱ - عنه، عن ابن أسباط، عن الحسن بن الجهم قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن شيء من الفرج.

فَقَالَ: أَوْلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ إِنْتِظَارَ الْفَرْجِ مِنَ الْفَرْجِ؟

قُلْتُ: لَا أَدْرِي إِلَّا أَنْ تُعَلِّمَنِي.

فَقَالَ: نَعَمْ، إِنْتِظَارُ الْفَرْجِ مِنَ الْفَرْجِ.

۴۷۲ - عنه، عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون قال: اعرف إمامك [فإنك] إذا عرفته لم يضررك تقدّم هذا الأمر أو تأخر ومن عرف إمامه ثم مات قبل أن يرى هذا الأمر ثم خرج القائم عليه السلام كان له من الأجر كمن كان مع القائم في فسطاطه.

۴۷۳ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

باشی به او محلق شو و اگر می خواهی که در نعمت پروردگارت بمانی بمان.

۴۷۱ / ۴۸ - حسن بن جهم می گوید: از امام موسی بن جعفر علیهما السلام در مورد فرج و ظهور سؤال کردم.

حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که انتظار فرج خودش فرج است. عرض کردم: من هر چه می دانم از برکت تعلیم شماست.

حضرت فرمودند: بله، انتظار فرج؛ همان فرج است.

۴۷۲ / ۴۹ - ابن فضال نقل می کند که ثعلبه بن ميمون گفت: امام خودت را بشناس، چون در صورتی که تو امامت را بشناسی، دیگر جلو افتادن و یا به عقب افتادن ظهور برای تو تفاوت نمی کند، و اگر کسی امامش را بشناسد و بعد بمیرد، آن هم قبل از آن که ظهور حضرت را ببیند و بعد از آن قائم علیه السلام قیام کند، اجرش همانند کسی خواهد بود که همراه حضرت و در خیمه امام باشد.

۴۷۳ / ۵۰ - ابی بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ؟ فَوَاللَّهِ مَا لِبِاسِهِ إِلَّا الْغَلِيظُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الشَّعِيرُ الْجَشِبُ وَمَا هُوَ إِلَّا السَّيْفُ وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ.

۴۷۴ - عنه، عن ابن فضال، عن المثنى الحنط، عن عبد الله بن عجلان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ مِثْلَ أَجْرِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ.

۴۷۵ - ابن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن زراره، عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال:

حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَ الضُّلَّالَ الْجَنَّةَ.

فقال زراره: كيف ذلك جعلت فداك؟

چرا در مورد قیام قائم علیه السلام عجله می کنید؟ به خدا قسم که لباس او سخت و زبر است و غذای او جو درشت و خشک است. (۱)

و رفتارش نیست مگر با شمشیر [که سیره او قیام است] و مرگ نیز زیر سایه شمشیر است.

۴۷۴ / ۵۱ - عبدالله بن عجلان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: کسی که این امر را بشناسد و پیش از قیام قائم علیه السلام از دنیا برود، ثواب و اجرش همسنگ کسی است که در رکاب آن حضرت کشته شود.

۴۷۵ / ۵۲ - جميل بن دراج از زراره بن اعین، او هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: خداوند اگر بخواهد گمراهان را داخل در بهشت بفرماید حق دارد و برای او شایسته است و عیب او نیست.

زراره عرض کرد: فدایت شوم! چگونه این امر ممکن است؟

ص: ۷۷۳

۱- . کنایه از این که زندگی ایشان در نهایت سادگی است و تجمل در آن راه ندارد.

قَالَ: يَمُوتُ النَّاطِقُ وَلَا يَنْطِقُ الصَّامِتُ، فَيَمُوتُ الْمَرْءُ بَيْنَهُمَا فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ.

۴۷۶ - أخبرنا جماعه، عن أبي المفضل الشيباني، عن أبي نعيم نصر بن عصام بن المغيرة العمري، عن أبي يوسف يعقوب بن نعيم بن عمرو قرقاره الكاتب، عن أحمد بن محمد الأسدي، عن محمد بن أحمد، عن إسماعيل بن عياش، عن مهاجر بن حكيم، عن معاوية بن سعيد، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام قال:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا اِخْتَلَفَ رَمَحَانُ بِالشَّامِ فَهُوَ آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ تَعَالَى. قِيلَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: ثُمَّ رَجَفَهُ تَكُونُ بِالشَّامِ يَهْلِكُ فِيهَا مِائَةٌ أَلْفٍ يَجْعَلُهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانظُرُوا إِلَى أَصْحَابِ الْبِرَازِينِ الشُّهْبِ وَالزَّيَاتِ الصُّفْرِ، تُقْبَلُ مِنَ الْمَغْرِبِ حَتَّى تَحِلَّ بِالشَّامِ.

حضرت فرمودند: [امام] ناطق از دنیا می رود و [امام] صامت نیز نطقی ندارد. (۱)

بنابراین مردی که بین این دو و در این زمان از دنیا برود خداوند او را وارد بهشت می کند.

۴۷۶ / ۵۳ - معاویه بن سعید از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: وقتی که در شام دو نفر که مدعی حکومت هستند با هم در افتادند، این مخالفت آیه ای از نشانه های خداوند است.

به محضر امام عرض شد: بعد چه می شود؟

فرمودند: بعد از آن، شام از این اختلاف چنان دچار ناامنی می شود که یکصد هزار نفر در آن به هلاکت می رسند و خداوند عالمیان این ماجرا را برای مؤمنان رحمت و برای کفار عذاب قرار می دهد. زمانی که این اتفاق می افتد، نگاه کنید به اصحاب برازین (۲)

و سواران نیرومند و سریع و بیرق های زرد که از سمت مغرب می آیند و وارد شام می شوند،

ص: ۷۷۴

۱- . یعنی امام ظاهر از دنیا می رود و امام غایب هم ظاهر نیست.

۲- . اصحاب برازین، سواران برازین هستند. برازین جمع برزون است، به معنای قاطری که برای حمل بارهای سنگین از آن ها استفاده می شود. اسب ترکی هم به آن ها می گویند. و احتمال دارد مقصود از اصحاب برازین ترک ها باشند.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانْتَظِرُوا خَسِيفًا بِقَرْبِهِ مِنْ قُرَى الشَّامِ يُقَالُ لَهَا «حَرَسْتَا».

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَانْتَظِرُوا ابْنَ آكِلِهِ الْأَكْبَادِ بَوَادِي الْيَابِسِ.

۴۷۷ - قرقاره، عن محمد بن خلف، عن الحسن بن صالح بن الأسود، عن عبد الجبار بن العباس الهمداني، عن عمار الدُهني قال: قال أبو جعفر عليه السلام:

كَمْ تَعُدُّونَ بَقَاءَ السُّفْيَانِي فِيكُمْ؟

قَالَ: قُلْتُ: حَمْلُ امْرَأَةٍ تَشَعُّهُ أَشْهُرٌ.

قَالَ: مَا أَعْلَمَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ!

۴۷۸ - عنه، عن أبي النصر إسماعيل بن عبد الله بن ميمون بن عبد الحميد بن أبي الرجال العجلي قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سَعْدِ الْكَاهِلِيِّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ بَشَرَ بْنِ غَالِبٍ قَالَ: يَقْبَلُ السُّفْيَانِي مِنْ بِلَادِ الرُّومِ مُنْتَصِرًا فِي عُنُقِهِ صَلِيبٌ وَهُوَ صَاحِبُ الْقَوْمِ.

پس در این حال منتظر فرو رفتن یکی از دهات شام در زمین باشید که نامش [حرسستا(۱)] است.

وقتی کار به اینجا کشید، منتظر خروج پسر زن جگرخوار از منطقه خشک باشید [که همان سفیانی است].

۵۴ / ۴۷۷ - عمار دُهني [ابن معاويه] گفته است: امام باقر عليه السلام فرمودند: فکر می کنید سفیانی چه مدتی در میان شما باشد؟

عمار می گوید: عرض کردم: به اندازه حمل زن، یعنی نه ماه.

حضرت فرمودند: ای اهل کوفه! چه خوب به این مسأله آگاهی دارید.

۵۵ / ۴۷۸ - بشر بن غالب [که از اصحاب امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام بوده] می گوید: سفیانی با دین مسیحیت از منطقه روم می آید، در گردنش صلیب بوده و بزرگ مردمان خودش خواهد بود.

ص: ۷۷۵

۱- . منطقه ای آباد و بزرگ در اطراف دمشق است و یکی از محل های استقرار سفیانی خواهد بود؛ موعودنامه ص ۲۷۵.

۴۷۹ - قرقاره، عن نصر بن الليث المروزی، عن ابن طلحه الجحدری قال: حدّثنا عبد الله بن لهيعة، عن أبي زرعه، عن عبد الله بن رزين، عن عمار بن ياسر أنه قال: إنّ دوله أهل بيت نبیکم فی آخر الزّمان ولها إمارات، فإذا رأیتم فالزموا الأرض وكفّوا حتّى تجيء إماراتها.

فإذا استثارت علیکم الروم والترك وجّهزت الجیوش ومات خلیفتکم الّمدی یجمع الأموال واستخلف بعده رجل صحیح، فیخلع بعد سنین من بیعته ویأتی هلاک ملکهم من حیث بدأ ویتحالف الترك والروم وتكثر الحروب فی الأرض وینادی مناد من سور دمشق: ویل لأهل الأرض من شرّ قد اقترب ویخسف بغربیّ مسجدها حتّى یخرّ حائطها ویظهر

۵۶ / ۴۷۹ - عبدالله رزین [از شهدای صفین] از عمار بن یاسر نقل می کند که او گفت: دولت اهل بیت پیامبر شما در آخر الزمان خواهد بود، ظهور آن دولت علاماتی هم دارد، پس وقتی که علامات را دیدید، سرجایتان بنشیند و دست نگه دارید تا این که علامت های ظهور بیاید.

پس زمانی که اهل روم [اروپا] و ترک ها، غبار فتنه را علیه شما بلند کردند، و لشکرهای دشمن آماده و تجهیز شد و خلیفه شما که اموالی را جمع آوری می کرد از دنیا رفت و رهبری درست کار به جای او بنشیند، پس بعد از چند سالی مردم از بیعتش در می آیند و زوال و نابودی حکومت [یعنی بنی عباس] از همان سمتی می رسد که شروع شده بود. (۱)

اهل روم و ترک ها با هم مخالفت می کنند و جنگ در روی زمین بسیار زیاد می شود.

[در همین زمان] منادی در قلعه دمشق ندا می دهد: وای بر اهل زمین از شری که نزدیک شده است و قسمت غربی مسجد [اموی] به زمین فرو می رود، به طوری که دیوارش یک باره خراب و ویران می شود. در شام سه نفر قیام می کنند که همگی خواهان

ص: ۷۷۶

۱- . دولت بنی عباس به دست هلاکوخان که از سمت خراسان قیام کرده بود از بین رفت، همان طور که ابتدای برپایی حکومت بنی عباس به دست ابو مسلم بود که او هم از سمت خراسان قیام کرد. مهدی موعود / ج ۲، ص ۴۵.

ثلاثه نفر بالشام کلهم يطلب الملك، رجل أبقع ورجل أصهب ورجل من أهل بيت أبي سفيان يخرج في كلب ويحضر الناس بدمشق ويخرج أهل الغرب إلى مصر.

فإذا دخلوا فتلك إماره السفيناني ويخرج قبل ذلك من يدعو لآل محمد عليهم السلام وتنزل الترك الحيره وتنزل الروم فلسطين ويسبق عبد الله (عبد الله) حتى يلتقي جنودهما بقرقيسيا على النهر ويكون قتال عظيم ويسير صاحب المغرب فيقتل الرجال ويسبي النساء، ثم يرجع في

سلطنت و حکومت هستند: یکی از آن ها ابلق و دیگری سرخ مو و سرخ رنگ(۱)

و سومین نفر از اهل بیت ابی سفیان(۲)

است و در منطقه کلب(۳)

خروج کرده، و مردم را در دمشق جمع می کند. اهل مغرب به سمت مصر خروج می کنند.

همین که آن ها وارد مصر می شوند، ورودشان علامت و نشانه خروج و سلطنت سفینانی است. قبل از سفینانی کسی قیام می کند که مردم را به ولایت آل محمد عليهم السلام دعوت می کند. ترک ها در حیره(۴)

و سپاه روم هم در فلسطین مستقر می شوند و در همان زمان عبدالله سبقت گرفته و دو سپاه در قرقيسيا(۵)

و در کنار نهر با هم برخورد می کنند و جنگ سختی در می گیرد، و صاحب لشکر مغرب همه جا سیر می کند [شهرها را تصرف می کند] و مردها راکشته و زن ها را به اسارت می گیرند و بعد از آن به قیس(۶)

باز می گردد.

ص: ۷۷۷

- ۱- . رنگ پوستش اروپایی است.
- ۲- . پیرامون این سه نفر در خبر شماره ۱۲۵/۴۳۱ توضیح کامل ارائه شد.
- ۳- . منطقه ای است در شام و نزدیک دمشق که قبر الیاس نبی در آنجا قرار دارد. مهدی موعود / ج ۲، ص ۴۵ و کلب به شهری در پایین شهر بیروت و صیدا در لبنان هم گفته می شود.
- ۴- . حیره شهری بوده است که در یک فرسنگی کوفه قرار داشته و در زمان ساسانیان ملوک اعجمی در آنجا سلطنت می کردند و دست نشاندۀ ایران بودند که خسرو پرویز آن ها را منقرض کرد. بعدها حیره به دست مسلمانان افتاد، اما به خاطر موقعیت ممتاز کوفه از رونق افتاد تا آنجا که در قرن چهارم هجری از بین رفت.
- ۵- . قرقيسيا، شهری در شمال سوریه است که محل اتصال دو رودخانه خابور و فراط قرار گرفته است.
- ۶- . منظور از قیس، مغرب است و در شمال آفریقا است و در روایات دیگر هم تصریح شده که منظور از قیس، طایفه ای از

مصريان هستند که در رویارویی با سپاه سفیانی مغلوب می شوند. [اقتباس از موعود نامه]

قیس حتیٰ ينزل الجزيره السفیانی، فیسبق الیمانی [فیقتل] ویحوز السفیانی ما جمعوا.

ثم یسیر الی الکوفه فیقتل أعوان آل محمّد علیهم السلام ویقتل رجلاً من مسّیهم، ثم یرج

المهدی علی لوائه شعیب بن صالح وإذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها علی ابن أبی سفیان

فألحقوا بمکه، فعند ذلك تقتل النفس الزکیه وأخوه بمکه ضیعه، فینادی مناد من السماء: أیها الناس إنّ أمیرکم فلان وذلك هو المهدی الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.

۴۸۰ - عنه، عن محمّد بن خلف الحدّاد[ی]، عن إسماعیل بن أبان الأزدی، عن سفیان بن إبراهیم الجریری أنّه سمع أباه یقول: النفس الزکیه غلام من آل محمّد، اسمه محمّد بن

سفیانی هم در شهر جزیره مستقر می شود و یمانی می آید و کشته می شود و آنچه که او و سپاهش از اموال جمع آوری کرده بودند را سفیانی به غنیمت می گیرد.

بعد از آن به کوفه رفته و دوستان آل محمّد علیهم السلام را به قتل می رساند و مرد بزرگ و نامداری از آن ها را هم می کشد. آن گاه مهدی علیه السلام قیام می کند و فرمانده و سپهسالار او شعیب بن صالح است. وقتی اهل شام [لشکرکشی مهدی علیه السلام را] می بینند، آن ها هم با پسر ابی سفیان [سفیانی] بیعت کرده و در مکه به او ملحق می شوند. در همان زمان نفس زکیه کشته می شود، در حالی که برادرش هم در مکه حضور دارد، ولی دسترسی به او پیدا نمی کنند. پس ندا دهنده ای از آسمان ندا می دهد: ای مردم! امیر و رهبر شما فلانی است. و آن امیر همان مهدی است که زمین را همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد، مملوّ از عدل و داد می کند.

۵۷ / ۴۸۰ - سفیان بن ابراهیم جریری از پدرش شنیده که او می گفته است: نفس زکیه، جوانی از آل محمّد است، نامش محمّد بن حسن بوده و بدون جرم و گناه مظلومانه

الحسن، يقتل بلا جرم ولا ذنب، فإذا قتلوه لم يبق لهم في السماء عاذر ولا في الأرض ناصر.

فعند ذلك يبعث الله قائم آل محمد في عصبه لهم أدق في أعين الناس من الكحل، إذا خرجوا بكي لهم الناس لا يرون إلا أنهم يختطفون، يفتح الله لهم مشارق الأرض ومغاربها،

ألا وهم المؤمنون حقًا، ألا إن خير الجهاد في آخر الزمان.

۴۸۱ - عنه، عن أبي حاتم، عن محمد بن يزيد الآدمي - بغدادی عابد - قال: حدّثنا يحيى بن سليم الطائفي، عن متيل بن عباد قال: سمعت أبا الطفيل يقول: سمعت علي بن أبي طالب عليه السلام يقول:

أَظَلَّتْكُمْ فِتْنَةٌ (مُظْلِمَةٌ) عَمِيَاءَ مُنْكَشِفَةٌ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النَّوْمَةُ.

به قتل می رسد. وقتی اشرار او را می کشند، نه در آسمان عذر خواهی برایشان باقی

می ماند و نه در زمین یار و یآوری. (۱)

در همان زمان خواهد بود که خداوند متعال، قائم آل محمد را به همراه جماعتی که در نظرها از سرمه نرم ترند [رفتار نرم و لطیف دارند] مبعوث می فرماید، وقتی که خروج کنند، مردم برای آن ها گریه می کنند، چرا که آن ها را گروهی بی دست و پا می بینند، ولی خداوند از مشرق تا مغرب زمین را برای آن ها فتح می کند، بدانید که آن ها مؤمنان واقعی هستند و بدانید که بهترین جهادها در آخر الزمان است.

۵۸ / ۴۸۱ - متیل بن عباد می گوید: از اباطفیل شنیدم که می گفت: از امیرمؤمنان علی علیه السلام شنیدم که می فرمودند: آشوبی سخت و دشوار بر سر شما سایه می اندازد که از آن فقط مردم نومه نجات پیدا می کنند.

ص: ۷۷۹

۱- . علامه مجلسی در ذیل این خبر می گوید: یعنی نزول غضب الهی به واسطه حکمت بالغه خداوندی بر آن ها واجب می شود. بنابراین کسی از قدسیان آسمان نزد پروردگار عالمیان برای ایشان شفاعت نمی کند، و در روی زمین هم کسی آن ها را یاری نمی کند.

قِيلَ: يَا اِبَا الْحَسَنِ! وَمَا النَّوْمَةُ؟

قَالَ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ النَّاسُ مَا فِي نَفْسِهِ.

۴۸۲ - عنه، عن العباس بن يزيد البحراني، عن عبد الرزاق بن همام، عن معمر، عن ابن طاوس، عن علي بن عبد الله بن عباس قال: لا يخرج المهدي حتى يطلع مع الشمس آية.

عرض شد: ای ابالحسن! نومه چیست؟

حضرت فرمودند: نومه کسی است که مردم نمی دانند در دل او چیست و آنچه که در دل اوست از مردم پوشیده است.

۵۹ / ۴۸۲ - علی بن عبد الله بن عباس گفته است: مهدی علیه السلام قیام نمی کند مگر وقتی که همراه طلوع خورشید، نشانه ای پدیدار شود.

ص: ۷۸۰

فصل هشتم: در بیان پاره ای از صفات، سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام

اشاره

ص: ۷۸۱

(فی ذکر طرف من صفاته و منازلہ و سیرتہ علیہ السلام)

۴۸۳ - محمّد بن عبد اللہ بن جعفر الحمیری، عن أبیہ، عن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن عطاء، عن سلام بن أبی عمرہ قال: قال أبو جعفر علیہ السلام: لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ بَيْتٌ يُقَالُ لَهُ: بَيْتُ الْحَمْدِ فِيهِ سِرَاجٌ يُزْهِرُ مِنْذُ يَوْمٍ وُلِدَ إِلَى أَنْ يَقُومَ بِالسَّيْفِ.

۴۸۴ - أخبرنا جماعه، عن التلعكبري، عن عليّ بن حبشي، عن جعفر بن مالك، عن أحمد بن أبي نعيم، عن ابراهيم بن صالح، عن محمّد بن غزال، عن مفضل بن عمر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَاسْتَعْنَى النَّاسُ وَيُعَمَّرُ الرَّجُلُ فِي مُلْكِهِ حَتَّى

برخی از صفات و مقامات و سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیہ السلام

۱ / ۴۸۳ - سلام بن ابی عمرہ گفته است: امام باقر علیہ السلام فرمودند: صاحب این امر خانه ای دارد به نام بیت حمد و در آنجا چراغی است که از روز ولادت تا روزی که با شمشیر قیام می کند روشن است.

۲ / ۴۸۴ - مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیہ السلام شنیدم که می فرمودند: وقتی که قائم ما قیام کند، زمین با نور پروردگارش نورانی و روشن می شود؛ به گونه ای که مردم از آفتاب بی نیاز می شوند. در زمان حکومتش هر کس به حدی عمر می کند که هزار پسر

يُولَدُ لَهُ أَلْفٌ ذَكَرٍ لَا يُوَلَدُ فِيهِمْ أَنْثَى، وَيُنْبَى فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدًا لَهُ أَلْفٌ بَابٍ وَتَتَّصِلُ بُيُوتُ الْكُوفَةِ بِنَهْرٍ كَرْبَلَاءَ وَبِالْحَيْرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلِهِ سَفْوَاءً يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يُدْرِكُهَا.

۴۸۵ - أخبرنا أبو محمد المحدثي، عن محمد بن علي بن الفضل، عن أبيه، عن محمد بن إبراهيم بن مالك، عن إبراهيم بن بنان الخثعمي، عن أحمد بن يحيى بن المعتمر، عن عمرو بن ثابت، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام - في حديث طويل - قال:

يَدْخُلُ الْمَهْدِيُّ الْكُوفَةَ وَبِهَا ثَلَاثُ رَايَاتٍ قَدْ اضْطَرَبَتْ بَيْنَهَا، فَتَضْفُو لَهُ فَيَدْخُلُ حَتَّى يَأْتِيَ الْمَنْبَرَ وَيَخْطُبُ وَلَا يَدْرِي النَّاسُ مَا يَقُولُ مِنَ الْبُكَاءِ وَهُوَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «كَأَنِّي بِالْحُسَيْنِيِّ وَالْحُسَيْنِيِّ» وَقَدْ قَادَاهَا فَيَسْلِمُهَا إِلَى الْحُسَيْنِيِّ فَيَبَايَعُونَهُ.

از او متولد می شود و در این بین هیچ دختری برایش متولد نمی شود. در پشت کوفه [نجف] مسجدی بنا می شود که هزار در داشته باشد، خانه های کوفه به رودخانه کربلا و شهر حیره [منطقه حیره] متصل می شوند و آن قدر بزرگ می شود که مرد در روز جمعه برای رسیدن به نماز جمعه بر شتر تندرو سوار می شود، ولی باز هم به نماز نمی رسد.

۴۸۵ / ۳ - عمر بن ثابت، از پدرش و او هم از امام باقر علیه السلام حدیث طولانی را نقل می کند که حضرت در بخشی از آن حدیث فرمودند: مهدی علیه السلام وارد کوفه می شود و این در حالی است که در آنجا سه پرچم برافراشته شده که با هم مخالفند، پس همه آن ها مطیع آن حضرت می شوند، و ایشان پس از ورود به کوفه بالای منبر رفته و خطبه ای ایراد می فرماید که مردم از شدت گریه نمی فهمند که حضرت چه می گوید. این معنای کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: گویا حسنی و حسینی را می بینم که بیرق بلند کرده اند و هر کدام مدعی خلافت هستند. حسنی بیرق را به حسینی تحویل داده و همه با او بیعت می کنند.

فَإِذَا كَانَتِ الْجُمُعَةُ الثَّانِيَةُ قَالَ النَّاسُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! الصَّلَاةُ خَلْفَكَ تُضَاهِي الصَّلَاةَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمَسْجِدُ لَا يَسْعُنَا.

فَيَقُولُ: أَنَا مُرْتَادٌ لَكُمْ.

فَيَخْرُجُ إِلَى الْغُرَى فَيُحِطُّ مَسْجِدًا لَهُ أَلْفُ بَابٍ يَسْعُ النَّاسُ، عَلَيْهِ أَصِيصٌ وَيَبْعَثُ فَيُحْفَرُ مِنْ خَلْفِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُمْ نَهْرًا يَجْرِي إِلَى الْغُرِيِّينَ حَتَّى يَنْبَدُ فِي النَّجْفِ وَيَعْمَلُ عَلَى قَوَّهَتِهِ قَنَاظِرٌ وَأَرْحَاءٌ فِي السَّبِيلِ وَكَأَنِّي بِالْعُجُوزِ وَعَلَى رَأْسِهَا مِكْتَلٌ فِيهِ بُرٌّ حَتَّى تَطْحَنَهُ بِكَرْبَلَاءَ.

۴۸۶ - الفضل بن شاذان، عن إسماعيل بن عياش، عن الأعمش، عن أبي وائل، عن حذيفة بن اليمان قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول وذكر المهدي:

إِنَّهُ يُبَاعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِسْمُهُ أَحْمَدُ وَعَبْدُ اللَّهِ وَالْمَهْدِيُّ، فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا.

زمانی که جمعه دوم فرا می رسد، مردم عرضه می دارند: نماز خواندن پشت سر شما یاد آور نماز خواندن پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد، آن حضرت می فرماید: برای شما فکری می کنم. بنابراین آن حضرت از کوفه به سمت نجف بیرون رفته و طرح و نقشه مسجدی را رسم می کند که هزار درب دارد و جای همه نمازگزاران را داشته و مجتمع بزرگ و بسیار محکم خواهد بود. گروهی را می فرستد تا از پشت سر قبر امام حسین علیه السلام کانال آبی حفر کنند که آب آن به زمین های نجف رسیده و جریان پیدا می کند. بر روی آن کانال آب راه ها، پل ها و اسباب هایی ایجاد می شود و گویا پیرزنی را می بینم که روی سرش زنبیلی از گندم است و برای این که آن را آرد کند به کربلا می رود.

۴۸۶ / ۴ - حذیفه بن یمان می گوید: از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که از این گونه از مهدی علیه السلام یاد کردند: با او بین رکن و مقام [یعنی مقام ابراهیم در مسجد الحرام] بیعت می شود، نام او احمد، عبدالله و مهدی است؛ این ها اسامی سه گانه اوست.

۴۸۷ - سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن إسماعيل بن أبان، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفي قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:

سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا اسْمُهُ؟

فَقَالَ: أَمَّا اسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي شَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ.

قَالَ: هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ، حَسَنُ الْوَجْهِ، حَسَنُ الشَّعْرِ، يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَنُورٌ وَجْهَهُ

يَعْلُو سِوَادَ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ، بِأَبِي ابْنِ خَيْرِهِ الْإِمَاءِ.

۴۸۸ - الفضل بن شاذان، عن عثمان بن عيسى، عن صالح بن أبي الأسود، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ذكر مسجد السهلة، فقال:

أَمَا إِنَّهُ مَنَزِلٌ صَاحِبِنَا إِذَا قَدِمَ بِأَهْلِهِ.

۴۸۷ / ۵ - جابر [بن يزيد] جعفی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آیا اسم مهدی را به من خبر می دهید؟ حضرت فرمودند: [نام او را نمی گویم] تحقیقا حبیب من شاهد است و از من عهد گرفته است که نام او را نگویم تا زمان قیام آن حضرت که خداوند او را مبعوث فرماید.

عرضه داشت: پس از اوصاف و ویژگی های او به من خبر دهید؟

حضرت فرمودند: ایشان جوانی رشید و تنومند، با چهره ای نیکو و جذاب است، موهایی زیبا دارد که بر شانه مبارکش افتاده و نور صورت ایشان سیاهی محاسن و موی سر او را فرا گرفته است، پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان [یعنی نرجس خاتون]!

۴۸۸ / ۶ - صالح بن ابو الأسود حناط نقل می کند که در محضر امام صادق علیه السلام ذکر مسجد سهله به میان آمد که حضرت فرمودند: بدانید که آنجا منزل صاحب ماست، در زمانی که با اهل و عیالش آنجا می آیند.

۴۸۹ - عنه، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم الحضرمي، عن أبي سعيد الخراساني قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

الْمَهْدِيُّ وَالْقَائِمُ وَاحِدٌ؟

فَقَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ؟

قَالَ: لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ وَسُمِّيَ الْقَائِمُ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ، إِنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ.

۴۹۰ - عنه، عن ابن محبوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال:

مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ قَائِمَنَا فَلْيَقُلْ حِينَ يَرَاهُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ وَمَوْضِعَ الرِّسَالَةِ.

۴۹۱ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

۴۸۹ / ۷ - أبي سعيد خراساني می گوید که به محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مهدی و قائم یک نفر است؟ حضرت فرمودند: بله.

عرض کردم: به چه دلیل مهدی نامیده شده است؟ حضرت فرمودند: زیرا به هر امر مخفی و پنهانی هدایت می کند، و قائم نامیده شده به این دلیل که پس از آن که [یادش] می میرد، قیام می کند و او به امر عظیمی قیام می کند.

۴۹۰ / ۸ - جابر [بن یزید جعفی] از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: هر کدام از شما [شیعیان] قائم ما را زیارت کرد، با دیدن او بگوید: «سلام بر شما ای خاندان نبوت و معدن علم و محل قرار گرفتن رسالت.»

۴۹۱ / ۹ - ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: اصحاب

إِنَّ أَصْحَابَ مُوسَى ابْتَلُوا بَنَهْرٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهْرٍ» وَإِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ يُبْتَلُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ.

۴۹۲ - عنه، عن عبد الرحمن، عن ابن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

الْقَائِمُ يَهْدُمُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أُسَاسِهِ وَمَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أُسَاسِهِ وَيَرُدُّ الْبَيْتَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَأَقَامَهُ عَلَى أُسَاسِهِ وَقَطَعَ أَيْدِي بَنِي شَيْبَةَ السَّرَاقِ وَعَلَّقَهَا عَلَى الْكَعْبَةِ.

۴۹۳ - عنه، عن علي بن الحكم، عن سفيان الجري، عن أبي صادق، عن أبي جعفر عليه السلام مقال:

دَوْلَتْنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَلَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلِكُوا قَبْلَنَا لَيْلًا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سَيْرَتَنَا: إِذَا مَلِكْنَا سِرُونَا مِثْلَ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

موسی علیه السلام به نهری مبتلا شدند [یعنی رود نیل] و آن معنای کلام خداوند عزوجل است که فرموده است: «خداوند شما را به رودخانه مبتلا فرمود» (۱).

و اصحاب قائم علیه السلام نیز به مثل همان مبتلا می شوند.

۱۰ / ۴۹۲ - ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: قائم علیه السلام مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا بنای اولیه آن ها تخریب می کند، بیت الله را به مکان اصلی خود برگردانده و آن را در بالای بنای اصلی خود برپا می کند و دست های طایفه بنی شیبه را که دزد و سارق هستند می برد و از دیوار کعبه آویزان می کند.

۱۱ / ۴۹۳ - ابی صادق [کیسان بن کلیب] از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: دولت ما آخرین دولت هاست، هیچ گروهی باقی نمی ماند مگر این که قبل از دولت ما به حکومت می رسد تا این که وقتی رفتار ما را با مردم می بینند، نگویند: اگر ما هم به سلطنت می رسیدیم مثل این ها عمل می کردیم و این معنای قول خداوند است که می فرماید «و عاقبت برای پرهیزکاران است» (۲).

ص: ۷۸۸

۱- .سوره بقره / آیه ۲۴۹.

۲- .سوره اعراف / آیه ۱۲۸ و سوره قصص / آیه ۸۳.

۴۹۴ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم و الحسن بن عليّ، عن ابي خديجه، عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ.

۴۹۵ - عنه، عن عليّ بن الحكم، عن الربيع بن محمّد المسليّ، عن سعد بن ظريف، عن الأصبع بن نباته قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في حديث له حتّى انتهى إلى مسجد الكوفه و كان مبنيًا بخزف و دنان و طين فقال:

وَيْلٌ لِمَنْ هَدَمَكَ وَوَيْلٌ لِمَنْ سَهَّلَ هَدَمَكَ وَوَيْلٌ لِبَانِيكَ بِالْمَطْبُوحِ الْمُغَيَّرِ قَبْلَهُ نُوحٍ، طُوبَى لِمَنْ شَهِدَ هَدَمَكَ مَعَ قَائِمِ أَهْلِ بَيْتِي، أَوْلَيْكَ خِيَارُ الْأُمَّةِ مَعَ أَبْرَارِ الْعِثْرَةِ.

۴۹۶ - وعنه، عن عليّ بن عبد الله عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، عن أبي الجارود قال: قال أبو جعفر عليه السلام:

۱۲ / ۴۹۴ - ابي خديجه [سالم بن مكرم] از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: زمانی که قائم ما قیام کند به غیر از رفتاری که معمول بوده عمل می فرماید. [با تشخیص مصالح و مفساد واقعی و احکام واقعی الهی حکومت می کند و رفتار ایشان بدون هرگونه تبعیض و ناعدالتی است].

۱۳ / ۴۹۵ - اصبع بن نباته گفته است: امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن حدیثی، اخبار آخرالزمان را بیان می فرمود، در مورد مسجد کوفه که با سفال و آجر و گل ساخته شده بود فرمودند: وای بر کسی که تو را خراب کند، و وای بر کسی که خراب شدن تو را سبک بشمرد، وای بر کسی که تو را با گل پخته ساخته و قبله نوح را تغییر می دهد.

خوشا به حال کسی که همراه قائم اهل بیت من شاهد تخریب آن [جهت بازسازی و سالم سازی توسط مهدی علیه السلام] باشد، آن ها برگزیدگان این امت اند که همراه نیکوکاران عترت هستند.

۱۴ / ۴۹۶ - ابي جارود می گوید که امام باقر عليه السلام فرمودند: قائم عليه السلام به مدت ۳۰۹ سال

إِنَّ الْقَائِمَ يَمْلِكُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَتَسَعِ سِنِينَ كَمَا لَبِثَ أَهْلُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَيُفْتَحُ اللَّهُ لَهُ شَرْقَ الْأَرْضِ وَعَزْبَهَا وَيَقْتُلُ النَّاسَ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا دِينُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسِيرٌ بِسِيرِهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُودَ، تَمَامَ الْخَيْرِ.

۴۹۷ - عنه، عن عبد الله بن القاسم الحضرمي، عن عبد الكريم بن عمرو، عن الخثعمي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:

كَمْ يَمْلِكُ الْقَائِمُ؟ قَالَ: سَبْعُ سِنِينَ يَكُونُ سَبْعِينَ سَنَةً مِنْ سَيِّكُمْ هَذِهِ.

۴۹۸ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزه، عن أبي بصير، [عن أبي جعفر] في حديث له اختصرناه قال:

مالك و حاكم بر زمین خواهد بود، به همان اندازه ای که اصحاب کهف در غارشان خوابیدند. ایشان زمین را مملو از عدل و داد می کنند، همچنان که از ظلم و جور پر خواهد شد. خداوند شرق و غرب زمین را به روی او باز می کند، و با مردمان زیادی [که دعوت حضرت را به هدایت نمی پذیرند] خواهد جنگید تا این که در عالم فقط دین محمد صلی الله علیه و آله باقی بماند، او به سیره سلیمان بن داوود عمل می کند.

۱۵ / ۴۹۷ - عبدالکریم بن عمرو خثعمی می گوید که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قائم علیه السلام چه مدت حکومت خواهد کرد؟ حضرت فرمودند: هفت سال که می شود هفتاد سال از سال های شما. (۱)

۱۶ / ۴۹۸ - علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر و او هم از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل کرده اند که ما آن را مختصر کرده ایم. در بخشی از این حدیث امام علیه السلام فرمودند:

ص: ۷۹۰

۱- . روایات مدت حکومت حضرت مهدی علیه السلام مختلف و زیاد هستند، با توجه به اختلاف آن ها در احصای این مدت به نظر می رسد بعضی از آن ها بر جمیع مدت حکومت حضرت حمل می شوند، بعضی بر زمان استقرار دولت بنیانگذاری شده توسط ایشان و بعضی مطابق حساب سال ها و ماه های عادی ما، در هر صورت حقیقت این زمان بر ما پوشیده است. از طرفی ممکن است مقصود از هفت سال، هفت دوره بوده باشد که کنه و حقیقت آن بر ما مخفی است والله عالم.

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ الْكَوْفَةَ وَأَمَرَ بِهَدْمِ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّى يَبْلُغَ أُسَاسَهَا وَيَصِيبَ بِرُهَا عَرِيشَ كَعْرِيشِ مُوسَى وَتَكُونَ الْمَسَاجِدُ كُلُّهَا جَمَاءً لَا شَرْفَ لَهَا كَمَا كَانَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيُوسِّعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ فَيَصِيرُ سِتِينَ ذِرَاعًا وَيَهْدِمُ كُلَّ مَسْجِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ وَيَسِيدُ كُلَّ كُوْهِ إِلَى الطَّرِيقِ وَكُلَّ جَنَاحٍ وَكِنِيفٍ وَمِيزَابٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَيَأْمُرُ اللَّهُ الْفَلَكَ فِي زَمَانِهِ فَيَطِئُ فِي دَوْرِهِ حَتَّى يَكُونَ الْيَوْمُ فِي أَيَّامِهِ كَعَشْرِهِ مِنْ أَيَّامِكُمْ وَالشَّهْرُ كَعَشْرِهِ أَشْهُرُ وَالسَّنَةُ كَعَشْرِ سِنِينَ مِنْ سَنِيكُمْ.

وقتی که قائم علیه السلام قیام کند، داخل کوفه شده و دستور به انهدام چهار مسجد(۱)

می دهد تا آن ها را به پایه اولیه شان می رساند.

آن ها را مانند عریش(۲)

موسی علیه السلام به صورت سایبان بازسازی می کند و دیوارهای مساجد همه مثل زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون کنگره خواهند شد. راه های بزرگ و اصلی را تا شصت ذراع وسعت می دهد، هر مسجدی را که سر راه باشد تخریب می کند، هر پنجره ای که به سمت راه باشد را می بندد و هر جوی [فاضلاب] و ناودانی که به راه می ریزد را مسدود می کند.

خداوند به فلک امر می کند که در زمان آن حضرت، آهسته حرکت کند، تا آنجا که یک روز در زمان ایشان مثل ده روز شماسست و یک ماهش مانند ده ماه و یک سالش مساوی ده سال شما خواهد بود.

ص: ۷۹۱

- ۱- مقصود: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الاقصی، و مسجد کوفه است که آن ها را حضرت از اساس می سازد.
- ۲- عریش عبارت است از یک خانه با پایه و اساس چوب شبیه خیمه یا سایبان و یا هر پوششی که سایه افکند. و در زمان موسی علیه السلام این گونه بنایی برای عبادت برپا می کردند و شاید در اینجا این منظور را برساند که حضرت از هر گونه تجمل زاید و اسرافکاری در بنای مساجد و ابنیه مذهبی جلوگیری خواهند فرمود، نه این که لزوماً مساجد را به صورت خیمه در می آورند، لذا این عبارت کنایی است.

ثُمَّ لَا يَلْبِثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِ مَارِقَهُ الْمَوَالِي بِرَمِيهِ الدَّسَكْرَةَ عَشْرَةَ آلَافٍ، شَعَارُهُمْ: يَا عُثْمَانُ يَا عُثْمَانُ! فَيَدْعُو رَجُلًا مِّنَ الْمَوَالِي فَيَقْلُدُهُ سَيْفَهُ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ، ثُمَّ يَتَوَجَّهُ إِلَى كَابُلِ شَاهِ وَهِيَ مَدِينَةٌ لَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ قَطُّ غَيْرُهُ فَيَفْتَحُهَا، ثُمَّ يَتَوَجَّهُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَنْزِلُهَا وَتَكُونُ دَارُهُ وَيَبْهَرُجُ سَبْعِينَ قَبِيلَةً مِّنَ قَبَائِلِ الْعَرَبِ، تَمَامَ الْخَبْرِ.

۴۹۹ - وفي خبر آخر (أنه) يفتح قسطنطينيه والروميّه وبلاد الصين.

بعد از آن، مدّت کوتاهی می گذرد تا این که ده هزار نفر از خارجیان و غلامان در دهکده رميله(۱)

علیه او قیام می کنند و شعارشان «یا عثمان یا عثمان» است. حضرت مردی از دوستانش را فرا خوانده و شمشیر خود را به گردش حمایل می کند و به جنگ آن ها می فرستد. او هم به طرف آن ها بیرون می رود و با آن ها جنگیده و حتی یک نفر آن ها هم باقی نمی ماند.

سپس به طرف کابل شاه(۲)

می رود و آن شهری است که احدی غیر از حضرت علیه السلام نمی تواند آن را فتح کند. بعد متوجه کوفه شده و در آنجا مستقر می شود و خانه اش در آنجا خواهد بود و خون هفتاد قبیله از قبایل عرب را [که با حضرت از در عناد و دشمنی وارد می شوند] می ریزد.

۱۷ / ۴۹۹ - در خبر دیگری آمده است که آن حضرت قسطنطنیه [استانبول ترکیه] و ممالک روم و شهرهای چین را هم فتح می کند.

ص: ۷۹۲

۱- . رميله یکی از منازل بین راه بصره به مکه، همچنین نام قریه ای در بحرین و قریه ای در بیت المقدس است؛ حاشیه غیبت چاپ مؤسسه معارف اسلامیّه، ص ۴۷۵.

۲- . ممکن است مراد از کابل شاه، افغانستان باشد که سال ها است روی آرامش به خود ندیده و اینک زیر چکمه غاصبان امریکایی است و در پناه ظهور و قیام حضرت است که به آرامش و امنیت کامل می رسد.

۵۰۰ - عنه، عن عليّ بن أسباط، عن أبيه أسباط بن سالم، عن موسى الأبار، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

اتَّقِ الْعَرَبَ فَإِنَّ لَهُمْ خَبَرَ سُوءٍ أَمَا إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ مِنْهُمْ وَاحِدٌ.

۵۰۱ - عنه، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن عمرو بن أبي المقدم، عن عمران بن ظبيان، عن حكيم بن سعد، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ شَبَابٌ لَا كُھُولَ فِيهِمْ إِلَّا مِثْلَ كُحْلِ الْعَيْنِ وَالْمِلْحِ فِي الرَّادِ وَأَقْلُ الرَّادِ الْمِلْحُ.

۵۰۲ - عنه، عن أحمد بن عمر بن مسلم، عن الحسن بن عقبه النهمی، عن أبي إسحاق البناء، عن جابر الجعفی قال: قال أبو جعفر عليه السلام:

يُبَايِعُ الْقَائِمُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثَلَاثُمَائِهِ وَيَتَّفِعُ عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرِ فِيهِمُ النَّجْبَاءُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ وَالْأَبْدَالِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَالْأَخْيَارِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَيَقِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُقِيمَ.

۱۸ / ۵۰۰ - موسی ابار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: از عرب پرهیزید، چرا که در خصوص آن ها خبر بدی وجود دارد و آن این که حتی یک نفر از آن ها هم به همراهی قائم علیه السلام خروج نمی کنند. (۱)

۱۹ / ۵۰۱ - حکیم بن سعد از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: اصحاب مهدی علیه السلام همگی جوان هستند و پیر در میانشان نیست، مگر به اندازه سرمه چشم و به اندازه نمک زاد و توشه، و کمترین زاد و توشه سفر، نمک است.

۲۰ / ۵۰۲ - جابر جعفی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: سیصد و چند [سیزده] نفر به عدد اهل بدر در میان رکن و مقام با قائم علیه السلام بیعت می کنند که در میان ایشان نجبا و بزرگوارانی از اهل مصر، و پهلوانانی از اهل شام و خوبانی از اهل عراق حضور دارند و آن حضرت هر قدر که خداوند بخواهد، خلافت می فرماید.

ص: ۷۹۳

۱- این خبر نیاز به تفسیر و تأویل دقیق دارد، چرا که اخبار دیگری نظیر خبر ۴۹۹ ظاهراً با آن معارض است. بنابراین می توان گفت احتمالاً این خبر ناظر بر افراد بی ایمان از عرب باشد که تحت تأثیر جاهلیت، از پذیرش حق سرباز می زنند. واللّه عالم.

۵۰۳ - عنه، عن محمد بن علی، عن وهیب بن حفص، عن ابي بصير قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَزَالُ النَّاسُ يَنْقُصُونَ حَتَّى لَا يُقَالَ: «اللَّهُ»، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بِجَذْبِهِ، فَيَنْعَثُ اللَّهُ مَقُومًا مِنْ أَطْرَافِهَا [وَ] يَجِيئُونَ قَرَعًا كَقَرَعِ الْخَرِيفِ.

وَاللَّهُ إِنِّي لِأَعْرِفُهُمْ وَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَقَبَائِلَهُمْ وَأَسْمَ أَمِيرِهِمْ [وَمُنَاحَ رِكَابِهِمْ] وَهُمْ قَوْمٌ يَحْمِلُهُمُ اللَّهُ كَيْفَ شَاءَ، مِنَ الْقَبِيلَةِ الرَّجُلِ وَالرَّجُلِينَ حَتَّى بَلَغَ تَشْيَعَهُ، فَيَتَوَافُونَ مِنَ الْآفَاقِ ثَلَاثِمِائَةَ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ (رَجُلًا) عِدَّةَ أَهْلِ بَيْدْرِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» حَتَّى أَنَّ الرَّجُلَ لِيُحْتَبَى - ٢٠١ فَلَا يَحِلُّ حَبْوَتُهُ حَتَّى يَبْلُغَهُ اللَّهُ ذَلِكَ.

۲۱ / ۵۰۳ - ابي بصير مي گويد كه امام صادق عليه السلام از قول امير مؤمنان عليه السلام مي فرمودند: همواره مردم دين دار كم مي شوند، به اندازه اي كه نام خدا برده نمي شود، وقتي كه كار به اينجا كشيده مي شود آقا و پيشواي دين برخاسته [و قيام مي كنند] و خداوند گروهی را از اطراف و اكناف زمين مبعوث مي فرمايد و آن ها هم همانند تکه ابرهای بهاری و با سرعت مي آیند.

به خدا قسم كه من آن ها را، اسامي شان را و قبایل و طایفه شان و فرمانده آن ها را مي شناسم. آن ها گروهی هستند كه خداوند به هر ترتیبی كه اراده بفرمايد آن ها را گردآوری مي كند و از هر قبيله و طایفه اي يك يا دو نفر تا نه نفر را خداوند جمع مي كند.

آن ها كه ۳۱۳ نفر و به تعداد اصحاب بدر مي باشند از اطراف عالم مي آیند و جمع مي شوند و اين معنای كلام خداست كه مي فرمايد:

«هر كجا كه باشید خداوند همه شما را مي آورد و خداوند به هر چیزی توانا است.»

حتی اگر مردی زانوهای خود را بسته باشد، هنوز آن را باز نکرده، خداوند او را هم به سرعت به قیام حضرت می رساند.

۵۰۴ - محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن محمد بن عبد الحميد و محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزه، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل أنه قال:

يَا أَبَا حَمَزَةَ إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۵۰۵ - الفضل بن شاذان، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر الجعفي قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:

وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ رَجُلٌ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ يَزِدَادُ تِسْعًا.

قُلْتُ: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟

قَالَ: بَعْدَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قُلْتُ: وَكَمَ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ؟

۲۲ / ۵۰۴ - ابی حمزه در حدیثی طولانی از امام صادق نقل می کند که حضرت در بخشی از آن فرمودند: ای ابا حمزه! بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از ما و اولاد و نسل حسین علیه السلام خواهند آمد.

۲۳ / ۵۰۵ - جابر جعفی گفته است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: به خدا قسم که مردی از ما اهل بیت، بعد از مردنش زنده شده و سیصد و نه سال حکومت خواهد کرد.

به محضر مبارک حضرت عرض کردم: این واقعه کی اتفاق می افتد؟

حضرت فرمودند: بعد از قائم علیه السلام.

عرض کردم: قائم در عصر خود چه مدت حکومت می کند؟

قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُتَنَصِّرُ فَيَطْلُبُ بَدَمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدِمَاءَ أَصْحَابِهِ، فَيَقْتُلُ

وَيَسْبِي حَتَّى يَخْرُجَ السَّفَاحُ.

انتهی بحمدہ تعالیٰ کتاب وصلی اللہ علی محمد وآلہ الأخیار الذین أذهب اللہ عنهم الرجس وطہرہم تطہیرا.

حضرت فرمودند: نوزده سال و بعد از آن منتصر خروج کرده، خون حسین و یارانش را طلب خواهد کرد. پس قاتلان آن حضرت را می کشد و اسیر می کند تا این که سفاح خروج می کند. (۱)

الحمد لله تعالى تحرير كتاب به پایان رسید، درود و سلام خداوند بر محمد و آل برگزیده اش باد، همان کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آن ها دور فرموده و آن ها را پاک و پاکیزه کرده است.

* * *

ترجمه کتاب شریف غیبت، اثر جاودان بزرگ شیعه ابو جعفر محمد حسن طوسی به قلم عاجز و نارسای این کمترین غلام بارگاه قدس حجت بالغه حق، در شعبان المعظم سال یک هزار و چهارصد و بیست و شش از هجرت به پایان رسید.

امید که مقبول ساحت مقدس ولی الله الاعظم ارواحنا فداه باشد، ان شاء الله.

ص: ۷۹۶

۱- . علامه مجلسی در ذیل این حدیث شریف می فرماید: ظاهر این است که مراد از منتصر، امام حسین علیه السلام و سفاح امیرمؤمنان علیه السلام باشد. و در کتاب منتخب الانوار علی بن عبدالکریم نیلی نجفی ص ۲۰۲ همین روایت آمده است با این تفاوت که امام علیه السلام از «ثم یرج المنتصر الی الدنیا» فرمودند: «وهو الحسین علیه السلام فیطلب بدمه ودماء اصحابه». و این عبارت با این که حضرت حجت علیه السلام خون حسین علیه السلام را طلب می کند منافات ندارد. چه این که ممکن است طلب منتصر، طلب حقانیت و ولایت و حکومت حقه ابی عبدالله باشد و این معنا با صدر روایت شریف کاملاً مطابق و هم خوان است، که ایشان حق از دست رفته خود را که ولایت در تمام شؤون ظاهری و باطنی عالم است طلب می کند و اصحاب هم در این مهم همراه ایشانند، مثل اصحاب سرّ امیر علیه السلام بنا بر همین امر در روایت بحث از حکومت ایشان است.

فهرست ها

ص: ۷۹۷

فہرست آیات پاورقی

آیہ نام سورہ صفحہ

- ۱ - «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» آل عمران / ۱۹۳۴
- ۲ - «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» سورہ بقرہ / ۱۲۴۷۱
- ۳ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ» نساء / ۵۹۴۹ و ۷۱
- ۴ - «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» احزاب / ۳۳۷۱
- ۵ - «وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَمُرُّ» زمر / ۴۷۱۸۸
- ۶ - «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ» رعد / ۳۹۱۸۸
- ۷ - «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» آل عمران / ۷۱۹۶
- ۸ - «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» انفال / ۱۷۱۹۶
- ۹ - «اللَّهُ مُنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نور / ۳۵۱۹۶
- ۱۰ - «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» فتح / ۱۰۱۹۶
- ۱۱ - «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ» مائدہ / ۱۰۳۲۷۳
- ۱۲ - «إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ» اعراف / ۵۴۳۲۳
- ۱۳ - «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» نور / ۵۵۳۳۴
- ۱۴ - «مِثْلَهُ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» حج / ۷۸۳۴۴
- ۱۵ - «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي» يوسف / ۳۸۳۴۴
- ۱۶ - «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ» توبہ / ۱۱۵۳۶۶
- ۱۷ - «فَسْ - لَوْ أَهْلَ الذِّكْرِ» نحل / ۴۳۶۵۷
- ۱۸ - «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ» ص / ۳۹۶۵۷

نام راوی نام معصوم شماره روایت

۱ - امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۱۱

۲ - امام باقر علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۰۲

۳ - ابا سلمی (چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله) رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۰۹

۴ - ابن عباس (عبدالله) رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹۸ و ۱۵۵ و ۲۸۰

۵ - ابو هریره رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۳۹

۶ - ابو سعید خدری رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸

۷ - ام سلمه رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۴۵ و ۱۴۸

۸ - انس بن مالک رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۴۲

۹ - جابر بن سمره رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹۰ تا ۹۳ و ۹۶

۱۰ - جابر بن عبدالله انصاری رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۳۵ و ۲۸۰

۱۱ - عبدالله بن جعفر طیار رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۰۱

۱۲ - عبدالله بن عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹۴

۱۳ - عبدالله بن عمرو بن عاص رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۴۴

۱۴ - عبدالله بن مسعود رسول خدا صلی الله علیه و آله ۹۷، ۱۴۰ و ۱۴۱

١٥ - ابو سعيد خدرى

امام على عليه السلام ١٥٤

١٦ - ابو وائل (شقيق بن سلمه اسدى) امام على عليه السلام ١٥٢

١٧ - اسماعيل بن منصور زبالى (از پير مردى) امام على عليه السلام ٤٠

١٨ - اصبح بن نباته امام على عليه السلام ١٢٧ و ٢٨٢

١٩ - عباديه بن ربيعى اسدى امام على عليه السلام ٢٩١

٢٠ - فرات بن احنف امام على عليه السلام ٢٩٠

٢١ - جابر بن عبدالله انصارى فاطمه زهرا عليها السلام ١٠٣ و ١٠٧

٢٢ - عبدالله بن شريك امام حسين عليه السلام ١٥٣

٢٣ - ابو خالد كابللى امام زين العابدين عليه السلام ٣١

٢٤ - ابن سعيد مدائنى امام باقر عليه السلام ٢٧

٢٥ - ابو بصير امام باقر عليه السلام ٢٨٦، ١٢١، ١١٥، ١٠٤

٢٦ - ابو حمزه امام باقر عليه السلام ١٠٥

٢٧ - ابو حمزه ثمالى امام باقر عليه السلام ١٨٥

٢٨ - ابو عبدالله نعمان امام باقر عليه السلام ٥٤

٢٩ - ابو خالد كابللى امام باقر عليه السلام ٢٧٨

٣٠ - ام هانى امام باقر عليه السلام ١١٦

٣١ - جابر جعفى امام باقر عليه السلام ١١٠، ١٠٣، ١٤٧، ١٥٧

٣٢ - زراره بن اعين امام باقر عليه السلام ١١٢ و ٢٩٦

٣٣ - سالم اشلى امام باقر عليه السلام ٢٨ و ٢٩

٣٤ - فضيل بن يسار امام باقر عليه السلام ١٥٩

٣٥ - محمد بن مروان امام باقر عليه السلام ٣٠

٣٦ - ابو بصير امام صادق عليه السلام ٢٤، ٤٥، ٤٧، ١٠٧،

٣٠١، ١١٨

ص: ٨٠٠

٣٧ - ابو حمزه ثمالى

امام صادق عليه السلام ١٨٢

٣٨ - ابو وليد طرائفى امام صادق عليه السلام ٣٥

٣٩ - احمد بن حارث امام صادق عليه السلام ٥٦

٤٠ - احمد بن محمّد بن ابى نصر امام صادق عليه السلام ٢٨٣

٤١ - اسحاق علوى امام صادق عليه السلام ٤١

٤٢ - اسماعيل بن زياد بزاز امام صادق عليه السلام ٣٨

٤٣ - اصطخرى امام صادق عليه السلام ٤٣

٤٤ - اعين بن عبدالرحمن امام صادق عليه السلام ٥٠

٤٥ - حازم بن حبيب امام صادق عليه السلام ٤٦

٤٦ - حديد ساباطى امام صادق عليه السلام ٥٢

٤٧ - حسن بن زياد صيقل امام صادق عليه السلام ١٣٤

٤٨ - حسن بن هارون امام صادق عليه السلام ٣٣

٤٩ - حسين بن ثوير بن ابى فاخته امام صادق عليه السلام ١٦٠ و ١٩٢

٥٠ - حماد بن عيسى جهنى امام صادق عليه السلام ١٩١

٥١ - ربيع بن محمّد مسلى امام صادق عليه السلام ٢٨٩

٥٢ - زراره بن اعين امام صادق عليه السلام ٢٧٩

٥٣ - سالم بن ابى حيه امام صادق عليه السلام ٢٠١

٥٤ - سالمه كنيز امام صادق امام صادق عليه السلام ١٦١

٥٥ - سدیر صيرفى امام صادق عليه السلام ١٢٩

٥٦ - سعيد مكى امام صادق عليه السلام ٤٤

٥٧ - صارم بن علوان جوقى امام صادق عليه السلام ٣٧

٥٨ - عبدالأعلى (غلام آل سام) امام صادق عليه السلام ١٢٣

ص: ٨٠١

- ٥٩ - عبدالله بن رجاني امام صادق عليه السلام ٥١
- ٦٠ - عبدالله بن سنان امام صادق عليه السلام ٣٤ و ٤٢
- ٦١ - عبدالله بن غالب امام صادق عليه السلام ٣٦
- ٦٢ - عبدالله كاهلي امام صادق عليه السلام ٥٥
- ٦٣ - عبيدالله بن علي حلي امام صادق عليه السلام ٢٧٧
- ٦٤ - عبيد بن زراره امام صادق عليه السلام ١١٩
- ٦٥ - علي بن ابي حمزه امام صادق عليه السلام ٤٨ و ٤٩
- ٦٦ - فضيل بن يسار امام صادق عليه السلام ٢٥
- ٦٧ - محمد بن علي حلي امام صادق عليه السلام ٢٧٦
- ٦٨ - محمد بن مسلم امام صادق عليه السلام ٢٨٦
- ٦٩ - محمد بن منصور امام صادق عليه السلام ٢٨١
- ٧٠ - مفضل بن عمر امام صادق عليه السلام ٥٣، ٥٣، ٥٣، ٦٠
- ١٢٠، ١٢٦ و ٢٨٥
- ٧١ - هارون بن سعد عجلي امام صادق عليه السلام ٢٢
- ٧٢ - هشام بن احمر امام صادق عليه السلام ٢٩٧
- ٧٣ - يحيى بن علاء رازي امام صادق عليه السلام ١٤٩
- ٧٤ - يزيد بن صائغ امام صادق عليه السلام ٢٦
- ٧٥ - يونس بن يعقوب امام صادق عليه السلام ١٩٠
- ٧٦ - ابن مسكان امام كاظم عليه السلام ٧١
- ٧٧ - اسحاق بن عمار امام كاظم عليه السلام ١٠

٧٨ - حسن بن حسن امام كاظم عليه السلام ٢٠

٧٩ - حسين بن مختار امام كاظم عليه السلام ١٣

ص: ٨٠٢

٨٠ - حسين بن نعيم

امام كاظم عليه السلام ١١ و ١٢

٨١ - داوود بن زربي امام كاظم عليه السلام ١٨ و ٣٩

٨٢ - داوود بن سليمان امام كاظم عليه السلام ١٦

٨٣ - داوود بن كثير رقي امام كاظم عليه السلام ٩

٨٤ - زياد بن مروان قندي امام كاظم عليه السلام ١٤ و ٧١

٨٥ - صفوان بن يحيى امام كاظم عليه السلام ١٥٦

٨٦ - عبدالرحمن بن حجاج امام كاظم عليه السلام ٥٩

٨٧ - عبدالله بن حارث مخزومي امام كاظم عليه السلام ١٥

٨٨ - علي بن جعفر امام كاظم عليه السلام ٢٣، ١١٧، ١٢٨ و ٢٨٥

٨٩ - علي بن يقطين امام كاظم عليه السلام ١١ و ٢٩٢

٩٠ - محمد بن بشار (از پيرمردى) امام كاظم عليه السلام ٧

٩١ - محمد بن سنان امام كاظم عليه السلام ٨

٩٢ - محمد بن عباد مهلبى امام كاظم عليه السلام ٤

٩٣ - موسى بن بكر امام كاظم عليه السلام ٢١ و ٢٩٩

٩٤ - موسى بن يحيى امام كاظم عليه السلام ٥

٩٥ - نصر بن قابوس امام كاظم عليه السلام ١٧

٩٦ - هشام بن احمر امام كاظم عليه السلام ٢٩٨

٩٧ - يزيد بن سليط امام كاظم عليه السلام ١٩

٩٨ - يونس بن عبدالرحمن امام كاظم عليه السلام ٢

٩٩ - ابراهيم بن يحيى بن ابي بلاد امام رضا عليه السلام ٧٢

١٠٠ - احمد بن عمر امام رضا عليه السلام ٨٤

١٠١ - احمد بن محمد بن ابي نصر امام رضا عليه السلام ٧٤

ص: ٨٠٣

- ١٠٢ - حسن بن علي بن وشاء امام رضا عليه السلام ٧٧
- ١٠٣ - حسن بن علي خزاز امام رضا عليه السلام ١٨٨
- ١٠٤ - عقبه بن جعفر امام رضا عليه السلام ١٨٤
- ١٠٥ - مأمون - خليفه عباسي امام رضا عليه السلام ٨٠
- ١٠٦ - محمّد بن سنان امام رضا عليه السلام ٧٥
- ١٠٧ - محمّد بن عيسى يقطيني امام رضا عليه السلام ٧٩
- ١٠٨ - ابراهيم بن هاشم امام جواد عليه السلام ٣١١
- ١٠٩ - ابوطالب قمى امام جواد عليه السلام ٣٠٣
- ١١٠ - حسن بن عباس بن رحيش رازى امام جواد عليه السلام ١٠٦
- ١١١ - علي بن حسين بن داوود امام جواد عليه السلام ٣٠٤
- ١١٢ - ابن ابى صهبان امام هادى عليه السلام ١٧٠
- ١١٣ - ابو هاشم داوود بن قاسم جعفرى امام هادى عليه السلام ٨٤ و ١٦٧ و ١٦٩
- ١١٤ - احمد بن اسحاق امام هادى عليه السلام ٣٢٢ و ٣١٥
- ١١٥ - احمد بن عيسى علوى امام هادى عليه السلام ١٦٥
- ١١٦ - احمد بن محمّد رجا امام هادى عليه السلام ١٦٤
- ١١٧ - بنان بن حمدويه امام هادى عليه السلام ١٢٢
- ١١٨ - عبدالله بن جعفر حميرى امام هادى عليه السلام ٣١٢
- ١١٩ - علي بن عمر نوفلى امام هادى عليه السلام ١٦٣
- ١٢٠ - عمر بن سعيد مدائنى امام هادى عليه السلام ٣٠٧
- ١٢١ - محمّد بن عيسى امام هادى عليه السلام ٣٠٩

١٢٢ - محمد بن فرج امام هادي عليه السلام ٣١٠

١٢٣ - يحيى بن بشار قنبري امام هادي عليه السلام ١٦٦

ص: ٨٠٤

- ١٢٤ - ابراهيم بن ادريس امام عسكري عليه السلام ٢١٤
- ١٢٥ - ابوالحسن موسى خيرى امام عسكري عليه السلام ١٧٤
- ١٢٦ - ابوجعفر عمرى امام عسكري عليه السلام ٣٠٨
- ١٢٧ - ابوجعفر مروزى امام عسكري عليه السلام ٢٩٣
- ١٢٨ - ابو هارون امام عسكري عليه السلام ٢١٩
- ١٢٩ - ابو هاشم داوود بن قاسم جعفرى امام عسكري عليه السلام ١٧١ و ١٧٣ و ١٧٥ و ١٧٦ و ١٨٧ و ١٩٤
- ١٣٠ - احمد بن اسحاق امام عسكري عليه السلام ٢٢٠، ٣١٥ و ٣٢٢
- ١٣١ - احمد بن حسين بن عمر بن يزيد امام عسكري عليه السلام ١٧٧
- ١٣٢ - احمد بن محمد امام عسكري عليه السلام ١٩٨
- ١٣٣ - احمد بن هلال امام عسكري عليه السلام ٣١٩
- ١٣٤ - بشر بن سليمان نخاس امام عسكري عليه السلام ١٧٨
- ١٣٥ - حسن بن ايوب بن نوح امام عسكري عليه السلام ٣١٩
- ١٣٦ - حسين بن حسن بن حسين بن على بن ابى طالب امام عسكري عليه السلام ٢٢١
- ١٣٧ - حليمه (عمّه امام عسكري عليه السلام) امام عسكري عليه السلام ٢٠٤ تا ٢٠٦
- ١٣٨ - على بن بلال امام عسكري عليه السلام ٣١٩
- ١٣٩ - على بن عبدالله حسنيان امام عسكري عليه السلام ٣١٧
- ١٤٠ - على بن محمد بن زياد صيمرى امام عسكري عليه السلام ١٧٢
- ١٤١ - عمرو اهوازى امام عسكري عليه السلام ٢٠٣
- ١٤٢ - قاسم بن محمد عباسى امام عسكري عليه السلام ١٩٤

١٤٣ - كامل بن ابراهيم امام عسكري عليه السلام ٢١٦

١٤٤ - محمد بن ابراهيم عمري امام عسكري عليه السلام ١٩٧

ص: ٨٠٥

١٤٥- محمد بن اسماعيل امام عسكري عليه السلام ٣١٧

١٤٦ - محمد بن عبيدالله امام عسكري عليه السلام ١٩٤

١٤٧ - محمد بن معاوية بن حكيم امام عسكري عليه السلام ٣١٩

١٤٨ - محمد شاكري امام عسكري عليه السلام ١٧٩

١٤٩ - نسيم خادم امام عسكري عليه السلام ٢٠٠

١٥٠ - ظريف ابو نصر خادم امام زمان عليه السلام ٢١٥

١٥١ - محمد بن عثمان (نايب دوم) امام زمان عليه السلام ٢٢٢

ص: ٨٠٦

فهرست کسانی که حضرت را ملاقات کرده اند

نام اشخاص شماره روایت

۱ - اودی یا ازدی ... ۲۲۳

۲ - محمد بن عبدالله (از قم) ... ۲۲۴

۳ - یوسف بن احمد جعفری ... ۲۲۵

۴ - احمد بن عبدالله هاشمی (که امام زمان علیه السلام بر پیکر پدرش نماز خواند) ... ۲۲۶

۵ - ابی نعیم محمد بن احمد انصاری ... ۲۱۶

۶ - ابو علی محمودی ... ۲۲۷

۷ - علی بن ابراهیم بن مهزیار ... ۲۲۸

۸ - علی بن قیس (یکی از شرطه های عراق) ... ۲۲۹

۹ - محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر ... ۲۳۰

۱۰ - خادم ابراهیم بن عبیده ... ۲۳۱

۱۱ - ابراهیم بن ادريس ... ۲۳۲

۱۲ - ابی علی بن مطهر ... ۲۳۳

۱۳ - حسن بن عبدالله تمیمی (ابن ابی سوره) ... ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۵۴

۱۴ - زهری ... ۲۳۶

۱۵ - اسماعیل بن علی نوبختی ... ۲۳۷

۱۶ - یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی ... ۲۳۸

۱۷ - ابو سوره ... ۲۵۵

۱۸ - خواهرزاده ابی بکر بن نخالی عطار ۳۳۳ ۲۵۵

۱۹ - عثمان بن سعید عمری (نایب اول) (در حیات امام عسکری علیه السلام) ۳۱۶ ۳۱۶

۲۰ - علی بن بلال (در حیات امام عسکری علیه السلام) ۳۱۹ ۳۱۹

۲۱ - احمد بن هلال ۳۱۹ ۳۱۹

۲۲ - محمد بن معاویه ۳۱۹ ۳۱۹

۲۳ - حسن ایوب بن نوح ۳۱۹ ۳۱۹

۲۴ - محمد بن عثمان (نایب دوم) ۳۳۰ ۳۳۰

ص: ۸۰۸

فهرست قوائد و مطالب پاورقی

قوائد و مطالب شماره صفحه

- ۱ - قاعده لطف ... ۳۷
- ۲ - تکلیف به مالایطاق ... ۴۰
- ۳ - خوف حضرت از کشته شدن ... ۴۳
- ۴ - اهل حل و عقد ... ۴۴
- ۵ - واجب تخییری یا کفایی ... ۵۱
- ۶ - لطف در حقّ ما یا دیگران ... ۵۴
- ۷ - تکلیف خاص امام و مردم ... ۵۵
- ۸ - کسب معرفت شرط تحقق اطاعت ... ۶۲
- ۹ - ادله عصمت ... ۷۱
- ۱۰ - حجر الأسود ... ۷۵
- ۱۱ - جسر بغداد ... ۸۳
- ۱۲ - خلفای عباسی خود را در مورد شهادت اهل بیت علیهم السلام بی گناه جلوه می دادند ... ۸۴
- ۱۳ - اختلاف مردم در مورد رحلت یا شهادت امام کاظم علیه السلام ... ۸۵
- ۱۴ - اطاعت کورکورانه مردم از خلفای بنی امیه و بنی عباس ... ۹۶
- ۱۵ - شهادت امام کاظم علیه السلام و نبودن جراحت بر صورت حضرت ... ۹۷
- ۱۶ - پیشگویی امام کاظم علیه السلام در مورد دو تن از خلفای عباسی ... ۱۰۰

- ۱۷ - کتاب جفر ... ۱۰۳
- ۱۸ - عبدالله بن حادث مخزومی ... ۱۰۴
- ۱۹ - خفقان بنی عباس ... ۱۰۵
- ۲۰ - نصر بن قابوس ... ۱۰۶
- ۲۱ - داوود بن زربی ... ۱۰۶
- ۲۲ - یکی از مظاهر علوم اهل بیت علیهم السلام ... ۱۰۶
- ۲۳ - یزید بن سلیط ... ۱۰۷
- ۲۴ - شدت ظهور بعضی کمالات در وجود ائمه علیهم السلام ... ۱۰۷
- ۲۵ - تعیین و نصب امام حق خداست یا امام قبلی ... ۱۱۱
- ۲۶ - خبر واحد ... ۱۱۳
- ۲۷ - امامان علیهم السلام همه قائم به امر هستند ... ۱۱۵
- ۲۸ - یزید صائغ ... ۱۱۶
- ۲۹ - ابن سعید مدائنی ... ۱۱۶
- ۳۰ - نوع انحراف از امامت تا پیش از امامت امام رضا علیه السلام است ... ۱۱۷
- ۳۱ - سالم (از اصحاب امام باقر علیه السلام) ... ۱۱۹
- ۳۲ - تعریف قصیده ... ۱۲۵
- ۳۳ - صفوان بن یحیی و رفع تهمت از ایشان ... ۱۴۸
- ۳۴ - احمد بن ابی نصر بزنطی ... ۱۴۹
- ۳۵ - علت نام گذاری واقفیه به ممتور ... ۱۶۰
- ۳۶ - تأخیر تولد امام، جواب و شیطنت واقفیه ... ۱۶۶

۳۷ - بغض حکام جور نسبت به علوم اهل بیت علیهم السلام ... ۱۷۰

۳۸ - فشار دستگاه ظلم بنی عباس بر بیعت امام حسن عسکری علیه السلام ... ۱۷۶

ص: ۸۱۰

- ۳۹ - شهادت در نفی ولادت معتبر نیست ... ۱۷۸
- ۴۰ - محمد بن علی النقی ... ۱۸۶
- ۴۱ - بداء ... ۱۸۸
- ۴۲ - معنای لام در جمله بدائیه ... ۱۸۹
- ۴۳ - آیات متشابه ... ۱۹۶
- ۴۴ - آیا مکلفین می توانند بگویند چون امام حضور ندارد به احکام دین عمل نکردیم ... ۲۰۲
- ۴۵ - نقش فقها در عصر غیبت ... ۲۱۳
- ۴۶ - ابوهاشم عبدالسلام بن محمد بن عبدالوهاب ... ۲۱۴
- ۴۷ - اعتراض علامه مجلسی به شیخ طوسی رضی الله عنه ... ۲۲۶ و ۲۲۷
- ۴۸ - صاحب حمار ... ۲۵۱
- ۴۹ - عمر سلمان فارسی ... ۲۵۵
- ۵۰ - سائبه، وصیله و حام ... ۲۷۳
- ۵۱ - تابعین ... ۲۸۴
- ۵۲ - صاحب ثقات ... ۳۰۰
- ۵۳ - همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت ایشان هم در عقد حضرت باقی هستند ... ۳۰۱
- ۵۴ - امام زمان از اولاد امام حسن و امام حسین علیهم السلام است ... ۳۱۰
- ۵۵ - خبر داشتن شیعه از وجود امام زمان علیه السلام در زمان غیبت صغری ... ۳۱۵
- ۵۶ - مفضل بن عمر ... ۳۱۸
- ۵۷ - همراهان حضرت صاحب الزمان علیه السلام ... ۳۱۹
- ۵۸ - همراهی نکردن ظالم در عصر غیبت ... ۳۲۱

۵۹- این که علی علیه السلام زمان غیبت را شش روز یا شش ماه یا شش سال فرمودند... ۳۲۳

۶۰- مذاقه در روایت علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام... ۳۲۵

ص: ۸۱۱

۶۱ - ابان بن تغلب ... ۳۲۶

۶۲ - این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نام مهدی نام من و نام پدرش نام پدر من است ... ۳۴۴

۶۳ - محمد بن حسین ... ۳۴۵

۶۴ - سبائیه ... ۳۵۳

۶۵ - صریا ... ۳۶۳

۶۶ - مستعین خلیفه عباسی ... ۳۷۰

۶۷ - مهدی ... ۳۷۰

۶۸ - نخّاس ... ۳۷۴

۶۹ - معتمد ... ۳۹۱

۷۰ - آیا ممکن است که بر پیکر مقدّس امام علیه السلام کسی غیر از امام نماز برپا کند ... ۳۹۳

۷۱ - نقل روایت لزوم تمسک به امامت هر یک از ائمه، تا امام دیگر معلوم شود ... ۴۰۲

۷۲ - عمری و پسرش ... ۴۳۴

۷۳ - معتضد عباسی ... ۴۴۲

۷۴ - کسانی که موفق به دیدن عجایب و اسرار اهل بیت نمی شوند ... ۴۵۶

۷۵ - فوت شدن نماز شیعه عجیب است ... ۴۵۷

۷۶ - عسفان ... ۴۶۸

۷۷ - اشاره به رجعت ... ۴۷۲

۷۸ - زمان غروب و مغرب و عشا ... ۴۷۹

۷۹ - اقاله ... ۴۱۸

۸۰ - کفّاره ... ۵۲۴

٨١ - ابو سوره ٥٢٧

٨٢ - حشويه ٥٣٠

ص: ٨١٢

- ۸۳ - عدم تحویل دست خط حضرت ولی عصر علیه السلام ... ۵۳۸
- ۸۴ - گویش فارسی دری و تحول آن ... ۵۶۳
- ۸۵ - قرامطه ... ۵۶۴
- ۸۶ - اماره و نشانه ... ۵۸۱
- ۸۷ - احاطه علمی ائمه نسبت به حوادث آینده ... ۵۸۴
- ۸۸ - دعای زمان غیبت کبری ... ۵۸۵
- ۸۹ - فرق شیعه شکسته با سفال شکسته و ارتباط آن با امتحان شیعه ... ۵۹۲
- ۹۰ - نفع دشمن شرور ... ۶۰۰
- ۹۱ - محمد بن فرج ... ۶۱۰
- ۹۲ - تدابیر احتیاطی نواب خاص حضرت ... ۶۴۲
- ۹۳ - فراز و نشیب زندگی حسین بن روح ... ۶۴۶
- ۹۴ - علت پاسخ ندادن ائمه به بعضی از سؤالات ... ۶۵۷
- ۹۵ - خماین ... ۶۶۰
- ۹۶ - ایجاد زمینه اجتهاد در بین اصحاب توسط ائمه علیهم السلام ... ۶۶۰
- ۹۷ - معنای صلحا در توفیق حضرت ... ۶۶۳
- ۹۸ - ذات عرق ... ۶۶۴
- ۹۹ - حلف ... ۶۶۶
- ۱۰۰ - صدیق و فاروق ... ۶۶۸
- ۱۰۱ - تقیه در عصر نواب خاص ... ۶۶۹
- ۱۰۲ - ابی طاهر بن بلال ... ۶۷۲

١٠٣ - مسؤلٲٲ سنكٲن ءسٲن بن روء ٦٧٩ ...

١٠٤ - صقٲل ٲا صٲقٲل ٦٨١ ...

ص: ٨١٣

- ۱۰۵ - عدم صحت ادعای ارتباط با امام زمان علیه السلام ... ۶۸۴
- ۱۰۶ - نشانه ای از مظلومیت اهل بیت علیهم السلام ... ۶۹۰
- ۱۰۷ - اصحاب ظاهر - اهل ظاهر - ظاهریه ... ۷۰۵
- ۱۰۸ - حلولیه ... ۷۰۷
- ۱۰۹ - تحقیق در توفیع لعن ابن ابی عزاقر ... ۷۱۵
- ۱۱۰ - مخمسه ... ۷۲۰
- ۱۱۱ - غریم ... ۷۲۲
- ۱۱۲ - فضیل بن یسار ... ۷۲۵
- ۱۱۳ - ابو بصیر ... ۷۳۸
- ۱۱۴ - ابو حمزه ثمالی ... ۷۳۸
- ۱۱۵ - ابو خدیجه ... ۷۴۸
- ۱۱۶ - عمیره بنت نفیل ... ۷۴۹
- ۱۱۷ - مراد از طاعون در اخبار ... ۷۵۰
- ۱۱۸ - منطقه جایبه ... ۷۵۴
- ۱۱۹ - مقصود از رومی ... ۷۵۴
- ۱۲۰ - شهر رمله ... ۷۵۴
- ۱۲۱ - اصهب وابقع ... ۷۵۴
- ۱۲۲ - خلافت بنی عباس با صاحب عین شروع و تمام می شود ... ۷۵۵
- ۱۲۳ - مقصود از جزیره (تکریت) ... ۷۵۶
- ۱۲۴ - شعیب بن صالح ... ۷۵۷

۱۲۵ - درخت قتاد ۷۶۸۰۰۰

۱۲۶ - اصحاب براذین ۷۷۴۰۰۰

ص: ۸۱۴

۱۲۷ - حرستا... ۷۷۵

۱۲۸ - حکومت بنی عباس از همان سستی که شروع شده بود نابود می شود... ۷۷۶

۱۲۹ - منطقه کلب... ۷۷۷

۱۳۰ - قرقیسیا... ۷۷۷

۱۳۱ - شهر حیره... ۷۷۷

۱۳۲ - قیس... ۷۷۷

۱۳۳ - مدت حکومت حضرت... ۷۹۰

۱۳۴ - چهار مسجد... ۷۹۱

۱۳۵ - عریش... ۷۹۱

۱۳۶ - قریه رمیله... ۷۹۲

۱۳۷ - کابل شاه... ۷۹۲

۱۳۸ - منتصر... ۷۹۶

ص: ۸۱۵

- ۱ - قرآن کریم، ترجمه آیت الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسه امیرالمؤمنین، قم.
- ۲ - ترجمه المنجد، سیاح، انتشارات اسلام، تهران.
- ۳ - ترجمه المنجد، مصطفی رحیمی اردستانی، انتشارات صبا، تهران.
- ۴ - لسان العرب، ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۵ - موعودشناسی، علی اصغر رضوانی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم.
- ۶ - عقدالدرر، علی بن عبدالعزیز، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم.
- ۷ - مهدی موعود، علامه مجلسی، (ترجمه جلد ۱۳ بحار)، حسن بن محمد ولی ارومیه ای، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم.
- ۸ - کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ترجمه منصور پهلوان، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم.
- ۹ - المذاهب الاسلامیه، آیت الله سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم.
- ۱۰ - سیمای حضرت مهدی در قرآن، علامه بحرانی، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی. نشر آفاق. تهران.
- ۱۱ - المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فواد عبدالباقی، مؤسسه الاعلمی، بیروت.
- ۱۲ - مفاهیم القرآن، آیت الله سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم.

- ۱۳ - اندیشه های کلامی شیخ طوسی، دکتر محمود یزدی مطلق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد.
- ۱۴ - هزاره شیخ طوسی، علی دوانی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۱۵ - اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، ترجمه آیت الله محمد باقر کمره ای، انتشارات اسوه، تهران.
- ۱۶ - مناهج الیقین، فی اصول الدین، علامه حلی، اسوه، تهران.
- ۱۷ - الزام الناصب فی اثبات الحججه الغائب، آیت الله شیخ علی یزدی حائری، مؤسسه الاعلمی، بیروت.
- ۱۸ - بحار الانوار، علامه مجلسی، بیروت.
- ۱۹ - غیبت نعمانی، ترجمه جواد غفاری، نشر کتابخانه صدوق، تهران.
- ۲۰ - جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، سعید ضیایی فر، بوستان کتاب، قم.
- ۲۱ - غیبت شیخ طوسی، تحقیق عباد الله طهرانی، وعلی احمد ناصح، مؤسسه معارف اسلامی، قم.
- ۲۲ - مفاخر اسلام، علی دوانی، امیرکبیر، تهران.
- ۲۳ - کلمه الامام المهدي، آیت الله شیرازی، تحقیق حسن تاجری، آفاق، تهران.
- ۲۴ - کشف المراد، علامه حلی، جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم.
- ۲۵ - معجم رجال الحدیث، آیت الله العظمی خویی، مرکز نشر آثار شیعه.
- ۲۶ - مکیال المکارم، سید محمد تقی موسوی اصفهانی، ترجمه سید مهدی حائری، انتشارات مسجد مقدس جمکران.
- ۲۷ - منتخب الاثر، آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، مکتبه الصدر، تهران.
- ۲۸ - امامت و مهدویت، آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم.

۲۹ - فصلنامه انتظار، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، قم.

۳۰ - نجم الثاقب، میرزا حسین نوری، مسجد مقدّس جمکران، قم.

۳۱ - پژوهشی پیرامون زندگی نواب خاص امام زمان علیه السلام، علی غفاری زاده، نبوغ، قم.

۳۲ - اصول الحدیث واحکامه، آیت الله جعفر سبحانی، موسسه امام صادق علیه السلام، قم.

۳۳ - کلیات علم الرجال، آیت الله جعفر سبحانی، موسسه امام صادق علیه السلام، قم.

۳۴ - الکنی و الالقاب، حاج شیخ عباس قمی، کتاب فروشی اسلامیة، تهران.

۳۵ - تأویل الآیات الظاهره فی فضائل عتره الطاهره، سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی، جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم.

۳۶ - الموسوعه الرجالیة المیسره، آیت الله جعفر سبحانی، موسسه امام صادق علیه السلام، قم.

۳۷ - شهرهای ایران، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی تهران.

۳۸ - الغیبه شیخ طوسی، تحقیق علی اکبر غفاری و بهزاد جعفری، گوهر اندیشه، تهران.

سفید صفحه ۸۲۰

ص: ۸۲۰

فهرست تفصیلی

مقدمه ناشر ۵۰۰۰

مقدمه مترجم ۷۰۰۰

گذری کوتاه بر زندگی شیخ طوسی رحمه الله ۷۰۰۰

تولد تا هجرت به بغداد ۸۰۰۰

بغداد ۹۰۰۰

ورود شیخ طوسی به بغداد و زعامت شیخ مفید ۱۱۰۰۰

رحلت شیخ مفید و زعامت سید مرتضی ۱۱۰۰۰

رحلت سید مرتضی و زعامت شیخ طوسی ۱۲۰۰۰

حوادث تلخ بغداد ۱۳۰۰۰

هجرت شیخ به نجف ۱۵۰۰۰

شاگردان شیخ طوسی ۱۷۰۰۰

آثار قلمی شیخ ۱۹۰۰۰

فهرست موضوعی کتاب های شیخ ۲۰۰۰۰

الف: اصول اعتقاد و کلام ۲۰۰۰۰

ب: فقه ۲۱۰۰۰

ج: اصول فقه ۲۲۰۰۰

د: تفسیر ۲۲۰۰۰

ص: ۸۲۱

ه: حدیث ۲۲۰۰۰

و: ادعیه ۲۲۰۰۰

ز: رجال ۲۳۰۰۰

ح: تاریخ ۲۳۰۰۰

ط: پاسخ به شبهات ۲۳۰۰۰

چند سطری درباره کتاب حاضر ۲۳۰۰۰

چند نکته پیرامون این ترجمه ۲۵۰۰۰

مقدمه مؤلف ۲۷۰۰۰

فصل اول: بحث در غیبت امام زمان علیه السلام

بحث در غیبت ۳۳۰۰۰

اصل اول: «وجوب و لزوم امامت» ۳۷۰۰۰

اصل دوم: «عصمت امام» ۷۰۰۰۰

اصل سوم: خارج نبودن حقّ از میان امت اسلامی ۷۳۰۰۰

ادله فساد اعتقاد کیسانیه ۷۴۰۰۰

شهادت حجرالاسود به امامت امام سجاد علیه السلام ۷۵۰۰۰

ردّ اعتقاد ناووسیه ۸۲۰۰۰

ردّ اعتقاد واقفیه ۸۳۰۰۰

اخبار شهادت امام کاظم علیه السلام ۸۴۰۰۰

تصریح امام کاظم بر امامت امام رضا علیهما السلام ۱۰۰۰۰

ادله امامت امام کاظم علیه السلام و ردّ نظر واقفیه ۱۱۱۰۰۰

عوامل پیدایش واقفیه ۱۵۲ ...

روایاتی که در طعن راویان واقفه آمده است ۱۵۷ ...

ص: ۸۲۲

بیان بعضی از معجزات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ... ۱۶۳

ایجاد شبهه توسط مخالفان در مورد ولادت امام زمان علیه السلام ... ۱۷۳

رد سایر فرقه هایی که قائل به امامت غیر ولی عصر علیه السلام هستند ... ۱۸۵

فلسفه و حکمت غیبت ... ۱۹۲

بین امام غایب و امامی که وجود ندارد ... ۲۱۰

و یا در آسمان است چه تفاوتی وجود دارد؟ ... ۲۱۰

وضعیت اجرای حدود الهی در زمان غیبت ... ۲۱۲

ادعای دو تن از بزرگان اهل سنت در مورد اجرای حدود ... ۲۱۴

چگونگی تشخیص اعتقاد حق در زمان غیبت ... ۲۱۶

نظر سید مرتضی ... ۲۲۰

علت غیبت حضرت از شیعیان و دوستان آنان ... ۲۲۱

نظر مرحوم سید مرتضی ... ۲۳۷

مخفی بودن ولادت حضرت صاحب الزمان امری غیر عادی نبوده است ... ۲۳۹

مخفی بودن مکان امام زمان علیه السلام ... ۲۴۵

چند مثال ... ۲۴۸

«غیبت حضرت خضر علیه السلام» ... ۲۴۸

«غیبت حضرت موسی علیه السلام» ... ۲۴۹

«غیبت حضرت یوسف علیه السلام» ... ۲۴۹

«غیبت حضرت یونس علیه السلام» ... ۲۵۰

«غیبت اصحاب کهف» ... ۲۵۱

«غيت صاحب حمار» ۲۵۱ ...

اخبار معمرين [كهنسالان] ۲۵۳ ...

ص: ۸۲۳

اخبار کهنسالان عرب و عجم که در کتب تاریخ از آن ها یاد شده است. ... ۲۵۵

«دجال» ... ۲۵۵

«لقمان بن عاد» ... ۲۵۶

«ربیع بن ضبع» ... ۲۵۷

«مستوغر بن ربیعہ» ... ۲۵۸

«اکثم بن صیفی» ... ۲۵۸

«ضبیره بن سعید» ... ۲۵۹

«درید بن صمه» ... ۲۶۰

«محسن بن غسان» ... ۲۶۰

«عمرو بن حمّہ دوستی» ... ۲۶۱

«حارث بن مضاض جرهمی» ... ۲۶۱

«عبدالمسیح بن بقیله غسانی» ... ۲۶۲

«نابغه جعدی» ... ۲۶۳

«ابوطمحان قینی» ... ۲۶۴

«ذوالاصبع عدوانی» ... ۲۶۵

«زهیر بن جناب» ... ۲۶۵

«دوید بن نهد» ... ۲۶۶

«حارث بن کعب» ... ۲۶۷

«کهنسالان فارس و عجم» ... ۲۷۰

«یعرّب بن قحطان» ... ۲۷۰

«عمرو بن عامر مزيقيا» ... ٢٧١

«جلهمه بن أدد» ... ٢٧٢

ص: ٨٢٤

دلیل دیگر بر امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام ... ۲۷۸

روایات عامه در این که ائمه: دوازده نفرند ... ۲۷۹

روایات خاصه [شیعه] در این که امامان، دوازده نفر هستند ... ۲۸۶

متن لوح فاطمه علیهاالسلام ... ۲۹۲

روایات ائمه در مورد غیبت امام زمان علیه السلام ... ۳۱۵

روایاتی که بر خروج و قیام حضرت مهدی علیه السلام دلالت دارند ... ۳۳۸

مهدی علیه السلام از فرزندان علی و فاطمه علیهماالسلام ... ۳۴۶

مهدی علیه السلام از اولاد و نسل امام حسین علیه السلام ... ۳۴۹

بطلان قول کسانی که معتقدند مهدی کسی غیر از فرزند امام حسن عسکری و ذریه امام حسین علیه السلام است ... ۳۵۳

ردّ کسانی که مخالف از دنیا رفتن امیرالمؤمنین هستند [سبائیه] ... ۳۵۴

در بطلان قول کیسانیه و بیان وفات محمد بن حنفیه ... ۳۵۷

ابطال قول کسانی که بر امام صادق علیه السلام توقف کرده ... ۳۵۹

واقفیه و بطلان اعتقادشان ... ۳۶۲

ابطال قول محمدیه ... ۳۶۲

امامت امام حسن عسکری علیه السلام ... ۳۶۳

فوت سید محمد در زمان حیات پدرش امام هادی علیه السلام ... ۳۶۴

معجزات امام حسن عسکری علیه السلام ... ۳۶۸

ردّ کسانی که معتقدند امام عسکری علیه السلام از دنیا نرفته و همان مهدی است ... ۳۹۱

ردّ کسانی که می گویند امام عسکری علیه السلام پس از مرگ زنده می شود و او مهدی است ... ۳۹۴

ردّ کسانی که معتقد به فترت پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام شده اند ۳۹۶

ص: ۸۲۵

ردّ کسانی که بعد از امام عسکری علیه السلام به امامت جعفر کذاب معتقد شده اند... ۳۹۷

ردّ کسانی که گفته اند امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشت... ۳۹۸

ردّ کسانی که گفته اند ما نمی دانیم آیا ابا محمّد علیه السلام فرزندی داشته یا نه؟... ۴۰۰

ردّ کسانی که گفته اند پس از امامت امام حسن علیه السلام، امامت منقطع شده است... ۴۰۳

رد امامت جعفر کذاب و اثبات اینکه امامت پس از حسن و حسین در دو برادر جمع نمی شود... ۴۰۳

اما در این که جعفر بن علی معصوم نبوده... ۴۰۵

ردّ کسانی که به سیزده امام اعتقاد داشته اند... ۴۰۸

تذکر... ۴۰۸

فصل دوم: اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

اثبات ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام... ۴۱۱

فصل سوم: اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کرده اند

اخبار کسانی که صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کرده اند... ۴۴۹

متن نسخه دفتری که از ناحیه حضرت صادر شده است... ۴۸۹

فصل چهارم: در معجزات صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت

در معجزات حضرت در زمان غیبت... ۴۹۹

توقیعات وارده از حضرت صاحب الزمان علیه السلام... ۵۰۳

فصل پنجم: عواملی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است

علّتی که مانع از ظهور صاحب الامر علیه السلام شده است... ۵۷۷

امتحان شیعه در زمان غیبت امام علیه السلام... ۵۸۶

فصل ششم: اخبار سفیران امام علیه السلام در زمان غیبت

اخبار سفرای امام علیه السلام در زمان غیبت ... ۵۹۹

ص: ۸۲۶

سفیران مورد تأیید ... ۶۰۱

سفیران سرزنش شده که مورد تأیید نبوده اند ... ۶۱۰

عثمان بن سعید عمری ... ۶۱۴

چند توقیع از توقیعات حضرت حجّت علیه السلام ... ۶۴۷

ذکر مذمومین و سرزنش شدگان ... ۶۸۷

منصوبین نواب اربعه به سفارت حضرت ... ۷۲۱

فصل هفتم: در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام

در بیان عمر شریف حضرت علیه السلام ... ۷۲۷

اخباری که متضمن این معناست که صاحب الزمان از دنیا خواهد رفت و یا شهید خواهد شد و پس از آن زنده می شود ... ۷۳۱

زمان ظهور و خروج حضرت علیه السلام ... ۷۳۴

اخباری که ظاهراً با اخبار بالا منافات دارند ... ۷۳۸

نشانه های پیش از قیام و ظهور امام زمان علیه السلام ... ۷۴۵

فصل هشتم: در بیان پاره ای از صفات، سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام

برخی از صفات و مقامات و سیره و اخلاق حضرت صاحب الزمان علیه السلام ... ۷۸۳

فهرست ها

فهرست آیات پاورقی ... ۷۹۸

فهرست راویان ... ۷۹۹

فهرست کسانی که حضرت را ملاقات کرده اند ... ۸۰۷

فهرست پاورقی ها ... ۸۰۹

فهرست منابع ترجمه غیبت شیخ طوسی ... ۸۱۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

